

اردبیل

در گذرگاه تاریخ

جلد دوم

تألیف

بابا صفری

مقدمهٔ جلد اول این کتاب :

بشر بموازات تأمین حوائج زندگی مادی ، همواره علاقمند بود و هست که از احوال پیشینیان اطلاعی بدست آورد و بچگونگی سرنوشت آنان ، تا آنجا که میسراست ، علم یابد . برای ارضای این تمایل عالی انسانی بوده است که ثبت وضبط وقایع گذشته معمول گشته و از مجموع آنها تاریخ بوجود آمده است.

ایران ، میهن عزیزما ، کشوری بس کهنسالی است و طبعاً وقایع و حوادث بسیار مهم وقابل توجهی دارد وچه بسا که هرقسمتی ازخاك آن شاهد اتفاقات و پیشامدهای تاریخی میباشد . ولی چون همهٔ آنها گردآوری نشده ، و با حوادث طبیعی و تحولات تاریخی نوشته‌های پیشین را از بین برده است برای نسل معاصر و آیندگان ، باهمهٔ علاقه‌ایکه در این راه هست ، تحصیل اطلاعات کامل از سرگذشت اجداد خود مشکل و بلکه محال گردیده است.

اردبیل ، شهریکه مطالب این کتاب مربوط بوقایع گذشتهٔ آنست ، امروزه درگوشهٔ دورافتادهٔ میهن عزیزما واقع است حال آنکه ، درطول تاریخ بسیار طولانی خود ، غالباً در مرکز دایرهٔ سیاست و اقتصاد روز کشور قرار داشته و دفعات متعدد ، حتی مسیر تاریخ ایران را عوض کرده است.

در سفرنامه‌های جهانگردان وکتابهای تاریخ ، نکات و نوشته های پراکندهٔ بسیاری دربارهٔ گذشته‌های این شهر بچشم میخورد ودر گفتگو باسالخوردگان معدود عصرما و یادداشتهائی که ازروشنفکران قرن حاضر این شهر باقی مانده ، مطالب قابل توجهی راجع بدان بنظر میرسد که مجموع آنها میتواند قسمتی ازوقایع تاریخی این شهر-

باستانی را بازگو نماید و اردبیلیان را از سرگذشت پدران‌خود و زادگاه آنان آگاه سازد.

نگارنده سالها در این اندیشه بودم‌که بـاجمع‌آوری آنها تاریخ مدونی برای این شهر ترتیب دهم و باتألیف مطالب پراکنده موجبات‌دسترسی علاقمندان را بوقایع مزبور فراهم سازم ولی‌طبیعت و اقتضای مشاغلم مرا ازنیل بدین‌آرزو بازمیداشت.

خوشوقتم‌که ازچندی‌پیش این متقضیات تغییر یافت‌وفرصتی بدست آمدکه با مراجعه بکتب‌ومآخذموجود ، تا آنجاکه‌میسر بود، مطالب موردنظر گردآوری شده بصورت‌کتاب حاضر آمادهٔ‌تقدیم‌به پیشگاه ارباب فضل و دانش‌گردید.

تألیف‌کتاب ، بخصوص در بـاب مسائل تـاریخی ، باکمبود مدارك و سختی شرایط ،کاربس مشکلی است . با اینحال بـدرگاه خدای بزرگ سپاسگزارم‌که بیاری او این مجموعه فراهم‌آمد و در بارهٔ تاریخ‌گذشتهٔ اردبیل‌کتابی در اختیار علاقمندان قرارگرفت.

امید است این خدمت مختصر ،که بی‌گفتگو عاری از نقص‌و عیب نیست ، در محضر دانش‌پژوهان ، حسن قبول یـابد و در راه آشنائی‌باتاریخ آن‌گوشه ازمیهن عزیزما منشاء استفاده قرارگیرد

تهران ۱ مردادماه ۱۳۵۰ خورشیدی

بابا صفری

مقدمه براین‌جلد:

خدای‌بزرگ‌راسپاس میگزارم‌که باردیگر توفیق آن‌عنایت فرمود تا بخش دیگری از اوضاع اردبیل را درگذرگاه تـاریخ ، گرد آورده بصورت مجموعهٔ حـاضر ، بعنوان جلد دوم «اردبیل در گذرگاه تاریخ» ، بحضور ارباب فضل و دانش تقدیم‌دارم .

جمع‌آوری‌مطالب‌این جلد نیز تلاش وتکاپوی بیشتری‌لازم داشت و مستلزم تحقیق و مراجعه بمآخذ و پرس‌وجوها از اربـاب اطلاع‌و، بالاخره استنتاجات معقول ومستدل ازآنها بود واین کاری است‌که مادرحدتوانائی خود انجام دادیم وبازقطره‌ای‌ازدریای‌ژرف تاریخ‌بس‌طولانی‌این خطهٔ‌باستانی وکیفیات زندگی اجتماعی‌ساکنان آنرا بصورت‌کتاب حاضر درآوردیم.

در این جلد سعی کردیم که از لحاظ جامعه‌شناسی نیز مطالبی را مورد توجه قرار دهیم و بجای آنکه تاریخ را منحصر بذکر وقایعی، مثل جنگها و گرفتاریها و دسته‌بندیها و کدورتها، کنیم آنرا آئینهٔ تمام نمای گذشته گردانیم و باورود درسنن و رسوم یا مذهب و زبان مردم، گذشته‌ها را، باتمام بعدوفضا، در آن منعکس سازیم.

ما دراین جلد نیز، مثل جلد اول، اذعان بنقائص داریم و آنچه را که گرد آورده‌ایم، با مقایسه با آنچه درطول تاریخ براین شهر و مردم آن گذشته است، فهرستی بیش نمیدانیم ولی چنانکه در جلداول گفتیم: «چه‌توانستیم کرد بیش ازاین بمنابع ومآخذ دیگری دسترسی نیافتیم و انصراف از چاپ و نشرمطالب این کتاب رانیز بعذر نقص احتمالی، گناه نابخشودنی دانستیم وچنین پنداشتیم که اگر ما نیز این کار را نکنیم چه‌بسا که قسمت اعظم این وقایع از یادها برود و تاریکیهای تاریخ شهر ما بیشتر گردد».

تردید نیست که این نقائص، تا آنجا که بواقعیات امور و حقایق تاریخ اثر نگذارد، مورد اغماض خوانندگان دانشمند قرار خواهد گرفت ولی چنانچه عیبی متوجه اصل مطالب کند صاحبنظران با نقد واعلام آن بتصحیح تاریخ این گوشه از میهن ما، مبادرت خواهند فرمود ومؤلف نیز آنهارا بدیدهٔ منت خواهد پذیرفت.

ما در جلدسوم نیز بخشی ازکتاب را بنظریات و نقدهای ارباب فضل و اطلاع اختصاص داده‌ایم و امیدواریم، بنحویکه در این جلد، درکمال صفا وامانت، نظریات رسیده را عنوان کرده‌ایم در آن بخش نیز مقالات و نوشته‌های آنانرا، اگر برسد، درج نمائیم و در رفع اشتباهات و ایرادات کتابی که بدون درنظرداشتن سود و انگیزهٔ شخصی، سالها برای گردآوری آن زحمت کشیده‌ایم، ازیاری و مساعدت آنها برخوردار گردیم.

از خدای بزرگ مسئلت داریم توفیق تألیف ونشر جلدسوم کتاب را نیز برما ارزانی دارد و ما را در راهی که برای روشن کردن بیغرضانهٔ تاریخ این دیار پیش گرفته‌ایم ازهرلغزش وانحراف

یا متابعت از خواهشهای نفس و بازتابهای نامطلوب آن مصون و محفوظ فرماید. بمنه تعالی وکرمه .

تهران ، مرداد ۱۳۵۳ خورشیدی

بابا ـ صفری



تمنّی : مراقبت زیادی بعمل آمد که کتاب حاضر بدون غلط چاپی دراختیار ارباب فضل قرار گیرد ولی صد حیف که باز چند اشتباه در آن بنظر میرسد. با کمال احترام از دارندهٔ این نسخه تمنی میشود که قبل از شروع بمطالعه غلطهای موجود را ، بنحویکه درصفحهٔ آخر یادداشت شده است ، اصلاح فرماید.

فهرست مندرجات

مطالب این کتاب نیز، غیر از مقدمه‌ای که ملاحظه فرمودید به‌پنج گفتار تقسیم شده‌است:

گفتار ششم

اردبیل در زمان سلطنت مؤسس سلسلهٔ پهلوی

گفتار هفتم

زبان ومذهب مردم اردبیل

فصل اول ـ زبان

فصل‌دوم ـ دین ومذهب مردم اردبیل

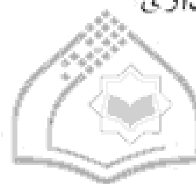


گفتار هشتم

رسوم و سنن مردم اردبیل

فصل اول ـ اعیاد وجشنها

مبحث اول ـ آئین نوروز باستانی



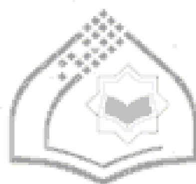
گفتار نهم

آثار تاریخی اردبیل

گفتار دهم

نقدها و نظریه‌های خوانندگان در بارهٔ جلد اول این کتاب

فهرست عکسها :


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

بسم الله الرحمن الرحیم

گفتار ششم

اردبیل در زمان سلطنت مؤسس سلسلهٔ پهلوی

یکی از مشکلات تاریخ نویسی آنست که مورخ درصدد برآید تاریخ زمان معاصر خویش را بنویسد و ازوقایع دوران حکومتی ، که برمسندحکمرانی استقرار دارد، سخن بگوید . زیرا هیچ‌حکومتی دردنیا پیدا نمیشودکه تمام اعمال‌ورفتارش درطریق عدل وعقل ومصون از ایراد ونقد باشد ولی‌چه‌کسی میتواند بواقع آنهارا نقدکند و ازآثار نامساعدی‌که ، دولتها سهل است حتی بربیان اشتباهات و خطاهای افراد عادی مترتب‌است ، درامان باشد؟!

از سوی دیگر نیز این‌کار سخت است چه ذکر محسنات هم ممکن است آیندگان را درمظان دیگری بگذارد و هرآینه بیطرفی مؤلف را درنظر آنها ، براثر انعام و احسان دولتیها ، درمعرض تخطئه قرار دهد.

برای احتراز از این هردوموضوع است که تاریخنویسان معمولا از آوردن تاریخ معاصر درآثارخویش‌اجتناب میورزند ودیده‌ها وشنیده های خودرا بصورت یادداشت برای مورخان آینده باقی میگذارند.

ما اگرازاین‌سنت منطقی عدول‌کرده‌ایم نه ازآنجهت است‌که خدای ناکرده وعده‌هائی دریافت داشته‌ایم و یا تأسفاً بدان درجه ازشهامت اخلاقی رسیده‌ایم‌که وعیدها را بجان ودل‌خریدارگشته‌ایم . بلکه بدین لحاظ است‌که با اعمال و نحوهٔ حاکمیت دولتها سروکاری نداریم وتنها وقایع واتفاقاتی را ،که در اردبیل رخ داده

است ، ثبت مینمائیم .

گرچه درعهدما هیچ واقعه‌ای نمیتوان یافت که سرانجام ازنحوهٔ حکومت و طرز اعمال دولتها متأثر نباشد با اینحال چون دراین جلد ازکتاب نیز سعی مؤلف برآنست که وقایع واتفاقات را جمع آوری وضبط کند مجالی برای تجزیه و تحلیل آنها ندارد . بعبارت دیگر چون وارد درنقد اعمال حکومتها نمیشود خویشتن را مستحق پاداش وکیفری از این حیث نمیداند .

خوانندگان دانشمند در تاریخهای عمومی ایران خوانده‌اند که در اواخر سلطنت قاجار، براثر ضعف حکومت ونفوذ بیش ازحد بیگانگان، بویژه آثار نکبت بار جنگ بین‌الملل اول ، ازقبیل هرج ومرج سیاسی ، فقراقتصادی ، بیماریهای مسری وفقدان امنیت اجتماعی، ایران دروضع تأثرآوری قرارداشت وطبق قراردادیکه بین دولتین روس وانگلیس، برای تقسیم آن منعقد شده بود استقلال وتمامیت ارضی میهن‌ما نیزدر معرض تهدید بود. دراینموقعیت حساس کودتائی صورت گرفت و سرانجام حکومت قاجار منقرض گردید و فرمانده کودتا ، که آنروز رضاخان میرپنج وبعدها سردارسپه نامیده میشد، درآذرماه ۱۳۰۴ خورشیدی بنام رضاشاه پهلوی[۱] بتخت سلطنت نشست و سلسلهٔ پهلوی را تأسیس کرد .

تغییر سلطنت موجب تحولاتی درشئون سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران گردید و در اردبیل نیز وقایعی صورت گرفت که ما ببرخی از مهمترین آنها اشاره مینمائیم :

امنیّت : درجلد اول این کتاب بااشاره بموقعیت جغرافیائی اردبیل ، ازسی ودوطایفهٔ شاهسون سخن گفته رفتار نامطلوب برخی از آنها را ، که غالباً کاری جز راهزنی و غارت نداشتند یادآور شده‌ایم . اینان از زمانهای خیلی قدیم در اطراف اردبیل سکونت داشتند وبرخی ازمعمرین شهر آنها را از تیرهٔ ترکانی میدانستند که امیر تیمورلنگ پس ازغلبه برایلدرم با یزید عثمانی باسارت آورده ودر اردبیل برای جلب خاطر خواجه علی سیاهپوش آزاد کرده

۱ ـ مجلس شورایملی در سال ۱۳۲۷ خورشیدی لقب کبیر برضا شاه فقید داد .

بود[1]. جماعتی نیز آنهارا از اولاد سلجوقیان ایرانی تصور میکنند و تاریخ قدیمتری برای آنها قائلند.

هنگامی که شاه اسماعیل صفوی بسلطنت رسید برای دفع دشمنان و ایجاد ایران واحد لشگر منظم وجنگجوئی بنام قزلباش ترتیب داد و دانشمندان میدانند وحدت ایران بعد از ساسانیان تاچه پایه‌مرهون فداکاریها وجانفشانیهای‌همان‌قزلباشها میباشد. مع‌الاسف بعد از آن پادشاه ومخصوصاً بعد از سلطنت شاه طهماسب اول کم کم خُلق‌وخوی‌بزرگان قزلباش تغییر یافت واینبار نه‌تنها خدمتی از آنها سرنزد بلکه جاه طلبی و خویشتن دوستی برخی از آنان خود بلائی برای دولت و ملت گشت. وقتی‌شاه‌عباس بزرگ پادشاه شد درصدد قطع نفوذ آنها برآمد و ازجوانان عشایر لشگری بنام «شاهسون» یعنی دوستدار شاه ترتیب داد و از آن تاریخ عشایر اطراف اردبیل شاهسون نامیده شدند.

هرطایفه از آنهادر ولایت‌اردبیل قلمرو خاصی داشت وخانی برآن‌فرمانروائی مینمود. مقارن کودتا و مدتی قبل از آن شهروشهریان مانند نگین انگشتری درمیان مناطق حکمرانی آنها واقع بودند وجز جاده‌های تجارتی، که غالباً آنها هم از دست اینان امنیت کافی نداشتند، مسافرت در سرزمینهای آنها، مال‌وحتی‌جان‌مسافران را در معرض خطر میگذاشت.

گرچه روح مهمان‌نوازی آنها همواره واردین به «اوبه»[2]های آنان را از ناز ونعمت ممکن برخوردار میکرد ولی درخارج از آنها رهگذران میبایست هر آن آمادهٔ حملهٔ سواران مسلحی باشند ودستکم دارائی ومرکوب وحتی لباس خود را نیز از دست بدهند.

بعضی از خوانین رسم بالنسبه «عادلانه»ای برپا میداشتند و با دریافت وجهی از مسافران، بنام‌حق «قره‌سورانی»، آنها را باحمایت سوارانی از افراد خود، از

---

۱ ــ رجوع شود بجلد اول این کتاب. صفحهٔ ۱۶۰.

۲ ــ اوبه که درمحل بصورت «اوبا» تلفظ میشود بمعنی خانه‌های چادری‌است که شاهسونها در ییلاق وقشلاق درآنها زندگی‌میکردند.

قلمرو ایلی خویش عبور میدادند . با این وصف آنها اعتقاد خاصی بسادات داشتند و آنها را مصون از هرگونه تعرضی میپنداشتند . این بود که غالباً مسافران پارچهٔ سبز-رنگی ، بشعار سیادت ، بر کمر می‌بستند وعمامه‌ای نیز بدان رنگ برسرمیگذ شتند

برای آنکه خوانندگان دانشمند بدرجهٔ اعتقاد شاهسونان بسادات پی ببرنـد قـول کسی را مع‌الواسطه بدین شکل نقل مینمائیم : اوگوید کـه بـرای تجارت با کاروانی بـراه افتادم . پول و حواله‌ای نیز همراه داشتم . برای حفظ آنها عمامه و « قورشاخ »[1] سبزی در بقچه‌ای برداشتم . چون مسافتی از شهر دور شدم قورشاخ بکمربستم وعمامه برسرگذاشتم وبشکل یك سید قابل احترامی‌درآمدم [2].

قضا را در منزل دوم سواران مسلحی برکاروان حمله آوردند و از کاروانیان بفراخورامکان وجوهی‌دریافت داشتند . یکی ازآنهاروی برمن کرد وگفت«سیدتوهم پول‌بده» . من بااشاره بسیادت خود استنکاف کردم ولی براثر اصرار وی یك‌قران‌از جیب خود درآورده بدو دادم و ناله کردم کـه یاللعجب چه قوم ستمکاری که حرمت سادات‌را نیز نگه نمی‌دارند .

کاروان براه افتاد و قریب یکفرسخ‌ونیم از آن محل دورشد . ناگاه‌چارپادار مسافران را متوجه سواری کرد که از پشت بتاخت میآمد . من‌برخود ترسیدم که‌مبادا آنها مرا شناخته‌اند وکنون ، برای تلافی ،کسی بتعقیب فرستاده‌اند . خود را پشت بار چهارپائی پنهان کردم . نگرانی و ترس شدیدی برمن سنگینی مینمود . بسختی نفس میکشیدم و اوراد واذکاری برای دفع‌شرّمیخواندم زیرا برمال وجان‌خودبیمناك بودم. اودر رسید وسراغ‌مراگرفت وچون پیش‌من‌آمد گفت «سید! بیا پولت‌رابگیر، نفرین تو سبب دل درد شدیدرفیق ماشده است». من که فرجی بعد از شدت‌یافته‌بودم نفسی براحت کشیدم و از قبول پول خود امتناع کردم و بالاخره پس ازمکالمات و گفتگوهای زیادبجای یك قران‌یك تومان‌ازاوگرفتم و «شفای بیمار را ازجدهٔ‌سادات

---

۱ ـ قورشاخ اصطلاح ترکی است و بمعنی کمربندی ازپارچه میباشد که معمولا مردها، بویژه اشخاص مسن بر کمر خود می‌بندند.

۲ ـ این روایت نقل ازمرحوم حاج باباش صراف است .

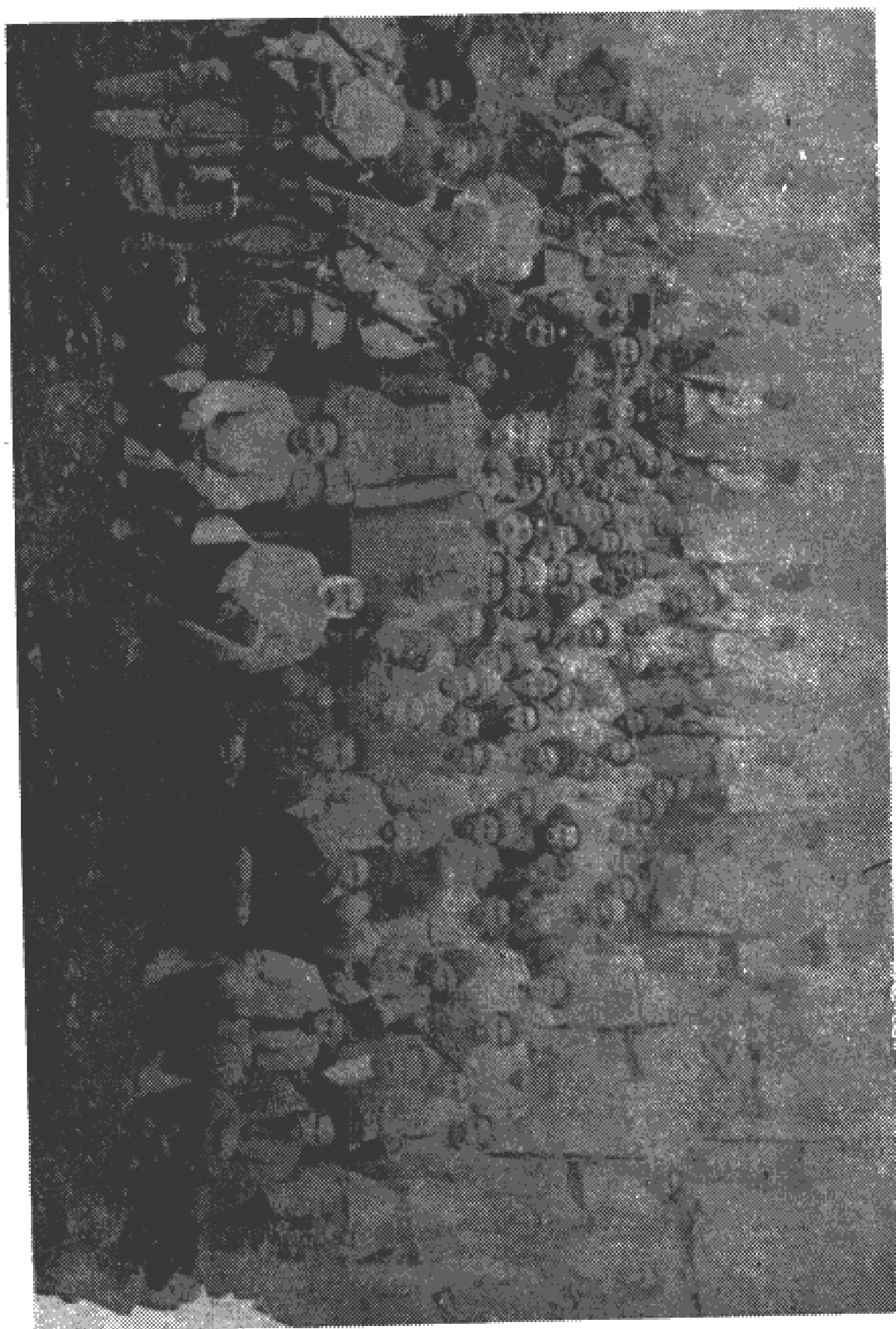
خواستار شدم».

صفات ممتاز شاهسونان شجاعت، تحمل سختی ، چابك سواری ، تیراندازی و ناموس دوستی بود . زنان ودختران قبیله برای هرمردی ، اعم ازخان وافرادعادی آن‌قبیله مثل‌خواهرومادربحساب میآمدند وچون‌مردان غالباً دربیابان بودندازمهمانان وارد براوبه‌زنان پذیرائی میکردند . ازدله‌بازیهائی بنام چشمچرانی وتجاوزبناموس دیگران، که درجوامع «متمدن !» امروزی متداول است درآنها خبری‌نبود . زنهانیز مانند مردان رشادت داشتند و دراسب سواری ماهربودند . برخی ازآنها مثل مردان خوب تیراندازی میکردند . تحمل‌آنها درمقابل‌سختی‌ها دیدنی بود .کسانی ازاینان که هنگام کوچ کردن وضع حمل مینمودند بلافاصله سوار براسب براه خود ادامه میدادند.

شاهسونان، بنسبت‌دوری‌فاصلهٔ‌مکان‌زندگیشان‌ازشهر،خشن‌تروبی‌رحمتربودند. دردینداری اطلاعات وسیعی نداشتند و دربعضی از تیره‌ها ، از سادگی وبی‌اطلاعی عادت را مختص ماه رمضان میدانستند و چون آن ماه میرسید به پیشواز میرفتند . بدینمعنی بعد ازظهر آخرین روزماه شعبان ، دسته جمعی بمحلی دربیابان میرفتند و دعا ونماز میکردند وغروب باوبه‌ها بازمیگشتند وچنین میپنداشتند که ماه‌رمضان‌را با خود بمحل‌آورده‌اند . ازفردایکماه روزه میگرفتند ونماز میخواندند وچون ماه‌تمام میشد باهمان تشریفات بسمت دیگری از بیابان روی میآوردند وماه رابدرقه‌میکردند آنگاه مهرنمازرا بگوشه‌ای‌می‌نهادندوتارمضان‌آینده‌خودرافارغ ازعبادت‌میدانستند. درماه محرم‌ازشهرروضه‌خوان میبردند ودرسوگ شهدای کربلا عزاداری مینمودند.

با اینحال شاهسونان آفتی برشهر وشهریان بشمار میآمدند . وعلاوه برناامن کردن راهها ، درفرصتهای مناسب ، بـویـژه هنگام ضعف حکومتها ، بشهر هجوم میآوردند و باغارت اموال وقتل‌نفوس مصائب و درماندگیهائی بـرای سکنه ایجاد میکردند . مردم اردبیل در مـورد آنها ضرب‌المثلی داشتند و « دیریسی‌بلااولوسی بلاقنبربیگ»[1] را از زمانهای قدیم نقل میکردنـد . قنبربیگ‌گویا یکی از خـوانین

۱- یعنی زنده‌اش بلا مرده‌اش بلاقنبربیك .



پس از آنکه عشایر خلخال بوسیلهٔ ارتش ایران درهم کوبیده شد جمعی از بزرگان و بیگ‌زادگان آنها باسارت نیروی دولتی درآمد.

شاهسون بوده و در دوران حیاتش تا توانسته ساکنان روستاها را چاپیده آنها را از هستی ساقط کرده بود ! او هنگام مرگ وصیت کرده است که فرزندانش جنازهٔ اورا بدان قریه‌ها ببرند و ازده‌نشینان برای اواستحلال کنند . کسان او برای‌عمل بوصیت، باجمع کثیری از سواران طایفه ، همراه تابوت بروستاها روی میآورند ومثل لشگر قاهری، ضمن تحمیل‌خورد وخوراك‌خود وچهارپایان برمردم ، باارعاب‌وتهدیدبرای قنبربیگ «حلیت» میخواهند و ضرب‌المثل «مرده‌بلا ، زنده‌بلا قنبربیگ» را بیادگار میگذارند.

بایدگفت که دربین‌خوانین شاهسون مردان مهربان و انساندوست و کریم نیز زیاد بوده است و کنون نیز خاطرهٔ نیك بعضی از آنان درجامعهٔ اردبیل باقی است .

باری چنانکه دیدیم پس از کودتا ارتش ایران بفرماندهی امیرلشگرطهماسبی بساط آنها را درهم‌چید وباجمع‌آوری اسلحه بدان وضع نابسامان پایان دادوسران بعضی‌ازآنهارادراردبیل‌بدار کشید[1] وچنان‌امنیتی‌بوجودآوردکه بقول سالخوردگان اگرطفل هفت ساله‌ای افسارشتری را بابارطلا وجواهر بردست‌گرفته بهرنقطه‌ای از اردبیل‌حرکت میکرد ازهرگونه تعرض و دستبردی مصون بود .

طبیعی است وقتی در بیابانها و نقاط دوردست چنین امنیتی باشد در داخل شهر نیز مردم ایمنی داشتند و ازچپاول وغارت در امان بودند. این امنیت تا مدتی بعد از سوم شهریور ۱۳۲۰ نیز دوام داشت و بعد از آن کم کم تزلزلی در ارکان آن مشهودگردید.

داستان‌سجل احوال و نظام وظیفه : سجل‌احوال که امروز بدان‌شناسنامه میگویند ازقدیم الایام درایران مامعمول نبود و اصولا دفتر وپرونده‌ای از حیث

---

۱ ــ میرزا هلال نامی ازاهالی خلخال که‌طبع شعرداشته سرکوبی عشایرو بدارآویخته شدن «سوزی» خان و «حسینعلی» خان پولادلورا درابیاتی بدین‌ترتیب آورده است :

قضای راکه ز تقدیر فکر دیگر شد — باردبیل ورود امیرلشکر شد

بریخت خاك مصیبت فلك بسر زجفا — دو نو جوان هنرمند خاك بستر شد

امیرسبزعلی‌خان ودگرحسینعلی‌خان — زقتلشان همه طایف شکسته شهپرشد

هزاروسیصد وچل‌یك ز هجرت نبوی — هلال گفت بتاریخ ثبت دفتر شد

آمار وساکنان یك‌شهر ومحل ، تدوین ونگهداری نمیشد بلکه در مواقع غیرمترقبه مثل قحطی‌وکمیابی ونظایر آنهادربعضی‌ازشهرهاجیره‌بندی ارزاق صورت میگرفت و برای تعیین‌تعدادخانواده ها صورتهائی تهیه میگردید . تاریخ تولد اشخاص‌معلوم نمیشد مگر در بعضی از خانواده‌ها ، و محل ثبت وضبط آن‌نیزپشت‌جلد قرآن‌بود . شهرت اشخاص معمولا بانام پدر یاپدربزرگ آنهابودودراردبیل گاهی افرادخانواده های بزرگ باپسوندکلمهٔ روسی «اوف»، که درآخرنام پدرخانواده میآمد ، شناخته میشدند .

از جمله اقدامات دولت ایـران ، در عهد سلطنت سلسلهٔ جدیـد ، بتصویب رسانیدن قانون سجل‌احوال بود . این قانون در تاریخ بهمن‌ماه ۱۳۰۶ تصویب‌شد واز ۱۳۰۷ خورشیدی‌دراردبیل بمرحلهٔ‌اجرادرآمد وشادروان‌امیرتومان «سیدابراهیم اسبقی نمین» معروف به اعزازالملك بعنوان اولین رئیس سجل‌احوال ، آن‌اداره را تأسیس نمود.

مردم اردبیل علی‌العموم سجل‌احوال را نمیشناختند و از مـزایا و اثـرات قانونی و اجتماعی آن اطلاعی نداشتند جز بعضی از تجار ، که بـراثر مسافرتهای خارج از کشور و تماس با ملل دیگر ، از وجود وفواید آن آگاه‌بودند . این بود که در ابتدای امر نگرانی عمیقی درشهر پیداشد ومردم باخوف‌ورجاء دراطراف‌آن کنجکاوی‌واحیاناً شایعه‌سازی‌مینمودند. شایعات‌بیشتربرمبنای خواربارونیازمندیهای عمومی و در مرحلهٔ بالاتر راجع به‌نظام‌وظیفه بود .

چون‌کشور ایران درگذشته‌بیشتردرمعرض قحط‌وغلا وتهاجم و بیماری قرار گرفته بود مآل‌اندیشی‌درموردخوراك ، طبیعت‌ثانوی‌مردم‌گشته بود.هیچ امری‌خاطر اجتماعی مردم‌اردبیل را آنقدرمضطرب‌نمیساخت که عدم امکان تهیهٔ‌نان سالانه . و از اینجهت بیشترهمّ خانواده هامصروف‌آن میشدکه درفصل‌خرمن گندم‌موردنیاز سالانه را خریداری کنند وآنراآرد نموده درخانه‌نگه‌دارند . شایعات غالباً دراینباره بود و شهرت‌چنین داده میشدکه‌باصدورسجل‌احوال‌میخواهند نان‌راجیره‌بندی کنندومردان رابرای‌خدمت‌نظام‌وظیفه ،یا بقول‌بعضی ازپیرمردان آن زمان «اجباری‌قازاق»ببرند.

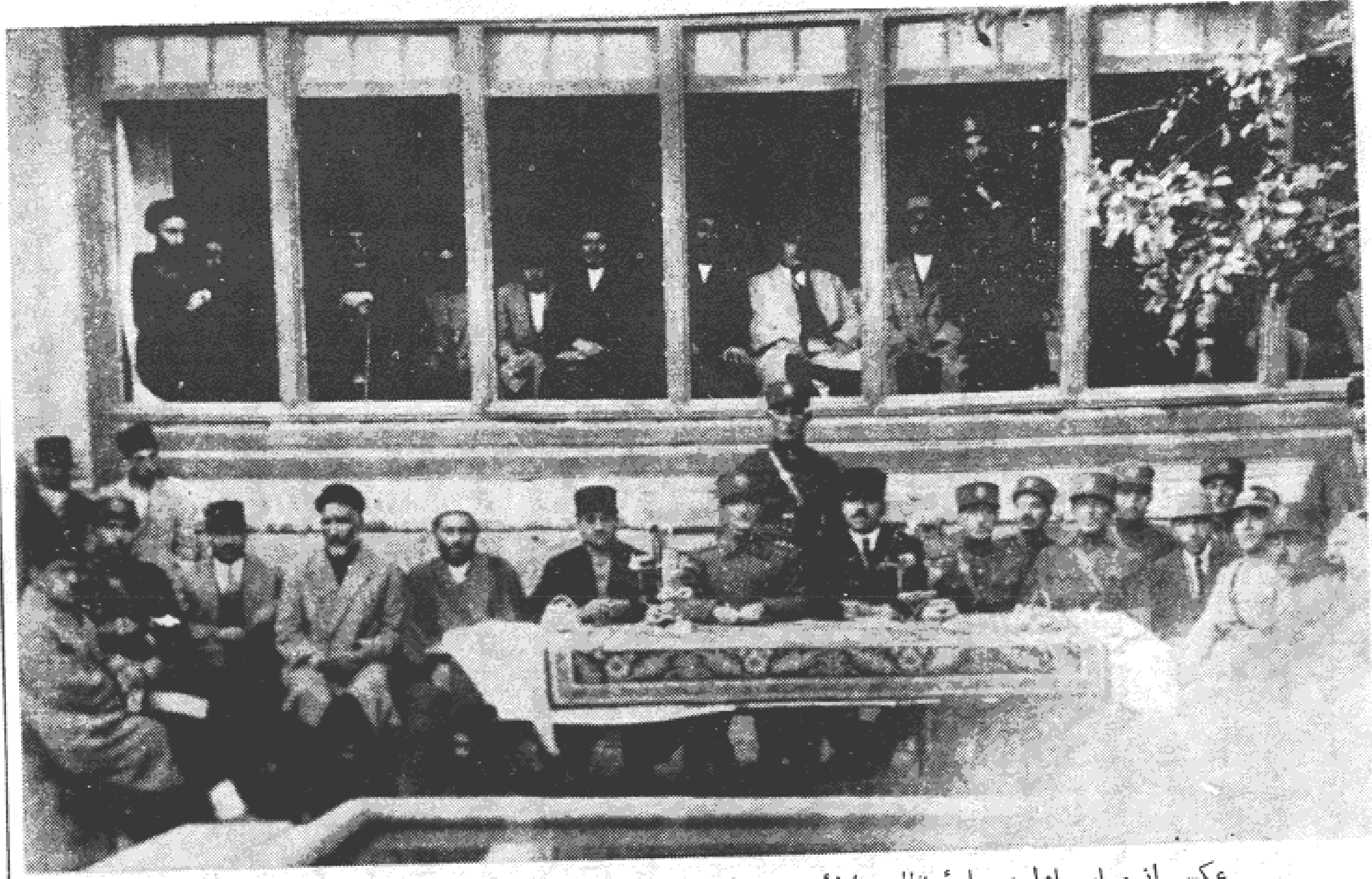
انتخاب نام خانوادگی نیزداستانی داشت بدینمعنی جمع کثیری ازمردم‌عادی مفهوم آنرا نمیدانستند و مأموران ادارهٔ سجل‌احوال برای آنان نام‌خانوادگی معین میکردند و دراین میان‌گاهی از روی مزاح وشوخی نامهای نامتناسبی را نیز عنوان مینمودند . مثلاگویند مردپیله‌وری نتوانست بمتصدی صدور سجل ، نامی رابعنوان شهرت خانوادگی ، تعیین واعلام کند . متصدی از شغلش سوآل کرد و چوندانست که او بعضی اشیاء فروختنی بردوش خود از شهر بروستا میبرد نام‌خانوادگی «خرصحرائی» برای اونوشت .

اشخاص مطلع نیز درکش و قوس تعیین نام خانوادگی درمی‌ماندند زیرا برمبنای شهرت سابق، که‌گفتیم معمولا نام پدر خانواده بود، هرکسی‌علاقه داشت که بدان عنوان شناسنامه بگیرد و نام پدر یا جدش را با «ی» نسبت یا پی افزود «زاده» نام‌خانوادگی خویش قرار دهد لیکن چون‌آن نامها دربیشتر خانواده‌ها مشابه بود از اینروکلماتی مثل «اصل» ، «مقدم» ونظایر آنها برنام خانوادگیهااضافه میشد واسباب ناراحتی صاحبان‌آنها میگردید .

نظام وظیفه را هم امر مخوف وحیرت آوری برای مردم میگفتند زیرا درآن عهدگردنکشانی مثل «اسماعیل‌آقا سمیتقو» درکردستان، «میرزاکوچکخان جنگلی» درگیلان، «شیخ خزعل» درخوزستان وسران یاغیگر بعضی از ایلات و عشایر، در کنارگوشه‌های ایران ، سربطغیان برداشته مشکلاتی برای دولت فراهم‌کرده بودند شایعات براین‌مبنی بودکه جوانها را میخواهند بدینوسیله بخدمت نظام ببرند وبرای جنگ باآنها بسیج کنند .

امروزکه تقریباً نیم قرن ازآن تاریخ میگذرد وملت ایران ازحیث دانش و تفکر فاصلهٔ بسیار زیادی با وضع راکد و ابتدائی‌آن‌عهد دارد هنوز نظام وظیفه کار سختی برای جوانان و خانواده‌ها تلقی میشود و مشمولین وکسان‌آنهاگاهی اقدامات ناروائی برای معافیت از این خدمت ملی ومیهنی می‌نمایند در حالی‌که نه جنگی درپیش‌است ونه یاغی وگردنکشی وجود دارد .

آنروز نیزخانواده‌ها درتکاپو بودند وبوسایل‌مختلف، ازتوصیه وپول‌ووساطت



عکسی از مراسم اولین جلسهٔ نظام وظیفهٔ عمومی اردبیل، شادروان سطوت‌السلطنه علی بهادری حاکم اردبیل در کنار فرمانده فوج در وسط عکس دیده میشود.

تاگریه و زاری، درپیش اولیای دولت متشبث میشدند وبهترین کار در وهلهٔ اول ریش وسبیل گذاشتن بود . بدین معنی جوانان مثل مردان معمرّ ریش وسبیل خود را بلند می کردند وباسرهای تراشیده قیافهٔ مردان بالنسبه سالخورده بخود می گرفتند وموفق بقبولانیدن تاریخ تولددورتروسن بیشتر یعنی بالاترازسن مشمولیت نظام وظیفه میشدند.

بموازات صدور شناسنامه مقدمات تأسیس ادارهٔ نظام وظیفهٔ عمومی نیز فراهم میشد وصورت اسامی مشمولان از روی دفترسجل احوال برمبنای تاریخ تولد آنها تهیه میگردید .

مراسم اولین دورهٔ سربازگیری که دراوایل پائیز ۱۳۰۷ صورت گرفت ازوقایع دیدنی اردبیل بود . گوئی غبارتأثرواندوه بربیشترخانواده‌ها پاشیده شده بود. ابتدا اسامی جوانان متولد ۱۲۸۴ خورشیدی بردیوارها نصب وآگهی احضار آنها در کوی و بازار الصاق گردید . مردم همه سواد نداشتند . این بود که هر بیسوادی شخص باسوادی را پیدا میکرد تا صورت اسامی را بخواند وبدین وسیله اورا از بودن اسم خود یا فرزندوکسانش درآنصورتها آگاه سازد .

سرانجام تاریخ حضورفراخوانده شده‌ها سررسید وحیاط عمارت حاج صادق درمحلهٔ حسن آباد، که محل استقرار ادارهٔ نظام وظیفه بود و وسعت زیادی داشت مملو ازجوانان ومادران و پدران گردید . چشمها همه ازگریه سرخ بود و نگاهها عموماً استرحام آمیز . مأمورنظام وظیفه صورتها را میخواند و مشمولان حاضر را بگوشه‌ای از حیاط جمع می‌نمود . برای آنکه ناراحتی مردم تاحدی برطرف و از اندوه مشمولان واولیای آنها کاسته شود دستهٔ موزیك فوج قهرمان[1] بفاصله‌های معین آهنگهای شاد اجرامیکرد . طولی نکشید که آنان را بطرف سربازخانه بردند ومادران وخواهران ونزدیکان نیز باچشمهای اشک آلودآنها را بدرقه کرده بناچار راه خانه‌ها را درپیش گرفتند .

۱ــ دراوایل سلطنت رضاشاه کبیر وحتی در دهسال اول سلطنت او ساخلوی اردبیل یك هنگ بود وآنرا فوج می گفتند . فوج اردبیل فوج یازده قهرمان خوانده میشد وبعد از آتریاد همدان شهرت و افتخارات وسیعی داشت .

درآن روز نیز فرزندان بعضی از اغنیا و متنفذین شهر احضار نگشتند و یا با اخذ معافیت پزشکی موجب گفتگوهائی بین‌مردم، بویژه خانواده‌هائی‌شدند که‌فرزندان آنها بدان شکل بخدمت نظام رفته بودند .

تشکیل بلدیه در اردبیل : پس از کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی دولت ایران آغاز بیک رشته‌کارهای عمرانی کرد و پیش ازهمـه بتأسیس ادارات بلدیه برمبنای ضوابط معینی اقدام نمود . مرحوم محسنی مینویسد که درسال ۱۳۰۳ دستور تشکیل آن بحکمران اردبیل ،که در آن تاریخ شادروان ابوالحسن خان‌پورزند فرمانده پادگان اردبیل بود، رسید واوباآشنائی که بروحیهٔ اصلاحی‌وصداقت‌وصحت عمل‌مرحوم حاج میرزا بیوك‌آقا واهب‌زاده داشت اورا بریاست‌افتخاری‌بلدیهٔ‌اردبیل انتخاب کرد واین مؤسسه ازاول مهرماه ۱۳۰۳ شروع بتسطیح و تمیز کردن کوچه‌ها وسنگ فرش‌آنها نمود .

یکی ازکارهای شهرداری جدیدالتأسیس تشکیل خیریـه برای نگهداری فقرا بود زیرا فقر عمومی وتلفات بیماریها وآثار قحطی‌های‌گذشته‌گروهی ازساکنان شهر واطراف را از هستی ساقط وجمعی از اطفال را یتیم و بی‌سرپرست نموده بود ولی اعتبار مالی برای این‌کار وجود نداشت وشهرداری دارای‌آنچنان عوایدکافی نبود . از این رو با همت ابوالحسن خان وتلاش وکوشش حاج میرزا بیوك‌آقا همـه ماهه مبالغی ازحقوق صاحبمنصبان نظامی کسر و وجوهی نیز از تجار و نیکوکاران جمع آوری میگردید ومخارج نگهداری عده‌ای از درماندگان فراهم میشد .

چندی نگذشت که ابوالحسن خان احضار شد و شادروان سیـد محمود خان امین بجای او فرمانده ساخلو وحاکم ولایت‌گردیـد . او هم مرد پاك طینت و نجیب بود وبکارهای شهر وامورخیرعلاقمندی‌زیادی‌نشان‌میداد . تجار واصناف ازاقدامات او وشادروان حاج میرزا بیوك‌آقا به‌نیکوترین وجهی استقبال‌کرده چنین قراردادند که درمقابل هربار روغنی که ازشهرخارج‌میشود پنج قران و دربرابر هربارحبوباتی که صادر میگردد دو قران عوارض بپردازند . از آن تاریخ برای این قبیل صادرات جواز وضع شد و بدین طریق منبع درآمدی‌برای برپانگه داشتن خیریه بوجودآمد

وآن مؤسسه دریك سال سه هزار تومان ، که در آن تاریخ مبلغ قابل توجهی بود ، اعتبار بدست آورد و درحدود یکصد نفر از افراد مستحق را نگهداری کرد .

مؤسسین خیریه فقط بنگهداری آنها اکتفانکردند بلکه چهل نفراز پسران جمع آوری شده راکه استعدادتحصیل داشتند بمدرسه فرستادند ودخترشادروان شیخ عبداله مجتهدسرابی را برای تعلیم دختران بخدمت گماردند وبموازات آن برای زنان کارآمد ابزارپشم ریسی وبرای مردان سالم نیزکارگاههای فرشبافی بوجودآوردند وازحاصل دسترنج آنها مبالغی هم بصورت سرمایه برای خودآنها پس انداز نمودند .

دریکی از شبهای زمستان ۱۳۰۳ برف زیادی بارید و بقول مرحوم محسنی بیش از یکمتر و نیم برف برزمین نشست . درنتیجه آمد و شد بشهر مشکل گشت و براثر نیامدن گوسفند از روستاها گوشت کمیاب گردید . امین که ازاین وضع ناراضی بود وکمیابی گوشت را براثر تبانی قصابها تصورمی نمودآنها را احضارکرده شلاق زد . حاج میرزا بیوك آقاکه بعلت امرآگاه بود حاکم را متوجه اوضاع جوّی و بسته بودن راهها نمود و ازآنها وساطت کرد اما امین وساطت او را نپذیرفت حال آنکه فردای آن روز بنا بخواهش کسان دیگری قصابها را آزاد ساخت . این امر برحاج میرزا بیوك آقاگران آمد و از ریاست افتخاری بلدیه کناره گرفت واستعفای اوموجب کشمکش های جدیدی درشهر گردید .

محسنی می نویسد که نایب الصدر و طرفداران او میخواستند میرزا ابراهیم ارباب را رئیس بلدیه کنند ولی حاج میرزا بیوك آقا و دیگر آزادیخواهان از میرزا آقا خان حبیبی طرفداری میکردند . دید وبازدیدها آغاز شد وتبلیغات درباب اعمال و رفتارگذشتهٔ آن دو، البته بطور محدود و در مجالس خصوصی، شروع گردید و سرانجام حبیبی شهردار شد واز اول فروردین ۱۳۰۴ آغازبکارکرد .

درموفقیت حبیبی، بازاریان اردبیل، که ازآزادیخواهان پشتیبانی میکردند، اثر زیادی داشتند واصولاً آنها ازکودتای حوت ۱۲۹۹ حمایت وطرفداری جدی مینمودند زیرا ازوضع نابسامان گذشته ناراضی بودند وتغییر وضع را تحولی درطریق اصلاح کارها و پیشرفت مملکت میپنداشتند و از این رهگذر در سوم اسفند ۱۳۰۳ برای

تجلیل از آن مراسمی برپا داشتند و در آن روز که مصادف با بعثت پیامبر بـزرگ اسلام بود آذین‌بندی وچراغانی مفصلی کردند وبا نقل‌ونبات‌ازمردم پذیرائی نمودند. امین نیز رژه‌ای دربازار ترتیب‌داد ودرمیان‌احساسات پرشورمردم سخنان‌امیدبخشی ایرادکرد. غیر از او میرزا عباس‌محسنی (شالمان‌اوف) هم‌سخنرانی‌نمود وترجمان احساسات همشهریان‌گردید.

باری مأموریت امین مدت زیادی طول نکشید و غلامعلیخان سرهنگ بجای اوبعنوان حکمران وفرمانده پادگان واردشد. در دوران‌ریاست‌شادروان حاج میرزا بیوك آقا در بلدیه طـرحهائی برای عمران شهرتهیه گشته بود که بتدریج بعد از وی بمرحلهٔ اجرا درآمـد و اهم آنها کشیدن خیابان و ایجاد باغ ملی وگردشگاه عمومی بود.

ایجاد اولین خیابان و باغ ملی اردبیل: از وقایعی که میتوان دراین بخش ازآن سخن‌گفت ایجاد اولین‌خیابان دراردبیل‌است. این شهربطوری که قبلانیزگفته‌ایم ازشهرهای مهم تجارتی بود ودرشبانه‌روز کمتر لحظه‌ای میگذشت که صدای‌زنگهای شتران شنیده نشود وشترهای حامل‌بار در کوچه‌ها وگذرگاهها در حرکت نباشد. بنابراین اردبیل شهرآبادی بود و تجارتخانه‌ها و کاروانسراها و عمارات بسیارجالب وگران‌قیمتی‌داشت، عماراتی که نظیرآنها درپایتخت وشهرهای بزرگ دیگر کمتر دیده میشد[1]. طبیعی است کـه شهری بدین عظمت و با آن‌وضع ورود وخروج مال‌التجاره، کوچه‌ها ومعابر زیادی داشت وبرای‌نظافت‌آنها کوشش میگردید و شبها نیز با فانوسهائی که برسر درهای خانه‌ها ونقاط مختلف بازار نصب بود روشن نگاه داشته میشد. النهایه این معابر بیشتر متناسب با اوضاع و مقتضیات روز بود و وسیعترین آنها برای عبور دو یا سه‌کاروان شتربمحاذات هم، یاحرکت یك ارابه یا درشگه بوجودآمده‌بود وبرای عبور ماشین وکامیون که کم‌کم‌بدین شهر نیز می‌آمدند، استعداد نداشت.

۱ـ این‌خانه‌ها وآینه‌کاریها ونقاشی‌های داخل‌آنها بسیار دیدنی‌بود ودروپنجرهٔ بعضی ازآنها از روسیه‌آورده میشد. درتاریخ تنظیم‌این‌کتاب پنجره‌ها ودرهای بعضی‌ازاین‌خانه‌ها بمبالغ گزافی خریداری میشود وجزوآثار گرانبها بتهران حمل میگردد.

ازسوی دیگر نیزبدان‌علت که شهرهمواره درمعرض هجوم وغارتگری عشایر بود معابر بصورت کوچه‌های پیچ وخمدار احداث گشته وشرایط طوری منظورشده بودکه هنگام چنین حملاتی با بستن اول و آخرآنها، یك کوچهٔ طولانی حالت یك دژکوچك بخود میگرفت و نفوذ مهاجمین درآنها متعذر میگردید . قابل توجه است که در عهد شاه عباس‌هم کوچه‌ها بهمین شکل بوده و«پی‌یترودولاواله» که همراه آن پادشاه باردبیل آمده درسفرنامهٔ خود ، آنجاکه سخن ازشهرمیگوید ، بدین موضوع اشاره میکند .

دستور احداث خیابان درسال ۱۳۰۷ خورشیدی بمرحلهٔ اجرا درآمد و نقشهٔ آن چنان تصویب شدکه دروازهٔ تبریز بخط مستقیم به دروازهٔ آستارا وصل گردد و از «تابارقاپوسی» تا «زنجیر»[1] خیابان وسیعی بنام خیابان پهلوی بازشود .



نمای قدیم اولین خیابان اردبیل درفصل زمستان

این کار نیز با عدم رضایت مردم مواجه‌گردید زیرا منازل و خانه‌هائی از آنان ویران میشد وقسمتی از بازار، بویژه مسجدی بنام «سرچشمه» نیز در مسیر آن قرار میگرفت . بااین حال تخریب ساختمانها آغازگشت وخانه‌ها و مغازه‌هائی که در نقشه

۱ــ دروازه‌ای راکه بطرف جادهٔ تبریز بود چون درقلمرو محلهٔ طوی یا «تاباد» قرار داشت تابارقاپوسی ودروازهٔ شهر بطرف آستارا را، بدان جهت که ازطرف ادارهٔ گمرك زنجیری برآن بسته میشد «زنجیر» میگفتند .

قرار داشتند درهم کوبیده شد .

امروزه با پیدایش ماشین‌های عظیم راه سازی و بیلهای «هیدرولیك» گشودن یك خیابان و خراب کردن خانه‌ها، حتی بریدن کوهها امر آسانی شده است ولی در آن ایام فقط بیل و کلنگ وبازوان عمله‌ها بود که می‌بایست آن همه‌آبادی را ویران نماید و خاك وخاشاك آنرا بوسیلهٔ چهارپا وگاری به‌بیرون شهرمنتقل سازد . لذا باز شدن‌خیابان مدت بالنسبه زیادی بطول‌انجامید وچون قدرت مالی‌واقتصادی مردم‌نیز تعریفی نداشت وآثار وقایع دردناکی، که قبل‌از آن تاریخ این شهربخود دیده بود، هنوز کمابیش برجای بود، از اینرو عمران‌آن سالهای ممتدی طول کشید . دراین‌امر عامل دیگری نیز مؤثربود وآن اینکه مرکز دادوستدکلی، مثل‌شهرهای دیگرایران، بازار بود و درخیابان خرید وفروش نمیشد و اگرکسی مغازه‌ای را نیزآمادهٔ این‌کار می‌نمود مشتری وخریداری ، بویژه درفصل‌زمستان، پیدا نمیکرد .

مسئلهٔ‌مسجد نیزقابل‌توجه‌بود زیرا خراب کردن مسجد در آن عهدکارنامعقولی بشمار می‌آمد ودولت جانب احتیاط را از این حیث رعایت می‌نمود . این بودکه مسجد را در وسط خیابان‌گذاشتند و دور آنرا بشکل دایره‌ای برای عبور و مرور درآوردند . مؤمنین واهل محل نیز بنای‌آنرا نوکردند وبا سنگ وآجرمسجد هشت ضلعی زیبائی، که دور تا دورش پنجره بود، ساختند. این بنا درسال‌های‌اخیربدستور «مهام» نام استاندار آذربایجان شرقی شبانه ویران‌گردید و جای آن بعدها بمیدانی مبدل شدکه درتاریخ تنظیم این‌مجموعه میدان ۲۵ شهریور خوانده میشود .

بموازات ایجاد این خیابان باغ ملی نیز در سمت غربی نارین قلعه احداث گردید . محل‌آن بیشه‌زاری بودکه «حصارلی باغ» خوانده میشد . در سال ۱۳۰۳ خورشیدی، زمانی‌که شادروان حاج بیوك‌آقا واهب‌زاده رئیس بلدیه بود، این باغ بوسیلهٔ‌آقای غلامحسین حبیب‌الهی ازصاحب‌آن، مرحوم حاج حبیب خوئی، برای بلدیه خریداری گردید و بعدها باهمت شادروان سرهنگ غلامعلی خان ، فرماندار و فرمانده وقت‌پادگان اردبیل‌بصورت باغ زیبائی‌درآمد.

زمین این باغ نسبت باطراف‌گودتر بود از اینرو درقدیم‌آب‌نهری که ازمحلهٔ

شاه باغی، برای پر کردن خندق میگذشته‌گاه و بیگاه درآن ریخته و آنـرا بصورت مردابی درآورده بود ولی‌درعهدی که باحداث باغ اقدام شد ازآن باتلاق اثری‌نبود.

باغ ملی، که مردم عامی آنرا «ملت باغی» میگفتند، با سبك زیبائی‌ساخته شده بود. درختان اقاقیا بانهالهای دیگری که ازجنگل آورده درکنار جویها وگذرگاههای آن‌کاشته بودنـد توأم با گلهای رنگارنگ و معطری کـه درکرتها کاشته میشد صفای خاصی بدان می‌بخشید. نرده‌های چوبی محکمی که برنگ آبی رنگ شده بود حد شرقی آنرا درمجاورت خیابان تشکیل میداد ومخصوصاً درگاه بزرگ چوبی آن، با عظمت خاصی که داشت، درنظر بیننده جلوه‌گری می‌نمود. برصفحهٔ هلالی بالای این‌درگاه صورتهای برجسته ومجسمه مانندی بشکل‌ملائکهٔ‌بالدار نصب وبطرزجالبی رنگ شده بود واشعاری که بطور منبت بر دور طاق هلالی آن قرارداشت نمونه‌ای ازاین هنرزیبا بشمارمی‌آمد.

ازآنجاکه نوپردازی کورکورانه در عهد مـا بیش از واقع بینی رواج دارد بجای آنکه‌آن باغ زیبا را بشکل اولیهٔ خود نگهدارند و برصفا وطراوتش بیفزاینـد در دو سه سال اخیر با بریدن درختهای آنرا ازشکل«باغ‌ملی»بصورت «پارك‌عمومی!» درآوردند و کلاغ‌وار نه‌تنها کبکش نکردند از زاغ بودنش نیز باز داشتند[۱].

درجنگ بین‌الملل دوم، زمانی‌که هنوز کشورما مورد تجاوز همسایگان‌شمالی و جنوبی قرار نگرفته بود، باغ ملی عصرها مرکـز تجمع بازاریان و فرهنگیان و جوانان بود زیرا درآن زمان دراردبیل رادیو معدود بود وجز درچند خانواده هنوز داشتن‌آن معمول نبود. حاج آقا نام مجاهد، که از یاران قدیم حاج بابا خان بود، «بوفهٔ» باغ ملی‌را دراجاره داشت و دورحوض بزرگ وسط‌آن میز وصندلی گذاشته باچای و بستنی‌از مشتریان پذیرائی می‌نمود. یکدستگاه رادیو نیز درکناربساط‌خود گذاشته بود ویك ساعت بغروب‌مانده که چراغهای برق روشن میشد[۲] ایستگاه رادیو

۱ــ معروف‌است‌این کارراشهرداری برای‌آن کرده‌است که همسرفرماندار وقت ازصدای چند کلاغی که بربالای‌درختان‌آن لانه داشته‌اندآسایش خاطر پیداکند!...

۲ــ درآن زمان دستگاه و وسایل ایجاد برق درایران زیـاد نبود و در شهرهائی مثل اردبیل چون مصرف‌روزهم نداشت‌لذا موتوربرق‌تقریباً یك ساعت‌بغروب مانده بکارمی‌افتاد.

«برلین» راکه بزبان فارسی برنامه پخش میکرد، میگرفت . ساکنان اردبیل آن روز، باصطلاح معمول «ژرمنوفیل»[۱] بودند و ازفتوحات برق‌آسای آلمانیها دراروپا ابراز خوشوقتی میکردند . از اینرو هر روز جمع کثیری برای شنیدن اخبارجنگ بدانجا می‌آمدند و گاه علناً نیز ابراز احساسات میکردند وفی‌المثل وقتی گوینده رادیو ، بدروغ یا راست میگفت که امروز سپاه‌آلمان بیست فروند هواپیمای متفقین را سرنگون نمود یا فلان لشگرآنها را ازکار انداخت‌اینان برآن موفقیت کف میزدند . شنیدنی است که روز اول تیرماه ۱۳۲۰ احساسات آن جماعت مبدل بیأس وناراحتی گردید زیرا درآن روزگوینده‌آن رادیو خبرحملهٔ آلمانیها را بروسیهٔ شوروی اعلام داشت . شنوندگان این خبر ازآن جهت ناراحت شدندکه جنگ را در دوجبهه علیه موفقیت آلمانیها دریافتند ونیز نگرانیهائی‌ازحیث کشیده شدن دامنهٔ نبرد بایران تصور نمودند . مع‌الأسف تصور آنها تحقق یافت وشصت وچهار روز بعد میهن ما باشغال نظامی روس و انگلیس ، و بعدها آمریکا ، درآمد و بساط کافهٔ باغ و رادیو نیز برچیده شد .

درضلع غربی‌باغ ملی‌ساختمانی با تالارهای‌بزرگ بعنوان‌باشگاه احداث شده بودکه بعدها مقر فرمانداری شهرستان شد وکنون نیز این بنا دراختیارآن مقام است و درقسمتی ازآن هم خانوادهٔ او زندگی میکند .

تغییر کلاه و لباس: یکی از اقدامات دوران سلطنت رضا شاه پهلوی تغییر لباس در ایران بود . ایرانیان از زمانهای قدیم طرز لباس پوشیدن خاصی داشتند وطبعاً خوانندگان دانشمند داستان دو نفر ایرانی در پاریس راکه نویسندهٔ مشهور فرانسوی بنام « مونتسکیو »[۲] آورده است میدانند . خلاصهٔ‌آن چنین است که دونفر ایرانی باآن لباسهای قدیمی بپاریس میروند . برای

۱ـ «فیل» دراین موارد یك کلمهٔ خارجی است و اصل آن یونانی و بمعنی طرفدار و دوستدار میباشد . در زمان جنگ بعضی از ایرانیان علاقه بانگلیسی‌ها داشتند و «آنگلوفیل» خوانده میشدند . برخی هم ازآلمانیها طرفداری میکردند و «ژرمنوفیل» گفته میشدند . جمعی نیز که ازروسها جانبداری می‌نمودند «روسوفیل» بودند .

۲ـ فیلسوف و ریاضی‌دان معروف فرانسه در قرن ۱۷ صاحب کتاب معروف روح‌ـ القوانین . داستان مزبور عنوان‌کتابی است بنام « Lettres Persanes » .

مردم پاریس دیدن آنها باآن وضع وهیکل بسیار تماشائی بوده است . و لذا هرجا که آنها قدم میگذاشته‌اند مردم برای دیدن آن دوجمع می گشته‌اند. طبیعی است انسان وقتی در چنین وضعی قرار گیرد ممکن است روزهـای اول احساس ناراحتی نکند ولی سرانجام از نگاههای حیرت انگیز دیگران بستوه می‌آید . آنان نیز بـا چنان ناراحتی مواجه بودند تاروزی برای خودلباس محلی تهیه کردند ومتعجب شدندوقتی که دیدند درخیابان و کوی‌وبرزن هیچکس بآنها توجه ندارد ودریافتند که این لباس و کلاه آنها بوده است که نگاه مردم را بسوی آنان جلب میکرده است .

باری اعیان اردبیل در آن تاریخ پیراهن ساده‌ای از چلوار اعلا می‌پوشیدند، سه تیره و شلواری بتن میکردند کلاه استوانه شکلی از مقوا، که رویهٔ آن از ماهوت یا فاستونی و یا بیشتر پوست برهٔ مشگی وآسترش حریر بـود بر سر میگذاشتند و آنرا کلاه امیری میخواندند . کفش پوتین یاقوندارا[1] وجوراب بپا میکردند . پالتو خیلی معمول نبود وبجای آن «گیمه» می‌پوشیدند وگیمه ،بروزن‌خیمه، لباس بالنسبه بلندی بود که یقهٔ آن بجای آنکه برگردان باشد راست دوخته‌می‌شد وقسمتی‌ازگردن را نیز دورتا دور می‌پوشانید. معمولاً هر کسی عبائی‌هم داشت وآنراتا کرده درروی بازوی خود نگه میداشت و درموارد لازم بردوش می‌انداخت .

اکثریت مردم، یعنی طبقات پائین، بجای سه تیره «آرخالیق»[2] می‌پوشیدند و آن تقریباً «کت» بلندی‌بود که تا سرزانومیرسید . کلاه آنها «طاساکی»[3] بود و کفش آنها را « یاستی دابان » یا «دیك‌دابان»[4] تشکیل میداد . جورابها معمولاً درمحل واز

۱ــ کفش پاشنه بلند پشته دار را قوندارا میگفتند .

۲ــ «آرخا» درترکی ببالا تنه گفته میشود وآرخالیق یعنی لباسی که‌ازذانو ببالاردا بپوشاند .

۳ــ «طاساکی» همان طاس کلاه است که بشکل‌مخروط ازنمد می‌ساختند وورویش‌پارچه‌وگاهی ترمه میگرفتند .

۴ ــ « یاستی دابان» یعنی کفش پاشنه کوتاه و « دیك دابان» یعنی پاشنه بلند. اردبیلیان‌چنین میپنداشتند کـه کفش دیك دابان علاج وباسیراست و بیشتر کسانیکه بدین مرض مبتلا بودند چنین کفشی که پاشنهٔ آن بلندوسفت وسخت بود بپا میکردند .



نمونه‌ای از لباس قدیم اعیان واشراف اردبیل دریك مراسم رسمی در حضور فرماندار

پشم با دست بافته می‌شد . وهنری که در رنگ‌آمیزی ونقش و نگارآنها بکارمیرفت تحسین‌انگیز بود .

پارچهٔ لباسها در طبقات ثروتمند ماهوت و فاستونی اعلا بود و بنامهای «لاستی‌گوتون» و «ذره‌دار» خوانده می‌شد ولی طبقات پائین از فاستونی معمولی و یا پارچه‌های وطنی وبیشتر ازشال لباس تهیه‌میکردند . شالی که باآن لباس‌میدوختند پارچه‌ای بودکه درمحل یاقراء اطراف با پشم می‌بافتند و مرغوبترین آنهارا «پرده توخونما»[1] میگفتند که بانخهای‌تابیده‌ونازک‌وغالباً‌ازپشم‌شترتهیه میکردندوبهترین آنها رااز «اجارود» وگاهی‌ازخلخال می‌آوردند . اطو کشیدن معمول‌نبود ولی دراواخر بعضی ازطبقات اعیان با اطوی زغالی، در خانه‌ها لباسهای خود را اطو میکردند . رنگ زدن کفش «واکس» هم‌عمومیت نداشت .

دولت که میخواست ملت را در مسیر تمدن جدید قرار دهد اقدام خود را از اصلاح وضع ظاهر افرادآغاز کرد[2] و در وهلهٔ اول امربتغییر کلاه داد وبمردم ابلاغ گردیدکه بسر گذاشتن هرنوعی کلاهی جز کلاه پهلوی ممنوع میباشد . کلاه پهلوی از مقوا وبشکل استوانه‌ای که روی آنرا پارچه می کشیدند، ساخته میشد ودرقسمت جلو لبه‌ای داشت‌که بربالای پیشانی قرار میگرفت .

تغییر کلاه درفرمانداری و ازطبقهٔ اعیان شهر آغازگردید بدین معنی قبلاًبآنان دستور دادندکه هرکسی‌چنین کلاهی برای خود تهیه‌کرده بفرمانداری بفرستدآنگاه یك روزهمه را بدان جا دعوت کردند وپس‌از سخنرانی فرماندار، کلاه‌ها رادرسینی آورده باکلاه‌های آنان عوض‌نمودند .

این یك اصل کلی‌است‌که هرکار جدیدی‌که درعادات وسنن افراد دگرگونی بوجود آورد ، تا روزی‌که خود آن عادت شود، نظم و راحتی‌گذشته را دستخوش تزلزل می‌نماید بویژه آنکه جنبهٔ تحمیل داشته باشد . این بودکه در کنار وگوشه ایرادهائی براین‌کار اظهارمیگردید ومخصوصاً لبهٔ‌آن مانع سجده درنماز گفته میشد.

۱ــ این‌قبیل شالها را روی زمین می‌بافتند ولذا پرده توخونما می گفتند .

۲ــ طبق تصویب نامهٔ مورخ ۱۵ مرداد ۱۳۰۶هیئت دولت .

جمع دیگری که خیلی دل‌آزرده بودند آنرا کلاه عیسویان میگفتند و چون مظهر عیسویت در نظر مردم اردبیل روسها وارمنی‌ها بودند لذا بعضی‌ها بدان عنوان کلاه روس وارمنی میدادند.

طولی نکشیدکه خود این کلاه نیز موضوع تغییر جدید قرارگرفت و اصولا مسئلهٔ تغییر لباس بمیان‌آمد . بدین معنی بجای کلاه پهلوی «شاپو» بشکل اروپائیان تجویز گردید و بجای عبا، گیمه، سه تیره، آرخالیق و نظایر آنها پوشیدن «کت» و شلوار و «پالتو» مقرر شد و دراین میان روحانیان نیز در ردیف عامه قرار یافتند و جز مجتهدین مسلم، دیگران مجبور به‌برداشتن عمامه وعباو پوشیدن کت و شلوار و بسر گذاشتن شاپو گردیدند .

اجتهاد عالیترین مرحلهٔ روحانیت در مذهب شیعه است و کمتر کسی میتواند بدان مرحله برسد. ازاینرو دراردبیل جز دوسه نفر که‌آن درجه داشتند بقیه در وضع ناراحت کننده‌ای قرارگرفتند و زندگی آنها بمعنی واقعی کلمه مختل وتأثرآورشد . پیرمردی که پنجاه سال باآن لباس دراجتماع زندگی کرده وبا عبا وعمامه در منبرها برای مردم وعظ یا در محرابها باآنها نماز خوانده بود بیکبار می‌بایست تغییر وضع بدهد وباکت و شلوار و شاپو ملبس گردد و بدین شکل بوظایف دینی خود مبادرت نماید . عجب آنکه مأموران اجرا نیز هیچگونه روح گذشت و مماشات نداشتند و بمصداق ضرب‌المثل معروف بجای کلاه سر می‌آوردند .

نتیجه این شدکه این دسته غالباً خانه نشین شدند و تبلیغات دینی واقامهٔ نماز جماعت درمساجد ببوتهٔ تعطیل افتاد .

بموازات این‌کار بودکه عزاداری مذهبی هم قدغن گردید و چنانکه در جای خودگفته‌ایم مراسم‌آن از عاشورای سال ۱۳۱۰ ممنوع شد .

قبل از این‌تاریخ هم بعضی از پادشاهان درصدد تغییرلباس ایرانیان برآمدند واولین آنها از خود اردبیل یعنی‌شاه اسماعیل اول‌بود . اولباس کوتاه اروپائیان‌را، که‌در آن‌تاریخ «ونیز»یها بتن‌میکردند،چون‌دست‌وپاگیر نبودپسندیدوسربازان‌خودرا بدان‌ملبس گردانیدتادرمیدانهای‌جنگ حرکات‌بدنی آنهاازآزادی‌بیشتری‌بهره‌مندشود.

او میخواست لباده‌های بلند مردم را نیز با آنها عوض کند ولی عمرش کفاف نداد.

کشف حجاب زنان موضوع تغییر لباس مخصوص مردان نبود و در اندك فاصله‌ای زنان نیز مجبور بکشف حجاب گردیدند. معمول زمان چنین بود که زن جز در پیش محارم صورت و بدن خود را از دیگران بپوشاند و بدین وسیله عفت و عصمت خویش را از نامحرمان محفوظ دارد. بدین جهت وقتی از خانه بیرون میآمد چادر مشکی، که در اردبیل بدان «چارشاب» (چادر شب) میگفتند بر سر میانداخت و تمام سر و بدن خود را با آن می‌پوشانید و برروی خود نیز پارچه‌ای بنام روبند میکشید. روبند معمولا سوراخهای کوچك و تور مانندی در مقابل چشمها و دهان داشت تا دید و تنفس کسی که آنرا برصورت میانداخت از آنطریق میسر گردد. بعضی از خانمهای متجدد بجای روبند «پیچه» میزدند و پیچه قطعه‌ای مستطیل شکلی بعرض پیشانی بود که از موی دم اسب میبافتند و بابندی که در پشت سر می‌بستند آنرا مثل لبهٔ کلاه بربالای پیشانی قرار میدادند و چادر را از روی آن برسر میانداختند بنحویکه چشمهای صاحب آن و گاهی قسمتی از صورت او نیز از زیر آن دیده میشد.

جوراب مثل امروز معمول نبود و بجای آن (چاخچور) بپامیکردند و چاخچور چنانکه در جای دیگر هم گفته‌ایم پاپوشی بود که از پارچه مشکی میدوختند و مثل جوراب تا زیر زانو می‌پوشیدند. برخی از بانوان هم چاخچور بلند تا کمر تهیه میکردند و مخصوصاً در زمستان از آن استفاده مینمودند. لباسها در زیر چادر دیده نمیشد از این روسعی بیشتر بر آن بود که چادر از پارچه خوب و زیبا تهیه شود و روبند و پیچه نیز وضع و شکل آبرومندی داشته باشد.

موضوع کشف حجاب امر تازه وخلق‌الساعه‌ای نبود که آنروز و بیکبار در اجتماع ایران عنوان گردید. بلکه قبل از آن تاریخ نیز جسته گریخته بگوش میرسید وطبقاتی که درهر دوره عنوان روشنفکر بخود میگیرند بویژه بانوانی که بر اثر مسافرت بخارج یا حشرونشر باخارجیان با طرز زندگی زنان در جوامع اروپائی آشنائی داشتند ترك حجاب را برای نسوان ایران لازم میدانستند و برای استخلاص آنها از چادر تلاش زیادی بعمل میآوردند. لیکن شرایط محیط امکان تحقّق بدین آرزوها نمیداد و کوشش آنها از حالت انتقاد در محیطهای کوچك و اجتماعات خانوادگی

تجاوز نمیکرد با اینحال آنان ازپای نمی‌نشستند و بقول خویش برای بیداری افکار جامعه از هروسیله‌ای استفاده مینمودند و یکی از آن وسایل شعروموسیقی بود.

میرزادهٔ عشقی یکی ازکسانی بود که درباب رفع حجاب چکامـهٔ معروفی ساخت وبانوقمرالملوك وزیری خوانندهٔمعروف نیمقرن پیش ایران آنرا دردستگاه «شور» خواند و برای تحریك شنوندگان این بیت از آنرا که:

«زنان کشور مازنده‌اند و درکفنند که‌این‌اصول‌سیه‌رختی‌وسیه‌بختی‌است»

در نغمهٔ حجاز وبالحن بسیار مؤثری اداکرد.

بعدازکودتای ۱۲۹۹ کشف حجاب زنان نیز جزو اصلاحات اجتماعی‌منظور گشت و در دیماه ۱۳۱۴ خورشیدی بمرحلهٔ اجراء درآمد . این‌کارروز ۱۷ دیماه با تشکیل مجالس جشنی درسراسر ایران عملی شد و در اردبیل نیز چنین مجلسی در فرمانداری برگزارگردید و ازیکهفته قبل از تجار و رؤسای ادارات و محترمین‌شهر برای شرکت در آنجا همراه بانوانشان دعوت بعمل آمد.

رؤسای ادارات غالباً محلی نبودند و چون همسران آنها در اردبیل بستگانی نداشتند از این حیث چندان‌ناراحتی‌احساس نمیکردند ولی زنان محلی ، که‌برمبنای عادت یا تربیت مذهبی دل‌بدان نمیدادند ، باقیدی هم که از کسان و همشهریان خود داشتند ناراحت بودندو برخی از آنان خود راتحت فشارشدیدی احساس‌مینمودند.

تهیهٔ لباس متناسب با این مجلس‌نیز فکرآنها را بخود مشغول میداشت زیرا لباسی که یك بانو از زیر چادر میپوشید نه چنان بود که بتوان با آن دریـك مجلس رسمی شرکت نمود و چون زنان ایران تا آن زمان سابقهٔ شرکت درچنین مجالسی نداشتند اصولاً نمیدانستند که درچنین مجلسی‌چه‌لباسی باید برتن‌کنند و باچه‌آدابی در آنها شرکت نمایند . این بودکه اکثراً بپالتوروی آوردند و چون زمستان بـود شال‌گردنی نیز برسربستند و باقیمافه‌های‌گرفته و شرمگین درمجلس شرکت‌کردند.

وضع مجلس دیدنی بود. در بیرون عمارت یعنی باغ‌ملی، دستهٔموزیك‌فوج قهرمان آهنگهای شاد مینواخت و خدمتگزاران فرمانداری مشغول پذیرائی بودنـد ولی سکوت ناراحت‌کننده‌ای برمجلس حکومت داشت و مردان ، جز رؤسای‌چند

اداره که همسرانشان در محل نبودند ، پیاپی سیگار میکشیدند و هر لحظه منتظر آن بودند که تشریفات بپایان برسد و بآنان اجازهٔ مراجعت داده شود.

ابتدا فرماندار نطقی ایراد کرد و دربارهٔ کشف حجاب ورهائی زنان ازظلمت ونیز اثرات تصمیم دولت درجهت رشد اجتماعی ملت مطالبی گفت وسخنانش بادست زدن حاضرین پایان یافت . فرمانده نظامی نیز مطالبی دراین باره اظهار داشت و آنگاه ظرف شیرینی را برداشته بقصد پذیرائی جلوی حاضرین گرفت این کار هم برای زنان اردبیل ، که تاآنروز جز از دست شوهران و محارم خود چیزی نگرفته بودند ، ناگوار بود ولذا هریك ازآنان درحالیکه سربزیر انداخته ازخجالت سرخ شده بودند یکعدد شیرینی برداشته دربشقاب جلوی خود گذاشتند.

امروز نمیتوان ونباید بانوان آنروز اردبیل را ملامت نمود زیرا آنهامی بایست بیکبار خرق عادت کنند و لباسی را که قرنها با آن انس والفت داشتند رها سازند و این برمبنای قوانین روانشناسی کار سهلی نیست .

چون با این یك مجلس کشف حجاب عملی نمیشد طبق برنامه‌ای تشکیل چنین جلساتی را در منزل هریك از رؤسای ادارات و تجار واشراف مقرر داشتند وکم کم علاوه برطبقات پیشین ازافراد دیگر نیزدعوت نمودند. بموازات این اقدام برسر کردن چادر در کوچه وبازار نیز برای زنان ممنوع گردید و بانوان مجبور شدند که بدون حجاب بدرآیند. وضع اقتصاد خانواده‌ها اجازه نمیداد که آنها لباسهای جدیدمتناسب با وضع تازه تهیه نمایند از اینرو غالباً چادر های مشکی خود را بشکل روپوشی بنام «مانتو» درآوردند و باچارقدیاشال گردن نیز سروگردن خود را بستند . مأمورین آنرا نقض غرض پنداشته شروع به برداشتن وضبط آنها کردند.

حادثهٔ سوم شهریور ۱۳۲۰ بانوان را دربرخی از نقاط ایران منجمله دراردبیل بدوران چادر و حجاب رجعت دادودر تاریخی که ما این مجموعه را گرد میآوریم زنان اردبیل مثل گذشته‌ها از چادر وحجاب استفاده میکنند با این تفاوت که ازروبند و پیچه وچاخچور اثری نیست وجورابهای نازك وکفش های کف بلند آخرین «مد» پای پوش آنها میباشد.

مسافرتهای رضاشاه باردبیل:
رضاشاه کبیر نسبت بسلاطین سلف، از جهت مسافرت باستانها و شهرستان ها روش مطلوبی داشت و هر گاه و بیگاهی بیك منطقه از کشور مسافرت مینمود. سفر شاه زمینی بود و با « اتومبیل » صورت میگرفت و اثرات ثمربخشی از حیث عمران و آبادی برجای میگذاشت.

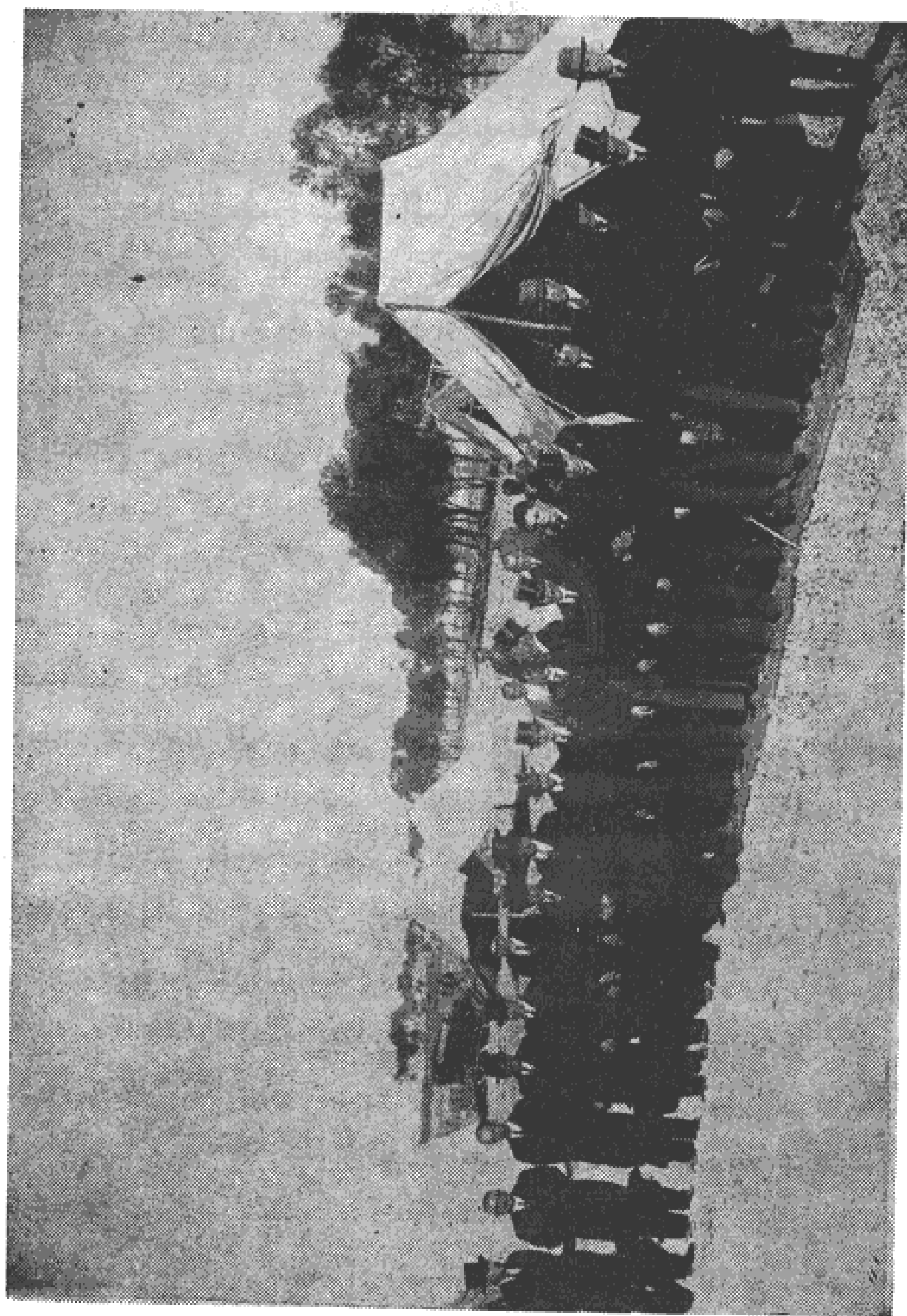
او مرد باهوش و دقیقی بودو اصل را در کارها در بهتر انجام دادن آنها میدانست از این رو با کوچکترین تعلل و تسامحی که دراجرای برنامه‌ای مشاهده میکرد درصدد بازخواست برمی آمدو چون درجوامعی مثل ایران درامور اداری و حتی، بنظر مؤلف، در روشهای تربیتی دوران قبل ازبلوغ ، تنبیه معقول بیش از تشویق مؤثر است از این رو آثار خیری عاید مردم و مملکت میشد.

از مدتها قبل از مسافرت شاه راهها تعمیر و مرمت میشد. شهرداریها تحرکی میبافتند، متصدیان امور بتلاش و کوشش وسعی برمیخاستند و عموماً سعی بر آن داشتند که کارها مورد ایراد قرار نگیرد و مقام و منصب آنها محفوظ بماند.

رضاشاه پنج بار ، بعداز کودتا ، باردبیل سفر کرد . اولین آنها در عهد نخست وزیری و در خرداد ۱۳۰۴ صورت گرفت و چهار بار دیگر در دوران سلطنت. در هرپنج سفر سکنهٔ اردبیل بازدن طاق های نصرت باستقبال رفتند . دانش آموزان مدارس بالباسهای مرتب در مسیر شاه صفها بستند و سرودهائی را که ازماهها پیش تعلیم میبافتند با آهنگهای مهیج خواندند.

شاه درخانهٔ شادروان امیرتومان منزل میکرد . این خانه دربیرون دروازهٔ تابار بوسیلهٔ خود میرزا علیخان امیرتومان ساخته شده بود و مرکب از اندرونی و بیرونی زیبائی بود و شاه در قسمت بیرونی که تالارهای مجللی داشت اقامت می نمود.

امیرتومان فرزند امیرحسنخان و برادرزادهٔ میرزا تقی خان امیرکبیر بود . در عهدقاجار با درجهٔ میرپنجی مأمور اردبیل شد ودراین شهر بمنصب امیرتومانی رسید و درآنجا اقامت گزید . با آنکه در اردبیل اعیان و اشراف زیاد بودندوخانه های زیبا و مناسبی داشتندو حتی برخی ازآنان موجباتی برای اقامت شاه درخانه‌های خود فراهم میکردندولی خودشاه علاقمند بود که دراین خانه اقامت کند وعلت آنرا بعضی از



اعیان واشراف اردبیل بالباس رسمی درانتظار استقبال از رضاشاهند .

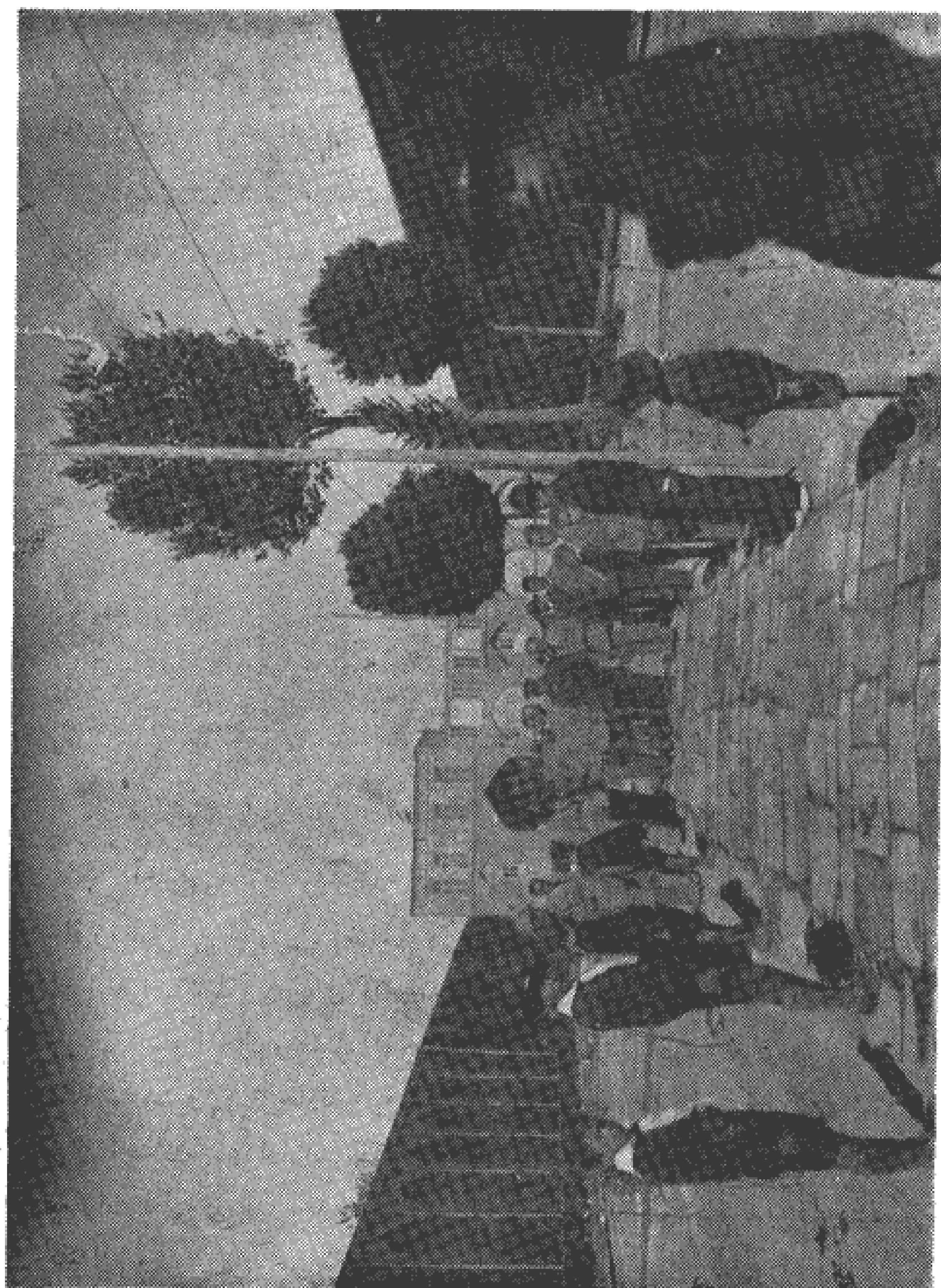
معمرین حسن برخورد امیر تومان با رضا شاه ، در زمانی که او بعنوان رضا خان با دستهٔ پیرمخان باردبیل آمده بود، توجیه میکردند[1] .

ورود رضا شاه باردبیل درمسافرت اول بعد از سلطنت با نگرانی خاطر توأم بود زیرا ولیعهد بیمار بود و دکتر « بالایان » نامی که از طرف دربار برای معالجه ازخارج دعوت شده بود، بیماری اورا حصبه تشخیص داده بود. درآن تاریخ حصبه مرض سختی بود زیرادواهائی که امروزه بنام «آنتی بیوتیك» مورد استفاده است وجود نداشت . روز دوم ورود شاه بودکه تلگرام چراغعلی خان پهلوی نـژاد از وزارت دربار بدست اعلیحضرت رسید وبهبود ولیعهد مژده داده شد و آثـار خوشحالی بـا دریافت این خبردربیانات شاه که دربرابر تجارواشراف شهرایرادکرد،مشهودگردید .

توضیح آنکه رضاشاه هروقت باردبیل می آمدبزرگان شهررابحضورمی پذیرفت و از اوضاع منطقه سوآلاتی میکرد . آن روز نیز تجار و اعیان شهر در راهروهای حیاط بزرگ قسمت بیرونی خانهٔ امیرتومان بصف ایستاده بودند . شاه ازبرابرآنها میگذشت ودرمقابل بعضی ازصفها ایستاده سوآلاتی می نمود. وقتی بصف روحانیان رسید از شادروان آقا میرزا علی اکبر سوآل کرد و از خبر فقدان او متأسف شد و چون جـلوی صف تجار رسید با لحن نصیحت مآبانه اشاره به پیشرفتهای صنعت و تجارت درکشورهای دیگر کرد و اشتغال بتجارت گندم وجو راکارکهنه و بی ثمری خواند وسرمایه گذاری درکارهای تولیدی را موجب ازدیاد درآمدوپیشرفت تجارت و آبادی منطقه وکشور توجیه کرد .

برنامهٔ سفر شاه معمولا چنین بودکه از راه سراب وارد اردبیل میشد و یك شب و دو روز وگاهی دو شب در این شهر توقف می نمود آنگاه از راه مشگین و اهرمراجعت میکرد . درضمن توقف ازسربازخانه، نارین قلعه وبقعهٔ شیخ صفی الدین بازدید می نمود . رضاشاه مثل «آتریاد» همدان بفوج ۱۱ قهرمان اردبیل علاقهٔ خاصی داشت و فرمانده اولیهٔ آن، شادروان سرهنگ «کلبعلی خان» را دوست میداشت .

۱ـ صفحهٔ ۴۵۹ جلداول این کتاب .



اولیای وزارت دربار درصحن بزرگ بقعهٔ شیخ صفی الدین اندکی قبل از تشریف فرمائی رضاشاه فقید

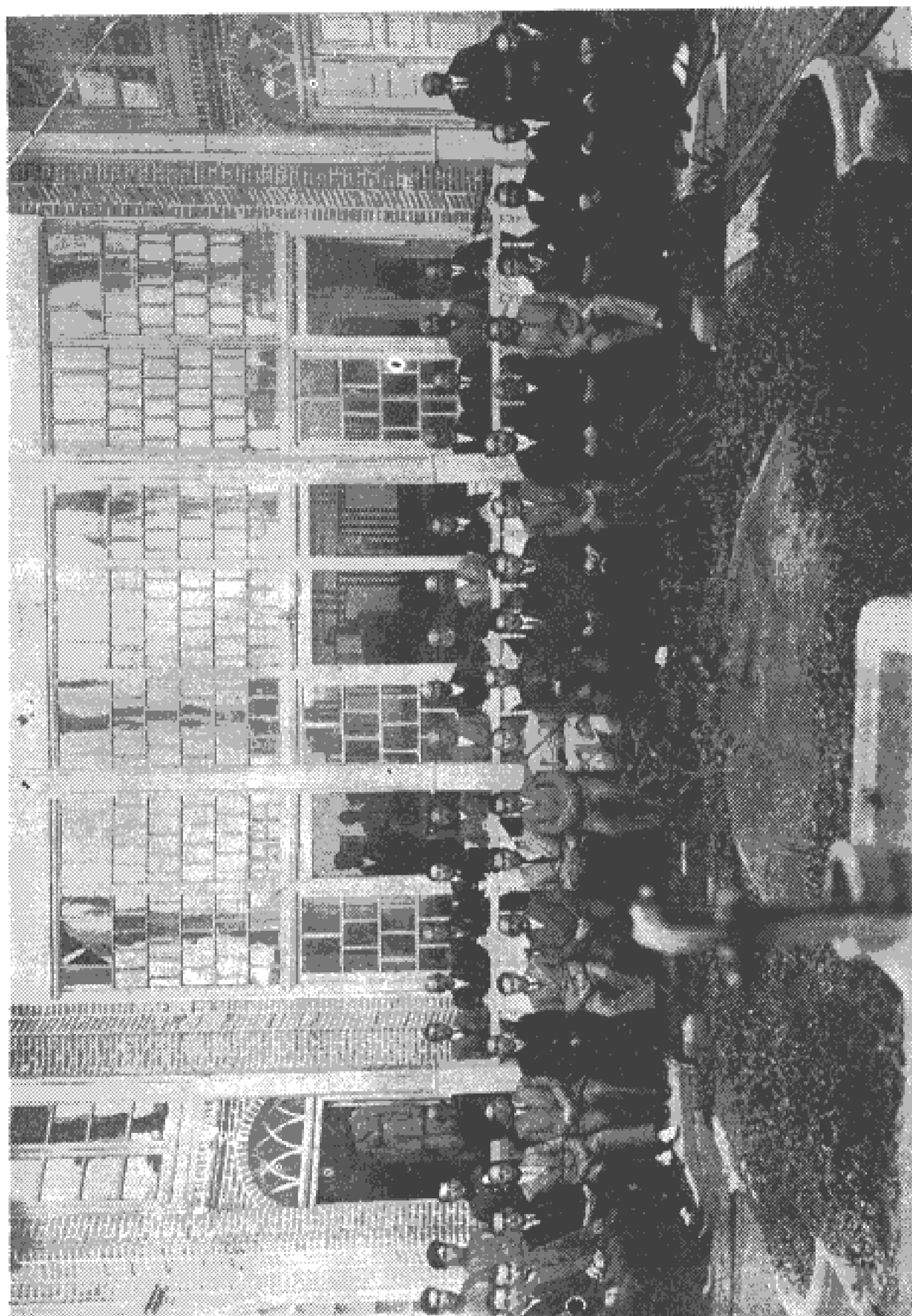
کلبعلی خان اصولا از ایرانیان ساکن قفقاز بود . زبان فارسی را بخوبی نمیدانست و درسفرشاه گزارش نظامی را بزبان ترکی معروض میداشت . افسرمهربان ونجیب و با هوش وپرکار بود . نظم وانضباط فوجش همیشه مورد رضایت شاه قرارداشت واین رضایت با عنوان «خیلی خوب» بهنگام «سان» و «رژه» فوج ابـراز میشد . شنیدنی است که سربازان نیز مثل فرمانده خود بازبان ترکی «یاشاسون رضا شاه[1]» بدین رضایت شاه پاسخ میدادند .



آغاز ساختمان استخر و گردشگاه عمومی، در وسط زمین نارین قلعهٔ سابق ، درفروردین ۱۳۳۲ .
«اطاقهای سابق قلعه، باطاقهای ضربی ، در زیر این محل اکنون هم باقی‌است».

آخرین سفر رضاشاه درسال ۱۳۱۵ اتفاق افتاد و دراین مسافرت ولیعهد نیـز شاه را همراهی مینمود . رضاشاه دراین سفر هنگام بازدید ازنارین قلعه دستور داد آنرا خراب کنند و درجای آن عماراتی برای ادارات بسازند . قلعه بفاصلهٔ کوتاهی خراب شد و با خاك وخشت آن خندقهای اطراف پرگردید و جای هریك از ادارات مشخص شد ولی تا حادثهٔ سوم شهریور ۱۳۲۰ جزچند ساختمان نیمـه تمام اقدامی برای احداث بنای ادارات بعمل نیامد وبعد ازاستقرار مجدد امنیت در ایران، کم کم عمارات فعلی در آن محدوده بناشد و ما درجای دیگر راجع بدین قلعه بتفصیل سخن گفته‌ایم .

۱ــ یعنی زنده باد رضاشاه .



مراسم افتتاح شعبهٔ بانک ملی ایران دراردبیل





عکسی ازپشت وروی اولین « سری » اسکناسهای بانکملی ایران

تأسیس شعبهٔ بانک ملی در اردبیل : بانک ملی‌ایران درسال ۱۳۰۶ تأسیس شد. قبل‌از آن بانک شاهی، که برطبق امتیازخاصی ازطرف اتباع انگلیسی درایران فعالیت داشت، امور بانکی را عهده دار بود . این بانک در اردبیل شعبه نداشت وکارهای بانکی بوسیلهٔ صرافها صورت میگرفت . پول رایج بازار نقره بود و بسه شکل یك قرانی، دو قرانی وپنج قرانی ضرب میشد . پول‌خرد نیز از نیکل وبعدها از برنز ومس‌بود وباشکال یك‌شاهی (پنج دینار)، دوشاهی (ده دینار) و ده‌شاهی (پنجاه دینار) جریان داشت . سکهٔ طلا هم فراوان بودو بیشتر باسم اشرفی خوانده میشد لیکن مثل دیگرمتاع خرید وفروش‌میگردید نه‌آنکه باآن متاع دیگری‌خریداری شود .

پول‌اسکناس دراوایل‌خیلی‌کم بود اما رفته‌رفته مقدار آن زیادترمیشد وکم‌کم جای مسکوك نقره را میگرفت . صرافها پولهای نقره را درکیسه‌هائی‌که مخصوص آنها، ازمدقال یاگونیهای‌محکم دوخته‌میشد، میریختندو کیسه‌ها رامعمولا صدتومانی ترتیب میدادند وچون وزن هرقران یك مثقال بود از این رو هر کیسه یکهزارمثقال وزن میداشت . برات وحواله نیزمعمول وصرافها بادریافت‌کارمزدی بعنوان‌طرفهای خود در ولایات دیگرحواله صادر میکردند .

بانك ملی ایران درسال ۱۳۱۵ اولین شعبهٔ خود را در اردبیل دایر کرد و این اقدام با حسن استقبال دربین مردم بویژه تجار وبازرگانان مواجه شد .

افتتاح شعبه با مراسم خاصی صورت‌گرفت و با ترتیب مجلس جشنی از رؤسا و بازرگانان و معاریف شهر در خانهٔ حاج امین، که برای‌آن اجاره شده بود، گشایش یافت .

این شعبه بتدریج از پرمعامله‌ترین شعبات بانك ملی در سطح کشور گردید زیرا با ترقی قیمت محصولات کشاورزی و دامی، که تنها منبع درآمداقتصادی این شهراست ، داد و ستدآن رونق یافت و صادرات فرآورده‌های مزبور بدیگر نقاط ایران، بانك ملی اردبیل را درمسیرفعالیتهای بیشتری قرار دارد .

راههای ارتباطی اردبیل: پیش از سلطنت رضـاشاه، برای ارتباط اردبیل بـا شهرهای اطراف، راه شوسه بمفهوم امروزی وجود نداشت چه وسیلهٔ نقلیه غالباً چهار پا بـود و درحمل ونقل کالا از شتر ودر مسافرت اشخاص از کجاوه و اسب و قاطر استفاده میشد و گاهی ارابه نیز که بااسب کشیده میشد وبنام روسی «فیرقون» معروف بود مورداستفاده قرارمی‌گرفت. درشهرچندین دستگاه درشگه و کالسکهٔ عمومی وشخصی‌هم وجود داشت ومسافران‌وصاحبان آنها گاه وبیگاه برای مسافرت در خـارج از شهر از آن‌ها استفاده میکردند. راه ومعبر اینها هم همان بودکه بمرور ایام و اعصار در زیر پای چهارپایان محکم‌گشته عرض بیشتری بخود گرفته بود.

مسافرت‌های رضاشاه بدین شهر سبب‌گردیدکه راه تبریز واردبیل را مرمت کنند وآنرا برای حرکت ماشینها مستعدگردانند. ونیز بین اردبیل ومشکین، بویژه با بریدن قسمتی ازکوه درمحلی بنام «دوجاق»، جاده‌ای بوجودآورند.

طریق مظفری که درجلد اول بچگونگی احداث‌آن اشارتی شده‌است ازقدیم راه ارتباطی اردبیل وآستارا بشمار می‌آمد ولی آن نیز راه باریك و پرپیچ و خمی بود. بین آستارا وبندرپهلوی نیزجادهٔ ماشین رو وجود نداشت ورفت وآمدازطریق دریا صورت میگرفت.

بدین جهة اردبیل ازحیث جاده‌های ارتباطی سریع‌السیر تقریباً شهر بن بستی شده رفت وآمد ماشین بدان با صعوبت وسختی صورت میگرفت و احـداث چنین راههائی ضرورت داشت. این‌بودکه از اوایل سلطنت رضاشاه بچنین کاری مبادرت شد و اقداماتی برای راهسازی بین اردبیل و شهرهای اطراف بعمل آمد و در این ضمن‌احداث راه‌کناره بین‌آستارا وپهلوی نیزمورد توجه قرارگرفت.

گویند که در ساختمان راه مزبور مساعی شادروان حـاج میرزا محمد حسین شریعت نایب‌الصدراردبیل بیش از دیگران مؤثرافتاده ومشارالیه درسفری‌که درسال ۱۳۰۸ خورشیدی‌بتهران داشته‌است ضمن تحصیل‌اجازهٔ شرفیابی‌لزوم احداث چنین راهی رابعرض‌شاه‌رسانیده‌است. نایب‌الصدر در این شرفیابی موضوع عمران دشت

مغان را نیز عنوان نموده ولی موجبات آبادی این دشت زرخیز تااین اواخر فراهم نگردیده بود.

در اواخر سلطنت رضاشاه نظر بتلفاتی که‌درگردنهٔ معروف حاج امیر در راه آستارا براثر سقوط ماشین وکشته شدن مسافرین رخ میداد راه دیگری از طریق قریهٔ «نه‌کران» بجادهٔ رشت و آستارا انتخاب‌گردید و زیرسازی‌آن نیز شروع شد ولی باپیش‌آمدن سوم شهریور ۱۳۲۰ امکان‌تکمیل‌آن فراهم نگشت و رفته‌رفته مسیر آن نیز ازبین رفت.

چندعامل نوظهور وشگفت‌آور: در عهدیکه کشور ما بامشکلات داخل و خارج‌دست‌بگریبان بود در ممالك اروپائی علم وصنعت باسرعت پیش میرفت و اختراعات و اکتشافات جدیدی که مؤثـر در شئون مختلف زندگی مادی و معنوی بشر بود صورت میگرفت و حیات فردی و اجتماعی انسانها وارد مراحل تازه‌تری میگشت. در آن هنگام که تحریم تنباکو در ایران مهمترین مسئلهٔ اجتماعی روز بود اختراع برق مراحل کمال خودرا می‌پیمود ویا درایامی که ملت ایران در راه مبارزه بادیواستبداد جانفشانی میکرد هـواپیمائی بمقیاس قابـل ملاحظه‌ای‌آمادهٔ بهره‌برداری میشد. در آن زمان‌که «سمیتقو» در غرب ایران‌بلوائی براه‌انداخته بود انگلیسی‌ها هلیکوپتر میساختند ودرآن هنگام‌که‌کلاه ولباس پدران ما شکل جدید بخود میگرفت تلویزیون‌پا بمرحلهٔ وجود میگذاشت...

جهان غرب باسرعت روبترقی میرفت و ایران بلادیده‌درکش‌وقوس زندگی نابسامان وابتدائی دست‌وپامیزد. درماندگی بحدی بودکه اثرات آن حتی‌درشرایط کنونی نیز بیش‌وکم بچشم میخورد وزعما و مسئولان ادارهٔ امور کشور را در راه رسیدن بیك‌حد مطلوب، که بنام تمدن بزرگ نامگذاری شده است، بتکاپوی‌بیشتری وامیدارد.

اردبیل‌نیز، مثل نقاط دیگر ایران، درآن روزگار ازعلم وصنعت جدید بهره واطلاعی نداشت وزندگی‌فردی واجتماعی درمداری‌که قرنها معمول بود دورمیزد.

آنچه بنام ماشین در این شهر وجود داشت آسیای موتوری معروف به «اوت دگیرمانی»[۱] بود که یکنفر بنام «ستاراوف» از روسیه آورده گاه و بیگاه گندم آرد مینمود[۲] و برترین کتاب موجود ازفقه و اصول ومنطق و فلسفهٔ قدیم و تاریخ نادر ونظایر آنها تجاوز نمیکرد .

در چنین محیطی ورود و ظهور برخی از محصولات صنایع جدید ، مثل «اتوموبیل» ، چراغ برق، «رادیو» وغیره عوامل حیرت آوری بود که اعجاب همگان را برمی انگیخت.

اتوموبیل چندی بعد از کودتا باردبیل آمد و باوضع خود اردبیلیان را سخت متعجب گردانید . اتوموبیلهای آنروز شبیه کالسکه بود و مردم این شهر قبلا با کالسکه آشنائی داشتند . آنچه موجب حیرت آنان میگشت فقدان ظاهری نیروی محرکه بود زیرا بزعم آنان نیروی محرکهٔ کالسکه ودرشگه ونظایر آنها جز اسب وچهارپا چیز دیگری نمیتوانست باشد حال آنکه هیچیك از آنها در آن هیولا دیده نمیشد . این بود که بعضی از عامیان ، بویژه روستانشینان از دیدن آن سخت متعجب بودندو وقتی « آفتافامیل»[۳] را بدیگران تعریف میکردند میگفتند که « نه‌اوت یورنه سامان ایکی گوزی‌وار دورت‌اياغی، چغیروب‌قاچار»[۴].

چراغ برق نیز موضوع شگفت‌آوری برای مردم بود . نخستین موتوربرق درسال ۱۳۰۷ خورشیدی دراردبیل نصب گردید و تأسیسات آن با سرمایهٔ خصوصی بوجود آمد . قدرت موتور آن محدود بود ولذا بیشتر بکوچه های مرکزی شهر برق میداد . مردم بطرز استفاده از آن درخانه‌ها آشنائی نداشتند و از اینرو روزها

---

۱ ـ «اوت» درترکی بمعنی آتش و«دگیرمان» بمعنی آسیااست . چون آن‌آسیا بانیروی محرکهٔ آتشین کار میکرد آنرا آسیای آتشی میگفتند .

۲ ـ گاه‌وبیگاه ازآنجهت بودکه مردم‌بدان عادت نداشتندو گندم‌های‌خودرا درآسیاهای آبی آردمیکردند وچنین‌میپنداشتند که آسیای موتوری رمق گندم را میگیرد وطعم‌نان راعوض میکند.

۳ ـ دهاتی‌ها اتوموبیل را بشکل آفتافامیل تلفظ میکردند.

۴ ـ یعنی نه‌علف میخورد و نه‌کاه . دوچشم دارد و چهارپا . داد میزند ومیدود ..!»

آنرا خاموش میکردند.

در نخستین روزها اهالی شهر بتماشای آن میرفتند و سخت درحیرت بودند که چگونه این چراغ بدون نفت‌وکبریت روشن میشود زیرا آنها ، بجز کسانی که درشهرهای بزرگ ایران وروسیه آنرا دیده بودند، تصوری که ازچراغ‌داشتندهمان چراغهای نفتی لوله‌دار بود که‌باریختن نفت در مخزن وگذاشتن فتیله‌ای در آن‌آمادهٔ بهره‌برداری میگردید وبه شعلهٔ آتش و چوب کبریت روشن میشد . مردم تعجب میکردندکه چگونه آنهمه چراغ بیکبار روشن وخاموش‌میشود و نیز شیشه‌های آنها بچه‌سان دربرابر برف‌وباران مقاومت‌کرده نمی‌شکند حال آنکه لوله‌های چراغهای معمولی بابرخورد باکوچکترین قطرهٔ آب ترك برداشته می‌شکنند.

رادیو و سینماهم که درعهد سلطنت رضاشاه در اردبیل پیدا شدند ، ازعوامل اعجاب‌انگیززمان بشمارمی‌آمدند . اردبیلیان قبل‌ازرادیو«گراموفون»را بیشتردیده و باآن‌وطرزکارش آشنائی‌داشتند.ابتدا رادیوراهم‌مثل آن‌می‌پنداشتندولی‌ازسخن‌گفتن وپخش‌برنامه‌های متنوع آن‌احساس حیرت میکردند ومیتوان‌گفت که حق‌هم‌داشتند.

در سیزده سال پیش هنگامی که رادیوها سفرفضائی «یوری‌گاگارین»[1] اولین بشرکیهان‌نورد را اعلام کردند سراسرجهان‌درحیرت‌وتعجب‌فرورفتندوچهارسال‌قبل که «آرمسترانگ»[2] اولین فرد انسانی پا در سطح کرهٔ ماه میگذاشت مردم در برابر تلویزیونها غرق بهت و اعجاب بودند . آنروز نیز اردبیلیان بتماشای رادیو ابراز علاقه میکردند و آن را امرخارق‌العاده‌ای تصور مینمودند وهرگز باورنمیکردند که کسی مثلا در تهران سخن بگوید ودرآن واحدگفته‌های او بدون کوچکترین‌ارتباط ظاهری درشهر آنها نیز شنیده شود.

اولین سینما در سال ۱۳۱۰ دراردبیل‌تأسیس گردید و فیلمهای صامت‌آنزمان درمعرض دید مردم قرارگرفت ولی براثراعتقادات‌مذهبی وتلقینات صوری دراوایل

۱ ـ گاگارین یك افسر روسی واولین انسانی بودکه در تاریخ ۲۲ فروردین ۱۳۴۰ خورشیدی ازجوزمین خارج شد و پس ازیك دور گردش بزمین بازگشت .

۲ ـ آرمسترانگ آمریکائی اولین بشر بود که در تاریخ ۳۰ تیرماه ۱۳۴۸ درسطح ماه پیاده شد.

چندان از آن استقبال نشد با اینحال چون زمان بهترین عامل تغییر وضع جوامع انسانی است بتدریج اذهان بیشتر آمادگی یافت و کم کم بر تعداد سینماهای شهر نیز افزوده شد .

آمدن «چروونها» باردبیل :

اخراج ایرانیان مقیم روسیه از شوروی نیز یکی از وقایع دورانی است که در این گفتار از آن بحث میشود .

قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه ، رابطهٔ بازرگانی بالنسبه وسیعی بین شهرهای ایران، بویژه آذربایجان، و آن کشور بر قرار بود و چنانکه درجاهای دیگر نیز اشاره کرده‌ایم اردبیل مرکز مهم صادرات وواردات آن روز بشمار می‌آمد .

براثر این رابطه جمعی از ایرانیان، بعنوان تاجر یا کاسب وحتی کارگر در شهرهای مختلف قفقاز سکونت داشتند و با حفظ تبعیت ایرانی خود در آنجا بتجارت و کسب و کار مشغول بودند .

در آن عهد رفتن از ایران بروسیه و مراجعت بایران کار آسانی بود و گاهی اتفاق می‌افتاد که کسی دریك سال چندین بار مثلا از اردبیل بباد کوبه رفته برگردد . ساکنان قفقازیه وعمال دولت تزاری نیز با آنان بدرفتاری نمیکردند وچون خطری از جانب آنها متوجه سیاست و اقتصاد خود نمیدیدند مانع رفت وآمد آنها نمیشدند .

سیاست مرزهای بستهٔ دولت شوروی کم کم در این رفت و آمدها محدودیتهائی بوجود آورد و سرانجام بجهات رعایت مقتضیات سیاسی و داخلی، که از اختیارات خاص هر دولت است، اخراج ایرانیان ساکن قفقاز وشهرهای دیگر مورد تصویب آن دولت قرار گرفت وبدانها اعلام گردید که یا بتابعیت دولت شوروی درآیند و یا در مهلت معینی بکشور خود بازگردند .

میگویند درضمن این اعلام عکس سه مرغ را نیز بدانها ارائه میدادند که اولی مرغ سالمی بود ولی دومی شاهپرها و دمهای خود را از دست داده سومی کاملا لخت وپرکنده نقاشی شده بود و چنین تعبیر میشد که هر کس در مهلت مقرر حرکت کند هرچه مال ومنال دارد متعلق بدو خواهد بود . چنانکه تأخیری درخروج ازموعد کند مقداری از آنها را از دست خواهد داد وسرانجام درصورت امتناع لخت وعور از آن کشور اخراج خواهد شد مگر آنکه بتبعیت شوروی درآید.

جمع کثیری از ایرانیان ساکن آن کشور دست از کار و کسب خود کشیدند و



عکسی از یک اسکناس ده چروونیِ روسیهٔ شوروی.. بزیرنویس پشت اسکناس درصفحهٔ بعد توجه شود.



عکسی از پشت اسکناس ده چروونی روسیه . آنچه دربارهٔ این اسکناس ازنظریك ایرانی قابل توجه است آنست که در پشت‌آن (گوشهٔ سمت راست بالا) بفارسی ولی باحروف لاتین‌هم نوشته شده است : «DAH CERVONS» یعنی ده چروون .

راه وطن درپیش گرفتند و ازمرزهای مختلف منجمله آستارا وارد ایران شدند وبسوی شهر و دیاری که از آن بودند روانه گردیدند وتعداد زیادی هم به اردبیل آمدند .

این عده را در آن تاریخ بنام مهاجر میخواندند ولی چون آنها باخود اسکناسهای روسی آورده بودند وآن اسکناسها «چروون» خوانده میشد از این روخود این جماعت را نیز در اردبیل چروون می گفتند .

براستی هم وضع آنها باشکل آن سه مرغ انطباق داشت و آنهائی که اوایل امر آمدند اثاثیه و دارائی زیادی آوردند و کسانی که دیرتر ازهمه رسیدند امکان مالی نامطلوبی داشتند . دولت ایران وضع آنها را از لحاظ سیاسی و امنیت بدقت تحت نظر داشت تاآنجاکه این قبیل وارسی‌ها برای اکثرآنان تولید زحمت وتکدر خاطر می‌نمود بااین‌حال باز کسانی دربین آنها پیداشدندکه بشکل ستون پنجم درآمدند ودر موقع حملهٔ روسها بایران با ارتش سرخ همکاریهائی کردند .

اردبیل وسوم شهریور ۱۳۲۰ : کسانی که با تاریخ عمومی آشنائی دارند سوم شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی‌را درسرنوشت کشور کهنسال ایران وحتی درتاریخ جهان نقطهٔ عطفی میدانند و دربارهٔ آن سخنان زیادی درکتابها ومقالات خوانده‌اند . درآن‌روز کشور ایران، درعین بی‌طرفی، موردتهاجم دو همسایهٔ قوی خود ازشمال و جنوب قرارگرفت وقسمتی ازمملکت بزیر اشغال نیروهای مسلح روس وانگلیس درآمد .

خلاصهٔ مطلب ازاین قرار است که بعد ازجنگ جهانی اول، که در آن آلمان شکست خورده بود، متعصبین نژاد ژرمن، بویژه درخودآلمان بفکر تلافی وانتقام افتادند وحزب تندروئی بنام « نازی » بوجود آوردند . این حزب دراندك مدتی با تهییج احساسات ملی قدرت ووسعت زیادی یافت و سرانجام حکومت آن کشور را در دست گرفت وبا رهبری شخصی بنام « آدولف هیتلر » ، که دشمنانش او را دیوانه دانسته‌اند، نیروی مسلح بزرگی برای آلمان ترتیب داد و باکمك آن برکشورهای اطریش وچکوسلواکی تجاوز کرد .

پیشرفت روزافزون نظامی آلمان دولتهای اروپا ومنجمله انگلیس وفرانسه را

بفکرمقابله انداخت و آنها نیز بموازات تقویت نیروهـای خود، پیمانهای اتفاق و همکاریهای نظامی با هم منعقد ساختند وتدابیرجنگی وسیعی، مثل احداث خط دفاعی «ماژینو» درفرانسه، بعمل آوردند .

لهستان درشرق آلمان برای راه یافتن بدریا بندری بنام « دانتزیك » درکنار دریای بالتیك را دراختیار داشت و راه باریکی از داخل خاك آلمان آن کشور را با بندر مذکور مربوط میساخت ولی آلمانها همواره بدین امر اعتراض داشتند وبندر دانتزیك و دالان مربوط بدان را ازآن خود میدانستند .

درسال ۱۹۳۸ میلادی هیتلر ببهانهٔ آزاد ساختن آن قسمت از خاك مورد ادعا، فرمان برای اشغال لهستان صادرکرد وسپاهیان آلمان با یك حملهٔ برق‌آسا ظرف ۱۷ روز ارتش لهستان را ازپای درآوردند . دراین موقع انگلستان وفرانسه بحمایت از لهستان برخاستند و ایتالیا نیز ازآلمان طرفداری نمود . بدین ترتیب آتش جنگ جهانی دوم روشن گردید وقشون آلمان کشورهای اروپای غربی را اشغال کرد ودولت انگلستان را، که بعلت موقعیت جغرافیائی دور ازمعرکهٔ جنگهای زمینی بود، ازطریق هوا تحت فشار گذاشت .

روسها ابتدا باآلمانها رابطهٔ خوبی داشتند وحتی با توافق با آنهاقسمت شرقی لهستان را نیز باشغال خود درآوردند ولی این رفاقت دیری نپائید و سپاه آلمـان، چنانکه گفته‌ایم، در اول تیرماه ۱۳۲۰ بروسیه حمله کرد وچون دولت آمریکا هم از تسلط نازیها به‌اروپا بیمناك بودآن نیز بطرفداری از انگلیس و فرانسه وارد میـدان گردید . ژاپن هم درمقابل این امر باآلمان متحد شد .

روسهاروشی راکه دراوایل قرن نوزدهم، هنگام حملهٔ ناپلئون، علیه‌او بکاربرده بودند تکرارکرده عقب نشینی نمودند . قشون آلمان تا نزدیك پایتخت پیش‌آمد و درقفقاز نیز تا استالینگراد رسید . نقطهٔ اخیر برای هر دوطرف اهمیت خاصی داشت زیرا اگر نازیها بدریای خزر میرسیدند هندوستان، مستعمرهٔ آن‌روز انگلستان، بخطر می‌افتاد و رشتهٔ حیاتی بریتانیای کبیر، کـه در آن ایام آفتاب در قلمرو حکومت آن غروب نمیکرد، گسیخته میشد وچون ژاپونیها هم بطرفداری ازآلمان وارد جنگ‌شده

بودند از راه جنوب در هند بآلمانیها میرسیدند و بدین طریق قسمت اعظم قارهٔ آسیا را تهدید می‌نمودند .

حملهٔ آلمان بروسیه آن کشور را در ردیف متفقین، یعنی فرانسه و انگلستان و آمریکا قرار داد و موجب آن گردید که غنی‌ترین آنها، یعنی آمریکا، با دادن سلاح جبههٔ شرقی را تقویت کند و آخرین نوع جنگ افزارخودرا ، که مقتضی میدانست ، دراختیار ارتش شوروی بگذارد .

اروپا تحت اشغال آلمان و ایتالیا بود و راهی برای رسانیدن این وسایل بروسیه در آن قاره وجود نداشت . ترکیه نیز در مجاورت میدان جنگ قرار داشت وعبور دادن آنها از آن کشور مشکل می‌نمود . طریق هندوستان وافغانستان نیزطولانی و صعب‌العبور بود ورسانیدن وسایل بجبههٔ جنگ وقت زیادی لازم داشت . این بود که تنها راه سهل و آسان ایران بنظر رسید وچون دولت ایران ازقبول حمل تجهیزات آمریکائی بروسیه ازطریق راه‌آهن سرتاسری، بمنظور حفظ بی‌طرفی، خودداری‌نمود اشغال این کشور مورد توافق متفقین قرار گرفت .

مسافرت فرمانده لشگر اردبیل در روز دوم شهریور : برای حمله بایران روسها و انگلیسیها از ماهها قبل تدارك می‌دیدند ودرمرزهای این کشور بتمرکز نیرو ونقل وانتقالات نظامی می‌پرداختند . دولت ایران با پیش بینی‌های لازم، از مدتها قبل اقدامات احتیاطی بعمل آورده بود وپادگان مستقردراردبیل رااز تیپ به‌لشگر توسعه داده، تیمسارسر تیپ «قادری» نامی‌رابفرماندهی لشگر ۱۵ این منطقه منصوب داشته بود .

نگارنده در آن تاریخ با سمت دبیری در دبیرستان پوراندخت اردبیل شغل تدریس داشت . اوایل تیر با تلفن باداره فرهنگ احضار شده باطاق رئیس فرهنگ راهنمائی گشت . موضوع صحبت تدریس خصوصی بیك دختر خانمی بود که آقای رئیس با احترام خاصی ازاو وخانواده‌اش ذکرمی‌نمود و او دختر فرمانده لشگربود که در تهران درچند ماده از دروس تجدیدی شده و دراردبیل قصد فراگرفتن آنها را داشت .

تیمسار در آن هنگام در ارتش ایران انگشت شمار بود وفرمانده لشگر بعد از مقام سلطنت بزرگترین فرد مقتدر منطقه بحساب می‌آمد از این رو رئیس فرهنگ رضایت او را در وضع اداری خود مؤثر می‌دانست و توصیه‌های خود را بصورت خواهش ادا میکرد .

ازفردای آن روز دخترخانم شانزده سالهٔ تیمسار، با دو نفر گماشته، هر روز ساعت ۹ صبح، بمدرسه می‌آمد و تا نیم ساعت بظهر باتفاق دو نفر از دانش‌آموزان خود مدرسه ، که آنها هم در آنمواد تجدیدی شده بودند، درس میخواند .

روزپانزدهم مرداد ساعت درس فرارسید ولی دوشیزه قادری غائب بود . او نزدیکی‌های ساعت یازده بمدرسه آمد و کارتی از پدرش مبنی برقدردانی همراه حق‌التدریس ایام گذشته بنگارنده داد وبعنوان اینکه هوای اردبیل سرد شده است و قصد دارندآن روز بتهران بروند خداحافظی نمود : حیرت‌آوربود که بااین‌وصف فردای آن روزاو بمدرسه آمدوانصراف پدرش رااز مسافرت اعلام‌داشته مشغول تحصیل گشت . اما صحنهٔ خداحافظی باردیگر روز یکشنبه دوم شهریور ۱۳۲۰ تکرار گردید و هنگامی که نگارنده نزدیکی های ظهر از دبیرستان بیرون می‌آمد ماشین سواری مشگی رنگ تیمسار قادری که حامل خود او و خانواده‌اش بود بطرف جادهٔ تبریز حرکت می‌نمود .

حملهٔ هوائی روسها باردبیل: شب دوشنبه‌سوم شهریور ۱۳۲۰ درحالی که سکنهٔ اردبیل، مثل همیشه بخواب رفته بودند، در سه فرسخی شهر یعنی آن طرف مرز ایران وشوروی، همانند همه مرزهای شمالی‌وغربی میهن ما، ستونهای نظامی با تجهیزات کامل آمادهٔ دریافت فرمان حمله بودند .

ساعت چهار بعد از نیمه شب این لحظهٔ منحوس فرارسید و نیروهای مسلح انگلیس و روس از هوا و زمین و دریا بایران هجوم آوردند و قسمتهای وسیعی از خوزستان و کرمانشاه و آذربایجان وخراسان را اشغال کردند . درست است که در جنگها و کشمکش‌های نظامی سرباز وتجهیزات ونقشه‌های جنگی ازضروریات امر است ولی نباید کتمان کرد که موضوع فرماندهی بالاتر از آنها قرار دارد و لیاقت و

کاردانی فرماندهان بزرگ بوده است که درجنگها آنها را به‌پیروزی رسانیده است . مع‌الاسف درآن روز لشگر اردبیل فرمانده نداشت و حتی رئیس ستاد و فرمانده پادگان شهر و رئیس بهداری لشگر نیز شبانه با تغییرلباس ازشهر خارج شده بودند ولذا شهر نه‌تنها حالت غیر دفاعی داشت بلکه سربازها نیز در سربازخانه، در برابر آتش مسلسل هواپیماها بلادفاع بودند وتعداد زیادی ازآنها بدین جهت جان خودرا از دست دادند .

درساعت چهار صبح، که سکوت مطلقی برفضای شهرحکومت داشت، بناگاه صدای گوش خراش و وحشت‌آور هواپیماهای روسی بیکبار درشهرپیچید و همه را ازخرد و کلان، پیروجوان از خواب بیدار کرد ؛

اردبیل تاآن روز درمعرض حملهٔ هوائی قرارنگرفته بود وحتی مردم شهرجز دو سه بار هواپیما درآن منطقه ندیده بودند از این رو با همهٔ سرگشتگی بحیاطها و پشت بامها آمدند وبتماشای آنها ایستادند .

اولین هواپیما درجنگ بین‌الملل اول وازراه قفقازبفضای اردبیل‌آمده بود ؛ آن روز نیزمردم برای تماشا ایستاده حیرت زده بدان، که موجب تعجب همگان‌بود، نگاه میکردند و از پرواز انسان در فضا سخت تعجب نموده هریك از آنان عقیده ودرك خود را بنحوی برزبان‌می‌آوردند. شنیدنی‌است که طبق اظهاریکی‌ازمعمرین[1] شادروان کربلای شفیع تقی زاده از معاریف بازارآن روز بادیدن هواپیما درآسمان گریه میکرده مرتباً می گفته است «یا صاحب‌الزمان بداد مابرس . عفت‌وحرمت زنان و دختران سر برهنهٔ ما درخانه‌ها ، بوسیلهٔ این نامحرمان ازبالامورد دید وهتك قرار گرفته است » :

در اوایل سلطنت رضاشاه نیـز یك هواپیمای ایتالیائی بـر اثرگم‌کردن راه باردبیل آمده درقطعه زمین همواری بربالای «قره بایر» که تقریباً درشش‌کیلومتری جنوب غربی شهراست، بزمین‌نشسته بود. این‌هواپیما بنزین‌نداشت وچون دراردبیل

۱ـ آقای حاج غلامحسین حبیب‌الهی .

نیز بنزین موجود نبود برای آوردن آن ازتهران ونیز کسب اجازهٔ پرواز از دولت چند روزی درآنجا ماند . مردم دسته‌دسته ازشهر بتماشای آن‌میرفتند وازاینکه‌جسمی باآن هیکل میتواند درهوا بپرواز درآید ابراز تعجب میکردند .

بار سوم دوهواپیمای ترکیه درهوای مه‌آلود وبارانی اردبیل بر بالای شهر دیده شدند ولی‌جزمعدودی‌بدیدن‌آنها توفیق نیافتند. این‌واقعه‌دربهار۱۳۱۸خورشیدی صورت‌گرفت . درآن سال دولت ترکیه، دوست وهم‌پیمان ایران[۱] بقصد شرکت در جشن عروسی ولیعهد ایران یکدسته از هواپیماهای خودرا بتهران فرستاده بود . این دسته‌هنگام مراجعت‌براثر بدی‌هوا راه‌راگم کردویکی‌دوفروندازآنهانیز درنزدیکی‌های مرز سقوط نمود[۲].

یکی دوبار نیز هواپیماهای ارتش ایران بعنوان تمرین ازتبریزباردبیل‌آمده و گشتی درفضای‌آن زده بودند .

هواپیماهائی‌که بشرح فوق دراین شهر دیده شده بودند حالت جنگی‌نداشتند ولذا مردم از وضع حملهٔ هوائی وطرزحفاظت خود درمقابل‌آنها بی‌اطلاع بودند . اولیای وقت نیز که می‌بایست‌آنان‌را درمسیر تعلیمات و اطلاعات قرار دهند تا آن تاریخ هیچگونه اقدامی نکرده بودند و بعقیدهٔ بعضی حتی خود ارتشیان محل نیز بقدرکافی باآن‌آشنائی نداشتند چنانکه سربازان را نیزدرمحوطهٔ سربازخانه درمقابل آنها درحال صف نگه داشته بلاتعلیم‌گذاشتند . در نتیجه اکثریت ساکنان شهر با لباس خواب از رختخواب بیرون آمده درپشت بامها و حیاط خانه‌ها آنها را تماشا میکردند :

۱ـ درآن تاریخ دولتهای ایران، ترکیه، عراق وافغانستان بموجب پیمان سعدآباد با همدیگر اتحاد داشتند ولی وقتی ایران درسوم شهریور مورد تجاوز قرارگرفت قدمی جلو نگذاشتند و عجب آنکه تجاوز انگلیسیها بصفحات غرب ایرانهم ازکشور عراق صورت گرفت .

۲ ـ کسانی تصنیف‌هائی از قول کشته شدگان این سانحه ساختندکه مفهوم آنها این بود: «کاش بایران نمی‌آمدم و درغربت نمی‌مردم. خاك ایران برمن وطن شد. پیراهن خون آلودم‌کفن شد».

تعداد آنها زیاد نبود وچه بسا که از ده دوازده فروند تجاوز نمی‌نمود. زمان حمله نیز طولانی نشد وشاید بیش از ۲۵ دقیقه طول نکشید زیرا شهر بلادفاع بود و کوچکترین عکس‌العملی در مقابل آنها دیده نمی‌شد.

تماشاگران آنها را متعلق بایران میدانستند واین وضع را بعنوان تمرین هوائی خلبانها توجیه میکردند وعجب آنکه استواری از ستاد لشگر نیز که ساعتی بعد، از کوچه می‌گذشت وبه‌سر کارخود می‌رفت با اطمینان کامل آنها را از ارتش ایران می‌دانست. تنها یکی از تجار روشنفکر ابراز نگرانی میکرد زیرا ازقول فرزندانش بیان می‌داشت که زیر بالهای هواپیماها علامت ستارهٔ سرخ بوده است.

او این مطلب را با احتیاط تمام وبچند نفر از محارم اظهار میکرد زیرا از کارآگاهان شهربانی، که در آن‌دوره مأمورین بیرحم وخطرناکی بشمارمیآمدند، حساب می‌برد و درصورت صحت قول فرزندانش هواپیماها را متعلق بروسها می‌دانست و ازاثرات ناگوارحمله بایران ابراز نگرانی می‌نمود.

ورود ارتش سرخ باردبیل:

آفتاب دمید و روز آغاز گشت. کسبه وبازاریان مثل روزهای عادی ولی با نگرانی، کار و کسب خودرا شروع کردند. کارمندان ادارات نیز در سر کار خود حاضرشدند ولی کار نمیکردند زیرا دو نفر سه نفر باهم دراطاقی جمع شده درگوشی دربارهٔ هواپیماها باهمدیگر سخن می‌گفتند. آنان بظاهر آنها را ایرانی‌می‌دانستند ولی‌چون‌محرمی می‌یافتند صحبت‌از حمله بسربازخانه و قتل سربازها میکردند. شنیدنی است که علی‌زاده نام تبریزی، که در آن ایام رئیس آگاهی شهربانی‌بود، در آن‌گیرودار، درخیابان وجلوی مغازه‌ها قدم میزد تا مردم از این مقوله سخن نگویند ولی در همین احوال چند هواپیمای اکتشافی روسی با ارتفاع بسیارکم از بالای شهر وسربازخانه‌گذشتند وتعداد زیادی اوراق‌چاپی‌ریختند که در آنهاازطرف‌روسها بزبان فارسی‌وترکی‌بمردم اطمینان داده شده‌وضمن اعلام دوستی، ازرهائی مردم ایران ازیوغ تسلط نازیها، سخن‌رفته بود.

این امر واقعیات را روشن ساخت و حملهٔ روسها بایران دراندك زمانی با

حیرت وبلاتکلیفی در شهر پیچید . استواری بنام جلیل خان وطن دوست که مأمور دژبان لشگربود با چند سرباز بگاراژها می‌رفت تا هرآینه کامیون و ماشینی برای انتقال سربازان ولوازم آنها پیدا کند . مقصد سربازها عقب نشینی بطرف ارتفاعات «نیر» و «صائین» بود وچون وسیله نبودآنها پای پیاده وبطور آشفته درآن راه پیش می‌رفتند .

این وضع نیز براضطراب مردم می‌افزود و مخصوصاً خانواده‌هائی راکه فرزندانی درخدمت سربازی داشتند مضطرب می‌ساخت . خدا چنین روزی راهرگز برای این کشوروابن ملت پیش نیاورد. سرگشتگی ودرماندگی غیرقابل توصیفی برشهر وشهریان حکومت میکرد .

اصولا ترس زائیدهٔ جهل انسان برنتیجهٔ امور است وحتی ترس از مرگ هم برای آنست که انسان ازسرنوشت روح وجسم خود بعد ازآن بی‌اطلاع می‌باشد . مردم از وضع زندگی‌خود برای‌یك‌ساعت بعد بی اطلاع‌بودند وهیچکس نمی‌دانست که کار بکجاخواهدانجامید ولذابیم‌واضطراب‌شدیدی برآنهاسنگینی‌میکرد .

جماعتی، بویژه ازمتمکنین ، دست زن وبچهٔ خودراگرفته بروستاها می‌رفتند تادرحملهٔ زمینی‌روسهابشهرآسیبی نه‌بینند. گروهی از بازاریان متاع دکانهای خود را بر پشت خودوفرزندان وکسان خود بارکرده بخانه یا جای امنی منتقل می‌نمودند تا ازدستبردوغارت محفوظ دارند . کسانی باعجله‌بفکرتهیهٔ نان وخواربار بودند. عده‌ای مات‌ومبهوت دست‌ازکسب وکارخودکشیده راه خانه‌ها درپیش‌گرفته بودند. دراین میان سوار براسبی‌از راه نمین بتاخت بشهردرآمد و درسرراه خود درکوی و برزن داد میزد که روسهاآمدند، قریه‌ها راآتش‌زدند . اینك‌درکنارشهرند و . . . بدین ترتیب بدروغ هول وهراس وصف ناپذیری درمردم ایجاد نمود .

هنوز ظهرنشده بودکه تانکهای روسی وارد شهرگردیدند و ازنقاط مختلف، بطرف سربازخانه ونیز عمارت سالاریه، که محل استقرار ستاد لشگر بود، روی آوردند . نگارنده همراه یکی از دوستان، لباس‌کهنه‌ای پوشیدیم بدان تصورکه کمونیستها ما را «بورژوا» ندانند (!) و بتماشای آنها رفتیم . وقتی جلوی عمارت

سالاریه رسیدیم دو تانك را درطرفین در و روبروی بنا دیدیم . دریچه‌های بالای آنها بازبود . دریکی از آنها یکنفر ازمهاجرین روسی، که تا دیروز در تازه میدان اردبیل لباس فروشی میکرد، هفت تیری بدست‌گرفته بزبان ترکی خطاب بچند نفری که مثل ما بتماشاآمده بودند، سخنرانی می‌نمود وازخیانت عمال دولت ایران وظلم و جورآنها نسبت بمردم، که بقول او الهام از «نازیسم» و «کاپیتالیسم» می‌گرفت ، مطالبی بیان می‌داشت و دربالای تانك دیگر یکنفر سالدات روسی با کلاه‌کاسك سر از دریچه درآورده ازآن‌گوینده مراقبت میکرد .

از یك ساعت قبل از ورود تانك‌ها جمعی از اهل محل برای تماشا بطرف سربازخانه رفته بودند . چون‌کسی از آنها جاوگیری نمیکرد وارد سربازخانه شده با جسد عده‌ای از سربازان ،که در حملهٔ هوائی صبحگاهی‌آماج تیرهای مسلسل‌ها قرارگرفته بودند، مواجه شدند وبرای تهیهٔ وسایل دفن و کفن‌آنها مبادرت‌کردند . بعضی‌ازآنها هم مجروحین را یاری داده بابستن‌زخمهاآنها را برای رسیدن بخانه‌ها یا رفتن بروستاهای محل سکنای خود کمك نمودند .

مقارن ورود تانك‌ها بسربازخانه کسانی از محلات اطراف شروع ببردن خواربار و روغن وحبوبات از سربازخانه‌کردند واین کار تابدان جاکشید‌که برخی دست ببردن پتو وملافه نیز بازکردند و مخصوصاً فرشهائی راکه چند روز پیش ارتشیان بقصد استفاده درموقع مبادا ازمساجدآورده بودند بیغما بردند .

درسربازخانه واقعهٔ غیرمترقبه‌ای اتفاق افتاد و یکی از هواپیماهای اکتشافی روسی بوسیلهٔ یکی‌ازتانکهای خودآنها سرنگون‌گردید . بدین معنی اولین تانکی‌که بسربازخانه رسید هواپیمائی رااز دور درحال پرواز بطرف خود دید وبتصورآن‌که هواپیما متعلق بآرتش ایران است بطرف‌آن‌آتش‌گشود . تیر بهدف اصابت‌کرد و هواپیما سقوط نمود وچند روز بعد بدنهٔ متلاشی شدهٔ‌آن بوسیلهٔ‌کامیون بروسیه حمل گردید .

حوالی ساعت دو بعد ازظهر بودکه نیروی زمینی روسها وارد شهر شد . پیشاپیش‌آنها تانك‌ها و زره پوشهای زیادی بود که پشت سرهم از راه‌آستارا ونمین

وخیابانهای مختلف شهر بطرف چهارراه پهلوی می آمدند . بر سرچهارراه افسری ازآنها ایستاده وبرطبق نقشهٔ جامع اردبیل که در دست داشت تانك‌ها و زره پوشها را بجهات مختلف راهنمائی میکرد .

آنگاه نوبت به پیاده نظام رسید و درحدود دوساعت عبور آنها ازخیابان‌طول کشید . آنها بسربازخانه می‌رفتند و دور محوطـهٔ آن استقرار می‌یافتند جمعی نیـز بمحل نارین‌قلعهٔ سابق وکنار وحتی‌بستر خشك رود بالخلو آمده درمحوطهٔ وسیعی که درجلوی پل‌داشکسن بودمستقر گشتند ولیکن روی‌ملاحظات جنگی‌هنگام غروب‌همهٔ آنها ازشهرخارج شدند وشب را درحالی‌که شهررا در محاصره داشتند، در بیابان ماندند .

ساکنان اردبیل که قبل از ورودآنها مضطرب وبیمناك درخانه‌ها مانده بودند، کم‌کم بیرون‌آمده بتماشا ایستادند. برخی ازافسران وسربازان روسی‌نیز که‌اهل‌قفقاز وآشنا بزبان ترکی بودند، و بعلت توقف صف‌ها برای چند دقیقه درکنـار خیابان می‌ایستادند ، باآنان شروع بصحبت وگفتگو میکردند . گروهی از آنان نیز سراغ تیغ ریش تراش «دوامالچیك»[1] آلمانی وساعتهای ظریف اروپائی را می گرفتند و ساعتهای‌کارکرده راکه بعضی افراد سودجو از مچ دست بازنموده عرضه می کردند خریداری مینمودند . پول آنها «روبل » بود و هر روبل بجای یك تومان حساب می‌شد .

روحیهٔ مردم اردبیل در آن روزها :

باهمهٔ این احوال بهت و نگرانی واضطراب در قیافه‌ها مشهود بود وکمتر کسی حوصله‌داشت که بتواند حتی با دوست و رفیق خود صحبت کند . حق هم باآنها بود زیـرا ده ساعت پیش زندگی آرام واطمینان بخشی‌داشتند وهرگز تصورنمیکردند که در زمانی‌بدان‌کوتاهی حوادثی بدین بزرگی رخ خواهد داد وسپاه بیگانه‌زادگاه ومیهن‌آنها را تحت اشغال درخواهدآورد . درست است کـه یك «دفیله» و «رژه» نظامی باآن ساز و بـرگ و

---

۱ ــ روی این تیغها عکس دو بچه بود و بدانجهت آنرا دوامالچیك میگفتند .

تجهیزات کامل برای تماشاگر اردبیلی جالب و دیدنی بود ولی آن صحنه وقتی میتوانست شادی آفرین وروح پرور باشد که همهٔ آنها خودی واز آن کشور وملت ما میبود. از این رو مردم قلباً احساس اندوه میکردند وقدمهائی راکـه سربازان روسی برزمین می‌زدند لگدهای دردناکی می‌دانستند که استقلال وطن‌را پایمال می‌نمود. آنها آن همه سلاح وجنگ افزار ونیرو را درزمین وهوا می‌دیدند وآنگاه بیاد لشگر ازهم پاشیدهٔ شهر خود و وضع سرگردان نظامیان خویش، که در بیابانها پراکنده بودند، افتاده غم و اندوه میخوردند.

استقلال یك کشور برترین ناموس مردم آن کشور است . باآن که درآن روز سربازان روسی کوچکترین صدمه‌ای بمردم عامی شهر نزدند و باآن که آنها برمبنای تعلیمات قبلی یانجابت ذاتی، یابمنظور زدودن تلخی تجاوزخود بخاك ایران از دلهای مردم، باآنها بخنده و مهربانی روبرو می‌شدند ولی آیا خنده ومهربانی یك سپاه اشغالگر می‌توانست دلهای اندوهبار سکنهٔ اردبیل‌را شادوخرسند گرداند؟... چنان که هرآینه خنده ومهربانی‌های سپاهیان نازی نمی‌توانست مثلا دلهای مردم «اوکراین» رادر جنگ جهانی دوم خرسند سازد .

باری آن روز شایع بود که ارتش ایران درگردنهٔ «صائین» و دامنه‌های سبلان موضع گرفته وازتهران نیروی بزرگی باتجهیزات کامل آمده‌است . این بود که بعضی ازجوانان باهم محرمانه بگفتگو نشستند وچنین قرارگذاشتند که فردا بالباس دهقانی راه آن‌منطقه رادرپیش گیرند وازبی‌راهه بدان‌جارفته برای‌دفاع ازمیهن سلاح بردارند. ولی‌وقتی‌شب آنهائی که درخانه‌ها رادیوداشتند پیچ آن راگشودند عبورسپاهیان‌روس را بطرف زنجان وقزوین ازخبرگزاریها شنیدند .

مخوف‌ترین شبهای نیمقرن اخیر دراردبیل :

شب چهارم شهریور ۱۳۲۰ شوم ترین و وحشتناکترین شبهای اردبیل در نیم قرن اخیر بود . نگارنده درتمام عمرخود شبی مخوف‌تر و دردناکتر ازآن شب بخاطر ندارد . هوا تاریك، چراغها خاموش، سکوت مطلق صحنهٔ دردناکی

بوجود آورده بود . شهرمسئول و نگهبانی نداشت . در کوچه‌ها و معابر جنبنده‌ای بچشم نمیخورد .

حتی صدای سگ وجغد نیز شنیده نمی‌شد . در خانه‌ها مردان و زنان بزحمت بچه‌ها را در خواب میکردند و سپس با هول و اضطراب بـرای روزهای نامعلوم آینـده بگفتگو می‌نشستند . هر آن در انتظار وقوع حوادث اندوهباری بودند . صدای پای سوسکی بقـدر حرکت فیل در میـان درختان انبوه جنگل ترس و وحشت بوجود می‌آورد و بهم خوردن دوبرگ در روی درخت توجه همه‌را بخود جلب می‌نمود . پرده‌هائی که، برای جلوگیری از تابش نور بخارج ، جلوی پنجره‌هاگرفته شده بود مانند حصارهای محکم زندانها برانسانها سنگینی میکرد و حیاطهائی که هرشب محل نشستن و هواخوری اهل خانه بود مثل ظلمات داستانی اسکندر، در نظـرها مجسم می‌شد .

سئوالات مبهم ولاجوابی، بقدر فهم و شعور هر کس، در صفحهٔ ضمیر آنهـا خود نمائی میکرد ! شب چگونه خواهد گذشت ؟ صبح کی می‌رسد ؟ فرداچه‌خواهد شد ؟ قشون مهاجم با مردم چگونه رفتارخواهدکرد ؟ وضع دفاعی‌سپاهیان ایران چه شکلی بخود خواهدگرفت ؟ دولت مرکزی چه اقدامی خواهد نمود ؟ آلمانی‌ها، که ایرانی‌ها این همه نسبت بدانها علاقمند بودند، چه عکس‌العملی نشان خواهند داد ؟ وضع خواربار چه حالی بخود خواهد گرفت ؟ نظام ازهم گسیختهٔ جامعهٔ آرام و زحمتکش اردبیل کی وچگونه ترمیم خواهد یافت و بالاخره تکلیف ما برای فردا و فرداها چیست ؟

شب بآرامی گذشت و حادثه‌ای رخ نداد . روز سه شنبه چهارم شهریور با طمأنینه وآرامش ظاهری ولی توأم با نگرانی‌مردم‌آغاز گردید. سپاه روس، که‌دیروز ازشهربدر رفته‌بود، بار دیگر بدان درآمد و کوچه‌ها وخیابانها پر ازصف‌های‌سرباز شد . بیشترآنها لشگریان تازه نفسی بودندکه عقب داران سپاه محسوب می‌شدند . زیرا شایع بود آنهائی کـه دیروز آمده بودنـد بطرف میانـه و زنجان حرکت کرده‌اند .

نزدیکیهای ظهر سخنانی که فرمانده سپاهیان روس درباغملی ایرادکرده بود بین مردم پخش شد و اندك آرامشی بوجود آورد.

درآن ایام شخصی‌بنام «حسنعلی شهروزی» فرماندار اردبیل بود . اوبواسطهٔ وضع حمل همسرش نتوانست قبل‌ازورود روسها از شهر بدر رود وبناچار ماندگار شد و مثل دیگر مردم از خانه‌اش ، که‌قسمتی ازساختمان فرمانداری بود ، بدرنیامد. فرمانده روسی روز دوم‌ورود بدیدن او رفت و حوالی ساعت ده صبح باتفاق‌وی‌در ایوان عمارت فرمانداری ، خطاب بمردمی که در باغ جمع شده بودند ، سخنرانی کرد . او روسها را برادران ایرانیان خواند وعلت این حمله را خنثی نمودن‌فعالیت ستون پنجم آلمانیهای نازی در ایران قلمداد نمود. زیرا آنروز ها شایع بود که افسران برجستهٔ آلمان بصورت مهندس و «تکنیسین» در ایران خدمت مینمایندو در صددند ایران را بصورت پایگاهی علیه متفقین درآورند .

او از مظالم نازیها در اروپا و نیز درخاك شوروی سخنهاگفت و حملهٔ آنهارا بروسیه تجاوزکارانه‌خواندوبرای‌آنکه‌مردم‌را ازچنان تصوری‌نسبت بتجاوزخودآنها بایران بدور دارد افزودکه ارتش سرخ برای جنگ بایران نیامده است بلکه برای آن دست بدین‌کارزده است که‌دشمن‌مشترك بشریت، یعنی‌نازیهارا، ازاین خاك بیرون کند و شماها را از شرآنها برهاند.

او بدنبال این سخنان، که بلحن‌دوستانه‌ای ادامیکرد، ازمردم خواست بازارو دکانها را باز کنند وکار وزندگی روزانهٔ خود را ازسرگیرند. ازکارمندان ادارات نیز خواهش‌کرد که برسرکار خویش بروند و برطبق قوانین و مقررات اداری ایران کارهای خود را انجام دهند .

بعد از او فرماندار نیز سخنانی درمورد لزوم بازکردن دکانها و بازار بیان کرد وکارمندان اداری را موظف بحضور در ادارات دانست .

این‌گفتارها بویژه سخنان فرماندار ،که درهرحال نمایندهٔ رسمی دولت بودو مردم ازماندن وی درشهر خبرنداشتند ، در تسکین خاطرها مؤثر شد وکم‌کم‌بعضی از دکانها ، مثل نانوائیها ، که مایحتاج عمومی میفروختندکار خود را با احتیاط از فردای آنروز ازسرگرفتند .

روز سوم ورود روسها ، یعنی پنجم شهریور ، اعلانی در معابر و بـازار و خیابان‌ها بردیوارها الصاق شده بود که در آن فرمانده سپاه روس بسربازان ایرانی اخطار کرده‌بود سلاحهای خودرا درسربازخانه بروسها تحویل‌دهند . افسران‌ایرانی خود را بمقامات روسی معرفی کنند . اهالی شبها از روشن کردن چراغ درخانه‌هاو معابر خودداری نمایند و پشت پنجره‌ها پرده‌بگیرند تانور بخارج نتابد . کارمندان ادارات سر کار خود حاضرشوند وکسبه وتجارمثل سابق‌بکسب‌وکارخودبپردازند.

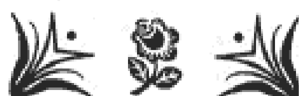
لحن عبارات اعلان تند بود و باجملهٔ امرمیدهم آغاز شده بود و نشان میداد که‌ازطرف یك‌قشون‌فاتح‌بیگانه صادرشده‌است وازاینجهت بازتکدرخاطرهارابیشتر گرداند .

همانروز دو سرباز روسی و یك ایرانی از طـرف روسها تیرباران شدند . آنها شبانه بدزدکی وارد انبار مشروبات «باندرول» دار ادارهٔ دارائی شده مبادرت بسرقت کرده بودند .

روسها در این دو روز درسمت جنوب غربی سربازخانه باعجله باند موقتی برای فرود هواپیما ساختند و از روز سوم، که ازخطر حملهٔ هوائی اطمینان یافتند، کم‌کم تعدادی از هواپیما های جنگی خود را بدانجا منتقل‌کردند . دوسه روز بعد هنگامی که این هواپیماها بقصد مراجعت بروسیه از آن فرودگاه برخاستند یکی از آنها درآسمان دچار نقص‌فنی‌گردید و خلبانش آنرا بروی باند هدایت نمودولی پس از نشستن بشدت آسیب دید و سرنشینان آن نیز کشته شدند . روسها جنازه‌های آنها را با موزیك و تشریفات نظامی از وسط شهر عبور دادنـد و در کنار قبرستان معروف به «پشت باغ کلانتر» بخاك سپردند و در موقع دفن آنها جوخـهٔ احترام تیرهائی بهوا شلیك‌کرد .

در این چند روز راهها بسته بود وهیچ مسافری نمیتوانست از اردبیل‌بتهرانو تبریز برود چنانکه هیچ مسافری هم از آنشهرهاباردبیل نمیآمد . روسها قبل ازورود باردبیل سیمهای تلفن بین آستارا و اردبیل را قطع کرده بودند وبهرنسبت که بسمت

تهران پیش میرفتند این وسیلهٔ ارتباط را نیز قطع مینمودند . آنها کامیونهائی را که درگاراژهای اردبیل بود با خود بروسیه بردند ولی صاحبان آنها پس از عادی‌شدن اوضاع بمطالبهٔ آنها از طریق دولت برخاستند وگویا پس از پایان جنگ بین‌الملل دوم از این حیث غرامتی بدست آوردند.



چون از این زمان‌تا بیست‌وپنجم‌شهریور ۱۳۲۰ ، که رضاشاه کبیر از سلطنت مستعفی وولیعهدقانونی‌جانشین‌اوشد، حادثهٔ قابل‌ذکری دراردبیل‌اتفاق نیفتادازاینرو این‌گفتار را در اینجا پایان میدهیم ومطالب مربوط باردبیل را درعهد سلطنت‌دومین پادشاه سلسلهٔ پهلوی درجلد سوم کتاب میآوریم.



گفتار هفتم

زبان و مذهب مردم اردبیل

فصل اول ـ زبان

تاریخچهٔ زبان در اردبیل: قبل از مهاجرت آریاها بفلات ایران، مردمی دراین‌سرزمین زندگی میکردند که بومی‌محل بودند و بـزبان مخصوصـی سخن میگفتند لیکن تاریخ، مثل خود آنها ، از چگونگی آن زبان نیز بی‌اطلاع است . چون مهاجرت آریاها آغاز گشت آنان در برابر اینان پایداری نتوانستند و حکومت آریاها راگردن نهاده بتدریج آداب و رسوم و زبان آنها را بهرحال پذیرفتند.

در باب نخستین تیره‌های آریائی، که درنواحی اردبیل و آذربایجان‌سکونت یافته‌اند ، وهمچنین تاریخ‌استقرار آریاها درفلات ایران، مورخان‌اختلاف‌نظردارند. مؤلف ایران‌باستانی ، باستناد نوشته‌های مورخان خارجی ، آمدن آریاها را بـدین نواحی از بیست تاچهارده قرن قبل‌از میلاد میداند[1] ولی تحقیقات دیگری که دراین زمینه صورت گرفته است حکایت از آن دارد کـه پنجهزار سال پیش‌قوم معروف «اورارتو» در این ناحیه ، یعنی منطقه‌ایکه در جنوب کوههای قفقاز از ارمنستان تا کردستان وخلخال و سراب (درشرق‌وجنوب اردبیل) واقع‌است ، زندگی میکردند.

---

۱ ـ ایران باستانی. تألیف شادروان حسن پیرنیا . تهران . مطبعهٔ مجلس . ۱۳۰۶ شمسی .

این دسته از محققان اورارتوها را شاخه‌ای از نژاد آریا میدانند و معتقدند که آنها اولین جماعتی بوده‌اند که باذوب آهن وتغلیظ آن فولادساخته‌اندو کورهٔ فولاد سازی آنها ، که چندی است در ارمنستان کشف شده است، هم‌اکنون موردمطالعه و بررسی باستانشناسان میباشد.

گرچه بررسی این کورهٔ فولادسازی، که بمنزلهٔ یك سند و مدرك تاریخی است؛ و یا مطالعه در استخوانهای کسانی از آن قوم ، کـه درکاوشها بدست آمده است ، دانشمندان امروزی را بدرجهٔ تمدن و علم وصنعت پنجهزار سال پیش اورارتوها و از نژاد آریائی بودن آنها آگاه میسازد ولی تأسفاً مدرك وسندی دردست نیست کـه بطور قطع اینان را از زبان آنها مطلع گرداند.

اگر تاریخنویسان ودانشمندان ، بعلت گذشت زمان زیاد وفقدان مدارك و آثار، از زبان اورارتوها اطلاعات کافی و کامل ندارند درعوض بزبانهائی که آریائی‌های قرون بعد در ایران بدانها سخن میگفته‌اند تاحدی آشنائی دارند و بطورکلی آنهارا زبان آریائی میخوانند و چون خود آریاها را در فلات ایران ، از چهارده قـرن پیش از میلاد ، بدستجاتی نظیر مادها ، پارسها و پارتها تقسیم مینمایند زبانهای باستانی رانیز ، باآنکه دراصل وریشه یکی بوده است ، بسه‌شکل پارسی قدیم ، اوستائی و پهلوی منقسم‌میدانند و بیشتر زبانهای کنونی ایران را شاخه‌های دگرگونه‌گشتهٔ آنها میپندارند.

پارسی قدیم بیشتر مخصوص پارسی‌ها و هخامنشی‌ها ، پهلوی زبان اشکانیان و ساسانیان بود و زبان اوستائی بوسیلهٔ مادها بکار میرفت کـه محل استقرار آنها آذربایجان و قسمتهای دیگری درمغرب و شمال غربی ایران کنونی بود.

زبان اخیر از آنجهة که اوستا ، کتاب دینی زردشت ، بدان نوشته شده است بزبان اوستائی معروف گشته است . زیرا چنانکه قبلاهم گفته‌ایم این پیامبر ایران باستان از آذربایجان وباحتمال قریب بیقین ازمغان اردبیل و دامنه‌های کوه سبلان[1] برخاسته و بقول «دارمستتر»، ایران شناس معروف فرانسوی ، کتاب خود را بزبان مردم محل

۱ــ اردبیل درگذرگاه تاریخ . جلداول . ص۱۲.

که همان زبان مادها بود، ترتیب داده است.[۱] با این بیان میتوان گفت که زبان اوستائی قدیمترین زبان آریائی است که احیاناً اردبیلیان باستان بدان سخن میگفته‌اند.

چون ماد ها شکست خوردند زبان پارسی، بر اثر تسلط هخامنشیان، در آذربایجان نفوذ یافت ولی ساکنان این منطقه باز زبان پیشین خود را حفظ کردندو حتی در عهد سلوکیها و اشکانیها و ساسانیها نیز بزبان آذری، که همان زبان مادی آمیخته با لغاتی از زبان بومیان پیشین بود، سخن میگفتند[۲].

در اینکه ریشهٔ زبان آذری از کجاست اختلاف نظر است. شادروان احمد کسروی آنرا نیمزبانی از فارسی دانسته ولی مؤلف «دائرةالمعارف اسلامیهٔ ایران و همگی شیعهٔ امامیهٔ اثنی عشریه» این گفته را باستناد تحقیقات زبان شناسان اروپائی رد کرده نوشته است که «آنان بروفق دلایل علمی وحسی ریشهٔ زبان آذری را بریشهٔ ترکی رسانیده‌اند»[۳].

این گفتار خود محتاج تأمل است زیرا آنچه ما در تواریخ خوانده‌ایم آمدن ترکها بایران بعد از برافتادن سلسلهٔ ساسانی آغاز گشته وتوطن آنها بخصوص در صفحات آذربایجان دوسه‌قرن بعد از استقرار اسلام در این سرزمین صورت گرفته است حال آنکه زبان آذری قبل از اسلام نیز در این خطه رواج داشته است. ما چون از تحقیقات زبان شناسان اروپائی اطلاع نداریم برای آگاهی خوانندگان دانشمند نوشتهٔ آن دائرةالمعارف را در اینجا آوردیم ولی آنچه خود از رباعیات باقیماندهٔ آن زبان درمییابیم آنها را از لغات ترکی بدور میدانیم.

حملهٔ اعراب به آذربایجان و سکونت طوایفی از آنها در اینحدود، کم کم زبان عربی را در محیط اردبیل توسعه داد ولزوم ادای فرایض دینی بعربی‌نیز سبب رشد و رواج روزافزون آن زبان گردید و بتدریج که کتابهای دینی و ادبی بدان‌زبان تألیف یافت احتیاج بفراگرفتن آن بیشتر شد و رواج رسم‌الخط عربی در روابط

۱ ـ ایران باستانی. ص۷۵.

۲ـ آذری زبان باستان آذربایگان. سیداحمدکسروی. تهران. چاپ سوم. ۱۳۲۵. ص ۲۸. توضیح، دردوبیتی‌های‌باقی‌مانده از زبان‌آذری کلماتی از فارسی وعربی هم دیده‌میشود.

۳ ـ دایرةالمعارف اسلامیهٔ ایران. عبدالعزیز صاحب‌جواهر. جلد ۱. ص ۳۹.

اجتماعی هم شیوع آنرا زیاد تر گردانید تا آنجاکه بقول مورخان درقرن دوم هجری اکثر مردم اردبیل بزبان عربی آشنائی داشتند و جمعی نیز بدان زبان تکلم مینمودند

درقرون بعد براثر اتفاقات تاریخی واز جمله ظهور پادشاهانی درمشرق ایران، که بزبان فارسی رشد وتوسعه میدادند، بتدریج آن زبان نیز در اینحدود اثر گذاشت و درعهد اتابکان آذربایجان زبان فارسی کم کم درمیان بعضی از ساکنان این منطقه شایع گشت ولی نتوانست زبان عامه گردد زیرا زبان آذری همچنان نفوذ و قدرت خود را حفظ کرده و تاقرن ششم هجری «آذری زبان آنجابوده» است[۱].

با اینحال مورخان مینویسند با آنکه زبان آذری زبان عامهٔ مردم این سامان بوده معهذا درامور اداری و دینی ، قبل از اسلام اززبانهای پارسی و پهلوی وبعداز تسلط اعراب اززبان آنها استفاده میشده است چنانکه امروز نیزعامهٔ مردم آذربایجان بترکی سخن میگویند ولی در امور دینی از زبان عربی و درکارهای اداری وحتی مکاتبات شخصی از زبان فارسی استفاده میکنند .

نمونه‌هائی اززبان آذری : امروزه زبان آذری بکلی متروک گردیده وجز نمونه‌هائی که از بعضی ازرباعیهای منتسب بحضرت شیخ صفی الدین علیه الرحمه باقی مانده است آثری از آنزبان دردست نیست واز لغات وافعال و مصادر وصرف ونحو آن زبان نیز اطلاعات کامل وکافی موجود نمیباشد[۲].

مؤلف کتاب «زندگانی شاه اسماعیل اول» نوشته است که «زبان مردم اردبیل درعهد شیخ صفی الدین لهجهٔ آذری بود . آذری زبانی است بین کردی وطالشی یا کردی و مازندرانی وشبیه بهرسه . بطوریکه امروز بسیاری از کلمات آن برای مردم طالش و کردها مفهوم است» .

این مؤلف از قول صاحب صفوة الصفا نقل میکند که وقتی شیخ صفی الدین بافرزندش سیدصدرالدین موسی درموردی سخن میگفت بدین عبارت بگفتهٔ اوجواب داد «کارنمونده بی کارتموم بی»[۳]. کسروی در کتاب «آذری یا زبان باستان آذربایگان»

---

۱ و ۲ـ آذری زبان باستان آذربایگان . سیداحمد کسروی . تهران . چاپ سوم. ۱۳۲۵. ص ۱۳ .

۳ ـ یعنی کار نمانده بودکارتمام بود .

این داستان را از قول مؤلف صفوة‌الصفا چنین آورده است که «شیخ صدرالدین خلدالله برکته فرمود که از شیخ سوال کردم وقتیکه بحضرت شیخ‌زاهد رسیدی‌ازدل خبرداشتی؟ شیخ‌قدس سره‌فرمود بزبان اردبیلی ــ کار بمانده‌کار تمام‌بری ــ یعنی ای‌خانه آبادان‌کار تمام بوداماتنبیه‌مرشد وامانده بود»[1]. آنگاه کسروی اضافه‌میکند که زبان اردبیل و همگی آذربایجان آذری بود لیکن هرشهر تفاوتهائی از حیث لهجه باشهرهای دیگر داشت.

در کتاب «سلسلة‌النسب‌صفویه»دو بیتی‌هائی‌اززبان‌آذری ضبط شده که منتسب به شیخ صفی‌الدین میباشد و ماچند نمونه ازآنهارا در اینجا میآوریم:

دیره کین سربسودای توکیچی دیره کین‌چش‌چوخونین‌اسره‌ریچی
دیره سر باستانه اج تـه‌دارم خوه‌نه‌واجی کووربختی چو کیچی

یعنی: دیری است که این سربسودای توسرگردان است، دیری است که‌این چشم همچو خون اشک میریزد.

دیری است که سربآستانهٔ تودارم، خدا نگفته است که کوربختی را چنین سرگردان کنی.

بنه درده ژران از بوجینم درد رنده پاشان برم‌چون خاك چون‌گرد
مرگ ژیرم بمیان دردمندان بور ره باویان بهمراهی شوم برد

یعنی بگذار درد همهٔ دردمندان برجان حزین من باشد و خاکپای قدمهای ایشان باشم. حیات ومماتم درمیان دردمندان باشد که ایشان همراه ورفیقان من در معرفت حقایق عالم توحید میباشند.

صفیم صافیم کنجان نمایم بدل درده ژرم تن بی‌دوایم
کس بهستی ره نبرده باویان از به نیستی چو یاران خاك‌پایم

یعنی صفی صافدل هستم و راهنمای طالبان گنجهای اسرار حق میباشم. با اینهمه دلم دردمند است وتنم بی‌درمان زیرا که هیچکس بعجب وپندار بعالم‌وحدت

---

[1] ــ آذری زبان باستان‌آذربایگان. سیداحمدکسروی. تهران. چاپ سوم. ۱۳۲۵. ص ۳۵.

وحقیقت راه نبرده ومن از بی‌یقینی و فروتنی خاکپای درویشانم.

از این زبان هنوز کلماتی در زبان اردبیلیان دیده میشود مثل «درده‌ژر» که بصورت «درده‌جر» استعمال میشود و درمورد کسانی بکار میرود که زرد وضعیف و لاغر و مریض‌احوال باشند[1] . همچنین کلمات دیگری مثل «وریان» بمعنی بند آب و «کوشن» بمعنی کشتزار و برخی‌دیگر که هم‌اکنون در زبان اردبیلیهامعمول‌میباشد.

چنانکه گفتیم این‌زبان تاقرن‌ششم هجری وحتی‌مدتی‌بعد از آن نیزدراینحدود معمول بود وبیشتر مورخانی که درآنعهد در بارهٔ اردبیل و آذربایجان سخن‌گفته‌اند زبان مردم این سامان را آذری نوشته‌اند با این تفاوت که زبان مردم اردبیل نسبت بجاهای دیگر سخت و برای‌دیگران ناآشناتر وغیر قابل فهم بوده است. تا آنجاکه یاقوت حموی که در سال ۶۱۷ هجری اردبیل را دیده است نوشته است که آنان بزبان آذری سخن‌گویند و جزخودشان کسی آنرا نمی‌فهمد.

امروزه در اردبیل و آذربایجان کسی بزبان آذری آشنائی ندارد ولی بقول مؤلف «مختصری‌ازتاریخ وجغرافیای‌خلخال» بخش‌شاهرود خلخال‌با۳۵پارچه قریه بدان زبان تکلم مینمایند[2].

علاوه برآذری زبان ارمنی نیز در این شهر رواج داشته است . این‌موضوع را «ابواسحق‌ابراهیم اصطخری» مؤلف کتاب مسالك وممالك در قرن چهارم‌هجری نیز تصریح کرده مینویسد «مردمان اردبیل زبان ارمنی دانند.».

آشنائی اردبیلیان‌بزبان ارمنی درآنعهد یك‌امر عادی بوده است زیرا صرفنظر از آنکه حدود ارمنستان آنروز تا نزدیکهای این ولایت کشیده میشد سکونت‌جمعی ازاین جماعت مسیحی در اردبیل و روابط صمیمانهٔ مردم با آنان نیز، دانستن چنین زبانی را ایجاب میکرد. بعلاوه موقعیت جغرافیائی و بازرگانی این شهرنیز آشنائی مردم را بزبانهای رائج آنروز ضروری میساخت . چه اردبیل بطوریکه گفته‌ایم ،

۱ ــ پسوند «ژر» بصورت «جر» در موارد دیگر هم استعمال میشود مثل «سوته‌جر» یعنی طفل شیرخواره.

۲ ــ کتاب «مختصری از تاریخ وجغرافیای خلخال». تألیف محمدمحقق. تهران. چاپ اتحاد. ص ۳۲.

مرکز تجارت آذربایجان بود و بر سر شاخه‌ای از جادهٔ معروف ابریشم قرار داشت و چون بازرگانان نواحی مختلف ایران و ماوراء ارس در آنجا مقیم بودند، آشنائی بزبانهای آنانرا بر مردم این شهر تاحدی لازم میساخت و تانیمقرن پیش هم که ارامنه در اردبیل سکونت داشتند مردم بزبان آنها آشنا بودند.

زبان ترکی: زبان ترکی ره آورد ترکان است که بانفوذ تدریجی آنها در این منطقه کم کم رائج گشته است. آمدن ترکان بایران بعد از اسلام صورت گرفته است. درعهد اشکانیان و ساسانیان طوایف ترک نژاد برای بدست آوردن مراتع و چراگاه ازمشرق بسمت ایران پیش میآمدند ولی با اقتداری که دولتهای اشکانی و ساسانی داشتند اجازهٔ ورود بایران نمی‌یافتند. چون ساسانیان منقرض شدند و خلافت بغداد نیز درشرق روبضعف نهاد قبایل ترک بداخل ایران نفوذ کردند و باکثرتی که داشتند حکام محلی را مرعوب خود ساختند و حتی دست بسلاح برده بجنگ ایستادند و سرانجام باغلبه بر حکمرانان، خود بحکومت نشستند ومثل سلجوقیان سلسله‌هائی بوجود آوردند.

از آن ببعد مرزهای ایران بروی آنها بازشد و طوایف ترک بهرقسمتی از این ملك که خواستند راه یافتند. آذربایجان وبویژه ناحیهٔ اردبیل، براثر مراتع کم‌نظیری که داشت، بهترین محل برای پرورش دامهای آنان شد[1] و ولایت اردبیل محل هجوم و استقرار عشایر ترك گردید. اینان در نقاط مستعد نشیمن کردند وحتی برای خود دیه‌وقریه ساختند وچون حکومت مرکزی در دست آنان بود نسبت ببومیان و ساکنان محلی تفوق و برتری یافتند.

قابل توجه است که اردبیلیهای دیرجوش آنروز، سالها و بلکه قرنها، از اختلاط با ترکان احتراز داشتند و آنانرا بیگانگانی می‌پنداشتند که بهپشتیبانی دولت ترك نژاد سلجوقی بدین منطقه آمده سکنی گزیده بودند. حتی قرنها بعد نیز که

---

۱ - اردبیل تا دریای خزر دوازده فرسخ، تا جنگل پنج فرسخ، تا قشلاق مغان ده فرسخ و تاییلاق سبلان چهار فرسخ فاصله دارد و این یکی از امتیازات طبیعی آن‌شهر است و شاید در دنیا از این حیث‌منحصر بفرد باشد زیرا هیچ شهری را نمیتوان یافت که بااین‌موقعیت و بدین آسانی و فاصله‌کمتر به ییلاق و قشلاق و جنگل ودریا راه داشته باشد.

سلجوقیان از حکومت بر کنار گشته و مغولها در ایران فرمانروا بودند بازسکنهٔ اردبیل ترکان را ازخود نمی‌دانستند و آنها را نژاد ومردمی غیرازخویش تصور میکردند. این گفته برمبنای حکایات متعددی است که ابن بزاز درصفوة‌الصفا آورده و در آنها امتیاز محلی‌ها و ترکان را ناخودآگاه متذکر شده است. مثلا در یکی از حکایات گفتار «حاجی عادل» نامی را که از شخصیتهای آنروز اردبیل بوده است در باب مسافرتش از قول «نظام‌الدین زرگر اردبیلی» چنین آغاز میکند که حاجی‌عادل گفت «نوبتی باجماعت ترکان همراه بودیم ...» و درحکایات دیگر از آمدن «جماعتی از ترکان» نزد شیخ صفی‌الدین یا دعوت «جماعتی از ترکان» از شیخ قدس‌سره برای رفتن به «قراء آنها» سخن میگوید و نظایر آنها ...

طبیعی است که این فاصله بین ترکان و بومیان، که ابن‌بزاز اینان را تاجیك مینامد، نشرزبان طرفین را نیز در میان همدیگر مشکل میساخت و برخلاف کسبه و سوداگران، که‌برای‌رفع نیازمندیهای خود درمراوده‌های‌معاملاتی جملات‌وعباراتی اززبان یکدیگرفرامیگرفتند، توده های عادی زبان‌طرف دیگر را نمیدانستند یالااقل بومیان محلی چون احساس احتیاج نمیکردند اززبان ترکان مهاجر اطلاع نداشتند.

عدم‌اختلاط اردبیلیها با قبایل ترك یکنوع مقاومت منفی در مقابل خودخواهیها و احیاناً ظلم وستم آنها بود ولی بعد از آنکه ترکان خوش‌نشین[1] خوی‌شهریگری‌و تمدن یافته ترکتازیها و ترك بازیهای خود را کنار گذاشتند انس و الفتی با آنان پدید آمد و کم کم احترام متقابل از هردوطرف بظهور رسید ودر این‌کار مخصوصاً آزادی ترکان قزلباش رومی[2] بوساطت خواجه علی سیاهپوش بیش از همه مؤثر واقع شد.

بطوریکه در جلد اول این کتاب گفته‌ایم امیرتیمورگورکان پس از شکست دادن «ایلدرم بایزید» سلطان عثمانی، جمعی از بزرگان طوایف ترك زبان عثمانی‌و

۱ ـ خوش نشین اصطلاحی است که در اردبیل بطوایف چادرنشین اطلاق میشود زیرا آنها درهرجاکه خوش‌باشد چادرهای خود را نصب مینمایند.

۲ ـ از آنجاکه قرنهای ممتدی ترکیهٔ امروز وشامات وغیره درقلمرو حکومت روم شرقی بمرکزیت قسطنطنیه بوده است ایرانیها سکنهٔ آنها را رومی میخواندند.

شامات را اسیر کرده بسمرقند می‌برد . هنگامیکه باردبیل رسید برای‌استراحت چند روزی در این شهر توقف نمود و بنابخواهش خواجه‌علی سیاهپوش نوۀشیخ‌صفی‌ـ الدین ،که درخانقاه اردبیل در مسندجدش ارشادخلایق مینمود ، آنها را آزادکرد[۱]. جمعی از آنان که عنوان قزلباش یافته بودند در اینحدود سکونت گزیدند و کم کم نفوذ و قدرتی یافتند.

احترام وارادت زایدالوصف اینان نسبت بخاندان صفوی وحقشناسی‌اسرای آزاد شده در مقابل رأفت ومهربانیهای اردبیلیان بیش از هرچیز در ابراز محبت بومیان نسبت بدیگرترکان وتلطیف رفتار ترکان نسبت بتاجیکان مؤثرگشت‌وموجبات آمیزش و اختلاط آنها را فراهم آورد . از این زمان‌گسترش زبان ترکی دراردبیل آغازگشت وکم‌کم در بین عامه رسوخ یافت و زبان رائج مردم‌گردید.

رواج زبان ترکی درآذربایجان قبل از سلطنت‌صفویان: بعضی‌ها چنین پنداشته‌اندکه شاه اسماعیل‌صفوی این‌زبان را رواج‌دادو آنرا زبان مردم‌آذربایجان نمود ولی این‌گفته‌ها هرآینه بدون توجه بتاریخ بیان شده است زیرا در زمان او بیش از یکصد سال از آزادی وتوطن قزلباشها در آن نواحی میگذشت و در اینمدت آنها از حیث نفوذ ونفرات وسعت بیشتری یافته وبا آمیزش باترکانی ،که قبل از آنها در اینحدود زندگی میکردند ، نسبت ببومیان فزونی قابل ملاحظه‌ای بدست آورده بودند ولذا وقتیکه شاه‌اسماعیل قیام‌کرد زبان ترکی بین مردم آذربایجان شایع بود وعامه نیز بدان سخن میگفتند.

با اینحال خودشاه‌اسماعیل هم بزبان ترکی‌گرایشی داشت زیرا صرفنظر از آنکه قسمت‌بزرگی از سپاه وفرماندهان و مقربان وکارگزاران حکومتش ازقزلباشها و ترکان بود خود نیز ازبطن‌مادرترک‌نژاد (دختر اوزون حسن‌آق‌قویونلو) بدنیا آمده بود .

او با آنکه بزبان فارسی آشنائی داشت با اطرافیانش بترکی سخن میگفت‌و

---

۱ ــ جلد اول «اردبیل درگذرگاه تاریخ». صفحه ۷۲ .

بقول مورخان زبان دربـاریش نیز تـرکی بود وحتی مقامات ومناصب کشوری و لشگری هم‌اسامی ترکی داشت.

شاه‌اسماعیل اشعاری نیز بترکی سروده و دیوانی‌که بدیوان خطائی معروف است از خود باقی‌گذاشته و اینك نمونه‌ای از آن اشعار :

منیم بـوتنده‌کی جـانیم علیدور — منیم هـم دیـن و ایمانیم علیدور

گجه گوندوزگزه‌رم روضـه‌سینده — منیم روضـهٔ رضـوانیم علیدور

حسن‌ایله حسینون بـاغـچه سینده — منیم بلبل خـوشخوانیم علیدور

منم‌بیر قطره سو شاهون‌یولوندا — منیم دریـای عمانیـم علیدور

حاجیلر حج ایـدر حنان ومنان — منیـم حنان و منانیـم علیدور

منه‌بـودفتر و دیـوان گره‌کمز — منیم دفتـر و دیـوانیم علیدور

یـوزنك مصحفینه بنده خطائـی — بـیان علـم قـرآنیم علیدور [۱]

شیخ صفی‌الدین‌هم بترکی اشعاری سروده است ولی ابن‌بزاز درصفوة‌الصفا مینویسدکه او ترکی را مثل عربی و فارسی در مکتب آموخته است. متانت اشعار اوهم حکایت از آن دارد و ابیات زیر نمونه‌ای از اشعار ترکی او میباشد:

ای رونق بهار و چمن‌گل موسن نه‌سن ؟

ای اختیاری الدن آلان بیلموسن نه سن !

دور یوزونده سبزهٔ خطون گـوره‌ن دیر

ریحان موسن بنفشه و سنبل موسن نه‌سن؟

---

۱ ــ ترجمهٔ آنها بفارسی‌چنین است : این روحی‌که دربدن من است علی است . دین و ایمان من علی است . شب وروز در باغ (مهر) اوقدم میزنم زیرا روضهٔ رضوان من‌علی است . در باغ ولایت حسن‌وحسین ، بلبل خوشخوان من علی است . من درمقایسه با علی مثل یك قطره آبم ولی علی دریای عمان من‌است. حاجیها حنان‌ومنان را حـج میکنند ولی حنان ومنان من‌علی است. این دفتر و دیوان سلطنت برای من لازم نیست زیرا دفترودیوان من علی است . خطائـی بندهٔ مصحف روی اوست ، بیان علم قـرآن برای مـن علی است .

(توضیح : شاه‌اسماعیل در اشعاری‌که میسروده «خطائی» تخلص میکرده است .)

خوش جنگجو گلور گوزیمه‌قاش و کیپریگون

ای گوزلری حرامی قراول موسن نه‌سن ؟

ای کوگلمون خرابه سی آهولراویناقی

دیوانه لریاتاقی مگر چول موسن نه‌سن ؟

افغان و آه دور گجه‌گوندوز ایشون صفی

قمری موسن بو باغده بلبل موسن نه‌سن[۱] ؟

کسانی که از لحاظ ادب بزبان ترکی آشنا باشند میدانند که این ابیات چقدر ادیبانه‌است ودرطراز اشعار بزرگترین شعرائی میباشد که بدان زبان شعرسروده‌اند[۲].

باری زبان ترکی از آن عهد در آذربایجان ماندگار شد و چنانکه گفتیم زبان عامه گردید و امروزه نه تنها مردم اردبیل بلکه همهٔ آذربایجان بدان زبان سخن میگویند .

درسالهای قبل از جنگ بین‌الملل دوم ، دولت ایران با توجه ببعضی اشکالات اجتماعی و سیاسی ، که هر آینه تکلم آذربایجانیان بزبان ترکی سبب احتمالی آنها تصور میشد ، درصدد بر آمد زبان فارسی را در آذربایجان رواج دهد ولی بجای آنکه از یك طریق منطقی بدین کار اقدام کند وفی‌المثل باطرح برنامه‌های اساسی از کودکستان ودبستان شروع نماید ، کارمندان ترك زبان ومحلی ادارات رابشهرستانهای دیگر منتقل ساخت و بجای آنها کارکنان فارسی‌زبان از ولایات دیگر بدانجا آورد.

۱ ــ آذری یا زبان باستان آذربایگان . کسروی. تهران . ۱۳۰۴.

۲ ــ ترجمهٔ ابیات فوق بفارسی چنین‌است: ای‌رونق بهار وچمن آیاتو گل هستی یاچه هستی؟ای آنکه‌اختیاردیگران را ازدست میگیری نمیدانی چه‌هستی! هر کس که دردورصورت تو سبزهٔ خط‌ترا می بیند میگوید آیا توبنفشه‌وریحان‌وسنبل هستی‌یاچه‌هستی؟ مژگان وابروی توجنگجوی خوشی بچشم من میآید. ای آنکه چشمهایت مثل‌حرامی راهزن‌است آیاتوقراول هستی‌یا چه هستی ؟ای‌خرابهٔ دل‌من که جست وخیز گاه‌آهوان‌وخوابگاه‌دیوانگان شده‌ای‌مگر توبیابان هستی یاچه‌هستی ؟ ای‌صفی شب وروز کارتوآه وفغان است مگر تو دراین‌باغ‌قمری وبلبل‌هستی یا چه‌هستی ؟

یادداشت : مؤلف کتاب مختصری ازتاریخ وجغرافیای‌خلخال این‌اشعار را بنام صفی خلخالی ضبط کرده‌است.

این کارچون نسنجیده و حساب نشده بود نه تنها در نشرزبان فارسی اثری‌نکرد بلکه کارمردم را هم‌ازجهت‌روابط اداری آنها با مؤسسات دولتی ، مشکل گردانیدوچون مأموران فارسی زبان مجبور بمراوده باسکنهٔ محلی بودند ، بجای آنکه دیگران را وادار بتکلم بزبان خود کنند ، بناچار خود زبان ترکی یادگرفتند.

وقوع جنگ جهانی دوم واشغال ایران‌ازطرف سپاه روس و انگلیس‌موجب بهم‌خوردن این برنامه‌گردید وهر کسی بجای خود بازگشت.

درعهدیکه ما بجمع‌آوری این کتاب مشغولیم اردبیلیان عموماً بترکی سخن میگویند ولی خواندن ونوشتن آنرا نمیدانند زیرا زبـان آنها رسم‌الخط و الفبای خاصی ندارد و حتی کلمات وافعال آن بازبان ترکی‌ایکه در قفقاز و تـرکیه رائج است یکسان نمیباشد.

مکاتبات مردم کلاً بزبان فارسی صورت میگیرد ومؤلفات دانشمندان نیزبدان زبان تألیف میشود . شعرا ، جز آنهائیکه در رثاء و تعزیت پیشوایان مـذهبی شعر میگویند، اشعار خود را بزبان فارسی میسرایند . برنامهٔ تحصیلات در مدارس‌نیز ، مثل همه جای ایران فارسی است و در نتیجه اکثریت قریب باتفاق کسانی کـه سن آنها امروزه بین ۱۰ تا ۲۰ سال‌است بدان زبان آشنائی دارند و توسعهٔ ارتباطات و مسافرتها بین این شهر و مناطق فارسی زبان ، دیگران را نیز با زبان فارسی‌مأنوس ساخته است تا آنجا که مسافران غیر آذربایجانی از لحاظ تفهیم مطالب خود بزبان فارسی احساس ناراحتی نمیکنند و چون صنعت «توریسم» توسعه یافته است بعضی ازکسبه کلمات و جملاتی نیز بزبان انگلیسی میدانند.

فصل دوم

دین و مذهب مردم اردبیل

دین اردبیلیان قبل از اسلام: مورخانی که درباب مادها مطالعاتی کرده‌اند عموماً متفق‌القولند که آذربایجان کنونی در تاریخ قدیم جزو قلمرو آن قوم آریائی بود و اینان پس از آنکه باین نقطه از فلات ایران آمده‌اند بومیان را از آنجا رانده یا مطیع خویش ساخته‌اند و بساط حکومت و فرمانروائی گسترده در این سامان توطن اختیار کرده‌اند.

جای تأسف است که از آن قوم دراین خطه آثاری باقی نمانده، یا بدست نیامده است[1] تا محققان را بدرجهٔ تمدن وزبان و مذهب و دیگر شئون اجتماعی آنها راهنمائی کند و از این رهگذر اطلاعات قابل توجهی در اختیار علاقمندان بگذارد. از این جهت نظریاتیکه در این باره وفی‌المثل درباب مذهب آنان بیان شده چه بسا که برمبنای نیروی اندیشه صورت گرفته یاهرآینه براستنتاجات شخصی مبتنی بوده است.

رویهمرفته مورخان معتقدند که مادها مذهب «هرمزد» پرستی داشتند و این هرمزد همان است که بعد ها درکیش زردشتی بنام آهورامزدا وخالق نیکیها تعریف گشته است. دانشمندان مذکور، که‌دارمستتر ایرانشناس‌فرانسوی از جملهٔ آنهاست و اوستاکتاب دینی زردشتیان را ترجمه کرده‌است[2]، چنین میپندارند که روحانیان

---

۱ ــ کاوشهائی از این‌حیث دراین منطقه صورت نگرفته است.

۲ ــ ایران باستانی . حسن‌پیرنیا . تهران ۱۳۰۶ . ص ۴۲۸.

آئین‌مادها ، یعنی مغها ، دین شایع را بخرافات و ترهات و جادوگری و ساحری آلوده بودند زردشت برای اصلاح آن بپاخاست [1] و شروع بدعوت مردم باصول واقعی‌دین نمود.

ما در جلد اول این کتاب راجع بزردشت و بعثت و دعوتهای اولیه‌اش سخنانی گفته‌ایم و در اینجا نیازی بتکرار آنها نمی‌بینیم فقط برسبیل یادآوری میگوئیم که در دوران قبل ازظهورزردشت ، مرکز تربیت روحانیان دینی در مغان اردبیل بود وسبب تسمیهٔ آنجا به «مغان» هم سکونت مغها در آن خطه‌گشته است . زردشت نیز که‌بگفتهٔ مورخان یکی از روحانیان آئین هورمزد بود بزعم قوی ازاین نقطه‌برخاسته درصدد پیراستن مذهب ازاوهام وخرافات برآمده استو باارائهٔاوستا مردم را بآئین خویش فراخوانده است . اما مغها بمخالفت باوی قیام‌کرده عرصه‌را برآن روحانی صدیق تنگ نموده‌اند و او از ترس‌جان یا بامید پیشرفت امر تبلیغ ، بمشرق ایران و توران مهاجرت کرده و سرنوشتی راکه براو مقدربوده است پیدا کرده است.

آنچه از این‌گفتار نتیجه میگیریم اینستکه ساکنان باستانی‌اردبیل، که از طایفهٔ ماد و بازماندگان بومیان اولیه بوده‌اند ، بقول مورخان ، مذهب هورمزد پرستی داشته‌اند بعدکه زردشت قیام‌کرده [2] و در دشت مغان و اردبیل و دامنه‌های سبلان و سپس در اطراف دریاچهٔ «ارومیه» بتبلیغ احکام دین پرداخته جمعی از مردم بدان آئین‌گرویده‌اند . ولی چون مغهای دیگر بمخالفت باوی برخاسته‌اندکیش اودرآن ناحیه پیشرفتی نکرده است.

ما از آئین هرمزدپرستی‌اطلاعی نداریم ولی ازاین نوشتهٔ مورخان که‌گفته‌اند زردشت آن دین را ازاباطیل‌واوهام زدود نتیجه میگیریم که اگر چنین باشد و آئین زردشت همان دین اصلاح شدهٔ مردم باستان شود درآنصورت باید قبول کرد که‌دین

۱ــ ایران باستانی . حسن‌پیرنیا. تهران ۱۳۰۶ . ص۴۲۸.

۲ ــ Williams Jackob گفته است‌که زردشت در ۶۶۰ قبل از میلاد بدنیا آمده ودر ۵۸۷ قبل از میلاد درگذشته است (تاریخ ادیان . دکتر علی اکبرترابی).

مذکور مثل آئین زردشت مبتنی بر ثنویت بوده و در مقابل هورمزد که آفرینندهٔ نورو نیکیها بوده است بوجود خبیثی نیز اعتقاد داشته‌اندکه خالق بدیها و تاریکیها



چوپانان برای چرانیدن گوسفندان خود تا نزدیك قلهٔ اصلی سبلان بالا میروند.

بوده است و زردشت پس از آنکه آن دین را از خرافات پاك ساخته این دومنشاء قدرت را بنامهای «اهورامزدا» و«انگره‌می‌نیو» یا اهریمن معرفی کرده است.

مؤلف تاریخ ادیان نوشته است آریاها دو هزار سال پیش از میلاد مسیح در شرق‌دریای خزر زندگی میکردند وبه‌پندار و گفتار نیك پای‌بند بودند. آتش‌رامقدس

میشمردند و فروزندگان آنرا آذربان میگفتند. آئین آنها مزدائی وخدای بزرگ در دین آنها اهورامزدا بود . بعد از آهورامزدا «میترا» الههٔ نور «وآناهیتا» ربةالنوع آب وگیاه را بزرگ میداشتند . پرستش‌آتش وتجلیل از آن ، از عهد زردشت ببعد اهمیت زیادی پیدا کرد.[1] همین آریا ها بودند که کم کم بفلات ایران سرازیر گشتندو در این فلات منجمله در اردبیل و آذربایجان جای بومیان راگرفتند.

بعضی از مورخان اسلامی ایران چنین پنداشته‌اند کـه زردشت از شـریعت ابراهیم (ع) استفاده کرده وحتی کتاب‌اونیز بخشی‌ازصحف ابراهیم میباشد. این‌دسته نوشته‌اندکه قبل از زردشت ایرانیان بت پرست بودند . بعداز زردشت‌آتش‌پرست شدند. عبدی بیگ‌درتکملةالاخبار[2] این‌مطلب را چنین‌آورده است که «چون سی‌سال از سلطنت‌گشتاسب‌گذشت از دهشت‌که بزردشت مشهور است دین‌گبری عیان کرده دعوی پیغمبری کرد و کتاب‌زند ظاهر ساخت که‌از آسمان آمده ، حال آنکه‌درکتاب لغات فرس‌زند را نوشته‌اندکه‌کتاب‌گبران و استاواستاراکه هردو تعبیهٔ زنداست . و نوشته‌اندکه زندوپازندو کتاب است ازصحف ابراهیم . پس آنچه از آسمان‌آمده صحف ابراهیم باشد نه‌زند . غایتش بعضی احکام زردشت از روی صحف ابراهیم علیه‌السلام جمع‌کرده زندنام نهاده باشد .

در تاریخ جلالی نوشته است که زردشت ازدهی بودکه دراوغان آذربایجان واقع است . شرف‌ملازمت‌الیسع‌نبی دریافت. پیش‌ازآن دین فرس دین‌ضالی‌وبت

۱ ـ تاریخ ادیان . دکترعلی‌اکبرترابی . تهران. چاپ تابش . ۱۳۴۱ . ص۱۱۸.

۲ ـ خواجه عبدی بیگ نویدی زین‌العابدین علی‌بن‌عبدالمؤمن‌بن صدرالدین شیرازی معروف بعبدی بیگ ازدرباریان عهدشاه طهماسب بوده است. در اواخر عمر دراردبیل‌سکونت کرده با استفاده از کتابخانهٔ شیخ صفی کتابهائی تدوین نموده است‌که از جملهٔ آنها تکملة‌الاخبار میباشد. این‌کتاب در۹۶۷هجری بنام شاه طهماسب‌نوشته شده است ویك مقدمه و چهار باب‌و یك‌خاتمه دارد. تکملة‌الاخبار بچاپ‌نرسیده‌ولی‌از نسخهٔ خطی‌آن چند نسخه‌عکسبرداری شده است‌که یك نسخهٔ آن نیز در کتابخانهٔ مـرکـزی دانشگاه تهران میباشد . عبدی بیگ مجموعهٔ دیگری بنام صریح‌الملك داردکه نسخهٔ خطی آن متعلق بکتابخانهٔ ملی ایران‌است .

پرستی بود وچون زردشت بایران آمد دین گبری آورده گشتاسب وسپاه او و اکثر اهل ایران اوغان زردشت نموده دین گبری پذیرفتند. ومجمع موغان آتشکده بود ومغان را که بواو (موغان) یابی واو (مغان) توان نوشت جمع مغ است و درلغات فرس مغ را نوشته اند که گبر آتش پرست باشد برملت ابراهیم علیه السلام وگویند برملت زردشت بود که وی پیغمبر آتش پرستان بود . و این بیت عنصری بمثال آورده اند:

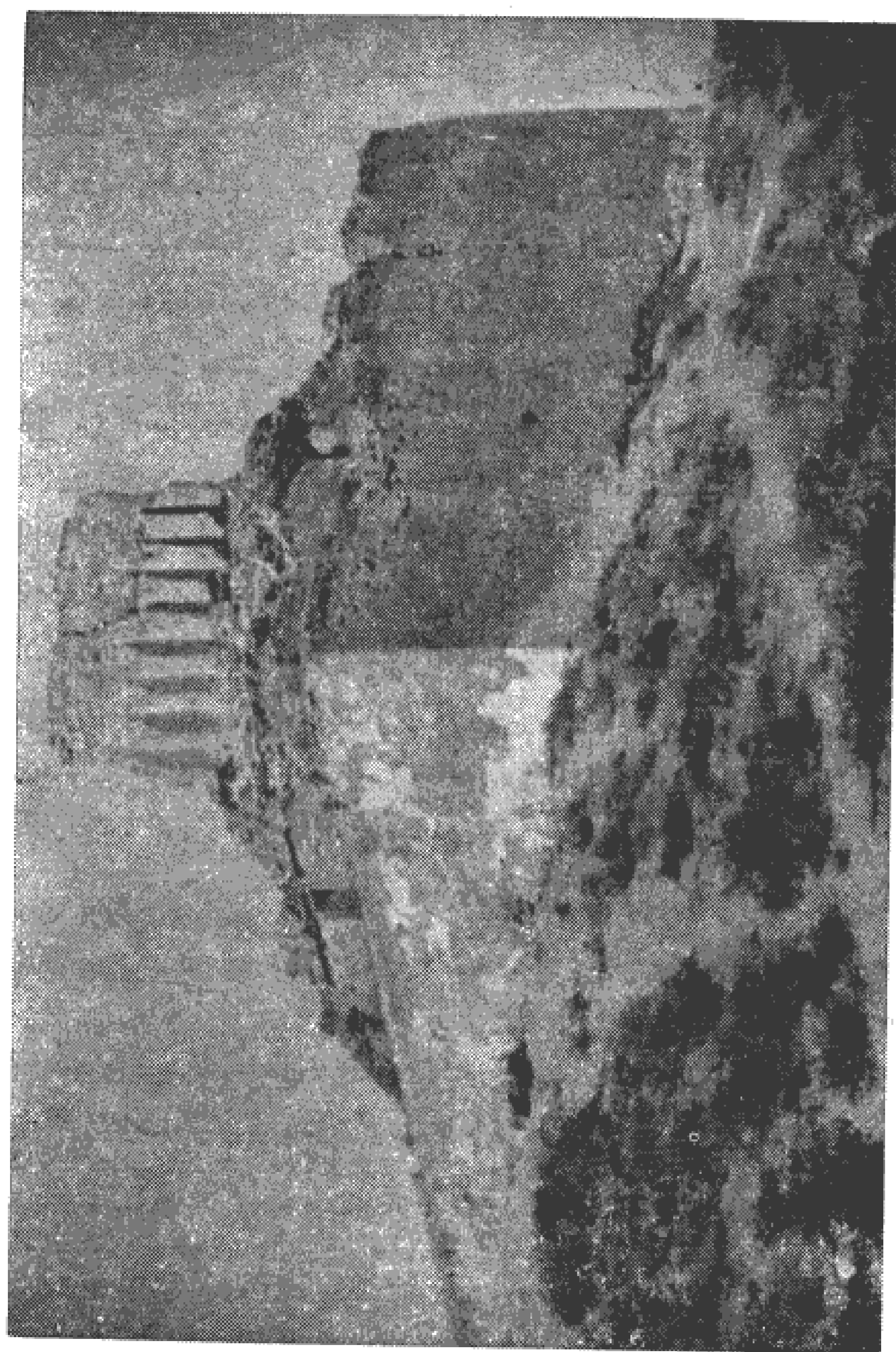
چو شب رفت و بردشت پستی گرفت

هوا چون مغ آتش پرستی گرفت

مجملا آن دین از موغان آذربایجان بیرون آمد و آتشکده هارا برافروختند چه پیش از زردشت نیز محراب عجم آتش بود . و از زمان هوشنگ این رسم مانده بود بلکه از زمان قابیل بن آدم . وپادشاهان فرس محراب از آتش داشتندی..».

گویا در عهد نویسندهٔ آن کتاب ، یا در زمان تألیف تاریخ جلالی ، فرس با عجم فرق داشته است زیرا در عبارات فوق آندو از هم ممتاز آمده و فرس یافارس بت پرست و عجم در دین آتش پرستی معرفی گشته است.

باری طبق نوشتهٔ مورخان پس از آنکه زردشت در توران کاری از پیش نبرد نزد «ویشتاسب» پادشاه باختر رفت و بعد از آنکه او را بآئین خود درآورد دین او بسرعت در شرق وغرب رواج یافت وچنانکه میدانیم این کیش قبل از سقوط ایران بدست اعراب دین رسمی ایران بود و طبعاً مردم اردبیل نیز بآن دین متدین بودند و آتشکده هائی برای پرستش اهورامزدا داشتند اما اکنون از این آتشکده ها اثری باقی نیست زیرا ساختمان آنها باگل وخشت و چوب بوده و براثر برف و بارانیکه بیش از هزار سال برآنها ریخته شده است منهدم گشته ازبین رفته انـد . با اینحال سکنهٔ اردبیل بلندئی راکه مسجد جمعهٔ تاریخی در داخل شهر بربالای آن قراردارد جای آتشکدهٔ بزرگ این سامان میدانند و این گفته را زبان بزبان ازگذشتگان خـود نقل مینمایند . عجب آنکه امروز نیز وقتی انسان بربالای آن بلندی میایستدوارتفاع آنجا را از اطراف می بیند و آنرا باوضع طبیعی زمینهای مجاور مقایسه میکند این گفته را نزدیک بواقع درمییابد .



معروف است این بلندی، که مسجد جمعهٔ قدیمی شهر بر روی آن دیده می‌شود، آتشگاه قدیم اردبیل بوده است.

برای اطلاع آندسته از خوانندگان این کتاب، که مطالعاتی در بارهٔ دین زردشت ندارند، اجمالاً میگوئیم که بنابنوشتهٔ «دین کرت»، از کتب معروف زردشتیان، زردشت میگفت که عالم ازدواصل ناشی شده است روشنائی و تاریکی. این دو اصل باهم درمنازعه هستند و فیروزمندی و شکست نصیب هر دومیگردد. از این روعالم بدوقسمت شده لشگر روشنائی یا خوبی ولشگر تاریکی یابدی. سرسلسلهٔ قسمت خوبیها هرمزدیا «آهورامزدا» وسالارلشگر بدیها اهریمن یا «انگره‌می‌نیو» است.

زردشت به‌شش وجود مجرد[۱]، مثل چهار ملائکهٔ درجهٔ اول دین اسلام[۲]، قائل بود که بنام «امش‌سپنتان» معروفند[۳] و بجمعی وجودهای مجرد درجهٔ دوم باسم «یزت» یا ایزد ویزدان نیز اعتقاد داشت که یاران و کمك کنندگان اهورامزدا بودند. برای اهریمن نیز یاری دهندگانی تصور مینمود و آنها را «دائوا» یادیومیخواند.

بعقیدهٔ او اهورامزداخالق نیکیها واهریمن آفرینندهٔ بدیها بود واز این جهت است که کیش اوراثنوی میگویند زیرابدوخالق ودوخدااعتقاد داشت. اودر کشمکش بین آندو فتح‌وفیروزی نهائی را از آن اهورامزدا میدانست وبرای رستگاری انسان در دنیای بعد از مرگ، مساعدت به اهورامزدا را با عمل بـه سه اصل پندارنیك، گفتارنیك، کردارنیك ضروری میشمرد.[۴]

دین اردبیلیان بعد از ظهور اسلام: باری پس از آنکه اردبیل بدست سپاه عرب گشاده شد دین اسلام جانشین آئین گذشته گشت و بطوریکه در جای خود گفته‌ایم اولین مسجد جـامع اسلام این شهر در سال ۳۵ یا ۳۶ هجری بوسیلهٔ «اشعب بن القیس الکندی» ساخته شد و اعتقادبوجود خدای یگانه جانشین ثنویت کیش زردشتی گردید. مردم در اندك زمـانی باحکام قرآن و اصول

---

۱ – این شش وجود عبارتند از: بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد، امرداد.

۲ – این چهارملائکه جبرائیل، میکائیل، اسرافیل وعزرائیل نامیده میشوند.

۳– Amesha _ spenta.

۴ – اقتباس از ایران باستانی. حسن پیرنیا. تهران. ۱۳۰۶. قسمت اول از مبحث چهارم.

دیانت جدیدآشنائی یافتند واهل‌عطا، که وعاظ ومبلغین موظف‌اسلامی بودند ، آنان را بوظایف وتکالیف شرعی آگاه ساختند .

بدیهی است که دربدوظهور اسلام وحتی درعهد خلفای راشدین ، هیچیك‌از مذاهب مختلفهٔ تسنن وتشیع بمفهوم امروزی وجود نداشت و همهٔ مبلغین سه اصل اساسی اسلام یعنی وحدت خدای بزرگ ، نبوت انبیاء بخاتمیت حضرت محمد(ص) و واقعیت روزبازپسین را بیان‌میداشتند ولی‌بعدها که انشعاباتی ازحیث فروع‌پدیدار گشت و مذاهب اربعهٔ‌تسنن‌یکی بعد از دیگری پیداشد بعقیدهٔ مؤلف ریاض‌السیاحه[1] « سکنهٔ خراسان وآذربایجان بطریقهٔ ابوحنیفه سلوك میفرمودند مگرمدینهٔ چند » . مردم اردبیل ، بطوریکه مورخان دیگر نوشته‌اند، در آئین شافعی وظایف دینی را بعمل میآوردند و تازمان شیخ صفی، وحتی مدتی بعد ازوی نیز ، اکثراً بدین‌مذهب بودند تا جائیکه در نوشته های بعضی از مورخین اشاراتی دیده میشودکه هرآینه خود شیخ را هم درآن مذهب پنداشته‌اند.

پیشوای مذهب شافعی «محمدبن ادریس» است که در سال یکصد و پنجاه هجری در شهر «غزه» متولد گشته است . بعضی از مورخان نوشته‌اند که او از ارادتمندان صمیمی حضرت‌علی‌بن‌ابیطالب (ع) و فرزندانش بود وکسانیراکه‌نسبت بآنان حرمت نگه نمیداشتندلعن ونفرین مینمود. اوشعری هم دراین باره‌سروده‌است که آغاز آن چنین است:

اذافی مجلس ذکرواعلیا   وشبلیه‌وفاطمة‌الزکیه

یقال تجاوزایاقوم عنه   فهذا من‌حدیث الرافضیه

برئت‌الی‌المهیمن من‌اناس   یرون‌الرفض‌حب‌الفاطمیه[2]

---

۱ ـ ریاض‌السیاحه . تألیف حاج‌زین‌العابدین شیروانی . چاپ‌سنگی گلبهاراصفهانی. ۱۳۳۸ . ص۱۵ .

۲ ـ مناسك حج درمذاهب پنجگانهٔ اسلام . صدرالدین محلاتی شیرازی . تهران . ۱۳۵۱ . چاپ ۲۵ شهریور .

ترجمهٔ آن چنین است : هنگامیکه درمجلسی ازعلی «ع» و دوشیر بچهٔ او وفاطمهٔ پاك و نیکوکردار یادمیشود مردم میگویند ازاین بیان صرفنظر کنید زیرا اینها ازگفته‌های رافضی است.من‌ازمردمی‌که رفض را در دوستی فاطمه میدانند بخدای بزرگ ومهیمن پناه میبرم .

این شعر شافعی طولانی است و در ابیات دیگر آن، پس از تجلیل از خاندان حضرت علی (ع)، کسانیرا که بطرفداران او و اولادش «رافضی»[۱] میگفتند سخت نکوهش نموده و بلعن و نفرین آنها پرداخته است و دارندگان چنین فکری را جاهل خوانده است.

خوانندگان دانشمند میدانند که اولین تاریخ وقایع کربلا و شهادت حضرت حسین بن علی (ع) و یارانش درروز عاشوراى سال شصت و یك هجری را نیز شافعی نوشته است و اینکار اوهم ناشی از ارادت وی بحضرت علی (ع) و اولادش بوده است.

باری مذهب تشیع که زمینهٔ آن بعد از رحلت حضرت رسول (ص) فراهم شده بود بدست حضرت امام جعفر صادق (ع) ششمین امام شیعیان تأسیس شد و رسمیت یافت. این مذهب همواره با مخالفت دستگاه خلافت وعمال حکومت عباسی مواجه بود وازرشدونفوذآن جلوگیری میشد. معهذا ایرانیان که بحضرت علی (ع) وفرزندان و جانشینان وی ایمان و اعتقاد مخصوص داشتند کم وبیش و درخفا بتعالیم ائمهٔ اثنی عشری عمل میکردند و درهرشهر ودیاری جمعی ازشیعیان، ولو بتعداد قلیلی، پیرو آن مذهب بودند و در اردبیل نیز چنین بود.

حضرت جعفربن محمد (ع) از دانشمندان بزرگ عهد خود بشمار میآمد و طبق نوشتهٔ مورخان در آن زمان کسی در عالم اسلام ازحیث علم و دانش بپایهٔ او نمیرسید. کورت فریشلر آلمانی در کتاب «امام حسین و ایران» مینویسد که این شخصیت بزرگ روحانی تنها در علم دین تبحر نداشت بلکه در علم ریاضی وشیمی نیز سرآمد دانشمندان روزگار خود بود و حتی حساب «اینفی نی تـه زیمال»[۲] را میدانست. و در توضیح گفتهٔ خود در بارهٔ این قسمت از ریاضیات اضافه کرده است که اولین باراین علم در یونان قدیم و قرنها قبل از میلاد مسیح (ع) بوسیلهٔ «ارشمید» عنوان شد ولی بعد از آن در تاریخ ازکسی نامی دیده نمیشود که راجع بدان علم

۱ـ رفض بروزن درس درلغت بمعنی ترك کردن وانداختن وقبول نکردن چیزی میباشد ولی سنیها درقدیم پیروان علی «ع» وشیعیان را رافضی میخواندند.

۲ـ درمأخذ مورد استفاده حساب Infinithesimal به علم «جفر» ترجمه گشته است.

اشارتی کند جزجعفربن محمد (ع) که آنراتدریس نیز مینمود . آنگاه یادآورمیشود که بعد ازایشان‌نیز از این‌علم‌خبری درکتابها دیده‌نمیشود مگردر عهدکپلروکپرنیك که از علمای بزرگ ریاضی در قرون جدید بوده‌اند . فریشلرمینویسدکه در عهد ما فهم و درك این علم حتی برای دانشجویان رشته هـای ریاضی دانشگاههای دنیاکار سختی است و جزبرای بعضی از اساتید برجستهٔ ریاضی دریافت آن مشکل میباشد. این نویسنده دربارهٔ اطلاعات عمیق و ریشه‌دار امـام ششم در علم شیمی نیز سخن میگوید و ازقول «جابربن‌حیان» دانشمند معروف شیمی آنزمان اضافه میکندکه او، یعنی جابربن حیان ، میگفت من هرچه در این علم دارم از جعفربن محمد (ع) فرا گرفته‌ام[1].

این تنها قضاوتی نیست که درمورد علم و دانش امـام ششم شیعیان از طرف دانشمندان غیر مسلمان شده است‌بلکه در عصرما با رونقی که علوم مادی یافته و بـا دیدیکه علما نسبت بجهان و اجتماعات بشری پیداکرده‌اند دور از عـالم تعصب از آنشخصیت روحانی بعنوان یك دانشمند و نابغهٔ بزرگ علمی نام میبرند[2] . چنانکه اخیراً مرکز تحقیقات اسلامـی «استراسبورگ»[3] مطالعات دامنه داری تحت عنوان «مغزمتفکر جهان شیعه» در بارهٔ‌حضرت صادق (ع) بعمل آورده[4] و چگونگی‌نبوغ فکری و احاطهٔ‌کامل او را برقوانین و نظریه‌هائی در زمینه‌های هیئت ، فیزیك،شیمی وروانشناسی، بنحویکه درقرن ما شایع ومورد قبول است، منتشرساخته است وحق

۱ـ کتاب « امام حسین و ایران». کورت فریشلرآلمانی . ترجمهٔ ذبیح‌الله منصوری. تهران . ۱۳۵۱.

۲ـ شیعیان این‌نبوغ ودهارا برای‌همـهٔ ائمهٔ اثنی‌عشری قائلند وآنرا بنام علم امامت مینامند ولی‌محققین مرکز تحقیقات اسلامی که‌بیشتر مسیحی‌هستند واعتقاد باسلام‌وتشیع‌ندارندنبوغ فکری‌حضرت صادق (ع) را درردیف نبوغ دانشمندان بزرگ‌جهان قلمداد میکنند.

۳ـ ازشهرهای معروف فرانسه درمرزآلمان است.دانشگاه قدیمی معروفی‌دارد واولین چاپخانه را «گوتمبرگ» درآن‌شهر بکارانداخته است واکنون مرکز تحقیقات اسلامی‌اروپای غربی درآنجا متمرکز میباشد .

۴ـ این‌مطالعات بوسیلهٔ آقای ذبیح‌الله منصوری‌ترجمه ودرمجلهٔ خواندنیها (سال۳۳) بتاریخ بهمن واسفند ۱۳۵۱چاپ شده است.

آنست که شیعیان برای بهتر شناختن پیشوای مذهبی خود آنها را مطالعه نمایند.[۱]

انسان وقتی این نوشته‌ها را درباب علم و دانش امام ششم شیعیان‌میخواند و آنها را با مطالبی که شادروان احمد کسروی در کتاب خـود بنام «بخوانند وداوری کنند» مقایسه میکند به ضعف وسطحی‌بودن نوشته‌های اخیر پی‌میبرد وگفته‌های اورا ناشی از غرض یا عدم اطلاع و دسترسی نویسندهٔ آن بمآخذ معتبر میداند و آرزو میکند که‌کاش کتابهائی‌مثل‌نوشتهٔ فریشلریانشریهٔ مرکزتحقیقات اسلامی‌استراسبورگ در زمان حیات کسروی انتشار میبافت و خود وی این نوشته‌هـای مستدل ومستند را میخواند و در بارهٔ مطالبی که درکتاب خود در مورد ائمهٔ شیعه آورده وبعضی کار-های نا مساعدکسانی از شیعیان را بحساب آنهاگذاشته است داوری مینمود.

اردبیل ومذهب تشیع : باری در اردبیل نیز با آنکه‌مذهب شایع آئین شافعی بود باز کسانی بخاندان حضرت علی (ع) ارادت میورزیدند وهروقت‌مقتضیات‌زمان برای ترویج آن کیش‌مساعد میگشت‌به‌تبلیغ‌تشیع‌میپرداختند. چنانکه در عهد حکومت مرزبان‌محمد سالاری چنان شد و چون آن‌پادشاه ازدیلمان گیلان و برمذهب تشیع بود[۲] زمینهٔ پیشرفت این مذهب بیش از پیش فراهم‌گشت.

این مقتضیات‌تا سال ۴۲۹ هجری بسیار مساعد بود وشیعیگری هیچگونه‌مانع ومخالفی‌نداشت‌ولی «درآنسال‌طغرل‌بیگ‌بن‌میکائیل‌بن‌سلجوق از پادشاهان‌سلجوقی بسلطنت رسید وقدغن کرد که در قلمرو سلطنت او نباید اسم‌علی (ع) در اذان برزبان آورده شود. از آن ببعددر تمام ولایات که جزوحوزهٔ سلطنت طغرل بیگ‌بن‌میکائیل

۱ـ درجوامع تشیع نحوهٔ تبلیغات دربارهٔ پیشوایان مذهب طوری‌بوده است‌که پیروان آنها جزازمصائب وسرگذشتهای اندوهبارآنـان اطلاعات‌کاملی ازرهبران خود ندارند و از مقامات علمی وتعالیم عالی انسانی‌آنها درمجموع بیخبر میباشند تا جائیکه شاید بتوان‌گفت که شخصیتهائی مثل‌حضرت صادق (ع) در بین طرفداران خود نیزناشناخته مانده اند. زیرا همهٔ فضائل وکمالات‌آنها تحت‌الشعاع مصائب‌آنها قرارگرفته است.

۲ـ دائرةالمعارف اسلامیهٔ ایران وهمگی شیعه. جزء اول. ص ۳۴.

بود بردن نام علی (ع) دراذان ممنوع شد و . . . . طغرل بیگ هر کس را که تظاهر بشیعه بودن کرد کشت و درتمام قلمرو سلطنت اوشیعیان مجبور شدند که تقیه بکنند و آنهائیکه نمیتوانستند تقیه کنند بقتل رسیدند یا اینکه جلای وطن کردند و بجائی رفتند که جزو قلمروی سلطنت آن مرد نباشد».[۱]

بعد از سلاجقه کم کم این تعصب ضعیف گشت و در اردبیل، بانفوذ و قدرتیکه فرزندان شیخ صفی‌الدین بدست آوردند، شیعیگری رواج یافت وشیخ جنید وشیخ حیدر صفوی، جد و پدر شاه اسماعیل اول، در زمان خود بحمایت از آن مذهب برخاستند و خود شاه اسماعیل نیز، پس از آنکه بر اریکهٔ قدرت تکیه زد، آنرا مذهب رسمی ایرانیان گردانید. از آن تاریخ مردم این شهر مذهب تشیع اختیار کردند و کنون نیز بدان مذهبند.

گرچه بعضی از نویسندگان، مثل مؤلف «ریاض‌السیاحه» نوشته‌اند که شاه‌اسماعیل باضربات شمشیر مذهب شیعهٔ دوازده امامی را در ایران رواج داد وهر مسلمانی راکه دارای مذهب شیعه نبود یا نمیخواست شیعه شود بقتل رسانید اما این نوشته صحیح نیست و در زد آن همین بس که عده‌ای از افسران و سربازان او اهل سنت و جماعت بودند و از اومستمری میگرفتند و پیوسته باوی بسرمیبردند[۲].

مورخان اردبیلیانرا، بویژه‌درعهدصفویه، نسبت بمذهب‌تشیع سخت‌متعصب نوشته‌اند اما نه‌بدان معنی که بادارندگان مذاهب دیگرسختگیر باشند. بلکه شیعیان اردبیل درعین آنکه‌درانجام وظایف دینی‌تعصب خاصی‌داشته‌اند با دارندگان‌مذاهب دیگر بالطف‌ورأفت مدارا مینمودند و درحق آنان احترام متقابل را رعایت میکردند و اینکار علاوه بررشد فکری و واقع‌بینی روحانیان بزرگ، معلول موقعیت مهم اقتصادی و تجارتی این شهرنیز بود. زیرامخالفت با دارندگان مذاهب‌دیگر منتهی بقطع مراودات بازرگانی میشد وسکنهٔ این شهر هرگز راضی بدین‌کار نمی‌بودند.

۱ـ نقل‌از «شاه‌اسماعیل» اززندان استخرتاتخت سلطنت. ترجمهٔ ذبیح‌الله‌منصوری. مجلهٔ خواندنیها. شمارهٔ ۲۹. سال ۳۲ مورخ دیماه ۱۳۵۰.

۲ ـ شاه‌اسماعیل صفوی. اقتباس ذبیح‌الله منصوری. مجلهٔ خواندنیها. تهران. شماره ۶۲. سال ۳۳. اردیبهشت ۱۳۵۲.

غیرشیعیان نیز با توجه بدرجهٔ تعصبات مذهبی درحفظ حرمت مقدسات دینی مردم مراقبت‌تام داشتند و حتی مسیحیان ازتهیه وصرف علنی مشروبات الکلی خودداری مینمودند .

از پیروان مذاهب دیگر بیش از همه ارمنی ها در این شهر زندگی میکردند و محلهٔ مخصوصی داشتند که‌بنام آنهاارمنستان خوانده میشد و این محله، که‌کلیسای کهنه ومتروك ارمنیسها در آن واقع است ، امروز نیز بهمان نام معروف است . ارمنی‌های اردبیل رویهم رفته‌مردم‌نیك فطرتی بودند و بادیگران با مهربانی‌واحترام زندگی میکردند . شغل بیشتر آنها تجارت و صنعتگری و طبابت بود . در اواخر حکومت قاجارو باازبین رفتن موقعیت خاص تجارتی اردبیل ، آنها نیز از این‌شهر مهاجرت کردند و امروزه هیچ ارمنی در اردبیل زندگی نمیکند و بندرت فرزندان بعضی از آنهائیکه درکلیسای اردبیل مدفونند برای زیارت قبرپدران خود بدین‌شهر مسافرت مینمایند . لیکن در فصل تابستان بویژه درشهریورماه جمع زیادی ازارمنی های‌آذربایجان و نقاط دیگر برای استفاده ازآبهای‌گرم‌اردبیل چندروزی‌به«سرعین» میروند.

کلیمیان هم در اردبیل بیشتر بودند و بشغل تجارت اشتغال داشتند . دربازار سرای بزرگی بود که‌به «کاروانسرای جهودها» شهرت داشت و تمام حجرات‌طبقات بالاوزیرین آن برای تجارت در دست اینان بود . کسان دیگری از آنان نیزطبابت میکردند و امروز سالخوردگان اردبیل ازخدمات پزشکی «جهودآقاجان» ودیگران یاد میکنند.

غیر ازمسیحی‌وکلیمی ، گرجی و هندی وحتی چینی نیز در این شهر زندگی و تجارت میکردند و همه در اجرای وظایف مذهبی خود آزادی‌کامل داشتند.

امروزه از هیچیك از این طبقات در این سامان خبری نیست و فقط ساکنان پنج‌قریه از محال ویلکیج بمرکزیت «عنبران» مذهب شافعی‌دارند و از احترام‌دیگر مسلمانان شیعی مذهب‌اینحدود برخوردارند.

در تاریخ اردبیل ، بویژه در چند قرن اخیر ، جنگ و کشتاری بنام اختلاف

مذهبی دیده نمیشود و بانگارنده از آنها بی‌اطلاع مانده است اما اختلاف بین علمای شریعت با پیروان طریقت مثل همه جا وجود داشته و در قرون ممتدی بین آنان ناسازگاری بوده است.

برخی چنین میپندارند که چون درعهد صفویان اهل طریقت از مقام وموقعیت خاصی بهره‌مند بودند شاید نسبت بعلمای روحانی رعایت حال نمی‌نمودند و لذا روحانیان ازاین امر ناراضی گشته درفرصتهائیکه پیش میآمد بتلافی آن برمیخاستند. طبیعی است که بفرض صحت چنین تصوری ، نمیتوان آنرا دلیلی برای این اختلاف دانست مگر آنکه خدای‌ناکرده اصحاب طریقت را در انجام تکالیف شرعی بکلی بیگانه و یا رهبران شریعت را از روح واقعی اسلام بی‌اطلاع بپنداریم . آنچه محقق است اینستکه اختلاف عالم و عارف مختص باردبیل و دوران بعد ازصفوی نبود ودر ازمنه‌وامکنهٔ‌دیگر نیز غالباً بین آنان اختلافاتی پیدا شده وحتی کشمکشهائی هم‌رخ داده است .

ذکر علت آن اختلافات خارج از موضوع کتاب ماست [1] اما از آنجهت که اردبیل درادوار مختلف از مراکزمهم تصوف و عرفان بوده است بطور اجمال بدان طریقت نیز اشارتی مینمائیم:

خداشناسی: ازروزیکه بشر بوجود آفریننده‌ای برای جهان توجه یافته همواره در این‌صدد بوده است که او را کماهوحقه بشناسد و بکنه و حقیقت کبریائیش پی‌ببرد . شاید مبالغه نباشد اگربگوئیم که ازنخستین ادوار زندگی انسان ، حتی در کلانهای[2] اولیه ، کشف علت جهان ، که برای مردم کم رشد

۱ــ درکتاب ریاض‌السیاحه علت‌این‌اختلاف‌چنین آمده‌است که «قبل‌ازظهورشاه‌اسماعیل قاطبهٔ سکنهٔ ایران اهل‌سنت وجماعت بودند وخلق خراسان و آذربایجان برمذهب ابوحنیفه عمل مینمودند اغلب ساکنان عراق وفارس طریق شافعی را میپیمودند و بعضی سکنهٔ جبال و مازندران یزیدی بودند. چون پادشاه دین پناه خروج نمود وقلاع وبقاع ایران بگشود به نیروی شمشیر صوفیان‌اهالی ایران از مذهب آبای خویش گذشتند و داخل‌سلك‌امامیه‌ومذهب اثنای‌عشری گشتند این معاندت ازآنجاست و این عداوت از آنزمان برخاست»ص ۲۳ .

۲ ــ کلان Clan اصطلاح جامعه‌شناسی است و مراد از آن جامعه‌های بسیار کوچك و محدود ابتدائی انسان میباشد.

آنروز عبارت از محیط محدود زندگی ومحسوسات آن بود ، و پی بردن به سبب خلقت وتکوین وتطورعالم ، قسمت اعظم اندیشهٔ او را تشکیل میداد ؛ و هنگامی که وی از حوائج جسمانی فراغتی مییافت دربارهٔ محیط و چگونگی تغییرات وعلت آنها بتفکر میپرداخت .

طبیعی است که رشد مغزی و فکری انسان ، درادوار مختلف تاریخ ، کیفیت تصورات او را در بارهٔ مبداء و موضوع و نحوهٔ تفکرش تغییر داده و علتی که فی‌المثل در پنجاه قرن پیش برای ایجاد اشیاء و محیط زندگی بنظر لازم میآمده با خدائیکه در ده‌قرن قبل بعنوان خالق جهان توجیه میشده فرق کلی یافته است. وشاید از این رهگذر بوده است که‌هگل[1] دانشمند معروف آلمانی گفته است «با پیشرفت انسانیت خدا بیشتر ظاهر میگردد» .

اگر کوشش‌بشریت را،در راه خداشناسی، دردوران رشدماغی‌وی‌طبقه‌بندی کنیم بطور کلی بسه طریقهٔ مهم میرسیم:

نخست روش عقلی که حکماوفلاسفه از آن پیروی کرده بادلایل واستدلالهای منطقی باثبات واجب الوجود پرداخته‌اند . طبیعی است که این امر خاص‌دانشمندان بوده است که بچنین مبدائی اعتقاد یافته‌اند وگرنه هر کسی را اثبات وجود خدا و شناختن واقعی او از این راه میسر نگشته است . وانگهی فلاسفه وحکما نیزهمه‌مثل سقراط وافلاطون‌وارسطوواقع‌بین نبوده‌اندبلکه‌درمیان آنها کسانی مثل‌سوفسطائیان[2] وایده‌آلیستها[3] وآته‌ایستها[4] هم‌پیدا شده‌اند که حتی واقعیت وجود اشیاءعالم رانفی‌یا اساساً مبداء آفرینشی بنام خدا را انکار کرده‌اند.

---

۱ ــ «هگل Hegel »فیلسوف معروف آلمان در قرن ۱۹ و ۲۰ واز طرفداران مشرب علوم است .

۲ ـ سوفسطائیان جماعتی از فلاسفه بودند و با طرز استدلالهائی که داشتند غالباً در خلاف جهت حقایق نتیجه میگرفتند.

۳ ـ ایده‌آلیستها بآندسته از فلاسفه‌گفته میشود که اصالت را بجای حقایق خارجی در ذهن و اندیشه میدانند.

۴ ـ Athéists عنوانی است برای انکارکنندگان خدا وترجمهٔ‌آن‌منکرین‌خدامیباشد.

دسته دوم پیروان شریعتند . اینان در هردوره و زمانی از دینی تبعیت کرده با انجام تشریفاتی که پیام آوران الهی تشریع فرموده‌اند وظایف عبودیت خـود را در برابر خالق بجای آورده‌اند. اینها خدا را ازطریق کتب آسمانی میشناسند و باتعالیمی که از رهبران دینی میگیرند تمایلات معنوی خود را دراعتقاد بمبداء آفرینش ارضاء مینمایند.

تصوف وعرفان: جماعت سوم اهل طریقتند که معتقدندخدا را باصغری و کبرای منطقی و تعالیم و احکام تشریعی نمیتوان شناخت بلکه آن‌ذات مقدس را فقط از راه دل میتوان دریافت و باکشف وشهوداست که میتوان بدورسید. پاسکال در اینباره جملهٔ معروفی دارد و میگوید «دل‌دلایلی داردکه‌عقل را بـدان راه نیست»[۱].

بعضی‌ازاینان، که بعناوین‌صوفی وعارف‌شناخته‌میشوند، بنوعی‌وحدت‌وجود اعتقاد دارند و از این رهگذر خود را جزئی از وجود کلی تصورمینمایند. روشنتر بگوئیم اینها چنین می‌پندارند که درازل روح انسان جزئی از هستی مطلق بود و در عالم ملکوت‌قرار داشت ولی براثر خطائی که ازاوسرزد از آن مبداء عالی‌دور گشت و از عالم بالاتدنی یافته در زندان مادی بدن محبوس گردید.

بگمان اینان درجهان هیچ مصیبتی برای انسان بالاتر از این جدائی نیست و برای جبران آن خطا شخص باید ریاضت بکشد و ازلذاید دنیوی پرهیز کند تاروح خود را پاک‌سازد و آنرا آمادهٔ وصل با اصل خویش‌گرداند . ملای روم که خود از عرفای نامی جهان است این جدائی را از زبان «نی» تشریح میکند و سوزوگـداز عارف را ازاینجهت سبب حزن‌واندوه او وقابل ترحم دیگران بیان مینماید ودراول کتاب خود چنین میگوید:

« بشنو ازنی چـون حکایت میکند
و زجـدائیها شکایـت میکنـد

۱ ـ فیلسوف عارف مسلك ورياضی‌دان معروف فرانسه است که در قرن ۱۷ میزیست . آن گفتار او بزبان فرانسه چنین است:

Le Coeur a des raisons que la raison ne les connait pas .

کز نیستان تا مرا ببریده‌اند
از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دورماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش
هر که او از همزبانی شد جدا
بی‌نوا شد گرچه دارد صدنوا»

این ابیات زمینهٔ ذهنی یك صوفی و عارف واقعی را درباب مبداء و جدائی خود از آن بیان مینماید و مولوی در ابیات دیگریکه در این داستان سروده است مارا از واقعیت هستی‌ونخستین مقام ومرتبهٔ انسان غافل میداند وبا تأکید باینکه‌روح را باید از آلایشهای مادی پاك کرد تا او را شایستهٔ درك اصل نمود ، بصراحت میگوید :

« آینه‌ات دانی چرا غماز نیست
زانکه زنگار ازرخش ممتاز نیست
آینه کزرنگ و آلایش جداست
پر شعاع نور خورشید خداست
روتوزنگار از رخ او پاك کن
بعد از آن آن نور را ادراك کن»

باری مرد حکیم که از راه عقل خدا را میشناسدگاهی بظاهر خود را مستغنی از تشریفات دیانت می‌پندارد و این از نظر شریعت‌گناهی بشمار میآید . زیرا ازنظر انسان متشرع ، عبودیت در برابر خالق و بجای آوردن وظایف دینی ، اساسی‌ترین وظیفهٔ هرفرداست وبهترین وسیلهٔاظهاراین‌بندگی‌نیزقبول‌قول‌انبیاء واجرای‌تشریفات مقرر در باب عبادت میباشد.

اما عارف ، که در اصل خود را جزئی از خدا میداند و مثل حسین‌بن

منصور[۱] گفتار «اناالحق» برزبان میآورد یاچون بایزیدبسطامی «سبحان مااعظم‌شأنی»[۲] میگوید و یا مانند ابوالقاسم جنید بصراحت ادعا میکند که «لیس‌فی‌جبتی‌سوی‌الله» غالباً در این اندیشه است‌که خویشتن را از آلایش نفس اماره‌برهاندوبااصل خود پیوند یابد. از این‌روگاهی «سربجیب تفکر فرومیبرد» وزمانی در «عالم‌خلسه»وجود مادی خود را فراموش میکند و معتقد است که در این راه «جان شود زنده چون بمیردتن» و همواره مترنم این بیت است که :

«حجاب‌چهرهٔ جان میشود غبارتنم
خوش آندمی که‌ازاین‌چهره پرده‌برفکنم»

ما یکبار نیز یادآور شده‌ایم که نباید از صوفی وعارف‌واقعی، مفاهیم‌مبتذلی در ذهن داشت و عرفا و صوفیان را درماندگان ژولیده وپشم‌آلودی تصور نمود که بوظایف دنیوی و انسانی خویش پشت‌پازده خود را از غوغای زندگی بکنار کشیده‌اند. طبعاً دربین صوفیان نیز چنین کسان بی‌بندوباری، چنانکه در هرصنف و دسته‌ای هست، زیاد میتوان یافت لیکن تصوف و عرفان واقعی با اعمال و رفتاراین قبیل افراد انطباق ندارد و تنبلی وگوشه‌گیری وسربار اجتماع‌گشتن غیراز ریاضت برای تزکیهٔ نفس و آماده ساختن روح بمنظور وصول بحق است. چهل روز روزه گرفتن وروزی بایك بادام ویك‌جرعه‌آب افطار کردن تن‌آسائی وگوشه‌گیری‌نیست[۳] بلکه امربس سخت و طاقت فرسائی است‌که ازعهدهٔ هر کسی برنمیآید. نفس‌انسان مانند اسب سرکشی است‌که جلوگرفتن از آن‌کار مشکل و دشواری میباشدوپشت‌پا زدن بخواستهای آن همه‌جا بعنوان جهاد اکبر تعریف‌گشته است. ازاین نظرمیتوان گفت‌که عرفا مردان بااراده‌ای بوده‌اند که ازآنهمه لذایذدنیوی چشم پوشیده‌وصول بحق را تنها هدف و مطلوب خود قرار داده‌اند درعین‌حال وظایف زندگی اجتماعی را نیزبنحو کاملی بانجام رسانیده‌اند.

---

۱ - معروف به حلاج که در سال ۳۰۶ هجری بامرحامدبن عباس وزیر عباسیان بقتل رسید. جسدش را سوزاندند و خاکسترش را در دجله ریختند.

۲ - طیفوربن عیسی‌بن آدم از عرفای بنام قرن دوم هجری است.

۳ - اشاره بحالات شیخ صفی‌الدین‌است.



جمعی‌ازعرفای اردبیل درمقابل درورودی بقعهٔ شیخ جبرائیل درکلخوران

اختلاف علماوعرفا : سخن از اختلاف ارباب شریعت با پیروان طریقت ماراوادار بتوضیح مختصری در آن باب مینماید زیرا ممکن است همهٔ خوانندگان این کتاب، در این قسمت مطالعاتی نداشته و ابهاماتی پیدا کنند، و آن اینستکه درطول تاریخ اسلام غالباً بین علمای شریعت باسالکان طریقت تیرگی هائی رخ‌داده‌وگاهی دامنهٔ اختلافات بتکفیر دستهٔ اخیر و حتی قتل آنها کشیده شده است.

در چگونگی این اختلاف ووسعت محیط آن نیز علم و دانش‌وعقل‌ودرایت علما و نحوهٔ رفتار و عملکردعرفا دخالت انکارناپذیری داشته است. هرچه‌روحانی شرعی عالمترو و آشناتر بروح دیانت بوده و عارف نیز مقتضیات اجتماعی‌زمان را مورد توجه قرار داده است این اختلاف بحداقل ممکن رسیده ولی درموارد دیگر، بویژه هنگامی که العیاذبالله علاقه به تفوق اجتماعی و ریاست ومال نیز برای‌طرفین پیدا شده، به‌برخوردهای اسف‌آوری منتهی گشته است.

درصدر اسلام علم وعرفان باهم توأم بوده و شاید یکی‌دوقرن این روش‌ادامه داشت ولی از زمان خلافت عباسیان، بخصوص اززمان حکومت هرون‌الرشیدببعد، که مطالعات فلسفی درجهان‌اسلام معمول گشته، چنین‌انشعابی‌پیدا شده وعالم‌وعارف از هم متمایزگردیده است.

در اختلاف بین این دودسته طرز رفتار و عملکرد صوفیان نیز بمقیاس‌وسیعی اثر داشته است. عارفی که دل‌خانهٔ خداساخته باحکام‌الهی‌گردن می‌نهد طبعاً بتکالیف شرعی خودهم عمل مینماید ولی‌برخی‌ازآنان پیدا شده‌اند که‌آیهٔ شریفهٔ «فَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّیٰ یَأتِیَكَ الْیَقِینُ»[1] را مستمسك قرار داده چنین‌گفته‌اند که چون در مورد حضرت باریتعالی بمرحلهٔ یقین رسیده‌اند دیگر وظیفه‌ای از حیث عبادت ندارند.

علمای شرعی براین‌گفته ایراد کرده یقین را غیر از آن دانسته‌اند که عرفا مدعی‌آنند واین‌گفته را برسبیل‌سوآل‌عنوان‌نموده‌اند: مگرهرکسی که‌دست دردست مرشدی‌داد یا با اوراد واذکارخاصی، که‌گاه نیزخود مریدان‌ازمعنای‌آن بی‌اطلاعند، چند روزی بذکر پرداخت میتواند دربارهٔ خدای متعال به «یقین» برسد وبدین‌عنوان

۱ - آیهٔ ۹۹ از سورهٔ مبارکهٔ‌الحجر (سورهٔ ۱۵ قرآن مجید).

از تکالیف شرعی مستغنی گردد؟ مگر بزرگترین عارف اسلامی، بعدازشخص پیغمبر (ص) حضرت علی (ع) نبود که درمکتب نبوی، هم از طریق شریعت و هم از راه شهود و اشراق به «یقین» رسیده بود. با اینحال هیچ عبادت شرعی از او فوت نگردید و هنگام نماز چنان محوعظمت وجلالت کبریائی میشد که از خود و«ماسوی‌الله» بیخبر میگشت. تا آنجاکه سرانجام نیز در محراب عبادت شربت‌شهادت نوشید.

در اینجاست که بعضی از دانشمندان بین صوفی و عارف فرق گذاشته عارف را صوفئی دانسته‌اند که دل «خانهٔ خدا» سازد وطریقت را متمم شریعت بداند[1].

زمان هرچه بما نزدیکتر شده سیاست نیز در اختلاف بین آنها دخالت یافته و قدرت وضعف حکومتها در ضعف وشدت آنها مؤثر بوده است. ولی درعهدیکه ما زندگی میکنیم‌ازاین‌اختلافات اثری دیده‌نمیشود زیرا سطح علمی اکثریت‌روحانیان شرعی، بمقتضای تحولات علمی وفنی‌جهان، بالا‌رگشته وتعصبات سابق مبدل‌بنوعی همزیستی وحتی اخوت‌گردیده‌است. خانقاههای طریقت بدون مزاحمت دایر است و عالم و عارف در همهٔ نقاط با محبت و وداد درکنار هم زندگی میکنند.

عرفان در اردبیل: باری صوفیان‌قدیم اردبیل عارفان خداشناسی بودندوبافضیلت وتقوی زندگی میکردند و درعین‌حال، که دل از مطامع دنیا شسته بکنج سلامت نشسته بودند، اصول شریعت را نیز چراغ راه هدایت‌خودقرار داده با خلوص عقیدت بدانها عمل مینمودند. همین شیخ صفی‌الدین، که امروز عرفان وصوفیگری اردبیل بانام او درذهن دانشمندان متداعی میگردد، درعین سلوك در طریقت، عالم بعلوم شریعت نیز بود. قرآن و احادیث اسلامی را تفسیر وتعلیم میکرد. مثل یك عالم روحانی درمسجد جامع شهر نماز جماعت میخواند. بادبیات عصر خود مانند یك دانشمند ادبی آشنائی‌کامل داشت. عالیترین مضامین معنوی‌را در قالب کلمات و اشعار نغز فارسی و آذری و ترکی بیان مینمود و مانند محترمین وقت با سلاطین و بزرگان نشست و برخاست داشت. در عین‌حال چهل‌ها روز نیز بقصد عبادت و توجه بخدا از دنیا میبرید و درخلوتی می‌نشست. قائم‌اللیل وصائم‌النهار میشد تا با ریاضت دادن به‌تن، جانش بیش از پیش زنده گردد و در راه

---

۱ ـ گنجینهٔ اولیاء یا آئینهٔ عرفان. تألیف معصوم علیشاه. تهران. ۱۳۳۸.

وصل با اصل آماده‌تر شود .

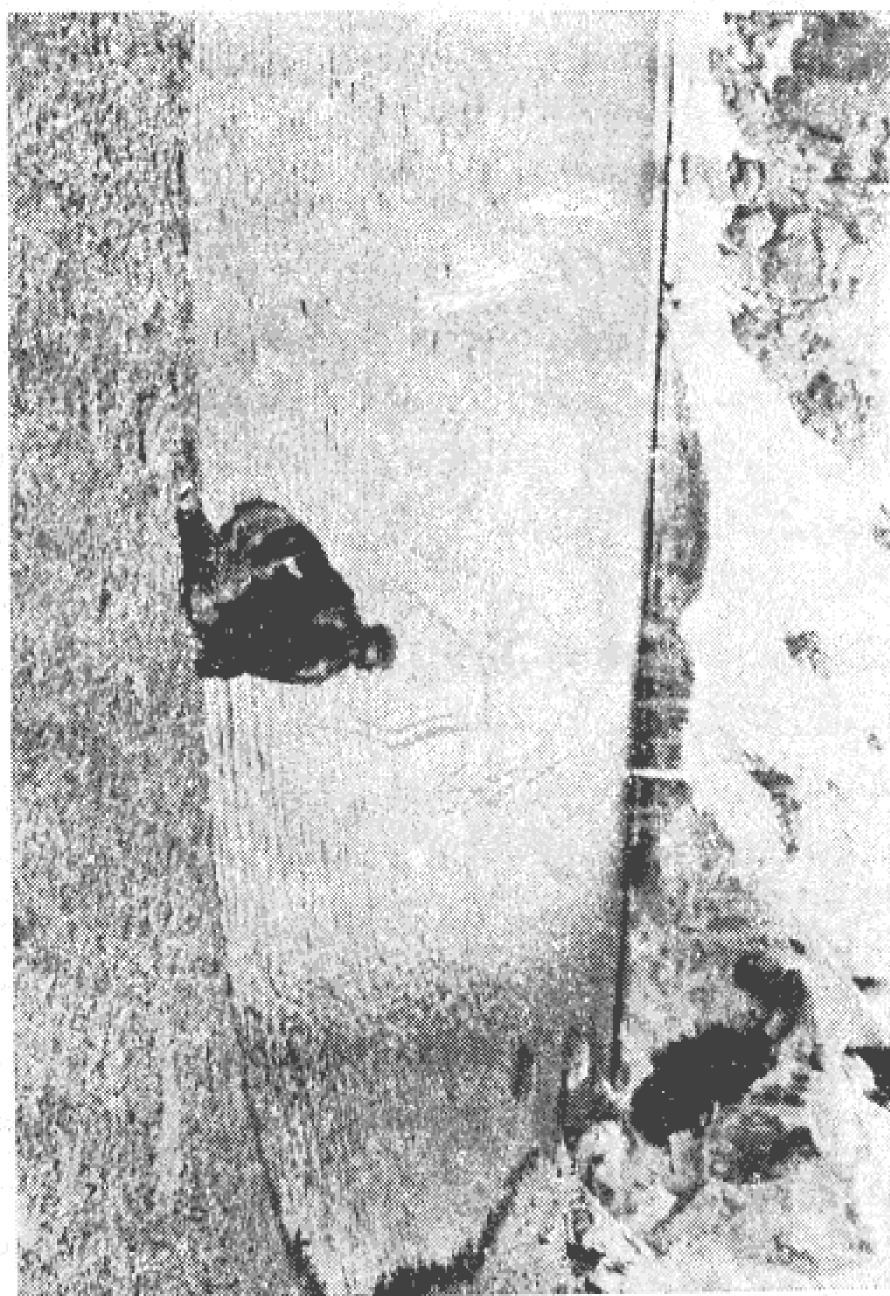
درجلد اول این کتاب گفته‌ایم که تصوف و عرفان باشیخ‌صفی‌الدین‌در‌اردبیل پیدا نشده و این منطقه از زمان او دارالارشاد نگشته است بلکه قرنها قبل از وی نیز اردبیل ازاین حیث‌شهرت وموقعیت مهمی داشت وصوفیان بزرگواری‌که از مفاخر پویندگان راه حق بوده‌اند دراین شهر زندگی‌کرده رهروان زیادی تربیت نموده‌اند که شیخ صفی‌هم یکی‌از آنها بوده است وآنچه ازتواریخ برمیآید اینست که توجه معنوی کسانی مثل ابوالفرج اردبیلی بوده است که روح سرگشتهٔ اسحق‌بن جبرائیل کلخورانی را مجذوب خودکرده و استعداد درونی‌ویرا برای درك حقایق معنوی ، ازقوه بفعل آورده‌است . چنانکه عنایت عارف والامقام دیگر، یعنی‌ام‌الربانی‌خواجه کمال‌الدین عربشاهی اردبیلی نیز پدرش امین‌الدین جبرائیل را منقلب ساخته او را بطریق عرفان هدایت نموده است.

در باب اینکه چرا اردبیل درطول قرنها منشاء عرفان و تصوف بوده هیچ اشارتی درکتابهارفته یالااقل بنظرنگارنده نرسیده است. لیکن‌در مقالات‌صفوةالصفا جمله‌ای هست‌که ممکن‌است دررفع این مجهول تا حدی‌ما را یاری‌کند وآن‌اینست که ابن‌بزاز مؤلف آن کتاب در اتفاقات دوران جوانی شیخ صفی‌الدین مینویسد که او «بکوه سبلان بیشتر میرفت زیرامردان خدا آنجا بیشتر بودند».

کوه سبلان چنانکه قبلا هم گفته‌ایم از قدیم‌الایام جنبهٔ قداستی‌بین ساکنان این حدود داشت و نه تنها درعهد اسلام حتی قرنها قبل از آن نیز زیارتگاه‌مردم‌بود. تاآنجاکه بعقیدهٔ بعضی‌از مورخین فریدون وقتی بسلطنت برگزیده شد در دامنه‌های این‌کوه عبادت میکرد و زردشت نیز نخستین‌بار در دامنه‌های آن‌کوه بتبلیغ احکام دین پرداخت .

درجلداول، دردورهٔ اسلام هم اخباری‌ازمورخان‌قدیم آوردیم وگفتارحمدالله مستوفی را بنقل از عجائب‌المخلوقات نوشتیم که حضرت رسول (ص) نیز بودن قبری از قبور انبیاء را در بالای آن کوه بیان فرموده و به‌جاری شدن چشمه‌ای از چشمه های بهشت درآن اشارت‌کرده است.

جمعی از متفکرین معتقدندکه محیط طبیعی انسان درچگونگی رشد معنوی



اینجا دهانهٔ آتشفشان خاموش سبلان است که هزاران سال است یک استخر بسیار بزرگ و باعمق ناپیدا مبدل گشته است.

و زمینه های ذهنی او اثر قابل توجهی دارد و مشاهده و تماشای آن ، توجه‌آدمی‌را بیك قدرت قاهر لایتناهی‌ولا یزال‌جلب‌مینماید. دراین‌باب‌بعضی‌ها تا آنجاپیش رفته‌اند که از قوه بفعل در آمدن استعداد معنوی بعضی از انبیای بنی‌اسرائیل راهم درنتیجهٔ زندگی آنها دردشتها و کوهستانهای قابل‌توجه فلسطین میدانند و ازاین رهگذرجمع دیگری حدیثی را نیز قبول مینمایند که بموجب آن لحظه‌ای فکر در بـارهٔ جهان و خلقت آن ، که بدون تردید تعقل در بارهٔ آفرینندهٔ آن است ، بـرتر از عبادت‌ثقلین میباشد .[۱]

ما متأسفیم که‌دربارهٔ‌عرفای اردبیل، که قبل‌از شیخ‌صفی‌الدین یا بعدازانقراض صفویه ، در این شهر بارشاد مریدان پرداخته و درعالم عرفان و صفا مقامات والائی یافته‌اند، وسیلهٔ تحقیق نیافتیم و از شخصیت‌کسانی مثل همین‌شیخ‌ابوالفرج اردبیلی که‌از مریدان‌شیخ جنید بغدادی بوده است ، یارکن‌الدین محیی اردبیلی ، که ازشیخ شهاب الدین سهروردی پیروی میکرده و شیخ‌صفی‌الدین در مزار او بـذکر و فکر میپرداخت، آگاه نشدیم و حتی از زمان حیات و ممات آنها نیز اطلاعات صحیحی بدست نیاوردیم . چنانکه پیرابوسعید راهم که قبر او زیارتگاه شیخ صفی بوده‌است از جهة هویت‌کاملانشناختیم ودر این آرزو، که‌کاش شرح‌حال همهٔ‌آنها را میدانستیم و این بخش از کتاب را از آنجهت‌کاملتر میساختیم، ناکام ماندیم . چـه غالب آنها شخصیتهای بزرگواری بوده‌اند و مقامات معنوی قابل توجهی داشته‌انـد و حتی‌بنا بنوشتهٔ بعضی‌هـا ، برخی از آنها صاحبان‌کشف و کـرامات نیز بوده‌اند . کتاب صفوةالصفا در بارهٔ پیرعبدالملك ، که‌کنون نیز قبرش در وسط مسجدی بهمان نـام باقی است ، مینویسد که شیخ صفی‌الدین در مراجعت از یك سفر ، شبی دیـر وقتی بشهر رسید و نتوانست بخانهٔ‌خود برودلذا در مسجدی، که مشهور به شیخ‌عالم‌ربانی پیرعبدالملك ر ه . است ، درآمـد . مزار پیر جنب مسجد بـود و پنجره‌ای بمسجد داشت . مؤذن مسجد ، که درخانه‌اش خوابیده بود ، پیررا درخواب دیدکه او را از بودن چنان‌مهمانی در مسجدآگاه میکرد وبدودستور میداد بمسجد رفته ازاوپذیرائی

۱ - تفکر ساعة افضل من‌عبادةالثقلین.

کند . مؤذن از خواب بیدار شد ولی بتصور آنکه رؤیای صادقه نیست سر ببالین نهاد و بخواب رفت . باردیگر پیررا درخواب دید و تأکید او را دریافت و از خواب پرید . لیکن بفکر آنکه خواب رحمانی نیست دوباره خوابید . برای سومین بار پیر بخواب وی آمد و از اینکه او در پذیرائی از میهمان قصور مینماید ویرا مورد عتاب قرار داد . مؤذن در مقابل اصرار پیرعذر آورد و گفت که چیزی ندارد تا از مهمان با آن پذیرائی کند. شیخ درجواب بعسل و کره‌ای که وی در صندوقچه‌داشت اشاره کرد . مؤذن از خانه بدرآمد و بمسجد درآمدولی بااکراه . چون هوا تاریک و سرد بود از مهمان عذر خواست که چیزی ندارد تا ازوی پذیرائی کند اما شیخ بگفتهٔ پیر در باب عسل و کره اشاره کرد و مؤذن از گفتهٔ خود شرمنده گردید.[۱]

ما در بارهٔ شناسائی این مشایخ طریقت ، که صوفیان عهدشیخ صفی‌الدین از آنها ببزرگواری یاد میکنند ، تلاش زیادی کردیم و از بعضی از همشهریان خود ، که درسلسله‌های گوناگون عرفان و تصوفند ، پرس‌وجوها نمودیم ولی اطلاعاتی که بتوان آنها را بامستندات تاریخی در این کتاب آورد بدست نیاوردیم و از حالات اقطاب دیگری مثل پیر«گنجه‌بگول»، «پیرمیندیشین» ، «پیراحمد»، «شیخ مجدالدین کاکلی» که همدرس و بحث شیخ عطار بوده است و ... دهها تن از بزرگان عرفان و مردان‌حق ، که‌فقط نامی از آنان درصفوة‌الصفا باقی است ، آگاهی نیافتیم‌وچنانکه گفتیم‌حتی تاریخ حیات ومرگ آنها را نیزندانستیم. در مورد بعضی نیز که‌اطلاعاتی بدست آوردیم بااختلافات‌فاحشی دربارهٔ آنها برخوردیم. مثل شیخ‌ابوذرعهٔ‌اردبیلی که‌از عرفای معروف قرن چهارم ودههٔ اول قرن پنجم هجری بود و قاضی ابوسعید صاحب‌کتاب الانساب ضمن اشاره ببعضی از بزرگان اردبیل در بارهٔ او مینویسد « منهم ابوذرعه عبدالوهاب‌بن محمدبن ایوب اردبیلی‌کان شیخاً زاهداً مات بفارس یوم‌الاحدالخامس‌من‌رجب‌سنهٔ ۴۱۵»[۲]. درحالیکه گفتهٔ‌قاضی‌ابوسعید بانوشتهٔ‌حدائق‌ـ

---

۱ ـ اقتباس از مقالات صفوة‌الصفا . چاپ سنگی . بمبئی . بخط مرحوم میرزا احمد تبریزی . ۱۳۲۹ قمری. (این داستان بعنوان نمونه‌ای از گفتار پیشینیان نقل شد) .

۲ ـ خود قاضی ابی‌سعید بسال ۵۰۶ هجری در مرومتولد گشته و در سال ۵۶۲ در همان شهر درگذشته است‌وکتاب اللانساب وی‌که در سال ۱۹۱۲ میلادی در بیروت چاپ‌شده در شرح‌حال علماء و بزرگان اسلام است‌و از این حیث یکی از مدارک قابل‌توجه تاقرن‌ششم هجری میباشد.

الطرایق موافق است با حاشیه‌ایکه میرزا احمد تبریزی بر کتاب صفوة‌الصفا نوشته فرق دارد .

حدائق‌الطرایق که بسال ۱۳۱۸ هجری باچاپ‌سنگی درتهران طبع شده است پس از ذکر مطالب قاضی‌ابوسعید اضافه میکند که شیخ‌ابوذرعه «مرد عالم وزاهدی بود . سفر بسیار کرده عمر طولانی نمود . در راه حجاز و مدینه با شیخ عبدالله‌بن خفیف همراه بود و اورا مجذوب خود نمود. سرانجام بشیراز آمد ودر آنجا اقامت کرد». ولی میرزا احمد تبریزی درحاشیهٔ صفحهٔ۱۹ کتاب صفوة‌الصفا ، که خود وی آنرا باخط‌خویش‌نوشته ودربمبئی بچاپ رسانیده‌است ، آورده‌است که «شیخ ابو۔ ذریعه همان‌است که دروقت ورودحضرت‌رضاعلیه وآبائه‌الصلوة والسلام به‌نیشابور، جلوومقابل‌حضرت را بازکرده و از زحمت ازدحام مردم حفظ مینمود» . درحالیکه حضرت‌رضا(ع) در سال ۲۰۳ هجری قمری بدرود زندگی فرموده است . در بعضی مآخذ نیزتاریخ فوت او را ۳۱۵ نوشته‌اند و او را از معاریف عرفان دراواخر مائهٔ چهارم هجری دانسته و شیخ ابوعبدالله خفیف از شیوخ معروف قدیم فارس را از شاگردان او شمرده‌اند و این شخص اخیر همان است که شیخ‌عطار او را در تذکرة الاولیاء « مقرب احدیت ، مقدس صمدیت ، برکشیدهٔ درگاه و برگزیدهٔ‌اله ، محقق لطیف وقطب وقت‌خوانده است » .

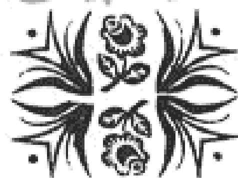
شیخ صفی‌الدین هم در آرامگاه ابوذرعه در فارس داستانی دارد وآن‌چنان است که هنگام مسافرت وی بشیراز مردم محل معتقد بودند که هرکس شب‌در مقبرهٔ او بخوابد صبح را زنده‌درنمی‌یابد. شیخ‌صفی‌الدین‌قصدبیتوته در آنجا کرد. دیگران او را منع کردند ولی‌او بدین عذرکه ابوذرعه همشهری است وگزندی‌بدونمیرساند شب را درآنجا خوابید. مؤلف صفوة‌الصفا گوید صبح مردم باکفن وحنوط آمدند که صفی‌الدین را غسل‌وکفن کنند ولی او را زنده یافتند.

این داستان یك نکته را مورد توجه قرار میدهد و آن اینکه آیا واقعاً چنین وقایعی درچنان مکانهائی، بدان شکل‌هائی که نوشته‌اند ، صورت وقوع می‌یافته‌است یا نه ؟ اگرصورت نیافته چرا وچگونه عنوان شده، آنهم نه در مورد ابوذرعه، بلکه

موارد زیاد و بسیار زیاد دیگر؛ واگر جواب مثبت باشد آیا دلیل وعلت آنرا صرفاً باید در تلقین دانست یا علل وجهات معنوی دیگر دارد؟..

بهرحال مطالب فوق ما را از تحقیق در شرح حال و کیفیت احوال عـرفای بزرگ این شهرباز نمیدارد و درجلد سوم این کتاب ، در قسمتی که از علما و عـرفا سخن بمیان آمده است ، بخشی نیز بمعرفی برخی از شناخته‌شدگان آنها اختصاص یافته است.





گفتار هشتم

رسوم و سنن مردم اردبیل

درگفتار دوم جلد اول این کتاب یادآور شده‌ایم که آداب و رسوم و سنن اقوام نیز از مآخذ تدوین تاریخ ملل و اجتماعات بشری است و بادقت و مطالعه در آنها میتوان بمراحل تمدن و مبانی تاریخ ملل و جماعات پی برد.

از این نقطهٔ نظر است که ما گفتاری را نیز بدین موضوع اختصاص داده‌ایم تا بااطلاع از آنها ، ازکیفیات روحی و نحوهٔ زندگی گذشتگان اردبیل آگاهی یابیم. رسوم مذکور، خوب یا بد، نمایندهٔ قومیت و نشانهٔ ملیت مردمی است که از قدیمترین ایام در این محیط زندگی کرده‌اند واکنون نیزمظاهری ازآنها کم‌وبیش باقی‌میباشد. ولی صدحیف که تمدن بظاهر خیره کنندهٔ غرب آنها را تهدید بزوال‌مینمایدوجوانان عهدما[1] ، که در جریان تحولات عظیم زندگی اجتماعی دوران مسافرت بکرات آسمانی ، سرگشته و حیران مانده‌اند ، سرپیچی و پشت‌پازدن بدین رسوم کهن را نمایشگر ترقی و تعالی و پیشرفت درجهٔ تمدن خود میدانند. مدنیتی که اگر ازلحاظ اخلاقی اینچنین پیش برود نهایتش بابدایت توحش[2] یکسان خواهد بود و در اندك زمانی بشریت رابه بربریت و وحشیگری‌دورانهای اولیهٔ پیدایش‌خودخواهدرسانید.

---

۱ ــ مقصود ما تنها جوانان اردبیل نیست بلکه نسل جوان معاصر است .

۲ ــ منظور ازتوحش بی‌بندوباری‌وعدم اطاعت از اصول وروشهای بررسی شده،ومنظمی است که سعادت جامعه و بالمآل آسایش افراد را تأمین مینماید .

با اینهمه سعی ما بر آنست که تا آنجاکه میسر شود رسوم‌وسنتهای معمول در گذشتهٔ اردبیل را در این کتاب بیاوریم تا آیندگان را ازچگونگی آنها آگاه سازیم و نیز دانش پژوهانی راکه ممکن است درصدد بررسی خصوصیات قومی گذشتگان این محیط باشند بقدر امکان یاری دهیم .



فصل اول - اعیاد وجشنها

مبحث اول - آئین نوروز باستانی دراردبیل

تکم و تکمچی: ازسنن تاریخی مردم اردبیل بجای‌آوردن مراسم جشن نوروز باستانی است. تشریفات برگزاری این جشن، نسبت بنقاط دیگر ایران، تاحدی مفصل و وسیعتر بوده است و باآمدن «تکمچی»ها آغاز میگشته است.

«تکم» (ت ـ ک ـ م) شیطانکی بود که بشکل حیوان چهاردست‌وپا از تخته میساختند. طول آن تقریباً ۲۵ سانتی‌متر و دستها و پاهایش متناسب با این بدن‌وقابل حرکت بود. آنرا با پارچه‌های رنگارنگ و تکه‌های آینه بطرز زیبائی میآراستندو در زیر شکم برانتهای چوب نازکی‌متصل میساختند. این چوب از سوراخی که در وسط صفحهٔ تخته‌ای تعبیه شده بود میگذشت و با آسانی در آن سوراخ بالا وپائین میرفت.

تکمچی، یعنی‌صاحب‌تکم، صفحهٔ‌تخته‌را بطورافقی‌دریك دست نگه‌میداشت و با دست دیگر انتهای چوبی راکه تکم برآن نصب شده بود در زیر تخته بالا و پائین میبرد و بدینطریق مجسمهٔ چوبی در روی تخته بحرکت درمیآمد و دستهاوپاها وزیر شکمش با برخورد برآن تخته صدائی بوجودمیآورد که چون «ریتم» وآهنگ مخصوصی داشت مثل صدای ضرب برای انسان خوش‌آیند بود. تکمچی با این حرکت دست و آهنگ وصدای تخته، آوازها و تصنیفهائی نیز میخواند و از راه

چشم و گوش تماشاگران را محظوظ میساخت و چون تکم مخصوص نوروز بود تصانیف و آوازها نیز همواره در بارهٔ بهار و عید سروده میشد و جنبهٔ بشارتی برای بپایان رسیدن زمستان و آمدن بهار داشت . مطلع آنها در این اواخر غالباً چنین بود :

بهار آمد بهار آمد خوش آمد

سبزون بوتازه بایراموز مبارك [۱]

این اشعار گاهی جنبهٔ انتقاد داشت و لبهٔ تیز این انتقادهم در دوره‌های گذشته متوجه زنانی بود که بجای خانه‌داری بیشتر بمهمانی و گردش میرفتند و بزبان محلی عنوان «گزه گن آروادلار» بخود میگرفتند .

تکمچی‌ها تقریباً از یك ماه به‌عید مانده پیدا میشدند و بدرخانه ها میآمدند و رسیدن بهار و نوروز را مژده میدادند . مردم هم نسبت بآنها با مهر و محبت رفتار میکردند و بقدر امکان با دادن پولی آنها را دستگیری مینمودند.

در نقاط دیگر ایران ، مخصوصاً در تهران که سکنهٔ کنونی آن از مهاجرین قسمتهای مختلف کشور تشکیل یافته ، بجای تکم «حاج فیروز» معمول است . و آن چنین است که کسانی صورت ودست‌وپای خود رابادودهٔ بخاری سیاه میکنندو پیراهن و شلوار قرمزی میپوشند و کلاهی بهمین رنگ برسر میگذارند و درحالیکه دایره زنگی‌ای بدست دارند در معابر و خیابانها جلوی مردم میرقصند و هدیه دریافت میدارند.

حاج فیروز ، در اصل عنوان نوکران و بردگان سیاه پوستی بوده است که بعضی از ثروتمندان و اشراف ضمن سفر حج از مکه با خود میآوردند و آنان درماندگانی از مردم آفریقا بودند که برده‌فروشان ، درموسم حج بمکه آورده در معرض فروش میگذاشتند و چون ایرانیان سیاهان آفریقائی راکمتر دیده بودندقیافهٔ آنها در نظراینان عجیب جلوه میکرد . بویژه آنکه آنانهم با حرکات و رقصهای مخصوص ، خاطر صاحبان خود را شاد میداشتند تا از آزار و اذیت آنان مصون مانند . از اینجاست که اینعده از نوازندگان دوره‌گرد ، یعنی حاج فیروزها، خودرا

۱ – مفهوم مصرع دوم چنین است «این عیدتازهٔ شما مبارك باشد».

بدان شکل میآرایند و آن حرکات را انجام میدهند تا بیشترجلب توجه کنند.

تکمچی‌های اردبیل فقط در ایام نوروز میآمدند و در مواقع دیگر سال دیده نمیشدند حال آنکه حاج‌فیروزها در ایام دیگر نیز مشاهده میشوند ولی روزهای‌عید تعداد آنها بیشتر میگردد.

تاریخ پیدایش تکم و وجه تسمیهٔ آن ناپیداست. برخی آنرا از کلمهٔ«تکه»، که در بعضی از نقاط آذربایجان بمعنی بزنر [۱] بکار میرود، وضمیرملکی «م» مرکب میدانند بدون‌آنکه بتاریخ پیدایش آن اشاره کنند ولی چون بز، در تاریخ تطورات جوامع بشری، مثل سگ و گاو و بعضی حیوانات دیگر حرمت و قدسیتی داشته است این تصور در ذهن‌قوت میبابدکه شاید تکم یك امر کاملا باستانی‌وهرآینه‌مظهر «توتم» [۲] جوامع قدیمهٔ بشری باشد که درچنین موقعیت مهم با آن شکل و حرمت مخصوص جلوه‌گر میشود و مثل‌یك‌مبشر بزرگ مژدهٔ سپری‌شدن زمستان وفرارسیدن بهاررا بانسان میدهد بویژه آنکه خود کلمهٔ تکم هم، اگربصورت ساده ورسم‌خاص تعبیرشود، درزبانهای معمول اینحدود معنائی ندارد و بمجموعهٔ آن مجسمهٔچوبی و پایه و تختهٔ آن اطلاق میگردد. [۳]

بهرحال تاگذشته‌های نزدیك با آمدن تکمچی‌ها جنب‌وجوش چشمگیری‌پیدا میشد و شهر حالت عید بخود میگرفت. پارچه فروشها، خیاطها، کفشدوزها و... مشتری زیادی پیدا میکردند وبرخی از آنها که در ایام‌عادی‌کارهای کمتری داشتنددر این روزها‌گاهی تا نیمه‌های‌شب تلاش مینمودند. روستائیان از راههای دورو نزدیك

۱ــ بز درزبان‌کنونی آذربایجان «کچی» (باکسراول) نامیده میشود.

۲ــ جامعه شناسان میگویند در زمانهای بسیار قدیم، که بشر بصورت «کلان» یعنی جامعه‌های ابتدائی بسیارکوچك، زندگی میکرد معتقد بیك روح نامرئی بودکه ممنأ برآن جامعه تسلط داشت وخیروشرجامعه در دست او بود. آنرا توتم میگفتند و درهرجامعه چیزی یا حیوانی‌را مظهرآن روح تصورمیکردند وآنرا محترم میداشتند.

۳ــ برای نگارنده امکان تحقیق دراینمورد ممکن نگردید. امید است جامعه شناسان دانشمندی‌که اینقبیل تحقیقات سنتی‌هدف علمی‌آنها میباشد، بررسی دربارهٔ تکم‌را نیزوجههٔ همت خود قراردهند.

برای خرید عید بشهر میآمدند. زنان آنها ،که بالباسهای بلند ورنگینی توأم‌بامتانت و وقار جلوهٔ خاصی بکوچه وبازار میدادند ، غالباً مشتریهای پارچه فروشان‌وکفاشها بودند ولی مردها بیشتر شیرینی و خشکبار و «یه‌میش» [1] میخریدند.

بقالها و آجیل‌فروشها تخته‌بندی دکانهای‌خودرا تجدید میکردند وخوانچه‌های اجناس را بطرز زیبائی میچیدند و با پارچه‌ها و شمعهای رنگین و چراغهای گوناگون محوطهٔ دکان را مزین میساختند . قنادها شیرینی‌های زیادی تهیه‌مینمودندو میوه فروشها باصندوقهای ماهی ومرکبات و میوه‌های دیگر ،که بوفور برای‌فروش عرضه میکردند ، نه تنها مغازه‌ها را پرمینمودند حتی قسمتی از معابر و بازار را هم میگرفتند. هرکسی ظروف مسین را برای سفیدکردن بسفیدگر میداد و برای میمنت یك‌کوزهٔ آب نوخریداری مینمود و این‌دو جزو شکون خانواده‌های این شهر بود.

توتك ، دلكه و بايرام پايي :

کدبانوها، درخانه‌ها شروع بخانه‌تکانی ورخت‌شوئی‌مینمودند وتمام اطاقها ودرودیواررا گردگیری میکردند . همهٔ خانه‌های شهر در عرض مدت تقریباً پانزده روز بکلی نظیف و تمیز میشد. درهیچ خانه‌ای لباس‌نشسته باقی نمیماند. هرکسی بقدروسعت مالی‌خود لباسها و کفشهای فرزندان خود را نومیکرد وازچند روزقبل ازعیدآنهارا آماده‌میساخت[2].

صنعت « پلاستیك » سازی معمول نبود و لذا اسباب بازیهای بچه‌ها معمولاً ازگل‌ساخته میشد . درکارگاههای‌سفال‌سازی ، بویژه در قریهٔ داشکسن[3]،که مردمش شهرت و تخصص در این کارها داشتند ، از ماهها پیش شروع بساختن « توتك» و «دولکه»[4] میکردند و از این وسایل بمقدار زیادی فراهم نموده برای فروش‌بمغازه‌ها میدادند .

توتك مجسمه‌ای ازگل بودکه بشکل حیوانات اهلی ، و بیشتر بصورت قوچ

۱ــ یه‌میش لفظ ترکی است وبمعنی خوراکی‌میباشد ومعمولا روستائیان آنرا به‌کشمش وسبزه میگویند .

۲ــ این قسمت ازرسوم اکنون نیزباقی است .

۳ــ قریه‌ای‌است دریك‌کیلومتری جنوب شرقی اردبیل.

۴ــ واورا دراین‌کلمه ها بصورت U فرانسه تلفظ می‌کنند Tutak و Dulkah.

سوای پنجاه عراده توپ که درقلعهٔ اردبیل بود. ودرجای دیگرمینویسدکه بعدازرفتن سوختلن، نایب‌السلطنه«نظرعلیخان» را باردبیل‌فرستاد تاازاهالی آنجا، که بخدمت ـ گزاری دولت اقدام‌نموده‌بودند تشکر کرده بالتفات دولت امیدوارسازد. بمحمدمیرزا نیزدستور داده‌شدکه بطالش‌برود وآنحدود را، که طبق عهدنامه بروسها واگذارشده بود، تحویل‌دهد وجهانگیرمیرزا هم با اظهارقدردانی‌ازخدماتش به‌تبریزبازگشت.

سرنوشت باردیگر جهانگیر میرزا را باین شهر آورد ولی‌نه‌بعنوان حاکم و فرمانده‌بلکه بصورت محبوس‌وزندانی، وسرانجام نیز درقلعه‌ایکه او، درآن‌لحظات سخت تاریخ ایران فرماندهی‌آنجارا برعهده داشت وبرای حفظ وطن‌جانفشانیها در آن کرده‌بود، بحکم همان برادرش‌محمدشاه چشمهای‌خودرا نیزازدست داد وما، در جای‌خود دراین‌باره سخن‌گفته‌ایم ونیازی بتکرارآنها دراینجا نمی‌بینیم.

بعد از این وقایع حوادث دیگری نیز دراین شهر اتفاق افتاده‌که مهمترین قسمت‌آن مربوط بعهد مظفرالدینشاه وجانشینان اوست وما آنها را درگفتار دیگر بعنوان مشروطیت در اردبیل آورده‌ایم ولی قبل ازذکرآنها نوشته های جمعی از مورخان وجهانگردانی‌راکه خود باین‌شهرسفرکرده یامطالبی دربارهٔ آن نوشته‌اند برای ملاحظهٔ خوانندگان دانشمند نقل می کنیم.

گفتار چهارم

اردبیل از نظر مورخان داخلی و جهانگردان خارجی

در اینمدت بالنسبه طولانی که وقایع آنرا باختصار آوردیم مسافران و جهانگردان زیادی به‌اردبیل آمده مدتی در آن اقامت یا عبوراً از آن دیدن کرده‌اند. برخی از اینان شخصاً و نیز بعضی از مورخان با استفاده از گفته‌های آنان مطالبی‌درباره اردبیل در آثار خود نوشته و باقی گذاشته‌اند که اینک ما، بمنظور تکمیل مندرجات گفتار پیشین، قسمتهائی از آنهارا در این بخش نقل مینمائیم .

فصل اول

نظر جهانگردان در باب اردبیل قبل از صفویان

ابودلف ابن مهلهل در اردبیل

شاید اولین جهانگرد خارجی، که در نوشته‌های اوسخنانی درباب اردبیل بنظر میرسد، «ابودلف» جهانگرد عرب باشد که در اوایل قرن چهارم هجری یعنی ۳۱۲ قمری (مطابق ۹۳۵ میلادی) آغاز سفر کرده و در شرق و غرب کشورهای اسلامی بسیر وسیاحت پرداخته است. مسافرت او باردبیل هنگامی صورت گرفته که وی از ارمنستان و تفلیس بسمت ایران حرکت میکرد .

ابودلف خاطرات خودرا درسال ۳۴۱ هجری جمع آوری کرده کتابی تدوین نموده‌است که بنام خود وی بسفرنامهٔ ابودلف معروف میباشد . اوبرخلاف مورخان وجهانگردان قرون جدید اطلاعات کافی وکاملی ازحیث اجتماعات آنروز وآنمقدار از اوضاع عمومی بلاد وشهرها، که مورد علاقهٔ معاصرین‌ماست، دراختیار نگذاشته ومطالب مفیدی ازاین‌حیث ،لااقل دربارهٔ اردبیل ضبط وثبت نکرده است بلکه چون مرد بازرگانی‌بوده‌وبمعادن علاقه داشته‌است بخش مهمی‌ازدیدنیهای اورا این‌قسمت تشکیل داده ودرهمه جا بیشتر ازاین‌مقوله سخن‌گفته است.

بهرحال وی مینویسد که ازتفلیس،ازارتفاعات «سبونیك»ارمنستان ومرزوبوم بابك طاغی‌معروف‌گذشته ازآنجا باردبیل رفتم وازکوههای «ویزور، قبان، خاجین، ربع، حندان وبذین» گذشتم. دراین‌مکان معدنی از زاج وجود داردکه بنام محل خوانده میشود و زاج آن سرخ ومعروف به‌یمنی میباشد و ازآنجا به‌یمن و واسط فرستاده میشود. درواسط پشم را فقط باآن رنگ میکنند . جنس‌آن بهتر از زاج مصری‌است. دراین‌مکان ودر اردبیل ودرکوههای پیش‌گفته‌آبهای معدنی وجوددارد که فقط برای معالجهٔ جرب مفیداست.

ازگفتهٔ ابودلف چنین برمیآیدکه دربذ یا بذین، معدن زاج سرخ وجود داشته ونیزآب معدنی‌مورد اشارهٔ وی‌که « فقط برای معالجهٔ جرب مفید » بوده‌است شاید همان «قوتورسو» باشدکه هماکنون نیز دردامنهٔ سبلان، بین‌اردبیل ومشگین اززمین میجوشد ومردم برای‌معالجهٔ زخمهای جلدی،بخصوص‌جرب ، بدانجا میروند.

مسافرت ابودلف باردبیل گویا مقارن بازمان سلطنت سالاریان در این سامان بوده‌است وبطوریکه میدانیم درآن تاریخ اردبیل‌مهمترین شهرآذربایجان وپایتخت آنجابود وبرج وباروی محکمی‌داشت و مردم‌آن نیزبدلیری مشهور بودند چنانکه «ابن‌مسکویه» در ذکر حوادث مربوط بمنازعات دیسم کردی ولشگری درآن زمان مینویسد که «لشگری برسرتاسر آذربایجان دست یافت جزشهراردبیل. اردبیل دراین وقت کرسی آذربایجان وبزرگترین شهر آن ولایت بود وباروی استوار داشت. مردم آنجا نیزهمگی دلیر وجنگی وبدرشتخوئی وهنگامه‌جوئی‌معروف بودند».

وضع اردبیل از لحاظ استحکام در آندوره طوری بود که بقول مورخان تصرف آن قدرت بیشتری لازم داشت وچون پایتخت آذربایجان بود لذا استیلای واقعی بر آن خطه بدون تصرف اردبیل میسر نمی‌شد.

گفتار ابن حوقل در بارهٔ اردبیل

«ابن‌حوقل»[۱] هم از جمله کسانی است که درقرن چهارم هجری درباب اردبیل مطالبی نوشته‌است. اوهم مثل ابودلف این شهررا بزرگترین ومهمترین شهر آذربایجان گفته است ولی اضافه کرده است که «اما این شهر امروز بی‌رونق وفرسوده‌است. درآنجا لشگرگاه و دارالاماره وایوانهاست ودوسوم در دوسوم فرسخ وسعت توابع آن میباشد. بناهای آن اغلب از گل وآجراست وحصاری استوار نیز داشته است که بدست مرزبان بن محمدبن مسافر سلاّر (سالار) ویران شده است »[۲]. وی علت این‌ویرانی را چنین یادداشت کرده است « مردم اردبیل بسال ۳۳۱ هجری قمری دیسم‌بن شاذلویه رابشهر راه دادند ودروازه هارا برروی مرزبان بستند» . مرزبان بهدم حصار فرمان داد وآن شهررا بدست بازرگانان وارباب حرف آنجا ویران ساخت وبطوریکه درجای خود اشاره شده‌است ازمردم نیزمال بسیارگرفت ودر این‌باره فشارسختی براهالی وارد آورد. این امرمورد توجه ابن‌حوقل نیز قرارگرفته و نوشته است که مرزبان « در مطالبهٔ اموال سخت‌گرفت ومردم بکوهها وبیابان رفتند» . اوعلت این گرفتاری‌سکنه را تباهی‌اخلاق عمومی دانسته اضافه کرده است که مردم «..... درراه عیّاری‌وتمرد چنان افتاده بودند که ازسلطان پروا نداشتند وبه‌شیطان تمسك جسته بودند واموال مسافران را پیوسته می‌غارتیدند وآنان را می کشتند».

شاید بتوان گفت که ابن‌حوقل دراین‌بیان مبالغه نموده وای بسا درصدد موجه قلمداد کردن رفتار دژخیمانهٔ مرزبان برآمده‌است چه پروا نداشتن مردم یك شهررا

---

۱ ــ ابوالقاسم محمدبن حوقل البغدادی الموصلی از نویسندگان قرن چهارم هجری است واز ۳۲۰ تا ۳۴۸ هجری درشرق جزیرهٔ سیسیل واندلس بسیاحت پرداخته است.

۲ــ صورة الارض ابن حوقل . ترجمهٔ دکترجعفرشعار . ناشر بنیاد فرهنگ ایران . تهران ۱۳۴۵ .

ازسلطانی که در سلطنت ثباتی نداشته نمیتوان عیبی بر آنها دانست. زیرا بطوری که گفته‌ایم در اینموقع فرمانروای ثابتی درآنحدود حکومت نمیکرد وهرچند صباحی مرزبان، دیسم، لشگری ، علی‌ابن‌جوانقوله ودیگران درآن ناحیه فرمان میراندند و بکرات ازهمدیگر شکست خورده فراری میشدند و آنکس که فاتح بشهر درمیآمد دست بغارت وچپاول مردم میزد واموال‌آنها را به زور وفشار ازآنان میگرفت.

امروزه کسی نمیتواند با نبودن مآخذ کافی ازسکنهٔ آنروز اردبیل دفاع کند ولی قبول قول این مؤلف نیزمحتاج تأمل است کـه همهٔ مردم به‌شیطان تمسك جسته بودند و اموال مسافران را غارت میکردند و آنها را میکشتند. اما ابن‌حوقل در این باره اصرار دارد و مینویسد «...درباب مردم اردبیل داستان‌ها شنیده‌ام از جمله آنکه گفتند کسی از قصاب آنجاگوشت میخرید از وی خواست کـه گوشت را ازآنجای گوسفند ببرد که دلخواه اوست. قصاب مقداری از ردای خریدار را برید وباگوشت درکفهٔ ترازوگذاشت وقصابی دیگر ازآستین خریدار بریده بود ودیگری از دستمال مشتری، و همه سبب طغیان وگردنکشی و جری شدن بخداوند بود و از این‌رو خدا ایشان راگرفتار کرد و این شهر امروزه فرسوده است وآبادی و رونق تجارت سابق را ندارد...».

مؤلف مزبور که درسال ۳۳۱ هجری بعنوان بازرگان از بغداد درآمـده و در ممالك اسلامی گردش کرده است کتاب خود را احتمالا حوالی سـال ۳۶۷ هجری برشتهٔ تحریر درآورده وآنرا بنام «صورة‌الارض» موسوم کرده‌است. او دراین کتاب پس ازبیان مطالب فوق دربارهٔ اوضاع طبیعی اردبیل نیـز سخن‌گفته و نوشته است «روستاها و ولایتها ونیز کوهی بنام سبلان داردکه بالارفتن وپائین‌آمدن‌آن سه فرسخ است. کوهی‌است بزرگ وبلند مشرف برشهر و در زمستان وتابستان پیوسته ازبرف پوشیده است. چشمه‌های جاری وچاههائی باآب شیرین دارد» واضافه کرده است که «...اردبیل‌شهری‌است فراخ‌نعمت،وبانرخ ارزان‌وبیشتراوقات نان‌را بعددمیفروشند. پنجاه قرص نان ببهای یك درهم است وگوشت را با «من» خودشان ، هر یك من و نیم بیك درهم می‌فروشند. عسل و روغن و گردو و مویز و همهٔ خوردنیهـا بحد

رایگان ارزان است ... در ورثان واقع بررود ارس وجزآن نیز ماهی هست وبسبب مطبوع بودن آن باردبیل ... میفرستند ».

بالاخره ابن‌حوقل متوجه وضع سیاسی منطقه شده گفته است که «... بزرگترین شهر آذربایجان بعد از اردبیل مراغه است و در روزگار قدیم لشگرگاه و دارالاماره بود وخزانهٔ دیوانهای ناحیه درآنجابود ولی ابوالقاسم یوسف‌بن‌داو، داوبن‌داودشت آنرا باردبیل انتقال داد زیرا این شهر در وسط بلاد بود...»

ناصرخسرو واردبیل

ناصرخسرو دهلوی هم در کتاب خود بنام «حدودالعالم» که درسال ۳۷۲ هجری قمری تألیف کرده است بمناسبتی ازاین شهر اسم برده و در مبحث مربوط به « سخن انـدر ناحیت ارمینیه و اران و شهرهـای ایشان » نوشته است « اردبـیل قصبهٔ [۱] آذربادگان است . شهر عظیم است [۲] و گرد وی باره است . و شهری بسیار نعمت بود . اکنون کمتر است و مستقر بلوك آذربادگان است ...» ناصرخسرو درجای دیگر به‌پارچه‌های این شهر اشاره کرده اضافه نموده‌است «... از وی جامهای رنگین خیزد» [۳].

«اصطخری» [۴] درمسالك‌الممالك که مربوط به‌قرن چهارم‌هجری‌است دربخش مربوط بآذربایجان مینویسد «اما آذربایجان، بزرگترین‌شهر آن اردبیل‌است. شهریست دوثلث فرسخ در دو ثلث فرسخ . حصاری دارد کـه دارای چهار دروازه میباشد . قسمت مهم بناهای آن ازگل وآجر است . پادگانی درآن مستقراست. شهر پرنعمتی است . قیمتها کم است . عسل آن مشهور است . روستاها وکوهستانها دارد . نزدیك

۱ــ قصبه یعنی مرکز .

۲ــ ناصرخسرو دربارهٔ تبریز نوشته است شهرکی است خرد وبا نعمت .

۳ــ حدودالعالم . تألیف ناصرخسرو دهلوی . بکوشش دکترمنوچهرستوده . تهران. از انتشارات دانشگاه. اسفند ۱۳۴۰ .

۴ــ ابواسحق ابراهیم‌بن‌محمدالفارسی‌الاصطخری که دراصطخرتولدیافته ودرسال ۳۲۹ هجری بسیاحت پرداخته است .

شهر کوه عظیمی است . شکارگاه است و آب و هیزم از آنجا آورند و سنگ اردبیل هزار وچهل باشد چون سنگ شیراز» . [۱]

یاقوت حموی و حملهٔ مغول باردبیل

مسافر دیگری که در ۷۷۳ سال پیش از این شهر دیدن کرده «یاقوت حموی» [۲] است . او درسال ۶۱۷هجری باردبیل آمده و در کتاب خود که معجم‌البلدان نام دارد از این شهر تعریف کرده است . یاقوت گوید «درسال ۶۱۷ این شهر را دیدم در فضائی از زمین که بسیار وسعت دارد واقع و در خارج و داخل شهرانهارجاریهٔ کثیرةالمیاه بسیار است . معذلك یك درخت میوه نه در داخل شهر و نه در خارج و نه در فضائی که واقع است وجود ندارد و اگر درختی از درختهای میوه بنشانند باوجود صلاحیت هوا وخوبی آب وجودت زمین‌مثمر نمیشود وسببش معلوم نیست واین عجایبی است که من‌دیده‌ام. میوهٔ این شهررا ازپشت کوه، ازجائی که یك روزه راه کمتر و بیشترمسافت دارد، میآورند» .

یاقوت سپس در بارهٔ جنگلهای مجاور اردبیل مطالبی نوشته و از فایدهٔ آنها برای مردم این شهر ، بویژه در موقع هجوم دشمن، سخن گفته است از جمله آنکه «... از این جنگلها می‌برند و قطع می‌نمایند چوبی که برای ساختن کاسه‌ها صاف است از درخت خدنگ، صاحب صنعت دراین شهرزیاد است که کارهای ایشان برسم معمول بی‌عیب و خوب است ولی پارچه که برای فروش در خارج بعمل می‌آورند بهترین آنها خالی ازعیبی نیست» . وی از این امربسیار تعجب می کند زیرا ارباب صنایعی که کارهای آنها بی‌عیب وخوب است چگونه درتولید پارچهٔ بی‌عیب عاجز و درمانده‌اند . میگوید «روزی ازیکی ازکارگرهای این شهر خواهش کردم که پارچهٔ بی‌عیبی بمن بنماید گفت همچنین چیزی در این شهر معدوم است » .

از نوشتهٔ یاقوت استنباط میشود که اگرچه پارچه‌بافان عیب ونقصی درکارخود داشته‌اندولی‌استعمال‌پارچه‌های خوب معمول بوده‌است زیرا وی نوشته‌است «پارچهٔ

۱ـ شباهت زیادی بین گفتهٔ وی با نوشته‌های ابن‌حوقل موجود است .

۲ـ ابوعبدالله یاقوت بن‌عبدالله‌الرومی ملقب بشهاب‌الدین .

ممتاز و بی‌عیب از ری می‌آورند »[۱] او هم مثل اصطخری سهولت زندگی دراین شهررا یادآور شده ووزنهٔ اردبیل را بزرگ وهزار وچهل درم قلمداد کرده است .

سالی که یاقوت از اردبیل دیدن کرده حملات وحشیانهٔ گرجیها تازه پایان یافته وچند روزی از دوران بالنسبه آسودهٔ این شهر بوده‌است. ولی مدت زیادی ازاین ایام نگذشته‌است که یورش بی‌رحمانهٔ مغول متوجه آذربایجان گشته‌وسپاهیان چنگیز بدین شهر رسیده‌اند. این بلیه درسال ۶۱۸ هجری اتفاق افتاده‌است. شهر پس ازمدافعات سرسختانه مفتوح وبکلی ویران شده‌است وجمع کثیری ازسکنهٔ آن نیزبقتل رسیده‌اند. مقتولین کسانی بوده‌اند که قبل ازحادثه شهررا تخلیه نکرده وبجنگل فرارننموده‌انـد وگرنـه آنهائی که ازشهرخارج بوده‌اند از این بلیه جان سالم بدربرده و پس ازآنکه امواج سهمگین حملات مغول فرو نشسته است باز گشته‌انـد و بار دیگر شهـر را آباد نموده‌اند .

بطوریکه درگفتارپیش آورده‌ایم سکنهٔ دلیراین‌شهربآسانی خانه وکاشانهٔ خود را رها نکرده و زادگاه خودرا تسلیم دشمن ننموده‌اند بلکه دو بار درمقابل حملات مغولهای خونخوار ایستادگی کردند و آنهارا شکست‌دادند ولی درمرحلهٔ سوم چون نیروی آنها تضعیف گشته و سپاه مغول با نیروهای امدادی تقویت شده بود از اینرو تاب مقاومت نیاورده شکست خوردند وآنانکه کشته نشدند ازشهرخارج گشتند ودر جنگلهای اطراف، که پناهگاهی برای آنان بود، مخفی گردیدند وبعد بویرانهٔ شهرباز آمدند وآنرا بهتر ازسابق آباد کردند. خود یاقوت دراینباره مینویسد که مغولهاشهررا «...بنحوبدی خراب کردند وبسیاری‌ازمسلمین راکشتندو کسی‌جان‌ازدست‌ایشان نبرد مگرآنهائی که از ایشان پنهان شدند. آنگاه مغولان رفتند و باقی ماند آن شهرخراب باسکنهٔ کمی . اما الآن از اول‌آبادتراست...» .

پس ازآنکه چنگیز برسپاه خوارزمشاه فائق آمد و شهرهای ایران یکی پس از دیگری سقوط کرد سلطان محمد خوارزمشاه از ترس آنها بجزیرهٔ آبسکون در دریای خزر پناه برد وسرانجام درآنجا درگذشت . فرزند اوبنام جلال‌الدین خودرا

۱- نقل از مرآت‌البلدان. صنیع‌الدوله . ج۱ . تهران. ۱۲۹۴ قمری .

جانشین پدر خواند و در نقاط مختلف کشور بمقابله با مغولها پرداخت و چون در قسمتهای شرق وجنوب کاری از پیش نبرد متوجه آذربایجان گردید وبدون آنکه پایتخت ثابتی داشته باشد بعنوان پادشاه ایران بآزارمغولها پرداخت. وی درسال ۶۲۴هجری ولایت اردبیل و بیلقان را ملك خاص خویش ساخت و بموجب نامه‌ای کـه وزیر شرف‌الملك پیشکار املاك مزبور بدو نوشت عواید این‌اراضی صرف نگهداری‌دربار وی شد.[1]

نوشته‌های حمدالله مستوفی درباب اردبیل

«حمدالله مستوفی» هم کـه معاصر شیخ صفی‌الـدین بوده درنزهة‌القلوب، که‌آنرا درقرن هشتم هجری تألیف کرده‌است، مینویسد: اردبیل «... هوایش نهایت سرد است و از اینجهة غله که بدروند تمام‌آنرا درآن سال خرد نتوانندکرد وبعضی تا سال دیگر بماند».

در زمان این مورخ باآنکه اردبیل دیگر مرکز آذربایجان نبود با اینحال شهرآبادی گشته و بسیاری از عظمت‌گذشتهٔ خود را باز یافته است. لیکن چنانکه از گفتهٔ وی برمیآید در آنزمان هم توجه کشاورزان این سامان معطوف کشت و برداشت غلات بوده است و حمدالله در اینباره تصریح میکند که «غیرازغله حاصل دیگری‌ندارد».

مستوفی سکنهٔ این شهررا پرخور قلمدادکرده وآنرا هم معلول آب‌گوارائی دانسته است که «ازکوه سبلان جاری وگوارا و محلل است و بهمین واسطه سکنه اکول‌اند». درآنزمان اردبیل «ولایتش صد پاره دیه وهمه سرد سیربوده‌اند و حقوق دیوانیش هشتاد وپنجهزار دینارثلث دفاتر» بوده است.

داستان موش‌وگربه در اردبیل

«مهلبی» مردم این‌شهر را تند خو گفته و «ابوحامد اندلسی» نوشته است کـه «در بیرون اردبیل در میـدان آن سنگی است بزرگ، زیاده از صدرطل. هروقت اهل

۱ـ نقل ازکتاب کشاورزی ومناسبات ارضی‌ایران درعهد مغول. پطروشفسکی. ترجمهٔ کریم‌کشاورز. تهران. اسفند ۱۳۴۴.

شهرمحتاج بباران میشوندآن‌سنگ را باعراده حمل‌نموده بشهرمی‌آورند. مادامی که سنگ درشهراست باران میبارد وهمین که سنگ را بیرون بردند باران قطع‌میشود».

«خواند میر» صاحب حبیب‌السیرهم این موضوع را بدینطریق نقل میکند:

«... درعجائب‌البلدان مذکور است که در بیرون اردبیل سنگی است بوزن دویست من تخمیناً درمتانت بمثابه‌ای که آهن در او تأثیر نمی کند. هرگاه که اهل اردبیل بباران محتاج شوندآن سنگ را برگاو بارکرده بشهرمیبرند و مادامی که آن حجر درآن بلده باشد قطرات مطر درفیضان باشد و چون سنگ را باز به‌بیرون نقل کنند باران تسکین یابد».

ازمطالب شنیدنی کثرت موش و کمی‌گربه در آن شهر بوده است. مؤلف مرآت‌البلدان ازقول ابوحامد اندلسی نقل میکند که «موش دراین‌شهربی‌نهایت وافر است بخلاف سایربلاد، و بهمین جهت گربه نزد سکنه خیلی عزیز و مرغوب است و خرید و فروش میشود و بازار و دلالهای مخصوص دارد که آواز میکنند گربه‌ای است شکاری و رام وتربیت شده که گریز پا و دزد نیست، هرکه طالب باشد بفلان قیمت فروخته میشود».

اردبیل از نظر مقدسی

مقدسی[1] هم از جمله کسانی است که در کتاب احسن‌التقاسیم[2] اشاره‌ای باردبیل کرده است. تاریخ تألیف این کتاب معلوم نیست ولی تاریخ کتابت آن ازطرف کاتب سال ۶۵۸ هجری یادداشت شده‌است. اوهم‌مثل‌دیگرمورخان «مرکز آذربایجان را شهرعظیم اردبیل قلمداد کرده و یادآور شده است که «... آن بزرگترین شهر آذربایجان است و درآن کوهی است که مساحت‌آن یکصد و چهل فرسخ است. تماماً قراء ومزارع میباشد».

مقدسی مطالب قابل توجهی دربارهٔ این ناحیه نوشته است مثلا «... میگویند

۱ـ شمس‌الدین ابی‌عبدالله محمد بن‌احمد بن‌ابی‌بکرالبناء الشامی المقدسی معروف بالبشاری.

۲ـ احسن‌التقاسیم. تألیف مقدسی. طبع لیدن. ۱۸۷۷ میلادی.

هفتاد زبان برای تکلم درآن موجود است» ویا«اکثرخانه‌های آن در زیرزمین‌است».
اوهم مثل اصطخری گفته‌است «اردبیل مرکز آذربایجان و پایتخت ناحیه است. قلعهٔ منیعی دارد. بازار آن به‌شکل صلیب است و چهاردروازه دارد ومسجد جامع[1] در وسط‌صلیب (یعنی چهارسوق) قرار دارد ودر بیرون قلعه حومهٔ بسیار بزرگی‌موجود است ... ساختمانهای آن‌ازگل است. میوه وغلات بحد وفورموجود است. آبهای جاری دارد...».

مقدسی ضمن توصیف مردم این شهر بدو نکتهٔ متناقض اشاره کرده مینویسد «خیرات دراین شهرزیاد است» و بلافاصله اضافه می کند «... مردم آنجا بخیلند و تنبل هستند واهل مکر و غفلت میباشند.» بنابرگفتهٔ او « ... این شهرقشون مرتب و حقوق بگیردارد..» ولی «... علما درآن کم هستند... مردم بعواقب کار خود نگاه نمی کنند... طبیب حاذق ندارند ... واعظ دانشمند ورئیس مورد توجه...ندارند». مقدسی باآنکه مردم را با اصول تمدن کمتر سازشکار میداند میگوید که «حمامهای پاکیزه وتمیزدرآن موجود است. منطقهٔ مستحکمی است. کیمیا درآن خیلی مورد علاقه است» وبالاخره «شهرعزیزی است».

۱ــ این مسجدجامع غیرازمسجد جمعهٔفعلی است زیرا تاریخ بنای مسجد جمعهٔ فعلی سال ۶۷۸ هجری میباشد.

فصل دوم

نظر جهانگردان و مورخان در باب اردبیل در عهد صفویان

ابن‌بزاز و کتاب صفوة‌الصفا

کتاب دیگری که از میان حکایات بسیار زیاد آن می‌توان مطالبی درباب اردبیل استنباط کرد «صفوة‌الصفا» تألیف «درویش توکل» فرزند «اسماعیل توکلی» معروف به ابن‌بزاز اردبیلی‌است که درحدود ۷۶۰ هجری قمری ودرزمان شیخ‌صدرالدین‌موسی پسر و جانشین شیخ‌صفی‌الدین برشتهٔ تحریر درآمده است. مرحوم عباس‌اقبال در تاریخ مفصل ایران می‌گوید که ابن‌بزاز از مریدان شیخ‌صفی‌الدین بود و کتابش در مناقب او نوشته شده است. و علاوه برتاریخ ظهور مریدان صفوی و احوال شیخ‌صفی‌الدین، حاوی بسی‌مطالب نفیسه راجع بتاریخ واحوال‌واخلاق مردم درنیمهٔ‌دوم قرن‌هفتم و اوایل قرن هشتم است... وغالب اطلاعاتی که بعدها مورخین دیگرراجع بابتدای امرصفویه درکتب خود آورده‌اند اقتباس‌ازهمین‌صفوة‌الصفای‌ابن‌بزازاست[۱].

دراین کتاب مستقیماً مطالبی دربارهٔ شهراردبیل ذکرنشده ومندرجات آن کلاً درتوصیف حالات وصفات و کرامات حضرت شیخ‌صفی‌الدین‌است بااینحال‌بامطالعهٔ حکایات‌آن میتوان اطلاعات بالنسبه مفیدی دربارهٔ اردبیل‌بدست‌آورد ومثلا دریافت که درعهد شیخ‌صفی، این‌شهر دروازه‌های متعددی داشته و دروازهٔ رئیس‌سعد، درب فقاعیان (که از دروب سفلی اردبیل بوده است)، دروازهٔ نوشهر، دروازهٔ اسفریس دروازهٔ مقابر ازجملهٔ آنها بوده است بدون آنکه بتوان بطورکلی معلوم نمودکه در آن تاریخ این شهر چند دروازه داشته وموقعیت آنها نسبت بجهات چهارگانهٔ اصلی چگونه‌بوده است. همچنین‌ازصدها پیرو مولی، که درزمان تألیف کتاب برای‌نویسنده ومردم معروف و شناخته بوده، اسم برده شده است بدون‌آنکه لزوم معرفی‌آنهابرای آیندگان احساس گردد. مثلاً دریکی ازحکایات آمده‌است که «مزار میندیشین ازجمله

۱ـ تاریخ مفصل ایران. تألیف عباس‌اقبال. جلد اول. تهران. ۱۳۱۲

مقابر مشهور اردبیل است» یا درجای دیگر گفته شده است «روزی شیخ‌صفی‌الدین بزیارت مولینا مجدالدین کاکلی‌اردبیلی رفته بود و این مجدالدین همدرس و بحث فریدالدین‌شیخ‌عطار بود» و برهمین قیاس. درحالیکه امروزه برای سکنهٔ اردبیل مزار میندیشین شناخته نیست وقبرمجدالدین که ازعرفا ودانشمندان بنام‌آن عصروهمطراز شیخ‌عطار بوده است ناپیدا میباشد[1]. از «مزار پیر گنجه بگول که یکی از مزارات اردبیل است» هیچگونه اطلاعی دردست نیست و آگاهی از مکان و موقعیت آن یا شخصیت خود پیرنیزبرای معاصرین ماونسلهای‌آینده میسر نمیباشد.

برای آنکه خواننده با نوع نوشته‌های این کتاب آشنا شود یکی از حکایات آن را با اندکی تصرف در بعضی از عبارات نقل می کنیم و آن چنان است که شیخ صفی الدین «روز جمعه از مسجد جامع بیرون آمـد و بیرون رفت و از آنجا بالا میآمد تا نزدیك دروازهٔ مقابر رسید. پس سراستربر کشید ودعا کرد و روی با مولینا. عبداللطیف کرده گفت ازاین خاك بوی دلی میآید. عبداللطیف‌آنجا علامت‌گذاشت وبعد بتحقیق پرداخت. زنی که‌سنش به۱۱۰ رسیده بودگفت درقدیم آب دراینطرف رودخانه بود وچون سیل میآمدقبور را آب میبرد. مردم ازجهة مرده‌هایشان‌ناراحت بودند. وقتی شیخ‌غریبی دراینجا بود. آن شیخ گفت وقتی من مردم مرا لب رودخانه دفن کنید.چون اورا درآنجا دفن‌کردند آب ازآنطرف بگردید وازطرف یسارشهر، که نزدیك دروازهٔ مقابراست، بطرف یمین، که دروازهٔ اسفریس است،افتاد وپلها در خشکی افتادند و جای رودخانه اکنون باغات است. عبداللطیف از زن خواست که محل آن قبررا باونشان دهد. آنجا چیزی‌ظاهرنبود مقداری‌کند وقبری بیرون آمد. براطراف آن مقامی ونشانی‌کرد و اکنون برکنارآب مشهور وپیداست».

باید گفت که‌باکمال‌تأسف‌اکنون آن‌قبرنه‌مشهوراست‌ونه‌پیداست.زیرایمین‌ویسارو

۱ـ این مطالب درآنعهد ازکثرت وضوح، در خفا مانده است. چنانکه در این کتاب هم‌مطالب بسیار زیادی است‌که ازبس برای نسل حاضر واضح است توضیح دربارهٔ آنها معقول بنظر نمی‌رسد حال‌آنکه ممکن است بیشترآنها برای آیندگان مجهول باشد.

دروازهٔ مقابر ومسیر رودخانه و محل باغات و مسجد جامع هیچیك امروزه شناخته نیست و آنهمهٔ معلومات آنروزی امروزه کلاً جزومجهولات گشته است مگردروازهٔ اسفریس که محل آن درحدود مقبرهٔ شیخ‌صفی‌الدین بوده‌است. زیرا قبلا نیزگفته‌ایم که برطبق وصیت شیخ صفی‌الدین ، سید جمال‌الدین اصفهانی او را غسل داد و در کنار دروازهٔ اسفریس در اردبیل بخاك سپرد.

قابل توجه آنکه ازمسیررودخانه‌هم در این حدود اثری نیست و طبعاً گذشت روزگار بستر آن رود را بار دیگر تغییر داده و از دروازهٔ اسفریس دورتر گردانیده است. اگرمثل محققین ونویسندگان امروزی جهات اصلی وفاصلهٔ تقریبی یمین‌ویسار آن روز شهرویا موقعیت دروازهٔ مقابر و درهای دیگرشهر نسبت بدروازهٔ اسفریس موردتوجه ابن‌بزاز قرار میگرفت اکنون برای ما تعیین حدود تقریبی آنها و احیاناً بستر آنروز رودخانه نیزمیسر میگردید.

آنچه در خور مطالعه است اینست که شهر در آن دوره بسیار بزرگ بوده و بطوریکه ازپیشینیان شنیده‌ایم تپه‌ماهورهای «پیره‌سحران»، که امروز دردو کیلومتری شرقی اردبیل‌واقع‌است، درگذشته درمحدودهٔ شهرقرارداشته است وحکایاتی دربارهٔ آن، که بازار فروش شترو پیله درآنحدود بوده است،نقل میشده است و نوشتهٔ ابن‌ـ بزازهم درباب اینکه دروازهٔ نوشهر یکی از دروب اردبیل بودگسترش‌شهررا در آن حوالی‌تأیید مینماید زیرا نوشهر نیزیکی ازقراء شرق‌اردبیل‌است وپیره سحران‌برسر راه‌آن قرار دارد وهم‌اکنون نیز بین نوشهر و اردبیل قراء دیگری واقع میباشد .

باری‌در کتاب صفوة‌الصفا حکایات‌زیادی درمورد مسافرتهای شیخ‌صفی‌الدین بنقاط مختلف وملاقات اوبا اهل سیاست وعرفان نوشته شده که مطالعهٔ آنها ما را از مقام معنوی‌واجتماعی آن‌شخصیت بزرگوار فقروعرفان وحرمت ومنزلتی که‌بین‌مردم بخصوص‌نزدشاهان‌وبزرگان‌داشته‌است آگاه میسازدوازمریدان‌وصوفیان‌روشن‌ضمیری که درآنعهدوکمی‌بعدازشیخ‌صفی‌الدین در دارالارشاد اردبیل‌زندگی‌میکرده‌اند نظیر مولاناشمس‌الدین‌محمدزرگر،مولانانجم‌الدین‌پیرهٔ‌اردبیلی،مولاناتاج‌الدین‌عوض‌شاه،

مولانا عطاء الدین عطاء الله ، مولانا شمس‌الدین آقمیونی ، شمس‌الدین کاسه‌گر اردبیلی ، پیره ملکشاه عموقینی اردبیلی ، پیره عزالدین ، مولانا شهید قاضی جمال‌الدین اردبیلی ، پیرعلی برنیقی وصدها افراد باارج ومحترم دیگر اطلاعاتی در اختیار میگذارد . اینان کسانی بودند که معاصرشیخ زندگی میکردند و شخصیتهای معنوی‌دیگری مثل‌پیر ابوسعید، پیرعبدالملک و... قبل‌ازشیخ دراین‌شهربوده‌اند وقبور آنها زیارتگاهی برای اومحسوب میگشته است.

ابن‌بزاز تنهامارا ازصوفیان ودراویش آگاه نمی کندبلکه خوانندهٔ صفوة الصفادر میان حکایات مختلف‌ازحکام، فرمانروایان وبزرگان‌وطبقات مردم زمان‌نیز آگاهی‌میبابد و حتی با پهلوانان نامدار آن عهد مثل حاج ابوبکر ، حاج صفی ، پهلوان خلیل ، و پهلوان مترس و دیگران، که درآندوره در اردبیل وآذربایجان شهرت ومعروفیت قابل توجهی داشته‌اند ، آشنا می‌شود[1].

تاورنیه سیاح فرانسوی در اردبیل

یکی‌ازمسافرین خارجی اردبیل «تاورنیه» جهانگرد فرانسوی است که مدت چهل‌سال از عمر خود را صرف جهانگردی کرده وهزاران فرسنگ درخشکی راه پیموده تا به هندوستان رسیده است . سفرهای او بایران در زمان شاه عباس دوم صورت‌گرفته وسفرنامه‌ای نوشته است‌که بفارسی ترجمه‌شده است[2]. او دربارهٔ سفر اول خود وقتی ازتبریز عازم اصفهان بوده مینویسد «روز دوم از تبریز، ازکوه سختی باید سرازیرشد و راه درآنجا بسیارتنگ است . درپای این کوه است‌که تجاریکی‌از دو راهی راکه باصفهان میرود انتخاب مینمایند وهرکدام برحسب میل طبیعی یااحتیاج وضرورت راهی را اختیارمیکنند. آنهائیکه میخواهند راه مستقیم معمولی را از قم وکاشان پیش گیرند مردابی[3] را ، که فاصله میان دو راه

۱ـ کتاب مقالات صفوة‌الصفا . تألیف ابن‌بزاز. بخط مرحوم میرزا احمد تبریزی. چاپ سنگی. ۱۳۲۹ق .

۲ـ سفرنامهٔ تاورنیه . ترجمهٔ ابوتراب نوری . محرم ۱۳۳۱ .

۳ـ این‌کوه‌سخت گردنهٔ شبلی، واین‌مرداب، مرداب‌جنوبی‌آنست که‌امروزه «شود گول» نامیده میشود .

است، طرف چپ میگذارند و آنهائی که میل دارند از راه اردبیل و قزوین، که دو شهر خوبی هستند، بروند مرداب را بطرف راست گذارده طول کوه را میگیرند و میروند. از تبریز تا اردبیل کمتر از ۱۲ لیو مسافت ندارد. از ابتدای مرداب همه‌جا زمینهای خوبی است و من (یعنی تاورنیه) اول بشرح این راه میپردازم».

تاورنیه از این راه تعریف میکند و پس از ذکر مطالبی چنین مینویسد «اردبیل بواسطهٔ تجارت بزرگ ابریشم، که از گیلان همسایهٔ نزدیك آن بآنجا میآید، و هم بواسطهٔ مقبرهٔ شاه صفی اول (منظور شیخ صفی‌الدین است) و بعضی از شاهزاده‌های آن خانواده مشهور است. خیابانهای آن بسیار قشنگ و مصفا است. بواسطهٔ درختهای بزرگ چنار، که از دوطرف بخط مستقیم و فاصلهٔ متساوی کاشته شده است. بزرگی شهر بحد متوسط است و در یك شکاف قشنگ کوهی واقع شده‌است (مقصود جهانگرد مزبور جلگهٔ زیبای اردبیل است که بین دو رشته کوه سبلان و باغرو واقع شده است). کوه سبلان که بشهر نزدیکتر است مرتفعترین جبال مدی[1] است. خانه‌های اردبیل هم مثل همهٔ شهرهای ایران از گل و خاك بنا شده و کوچه‌ها خیلی تنگ و کج و معوج و بی‌قرینه هستند. فقط یك کوچهٔ قشنگ دارد که در منتهاالیه آن کلیسای ارامنه واقع شده‌است. یك رود کوچکی از وسط شهر میگذرد که سرچشمهٔ آن از جبال مجاور از مشرق بمغرب جاری است. این رود بچندین نهر منقسم میشود وباغات شهررا مشروب مینماید. در نقاط مختلفه درخت کاشته‌اند که مایهٔ تفریح نظر و صفای شهر است. میدان شهر بزرگ است وطولش بیشتر از عرض و یك کاروان‌ـ سرای قشنگ که‌خان اردبیل بنا کرده در یکطرف میدان واقع شده‌است. کاروانسراهای دیگرهم درسایر نقاط شهر هست که همه خوب و راحت‌اند و دراطراف آنها باغات واقع شده خصوصاً باغ شاه که شروع میشود از یك خیابان طولانی با چهار ردیف درخت تا بدرب مدخل آن میرسد».

امروز ازباغشاه و آن خیابان چهارباغ اثری نیست ولی محله‌ای در جنوب

۱ـ تاورنیه در کتاب خود، مثل مورخین دیگر، شیروان ونواحی غربی دریای خزر و آذربایجان و اردبیل را کشور قدیم ماد میداند.

شرقی شهر بنام «باغ شاه» موجود است که یادگار همین باغ شاهی است که سلاطین صفوی درآن منزل میکردند و این جهانگرد فرانسوی نیز ازآن نام برده است.

تاورنیه آنگاه متوجه قسمت معنوی و اعتقادی مردم شده چنین می‌نویسد که «اراضی اردبیل اگرچه برای عمل آوردن انگور مساعد است ولی درشهر ابداً شراب یافت نمی‌شود و درچهارپنج لیو دور ازشهرشراب میاندازند. ارامنهٔ متوطن اردبیل اگرچه شرابهای خوب در ذخیره دارند اما در هیچ نقطهٔ ایران وارد کردن شراب و نوشیدن آن باشکال وسختی اردبیل نیست. خیلی پنهان ومحرمانه بایدصرف کرد مثل اینکه شخص قبیح‌ترین اعمال را مرتکب میشود».

سیاح فرانسوی علت این‌سختی واحتیاط را لزوم احترام قبور آنجا یعنی‌مقبرهٔ شیخ صفی‌الدین ومجاوران آن میداند و اضافه می کند که «ایرانیها متفق‌اند باینکه هیچ گناهی بالاتر ازآشکار شراب خوردن دراردبیل نیست» و طبیعی است که‌این‌گناه از نظر اجتماعی و جزائی است والا ایرانیان غیرمسلمان گناهی برای شرابخواری نمیدانند و مسلمانان نیز آن را درهمه جا وهمه وقت بیکسان‌گناه و حرام میشمارند. تاورنیه بتفصیل دربارهٔ بقعهٔ شیخ صفی‌الدین وقبور مجاورسخن‌گفته است ولی قبل ازآنکه وارد این بحث شود درباب اهمیت آنروز اردبیل چنین مینویسد که «از همه جای‌ایران مردم‌برای زیارت قبرشاه‌صفی‌می‌آیند واین‌مسئله باتفاق تجارت‌ابریشم... اردبیل را یکی ازمعتبرترین شهرهای مملکت کرده است».

وی برای نشان دادن اهمیت تجارت ابریشم اضافه میکندکه « قوافل تجارت ابریشم که گاهی‌به‌هشتصدو نهصد شترمیرسد بیشتر دراشتهار این‌شهر مدخلیت دارد. بواسطهٔ مجاورت‌گیلان‌که ابریشم‌ازآنجا بحد وفور میآید ونزدیکی شماخی که‌آنهم مقدار کثیری‌ابریشم‌میدهدو معبر این شهر بطرف اسلامبول و ازمیر شهراردبیل‌است، تسلسل‌قوافل‌و تجار آنجارا دارای اهمیت بسیار کرده ودرآنجا هم مثل تبریزهمه قسم مال‌التجاره بحد افراط یافت میشود».

تاورنیه سرانجام برای تکمیل بیان خود دربارهٔ راه اردبیل یادآور میشود « از اردبیل تا قزوین همه جا خوب است ... کاروان معمولا پنجروزه

از اردبیل تا «آریون» و از آنجا دوروزه تا «طارم» میرود و ازطارم تا قزوین هم دو روزه راه است».

دیدار پی‌یترو دولاواله از اردبیل

«پی‌یترو دولاواله» جهانگرد ایتالیائی هم ازجمله کسانی‌است که در عهد سلاطین صفویه اردبیل را دیده‌اند. مسافرت او بایران در زمان شاه عباس بزرگ اتفاق افتاده و در این سفر مطالبی برشتهٔ تحریر درآورده است که قسمتهائی از آن دربارهٔ اردبیل چنین‌است «... درشهر اردبیل نهرهای بزرگ دربیشتر کوچه‌ها جاری است و این نهرها ظاهراً، از رودخانهٔ کوچکی، که ازکوه سبلان سرچشمه میگیرد، منشعب میشوند. بهمین سبب اردبیل با شهر «ونتسیا» [۱] بی‌شباهت نیست. در این نهرها نیزماهی قزل‌آلا فراوان و بقدری لذیذ است که من (پی‌یترو دولاواله) نظیر آنرا پس از ترک‌گفتن اسکندریهٔ مصر نخورده بودم».

برای گذشتن از این نهرها در کوچه‌ها بفاصله‌های کم پلهای آجری ساخته بودند ودر زمستان، که برخلاف تابستان آب آنها زیاد و عبور از نهرها مشکل بود، مردم از آن پلها رفت و آمد مینمودند. دراطراف نهرها نیز درختانی‌کاشته بودند که از دو سوی جویها سربهم آورده منظرهٔ دلپذیر و زیبائی داشتند. بقول وی میدان بزرگ شهر مستطیل بود و خانه‌ها و عمارات اطرافش زشت و ناچیز مینمود. جز خانهٔ حاکم، که در زمان شاه عباس بکاخ شاهی تبدیل شده، و بناهای بقعهٔ شیخ صفی‌الدین، درشهراردبیل عمارات بزرگ و دلپسندی وجود نداشت.

پی‌یترو دولاواله [۲] که درسال ۱۰۲۷ هجری دررکاب شاه عباس باردبیل رفته

۱- این شهر همان ونیز معروف است که از شهرهای دیدنی ایتالیا میباشد. شهر در داخل دریا و در وسط آب واقع شده وکوچه‌ها وخیابانهای‌آن برآب دریا قرار دارد. وسیلهٔ نقلیهٔ شهرقایق وکشتی است که بجای تاکسی و اتوبوس مورد استفادهٔ مردم میباشد. این شهر ازبزرگترین مراکزجلب توریست اروپا بشمارمیاید.

۲- Pietro dellavale یکی از شوالیه‌های رومی و مردی عالم و دانشمند بود. نذر کردکه بزیارت اماکن مقدس مسیحی بدمشق وفلسطین برود. ازآنجا ببغدادآمد با یک

است مینویسد که در ایران «...زنان هرجائی را فحبه میگویند که درمجالس مهمانی میرقصند ... دربیشتر مهمانیها زنان رقاصه دیده میشوند وصاحبخانه آنانرا بهریك از میهمانان که تمایلی نشان دهندتقدیم میکند ... تنها درشهراردبیل این‌رسم وجودندارد زیرا شاه عباس‌این‌گونه زنان را از آن شهربیرون کرده‌است»[1].

این‌سنت قرنها بعدازشاه‌عباس‌نیزدراین‌شهرباقی وتعصب سختی‌بوجود آورده بود چنانکه هنگام یکی‌ازاشغالهای نظامی اردبیل ازطرف قشون روس روزی ژنرال فرمانده قوای‌اشغالگر به‌حاجی‌رجبعلی‌نام‌یکی‌ازمتنفذین‌شهر پیغام فرستاد« که سربازان ازحیث عزوبت‌وتشفی‌غریزهٔ جنسی‌ناراحتند وفرمانده درخواست دارد که‌دراینمورد همفکری وراهنمائی و مساعدت لازم با آنان بنماید». حاج رجبعلی براثر این پیغام جلسه‌ای با حضور محترمین شهر درمنزل خود ترتیب داد وپیام فرمانده روس مطرح مذاکره وتبادل‌نظر قرار گرفت و بالنتیجه تصمیم محرمانه‌ای اتخاذ شد و بکسانیکه سربازان روسی‌خانه‌های آنانرا برای‌سکونت دراختیارداشتند ابلاغ گردید که‌هرکسی موظف است باکسان خویش سربازان خارجی‌مقیم در خانهٔ خودرا بقتل برساند، و چنین شد و جمع کثیری از روسیان در یکشب بقتل رسیدند. باقی از ترس فرار کردند وازاین‌شهررفتند. یکی‌ازسالخوردگان شهر که این‌داستان را بنگارنده میگفت افزود که چندی قبل‌درقسمتی‌ازخانهٔ موروثی‌خودبرای ساختن‌بنائی پی کنی‌میکردیم تعداد زیادی اسکلت انسان درچاهی‌پیدا شد که چون موهای بورداشتند معمرین آنها را متعلق بهمان واقعهٔ کشتار روسیان دانستند.

← دختر نسطوری‌ازاهل ماردن Mardin که سیتی‌مآنی Citti Maani خوانده میشد ازدواج کرد و باتفاق او بسمت ایران وهند براه افتاد . زنش درشیراز ازخستگی و تب درگذشت ولی او خودش بهند رفت و در مراجعت جسد زنش را بروم برد و در آنجا با تشییع مفصلی دفن نمود (تمدن ایرانی) .

۱ـ اقتباس ونقل ازکتاب زندگانی شاه‌عباس اول. تألیف نصرالله‌فلسفی. چاپ تهران ۱۳۳۵ .

ماندلسلو و بقعهٔ شیخ صفی الدین

از خارجیانی که دربارهٔ اردبیل مطالبی نوشته است باید از «ماندلسلو» هم نام‌برد. او درزمان شاه صفی از اردبیل دیدن کرده ودرسفرنامهٔ‌خود که در۱۶۷۹ میلادی درپاریس‌بچاپ رسانیده شرح‌این‌مسافرت وبازدیدآرامگاه شیخ صفی‌الدین وکسب اجازه از کلبعلی‌خان حاکم‌شهررا برای زیارت‌بقعه ذکر کرده‌است ولی‌چون گفته‌های وی بیشترمربوط به‌بقعهٔ شیخ‌صفی‌الدین‌است درجلددوم‌این‌کتاب درگفتاری که مربوط بآثار تاریخی اردبیل است بنوشته‌های اواشاره شده است.

ترجمهٔ فصولی‌ازسفرنامهٔ «آدام اوله آریوس» استاد دانشگاه آلمان در باب اردبیل

در سال ۱۶۳۳ میلادی یعنی ۳۳۷ سال قبل از تاریخی که ما این مطالب را جمع آوری میکنیم از یك منطقهٔ شاهزاده نشین آلمان، که «هولشتاین»[۱] نام داشت شخصی بنام «بوروگمان» باتفاق سیصدنفرخدمه وهمراهان دیگربعنوان سفیر بدربار سلاطین روس وایران مأمورگردید. دربین این‌عده جوان دانشمندی بنام «آدام اوله آریوس»[۲] بود که درآنموقع سی‌سال داشت و در دانشگاه «لایپزیك» آلمان استاد بود. این‌جوان پس ازبازگشت بکشورخود سفرنامه‌ای نوشته و دیده‌ها و شنیده‌های خودرا دراین سفرطولانی و پرماجرای آنروز باقلم شیوائی برشتهٔ تحریر درآورده است. اوبالغ بردوماه دراردبیل توقف‌کرده و فصولی ازکتاب خودرا باوضاع این شهراختصاص داده است. ما ترجمهٔ آن فصول ازکتاب اورا دراینجا میآوریم[۳] تا خوانندگان محترم وضع آنروز این‌شهررا از زبان اوبشنوند.

۱- Holstein

۲- Adam Olearius

۳- این‌ترجمه بوسیلهٔ آقای دکترمهندس حسن‌واهب زاده ازنسخهٔ مجاری آن کتاب صورت گرفته است.

برای ما میسر بود که بجای آن، نوشتهٔ دیگرانی از این جهانگردان را نقل کنیم ولی از اینجهة آنرا بردیگران ترجیح دادیم که وی تاجر ومعدنشناس و... نبوده بلکه استاد دانشگاه بوده است و بادیدروشنی مطالب را ملاحظه ومنعکس نموده است و بدین‌لحاظ نوشته‌های او بنحو مطلوبی میتواند خوانندگان دانشمند را در جریان وضع عمومی آنروز جامعهٔ اردبیل بگذارد و بعضی از نهادهای اجتماعی را بشکل قابل توجهی روشن سازد.

کاروان سفیرهلشتاین ازقفقاز واز راه شماخی گذشته بعد ازعبور از رود ارس درسوم آوریل ۱۶۳۵ میلادی وارد ایران شده است. اوله‌آریوس مینویسد «درآن طرف ساحل، دردشت‌مغان، مهماندار وراهنمای جدیدی که کلبعلی‌خان حاکم‌اردبیل باستقبال ما فرستاده‌بود، ازما پیشواز کرد. چون راه ما بایران از کوهستانها ودره‌های عمیقی‌میگذشت وعرابه‌رو نبود ازاینرو سیصد اسب و ۴۰ شتربرای سواری وحمل بارهادراختیارماگذاشتند. خوردنی فراوان‌شد وروزانه ده‌رأس گوسفندو ۳۰باتمان(من) شراب، برنج، کره، تخم‌مرغ، بادام، کشمش‌وسیب وچیزهای دیگر بمامیدادند. شب اول درآلاچیقهای[1] گرد چوپانی منزل کردیم. روزبعد از دشت زیبائی گذشتیم که‌آهوی زیادی داشت.

دراینجا اوبتوصیف‌آهوها ودشت پرداخته واز «بالها رود» وسنگ پشتهای بزرگ این‌حدود سخن‌میگوید وازاینکه ساکنین‌قریهٔ «شاه‌مزار» ازترس این ایلچی‌های خارجی دهکده را رها کرده درکوههای اطراف پنهان شده‌اند اظهار تعجب میکند ودر تعریف‌کوههای اطراف مینویسد «... در بالای کوه ازشکاف سنگی‌آب زلال وتمیزی جاری بود ودرآن شکاف خرچنگ دریائی بچشم میخورد. بعضی از همراهان من تاآنموقع چنین خرچنگی‌را بچشم ندیده بودند. حقیقت این است که باید بطور اعجازآمیزی این خرچنگ ازدریا باین‌مرتفعات رسیده باشد. شب را در یك دهکدهٔ خالی‌ازسکنه منزل کردیم ولی‌چون خبریافتیم که ساکنین‌آن قریه درپائیز گذشته ازبیماری طاعون تلف شده‌اند فوری‌آنجا را خالی کردیم و در بیابان ماندیم

۱ـ آلاچیق یعنی چادرصحرانشینی.

مهمانداران ما از اطراف تعدادی آلاچیق برای ما آوردند زیرا هوا سرد بود و چون برای همه کفایت نکرد عده‌ای وارد یکی از آن خانه‌ها شدیم و آتش روشن کردیم و با صرف بقیهٔ شرابهائی که در قمقمه از شب گذشته داشتیم شب خوشی بصبح آوردیم » .

در فردای حرکت برف و کولاك شدیدی افراد این کاروان را ناراحت کرده است ولی درنزدیکی کاروانسرای «آق‌قیز»، که بنظر اوله‌آریوس ساختمان عظیم و قشنگی بود، فرستادهٔ مخصوص شاه ایران درلباس فاخر و با دونوکر خود از اینان استقبال مینماید . شب را دردهکده ایکه در دامنهٔ کوه واقع وباغها ودرختان زیاد و زیبائی داشته مانده‌اند و روز بعد ازطریق گردنهٔ «چیزتلو» ازرود قره سو گذشته‌اند . اوله‌آریوس دراینجا پل سمیان را تعریف کرده نوشته است « در کنار دهکدهٔ سامیان دوساحل این‌رودخانه را یك‌پل سنگی بطول ۹ قدم با ۶ چشمهٔ زیبا بهم وصل‌میکند» باآنکه باردبیل دو میل راه باقی بود معهذا چون عید پاك آنها رسیده بود شب را در دهکدهٔ دیگری منزل کرده‌اند ولی ازدست «ساس» شب ناراحتی گذرانده‌اند.

برای مؤلف آن کتاب تهیهٔ تپاله [۱] چیز جالبی بوده و شرحی در چگونگی درست‌کردن وخشك نمودن‌آن در دیوار وجلوی‌آفتاب نوشته اضافه کرده است که « نهم‌آوریل آفتاب عید پاك برما دمید. هنگام طلیعهٔ خورشید با توپها و تفنگهائی که داشتیم بعلامت سلام سه‌بارشلیك کردیم و آنگاه برای تقرب بآفریدگار مجلس‌وعظی ترتیب دادیم. نزدیك ظهرمهماندارجدید ما، که جوان خوش‌مشربی‌بود، برای‌احترام بملاقات سفیران‌آمد وعیدرا تهنیت‌گفت. هدایائی‌هم باخودآورده بودکه عبارت از پنج‌عدد ماهی‌خشك، یك ظرف پرازنان بعلاوه انار وسیب ویکنوع گلابی‌مخصوص که بشکل‌لیمو ولی‌آبدار بود وطعم وبوی خوشی‌داشت ، بامقداری خیار وسیر نمك

۱ــ دهاتیها پهن‌چهارپایان را باآب خیس کرده مالش‌میدهند وآنرا قطعه قطعه جلوی آفتاب پهن میکنند وپس ازآنکه خشك شد درتنور واجاق میسوزانند وبرآتش آن نان وغذا می‌پزند .

زده وشراب شیراز، که درایران بهترین شرابها محسوب میشود»[۱].

چگونگی پیشواز از سفرای آلمانی در اردبیل

فصل نوزدهم کتاب اوله‌آریوس با این‌عنوان آغاز میشود و چنین‌میگوید که ورود ما باردبیل روز دوشنبه دهم‌آوریل و مصادف باعید پاك بود. پیشواز مجللی ازما کردند و با رژهٔ جالبی که دادند بیش از شماخی ما را سرگرم نمـودند. نزدیکیهای ظهربود که با لباس‌فاخر براه افتادیم.

دسته‌ای از سوارکاران وگارد احترام حاکم باستقبال ما آمدند. ابتدا رکاب درکشیدند ودوستانه سلام کردندآنگاه برگشته پیشاپیش‌ما براه افتادند. کمی‌بعد در کنارقریه‌ایکه برجهای رنگارنگ داشت[۲] سواران زیاد دیگری بفرماندهی «طالب‌خان» ازما پیشواز کردند. طالب‌خان خود مرد لاغراندام وپیری بود و قلندر[۳] این ولایت بشمارمیآمد اوبما خیرمقدم گفت ودرکنار سفیران قرارگرفته حرکت نمود. بعد ازآنکه قدری ازاین دهکده دورشدیم تودهٔ زیادی ازمردم شهررا دیدیم که‌بعضی سواره وبرخی پیاده باستقبال وتماشا آمده بودند. ازدحام‌آنها زیاد بود وسواران از بین‌آنها برای عبورما راه بازمیکردند.

اینك سواران زیاد دیگری دیده میشوند که بسمت ما پیش میآیند. اینها که هزارنفر بودند پشت سر«کلبعلی‌خان» حاکم حرکت میکردند. کلبعلی‌خان شخص کوچك اندام ولی‌بشاش وگشاده رو بود و چون بمارسید دوستانه خوش‌آمدگفت و بخواهش سفیران در صف آنها در وسط قرار گرفت. همچنانکـه میرفتیم سواران اردبیل نمایشهای زیادی میدادند وما را سرگرم میساختند. دوپسربچه‌ای که پیراهن سفید داشتند وروی‌آن پوستین‌های زیبائی ازپوست بره بتن کرده بودند بمارسیدند. پوستین‌آنها پشمهای بلند ورنگین داشت وهریك ازآنان چوبی در دست داشتند که

۱ــ این گفتار اوله آریوس قابل توجه است زیرا در اینموقع از سال این میوه‌ها در اردبیل پیدا نمیشود مگرآنکه ازجاهای دیگرآورده باشند.

۲ــ گویا قریهٔ‌کلخوران بوده است.

۳ــ نایب‌الحکومه را قلندر میگفتند.

سر آن بشکل پرتقال بود. چون بسفرا رسیدند ایستادند و از روی کتابی که در دست داشتند اشعاری در مدح محمد (ص) و علی (ع) و شیخ صفی الدین خواندند وپشت سر آنها جوانان زیادی که بالاپوشهای سفیدی بتن داشتند با صدای پرندگان آواز میخواندند وبامهارت کامل ازبلبل و دیگرپرندگان تقلید مینمودند. ازگوشه‌ای از این محل ، که بشکل میدانی درآمده بود ، نوازندگانی باآوای طبل و نی لبك چوپانی فرا رسیدند و دسته‌هائی از مردم درحالیکه کمر همدیگرراگرفته بودندحلقه زده آواز میخواندند و رقص میکردند. اینها که بهمین حال درجلوی ما بسمت‌شهر حرکت میکردند، کلاههای خود را بهوا میانداختند ودرمیان هلهلهٔ شدید تماشاچیان آنها را باطرز زیبا و مشغول کننده‌ای میگرفتند.

درنزدیکی شهر کمانداران زره‌پوش در دوطرف معبرصف کشیده و دیوار گوشتی ترتیب داده بودند. کلاههای آنها شبیه کلاه شنا بود و بنام عرقچین خوانده میشد . برتارك آنها پرهای زیبا وپهنی نصب کرده بودند . عجبتر آنکه جمعی دیگر این پرها را درپوست سر یا پیشانی خود فرو برده و حتی دشنه برعضلات پرگوشت سینه و بازوانشان فروکرده آویزان نموده بودند . ما خیال کردیم که اینها تردستان و ساحران هستند که شنیده‌ایم درایران وبخصوص هندوستان زیادند . در بین مردم تعدادی هندوهم دیده میشد که بادیدن ما دست برسینه گذاشته سرتعظیم فرومیاوردند. ازدحام تماشاچیها زیاد بود ونگهبانان با چوبهای بلند وشلاق‌آنها را از سر راه ما دور میکردند . با این حال چندین بارفشارآنها حرکت ستون ما را متوقف‌گردانید. پشت بام خانه‌ها و روی دیوارها حتی بالای درختها پر از مردم بودکه خیره ما را تماشا می کردند.

خان [1] ما را بخانهٔ ویلائی زیبائی بردکه در وسط یکی از بزرگترین باغهای شهر قرار داشت و ده پله شخص را بدان عمارت بالا میبرد . باغ با درختان میوه شکوه و جلوهٔ خاصی داشت. ما را دراطاقها وخدمه را در چادرها جا دادند و در تنگهای طلائین برای ما شراب‌آوردند . آنگاه غذا دادند .

۱ــ حاکم را خان میگفتند .

درمدتی که غذا صرف می‌شد دائم نوای ضربدار موسیقی در ترنم بود و یك دسته «اوچی» یعنی کماندار در کنار خانه بامهارت کامل باآهنگ آن می‌رقصیدند. اینها کمانهای خودرا در دست داشتند آنچنان که دررقصهای «باله» آنرا در دست میگیرند. کمی بعد نیز دوطلبهٔ ابدال باچوبهائی که سر آنها مثل پرتقال بود [1] پیش‌آمده قصیده خواندند.

کاخ شاهی اردبیل «شاه باغی»

اوله‌آریوس دراینجا از خوانندگان خود اجازه میخواهد که دربارهٔ این کاخ شمه‌ای بنویسد و چنین می‌آورد «خان قبلی اردبیل که ذوالفقار خان نام داشت آدم بسیار ثروتمندی بوده بخرج خود این عمارت را بسبك ترکها بناکرده است. شکل آن هشت ضلعی و ارتفاعش ببلندی سه طبقه است. در اطراف آن از فواره‌ها آب فوران میکند و ارتفاع آن بحدی است که از بلندی عمارت نیز میگذرد و دیوارها از سنگهای آبی وقرمز وسبزساخته شده که باشکال مختلفی کار گذاشته شده‌است. قالیهای نفیسی کف اطاقها را فرش کرده و دورادور عمارت راایوان زیبائی ازمرمر فراگرفته است. دریك گوشهٔ ایوان، قسمتی که درحدود ۱۶ پای مربع است، قالی قلابدوزی شدهٔ زیبائی انداخته و در روی آن بالشهای ابریشمی و زردوزی شده گذاشته‌اند. گویا روزگاری شاه ایران وقت مسافرت باردبیل در این قصر خانه کرده بود و اینك باحترام وی این گوشه از ایوان را چنین نگهداشته‌اند وچون پای گذاشتن در آنجاهم ممنوع است از این رو دورآنرا نردهٔ زیبائی کشیده‌اند.

بعد از صرف غذا و تفریحات لازم، خان سفیران را بخانهٔ خوب و راحتی راهنمائی کرد که سابقاً، محل اقامت مأمور اداری شاه ایران بود. ملتزمین را نیزدر خانه‌های مجاور منزل دادند. خانه‌هائی که صاحبان آنها مردمان رشید و ثروتمندی بودند وتمام احتیاجات را شرافتمندانه برطرف میکردند.

---

۱ ــ این چوبها شبیه گرز است و در اصطلاح محل «توپوز» با تشدید حرف پ میگویند.

آشپزخانهٔ بقعهٔ شیخ صفی

روز دوم ورود ما ازمطبخ سرای شیخ صفی‌الدین برای سفرا «تبرّك» فرستادند. طبق رسم معمول به‌سفیران خارجی وسایر مأموران عالی‌رتبه، که وارد این شهر میشوند ، دوسه بار در این عمارت مهمانی میدهند و از آشپزخانهٔ مزبور برای‌آنان غذا میفرستند و آنرا «تبرك» مینامند .

تبرکی که برای ما فرستادند ۳۲ کاسهٔ بزرگ پر از پلو رنگ شده [۱] بود که بالای‌آنها گوشت پخته وکباب بود ونانهای تخم مرغی نیزهمراه داشت . آنهـا را برروی سرعمله‌ها گذاشته بودند . سفره را روی زمین گستردند و مـا کمی احساس ناراحتی کردیم ، بخصوص که ناهار را طبق مقررات خودشان بدون شراب صرف نمودیم. سفرا برای‌احترام دستورنواختن شیپور وشلیك توپها را دادند ونیزبحاملین غذا انعام‌هائی تعارف‌کردند ولی هرچه اصرار کردند آنها نگرفتند و چنین‌کاری را مستلزم کیفری برای خود بیان نمودند .

روزهای بعد بیش از احتیاج روزمره بما خواربار میدادند . روزانه ۱۶رأس گوسفند، ۲۰۰ تخم مرغ ، ۴ باتمان[۲] کره (هر باتمان ۷/۵ فونت است)، ۲ باتمـان کشمش، یك باتمان بادام ، ۱۰۰ باتمان شراب، ۲ باتمان دوشاب (شیره) باضافه‌آرد و برنج و مرغ وچیزهای دیگر . از هدایای دیگری‌که خان برای مـا می‌فرستاد در فرصت‌های دیگرسخن خواهیم‌گفت» .

تاریخچهٔ اقامت سفرای‌هلشتاین در اردبیل

اوله‌آریوس فصل بیستم‌کتاب خودرا با چنین عبارتی شروع کرده و دیدنیهای خودرا در آن شهر بیان نموده است «روز ۱۲ آوریل کلبعلی خان بملاقات آمد و سفرا را به‌دوستی و صمیمیت خویش اطمینان داد و چنین هم بود و او تا آخـر بقولهای خویش وفادار ماند. درضمن پیکی باصفهان، بدربار سلطنتی، فرستاد تا شاه

۱ــ معمولا روی پلو را با زعفران رنگ میکردند و امروز نیز در مهمانی‌ها چنین می‌کنند .

۲ــ باتمان لفظ ترکی است یعنی «من» و من اردبیل برابر ۶کیلو است .

ایران را از ورود ما آگاه سازد و طبق دستوری که از جانب وی دریافت میدارد ما را روانهٔ پایتخت گرداند ولی متأسفانه این دستور خیلی طول کشید و ما دوماه تمام دراین شهر ماندگارشدیم».

نویسندهٔ سفرنامه دراینجا ورود یکی از کشیشان ارمنی ایروان را ذکر کرده و ملاقات سفرا را باوی یادآور شده است که چون با اردبیل ارتباط مستقیمی ندارد از ذکر آن صرفنظر مینمائیم ولی یادداشتهای ویرا درمورد عید قربان که او دراردبیل دیده از نوشته‌هایش میآوریم:

«روز ۲۵ آوریل که مطابق با ۱۰ ذیحجهٔ تقویم اعراب بود آخوندها «بایرام»[1] بزرگی براه انداختند. این عید را «قربان» میگویند و بپاس عمل «ابراهیم» پیغمبر، که فرزند خودرا قربانی میکرد، برپا میدارند. دراین روز کسانی که استطاعت مالی دارند بیاد قربانی کردن اسماعیل، که ایرانیها معتقدند پدرش اورا قربانی میکرد نه اسحق را، درسپیده‌دم گوسفندی را دم درخانه، یا درحیاط آن سر میبرند، و تکه‌تکه کرده در میان فقرائی، که دسته دسته حرکت میکنند، تقسیم مینمایند. کسی حق ندارد که کوچکترین قسمت قربانی، حتی پوست گوسفند را درخانه نگهدارد. زیرا ابراهیم هم وقتی بجای پسرش قوچی را قربانی کرد یك لقمه هم باشد بخانه نبرد. دراین موقع است که از ایران وسایر بلاد اسلامی زوار فراوانی برای قربانی کردن بمکه میروند.

دراین روز، پیش ازطلیعهٔ صبح بیش از ۵۰۰ نفرزن ایرانی درقبرستان اردبیل جمع شده بین گورها راه‌میرفتند ویا نشسته‌بودند وبرسرمزار مردگان خودسوگواری میکردند. بعضی‌ها درحالیکه روی سنگ قبرنشسته بودند غذامیخوردند وبرخی نیز پسربچه‌ای را برروی خود نشانیده بودند که دربرابرپول با صدای بلند چندسوره از قرآن قرائت میکرد. متمولین درکنار قبر چادر زده بودند تا ازنظر بیگانه مخفی باشند. اینگونه‌عزاداری در روزهای «اروج»[2] یعنی ایام ماه رمضان نیزمرسوم‌است.

۱ــ بایرام کلمهٔ ترکی و بمعنی عید است.

۲ــ اروج کلمهٔ ترکی است وبمعنی روزه می‌باشد.

روز ۲۷ آوریل کلبعلی خان بملاقات سفرا آمد و خبرخوشی آورد و آن اینکه «ینی‌چری»[1] های شورشی، سلطان عثمانی را درقسطنطنیه کشته جمعی ازمتنفذین را توقیف نموده‌اند . بدین مناسبت هلهله و شادی درشهر زیاد بود وبدستور خان برای شادی آتشبازی کردند و فشنگها (فشفشه‌ها)ئی را درهوا بپرواز درآوردند و آوای سوت و طبل ازهرگوشه بگوش میرسید . سفرای ما هم دراین شادی شرکت کردند وفرمان شلیك توپهارا دادند و۶شلیك باسه‌توپ کردند. خود نیزبالای پشت‌بام رفتند تاتظاهرات مردم را تماشا نمایند . این‌رفتارسفرا، بخصوص هنگامی که دستور دادند طبل وشیپورها نیز بصدا درآیند، درخان اردبیل ایجاد خوشحالی کرد واو با ارسال دو شیشه شراب شیرازی و دوشیشهٔ بزرگ Candi از اینان تفقد نمود» .

عزاداری ایام عاشورا

اوله آریوس پس از ذکر این‌مطالب، عزاداری ماه محرم را پیش کشیده می‌نویسد «در پانزدهم ماه مه عزاداری ده روزهٔ ایرانیان شروع شد، که آنرا عاشورا مینامند، زیرا«عَشَر»بعربی ده میباشد. این‌عزاداری خاص ایرانیان است وجز آنها مسلمانان دیگرچنین‌مراسمی ندارند وعزاداری نمی کنند. روزعاشورا نزد اینها مخصوص یادآوری از حسین (ع) جوانترین فرزند علی (ع) است که از او بعنوان امام و بمنزلهٔ مقدس تکریم میکنند. طبق نوشتهٔ مورخان در این کارزار، که «یزید» خلیفهٔ اموی علیه حسین(ع) برپا کرد، اول آب را بروی اوبست وبدینترتیب با تشنگی زجرآوری شکنجه‌اش داده پیکرش را با ۷۲ تیرپیکان سوراخ سوراخ کرد . شخصی بنام «سنان بن‌انس» بدنش را هدف تیر قرارداد ومرد دیگری بنام «شمربن ذی‌الجوشن» ضربهٔ شهادت را براو وارد کرد. از برای‌آن عزاداری ده روز طول میکشدکه حسین(ع) در این مدت از مدینه بکوفه حرکت میکرد و دشمن ده‌روزتمام اورا درمعرض مرگ قرارداده بود .

ایرانیها درچنین روزی لباس عزا بتن‌میکنند . غمگین‌هستند وباآنکه روزهای

۱ــ قسمت مخصوصی از سربازان رسمی سلاطین عثمانی بودندکه ورزیدگیهای جنگی زیادی داشتند وبشجاعت مشهوربودند .

دیگر باتیغ‌سرشان را میتراشند دراین روز سرهای خودرا باتیغ نمی‌تراشند. زندگی معتدلی دارند. شراب نمی‌خورند فقط آب می‌آشامند. سراسر اردبیل مثل یك لانهٔ مور درجوش وخروش‌است. مردم بمراسم مخصوص مشغول‌اند. در روز آخرقبل ازظهر مجلس ختم عمومی وعصر آنروز مراسم عجیب وغریب عزاداری را خاتمه دادند. مجلس‌ختم درهشتی‌مزار شیخ‌صفی برگزارشد. دراینجا دربالای منبر پرچم درازی‌آویزان بود. گویا این عَلَم را فاطمه(ع) دختر پیغمبر دوخته بود و سرعلم را بشکل‌نعل اسب «عباس» عموی پیغمبر تزیین کرده بود. این‌نعل را شیخ صدرالدین فرزند شیخ صفی‌ازمدینه باردبیل‌آورده بود. وقتی درمجلس ختم اسم حسین (ع) را برزبان میآوردندگویا علم بشدت باهتزاز درمیآمد و وقتی اززخمهای هفتاد ودوگانه و خونریزی اوصحبت میشد، که متعاقب آن حسین (ع) از اسب افتاده است، علم با آنچنان‌نیروئی‌خمیده میگردیدکه‌چوب آن دوتکه شده می‌شکست و می‌افتاد. حقیقت اینست که من درآنجا نبوده وبچشم خود ندیدم‌ولی‌ایرانیها این‌را بعنوان حادثهٔ‌معتبر وحقیقت مطلق‌تلقی‌میکنند.

روز۲۴ ماه مه ظهر خان بسفیرسفارش کردکه عصرامروز مراسم عزاداری را ختم مینمایند چنانچه سفرا مایل‌باشندکه تاآخرمراسم تماشاکنند اوبا طیب خاطر از آن استقبال‌خواهدکرد ولی باید بدانندکه طبق‌قوانین شرعی‌این‌پذیرائی باآب‌خواهد بود وحق پذیرائی باشراب ندارند. بعد ازغروب‌آفتاب درحالیکه در رأس هیأت ما سفیرقرار داشت بدانجا رفتیم. خان ازما استقبال‌کرد وما را بطرف درهدایت نمود ودرصندلیهای پوشیده ازقالی‌های مجلل، درسمت چپ دروازهٔ میدان بازار بزرگه، جا داد وخود نیز، درطرف راست دروازه به‌تنهائی روی زمین نشست.

مراسم شب یازدهم محرم درآنروزگار.

بافتخارما ضیافت بزرگی‌دادند. طبق عادت ایرانیها سفره را جلوی‌ما روی زمین‌پهن‌کردند ودرفنجانهای چینی‌مشروبات شیرین معطری[1] چیدند. شمعدانهای عظیمی بطول چهار پا با شمعهای ضخیم مومی، همچنین‌لاله ومشعل در جلوی ما

۱ـ گویا همین شربت‌قند بوده‌است‌که امروزهم دسم‌است وباگلاب وتخم‌ریحان معطرمی‌کنند.

گذاشتند ودرآنها فتیله‌هائی در داخل پیه سوزها شعله‌ور بودند. درپیش‌خدمهٔ ما هم مشعلهای بزرگی گذاشته بودند که درهریك ۲۰ و ۳۰ پیه سوز نصب بود وبا شعله‌های بلند میسوخت. روی دیوارها نیز باگچ وخاك چند صد شمع گچی دیـواری نصب نموده بودند که بانورکافی روشن بودند و این محوطه را بطرز زیبائی چنان نورانی کرده بودند که انگار درشعله و آتش‌غرق شده‌است.

دربالای میدان، درامتداد عرضی آن بکمك طنابهای طویل و بهمان درازی، باکاغذهای رنگی تزیینی،فانوسهائی را آویزان کرده بودند که نوردل‌انگیزی‌داشت. سکنهٔ شهر، که اجتماع انبوهی‌تشکیل داده بودند،برخی روی زمین‌نشسته وبعضی با مشعلهای مشتعل وباچوب دستی‌هائی که انتهای آنهامثل پرتقال‌بود (توپوز) حلقه زده نوحه میخواندند.

قضیه بدین‌قراربود: اردبیل پنج محلهٔ بزرگ واصلی‌داشت[1] که هرکدام از آنها دسته‌های مستقل وجدا ازیکدیگرداشتند. بشعرا، از پیش‌تهیهٔ نوحه‌هائی را در یادبود علی (ع) وحسین (ع) سفارش میدادند وآنروز هردسته‌ای پیش خان میایستاد و درمیان آنها آنکه صدایش‌ازهمه بهتربود نوحه میخواند.هرمحله‌ای که جدید ترین و ابتکاری‌ترین اشعاررا با بهترین طرزی میخواند مورد تحسین‌قرارمیگرفت. شربت (قندآب) هم سبیل میکردند.

اینچنین پیش‌خان وسفرا آمدند وحلقه زدند. بیش از دوساعت تمام بشدت آوازخواندنـد... در عین حال در سمت چپ هفت پسر بچهٔ لخت میچرخیدند. اسم اینها را جهجهه میگفتند. اینها با روغـن و دوده از سر تا پا خود را برنگ سیاه براق رنگ کرده بودند. فقط شرمگاههایشان پوشیده بود. بیك ترتیب وحشتناکی رنگ کرده بودند انگار که بچه‌های عفریت باشند. سنگهائی رابا «ترق وتروق» بهم میزدند و صدا میدادند: یاحسین، یاحسین. همهٔ این مراسم نمایشی

۱ــ جای اسف است که اولئاریوس نام آنهارا یادداشت نکرده است. گویا همان شش محلهٔ کنونی باشد ولی‌چون مرکزاین مراسم عالی‌قاپو بوده‌آنرا بحساب نیاورده است.

بود از احساس سوگ عمیق از قتل حسین(ع) و بدین علت گاهی با سنگ برسینه‌شان هم میکوبیدند». نویسنده در اینجا شمه‌ای از طرز زندگی این بچه‌ها را شرح میدهد و آنگاه درقسمتی از فصل بیست ویکم کتابش چنین میآورد :

نثار خون بیاد حسین بن علی(ع)

«روز بعد با طلوع آفتاب صف تدفین حسین(ع) براه افتاد علم ها را باهتزاز درآوردند و باشترها واسبهای پوشیده از پارچهٔ آبی درشهر بگردش پرداختند . ازروپوشها تیرهائی آویزان بود و این تیرها مظهری بودند از تیرهائی که دشمن برحسین(ع) زد . درپشت شترها واسبها پسربچه هائی نشسته بودند که تابوت خالی حمل میکردند. برای اینکه فرزندان اسیر حسین (ع) را بخاطر آورند سر و لباس آنها پر از کاه بود . در پشت اسبهای دیگر عمامه‌های زیبا ، تیرو کمان، تیردانهای مملو از تیر بود . اینها نمایندهٔ سلاحهای حسین(ع) بودند .

وقتی آفتاب بر آمد خیلی‌ها به هشتی شیخ صفی رفتند . آنجا ازبالای آرنج در گوشت پرعضلهٔ بازویشان زخمی با نیشتر ایجاد کردند واغلب برای این کار نیشتربکار میبردند . بعضیها رگ بازویشان را بریدند . تعداد نفرات بقدری زیاد بود که طرفهای ظهرصحن پر از خون شد انگار که گاوهائی را ذبح کرده باشند. بعضی از جوانان کوچك سال در حالیکه بازویشان را در بالای آرنج زخمی کرده بودند آنقدر کف دستشان‌را بهم کوبیدند که بازوانشان غرق خون شد. همینطوری در کوچه‌ها می‌دویدند. همهٔ این کارها را بیادبود ازخون ناحق حسین(ع) امام مظلومشان میکردند باین امید که همراه خونشان گناههایشان نیز فرو ریزد . هر کس دراین‌ده روز ویا در روز شهادت حضرت علی(ع) ویا درجشن عید قربان وایام روزه (رمضان) بمیرد وبطورشایسته‌ای این مراسم را برگزار نموده باشد برحسب عقیدهٔ ایشان ، بی‌چون وچرا وارد بهشت میشود » .

آتشبازی در اردبیل

اوله آریوس در این فصل کتاب خود جریان یك آتش بازی را شرح میدهد وچنین مینویسد :

« درآتش بازی همه گونه ابتکارات مسرت بخش دیده

میشود که از جملهٔ آنها قصرهای کوچك، مناره، چرخهای آتشین، ستاره‌هائی که در حال تعلیق میچرخیدند، مشعلها، قورباغه‌ها وفشفشه‌های مختلف بود.

اول نوبت قصر کاغذی رنگارنگ بود، فانوسهای کوچکی در آن قصر روشن بود وهیکلهائی را که برروی کاغذ رسم کرده بودند بخوبی روشن میکرد. بعد قریب یکساعت و نیم باصداهای مهیبی فشفشه‌های بیشماری از آن بهوا بلند شد که بالاخره همه با شعله‌هائی تبدیل بخاکستر گشتند. آنگاه یك چیز نادری پیش کشیدند. اسم این شیئی را «دبنده» میگفتند. این، چیزی جزیك چرخ نبود که ضخامت آن یك ربع پا وموشکهای آن سه دوم پا بودند که از دوسوراخ پیش آمدهٔ آن شراره‌هائی بخارج پرتاب میشدند. بفورم فشفشهٔ عادی و کوچك پرواز کرده ودربین مردم چرخی زده بربالاپوشهای کتانی آنها میافتادند وتولید سوختگی وخسارت مینمودند. درعین حال موشکهای نوك تیزفراوانی، که طولشان بزحمت یك وجب میشد بپرواز درمیآمدند. موشکهارا ازانتهای چوبهای کوچکی که دردست داشتند آتش میزدند ومثل تیرپرواز میدادند. صدای ترق تروق از آن شنیده نمیشد ولی بجای آن برق میزد و شراره های ستاره مانندی را باطراف پراکنده میکرد که بمانند لاله‌هائی بر زمین فرود میآمدند. یك کرهٔ عظیمی داشتند که از آن مثل یك برج کوچکی لوله‌ای بیرون آمده بود. همهٔ این دستگاه را زنجیرها ومیخ‌های طویلی بزمین محکم کرده بود. با نیروی عظیم وبا صدای وحشتناك وگوشخراش آتش بیرون میریخت وشراره‌های بزرگی از آن به‌بیرون میپرید. این ماشین آتش را «کومبارا»[1] می نامیدند.

عده‌ای بودند که چوبهای بلندی دردست داشتند. درانتهای چوبها «لامپیونها»ی کاغذی چرخنده‌ای دیده میشد. چوبها را تکان میدادند متعاقب آن فانوسها روشن میشدند ودرحال اشتعال صدای خرناس آنرا می‌شد شنید. از ترقه و فشفشه‌هائی که به‌نخ ردیف کرده بودند چیزهای حیرت‌آوری بیرون میرفت. اینها مدتی درهوا در

۱ـ یعنی خمپاره.

یك جا مکث می کردند و بیهوده کوشش مینمودند که بالاتر پرواز نمایند زیرا زنجیرها نمی‌گذاشتند که بآزادی پرواز کنند. این زنجیرها وسایر چیزهای ستاره‌ای شکل وابتکارات عجیب دیگرتفریح دلپذیری را نصیب ما نمود».

مؤلف سفرنامه ازگلوله‌ها ووسایل دیگر، که باروغن‌سفید (یعنی‌نفت) می‌سوختند سخن‌میگوید و اضافه میکند که «گلوله‌ها وقتی‌بروی زمین میافتادند آتش می‌گرفتند وبشکل ستاره های کوچکی در میدان برق میزدند» وآنگاه آخرین پردهٔ این آتشبازی را چنین میآورد که «برج کوچك آتشینی بود که غفلتاً فشفشه های بیشماری از آن رها شده درمیان صداهای ترق تروق خود دریك چشم بهم‌زدن،ازهم پاشید. باپایان نمایش‌های پرازسرور وشادی، نزدیکیهای نیمه شب بخانه‌بازگشتیم. این حقیقت است که دراین شب تفریح لذت بخش وچشم‌گیری نصیب ماشد».

دراینجا ما باید حقیقتی را بیان کنیم وآن تبعیت از احساسات مذهبی خود میباشد. این احساس موجب شدکه در ذکرمطالب فصل بیست ویکم کتاب این نویسنده تقدم وتأخری قائل‌شویم وداستان عزاداری روز عاشورا و مراسم آتشبازی را ازهم جداکنیم. آتش بازی‌ایکه اوله‌آریوس ازآن سخن میگوید درشب یازدهم محرم یعنی‌غروب روزعاشورا، ترتیب یافته بوده است واین مایهٔ شگفت است که چگونه درآنروزگار، که تعصب سختی درامور مذهبی معمول بوده است، بچنین کاری اقدام شده‌است. این ما نیستیم که امروز از چنان مراسمی تعجب میکنیم بلکه بقول این‌نویسنده درآن روز هم خان اردبیل «... بدینطریق تکدر خاطر بعضی از ایرانیها را فراهم نمود. زیرا اینها میگفتند که در روزهای سوگواری آتش‌بازی نه سزاست، بخصوص در برابر کفاری نظیرما، که بمقدسات آنها ارزشی قائل نیستند، وآتش‌بازی فقط برای جشنهای سرورانگیزاست».

ماهم‌امروز باآنهمه هیجاناتی که مردم بنام‌عزاداری عاشورا ازخود نشان داده بودند علت این مراسم را نمیدانیم و ازتوجیه‌آن عاجزیم. اگر مردم آنروز از این امر مکدر نمی‌گشتند چنین می‌پنداشتیم که این وضع یك امر شایع در آنعهد بوده

است ولی عدم رضایت مردم، خارق عادت بودن آن را روشن میدارد و توجیه امررا مشکل می‌سازد واین تصور را قوت می‌بخشد که هر آینه حاکم احتمال میداده‌است که همان روزها هیئت سفرا عازم پایتخت ایران خواهد شد و لـذا برای آنکـه وظایف مهمانداری خودرا درحق آنان بنحو بهتری باتمام برساند بچنین کاری دست زده‌است حال آنکه این تعبیرهم با توجه بتعصبات سخت مذهبی اعتبار منطقی کافی نخواهـد داشت .

بهرحال مطالب دیگری در نوشته‌های اوله آریوس قابل توجه‌است ازجمله آنکه درآنروزگار، روزعاشورا مخصوص ختم عزاداری‌حضرت حسین (ع) بوده وفردای آن، یعنی روز یازدهم محرم، بیاد تدفین‌حسین(ع) دسته‌های مفصلی ترتیب میدادند و برشترهائی که روی آنها، فرش‌انداخته بودند اطفالی را بشکل اسرا سوار میکردند. نیز بنحویکه ما در عنوان پیش‌آورده‌ایم بجای قمه زدن برسر درهشتی مقبـرهٔ شیخ صفی‌الدین گردآمده ازبازوان خود خون میگرفتند.

چه شده که بعدها قمه زدن بسر، جانشین‌خون‌گرفتن ازبازوشده است موضوع قابل تحقیق و رسیدگی است، چنانکه حکمت خون‌گرفتن ازبازو نیز شایستهٔ بررسی می‌باشد .

این نویسنده در فصل بیست و دوم کتاب خود بتعریف (شناساندن) اردبیـل پرداخته وچنین نوشته است :

شمه‌ای از شهر اردبیل بقلـم آدام‌اوله‌آریوس

«اردبیل که ترکها‌آنرا «اردویل» میگویند، ودرنقشهٔ زمین هم باشتباه «آردونیل» [۱] نوشته شده درمنطقهٔ آذربایجان، که سابقاً «ساتراپنه» [۲] میگفتند قراردارد و یك شهرباستانی است. این شهر درمیان ایرانیها اهمیت بسزائی دارد زیرا از یك طرف بعلت پایتخت شاهان قدیمی وبیش ازهمـه پایتخت پایـه‌گذارمذهبشان شیخ صفی [۳]

۱– Ardonil .

۲– Satrapene .

۳– مؤلف سفرنامه اشتباه کرده وشیخ صفی را پایه‌گذار مذهب قلمداد نموده‌است.

میباشد. حتی چنین میگویند که اسکندر کبیر هم درلشگر کشی باایران دراین شهراردو زده است. ازطرف دیگر دراین شهرقبور شاهـان قراردارد بعلاوه مرکز دادوستد داخلی وخارجی است .

ساکنین آن بزبان ترکی صحبت میکنند . شهر در وسط جلگه‌ای، که تقریباً بشکل دایرهٔ منتظم است و قطر آن سه میل میباشد،گسترده شده است . کوهستانهای بلندی ازهرسوشهررا دربرگرفته‌اند . بلندترین آنها سبلان است که درغرب شهرقرار دارد وقله‌اش دائم از برف ویخ پوشیده است. درجنوب شرقی کوهستان گیلان باسم «باغرو» کشیده شده است واین کوهستانها آب و هوای افراطی‌ای ، که‌گاهی گرم و زمانی سرد است و خیلی ناسالم میباشد ، بشهر داده است . لذا در ماههـای اوت و سپتامبر، که شبیه ماههای سرد پائیزی‌است، خیلی‌ها بیمار میشوند وبهلاکت میرسند. درمیان‌همراهان ماهم خیلی‌ها باتب شدید وبیماریهای خطرناکی دست بگریبان‌شدند. پزشك ماآنچنان به‌بیماری وخیمی گرفتارشد که دیگرقطع امیدکردیم . بطور غریبی همه روز طرفهای ظهر، وقتی کـه آفتاب بوسط آسمان می‌رسید ، گردباد [1] شدیدی برمیخاست وابری ازگرد و خاك ایجاد میکرد وبمدت یك ساعت تمام طوفان بیداد میکرد، سپس سراسر روز وشب هواآرام بود و اردبیلیها ضرب‌المثلی دراین بـاره داشتند «صباح اردبیل نیمروز کردبیل» .

بعلت سردی هوا انگور وخربزه و انار و لیمو در اردبیل بعمل نمیآیـد ولی سیب وگلابی باندازه‌کافی حاصل میشود . درختان فقط در اواخر آوریل [2] شکوفـه می‌کنند. در دامنهٔ کوه، آنجاکه هوا ملایم وگرمتراست، نباتات مناطق معتدله‌خوب پرورش می‌آیند . در زیر «باغرو» در دهکده آلارو [3] خربزهٔ عـالی و در «بارو» [4] بهترین خیارها را بعمل می‌آورند . در این نواحی زمینهای شخم شـده حاصلخیز و

۱ـ گردباد‌دراینجا هم وزن سرد تلفظ فرمائید یعنی بادی‌که همراه گرد است.

۲ـ اول اردیبهشت.

۳ـ Alaru (این دهکده امروزه معروف به «آلاری» با تشدید حرف ر میباشد) .

۴ـ Baru (همان دهکده باروق است‌که امروزهم باقی است) .

چراگاه فراوانی است درست بهمین علت دراطراف اردبیل، درمیان باغهای سبز ۶۰ دهکده گسترده شده است.

چراگاههای این شهر سالانه مبالغ فراوانی بخزانهٔ شاهی درآمد دارد، زیرا چوپانان ثروتمند ترکی وعربی که برای امرارمعاش بمذهب ایرانیان درآمده‌اند ویا خود را تحت حمایت شاه قرار داده‌اندگله‌های خود را چرا میدهند وحیوانات خود را خرید وفروش میکنند. برای ما، شخصی که مأمور محاسبهٔ گله‌ها بود، حکایت میکردکه درعرض دوهفتهٔ ازپل شهر صد هزارگوسفند رد شده است. در مقابل هر گوسفندی که اینجا چرا میکنند بمعیار ۹ «گاراشی» (پول کازباکی یا هوشتنی و یا بپول می سن[۱] باندازهٔ ۲/۵ گاراشی) باید مالیات بپردازند. یا بپول یا درمقابل دام. موقع فروش نیزبهمین مقدار باید پول داد.

شهر اندکی وسیعتر از شماخی است. دورشهرحصارنیست. تمام خانه‌هایش را باغها احاطه کرده‌است. از دوربیشتربجنگل شبیه است تابشهر. چوبهای‌ساختمانی را از گیلان، که ۶روز راه فاصله دارد، وارد می کنند. زیرا دراین‌شهرچوب نیست[۲]. نهر کوچك بالخلو درشهر جریان دارد. پل سنگی فراوانی برروی‌آن زده‌اند. این نهر از دهکدهٔ شام اسبی که ازشهر يك میل فاصله دارد سرچشمه میگیرد[۳] و دربالای شهر دوشعبه میشود يك شعبهٔ‌آن ازشهرمیگذرد وشعبهٔ دیگربسمت چپ شهرمنحرف شده درپشت‌آن به‌قره‌سو میریزد.

درماه‌آوریل، وقتیکه درقلهٔ کوهها ودره‌ها برفهاآب میشود، نهرمبدل‌برودخانهٔ عظیمی میگردد واگربموقع آب‌آنرا جریان ندهند حتماً تمام شهررا‌آب فرامیگیرد. گویا این حادثه یکبار درزمان شاه‌عباس رخ داده وآب طغیان کرده وخانه‌های‌ساخته

۱ـ Meissen.

۲ـ منظور نویسنده چوبهای صنعتی وساختمانی است وگرنه از آنهمه باغها چوبهای زیادی حاصل میشده است.

۳ـ سرچشمهٔ این رودخانه از کوههای سبلان است و از شام اسبی میگذرد نه اینکه سرچشمه‌اش آنجا باشد.

شده ازگل وخاك رس وخشتها را شسته و ازهم پاشیده وکوچك و بزرگ را با خود برده است . مردم و دامهای فراوانی درآب نابود شده است . بهمین علت وقتی مـا آنجا بودیم درآوریل هزارنفرمجهز به‌بیل وبیل‌کج وپارو جلورودخانه سدمحکمی بستند تاآب را،که مثل دریا میماند، بمزارع وسیع هدایت نمایند .

شهر دارای کوچه‌های کوچك فراوان و پنج کوچهٔ اصلی وسیعی است‌که در کنارهای‌آن درگرمای شدید درختان بیدسایهٔ خنکی میدهند. دراین شهرمیدان مجلل وسیعی هست‌که طولش ۳۰۰ وعرض‌آن ۱۵۰ قدم‌است وآنرا بنام «میدان» میخوانند که بمعنی زمین‌گردش یا بازار است . درهردوطرف آن دکه‌هائی قراردارندکه بـا نظم زیبائی ساخته شده‌است. دراین دکه‌ها اصناف مختلف، پیشه‌وران، هرصنفی‌جدا از دیگری‌کار می‌کنند . در دروازهٔ میـدان ، دست راست، پشت مقبرهٔ شیخ صفی ، مسجدی بچشم میخوردکه درآن مقبرهٔ امامزاده‌ای هست[1] . اگرمجرمی توانست در این محل پناهنده شود مدتی‌کاری بکار او ندارند. ازآنجا بآسانی‌میتوان بطرف‌مقبرهٔ شیخ صفی،که پناهگاه بزرگی‌است، فرار کرد .

ازپشت میدان به‌بازار می‌رسیم . اول به‌تیمچهٔ بلندی کـه چهارگوش است و قیصریه مینامند. دراین قیصریه طلا ونقره‌آلات، سنگهای قیمتی، ابریشمهای نفیس و سایرچیزهای‌گرانبها میفروشند . ازسه دروازهٔ تازه، بکوچه‌های سرپوشیده‌ای میرود که‌کالاهای عادی میفروشند[2] . کاروانسراهای مختلفی برای تجارخـارجی : ترك ، تاتار، هندو هست. تجار اهل چین را هم بمن نشان دادند ، که چینی میفروختند . لباسهای عجیب وغریب‌شان خبر ازآن میدادکه خارجی هستند.

درشهر «حامام» یعنی حمام فراوان است. همچنین مسجد زیاد میباشد وکلیسا هم دیده میشود . زیباترین وبزرگترین مساجد مسجدآدینه‌است‌که دربلندی تپه‌ای‌در وسط شهربنا شده، برج بلندوگردی برتارك خود دارد . در روزهای‌جشن‌یا روزهای

۱ـ این مقبره امروز نیز باقی است و بنام امامزاده صالح می‌باشد ولی مردم آنـرا «اوغلان امامزاده‌سی» یعنی امام‌زاده پسر میگویند .

۲ـ منظور نویسنده ازکوچه‌های سرپوشیده بازارهای اردبیل بوده است .

جمعه، که اسم مسجد از آن گرفته شده، بآنجا میروند. جلو مسجد چاهی است که وزیر شاهی «زاروخوجه» یا باسم دیگر «محمدرضا» بنا کرده است . آبش را از کوهستان بلندی که در جنوب غربی است و بوسیلهٔ کهریزهائی که در زیر زمینی کشیده است میآورند. در این چاه ایرانیها پیش از آنکه وارد مسجد شوند شست وشو می کنند ».

مقبرهٔ شیخ صفی‌الدین و شیخ جبرئیل وسایر دیدنیهای اردبیل از نظر اوله آریوس

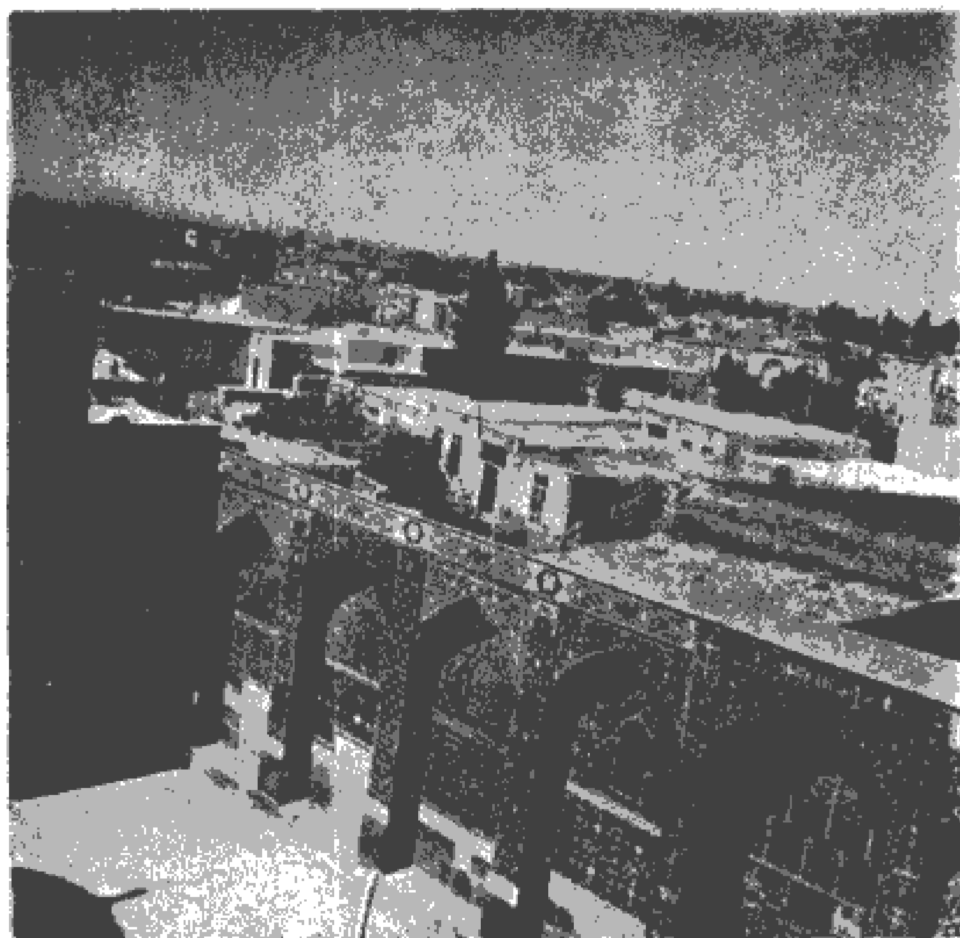
این موضوع عنوان فصل بیست‌وسوم سفرنامه را تشکیل میدهد ومؤلف آن چنین میگوید «در نزدیکی میدان ، مقبرهٔ مجلل شیخ صفی و آخرین شاهان ایرانی، که قبلا بدان اشاره کرده‌ایم، قراردارد . کلبعلی خان روزی ، بطور دقیق روز دوم عید الخمیس (چهل روز بعد از عید پاك) خاطرنشان ساخت که اگر چنانچه میل دارید قبور مقدسات را به‌بینید از آستانهٔ مزار غذای وعدهٔ سوم را دریافت خواهید داشت. وی باز اشاره کرد که آنروز نیز باید از صرف مشروب خودداری کنیم .

بعد از صرف ناهار سفرا در رأس همراهان و سربازانشان با نظم بطرف مقبره حرکت کردند . دروازهٔ اول که بطرف هشتی بازمیشود بقدرکافی بزرگ بود. بالای آن، با زنجیر نقره‌ای بزرگ درعرض، و همچنین با زنجیر دیگری که بطور عمودی از آن آویزان بود، مزین شده بود. صحن وسیع وبزرگ، با سنگهای مربع شکل مفروش شده بود. در دوطرف در زیرطاقها دکه‌هائی قرار داشت، در پشت آن باغ بزرگی دیده میشد که برای استفادهٔ عمومی بود .

خان درهشتی ازما استقبال کرد وسپس از دروازهٔ دیگری ما را هدایت نمود که بالایش را همانطور زنجیرضخیم نقره‌ای بشکل سه‌گوش تزیین کرده بود در این محل تفنگها وشمشیرهای ما را ازماگرفتند، زیرا از این دروازه کسی حق ندارد با اسلحه‌ای که سبب مرگ میشود، بگذرد واگریك ایرانی فقط یك کارد باخود بیاورد جزایش‌را باخون خود باید بپردازد. آستانهٔ دربعدی ازمرمرسپیدی، که بطوراستوانه مدور کرده‌اند، ساخته شده‌است. پاگذاشتن روی‌این آستانه ممنوع است زیرا هزاران

مسلمی که در دور و بر قبر مقدس مشغول زهد و عبادتند آنرا میبوسند. از این آستانه باید با پای راست نیز گذشت .

درآنطرف این دروازه بحیاطی، که دوطرف آن با ستونهائی تزئین شده بود، رسیدیم. این حیاط وسعت زیادی نداشت ولی طول آن زیاد وکف آن با سنگهای



نمای دیوار شمالی صحن بقعهٔ شیخ صفی‌الدین که چله خانه درپشت آن‌قرارداشته‌است

بزرگ کاشی مفروش بود. در دیوار راست این حیاط از یك شیر مسی آب تمیز و گوارائی جاری بود. سرچشمهٔ این آب درکوهستانهائی بود که یك میل تاشهرفاصله داشت و از راه زیرزمین آب بدینجا میرسید وبرای مصرف کسانی که دراین بقعه‌غذا میخوردند بکارمیرفت. درانتهای حیاط ، در دست راست، توجه مرا بجای طاقدار و زیبا و بزرگی، که دایره‌ای شکل بود، جلب کردند . نمای آن باکاشی‌های آبی و سبز

مزین بود. داخل آن راباقالی مفروش کرده بودند و دوچراغ در وسط آن قرارداشت. آخوندهای سفیدپوشی در کنار دیوارها، دورا دور نشسته، و مشغول تلاوت قرآن بودند وباصدای بسیاربلند قرآن میخواندند. اینان درموقع خواندن براست و چپ خم میشدند واین کار دسته جمعی آنچنان با مهارت ویکنواخت بود انگارکه همه آنها را بانخ بحرکت درآورده باشند. منظرهٔغریبی‌داشتند وگویا آنها بااین‌حرکات‌تواضع و زهد وتقوای عمیق خودرا ابرازمیکردند.

این همان جائی بودکه‌گویا شیخ صفی‌الدین سالی یکباربمدت چهل روز در آن عزلت اختیارمیکردو بریاضت وعبادت میپرداخت.دراین چهل‌روز اوازجای‌خود بلند نمیشد وروزانه جزیکدانه بادام‌وکمی‌آب‌چیزدیگری صرف نمی‌نمود. بیادبود آن ایام چهل روزه است‌که این تالاررا «چله‌خانه» میگفتند .

ازاین‌حیاط بحیاط سومی‌رفتیم که‌ازدرآن‌نیزهمچنان‌زنجیرنقره‌ای‌آویزان‌بود. محوطه ورودی‌گنبد مقبره، عمارت بسیارمرتفعی است‌که زیر برج استوانـه‌ای باز میشد. درب‌آنرا باصفحات ضخیم نقره پوشانده بودند. این در دستگیره‌های عظیمی داشت وآستانهٔ سنگی در با قالی‌مفروش بود وفقط باپای بی‌کفش ورود بآن مجـاز بود. نخست سفرا برای‌کندن کفشهای خود دلخوشی زیادی‌نشان ندادند ولی‌بالاخره دربرابر درخواست ایرانیان تسلیم‌گردیدند[1] وگر نه‌ورود بدانجا میسرنبود. درسمت راست راهروئی، که با قالیهای نفیس مفروش بود، از یك در طلائی ما را بیك تالار طاقدارمجللی‌هدایت کردند.طول‌این‌تالارهشت‌فادن وعرض‌آن‌پنج‌فادن[2] وازسقف‌آن چراغهای طلائی ونقره‌ای فراوانی‌آویزان بود . قطرهرکدام ازآنها سه چهارم «اله» بود[3]. در دوطرف این‌تالار دوازده نفرآخوندنشسته بودندکه‌بآنها «حافظ» میگفتند.

۱ـ درکتابهای دیگرنوشته شده است‌که بسفرا گفته شد وقتی شاه ایران قصد زیارت آنجا میکند درنیم فرسخی شهر پیاده شده باپای برهنه بدانجا می‌آید . این بودکـه آنان کفشهای خود را درآوردند.

۲ـ Faden برابر ۱٫۷۲مترمیباشد .

۳ـ Elle برابر ۵۷٫۳ سانتی‌متر بود .

درجلوی آنها جزوی از قرآن بود که برروی چهارپایهٔ (رحل) کوچکی قرار داشت وبمانند راهبهای ما دسته‌جمعی قرائت میکردند. یکی از آنان جمله‌ای را قرائت میکرد درحالیکه بدن‌خودرا بچپ وراست تکان‌میداد درست مثل آنهائیکه درچله‌خانه بودند.

ازآنجا ما را بتالار دیگری راهنمائی کردند که درازبود و بکمك نرده‌هائی محاط شده بود. باین تالار سه‌پله نقره‌ای بالا می‌رفت. خان ونیز مترجم فارسی ما «رستم» پله‌ها را بوسیدند. بعد سفرا وچهارنفر ازماها را ببالا راهنمائی کردند. در انتهای مجلل وبا شکوه تالار، درمحلی که باندازهٔ یك پله ارتفاع داشت، در پشت یك‌شبکهٔ طلائی که از زرناب بود، قبرشیخ صفی‌قرارداشت درگاه‌آن ازمرمر زیبائی بودوبرخلاف آنچه درافواه عمومی شایع‌است قبرازطلانبود وتقریباً سه‌پاازکف‌زمین بلندی‌داشت. طولش‌تقریباً نه‌پا وعرض آن چهارپا بود ومخمل‌قرمزی‌آنرامیپوشانید. چراغهای طلائی زیبائی بربالای‌آن‌آویزان بود و از راست بچپ دوچراغ بزرگ و بلندی قرارداشت وبا سایرچراغها سراسرشب روشن‌بود.

در شبکهٔ طلائی بسته بود باآنکه سفرا خواهش کردندآنرا بازننمودند، چه‌از مردم دنیوی هیچکس، حتی خود شاه را هم بآنجا راه نباید داد. در دست چپ این تالار اطاق‌طاقدار کوچکی بود که درآن قبرشاه اسماعیل‌اول ونیزحرمهای شیخ‌صفی وبعضی ازشاهان صفوی قرارداشت. ازخلال پردهٔ یکی ازآنها بخوبی میشد دیدکه تزیین مخصوصی ندارد. دنبال‌ما پیرمردی میآمدکه ازیك‌آتشدان طلائی دود معطری درهوا میپاشید.

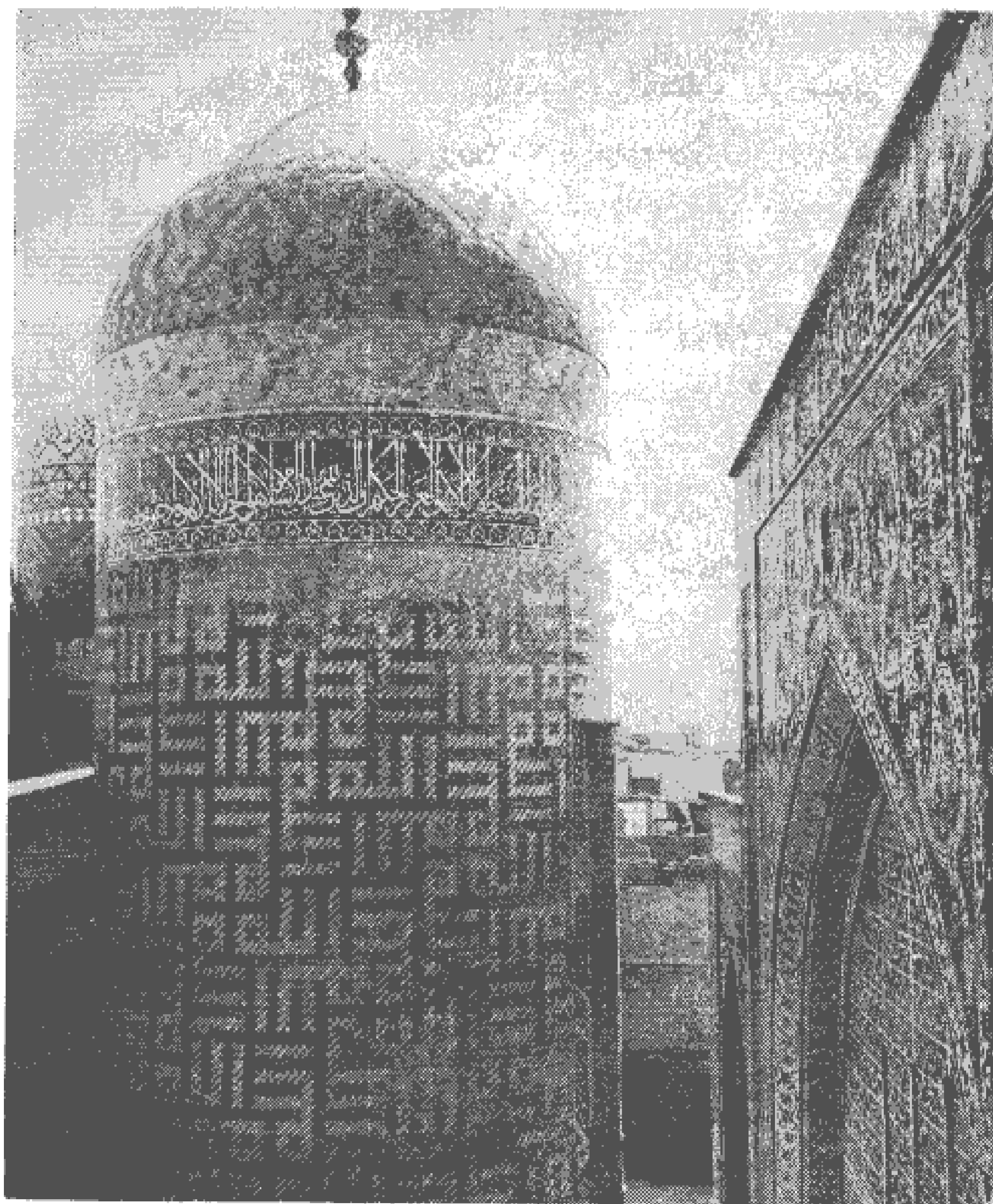
هرقدر که دلمان خواست تماشا کردیم وسپس از یك راهرو دست‌راستی بتالاری رسیدیم که شبیه‌کلیسائی بود بانقش ونگارهائی طلائی. نخستین اندیشهٔ ما این بودکه این طاقهای وسیع بدون ستون را چه چیزنگه داشته است. ازطاقها تزیینات زیادی‌که پله مانند بود معلق‌بود. این‌تالار را «جنت‌سرا» میگفتند. دراینجا کتابخانه‌ای بود. کتابها در گنجه‌هایی بستهٔ بی‌نظم ودرهم وبرهمی قرار داشتند.

اغلب آنها بزبان عربی بود و بعضی دیگر بزبانهای فارسی و ترکی با حروف بی‌ـ
اندازه زیبائی روی پوست و یا کاغذ نوشته شده بود. در کتابهای تاریخ تصویرهائی
هم نقش‌شده بود که باسفیانهای سرخرنگ جلد گرفته بودند و با گلهای برجسته از
شاخ و برگهای طلاکاری شده تزیین یافته بودند. درزیر یکی ازطاقهای تالار چندصد
ظروف چینی دیده میشد که در بعضی از آن طاقها ده تنگ آب جای میگرفت [۱]. در
این‌ظروف بشاه یا کسانی از متنفذین، که برای بازدید بدینمحل میآمدند، غذا می‌ـ
دادند. باید توجه نمود که چون این محل جزو ابنیهٔ مقدسه است بکار بردن ظروف
طلا و نقره در آن ممنوع میباشد. وبدین‌سبب در «تبرك» ودرسوگواریهای حسین (ع)
سفره را باظروف چینی وقاشقهای چوبی می‌چینند. گویا شیخ صفی آنچنان زندگی
مقدس‌مآبانه‌ای داشت وقانع بودکه درکاسهٔ ساده چوبی غذا میخورد.

ازجنت سرا مارا بآشپزخانهٔ طبقهٔ بالا هدایت کردند. در آن مزین بنقره بود
ونظم و ترتیب داخل آن توجه مارا جلب کرد همه چیز درجای خود مرتب بود.
دیگهای ثابت بزرگ، که گردن باریك داشتند، بادقت سرپوشبندی شده بودند.
اطراف آشپزخانه آب درلوله‌هائی جاری بود که ازشیرهای بزرگ مسی، به‌سطلهائی
که در زیر آنها قرار داشتند، میریخت آشپزها و دیگها هرکدام جا ومقام خود را
داشتند. دراین آشپزخانه روزانه برای بیش ازهزارنفر غذا می‌پختند. دراینجا خدمهٔ
مقبره وفقرا روزی سه بارغذا میخوردند. صبح ساعت شش، بعد ساعت ده وسپس
ساعت سه بعد ازظهر. دوغذای اولیه ازبودجهٔ شیخ صفی وسومی را از بودجهٔ شاه
می‌پرداختند دو غذای اول رویهمرفته برای همهٔ آنعده روزانه ۱۵۰ عباسی یعنی ۳
تومان تمام میشد.

پیش از اینکه تقسیم، غذا شروع شود دوبار برروی طبل میکوبیدند و این
طبل راگویا روزگاری محمد(ص) بکارمیبرده وشیخ صدرالدین بهمراهی عَلَم نامبرده
ازمدینه آورده است. از شنیدن آوای طبل مردم شتاب می‌کنند. در ابریق هرکدام

۱ـ چینی‌خانه درآن تاریخ ساخته نشده بود وچینی‌ها درجنت سرا نگهداری میشد.



گنبد معروف الله الله که در زمان سید صدرالدین موسی فرزند شیخ صفی‌الدین
بر بالای آرامگاه آن عارف بزرگ بنا شده‌است

سوپ گوشت و برنج میریزند . آنچنان فراوان که یکنفر به تنهائی نمی‌تواند همه را بخورد بلکه بدیگران ، که خجالت دارند صدقه قبول کنند ، میفروشند .

مارا از آشپزخانه بباغ زیبا و بزرگی مشایعت کردند. درزیر آسمان آزاد، قبر سلطان حیدر و شاه‌طهماسب وسایر شاهان بدون تزیین بچشم میخورد. این مقبره را شیخ‌صدر-الدین، بعد از مرگ پدرش، بکمك استادی که ازمدینه آورده بوده ، ساخته است . میگویند که نقشه وطرح ساختمان را خود شیخ صدرالدین داده است آنهم بشکل معجزه ، چنانکه بپدرش‌هم نسبت معجزه میدهند . او باستاد فرمان داده که چشم خودرا ببندد ، استاد چنین کرده ودر رؤیای خود تصویرعمارتی را الهام یافته است که بعد از آن میبایست از روی آن ساختمان نماید. امروزه همهٔ این عمارت شبیه کاخی‌میباشد وازدحام درآن از ازدحام در هیچیك از دربارهای پرطمطراق شاهان دیگر کمتر نیست .

این مقبره وچند مؤسسهٔ شاهی دیگر دراثر درآمد دائمی و وقف وهدایای لاینقطع چندین میلیون ثروت دارد . گویا درصورت جنگ ، برای تسلیحات آرتش بیش ازشاه پول دراختیار دارد . بغیر ازپول‌نقد بیشمار، شیخ صفی‌الدین‌هم‌میهنان وهمشهریهای زیادی دارد که همواره ثروت مقبره را افزایش میدهند . فقط درخود اردبیل ۲۰۰ خانه ، ۹ حمام ، ۸ کاروانسرا ، بازار بزرگ معروف بقیصریه ، همهٔ میدانها ودکانهای زیرطاقها ، ۱۰۰ دکان دیگر دربازار ، میدان دواب ومیدان غله و نمك وروغن اینها همه ثروت «مزار» را تشکیل میدهند . بعلاوه آفتاب نشینها، که در زیر آسمان‌آزاد فروشندگی میکنند و دکه‌ای ندارند ، بآستانهٔ شیخ اجارهٔ محل پرداخت می‌نمایند . از دهات اطراف اردبیل ۳۳ قریه ملك «مزار» است. درسراب ۵ دهکده ، درشهرتبریز ۶۰ خانه ، ۱۰۰ دکان ، در خارج شهر دودهکدهٔ دیگر ؛ در شهرقزوین چندین کاروانسرا وحمام همچنین درگیلان و آستارا وسایرمناطق درآمد-های سرشار ثروت آستانه را بیشترمینمایند . درشمار اینها ازتاتارستان[1] وهندوستان،

۱- این‌همان موقوفات تیمورلنگ است که ما قبلاً ازآن سخن گفته‌ایم .

که ساکنین بعضی از نقاط آن مذهب ایرانیها را قبول کرده اند ، مبالغی بصندوق آشپزخانهٔ آستانه میریزند . این عادت مرسوم ایرانیهاست که در موارد مسافرت به دور، ویا پیش ازاینکه کار مهمی را متقبل شوند، همچنین در صورت بیماری ، یا درمواردیکه کارها به‌تنگنا می‌افتد، درآستانهٔ شیخ صفی نذر می کنند وبعدازگشودن گره ازمشکل‌شان باطیب خاطروازصمیم قلب بعهد خود وفا می‌نمایند زیرا رفاهیت وسعادت و خوشبختی‌شان در معرض خطر قرار نمی‌گیرد . علی‌الخصوص زوار متدین و پرهیزگار داوطلبانه هدایا ونذر میآورند. بعضی‌ها در وصیت نامه‌هایشان مواهب دنیوی خودرا بشیخ صفی وقف می کنند وبدین‌طریق روزبروز پول‌فراوان ، اسب ، الاغ ، شتر، گوسفند بی‌حد و شماری با اشیاء دیگر نصیب آستانه می‌شود . اهدا کنندگان مقداری Anis دریافت میدارند واین علامت آنست که روحشان قرین شیرینی‌خواهد بود. تحویلداری هدایا وظیفهٔ دوتن میباشد که قبلا سوگند خورده‌اند، آنهارا « نذرچی »ها میگویند ، ونذر بعربی بمعنی تصدق میباشد . درسمت چپ مسجد چله‌خانه، نذرچیان سراسرروزرا دراطاقی می‌نشینند ودربرابرآنهاصندوق‌پول گردی با دو روپوش مخمل سرخرنگ قراردارد . از سوراخ این صندوق پولهای اهدائی را می‌ریزند . شترها واسبها والاغهارا بلافاصله میفروشند وتبدیل به پول میکنند وگوسفندان وگاوها را می کشند وبین فقرا تقسیم مینمایند .

قبر پدرشیخ صفی که « سیدجبرئیل» نام دارد درقریهٔ کلخوران واقع است که فاصلهٔ آن تا اردبیل نیم میل‌میباشد . سیدجبرئیل یکنفر آدم ساده ازتودهٔ عادی بود و دراین دهکده زندگی‌میکرد . قبلا بین‌سایر دهقانان مدفون شده بود ولی صدرالدین وقتی بعدازمرگ پدرش مقبره‌ای برای وی بنا نمود تصمیم‌گرفت که تربت جدش‌هم نسبت بمردم عادی جا و منزلت دیگری داشته باشد و باین‌ترتیب بقایای استخوانها وبدن ویرا باین محل منتقل کرد ومقبرهٔ مجللی بنا نمود وگنبدی برروی آن برپا داشت .

چون دراردبیل قبورمقدسین فراوان است خان اردبیل علاوه برشاه در خدمت

روحانیون هم باید باشد. در برابر حقوق دنیوی باید درصدد جلب رضایت آنها هم برآید و آنانرا از نظر دور ندارد. خان اردبیل مثل حاکم شماخی چریکهای زیادی ندارد زیرا اردبیل شهرسرحدی نیست ولذا ازحمله وشبیخون ترکها ترسی ندارد. دربار خان اردبیل کمتر از ۵۰ نفرخدمه داشت وازاین حیث شکوه وجلال وی بپای دربار «عرب خان» خان شماخی نمیرسد. خان اردبیل زندگی گوشه گیرانه و هوشیارانه‌ای داشت. درفرصتهای مناسب سه‌بار بافتخارما ضیافت داد. خیلی چپق میکشید مثل عموم ایرانیان که دود را ازیك شاخه‌ای بطول دوپا از داخل شیشه‌ای که پرازآب‌است ردمی کنند[۱] همچنین آب سیاه یعنی‌قهوهٔ داغ زیادی‌میخورد. گویا قهوه بطورمطبوعی خنك میکند وتحریکات بیش‌ازحد وشدید را تسکین می‌بخشد[۲]. دیگر ازچیزهای قابل ذکر اردبیل چند حمام کوهستانی باآب‌گرم، فواره، حمام‌های طبی است ولی ما ازاین محل‌ها دیدن نکردیم».

دراینجا سفرنامهٔ اوله‌آریوس درمورد اردبیل بپایان‌میرسد ودرفصل بعد کتاب داستان حرکت اردوی سفیران را از اردبیل بطرف سلطانیه ذکر می‌نماید که چون ربطی به‌این مجموعه ندارد از آوردن آن خودداری میکنیم ولی اشارهٔ مجملی بسرگذشت خود«بوروگمان» رئیس آن‌اردوی سیصدنفری‌وسفیرفرمانفرمای‌هولشتاین رالازم میدانیم زیرا نتیجهٔ آنرا نزدخوانندگان‌دانشمند خالی‌ازفایده تصور نمی‌نمائیم. بطوریکه ملاحظه فرمودید اوله‌آریوس ازنیکوئیهای خان اردبیل، که نمایندهٔ روح محبت وانسان دوستی دولت وملت‌آنروز ایران بود، درحق‌ایشان چگونه سخن گفت و از اعزاز واکرامی که ازبوروگمان و یارانش بعمل‌آمد بچه‌نحوی ستایش کرد. طبیعی است که رفتار دربارصفوی دربارهٔ آنها گرامی‌تر ومحترمانه‌تر از اردبیل بوده

۱ - نویسنده با آنکه خان را چپق‌کش نوشته در توضیح خود قلیان را تعریف کرده است.

۲ - معلوم میشود درآن تاریخ هنوز صرف قهوه در اروپا یا لااقل آلمان وهولشتاین معمول نبوده است.

و ازهرگونه مهر ومودت فروگذاری نگردیده است تا آنجاکه حتی در مراجعت از ایران نیزگروهی ازمأمورین دولت وقزلباش درمعیت مهماندار بمشایعت آنان اعزام گشته‌اند. درحوالی مازندران قزلباش‌جوانی که جزو مشایعین بود براسب سفیر چوبی میزند بوروگمان برقزلباش پرخاش‌کرده با وی‌گلاویزمیشود وبیاران‌خود دستورتنبیه اورا میدهد. اینان بقصدکشت اوراکتك میزنند وقزلباش ازحال رفته‌را، بتصوراینکه مرده‌است، ازصحنه بدرمیبرند ولی‌فرداکه سفیر اززنده بودن وی‌اطلاع می‌یابد باردیگردستور باحضار اومیدهد. مهماندار باادب واحترام لازم ازحال‌وخیم اوسخن میگوید ولی سفیراصرار دراحضار وی می‌نماید. قزلباش نگون‌بخت‌را در وسط پتوئی بحضورمی‌آورند و نوکران سفیر بدستور وی دست برزدن می‌گشایند واورا همانجا بقتل میرسانند. این صحنه موجب تحریك قزلباش‌های دیگرعلیه این عده میگردد ولی تدبیر ومتانت مهماندار ازحوادث ناگوارجلوگیری میکند. اولهـ آریوس مینویسدکه تا وقتی ما از دربند (درقفقاز) که‌آخرین شهر ایران بود خارج نشده بودیم از واکنش انتقامی قزلباش‌ها نگران بودیم وچون ازاین مرزگذشته‌وارد خاك روسیه شدیم خدا را شکرهاکردیم.

گویا یاران سفیر این حرکت زشت و دیگرکارهای زننده‌ای راکه دراصفهان از او سر زده بود پس از ورود به‌هولشتاین بشاهزادهٔ آن ناحیه‌گزارش میدهند. او بوروگمان را بکیفراین‌کارهایش محکوم بمرگ میکند و دستور بدار زدن او را میدهد. بوروگمان عجزولابه نموده تقاضای بخشش میکند. شاهزاده یك درجه باو تخفیف میدهد وبجای دار اورا بدست جلاد می‌سپارد وبا شمشیر سر ازتن‌وی جدا می‌نماید و انتقام خون جوانی‌که در مازندران بامر او بقتل رسیده بود بدینطریق در آلمان از اوگرفته میشود.

فصل سوم

نظر جهانگردان و مورخان دربارهٔ اردبیل بعد از صفویه

دیدار «مسیوژوبر» فرانسوی با عباس میرزا در اردبیل

درعهد فتحعلیشاه سفیری ، باسم « مسیوژوبر » ، از طرف ناپلئون اول امپراطور فرانسه مأموریتی در دربار پادشاه قاجار پیدا کرده بایران آمده است. درآنزمان عباس میرزا نایب‌السلطنه وولیعهد ایران ، بعلت جنگهای ایران و روس در ولایت اردبیل بود . ژوبر برای ملاقات شاهزاده به اردبیل آمد وبحضور وی رسید . او درسفرنامهٔ خود نوشته است که عبورمن بتهران از تبریز بود . شنیدم ولیعهد ایران عباس میرزا در اردبیل است لذا بدان شهرعزیمت کردم . وقتیکه وارد اردبیل‌شدم اردوی شاهزاده، باوجود زمستان سخت‌آن سال ، درخارج شهرزده شده بود. در داخل شهر درعمارت میرزا بزرگ فراهانی وزیر شاهزاده منزل برای من تعیین کردند . هرروز وشب باآنکه در خانهٔ وزیر منزل داشتم ازمطبخ مخصوص شاهزاده ، که در اردو بود ، برای من غذا میآوردند .

ژوبر دربارهٔ ملاقات خود باولیعهد مینویسد که بحضور شاهزاده احضار شدم بعد ازتعارفات رسمی اجازه داد که روبروی او در روی فرش‌خراسانی ، که شاهزاده بر آن نشسته بود ، بنشینم .

... ژوبر در اینجا شخصیت و درایت شاهزاده را برشتهٔ تحریر درآورده از هوش واراده وقدرت اوسخن میگوید وازاطلاعات وی نسبت بکشورهای مجاور و فرانسه بتفصیل بیان میکند و سئوالات شاهزاده‌را دربارهٔ ناپلئون و «احمد جزاز» یا احمد قصاب ، والی‌عثمانی در سواحل دریای اژه ، مطرح میسازد و سرانجام رژهٔ سپاهیان‌ایرانرا دراردبیل ، که دو روز بعد ازآن ملاقات با شرکت این‌مسافرخارجی ترتیب یافته بود، شرح میدهد . خوشیهائی که دراردبیل براوگذشته اقامت اورا ، که

قبلا فقط برای دو روز بود، طولانی‌تر کرده و چون در رسانیدن نامهٔ ناپلئون به فتحعلیشاه تأخیر زیادی احساس میشد ازشاهزاده اجازهٔ مرخصی گرفته از راه‌خلخال بتهران رفته‌است[1].

حکومت محمد شاه در اردبیل

جهانگیر میرزا فرزند عباس میرزا هم کتابی نوشته بنام «تاریخ نو» ودرآن راجع باردبیل بتفصیل سخن گفته است که ما قسمتی‌ازآنرا درصفحات قبل نقل کرده‌ایم. او گوید عباس‌میرزا نایب‌السلطنه‌درسال۱۲۴۶هجری‌باردیگر باتفاق‌فرزندیگرش‌محمدمیرزا، که‌بعدازفتحعلیشاه بنام محمدشاه بتخت‌سلطنت نشسته‌است، وارد اردبیل‌شد وسکنهٔ شهرمبلغ پنج هزارتومان پیشکش آوردند. عباس میرزا، که درعین حال والی آذربایجان نیز بود، نظر باهمیت منطقه، حکومت اردبیل را به‌محمد میرزا داد و جهانگیرمیرزا را نایب‌الحکومه نمود وادارهٔ امور این ولایت را بدست دو فرزند خود سپرد. دو برادریکه سه سال پیش نیز در این شهر همکاری داشتند ولی دست تقدیر دو سرنوشت متفاوت برای آنها مقدر ساخت بدینسان‌که‌یکی از آندو بعد ازپدر وجد براریکهٔ سلطنت ایران تکیه زد ودیگری بدست همین برادر در قلعهٔ اردبیل محبوس‌گشت وسرانجام بفرمان او بینائی‌را نیز ازدست داد.

مورخین مینویسند محمد میرزا بعد ازفوت پدرش بمقام ولایتعهدی فتحعلی شاه رسید و بعد از ورود بآذربایجان چهار نفر از برادران و شاهزادگان، یعنی جهانگیرمیرزا، خسرو میرزا، احمد میرزا و مصطفی میرزا را مخذول و معزول نموده بقلعهٔ اردبیل فرستاد وزندانی کرد. خود جهانگیرمیرزا درتاریخ نو علت‌این گرفتاری را تحریکات قائم‌مقام دانسته وباتفصیلاتی دراین‌مورد نوشته است‌که اورا «همراه امیرزاده خسرومیرزا وبهمن‌میرزا وچهارصد سوار و چهارصد سرباز و دو عراده توپ باردبیل تبعید ودرنارین قلعه زندانی کردند ومتعاقب‌آن امیرزاده احمد میرزا را نیز ازخوی وامیرزاده مصطفی میرزا را از ارومیه‌که در سنین ۱۵ و ۱۶

۱ـ نقل و اقتباس از مرآت‌البلدان صنیع‌الدوله.

بوده‌اند باردبیل آوردند ودر قلعه محبوس نمودند» .

روضة‌الصفا دربارهٔ کور کردن آنها مینویسد «هنگامیکه محمدمیرزا عهده‌دار امور مرجوعه گردید قائم‌مقام معروض داشت باوجود مکانت وسلامت امیرزادگان اربعه، که مزاج شخص آذربایجان را بمنزلهٔ عناصر اربعه‌اند ، طریقهٔ حزم نیست که بدارالخلافه روی آوریم . هرگاه ملازمت من بنده در رکاب لزومی داشته باشد نخست باید حضرت ولیعهد ازجمیع اقارب وعشایر واعمام و اخوان چشم بپوشند و آنچه دراهلاك‌واتلاف هریك معروض‌دارم بنیوشند ... لاجرم بدلخواه او سکوت گزیده فرمود هرچه مصلحت دولت است مختاری.

جناب قائم‌مقام رقیمه‌ای نگاشته مهر مبارك حضرت ولیعهد را برآن زده بدست « اسماعیل‌خان قراچه داغی» فراشباشی‌داده مأمور باردبیل نمود تا اوبدانجا رفته جهانگیرمیرزا وخسرومیرزا را مکفوف‌البصر، واحمدمیرزا ومصطفی‌قلی‌میرزا را مرخص کرده بازگردد» .

اسماعیل خان[1] بعد از ورود باردبیل شخصاً باین کار اقدام نکرد و باعتبار آنکه خود ولیعهد این دستور را نداده در آستانهٔ شیخ صفی الدین بست نشست ولی «محمد مهدیخان» ولد « فتحعلی‌خان نوری » حاکم اردبیل و جمعی از فراشان میرغضب در شب ۱۵ رجب ۱۲۵۰ هجری ریخته بدین کار مبادرت نمودند[2] .

در آن زمان در اردبیل طبیبی بود موسوم به « حاجی صالح اردبیلی » که زندانیان بیماررا نیزمعالجه می‌نمود . فرزند او « میرزا عبدالوهاب » ، که بعد از پدرش دراین‌شهرطبابت میکرداز‌پدرش‌نقل‌میکند زمانیکه مرحوم امیرزاده جهانگیر میرزا و خسرو میرزا درقلعهٔ اردبیل متوقف بودند والدم حاجی صالح ازجانب

۱ــ اسماعیل‌خان قراچه داغی فراشباشی‌محمدشاه وهمان‌کسی‌است‌که میرسیدعلیمحمد باب را قبل ازمحاکمه درتبریز بدوسپردند .

۲ــ شرح حال رجال ایران درقرون ۱۲ و۱۳و۱۴ هجری. مهدی بامداد .جلد۲ تهران ۱۳۴۷ .

حکومت اردبیل مأذون بود بخدمت امیرزادگان تردد نماید. چند روزقبل از قضیهٔ عاجزشدن این‌دونفر، درقلعه خدمت‌آنان بود جهانگیر میرزا برای تفنن از دیوان حافظ برای استخلاص خودشان تفأل نمود این‌غزل‌آمد:

خوش‌آمدگل وز آن خوشتر نباشد — کـه در دستت بجز ساغر نباشد
زمان خـوشـدلی دریاب دریاب — که دائم در صدف گوهر نباشد

مرحوم جهانگیر میرزا خوشحال شد ولی خسرومیرزا عرض کرد که برادر این بیت نشان میدهدکه مارا عاجز وکورمینمایند جهانگیرمیرزا عصبـانی شد که چرا تطیّرمی کند ولی‌هنوز یکهفته نگذشته بودکه‌آن واقعه اتفاق افتاد.

قلعهٔ اردبیل که معروف به «نارین‌قلعه» بود، طبق‌نوشتهٔ روضة‌الصفا ومرآت‌البلدان، سابقاً نیزقلعهٔ این‌شهر بود ودیوارهای جوانب چهارگانهٔ‌آن از قدیم الایام باقی بود.

عباس‌میرزا نایب‌السلطنه دستورداد‌آنرا تانیمه‌خراب کردند وسپس بسرکاری یکنفر ازصاحبمنصبان فرانسوی، که باژنرال‌گاردان بایران آمده بود، بنا نهاده شد وبرگرد‌آن قلعهٔ دیگری برآوردند وخندق وخاکریز بطریق قلاع مهم ساختند ... و تخمیناً دویست هزارتومان بمخارج‌آن صرف‌گردید. این‌قلعه ازقلـعهٔ عباس‌آباد، که بامر عباس میرزا درکنار رود ارس در خاك نخجوان ساخته شده بود، محکمتر ومتین‌تر بوده است. این قلعه در موقع جنگ ایران و روس مرکزتـدارکات سپاه ایران بود ولی بعدها بعلت استحکام ومتانت زیاد تبعیدگاه وزندان مخالفان حکومت ومدعیان سلطنت‌گردید وعلاوه برجهانگیرمیرزا وبرادرانش شخصیتهای بزرگ وبا عنوانی نیزمدتهائی ازعمرخودرا درسلولهای‌آن‌گذرانیدند که ظل‌السلطان وشجاع‌السلطنه وحشمت‌الدوله ودیگران ازجملهٔ‌آنها بودند.

فرار ظل السلطان ازقلعهٔ اردبیل

مرحوم صنیع الدوله درکتاب مرآت‌البلدان داستان توقیف ظل‌السلطان و فرار اورا چنین مینگاردکـه در سال ۱۲۵۰ هجری از شاهزادگان و امیرزادگان دارالخلافه حسنعلی‌

میرزا شجاع السلطنه ، محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه ، علینقی‌میرزا رکن‌الدوله ، امام‌وردی میرزا ایلخانی، شیخعلی‌میرزا،محمدحسین‌میرزا حشمت‌الدوله، اسماعیل میرزا ، محمود میرزا ، بدیع‌الزمان میرزا ولد ملك‌آرا وسایرمخـالفان دولت را به اردبیل آذربایجان فرستادند . در سال ۱۲۵۲ هجری قلعهٔ سفید درفارس ، که مرکز اشرار ممسنی بود ، ازطـرف نیروی دولت اشغـال شده ولیخان پسر جویبار خان ممسنی سرکردهٔ این اشرار دستگیر وبا دوپسرش باقرخان و هادیخان باردبیل تبعید گردید وولیخان دراردبیل درگذشت .

مؤلف کتاب «شرح حال رجال‌ایران» خبر تبعید آن شاهزادگان را بقلعهٔ‌اردبیل بدین ترتیب‌آورده است که در ربیع‌الاول سال ۱۲۵۱ هجری محمد شاه یازده نفرـ شاهزادگان را باردبیل اعزام داشت ودرقلعهٔ آن شهر محبوس ساخت . اینان‌حسنعلی میرزا شجاع السلطنه (نابینا) ، محمد تقی میرزا حسام‌السلطنه ، علیشاه ظل‌السلطان، علینقی میرزا رکن‌الدوله ، اماموردی میرزا سرکشیکچی باشی، شیخعلی‌میرزا شیخ الملوك، اسمـاعیل میرزا ومحمود میرزا (پسران فتحعلیشـاه) ، محمد حسین میرزا حشمت‌الدوله، بدیع‌الزمان میرزا صاحب‌اختیار و نصرالله میرزا (نوه‌های‌فتحعلیشاه) بودند وتاسال ۱۲۵۳ درزندان ماندند[1]. مؤلف مزبوردرجلدسوم کتاب خود مینویسد که باستثنای ظل‌السلطان وبدیع‌الزمان، محبوسین این قلعه درتـاریخ ۴ ربیع‌الاول ۱۲۵۱ بتوسط حاجی‌خان شکی ونوروزخان چهاردولی باردبیل‌اعزام‌گردیدند.

صنیع‌الدوله درتکمیل مطالب کتاب خود اضافه میکند دراین‌سال چون‌محمد شاه قصد عزیمت ویورش بگرگان داشت توقف ظل‌السلطان علیشاه را درپـایتخت مصلحت ندید ودستور داد که اورا بهمدان واز آنجا بمراغه وسرانجام باردبیل‌بردند تاخاطرهمایونی دراین‌سفر ازطرف او آسوده باشد. لیکن‌بتدبیرعلینقی‌میرزا رکن‌ـ الدوله، که قبلا درقلعهٔ اردبیل‌محبوس‌بود، دستیاری گماشته‌شد وبوسیلهٔ اوازمعماری[2]

۱ـ شرح‌حال‌رجال‌ایران‌ازقرون‌۱۲و۱۳و۱۴، نوشتهٔ مهدی‌بامداد. ج۱. تهران. ۱۳۴۷

۲ـ دربعضی کتابها نوشته‌اند که‌این‌معمار درقزوین بود ورفتند ومخفیانه اورا آوردند.

که بساختمان اساسی قلعه آگاه وازراه زیر زمینی مخفی آن بخارج مطلع بود، محل این معبرمعلوم گردید . آنگاه شاهزاده ، بعنوان آنکه محل تطهیری دراندرون اطاق خود درقلعه داشته باشد ، موافقت، حاج علی‌اصغر خواجهٔ مازندرانی ومسئول قلعه را برای کندن چاهی کسب نمود و مقنی‌ای برای این کار بهزینهٔ شاهزاده از اهالی شهراجیر گردید . چاه بمقدارلازم کنده شد وخاك آن توسط عمله‌ها بخارج قلعه حمل گشت ولی شاهزاده دراین ماجرا پنهانی بیل و کلنگ ودیلمی وسیلهٔ مقنی برای خود فراهم کرد وشبها مخفیانه مقداری از زمین را بطرف راه خروجی زیرزمینی حفر کرد وخاك آنرا در همان چاه ریخت وپس از سه ماه راه خروج بدینطریق آماده شد . رکن‌الدوله آنگاه بادستیارانی که درخارج قلعه فراهم کرده بود سه اسب آماده ساخت ونیمشبی مخفیانه ظل‌السلطانرا ، که ازاین مقدمات بکلی بیخبربود ، ازخواب بیدار کرد وباتفاق او واماموردی میرزا کشیکچی باشی ، ازراه نقب بیرون آمدند وسوار اسبهاشده راه شمال‌را درپیش گرفتند وچون مقداری تاختند بقراولخانهٔ روسیه رسیدند وخود را ازتعقیب مصون یافتند.

نگهبان قلعه، یعنی حاج علی‌اصغر خواجهٔ مازندرانی ،که صبح ازاین امر اطلاع یافت در پشت سرآنها تاخت ولی وقتی بآنها رسید که آنان در خاك روسیه بودند ولذا بانومیدی مراجعت کرد وتفصیل امر را بمحمد شاه گزارش داد .

چون طبق قرارداد ایران وروس پناه دادن مخالفان سلطنت در کشور طرف دیگرمیسور نبود ازاین‌رو فراریان بترکیه واز آنجا به‌مکه رفتند وبالاخره ببغداد مراجعت کردند ودرآنجا باشارهٔ دولت متوقف شدند و وظیفه ازدولت ایران دریافت می‌داشتند.

یادداشتهای محمدولیخان خلعتبری سپهدار اعظم حکمران اردبیل

محمد ولیخان خلعتبری سپهدار تنکابنی هم از جمله کسانی است که دریادداشتهایش مطالبی درباب اردبیل بچشم میخورد. اودرماه صفر ۱۳۲۲ هجری قمری مأمور آذربایجان گشت وروانهٔ تبریز شد ودر آنجا حکومت ولایت اردبیل، که مشگین و خلخال و طالش هم جزو آن بود ، بوی

واگذار گردید .

سپهدار روزهشتم ربیع‌الثانی وارد اردبیل شد ودست‌بیك سلسله کارهائی‌زد . او در یادداشتهای خوددربارهٔ فعالیتهای‌خویش مینویسد «خرابه‌های عمارات‌اردبیل[1] راخوب تعمیر کردم . حالا یك‌جاهای مصفائی دارد. توپخانه وغیره ودم ودوازه‌های آنرا میسازیم . یك مدرسه هم‌اینجا ایجاد کردیم . امروز رفتم سی‌وپنجنفر شاگرد الان درآن مدرسه‌است». مدرسه‌ایکه سپهسالار بدان اشاره میکند اولین دبستان‌بسبك جدید است وما درگفتار مربوط به‌فرهنگ این شهر اجمالا از آن سخن گفته‌ایم .

دراین زمان‌وبا در آذربایجان شیوع یافته ومحمد ولیخان نیز دراردبیل‌نگرانی بسیاری داشته است . او دریادداشتهای روز۳ رجب ۱۳۲۲ مینویسد «دیروزحضرت ولیعهد از تبریز بامن تلگراف حضوری داشت . معلوم شد در تبریزهم وبا بروز کرده‌است . خداوندحفظ کند بنده هم حکیم فرستادم وهمه‌جا اردبیل‌قرانطین گذاشتیم تاخداوند چه‌خواهد». ولی رفته‌رفته وبا باردبیل‌هم سرایت کرده شدت یافت.جمعی را بهلاکت رسانید . سپهدار که از این بلاترسیده بود روزهفتم رمضان از گناهان خویش توبه کرده ودر یادداشتهای خود این ماجرا را چنین نوشته است « امروز که روزهفتم رمضان است در کمال‌صحت وسلامتی هستم وتنها درمنزل نشسته‌ام. جزمن ویار نبودیم خدا باما بود . از تمام معاصی کبیره توبه کرده‌ام تُبْتُ وَرَجَعْتُ إِلَی اللهِ امیدوارم که خداوند ازمعاصی گذشتهٔ این‌بندهٔ سراپا تقصیر عفو کند وشفیعم جز لطف خدا و ائمهٔ هدای و اهل بیت طاهرین محمد (ص) مصطفی رسول اکرم برگزیده آدم نباشد... درقلعهٔ اردبیل درحالیکه درنهایت اقتدارحاکم‌وفرمانروا بودیم تحریرشد. بحمدالله‌نفس زنگی‌مزاج را بازار شکستیم وپشت‌پا برچرخ بستیم».بااینحال‌ازترس وبا تاب مقاومت نیاورده فردای آنروز از قلعه خارج وبه‌نمین رفته است . او در یادداشتهای خود از تلفات زیاد وباشکوه دارد . وبالغ بریك کرور از ایرانیان رادر این بیماری تلف شده قلمداد میکند وازوضع‌رقت‌بار مردم بلادیده وسپاهیان سخت

۱ـ مقصود نارین قلعه است .

اظهار دلتنگی مینماید.

آمدن سپهسالار باردبیل گویا برخلاف میل او بوده وهمواره میخواسته‌است از این تبعید رهائی‌یابد وسرانجام بآرزوی خود نایل میشود وازطریق مغان وبیله‌سوار، که طبق امر ولیعهد بدانجا رفته بود، عازم مرکز میگردد. او رویهمرفته اردبیل‌را خوب یافته ودرضمن یادداشت سوم رجب خودگفته است:«... این صفحات یقین از پاریس منظم‌تر است. اماچه فایده این نظم‌ها بی‌قانون وفوری است ...» ولی از هوای آن‌گویا ناخوشدل بوده است زیرا یکبارمیگوید «... ۲۴ سرطان است. هوا مثل زمستان‌گیلان است.» ودرجای دیگر مینویسد «... پارسال در۲۳ جمادی الثانی سنهٔ ۱۳۲۱ اتابك اعظم میرزا علی اصغرخان در تهران معزول شدکه برحسب فصل امروز میشود. هوا خیلی‌گرم بود وامروز دراردبیل باید لباس زمستانی خوب ببدن بچسبد. تفاوت هو است.»[۱]

سپهسالار درتاریخ مشروطیت‌ایران ازشناخته شدگان‌است‌ومدتها مقامات مهم دولتی داشته‌است بعدازسقوط محمد علیشاه مدتی نیز نخست‌وزیر ایران شده وشرح حال اودر کتابهای مربوط بمشروطیت ایران بتفصیل بیان‌گردیده است.

باری نوشته‌های مورخین وبخصوص جهانگردان مارا تاحدی ازوضع‌گذشته اردبیل آگاه می‌سازد واهمیت موقعیت جغرافیائی وسیاسی واقتصادی آنرا در قرون گذشته نشان میدهد. نشان میدهد که این‌شهر زمانی‌خیلی وسعت «دوثلث‌فرسخ در دو ثلث فرسخ یاچهار کیلو متر در چهار کیلومتر» داشته و روزگاری بقدری زیبا بوده است که با ونیزاروپا برابری میکرده، یاکثرت‌باغاتش‌آنرا درنظرجهانگرداروپائی از دور مانند جنگلی جلوه‌گر میساخته است ... شهری که در شبانه روز قافله‌های تجارتی بمقیاس نهصد شتر بدان رفت‌وآمد میکرده دارای‌آنچنان عظمت اقتصادی بوده است‌که تاحال جز بنادر نفتی ایران‌کمتر شهری در این‌کشور بدان پایه دیده

۱ـ تاریخ زندگانی وخدمات محمد ولیخان خلعتبری سپهسالار تنکابنی. بقلم عبدالله خلعتبری. تهران ۱۳۲۸ شمسی.

شده طبیعی است که قابلیت کشاورزی ودامداری منطقه ومغان این قدرت اقتصادی را روز افزون میساخته است . حیف کـه تصمیم نادر برخرابی این شهر ، و جنگهای قاجاریان با دولتهای روس وعثمانی، وصدماتی که این شهر براثرخیره سریهای برخی از عشایر دیده ، موجب ویرانی آن گردیده وقرار گرفتنش درمرزبستهٔ کشور واز کار افتادن بندرآستارا اهمیت بازرگانی آنرا، بمقیاس سابق، ازبین برده است . با اینحال طبیعت ، بمقتضای آنکه:

«خداگر زحکمت ببندد دری   ز رحمت گشاید در دیگری»

دادههای ارزندهای بجای امتیازات ازدست رفته، بهمردم اینحدود اعطا کرده است که وفور آبهـای معدنی بی‌نظیر وهوای بسیارمطبوع ییلاقی و انواع مرغوب فرآوردههای کشاورزی ازجملهٔ آنهاست واگرچه امروزه مردم ازطرز استفادهٔ صحیح ومنطقی از آنها و، درآمد سرشاراقتصادی که از آن راه میتوان بدست آورد ، غافلند ولی بدون تردید روزی فراخواهد رسید که این منابع طبیعی بموازات دیگر مراحل اقتصادی، سرچشمهٔ ثروت شایان توجهی برای سکنهٔ اینسامان خواهد بود .

بالجمله با فرارسیدن مشروطیت ایران، دراردبیل نیزفعالیتهای چشمگیری رخ داد ومردان وطن‌دوست وباشهامت، دربارور ساختن نهال آزادی فداکاریها کردند که با منتهای تأسف امروزه نام بیشتر آنها فراموش گشته وقسمت اعظم یادداشتهائی ، که احیاناً جمعی ازروشنفکران گذشته دراین باره ازخود بجای گذاشته‌اند، بدست بازماندگان ازبین رفته یا درلابلای کتابهای گردگرفته مدفون گشته است . اوراق و نوشته‌هائی که مسلماً ازاین‌حیث ارزش تاریخی دارند و درروشن گردانیدن حقایق تاریخی اردبیل و ایران بسی مؤثر میباشند .

آرزوی ما بر آن است که بخواست ویاری‌خدا ، تاآنجاکه میسر است، وقایع مشروطیت اردبیل را آنچنانکه اتفاق افتاده درگفتاربعد بیاوریم و نام رادمردانی را، که دراین‌راه مقدس جانفشانیها کرده‌اند ، درصفحات این کتاب زنده گردانیم.

گفتار پنجم

اردبیل در دوران مشروطیت ایران

پیدایش مشروطیت در ایران

خوانندگان دانشمند میدانند که حکومت ایران قبل از سلطنت مظفرالدینشاه قاجار ونیز در دوران خود وی استبدادی بود و شاه وحکام ، که نمایندگان او درولایات بودند ، از حیث جان ومال‌مردم اختیارتام داشتند . روابطی که دراین‌عهد بین‌ایران وکشورهای اروپا پیدا میشد ومسافرتهائی که برخی ازایرانیان بخارج میکردندکم کم این‌فکررادراندیشه‌ها پدید آورد که چه بهترشکل حکومت ایران عوض‌شود وقوای‌سه‌گانهٔ مقننه ، قضائیه و مجریـه جانشین وضـع دلبخواه اولیای امور گردد ، تا با وضع قوانین از طرف دستگاهی، که خود ملت بنام مجلس انتخاب میکند، تکالیف مردم درروابط فیمابین، و نیز رابطهٔ آنان با دولت ، معین‌شود و دستگاه قضائی، با بیطرفی کامل ، تخطیات مردم‌را ازقوانین مزبور رسیدگی وداوری کند وآنگاه دستگاه اجرائی،ضمن‌وظایف خاصی که ازلحاظ حفظ حدودکشور وادارهٔ امور آن دارد ،آن احکام را بموقع‌اجرا بگذارد و پادشاه، که رئیس‌مملکت وسنگ زیرین بنای استقلال وعظمت ایران است سلطنت‌خودرا درتعادل ونظارت‌آن قوا اعمال‌کند .

طبیعی است کسانی که همواره بمیل و ارادهٔ خود امر ونهی کرده و از برکت حکومت مطلقهٔ قاجار کروفری داشتند این کاررا برخلاف نظر و منافع خود دانسته ازهرامکانی درمخالفت با این‌طرزفکروبرانداختن اساس آن استفاده کردند .

مرحوم مظفرالدین شاه که مردی علیل‌المزاج ، و در اواخر عمر، مأیوس از سلامت جسم‌وطراوت روح بود رعایت جانب مردم را ذخیره‌ای برای‌خوددرسرای جاودانی میدانست واعطای حقوقی را بملت ، سبب تقرب به‌خدا تصورمیکرد. این بود که با همهٔ کارشکنی‌هائی ، که حتی ازطرف فرزندان و حرمسرای او بعمل میآمد سرانجام تسلیم این‌نظرمقدس گردید وفرمان تشکیل‌دارالشوری‌را صادرکرد ومتعاقب آن قانون اساسی‌ایراکه پیشروان نهضت‌آزادی تهیه وتدوین نمودند ، چند روز قبل ازدرگذشت خود ، توشیح نمود وبا این اقدام نیك نام نیکی ازخود درتاریخ ایران بجای‌گذاشت . بعد ازاومحمدعلیشاه فرزند وجانشینش نیزازمشروطیت حمایت کرد ودرشعبان ۱۳۲۵ قمری‌متممی‌را ، که برای تکمیل‌قانون‌اساسی‌نوشته شده بود، امضاء و تنفیذ نمود و بدینوسیله حکومت مشروطه رسماً جانشین سلطنت مطلقه گردید.

برای شاهزادگان‌وعمال درباری‌وامرا وحکام وحتی‌خواجه‌سرایانیکه نسلاً بعد نسل،سالهاوقرنها،بمیل‌وارادهٔ‌خودهرچه‌خواسته کرده‌بودندبسیارسخت‌ودشواربود که اعمال ورفتارخودرا تابع قوانینی کنندکه مشتی ازافراد ملت ،کسانی که بتصور آنها حتی لیاقت صحبت با آنان نداشتند ، وضع نمایند و از دریافت هرگونه مالیات و وجوهی که بدان احتیاج داشتند ، جزبطریقی که مجلس‌معین میکند ، ممنوع باشند .

این بودکه شاه جوان را شب و روزبمخالفت با مشروطیت برانگیختند و با عناوین و دستاویزهای‌گوناگون، او را نسبت بآزادی ملت بدبین ساختند و حتی با ماجراهائی که بوجودآوردند وحادثه‌هائی که باشکال‌مختلف آفریدندمشروطه‌خواهان را مخالف سلطنت و دشمن شخص شاه قلمداد کردند . محمد علیشاه اگرمرد جهان دیده وبا فراستی می‌بود طبعاً با دوراندیشی‌لازم ، کـه لازمهٔ سلطنت وحتی مدیریت کارهای خیلی کوچکتر ازآن است، خود را بکناری میکشید وآثار شومی را ، کـه

اقدامات ناروای او بدنبال داشت، پیش‌بینی می‌نمود . ولی جوانی و خیره سریها کم‌کم او راآلت اجرای مقاصد نامطلوب مخالفان آزادی‌گردانید و درگمراهی او تعلیمات و مصلحت اندیشی‌های نمایندگان سیاسی دو دولت استعماری روس و انگلیس نیز مؤثر واقع شد واورا بتدریج بمخالفت بامشروطه خواهان برانگیخت. وی باآنکه برای حفظ مشروطیت سوگند یادکرده و متمم قانون اساسی را ، که در راه تحدید حدود اختیارات او وحکامش ، مشروحتر ازقانون اساسی بود ، توشیح نموده بود پرچم ضدیت باآن برافراشت ، وبطوریکه درکتابهای تاریخ ضبط شده، درجمادی‌الاول ۱۳۲۶ قمری، یعنی هشت ماه بعد ازتوشیح متمم قانون اساسی، از قصر سلطنتی بباغ شاه رفت و«لیاخوف» فرمانده روسی‌گارد سلطنتی ، بفرمان وی مجلس شورای ملی را به‌توپ بست و بدینطریق مشروطیت تعطیل‌گردید .

با این بیان می‌توان‌گفت که فعالیت مشروطه خواهان ایران دو دورهٔ ممتاز از هم دارد یکی‌گرفتن مشروطیت از مظفرالدینشاه و دیگری قیام برای بازگرفتن آن پس از به‌توپ بسته شدن مجلس . فاصله بین به‌توپ بسته شدن مجلس و برقراری مجدد مشروطیت، که رویهم ۳۸۸ روز طول کشید، درتاریخ ایران استبداد صغیر نام گرفته است .

فصل اول

اردبیل در آستانهٔ مشروطیت ایران

شاهسونان و اردبیل

در دورهٔ اول، که بیشتر برمبنای خواهش و تمنی و قهـر و آشتی و تعطیل بازار و بست نشستن آزادیخواهان، واستمالت و همدردی مظفرالدین شاه باملت، وحتی گریهٔ او استوار بود، درشهر اردبیل نیزجنبش‌ها وفعالیت‌هائی بوقوع پیوسته و روشنفکران درارشاد افکار مردم اقدامات شایان توجهی نموده‌اند ولی خوانندهٔ دانشمند نباید انتظار داشته‌باشد که وسعت دامنهٔ این فعالیت‌ها ونحوهٔ اقدامات روشنفکران بهمان شکل ونوع بوده است که درتهران صورت می‌گرفت. بلکه‌از آن جهت که امورتابع شرائط مخصوص بخود می‌باشند وضع اجتماعی ومحیط جغرافیائی اردبیل دارای شرائط خاصی بود که اقدامات آنانرا تامیزان قابل توجهی تحت‌الشعاع خود قرارمیداد وماقبل از آنکه بذکر نهضت وچگونگی آن بپردازیم مکاتبی را دربارهٔ آن شرائط ذکر می‌نمائیم.

سکونت عشایرشاهسون‌دراطراف‌شهر اردبیل‌از قدیم‌الایام‌موقعیت‌خاصی‌برای این‌شهربوجودآورده وولایت اردبیل‌را بیك منطقهٔ عشایری‌مبدل‌ساخته‌بود. شاهسون یك کلمهٔ ترکی‌است ومعنی آن‌دوستدارشاه می‌باشد. میزان‌شاهدوستی‌اینان،درگذشته، متغیربود و هرگاه که دولت مرکزی اقتدارکافی داشت اینها افراد مطیع وخدمتگزار دولت وشاه بودند ودرغیرآن صورت‌غارتگرانی بی‌عاطفه وبیرحمی بشمارمیآمدند. زندگی‌آنها بیشتر باچادرنشینی وگله‌داری میگذشت و دوازده ماه سال‌را بین‌دشتهای گرمسیر مغان وییلاقات کوه سبلان درحرکت بودند. خانهٔ‌آنها را چادرهای نمدی، باسم‌آلاچیق، تشکیل میداد که زمستانها درقشلاق مغان و تابستانها در ییلاقات سبلان و در دیگرفصول بین‌آندو ناحیه برپا میشد.

شاهسونان باقتضای‌وضع زندگی‌مردمی‌چالاك، سوارکاران بی‌باك‌وتیراندازان

ماهری بودند و بقدری در این کارها مهارت داشتند که درهولناکترین معرکه‌های جنگی، زیرشکم اسب میخوابیدند و درحال تاخت تیررا برهدف می‌نشانیدند ولی درعوض ازفرهنگ وتمدن بی‌اطلاع بودند واز اصول زندگی شهری، که لازمهٔ آن عطوفت و انسان دوستی است ، مثل یك فرد تربیت یافته بهرهٔ کافی نداشتند. برخی از آن‌طوایف غارت وچپاول وحتی قتل را ازلوازم زنـدگی، و دزدی اموال و احشام دیگران را امرعادی میشمردند. در دینداری بسیارساده بودند وچه بسا که جزنام امام حسین (ع) وبعضی از ائمهٔ شیعه اطلاعی ازآن نداشتند و ازهیچکس و هیچ مقامی جزحضرت عباس برادر رشید امام حسین(ع) ، سادات، و خان ترس وبیمی بخود راه نمبدادند. درعین‌حال‌مردمی‌مهماندوست‌بودند وکسی که‌بر«اوبهٔ»آنها واردمیشد ازپذیرائی‌های گرم‌آنان برخوردارمیگشت .

شاهسونان‌اطراف اردبیل به‌سی ودوطایفه‌تقسیم میشدندکه «آتاخانلو، آلارلو، اودولو، اینانلو ، پِه‌تی‌لو ، تکله‌لو ، جانی بارلو ، جلودارلو، جهانخانملو ، حاجی خواجه‌لو، خامسلو ، دورسون خواجه‌لو ، دیله‌گرده‌لو ، رضا بیگلو، ساری‌نصیرلو، سرخان‌بیگلو، سروانلار، طالش‌میکائیل لو، عربلو، عیسی‌لو، فولادلو، قره‌موسی‌لو، قوجه‌بیگلو، کور عباسلو، کله‌سرلو، که یك‌لو، گووَه‌شلو، مرادلو، مستعلی‌بیگلو، مغانلو، یکه‌لو و یورتچی نامیده میشدند .

برخی ازآنهامثل‌فولادلوها، قوجه‌بیگلوها، یورتچی‌ها اعضای زیادی داشتند و در داخل خود نیز به‌عشیره‌هائی تقسیم میشدند و بعضی نیز مثل قوجه‌بیگلوها در جنگجوئی وبیرحمی کم نظیر بودند . هرطایفه ازآنها را خانی ریاست میکرد که باو «بیگ» میگفتند و افراد طایفه ویرا، که بارث بدان مقام میرسید ، صاحب جان ومال خود میدانستند.روابط افراد درقبیله، طبق‌آداب و سنن ایلیاتی صورت می‌گرفت و خان یا بیگ قاضی و فرمانروا وپیشوای طایفه وحافظ سنن قومی وافراد قبیله بود . فرمان‌جنگ، صلح، حمله، عقب‌نشینی، کشتن، بخشیدن‌مجرمین‌واسرا همه دراختیار وی بود وکسی حق سرپیچی ازآن نداشت .

آنان غالباً ازسیاست دنیا دور بودنـد و بدین‌جهة‌گاهی آلت اجرای مقاصد دیگران قرارمی‌گرفتند وگرفتاریهای سختی برای مردم شهر، دولت ومملکت‌فراهم میکردند و ما درجای خود قسمت‌هائی از آنها را خواهیم‌آورد.

نارین قلعه واثر آن در موقعیت اردبیل

علاوه برسکونت‌شاهسونان، وجود نارین‌قلعه نیزدرچگونگی موقعیت اردبیل مؤثربود. این دژ، چنانکه قبلاهم نوشته‌ایم، درعهد فتحعلیشاه قاجار، با تعمیر قلعهٔقدیمی شهر و احداث دیوارهای جدیددرخارج آن، طبق‌نقشهٔافسران هیئت‌فرانسوی گاردان و با نظارت‌آنان، بوجودآمد و خندقهائی که‌گرداگرد دیوارهای مزبور، در داخل وخارج کنده شد، آنرا جزو محکمترین قلاع ایران‌گردانید.

درمواقع صلح، بویژه بعدازجنگهای ایران و روس، این‌دژ تبعیدگاه‌مخالفان حکومت ومدعیان سلطنت ایران‌گردید و کسان زیادی ازشاهزادگان و بزرگان‌قاجار قسمتی از عمر خود را در اطاق‌هـای تنگ و تاریك و محیط دهشتناك آن سپری کردند.

لزوم مراقبت دقیق از زندانیان مهم این قلعه موجب آن بود که سلاطین قاجار صمیمی‌ترین نوکران و وفادارترین گماشتگان خودرا بحکومت‌آن‌برگزینند تاخاطر آنان را ازجانب زندانیان جمع دارند ونیزعلاوه برجلوگیری ازطغیـان وسرکشی عشایر، درموارد لازم نیزامکان استفاده ازنیروی‌آنان را فراهم سازند.

گاهی هم حکمرانی اردبیل خود بمعنی تبعید وتنبیه شخص حاکم بود و در این صورت عمال نامرئی دیگری رفتار واعمال آنهـا را تحت نظرمی‌گرفتند و در مواقع لازم‌گزارشهائی بمرکزارسال میداشتند. درهرحال با وجود چنان حکمرانان مستبد ونوکران وفادار حکومت مطلقهٔ قاجار، داشتن افکار مشروطیت دراین ولایت امربس مشکلی بود وخطرات جانی همراه داشت.

نکته‌ای که درجهة مخالف دو مطلب فوق می‌توان بیان‌کرد نزدیکی اردبیل ازطریق روسیه، باروپا و موقعیت جغرافیائی و بازرگانی‌آن نسبت بایران آنروز و

ولایات‌قفقاز، ارمنستان وماورای‌آنها بود که مهمترین‌عامل روشنی فکرکسان زیادی ازاین دیار وآشنائی‌آنها برآزادی بشمار میآمد و روشنفکران را از نحوهٔ حکومت دربرخی ازکشورهای‌آزاد دنیا وحقوق ملتها، دراجتماع و زندگی خصوصی آنها، آگاه می‌ساخت.

برای‌آنکه خوانندهٔ محترم را با وضع عمومی آنسدورهٔ اردبیل آشنا سازیم باجمال بذکربعضی وقایع‌آن قبل‌ازنهضت مشروطیت می‌پردازیم، که یکی از آنها عصیان جمعی‌ازمردم اردبیل علیه علیخان والی حاکم این‌شهر در۱۳۰۸ قمری‌است.

سرکشی دباغها از فرمان حاکم

علیخان را گذشتگان اردبیل مرد خودخواهی می‌گفتند که در ادارهٔ امور ولایت، مثل دیگرعمال مستبد دوران قاجار تکبر وخودخواهی را برعقل و رأفت برتری‌میداد ومشکلاتی‌برای مردم فراهم می‌ساخت. او درآن سال دستور داد که دباغها محل‌کار خود را ازکنار شهربه‌بیرون انتقال دهند ولی دباغان، که جماعت کثیری بودند ومشکلاتی دراینباره داشتند، حال خود بدو عرضه داشتند وتقاضای تجدید نظر ومهلت کردند. حاکم در گفتهٔ خود پافشاری کرد. اینان اطاعت امرنکردند. او دستورداد خانهٔ ریش سفیدان دباغها را آتش زدند ومعین‌الرعایا کدخدای شهررا، کـه مصلحت حکمران را در ملاطفت ومهربانی می‌دانست، وبا بقولی‌دراجرای امرکوتاهی می‌کرد، تحت‌تعقیب قرارداد. معین ازترس جان دربقعهٔ شیخ صفی‌الدین متحصن‌گردیـد و چون حاکم نتوانست براو دست یابد بسربازان «چاردالو» که با خودآورده بود، دستور دادخانهٔ اورا غارت نمایند.

سربازان بطرف خانهٔ‌معین‌حرکت کردند. دراین‌میان حاج میرزاهادی امام که ازعلمای بنام ومورد احترام شهربود خبردارشده سوار براستر، خود را بخانـهٔ او رسانید و از فرمانده سربازان خواست که ساعتی دست نگهـدارد تا او بحضور حاکم برسد. وی با عجله، بقلعه، نزد حاکم رفت و وساطت نمود. سخنان اودر علیخان، که از اوضاع نیز نگران بود، کارگر افتـاد و خواهش وی پذیرفته شد و

بدین‌طریق متحصنین بیرون آمدند وغائله پایان یافت. محسن دباغ که بعضی‌بشوخی اورا «عمرمحسن» می‌گفتند ازجمله کسانی بود که در این واقعه بدر خانه‌اش آتش زده شد.

وبای موحش معروف به «اوماجا»

ذیحج سال ۱۳۰۹ و محرم ۱۳۱۰ قمری (تیر ومرداد ۱۲۷۱ خورشیدی) ازایام سخت ومصیبت بار اردبیل بود، زیرا در آن ایام وبای موحشی دراین شهرشایع گشت و جمع کثیری را تلف نمود. وحشت سختی مردم را فراگرفت وخانه‌ای باقی نماند که دراین‌واقعه عزیزی از دست نداده باشد. در یادداشت‌هائی که مرحوم محسنی باقی گذاشته تعداد تلفات این بیماری را روزانه چهارصد و پانصد نفر وگاهی هفتصد نفر ذکر می‌نماید ویادآور میشود که چون احصائیهٔ صحیحی در دست نیست این رقم را از قول‌گورکن‌ها نقل میکند. معمرین‌نیزمیگفتند که چون تعداد مردگان بیشماربود دفن همهٔ آنها دریك روز میسر نمی‌شد وچه‌بسا که برای این امر دریکروز نوبت بجنازه‌ای نمیرسید.

آنهائیکه امکان داشتند، ازترس‌جان‌خانه‌وزندگی را رها کردند وازشهرخارج شده بدهات رفتند. این مهاجرت ونیزمرگ جمع کثیری ازمردم، شهر را از سکنه خالی کرد وموجب ویرانی آن شد. بیماری وبا را بزبان محلی «اوماجا» میگفتند و از اینرو این سال بنام «اوماجا» معروف شد وچون واقعهٔ مهمی درتاریخ این شهر بود مبدائی برای ذکر وقایع بعدی گردید تا آنجا که سال‌قتل ناصرالدینشاه رانیز، که ازحوادث مهم کشوربود، دراین‌ولایت چهارسال بعدازسال «اوماجا» ذکرمیکردند.

بایدگفت که قتل این پادشاه بزرگ قاجار نیز، که در ۱۳۱۳ قمری رخ داد، موجب اتفاقاتی دراین شهرگردید و مهمتر ازهمه طغیانی بود که ازطرف عشایر بظهور رسید وبی‌نظمی‌هائی درمغان واطراف شهر بوجود آورد. تاآنکه پس از استقرارسلطنت مظفرالدینشاه عده‌ای سوار ازتبریزمأمور سرکوبی آنها گشتند وآنان را بجای خود نشانیدند.

داستان حیدری و نعمتی

داستان حیدری و نعمتی مثل مسائل شیعه و سنی، صوفی و متشرع، شیخی و آقابالاسری، که در نقاط دیگر ایران رواج داشت، از داستانهای اسف‌آوری است که صدها سال در این شهر وجود داشته و موجب کدورتها و کشمکشها و گاهی نیز سبب قتل و خونریزیهائی شده است. ما از تاریخ و فلسفهٔ پیدایش آن و نام کسانیکه این یادگار منحوس را بوجود آورده‌اند آگاهی نداریم [1] و همینقدر میدانیم که شهر اردبیل، بایك خط فرضی، بدو قسمت تقسیم میشد و سه محله از محلات ششگانهٔ آن، یعنی طوی، اچدکان و پیرعبدالملك حیدری و سه محلهٔ دیگر یعنی گازران، قنبلان و عالی‌قاپو [2] نعمتی بوده‌اند.

حیدری‌ها خودرا اصیل و نجیب و ممتاز از نعمتی‌ها میدانستند و نعمتی‌ها خویشتن را عالیتر و برجسته تر از حیدری‌ها میشمردند. بندرت بین آنها وصلت زناشوئی رخ میداد و کمتر باهم آمیزش خانوادگی داشتند وحتی آنکسی که منسوب بیکی ازاین دو قسمت بود در قسمت دیگر شهر خانه نمیخرید و آن بخش را شایستهٔ زندگی نمیدانست.

باید یادآور شد که این اختلافات غالباً بین سرشناسان دو ناحیه بود و مردم عادی، که اکثریت قریب باتفاق سکنهٔ شهر را تشکیل میدادند، آلت اجرای مقاصد سرجنبانان هر دو طرف بودند.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، که صرفنظر از جنبهٔ امامت شیعیان، از دانشمندان بزرگ جهان و ازخطبای نامدار عالم است دریکی ازخطبه های خود افراد اجتماع را بسه دسته تقسیم نموده و اکثریت عوام را «همج‌الرعاع» نامیده است یعنی کسانیکه مثل پشه‌های ضعیف ازخود اختیاری ندارند و ازهرطرف که باد آید

۱ـ بعضی از مورخان آنرا یادگار دوران سلطنت صفویان میدانند وگروهی نیز آنرا قبل ازپیدایش آنها می‌پندارند.

۲ـ بعدها این محلات را بنامهای « تابار، اوچدکان، پیرعبدالملك، اونجی میدان، چشمه باشی، وشیخ قاباغی» میخواندند.

بلااراده درمسیر آن قرار میگیرند . درجنگ حیدری ونعمتی هم اکثریت مردم شهر تابع ارادهٔ چند متنفذ ریاست مآب بودند و بدین طریق با اختلافیکه آنها پیدا میکردند اینها زندگی شیرین خودرا ناگوارمیساختند .

بالاتر نشستن مجتهد حیدریها در یك مجلس افطار ازفقیه نعمتی‌ها ، یا جلوتر دست شستن رئیس نعمتی قبل از پیشوای حیدری دریك مهمانی شام ، کافی بود که فردا یکی را زبون‌تر ازدیگری قلمداد نماید وکینهٔ فیمابین آنها را تشدیدکند وبتحریك آنان سکنهٔ شهربهم درآویزد ونفاق وکدورت موجود صدچندان زیادتر گردد .

خوانندهٔ دانشمند میداند که درقرون وسطی، یعنی‌دوره‌ایکه کشیشهای‌کاتولیك اروپا با هرگونه علم ودانشی مبارزه میکردند ، برای‌آنکه خود را از شماتت مردم برهانند اقدام بتأسیس مدارسی در جنب کلیساها کرده بتدریس مطالب غیرضاله ! پرداختند . گویندکه در این مدارس صدها سال طلبه‌ها برسرمطالب بسیار کوچك و بی‌اساسی بحث ومجادله میکردند، ومثلاً دراین‌باب که برسریك سوزن چندملائکه میتواند جابگیرد ، قرنها مباحثه ومجادله مینمودند ودراین‌میان چه دشمنی‌ها که باهم پیدا میکردند . بعد از آنکه اروپائیان از این خواب غفلت بیدار شدند خود تعجب مینمودندکه‌گردانندگان‌آن مدارس چقدرفکرسخیف وکودکانه داشته‌اند.

داستان حیدری ونعمتی‌هم مانند مطالب «اسکولاستیك»،یعنی‌آن مدارس بود وقرنهای متوالی‌تخم ضدیت ونفاق بین مردم میکاشت ، وبرسرمطالبی ، مثل بالاتر نشستن یك‌آقا ازآقای دیگر ، سالها بین سکنهٔ شهر کدورت وعداوت ایجاد میکرد . بیشترحوادثی که قبل ازاین ایام وبعد ازآن در این شهر وولایت اتفاق افتاده از این اختلاف و دوتیرگی‌سرچشمه‌گرفته‌است وماگاه‌وبیگاه اشاراتی بدانها خواهیم‌نمود.

آنچه دربارهٔ وضع این‌دوناحیه درآغاز نهضت مشروطیت میتوان‌گفت‌آنست که رویهمرفته زعامت و پیشوائی قسمت حیدری را مالکان بزرگ در دست داشتند ولی‌سردمداران قسمت نعمتی‌رابیشترتجار وبازرگانان تشکیل‌میدادند ازاینرو درقیام مشروطیت نعمتی‌ها اکثراً آزادیخواه بودند حال‌آنکه مستبدان متنفذ را غالباً مالکان

حیدری تشکیل میدادند . با این حال در هردو طرف افراد دیگری نیز بودند ، که بمناسبت فهم و ادراك ، یاتشخیص منافع عمومی وشخصی ، ازیکی ازآندو مکتب پیروی میکردند .

آقامیرزا علی‌اکبر و حاج میرصالح آقا مجتهد

از آثار دوتیرگی‌های حیدری ونعمتی یکی‌هم اختلافی‌است که بین دومجتهد نامی‌شهر، یعنی‌آقا میرزا علی‌اکبر وحاج میرصالح‌آقا ، پیش‌آمد وسالهای ممتدی‌آندورا ، که باهم نسبت سببی بسیار نزدیکی هم داشتند ، از یکدیگر مکدر ساخت [۱] . این دور ازسلیقهٔ ماست که بجای دوستی‌ها مخالفتهارا بیان‌کنیم و آنهارا که بنظرما زشتی‌هاست ، جایگزین محاسن‌گردانیم ولی‌چون حوادث تاریخی غالباً زاده ومحصول اختلافات وجدائیهاست ناچار بذکراجمالی آن میپردازیم.

آقامیرزا علی‌اکبر فرزند مرحوم حاج میرزا محسن مجتهد معروف بود که ازعلمای بنام و از ثروتمندان بزرگ اردبیل بشمارمیآمد. شادروان محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه درباب دهم‌ازکتاب «مآثروالآثار»حاج میرزا محسن را چنین تعریف میکند «ازافاضل علماء آذربایجان بود ودرفقاهت وفضایل دیگر، مقامی‌رفیع داشت وازحیث ریاست نیز بهیچکس وقعی نمی‌نهاد وثروتی وافر بهم‌رسانید » [۲] .

ثروت‌او بقدری زیادبود که دراردبیل‌وی‌را«قزللی‌مجتهد» یعنی‌مجتهدیکه‌طلای زیاددارد،میگفتند. اودرسال۱۲۹۵هجری بدرودزندگی‌گفت‌وجنازه‌اش بعتبات عالیات منتقل گردید . سپهسالار اعظم نخست وزیر وقت ایـران در ذیقعدهٔ ۱۲۹۵ هجری قمری شرحی به شاهزاده‌حسام‌السلطنه‌حکمران کرمانشاهان نوشته وتوصیه کرده‌است که درحفظ احترام جنازهٔ او اقدام کند وبرای عبور دادن آن از مرز تسهیلات لازم بوجودآورد . حاج میرزا محسن ازلحاظ اولاد نیز از کامیاب ترین مردم عهد خود بود زیرا ۱۵ فرزند پسرداشت که همه صاحبان دیانت وعلم و تقوی بودند وکسانی

۱ــ حاج میرصالح شوهرخواهر آقامیرزا علی‌اکبر بود .

۲ــ مآثروالآثار.محمدحسنخان اعتمادالسلطنه ، تهران . ۱۳۰۶ قمری.

از آنها مثل حاج میرزا یعقوب و حاج میرزا یوسف از مردان بزرگوار عهد خود بشمار میآمدند[۱].

آقامیرزا علی‌اکبر که دومین پسر او ازهمسرز نجانیش بود در نجف تحصیل میکرد وهمدورهٔ مرحوم آخوند ملاکاظم‌خراسانی بود وازشاگردان شادروان میرزای شیرازی محسوب میشد. اگرچه درمرتبهٔ علمی بقدر ملاکاظم و دیگران بضاعت زیادی نداشت ولی‌بعنوان مجتهدزعیم و پیشوای‌قسمت نعمتی، دراردبیل اسم‌ورسمی پیدا کرد وسالهای متمادی مرد شماره یك این‌شهرشد.

اومرد ساده دل ولی‌مقتدر وبا اراده بود وازنفوذ و قدرت خود بیش ازعلم و فقاهت استفاده مینمود. مرد طماعی نبود و هرگز ازوجوه شرعی بنفع خود استفاده ننمود. اما بحکومت دینی‌خود علاقه داشت وبسان حکام مذهبی فتوی میداد ودر اجرای‌آن پافشاری میکرد. از دولت وملت ترس و واهمه نداشت و ازهیچ مقامی پروائی بخود راه نمیداد. عیب بزرگ وی سادگی و زودباوری او بود. هرچه مریدان، بخصوص برادرزاده ودامادش میرزاموسی، میگفت باور میکرد وبدان ایستادگی نشان میداد. برخی اورا بسیارزرنگ میگویند واین‌سادگی‌را از زرنگی وی میدانند.

کسروی، که بسابقهٔ آخوندی خود ازملاها دل خوشی نداشت، او را در تاریخ هیجدهٔ سالهٔ آذربایجان چنین تعریف میکند «ملائی‌ازتیپ حاج شیخ فضل‌الله وسیدکاظم یزدی[۲] میبود با این‌تفاوت که شکوه وجلال دوستی‌شیخ فضل‌الله وفریب‌کاری سیدکاظم را نمیداشت و یك مرد ساده درونی بود و هرآنچه ازمردم میگرفت هم بسود خودآنان بکارمیبرد».

از این مرد روحانی کارهای زشت و زیبای زیادی سرزده و ازاینرو مریدان بسیار باوفا ومخالفان بسیار کینه توزی برای اوپیدا شده‌است. باآنکه امروزمتجاوز

۱ــ وی از زنان متعددش ۵۰ فرزند داشته که ۲۵ نفرآنها درحیات پدردرگذشته‌اند. از۲۵ نفر باقی‌۱۵ نفرپسر و۱۰ نفردختر بوده‌اند.

۲ــ این دوعالم ازمخالفان بنام مشروطیت ایران درتهران ونجف بوده‌اند.

ازچهل سال از مرگ وی میگذرد باز در اردبیل مریدانی دارد که بقا برأی میت نموده از او تقلید میکنند و متقابلاً زن و مرد زیادی هم میتوان یافت که بدو نفرین مینمایند و معتقدند که بر اثر مخالفت وی با فرهنگ جدید، ازعلم و دانش بی بهره مانده‌اند و ازمزایای معنوی ومادی آن محروم گشته‌اند.

شاید بتوان گفت که اولین قیام تاریخی زنان اردبیل، در اوایل قدرت او ، در این شهرصورت گرفته و این کار تاآن زمان سابقه نداشته است . ماآن داستان را از نوشتهٔ کسانیکه دراین‌باره یادداشتهائی دارند نقل می‌نمائیم ولی برای آنکه علل آنرا بیان کنیم ازعالم بزرگ دیگر آنروز شهر نیزچند سطری سخن میگوئیم.

زمانیکه آقامیرزا علی‌اکبر از نجف برگشت مجتهد و روحانی فاضل و دانشمندی دراردبیل مرجعیت داشت که ازحیث علم‌ودانش سرآمد همگنان خودبود وبنام حاج میرصالح آقا نامیده میشد. او از کلخوران برخاسته درنجف اشرف تحصیل کرده بود ودرمحضر بزرگانی مثل مرحوم آقا سیدحسین کوه کمری و نظایر او درجهٔ اجتهاد یافته بود. مرد بسیار باهوش و ذکاوتی بود و درمباحث علمی ومسائل فقهی فضل و کمال بسزائی داشت و بر کتاب رسائل شیخ مرتضی انصاری حاشیه‌ای نوشته بود که امروز ملاحظهٔ آن علماودانشمندان را بدرجهٔ علم ودانش او دلالت میکند و مقام فضل وپرمایگی نویسنده را نشان میدهد [۱] .

بعضی ازمطلعین معتقدند که اگر او درنجف رحل اقامت می‌افکند وبمطالعه وتحقیقات خود ادامه می‌داد بی‌گفتگو ازبزرگان درجهٔ اول آن حوزهٔ علمیه می‌گشت وچه بسا شایستگی زعامت عالم تشیع را ، که درقوه داشت ، بفعل می‌آورد لیکن حب وطن اورا بزادگاهش رجعت داد و دراردبیل مقیم ساخت .

حاج میرصالح دراردبیل بتعلیم طلاب علوم دینی ورفع حوائج مذهبی مردم پرداخت وشاگردان فاضل وبرجسته‌ای مثل آخوند مرحوم حاج میرزا محسن خوشنویس

۱ــ این حاشیه بچاپ نرسیده است ، حق آن بود که فرزندانش آنرا طبع و منتشر میکردند .



شادروان حاج میرصالح انواری در مراسم نماز عید فطر سال ۱۳۰۷ قمری
درجلوی قلعه

ودیگران تربیت نمود و نیز مسجدی بسبك زیبائی بنا نهاد که اکنون نیز بنام او باقی است وبقعهٔ امامزاده‌ایرا که درجنب آن مسجد است ومعروف به « امامزاده دختر» میباشد مرمت کرد . بعضی‌ها دربارهٔ اومیگویند که کم کم حب مال قسمتی اززمینهٔ خاطرویرا بخود مشغول داشت ودرشهری مثل اردبیل مقام علمی اورا تحت‌الشعاع قرارداد که بحث درآن خارج ازموضوع کتاب ماست .

اختلاف آن دوعالم

گفتیم که برخی‌ازدانشمندان پیشرفتهای‌علمی‌واجتماعی‌بشررا مولود تضاد بین مردم میدانند واختلاف آنهـا را برای چنین پیشرفتهائی لازم میشمارند، لیکن بایدگفت که اختلاف این‌دو عالم دراردبیل، تیرگیهای‌حیدری ونعمتی‌را دوچندان بیشتر گردانید وشهررا ازاتحاد ویگانگی برای تأمین‌حوائج عمومی بازداشت .

اختلاف آنان از روزورود آقا میرزا علی‌اکبر به اردبیل‌آغازگردید وتا سال ۱۳۱۹ قمری، که سال درگذشت مرحوم حاج میرصالح بود ، ادامه یافت . ما آغاز این اختلاف را مع‌الواسطه از قول شادروان حاج حسین[۱] چنین شنیده‌ایم کـه حاج میرصالح ، مرد سیاس و مآل‌اندیشی بود . وقتی شنید آقا میرزا علی‌اکبر از نجف به اردبیل برمیگردد برای روز ورود اوتدارکی دید و ازوجوه علما و معاریف شهر دعوتی بخانهٔ خود نمود وچنین‌ترتیب دادکـه اورا یکسر بمنزل خودآورد و با این مهمانی که بافتخار او برپا داشته‌است ویرا، که برادر همسرش نیز می‌بود،تحت نفوذ خودقراردهد . لیکن آقا میرزا علی‌اکبربدین امر پی‌برده از ورود بمنزل‌اوخودداری کرد وچون بشهروارد شد یکسرراه خانهٔ پدری خودرا پیش‌گرفته درآنجا پیاده شد وباصرارکسان حاج میرصالح‌آقا وقعی نگذاشت . این امرنخستین تخم اختلاف را بین آندو عالم، در زمین مستعد اختلافات حیدری و نعمتی ، کاشت و روزبروز نیز

---

۱ ــ او چون در شبیه‌هائی که روز عاشورا برای نمایش واقعهٔ کربلا میآوردند وظیفهٔ «شمر» را برعهده میگرفت از اینرو به «شمرحسین» معروف بود ، مردنیك نفس‌ونجیبی‌بود و همشهریانش به نیکی از او یاد میکنند .

عوامل مختلف برشد و نمو هر چه سریع آن کمک نمود .

ازسوی دیگر برای شخصی مثل آقامیرزاعلی اکبر، که تازه از نجف رسیده و از تمکن واحترام خانوادگی نیز برخوردار بود ، گران بود که قدرتی فوق اقتدار او در اردبیل باشدورقیب وی علاوه برمردم مورد احترام واعتماد حکمران ولایت ودستگاه اداری اوقرار گیرد. این بود که او نیز درصدد ازدیاد قدرت خود برآمد واعمال نفوذ خود را بر حاج ناظم السلطنه، حاکم وقت وسازمان اداری او، وجههٔ همت خودش قرارداد . شاید این به تنهائی خواست آقا میرزا علی اکبر نبود و آرزوی ساکنان قسمت نعمتی را نیز تشکیل میداد زیرا برای آنان نیزسخت بود که پیشوای طرف حیدری، یعنی حاج میرصالح آقا ، دارای آنچنان نفوذ وقدرت علمی واجتماعی باشد ورئیس آنها ، یعنی آقا میرزا علی اکبر، دربرابراوخوار وزبون بحساب آید .

قیام تاریخی زنان اردبیل

دراین کشمکش خنثی نمودن قدرت طرف ، بویژه قطع حمایت حاکم ازحاج میرصالح آقا ،کارسختی بود وتنها تلاش مریدان که برسر آقا میرزا علی اکبرجمع بودند، برای پیروزی دراین مبارزه کافی بنظرنمیرسید . این بود که درسال ۱۳۱۴ قمری ، روزی جمع کثیری از زنان ، درحالیکه چادرهای خودرا بکمربسته و دامن آنهارا پرازسنگ نموده بودند به پیشوائی شیرزنی بنام « بیگم پاشا » ازمحلهٔ سلطان آباد براه افتادند و پس از آنکه بازار ودکانهارا با تهدید وارعاب مجبوربتعطیل کردند راه قلعه را پیش گرفتند .

قلعه محل استقرارحکمران بود ودرآنموقع عده‌ای ازسواران فولادلو محافظت آنرابرعهده داشتندوتحت ریاست «جوروخ بیگ» دربیوتات قلعه مستقربودند. اینان چون ازقصد وهجوم زنها آگاه شدند درهای قلعه را بستند ودسته دسته دربالای برجها بسنگرنشستند و بسوی مردانی که بتماشا ، یا احیاناً بقصد حمایت اززنها آمده بودند آتش گشودند. تقی نام بقال وشخص دیگری که خواهرزادهٔ آصف التجاربود، وما در اسناد موجود نام اورا نیافتیم، کشته شدند وکسانی مثل فرج جامبرومشهدی محمدعلی زنجانی زخمی گردیدند. زنها فرارکردند وآقامیرزا علی اکبر نیزفردای آنروز ناچار

بمسافرت گردید و بقصد مراغه از شهر بیرون رفت و بالغ برهشت ماه در آن شهر اقامت نمود .

این واقعه و کشته شدن دو نفر و مجروح شدن جمعی ، اختلاف موجود را تشدید کرد وگرچه بظاهر رفع غائله شد اما جوروخ بیگ ورؤسای فولادلو مدتها از ترس انتقام کسان مقتولین از آمدن بشهر خودداری کردند ودر مواقع ضروری محرمانه آمد وشد مینمودند ومعمولا شبها وبا محافظان مخصوص بدین کار مبادرت میکردند .

قیام زنها بزرگترین واقعهٔ آن سال جلوه کرد وبعد از عصیان دباغان در شش سال پیش ، از وقایع اجتماعی مهم این شهر بحساب آمد . شعرا شعرهائی دراین باره سرودند و نوازندگان تصنیفهائی دراین مورد میخواندند . ما از یکی ازاشعاری که دراین باره سروده شده چند مصرع را که بخاطر سالخوردگان باقی مانده است میآوریم:

حکم ایله دی بیگم پاشا   کل اناث و فراشا
سیز قلعه‌نی باسون داشا   من بازارا دگوم گلوم
چاخچوریمی گیوم گلوم   بیرشیش کباب ییوم گلوم[1]

بطوریکه گفته‌ایم چنین نهضتی درگذشته از زنان این شهر و حتی نقاط دیگر ایران سراغ نداریم وبرای اولین بار شرکت بانوان را دریك امر سیاسی واجتماعی، در عهدی که سه ربع قرن پیش از آزادی زنان ایران است ، در این شهر ملاحظه می‌نمائیم .

آقا میرزا علی‌اکبر بعد ازهشت ماه به اردبیل بازگشت و مورد استقبال کم‌نظیر مریدان قرار گرفت ولی چون حاکم نسبت باو نظر مساعدی نداشت مریدان وی مسلح

---

۱ ــ مفهوم فارسی آن اینست که «بیگم‌پاشا ، یعنی زنی که پیشوای انقلابیون بود ، بزنها و فراشها دستور داد که شما قلعه را سنگباران کنید . من‌سری ببازار بزنم و در ضمن چاخچور (جوراب مانندی که از پارچه میدوختند) خود را بپوشم ونیز یك سیخ کباب بخورم و بیایم» .

گشتند وهرروز آقارا با محافظت مسلحانه بمسجد میآوردند وپس ازاقامهٔ جماعت و یا وعظ دینی بمنزل برمیگرداندند. گاهی نیز در کوچه‌های معبر اومردان مسلحی را بر پشت بامها میگماشتند وازاو پاسداری میکردند.

این وضع، آقا میرزا علی‌اکبررا درگفتارهای تند و آتشین‌خود علیه مخالفان تشویق میکرد وحاج میرصالح مجتهد وحاکم را درمخالفت خویش بیش از پیش برمیانگیخت بویژه آنکه «دهه زخان» خلفلو نیز باتفنگچیان خود بحمایت آقامیرزا علی‌اکبربشهر آمد ومخالفان را من‌غیرمستقیم تهدید نمود. کم کم زمینهٔ بی‌نظمی‌های جدیدی فراهم می‌گشت واحیاناً مقدمات اقدامات نامساعد دیگر تهیه میشد و گفتگو از قیام مردان کفن پوش، بنفع آقا میرزا علی‌اکبر، میرفت. این بود که دولت بفکر چاره افتاد و برای رفع غائله حاج ناظم‌السلطنه را ازحکومت بر کنار کرده علیخان والی‌را باردیگردراواخرسال ۱۳۱۵ قمری بحکمرانی اردبیل‌منصوب داشت. اوچون وارد شهرشد کوشش همه جانبه‌ای برای رفع اختلاف بعمل آورد و چون نتیجه نگرفت مراتب را به والی‌گزارش داد و درنتیجه سردار نصرت رحیم‌خان چلپیانلو معروف به رحیم خان قراچه داغی با سواران خود از طرف وی مأمور دفع غائله گردید.

دستگیری و تبعید آقامیرزا علی‌اکبر

رحیم‌خان پس‌از ورود باردبیل مدتی‌مماشات کرد تا هر آینه ازراه مسالمت رفع اختلاف شود وتصادمی بین سواران او وکسان مسلح آقامیرزا علی‌اکبر بوجود نیاید بویژه آنکه اگرچنین زد وخوردی رخ میداد جمعی از طوایف شاهسون نیز بیاری‌آقا میآمدند و پیش‌بینی عاقبت‌کار مشکل بود. رحیم‌خان حیله‌ای کرد ودرعین حال که خود را صلح‌طلب نشان میداد درایام عید نوروز، یکشب پس‌ازآنکه همه درخواب بودند، سواران خودرا برپشت‌بام‌خانهٔ طرفداران‌آقامیرزا علی‌اکبربالابرد ویك عراده توپ نیزدرمقابل خانهٔ آقاآمادهٔ شلیك ساخت ودراطراف آن خانه نیزمردان مسلح خودرا برگماشت. چون صبح شد و نزدیك طلوع آفتاب‌گردید دستور شلیك هوائی‌داد.

دراین‌میان در خانهٔ آقا باز شد وسیدی از طرفداران وی ، که میراصلان نام داشت ، باتفاق دونفر ازخدمه بیرون‌آمد تا ازجریان واقعه خبری بدست آورد ولی بلافاصله هرسه هدف تیر قرارگرفته بقتل رسیدند . سواران‌که در را باز دیدند بی‌محابا وارد خانه شدند وآقامیرزا علی‌اکبررا دستگیر نموده بقلعه بردند . مریدان او که غافگیر شده بودند مجال هیچگونه عکس العملی نیافتند و چه بسا که از ترس جان فراری شدند .

این‌امراختصاص بمریدان میرزا علی‌اکبرنداشت، تادنیا بوده چنین بوده‌است وقتی‌کسی درطریق پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی قدم بر میدارد یاران زیادی دور خود می‌بیند ولی هنگامی‌که منافع‌آنان بنحوی در مخاطره می‌افتد هر یك ببهانه‌ای کنارمیروند ومولای دیروز خودرا بتنهائی درمعرض بلاقرار میدهند.

باری، علیخان حاکم بظاهرازاین‌حادثه اظهاربی‌اطلاعی وتأسف‌کرد وسه‌روز آقا میرزا علی‌اکبر را درقلعه نگهداشت و بدستور ولیعهد ، والی آذربایجان ، او را تحت‌الحفظ روانهٔ تبریزگردانید . علمای تبریز ورود او را بزرگ داشتند و با وساطت‌نزد ولیعهد باردیگرموجبات اقامت اورا درمراغه فراهم ساختندوبدین‌طریق وی یکسال دیگر نیز در آن شهرمقیم‌گشت .

مراجعت آقامیرزا علی اکبر ازاین تبعید درایام نوروز اتفاق افتاد و او روز ۱۳ عید وارد اردبیل شد. درآنروز علیخان حاکم درباغ داشکسن نحسی سیزده را بدر میکرد غافل از آنکه نحسی بزرگی برای او مقدر بود زیرا بعد از ظهر آن روز بودکه خبر یافت خسروخان یورتچی بقصد دستگیری اوباغ را محاصره‌کرده است. بهرتقدیرخان یورتچی‌خان حاکم را دستگیر وسوار براسب پالانداری کرده بامحافظت چهار تفنگدار روانهٔ تبریز نمود وخود بشهر برگشت و طرفداران اورا گوشمالی داد . دراین واقعه اصغرنام یکی ازنوکران حاکم بضرب گلوله ازپای درآمد . اصغرگویا مست بوده سخنان نامناسبی برزبان میراند از این‌رو نعش او را مردم مورد بی‌احترامی قراردادند وکسانی از اوباش با قمه آنرا زخمدار نمودند .

جنازه آنروز دفن نشد وشب را در کوچه ماند ولی فرداکسانی ازافراد خیّر وبیطرف، که همواره درچنین مواقعی آستین بالا میزنند، بکفن ودفن آن مبادرت کردند.

خسروخان ازطرف والی به‌تبریزاحضار شد ولی او ازترس جان بهانه تراشی نمود وسرانجام با واسطه‌هائی که برانگیخت وده هزارتومان پیشکشی که به محمد-علی‌میرزا ولیعهد داد، پس ازچندی حبس از مجازات وی صرفنظرشد وبه اردبیل بازگشت. اما بخت با او یاری نکرد و درسفری که محمد علی‌میرزا بقصد مشایعت مظفرالدین‌شاه بازن و فرزند خود به‌آستارا میرفت هنگام توقف در اردبیل دستور توقیف اورا داد وبفرمان اوسر ازتنش جداگردید.

داستان بدین‌شکل اتفاق افتادکه مظفرالدین‌شاه در سفرخود باروپا از آستارا عبور میکرد. ولیعهد برای ملاقات پدر ومشایعت اوازتبریز براه افتاده وارد اردبیل گردید و درخانهٔ وکیل‌الرعایا منزل نمود. طبق رسم‌آنروز عشایر برای احترام در مسیرولیعهدحاضرشده رؤسای‌هرطایفه باسواران وکسان خویش آمادگی‌خودرا برای خدمت اظهارمیکردند. خسروخان نیز بایکهزارتن ازسواران خود درمسیر موکب ولایتعهد قرارگرفت ولی‌محمدعلی‌میرزا قبلاً ازکثرت تفنگداران و قدرت جنگی او اندیشناک‌گردید وآن شب که دراردبیل بود دستور دستگیری اورا داد وچون در قلعه زندانی‌گشت بحکم وی مقتول‌شد.

ملا غلامعلی آلاپالاز اوغلی

مظفرالدین‌شاه دراین سفر باکشتی به بادکوبه میرفت‌گویا ملاغلام‌علی معروف به «آلاپالاز اوغلی» که شهرت زیادی داشت نیز با همان‌کشتی برای روضه خوانی‌عازم قفقاز بود ودرآن سفرخاطرهٔ خوشی برای مسافرین بوجودآورد. ملاغلام علی،آخوند کوسه-ریش بدقیافه‌ای بود ووقتی با انسان صحبت میکرد صدای خشن وناراحت‌کننده‌اش طرف را خسته مینمود.او روضه خوان بود ولی‌عملاً کیمیاگری میکرد وهرچه پول بدست میآورد برای پیداکردن اکسیری، که مس‌را طلاکند، بمصرف خرید قلع و قلیا ودیگرمواد لازم میرسانید وبیشتر ساعات روز را درکنار کورهٔ‌آتش به «مشاقی»

که آنروز عنوانی برای کیمیاگران بود، میگذرانید. او درفکر بدست آوردن طلا بود غافل ازآنکه خداوند بزرگ نعمتی گرانبهاتر از جواهر بدوعنایت کرده و آن صوت گیرای اوبود. هرچه صورت او زشت وناراحت کننده و صدایش خشن و نامطلوب بودآوازی صد چندان زیبا ودلپذیرداشت وقدرت آواز وملاحت صوت او توأم باآشنائی عمیق وی بدستگاههای هفتگانهٔ موسیقی ایرانی، او را در ردیف برجسته‌ترین خوانندگان دوران قاجار قرار میداد. او در اولین سفر ناشناخته‌ای که بتهران نمود و برای تماشای مجلس آوازخوانان ناصرالدین شاه کسب اجازه کرد باعتبارظاهر ژولیده وقیافهٔ ناهنجارش، درپست ترین قسمت مجلس جای گرفت ولی چون ترنّمی نمود وآوازی خواند مورد احترام عموم حاضرین مجلس گشت و در بالاترین محل آن مقام یافت.

اومرد خوی گیری بود وگاهی، باصطلاح محلی بگردنش میافتادو بایکدندگی خاصی ازقبول خواهش وتمنای دوستان، با امرحاکم و والی وحتی شاه، خودداری میکرد وهرگونه تهدید وتطمیع دراو بی اثر میشد چنانکه وقتی درحضور ناصرالدین شاه چنان واقعه‌ای پیش آمد وملا از اجرای امراو امتناع کرد وجان خود را بخطر انداخت ولی بوساطت مقربان دربار از گناهش اغماض گردید.

درآن کشتی که مظفرالدین شاه را بقفقاز میبرد قسمتی مخصوص شاه وملتزمین رکابش بود و بخش دیگری اختصاص بمسافرین عادی داشت وملا غلامعلی نیز در این بخش بود. او، مثل روضه خوانهای دیگر اردبیل، درایام عزاداری محرم به قفقاز میرفت ودرشهرهای آن روضه خوانی مینمود وحق الزحمهٔ قابل توجهی بدست آورده به‌اردبیل بازمیگشت.

اطرافیان شاه ازحضوروی درکشتی آگاه گشتندو آنرا به‌شاه رسانیدند. مظفرالدینشاه اورا میشناخت واز زیبائی آوازش خبردار بود ویرا بحضورخواست ومورد ملاطفت قرارداد لیکن هرچه اصرار کرد ملا غلامعلی بگردنش افتاد وآواز نخواند.

کسانیکه اورا دیده بودند میگفتند که ملا درعین حال جمال پرست بود وجمال

زیبارا دوست میداشت و در جائی که قدرت شاهان و پول ثروتمندان و خواهش دوستان وتهدید دشمنان دراو کارگرنبود جمال زیبای پسربچه‌ای عنان اختیار ازدست اومیگرفت وشوق وذوق خاصی دراو بوجود میآورد.

نباید درحق این‌مرد هنرمند بدبین بود وازززیبائی، بتعبیرعامیانه، جنبهٔشهوی آنرا درنظر گرفت. چه زیبائی‌تناسب اجزاء تشکیل‌دهندهٔ هرشیئی‌است وچه بسا که کوزه‌گلین متناسب بمراتب زیباتر ازهم‌شکل طلائین نامتناسب آن باشد.

از روزیکه بشرنیك وبد را تشخیص‌داده بازیبائی‌آشناشده ودر بارهٔ آن افکار واندیشه‌هائی یافته است وسرانجام، در عهدیکه فلسفه‌ودانش دریونان باستان مورد تحقیق وبررسی‌دانشمندان بزرگی‌مثل سقراط و افلاطون وارسطو بود، زیبائی نیز جنبهٔ علمی‌یافته وبعدها زیباشناسی‌شاخه‌ای ازعلوم شده‌است.

کسانیکه ازاین‌خوی وی باخبربودند درآنشب مظفرالدین شاه را ازآن‌آگاه کردند واو به پیشخدمت مخصوص‌خود، که از صباحت منظر بهرهٔ کافی داشت، دستور داد قلیانی‌چاق‌کرده پیش مرد هنرمند ببرد ودست بسینه درخدمت‌وی‌بایستد.

این تدبیرکارگرافتاد و ملاغلامعلی شروع به ترنّم نمود وچنان شور وغوغائی یافت‌که مسافران عادی کشتی‌را نیزقراری نماند. شاه بدانها بارعام داد. آنها نیزشب را دراین‌محفل‌انس گذرانیدند ومظفرالدینشاه را، که ذاتاً مردسلیم‌النفس‌ومردم‌دوست بود، شاد وخوشحال ساختند.

آوازملاغلامعلی قدرت زیادی‌داشت ووقتی دراطاق‌وطالاردربسته‌ای‌میخواند گاهی‌شیشهٔ پنجره‌ها می‌شکست ویا ظروف در طاق وطاقچه تکان میخورد و بزمین می‌افتاد. درعین‌حال بقدری ازملاحت وگیرائی بهره‌مند بودکه حتی مرغان، خودرا به‌پنجره میزدند، یادراطراف محلیکه او آوازمیخواند گرد میآمدند.

ملاغلامعلی‌شاگردان‌خوب ومتعددی‌نیزتربیت نمود وشادروانان‌ملاعلی کرشنه ومشیرالحکماء ازجملهٔ‌آنها بودند.

بدهانهٔ توپ گذاشتن دو تن از سران شاهسون

علیخان والی دیگربه‌اردبیل برنگشت وبعدازاوحاج صمدخان شجاع‌الدوله به‌حکمرانی اردبیل منصوب شد وچون طوایف فولادلووخامسلو ناایمنی‌هائی ایجاد میکردند جوروخ، کلانتر ایل فولادلو و فرخ‌بیگ، رئیس‌طایفهٔ خامسلورا بدهانهٔ توپ بست وبدینطریق امنیتی دراین‌حوالی بوجود آورد. نگارنده از شادروان پدرم شنیده‌ام که پس از آنکه توپ‌ها آتش شد بدنهای آندو تکه پاره گردید وهرقسمتی بسمتی افتاد ووقتی سرفرخ درهوا بالامیرفت هنوز سخنانی که در آخرین‌لحظه بزبان‌آورده بود ازدهانش‌قطع نشده بود.

باری درسال ۱۳۱۹ قمری که سال «حج‌اکبر»[1] بود شادروان حاج میرصالح آقا برحمت الهی پیوست و آقامیرزا علی‌اکبریگانه مجتهد متنفذ اردبیل‌گردید. لیکن چندی نگذشت که با ورود حاج میرزا ابراهیم، پسربزرگ و جانشین‌حاج میرصالح ازنجف، دامنهٔ اختلافات حیدری ونعمتی وسعت یافت واتفاقات جدیدی رخ داد که ما درجای‌خود بدانها اشاره خواهیم کرد.

دراین‌سال عدهٔ زیادی از مردم ازدبیل برای برگزاری مراسم حج بمکه رفتند ولی‌جمعی ازآنان دچار وباگشتند وآنانکه بولایت بازآمدند صدمات‌زیادی‌دیدند از اینروسالهای ۱۳۱۹ و۱۳۲۰ قمری ازسالهای پراندوه ساکنان اردبیل‌بشمارمیآید.

آنچه دراین میان باید یادآورشد فکرمردم وتوجه به فرهنگ جدید و تأسیس مدارس با اصول‌نوین بود. طرفداران این امر بیش و کم فعالیتهائی میکردند ولی چون ضربت چماق تکفیرمرحوم آقا میرزا علی‌اکبر را برسرخود احساس مینمودند بازپس‌می‌نشستند. این کشمکش‌ها بطورمرئی ونامرئی باقی بود تا سال ۱۳۲۲ قمری فرارسید ومحمدولیخان تنکابنی، که بعد از اعادهٔ مشروطیت مدتی بنام سپهدار اعظم دررأس حکومت ایران قرارگرفت، بحکمرانی این ولایت منصوب‌شد، وما درجای خود ازآن سخن‌گفته‌ایم.

۱ـ سالی که عید قربان ونوروز وجمعه دریکروزباشدآن‌سالرا سال‌حج‌اکبرمیخوانند.



شادروان آقا میرزا علی‌اکبر در حال نمازجماعت

اولین دبستان درزمان حکومت وی تأسیس یافت وفرزندان بیش از چهل خانواده بتحصیل در آن مشغول شدند ولی این دبستان با تغییر حاکم بهم خورد ومحصلین آن بخانه‌های خود بازگشتند.

متجددین بوسیلهٔ این حاکم کارهای خوبی درشهر شروع کردند وازجمله موفق بتحصیل این حکم ازوی گردیدند که هرکس باید کوچهٔ مجاورخانهٔ خودرا سنگ‌فرش کند و نیز بردرخانهٔ خود فانوس دیواری بزند وشبها تاصبح آنرا روشن نگهدارد. بدینطریق اردبیل بـا مساعدت سپهدار، درطریق پیشرفت قدمهائی برداشت ولی صد حیف که با شیوع وبا و کشتارجمعی ازمردم، اضطراب ونگرانی عمیقی پیش آمد و خانواده‌هائی نیزداغدار گردید. این وبا ازطریق یزد و کرمان وشیراز وتهران بآذربایجان رسید وهمه‌جا تلفات سنگینی بوجودآورد چنانکه درتبریز روزانه بین ۷۰ تا ۷۵ نفر کشتار کرد. دورهٔ آن تقریباً سه ماه طول کشید وجمعی‌را هلاك نمود. شادروان میرزا محمد علیخان حکیم، کـه با حاکم باردبیل آمده بود، باکمك اطبای محلی خدمات صادقانه‌ای به مبتلایان کرد وصمیمانه به یاری‌مردم شهرشتافت.

تشکیلات جدید حکومت اردبیل

محمد ولیخان، که خود بعنوان تبعید بحکومت این شهر آمده بود، پس ازیکسال به تهران بازگشت وشادروان جعفرقلیخان سهام‌الدولـه جانشین وی‌شد. او از حکام نیك اردبیل بود و بقول مرحوم محسنی باآنکه درزمان او اصول استبداد حکمفرما بود، معهذا وی با اصول‌مشروطیت رفتارمیکرد وچون بشخصیت‌خود احترام میگذاشت هرگزدرآراء مدلل‌خود تغییرنمیداد و وساطتهای بیجارا نمی‌پـذیرفت چنانکه درمورد امیرعشایر خلخالی این‌کاررا کرد وحکومت خودرا نیزفدای یك دندگی‌خود نمود.

امیرعشایرخلخالی، که اورا عمیدالسلطان میگفتند، ومدتی‌هم حاکم خلخال بود، با خیره سریهائی که مینمود آشفتگی‌هائی درصفحات خلخال بوجودآورده‌بود وتاخت وتازهائی‌میکرد. او، که اصولاً مرد جاه‌طلبی‌بود، بدستورسهام‌الدوله‌دستگیر وزندانی گردید. کسانش واسطه‌هائی فراهم کردند ولی‌حاکم قبول‌ننمود. خواهر و

اعلان

محض سلامتی ذات ملکوتی صفات مقدس همایونی ارواح العالمین فداه

برحسب امر و بشارت بندگان والاحضرت اقدس ولیعهد گردون

مهد ارواحنا فداه برای آسایش عموم رعایا در اینموقع تجدید حکومت اردبیل

اجزاء حکومتی اینمحل از عالی و دانی موظف گردیده و بعدها بهیچ اسم و رسم

مأمورین و اجزاء حکومت حق مطالبه و اخذ دستانه نخواهند داشت و اگر

دیناری مأخوذ نمایند مقصر و تنبیه و اخراج خواهند شد ترتیبات انعقاد

مجالس لازمه و تعیین تکالیف عارض و معروض و مأمور و تعلیمات و لوازم

حکمگذاری متظلمین از قراریست که در دیوانخانه حکومتی معمول و مرتب است

اعلانی است که درسال ۱۳۲۳ هجری قمری ازطرف سهام‌الدوله حاکم وقت برای تجدید سازمان حکومت در اردبیل منتشر شده است.

برادرش به ولیعهد ملتجی گشتند. محمدعلی‌میرزا، که در اول توقیف او راکار بس ارزنده‌ای میدانست، درآخر ازرأی‌خود برگشت وچون‌سهام‌الدوله ولیعهدرا دررأی خود متغیردید درفصل زمستان، که برای رسیدگی بکارهای‌حکومت به بیله‌سوار رفته بود، ازراه روسیه عازم‌گیلان وتهران شد و ازحکومت این‌ولایت صرفنظر کرد.

سهام‌الدوله دراردبیل دست باقدامات تازه‌ای زد وبمحض ورود اعلانی‌بدین شرح درشهرمنتشر کرد و تشکیلات حکومت را برهم‌زد.

«اعلان: محض‌سلامتی‌ذات ملکوتی‌صفات‌مقدس‌همایونی‌ارواح‌العالمین‌فداه، برحسب امرواشارت بندگان والاحضرت‌اقدس ولیعهدگردون‌مهد ارواحنافداه. برای آسایش‌عموم رعایا، دراینموقع تجدید حکومت اردبیل، اجزاء حکومتی این‌محل از عالی و دانی موظف‌گردیده، وبعدها بهیچ اسم ورسم، شخصاً مأمورین واجزاء حکومت حق‌مطالبه وخدمتانه نخواهند داشت، واگر دیناری مأخوذ نمایند مقصر و تنبیه واخراج خواهند شد. ترتیبات انعقاد مجالس لازمه، و تعیین‌تکالیف عارض و معروض، ومأمورتعلیمات ولوازم حفگذاری متظلمین، ازقراری‌است که دردیوانخانهٔ حکومتی معمول ومرتب است.»

آنگاه پنج مجلس مقدماتی ویك مجلس استیناف بوجود آورد و تازگیهائی درامر دادرسی مردم برقرار ساخت، اینك ما این قسمت را ازگزارش خود وی که به محمدعلی‌میرزا ولیعهد ووالی‌آذربایجان‌نوشته است عیناً میآوریم:

«روزپنجم اعلانی که یك‌نسخه‌آن ازشرف‌عرض‌خاکپای مبارك میگذرد در شهرمنتشرشد. روزمزبوراجزاء این‌محل که سیصد نفرازتفنگداروفراش وغیره بودند حاضر وبحکم قرعه یکصد نفرازآنها واجزاء شخیص، موظف ومستخدم نمودکه با شرائط معینه‌مشغول‌خدمت شوند. چند فقره مجلس‌بجهت ترتیبات تحقیقات وتسویه تظلمات واحقاق‌حق‌مرتب، وازبرای هرمجلس تکلیف معین ودستورالعمل‌لازم داده شد، است که ازآن قرارمعمول‌دارند. مجلس‌تحریرعرایض‌عارضین، مجلس‌نظمیه، مجلس‌تحقیق، مجلس‌اجری واحضار، دفترمخصوص. مجلس دیگر برای استیناف

از اقدامات راجعه باستقلال [illegible] حضرت [illegible] بزرگی در جناب [illegible]

[illegible] و غیره [illegible] اطلاع [illegible] مبارک رسانیده [illegible]

[illegible] از وقت [illegible] منظم نمودند [illegible]

[illegible] رسانیده [illegible] احوال [illegible]

در منزل [illegible]

عصر [illegible] از وقت انعقاد مجلس [illegible]

[illegible]

روز پنجم [illegible] از طرف [illegible] مبارک [illegible] در شهر منتشر شد

روز [illegible] و غیره [illegible]

[illegible]

چند نفر مجلس [illegible] تحقیقات و تسویه [illegible] و احقاق حق [illegible]

هر مجلس [illegible] شده است [illegible]

مجلس [illegible] | مجلس [illegible] | مجلس تفتیش | مجلس [illegible]

[illegible]

[illegible]

قسمتی از گزارش سهام‌الدوله بمحمدعلی میرزا ولیعهد ووالی آذربایجان .

[illegible]



[illegible]

ولیعهد در ذیل آن چنین نوشته است :

« از این ترتیباتی که شما داده‌اید خیلی خوشوقت و ممنون شدم انشاءالله همین قسم سعی نمائید که پیشرفت نماید . اعلان‌را هم دیدم بسیار خوب بود .»

قرارداده شده که اگرطرفین، ازعارض ومعروض ، شکایت ازمجلس رسیدگی اجزاء نمایندحق‌دارند که‌استیناف‌بخواهندومجدداً باشرائط‌معینه رسیدگی‌شودودرآنمجلس خود خانه‌زادهم حاضرخواهد بود .

ترتیب این مجلس‌قسمی‌شدکـه دونفر از علماء که جنابان آقا میرطاهر آقا و شیخ‌الاسلام سلمهماالله درمسئله‌ای ترافع وتعارض بایکدیگرداشتند خودشان‌با کمال میل بشخصه در مجلس تحقیقات در دارالحکومـه حاضر و بترتیب معینه باظهارات طرفین شروع برسیدگی ومشغول‌تسویه هستند ».

این اقدامات ، سهام‌الدوله را دراردبیل نیکنام‌کرد و رابطـهٔ دوستی بین او و محترمین بوجودآورد . وی بعداً بیمـارستانی درقم تأسیس نمود وقسمتی از املاك خودرا برای‌اداره آن وقف‌کرد که هم‌اکنون نیز برپاست وبتولیت‌فرزندش آقای‌علی اکبرجلیلوند اداره میشود .





عکسی از دباغان اردبیل که در سال ۱۳۰۸ قمری علیه خان حاکم قیام کردند و اینچنین‌گرفتار غل و زنجیروحبس‌گردیدند

فصل دوم
آغاز مشروطیت

آغاز نهضت مشروطیت

سیر وقایع مارا بسال ۱۳۲۴ قمری میرساند ، سالی که نهضت مشروطیت در ایران باوج خود رسید وسرانجام بصدور فرمان تأسیس دارالشوری پایـان یافت . دراین ایام فرصت مناسب برای فعالیتهای آزادیخواهانهٔ روشنفکران اردبیل بدست آمد وکسانی که سالهای ممتدی در آرزوی آزادی بودند مجالی برای ابراز نظریات خود وتنویرافکار دیگران یافتند.

امروز که تعلیم وتربیت توسعه یافته ومدارس ابتدائی ومتوسطه وعالی، بتناسب امکانـات و احتیاجات ، درهرگوشه‌ای از کشور بوجود آمده است روشنفکر را بدانشجویان دانشگاهها وفارغ التحصیلهای آنها اطلاق مینمایند ولـی درآن عهـد که موضوع صحبت ماست ازاین مؤسسات تربیتی خبری نبود وتیپ روشنفکر غالباً از تجار وبازرگانان وعلما تشکیل می‌یافت ، و چون اردبیل در بازرگانی آنروز ایران مرکزیت ومقام شامخی داشت ، ازاینرو روشنفکران زیادی درآنجا بچشم میخورد .

برای خوانندگان دانشمند نیازی بدین توضیح نیست که چون نهضت مشروطیت ایران سالها قبل از احداث راه‌آهن جلفا ـ تبریز اتفاق افتاد ودرآن زمـان هنوز بین بندرپهلوی وغازیان نیز پلهای کنونی بنانشده بود ونیزجادهٔ شوسه‌ای که درسـواحل شمال موجود است وجود نداشت ازاینرو آستارا ازبنادرمهم دریای خزربشمارمی‌آمد و بایك شاهراه بالنسبه وسیعی، بنام «طریق مظفری» به‌اردبیل اتصال داشت.

امتعهٔ تجارتی بوسیلهٔ کشتی درآستارا ، که پیش بندر اردبیـل حساب میشد ، خالی میگشت وبوسیلهٔ قافله‌های شتر، که گاهی تعدادآنها بهزار نفر میرسید ، باردبیل حمل میشد وازاین طریق بنقاط دیگرایران توزیـع میگشت .

صادرات مناطق مختلف نیزبهمین ترتیب به‌اردبیل وارد وازطریق آستارا به‌ـ بازارهای خارج ارسال میگردید . تجاری که همراه مال‌التجارهٔ خود ازنقاط مختلف ایران ، یا بلاد خارج ، باین شهر می‌آمدند آخرین اخبار را باخـود همراه داشتند و

بازرگانان اردبیل نیز که غالباً درشهرهای مختلف خارج از ایران از «حاج طرخان» و «نیژنه» و «نووگراد»[1] تا «طرابوزان»، «استانبول» و سواحل دریای خزر تجارتخانه داشتند ازراه مراوده با روشنفکران خارج، و ارتباط دائمی باآنها، کم وبیش ازمزایای آزادی و هدفهای آزادیخواهان آگاهی می‌یافتند ولذا در زمانی که مشروطه خواهی در پایتخت ایران در شرف تکوین بود و احیاناً حتی درشهرهای بزرگ آثاری ازآن بچشم نمیخورد کسانی در اردبیل آنرا درك میکردند واز آن، بقدری که شرائط محیط اجازه میداد، طرفداری مینمودند.

منظورما ازشرائط محیط همان است که چند صفحه پیش بدانها اشاره کردیم ووجود عشایرشاهسون وزندانیان نارین‌قلعه وانتصاب حکام ستمکار ومستبدرا ازجملهٔ موجبات اختناق افکارعمومی دراین‌سامان شمردیم و یادآورشدیم که در چنین محیط دهشتناکی که بوجود آمده بود چگونه فعالیتهای آزادیخواهانه مشکل و احیاناً سختترمیبود.

در عهد جبّارانی، مثل ساعدالملك و امیر معزز گروسی وشجاع الدوله و دیگران، که بنام حکمران ازهرگونه اختیاری دراین شهر برخوردار بودند و بدون هیچگونه محاکمه وقضاوت سر می‌بریدند، دار میزدند، بدهانهٔ توپ می‌بستند و وقت بحمام رفتن کلفت آنها، یاقصد سیر وسیاحت عیالاتشان، مردم مجبور بودند «کر وکور و دور و روبدیوارشوند» خیلی آسان بود که آنان را نیزبدست میرغضب بسپارند یاتسلیم چوبهٔ دار کنند. چنانکه کسانی‌مثل مرحوم میرزا محسن‌امامزاده، یا شادروان ملا امام‌وردی مشگینی، بدان سرنوشت دچارگردیدند.

لزوم احتیاط ایجاب میکرد که روشنفکران اردبیل درآندوره بطور سرّی گرد هم‌آیند و برنامه‌های خودرا، که صرفاًکاشتن تخم آزادی وآبیاری و بارور کردن‌آن بود، با تأنی ومآل اندیشی لازم بموقع اجرا بگذارند. این‌بودکه جلسات اولیهٔ

۱- این دونقطه در روسیه وبین مسکو وحاج طرخان قرار داشت و بازار مکارهٔ بین‌المللی‌هرسال درآنجا تشکیل‌میشد. ازایران هم بیشترتجار اردبیل‌درآنجا شرکت میکردند.

مشروطه خواهان اردبیل بطور سرّی تشکیل می‌یافت و اعضای آنها، که همه از روشنفکران این شهربودند، ازهدفها ومزایای آزادی کم وبیش اطلاع داشتند.

ناگفته نماند درتاریخی که ما از آن صحبت می کنیم درقفقاز نیز آزادیخواهی نضج گرفته کمیته‌هائی بنام کمیتهٔ دموکرات و،بعدها مساوات و غیره تشکیل یافته‌بود وتاآنجاکه میدانیم بعضی از آزادیخواهان اردبیل ازافکار آنها آگاهی داشتند وگاهی نیز درآنها عضویت یافته بنام رسیدگی بامور بازرگانی و خانوادگی خود به اردبیل آمد وشد میکردند و وضع اجتماعی شهر و رشد عمومی افکار مردم را ارزش‌یابی مینمودند.

تشکیل اولین انجمن سری اردبیل

ما از نوع وچگونگی تشکیل این انجمنها اطلاع نداریم ولی داستان پیدایش یکی از آنهاراکه شادروان محسنی‌نقل کرده ذکرمی‌نمائیم:

مرحوم میرزا عباس‌محسنی، که به «شالمان اوف» نیزمعروف بود از روشنفکران اردبیل بشمار می آمد. او مردی خوش مشرب وتویسندهٔ با استعدادی بود. بنا بنوشتهٔ خودش در بیشتر وقایع این دوره شرکت داشته واطلاعات‌خود را بصورت کتابچه‌ای باخط زیبائی نوشته و باقی‌گذاشته است وما قسمتی از مطالب این بخش ازکتاب را ازنوشته های او اقتباس وبا مدارك دیگر تطبیق نموده در این مجموعه آورده‌ایم وهرجا که اشاره‌بنام محسنی کرده‌ایم منظور ما او میباشد.



شادروان میرزا عباس محسنی معروف به «شالمان اوف»

او مینویسد وقتی درسال ۱۳۲۴ قمری سروصدای مشروطه خواهی برخاست، علما و

تجار اردبیل، مثل علما و بازرگانان آذربایجان ، بامرکزنشینان همصدا شدند و آوای یاری دردادند. طبیعی است که عده‌ای از مردم معنی مشروطه را نمی‌دانستند و ازطرفی هم معلوم بود که همسایگان درامور سیاسی ایران دخالت دارند و این امر موجب تکدر خاطر مردم و اختلال اوضاع شهر گردید .

درجای دیگر نیز بتشکیل اولین انجمن سرّی اشاره کرده میگوید ، که روزی مشهدی ابوالفضل رضازاده مرا بخانهٔ حاج فخرالسادات دعوت کرد[1]. من وقتی بدانجا رسیدم جزمشهدی ابوالفضل[2] آقاسید زکی‌را نیز در آنجا دیدم[3]. چون به ـ صحبت نشستیم سخن از مشروطیت و آزادی بمیان آمد وما هرسه بقرآن سوگند خوردیم که با اساس آن مخالفت نکنیم . این جمع سه‌نفری دراندك زمانی به۱۲۴ نفر رسید وسیصد تومان نیز برای‌خرید اسلحه پول جمع‌آوری شد.

« اولین اقدام این‌تشکیلات همین‌شد که از طبقهٔ علماء و مجتهدین اردبیل دایر بمساعدت باساس مشروطیت امضاء گرفتند و بترتیب ذیل ، متحدالمآل بتمامی علمای طراز اول اردبیل نوشته شد که چه میفرمایند علماء اعلام در باب رفع تعدی و تظلماتیکه از حکام و ولات و رجال دربار ، که نسبت به بدبخت رعایا و اهالی فروگذاری نمیکنند دولت را محدود اوضاع حالیه وتغییر رژیم استبدادی را باصول مشروطیت جوازاست یاخیر؟

شبها چندنفرمسلح باتغییرقیافه رفته از دیوار آقایان توی حیاط افتاده کاغذ را

۱ـ این‌خانه درنزدیکیهای قلعه بود و اکنون نیز باقی‌است و متعلق بفرزندان حاج فخر، که بنام خانوادگی‌فخری معروفند ، میباشد.

۲ـ اوفرزند بزرگ شادروان حاج‌محمدجعفرصراف بود که ازبزرگان اردبیل بشمار میآمد و دراوچدکان خانهٔ بزرگی‌داشت که‌اکنون نیز باقی است وبنام او خوانده میشود . خود حاج محمد جعفرمثل فرزندش در ردیف آزادیخواهان نبود با اینحال چنانکه در جای خودگفته‌ایم برای تأسیس‌اولین دبستان کوششهای پی گیری نمود .

۳ـ حاج‌سید زکی فرزند حاج میرقوام‌بودکه درمحلهٔ اچدکان نزدیك دروازه‌سکونت داشت وفرزندان وی بنام خانوادگی‌میرقوامی شهرت دارند .

میدادندآقایان ازمشاهدهٔ پوز (یعنی وضع لباس ومسلح بودن) حامل کاغذ وترتیب سجل ومهر ومسدود بودن در و ورود ایشان ، متوحش درحاشیهٔ استفتا باخط جلی مرقوم فرموده ، البته مشروطه موافق شرع مقدس ، مساعدت کننده ـ أجـور ومثاب است، وبامهرخودشان مزین میفرمودند . صدای این عملیات اسباب وحشت عامه و کسی ازترس وبیم نمیتوانست کلمه‌ای برعلیه مشروطه گـوید حتی در خاطـر دارم محمد ولی‌نام اعماء (نابینا) داخل‌همین تشکیلات بود یك نسخه از همان متحدالمآل گرفته نزد آقاسید احمد آقا مجتهد برده چون هرروز در نماز جماعت حضرت آقا حاضر میشد پاکت را بآقاسید احمد داده وگفته بودکه بمسجد میآمدم و در راه این پاکت‌را بمن‌داده وگفتند که محضر آقا برسان وجواب‌گرفته درهمین‌جا ازتومیگیریم درصورت عدم جواب مرا تهدید کردندآقاهم مهر کرد »[۱].

محسنی نه نفردیگر ازیاران خودرا نام نبرده ومدارك دیگری نیز دراختیار ما نبوده است که ازآن پیشروان‌آزادی یـادی کنیم وخاطرهٔ آنهارا بوسیلهٔ این‌مجموعه درتاریخ زنده نگه‌داریم. ولی این بدان‌معنی‌نیست که برای‌همیشه نام‌آنان بفرامرشی سپرده خواهدشد.چه بساکسانی که‌بعدها بجستجوی نام‌آنها خواهند پرداخت‌وبانشر یادداشتهای‌دیگری، که‌مابدانهادسترسی نیافتیم‌بمعرفی آن‌بزرگان‌مبادرت‌خواهندنمود.

غیر ازاین‌عده هم‌کسان زیـادی از روشنفکران اردبیل در نهضت مشروطیت کوششهائی داشته‌اندکـه نام آنهارا نیزنمیدانیم وچون مبنای‌کارما ارجشناسی نسبت بکسانی است‌کـه درآن ایام دهشتناك در راه‌آزادی به تکاپو برخاسته و تـا پای جان جانفشانی کرده‌اند، بدینوسیله بروان‌آنها درود میفرستیم وازدرگاه‌خدای‌بزرگ‌برای همهٔ‌آنان جزای خیرمسئلت مینمائیم .

اگرنوشته‌های محسنی درمعرفی اعضای اولین انجمن سرّی اردبیل نارساست درعوض بنکتهٔ مهمی اشاره مینماید وآن اینکه تهیهٔ سلاح وبرخوردهای مسلحانه از نظرآنان دورنبوده واولین‌قسمت فعالیت آنها را تشکیل میداده‌است .

---

۱ ــ نقل‌ازیادداشتهای مرحوم محسنی.

تشکیل انجمن سرّی قبل از صدور فرمان مشروطیت بود و چون مشروطیت اعطا گردید و انجمنهای ایالتی و ولایتی بوجود آمد برخی از سران آزادیخواهان امکان فعالیتهای علنی یافتند و کسانی از آنها با شرکت در این انجمنها، در تحقق بخشیدن بهدفهـای آزادی قدمهائی برداشتند و آنگاه که محمد علیشاه مجلس را بتوپ بست و مشروطیت را تعطیل نمود باردیگر فعالیت خود را بانجمنهـای سرّی کشانیدند. ما از فعالیت دو حزب اتفاق واتحاد دراوایل نهضت مشروطیت مطالبی شنیده واز شرکت بعضی از تجار معروف ومحترم اردبیل، مثل شادروانان حاج علی‌اصغر عبدالله اوف و حـاج اسماعیل احدی و دیگران، در آنهـا اطلاعات مختصری یافته‌ایم و حتی از انتشار روزنامـه‌ای بنام اتفاق ازطرف حزب اتفاق، آگاهی‌داریم ولی از چگونگی تشکیل آنها وسایر اعضای برجسته وگردانندگان آنها واقدامات و فعالیتهای آنان بی‌اطلاعیم ومتأسفیم که مآخذ بیشتری نیز برای تحقیق نیافتیم.

تشکیل اولین انجمن ولایتی اردبیل

تشکیل اولین انجمن ولایتی اردبیل با اختلاف شدید حیدری ونعمتی شروع شد وساعدالملك، که ازمستبدان بنام ونزدیکان محمدعلیشاه بود، درمسند حکمرانی این ولایت بنای آنرا با تشدید این اختلاف متزلـزل گردانید. ما گزارشی از اوضاع اردبیل درآستانهٔ تشکیل این انجمن در دست داریم که چون وضع آنروز را بخوبی تشریح میکند عین آنرا دراینجا میآوریم:

«گزارشات ولایتی بطورحقیقت وصحت ـ وضع ورود حکومت را در موقع نغمات مشروطیت، کـه مردم مترنم بودند، عرض کرده‌ام. قبل از ورود حکومت محمد اسماعیل‌خان یورتچی‌طایفهٔ کورعباسلوی یورتچی‌را چاپیده، چند نفرنسوان بی‌سیرت شده در کوه مانده، طایفهٔ ذکور بشهر آمده دربقعهٔ شیخ علیه‌الرحمه‌متحصن شده، تلگرافاً بجناب ساعدالملك متظلم، جناب‌میرزا علیخان‌امیرتومان مأمورفرستاد نسوان مهتوك‌العصمه را بشهر آوردنـد درشیخ بودند. از طرف دیگر رضا قلیخان فولادلو قزل‌قیهٔ فتح‌الله‌خانلورا چاپیده اناث وذکورمنهوب ومسلوب بشهرریخته، از

یکطرف قلیج‌خان فولادلو، پسر ابوالفتح‌خان فتح‌الله خانلو را بقتل رسانیده مختصر غارتی برده، فتح‌الله خانلو نیز هشتاد شتر از فولادلو برده بودند. عارضین کلیه در شهر حضور داشتند. حکومت وارد شد صدای تظلم گوش فلک را کر کرد. محمداسماعیل خان مسئول، پنجهزار تومان مأخوذ و بکدخدائی منصوب. رضاقلیخان محبوس بتأدیه وجه معتدبه مستخلص قلیج‌خان متمرد و بوسیلهٔ وساطت محمدقلیخان آلارّی در شهر حاضر مبلغی تقدیم و مرفه، بدون اینکه قراری در استرداد منهوبات و آسایش متظلمین داده شود، سهل است شترهای قلیجخان را از ابوالفتح‌خان پسر کشته، مجبوراً گرفتند. ماه مبارك مساجد پر، منابر دایر، مسائل اتحاد اولیای دین و دولت و ترتیب اساس مشروطیت وحریت بتلقین انجمن تبریز ضمن مسائل شرعیه مذکور. درهمچنان موقع حکومت جلیله بتصویب بعضی متصدیان امور، که معروف الحال هستند همان سلیقهٔ سابقه را دربی اعتدالی پیش گرفت وابداً ملاحظه از کسی ننمود و اعتنا بواسطه‌ها و شفیع متظلمین نکرد، برتق وفتق پرداخت وخود را به تنظیم امور ولایت واعادهٔ امنیت ورعایت حال متظلمین آشنا نساخت. کار بجائی رسید از رضاعلی بیك کدخدای مغانلو پنجهزار تومان تعارف کدخدائی گرفته، راه گنج رایگانی براهنمائی مردمان کوته‌بین خودپسند و تقرب‌جو و مغرض، پیدا کرد. کورعباسلو با زنهای مهتوك العصمه، و فتح‌الله خانلو با زنهای مسلوب، متوسل بجناب آقا میرزا علی‌اکبر مجتهد شده بودند ایشان خواهش آسایش آنهارا نمود. تلقین حاجی میرزا ابراهیم وحاجی شیخ‌الاسلام و حاجی نایب‌الصدر وصدرین و مؤتمن‌الرعایا، که افعال واعمال ایشان به‌حضر تعالی پوشیده نیست، بلجاجت وضدیت افزوده درجواب میرزا علی‌اکبر خشونت ودرشتی کرده بود. ایشان گویا تفصیل را بخاکپای مبارك تلگراف کرده بوده است. بحکومت چه جواب شرفصدوریافته بوده است مادهٔ ضدیت را مستعد داشتند. با حضرات فوق‌الذکر گرم گرفتند. علی‌الرغم میرزا علی‌اکبر به ترتیبات باطنی صرف وقت فرمودند. متظلمین فریادکنان و بحالت اسف‌انگیز به مساجد ائمهٔ جماعت وارد، و مانع نماز خواندن میشوند، مجتهدین و پیشنمازهارا جلو انداخته خانهٔ آقا میرزا

گزارشی از وضع عمومی اردبیل درآستانهٔ نهضت مشروطیت ایران

بقیهٔ گزارشی از وضع اردبیل درآستانهٔ نهضت مشروطیت ایران

علی‌اکبر می‌آرند و ایشان‌را بمسجد خودمیآرند . بازار و دکان بسته کلیدزبانها شکسته شد. حکومت بموافقت حضرات بتخریب این ترتیب پرداختند . مسجد جامع‌را فرش کردند . دیگهای ده منی بکار افتاد . نخودهـای زرین ریخته شد . هرجـا فتنه‌جو و فسادانگیز متعدی و شربی‌وقماری جمع،کاربسختی رسید. عزل‌حکومت‌راجداً عنوان کردند که این‌چه‌آزادی وچه مشروطیت وچه انجمن و چـه عدالت‌نمائی و این چه حکومت مقدسی است که بمتعدیان همدست آسایش ولایت را بهم‌خورده . آخر کار بجائی رسیده بوده است جناب میرزین‌العابدین وشیخ ستار مجتهد و آقا میرطاهر و خادم باشی وصدرالعلما وجمعی‌در تلگرافخانه بستی‌گردیده بوده‌اند . بالاخره‌شآمت ترتیبات رهنمایان ، دامنگیر جناب ساعدالملك ، شخص‌محترم وصاحب‌خانواده‌شده احضارمیانع گردید .گویا به تبریز نتواند برود . رفیق بد چه‌آموزد بعیسی . هنگامه بود . همان وضع تبریز که شنیده ودیده‌اید دراردبیل هویداگردید .

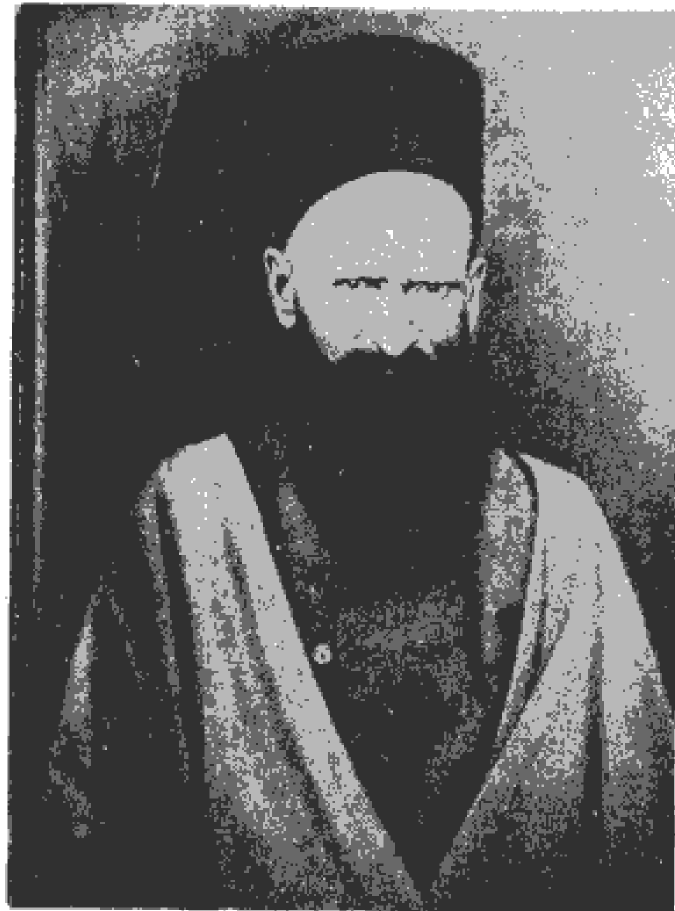
...ازفدائیان بادکوبه که حضرتعالی‌دیده‌اید دراردبیل‌بوده‌اند متعاقباً بآستارا آمده ساعد الملك راکه درآستارا بود به پیغام تهدید کرده مجبور ببرگشت نموده گویا (ساعدالملك) نتوانستند بشهر اردبیل وارد شود در دهات معطل است.مختصر هنگامه‌ای‌است کس‌نتواند شنیدنش.جراید انجمن‌تهران‌وتبریزوخارجه چنان‌مردم‌را از جا درآورده کسی لب بخلاف بـاز کندکافـر مطلق میشود . اللهم اجعل عواقب امورنا خیراً » .

پافشاری مردم برای عزل ساعدالملك به نتیجه رسید و محمد علیشاه با همهٔ علاقه‌ایکه بوی داشت او را معزول و بتهران برد و به وزارت مخزن خود برگزید. متعاقب آن‌تلگرامهائی از انجمن ایالتی بعنوان آقا میرزا علی‌اکبـر مخابره شد و از او درخواست گردید که انجمن ولایتی را بر پاگرداند[۱] .

آقامیرزا علی‌اکبر بطوریکه‌گفته‌ایم ابتدا بامشروطیت مخالفتی‌نداشت وآنرا وسیلهٔ پیشرفت شریعت میدانست. این بود که مردم را درمسجدگردآورد و تلگرافها

۱ـ تاریخ مشروطیت و تاریخ ۱۸ سالهٔ آذربایجان . نوشتهٔ سید احمد کسروی .

را برآنان خواند و در صدد تشکیل انجمن ولایتی برآمد . انجمنی که بدینسان تشکیل یافت بیشتر برمبنای صنفی بود ورؤسای اصناف بعضویت آن برگزیده شدند و آنان شادروانان مشهدی عبدالخالق میخچی (که فرزندانش در تهران بنام عظیمی خوانده شده‌اند) میرمحمود محمدزاده (که اورا میرمحمود انجمن میگفتند) حاج



کربلائی احمد علاف از اعضای اولین انجمن ولایتی اردبیل

محمدعلی‌تقی‌زاده (پدرآقاسلیم تقی‌زاده) کربلائی احمد علاف (پدرآقا ذکری که دراردبیل ساکن‌است) مشهدی عباداالله قلعچی ومشهدی عبدالحسین نام بودندکه ما بازماندگان دونفرآخررا نشناختیم .

سال قحطی معروف‌به جفته ئیلی

در این سال واقعهٔ دیگری در شهر اردبیل پیش آمد و آن خشك سالی و کمبود بارندگی بود. درنتیجه مردم دچار قحطی‌گردیدند وازحیث آرد وگندم درمضیقه قرارگرفتند .

این قحطی از اوایل سال ۱۳۲۴ قمری (بهسار ۱۲۸۵ خورشیدی) در بیشتر نقاط آذربایجان ظاهرشد وقیمت گندم یکمن به ۵ر۴ قران رسید . گرانی قیمت ازیکطرف وخالی بودن زمینه ازطرف دیگر، بشدت هستی مردم را ، بخصوص در اوایل سال ۱۳۲۵ قمری ، تهدید نمود دراین موقع بپایمردی تجار ، بخصوص بهمت کسانی مثل شادروانان حاج میرزا محمد برادرآقامیرزا علی‌اکبر، حاج‌محمد جعفرصراف، واسماعیل‌بیگ شیروانی، از روسیه‌آرد زیادی واردگردید وشهرازیك مجاعهٔ بزرگ رهائی یافت. این‌سال در اردبیل بنام « جفته ئیلی » یعنی سال جفته معروف شد زیرا علامتی که برروی کیسه‌های آردهای وارده زده شده‌بود بشکل«جفت» یاجفته بود.

بزعم بعضی‌چون صفرهائیکه بحرف روسی برای نمایاندن درجهٔ خوبی و متوسط بودن‌آردها برروی کیسه‌ها بود مثل‌حلقه های جفت بنظر میآمد آن آردها را بنام‌آرد جفته وآن سال‌را جفته‌ئیلی‌نامیدند،درحالیکه برخی‌ازتجار قدیم جفته را نام محل غله خیزی درقفقازیه میدانند و چون آرد وگندمی که در آن سال باردبیل می‌آوردند از آن محل بوده‌است لذا عنوان جفته بآنها داده شده‌است [1] .

از نوشته‌های محسنی چنین‌برمیآید که ابتدا آرد جیره‌بندی‌شد وشادروان میرمحمود محمدزاده برای توزیع ونظارت درپخت‌آن ازطرف انجمن انتخاب‌گردید ولی بعدها ، که اغلب بازرگانان اردبیل بوارد کردن آرد مبادرت کردند ، این محدودیت ازبین رفت . در این‌سال اردبیلیان از بیماری طاعون نیز بسختی در بیم بودند زیرا این‌مرض درشرق ایران ، بخصوص منطقهٔ سیستان کشتار بزرگی نمود و جمع کثیری ازمردم را بهلاکت رسانید .

انجمن حیدریها

آقامیرزا علی‌اکبر، بطوریکه‌گفته‌ایم ازقسمت نعمتی بود . پیشوائی او برای تشکیل این انجمن برحیدریها گران آمد بخصوص کسانی که باوی طرفیت و رقابت داشتند از این امرمکدرگشتند وبهم چشمی با نعمتی‌ها ، مقدمات تأسیس انجمن دیگری را در آن

۱ـ این تعبیر ازآقای حاج علی‌نجات میباشد.

قسمت ازشهر، یعنی سمت حیدری، فراهم ساختند وانجمن علیحده‌ای در آن منطقه تشکیل‌دادند. تشریفات افتتاح این انجمن بسیارمفصل شد وازجمع کثیرمدعوین باچای وشیرینی پذیرائی گردید و «مبارك‌است، مبارك است» شعارحاضرین آن‌مجمع گشت.

این دسته بندیها وطرف‌گیریها ،که پایه ومایهٔ آن غیر ازمشروطیت بود، ودر نهضت آزادی این شهرظهور وبروزنمود، درآینده منشأ اقدامات دیگری‌گردید وما درموقع خود ازآنها سخن خواهیم‌گفت .

انجمن‌حیدریها ازجهة هدفهائی که عرضه‌گردید تازگیهائی داشت وتشکیل دهندگان‌آن،گرچه مثل روشنفکران دیگرپای بندآزادی‌ومشروطیت نبودند،وای‌بسا از مخالفان آن نیزبشمار میآمدند، بااینحال تأسیس مدرسهٔ جدید ونشر معارف را وجههٔ همت خود قرار دادند وباایجاد دبستانی بنام «جعفری» مبالغی نیز برای تأمین مخارج آن مساعدت مالی کردند .

ما امروز ازآن تاریخ خیلی بدوریم وچنانکه اشاره‌کرده‌ایم مآخذ قابل استنادی برای اثبات این‌گفتهٔ خود نداریم ولی براین عقیده‌ایم که چون آقامیرزا علی‌اکبر، مرد متنفذ شماره یك آنروز، باتأسیس مدارس جدید بشدت مخالفت‌می‌کرد و«اشکولا»[1] را مرکز تدریس جغرافیا می دانست واین علم را ،که درآن از گردش‌زمین سخن میرفت، ازعلوم ضالّه میشمرد، ازاینرو تأسیس آنرا خلاف شرع میدانست وطرفداران‌آنرا گناهکار ومستحق کیفر تصورمیکرد . درنتیجه نه‌تنها بین طبقهٔ جوان و روشنفکر طرفدارانی نداشت آنان را جزو مخالفان سرسخت خود نیز درآورده‌بود.تاآنجاکه‌آنها وبازماندگانشان اکنون نیزبخاطر این کاراورا نفرین مینمایند. مؤسسان‌انجمن‌حیدری که بدین‌نکته‌توجه داشتنددرصدد جلب دستهٔ‌مخالف آقا میرزاعلی‌اکبر برآمده تشکیل مدرسه‌را وجههٔ همت خود قرار دادند وبچنین‌امر ارزنده‌ای مبادرت نمودند .

۱ـ کلمهٔ «اشکولا» که آقا میرزا علی‌اکبر ومریدانش بمدرسه میگفتند ازهمان کلمهٔ «School» خارجی است که ازطریق روسیه باردبیل رسیده وبشکلی که در روسیه تلفظ میشده دراردبیل نیز شایع‌گشته بود .

اختلاف بین دودسته هرروز وسیعتر میگشت وچون ماه محرم فرا رسید طرفداران هردوطرف در مساجد بزرگ حیدری ونعمتی گرد آمدند وبرای افزودن طرفداران خود بوسایل ممکن دست باقدام زدند. سماورهای بزرگ را برای پذیرائی ازمردم آتش کردند وبکسانی که درآن مساجد میآمدند ناهار دادند بقول محسنی «اشخاص پست فطرت و شارلاتانها» هم بنای هوچیگری گذاشته باختلافات دامن میزدند وتظاهرمینمودند وهرطرف را بهازدیاد نیرو وامیداشتند. تاآنجاکه دستهائی ازعشایربیاری آنهابرخاستند وقوجه بیگلوها بطرفداری ازنعمتی ها وفولادلوهابکمك حیدریها وارد شهر شدند . تیراندازیها کردند وغارتها نمودند وکسانی نیز دراین میان بکشتن رفتند .

سرانجام روشنفکران بیطرف ازاین کاربستوه آمدند وبدارالشوری درتهران، وانجمن ایالتی درتبریز، تلگرافها کردند واز نابسامانی کارها شکایتها نمودند. انجمن ایالتی آذربایجان هیأتی مرکب ازشریف العلما، سطوت السلطنه ، معتمد همایون، اسماعیل امیرخیزی را بسرپرستی شیخ اسماعیل هشترودی که معروف بهحاج اسماعیل قره بود باردبیل اعزام داشت ومتعاقباً رشیدالملك را بحکومت این ولایت فرستاد.

انجمن ولایتی جدید

رشیدالملك انجمن ها را برهم زد وآقا میرزا محمود و کربلائی احمد علاف را بچوب بست وتبعید نمود. اعضای هیأت نیزبین آقا میرزا علی اکبروسران حیدری آشتی دادند وبخصوص بامساعی شیخ اسماعیل اختلاف رفع گردید وتلگرافی ازطرف سران مخالفین، یعنی آقا میرزا علی اکبر وحاج میرزا ابراهیم آقا انواری، بانجمن مخابره شد ودرضمن آن برطرف شدن اختلافات موجود وتکمیل محبت ومودت بین آنها اعلام گردید .

عشایر کم کم ازشهربیرون رفتندوباآرامشی که ظاهراً بوجود آمدانجمن جدیدی دراوایل ۱۳۲۶ قمری بدست رشیدالملك تشکیل یافت وازشش عضوآن سه نفرازطرف حیدریها وسه نفر ازطرف نعمتی ها برگزیده شدند . ازطرف حیدریها شادروانان



عکس انجمن ولایتی اردبیل درسال ۱۳۲۶ قمری

ازراست بچپ شادروانان ، ۱ــ حاج محمدعلی حریری، ۲ــ حاج میرزا ابراهیم صادقی ، ۳ــ امیر ناصر نماینده حاکم درانجمن ، ۴ ــ حاج میرزا فخرالدین شیخ الاسلام ، ۵ــ رشیدالملک حاکم اردبیل ، ۶ــ حاج اسماعیل قره نماینده انجمن ایالتی ، ۷ــ حاج میرزا یعقوب مجتهدزاده ، ۸ ــ حاج میرزا ابراهیم ارباب ، ۹ــ حاج محمدحسین حبیب‌الهی.

حاج میرزا فخرالدین شیخ‌الاسلام ، میرزا ابراهیم ارباب وحاج میرزا ابراهیم صادقی وازجانب نعمتی‌ها مرحومین حاج میرزا یعقوب برادر آقا میرزا علی‌اکبر ، حاج محمد حسین حبیب الهی وحاج محمد علی حریری بودند . ریاست انجمن را بشیخ الاسلام ازحیدری ، ومعاونت آنرا به‌حبیب الهی ازنعمتی دادند وبدین طریق «تکمیل مودت» نمودند . حکمران نیز در این انجمن نماینده‌ای داشت‌که از جانب او به کارهای انجمن وادارات ومراجعات مردم رسیدگی مینمود ودرآنزمان امیرناصر امینی ازطرف رشیدالملك بدین سمت انتخاب گردید .

از کارهای این انجمن خبری نداریم ولی یك اقدام آنرا در کتاب شادروان امیر خیزی خوانده از نکوهش آن خودداری نتوانسته ایم وآن اینکه باهمهٔ افراد آزادیخواه وبافراست وعلاقمندی که بین همشهریان بود انجمن مزبور یکنفر غیر-اردبیلی، یعنی آقای امیرخیزی، رابنمایندگی خود درانجمن ایالتی انتخاب وباشرح مبسوطی به‌تبریز اعزام داشت واین شرح درجلسهٔ دوم ربیع‌الاول سال ۱۳۲۶ قمری در آن انجمن قرائت گردید .

این اولین تحمیل نمایندهٔ غیرمحلی برای شرکت دریك مجلس قانونی براین ولایت بودومتأسفیم که درسنوات بعدنیز کسان غیرمحلی دیگری سالهابر کرسی نمایندگی اردبیل درمجلس شورایملی جلوس کردند درحالیکه افراد بسیارلایق ووطن دوست وباهوش وباایمان‌تر ازآنها بتعداد بسیار زیادی دربین طبقات مختلف این شهر وجود داشتند. باتوجه باینکه تقلب درانتخابات وتجاوز بحقوق حقهٔ مردم همواره بیاری حکام بی-شخصیت وپست صورت گرفته بظن قوی میتوان گفت آن انتخابات نیز ازتحمیلات حکمران برانجمن بوده است .

فصل سوم

اردبیل در ایام استبداد صغیر

قتل یك افسر روس و تغییر حکمران اردبیل

در این ایام واقعهٔ دیگری در این ولایت اتفاق افتاد که چون از لحاظ روابط خارجی ایران قابل اعتناء بود باقتباس از نوشتهٔ مرحوم محسنی بذکر آن مبادرت مینمائیم. این حادثه عبارت از برخورد مسلحانه‌ای بود که بین عشایر و سالداتهای روس در بیله سوار رخ داد و بر اثر آن یك افسر روس کشته شد.

برخورد مرزی گاه و بیگاه بین عشایر و مرزداران روسی صورت میگرفت زیرا طوایفی از شاهسونان، که از جدا شدن قفقاز از ایران، ناراضی بودند برای غارت و چپاول بآنطرف مرز میرفتند و مزاحمتهائی میکردند ولی کمتر اتفاق میافتاد که سرباز یا افسری از روسها کشته شود. چون دولت مرکزی ضعیف و کشمکشهای سیاسی ارکان حکومت را متزلزل کرده بود موضوع از طرف دولت قابل توجه بنظر میرسید این بود که رشیدالملك از حکومت معزول و امیر معزز گروسی بجای وی منصوب شد و سالار موقر معروف به ایل بیگی شاهسون نیز برای رفع غائله بمرز اعزام گردید و این واقعه با سازشی که بین نمایندگان دو دولت بعمل آمد بخیر انجامید. خونبهای افسر روس هیجده هزار منات تعیین گشت و بفاصلهٔ ۲۴ ساعت از تجار اردبیل قرض و پرداخت گردید.

رشیدالملك و جانشینش امیرمعزز، هردو از نوکران صمیمی محمد علیشاه و تربیت یافتگان مکتب استبداد بودند ولی امیرمعزز زرنگی و سیاست رشیدالملك را نداشت و بدینجهة در اردبیل دست بکارهای دژخیمانه‌ای زد و برخلاف پسرش شادروان دریادار بایندر، که در سوم شهریور شوم ۱۳۲۰ خورشیدی درمقابل تجاوز انگلیسها با یران جان خود را درجنوب کشور ازدست داد و در تاریخ ایران نام نیکی یافت، امیرمعزز با قتل و شکنجه‌های بس زشت وظالمانه‌ایکه بر آزادیخواهان اردبیل روا داشت خاطرات

ننگینی برای خود کسب کرد و باقی گذاشت .

رشیدالملك یا سردار رشید، که بدفعات متعدد بحکومت اردبیل منصوب و معزول گشته است، یك بازیگر موقع شناس بود و چنان بامهارت دورویه بازی میکرد، که درعین آنکه خود ازسرسپردگان محمدعلیشاه وروسها میبود ، مشروطه‌خواهان نیز او را از خود میدانستند ودرمراحل مهم و مأموریتهای بزرگ اورا به نمایندگی وحتی سرداری سپاه برمیگزیدند چنانکه تبریزیان وقتی خواستند برای یاری آزادیخواهان تهران نیروئی بدانجا بفرستند اورا بسرداری قشون انتخاب کردند، یا درواقعهٔ غارت اردبیل، هنگامیکه مخبرالسلطنه، والی حکومت مشروطه، درصدد کمك بمحاصره شدگان این شهر بر آمد اورا دررأس سوارانی بدانجا فرستاد [۱].

امامزاده نخستین شهید مشروطیت دراردبیل

حکومت امیرمعزز دراردبیل مصادف با دوران استبداد صغیر گشت واو با پیروی ازمحمد علیشاه ، که درتهران دست بقتل و شکنجهٔ آزادیخواهان گشوده بود ، دراردبیل بتعقیب و آزار مشروطه‌خواهان پرداخت ونخست مرد باغیرت، میرزامحسن امامزاده پسرحاج میرزا هادی امام را، باشدیدترین وجهی بقتل رسانید.

محمد علیشاه وقتی کـه مجلس را بتوپ بست خبرانحلال دارالشوری وبرهم خوردن مشروطیت را بحکام ولایات تلگراف کرد . امیر معزز بشکرانهٔ این پیروزی دستور بجشن و چراغانی عمومی در شهر داد و سه روز بازار و دکاکین را مجبور بآذین بندی کرد. آنگاه بشکار مشروطه خواهان پرداخت و کسانی راکه بدانها دست یافت با چوب و فلك و حبس و تحقیر کیفر داد . میرزا محسن فرزند میرزا هادی امام از جوانان نجیب و باغیرت بود و از روشنفکران و آزادیخواهان بشمارمیآمد. بامرحکمران بینی اورا سوراخ کردند وبدان طناب بستند وبدین شکل اورا در شهرو بازارگردانیدند سپس اورا بچوب بستند و آنقدر کتك زدند که جوان پاکنهاد بیش از دوروزتاب تحمل نیاورد وبدرود زندگی گفت .

۱ـ تاریخ مشروطیت ایران . احمدکسروی . تهران چاپ پنجم . ۱۳۴۰

قتل مرحوم ملا امام وردی.

بعد از او نوبت بشادروان ملاامام وردی مشگینی رسید. واورا نیز بوضع فجیعی کیفرداد. ملاامام وردی از اهالی مشگین بود ودرجوانی چوپانی میکرد. مؤلف کتاب «خیاو یا مشگین شهر» درشرح حال او نوشته است که سالهای اول عمروی درصحراهای خیاو باگله چرانی گذشت. شبها که او ازبیابان برمیگشت پیش آخوندی درس میخواند وآن درس را از روی کتابی که روزها بصحرا میبرد فرا میگرفت. چون در مقدمات بمرحلهٔ بالاتری رسید شغل وشهرخودرا رها کرده به تبریزرفت ودرمدرسهٔ طالبیهٔ آنجا تکمیل معلومات نمود ومثل هرطلبهٔ دیگرعازم نجف اشرف گردید. ملا، باآنکه در آن شهربعسرت زندگی میکرد بقول حاج میرزا باقرویجویه‌ای[1] محضردانشمند والامقامی مثل فاضل شربیانی را درك کرد وباتوشهٔ بزرگ علمی بزادگاهش برگشت وبازبامور کشاورزی ازشخم زدن وگوسفند چرانی مشغول شد.

وسعت دشت، بهره‌مندی ازمایهٔ علمی وآزادگی، توجه بجهان نامتناهی توأم باگذشته‌های دردناك اورا ناخودآگاه طرفدار آزادی نموده بمشروطیت علاقمند گردانید هربار که برای وعظ بمنبرمیرفت سخن ازمشروطه بمیـان آورده ذهن مردم را برای برانداختن استبداد روشن میساخت. دراین میان گاهی نیزبه تبریزرفت وآمد میکرد و باآزادیخواهان حشرونشری میبافت.

مشگین درآنموقع قصبه‌ای ازولایت اردبیل بود وامیرمعزز گروسی، که حکومت این ولایت را داشت، حکمران آنجا نیز میبود و از جسارت و کوششهای امام‌وردی احساس ناراحتی مینمود. سرانجام شکایتی ازاو بمخبرالسلطنه والی آذربایجان نوشت وویرا مانع وصول مالیاتهای دولتی قلمداد کرد. والی، بطوریکه مرحوم امیر خیزی نوشته‌است، مکتوب امیرمعززرا بانجمن ایالتی فرستاد وکسب تکلیف نمود[2]. طبق

۱ـ کتاب بلوای تبریز. محمدباقر ویجویه‌ای. تبریز. چاپ سنگی. ۱۳۲۶ قمری به نقل از کتاب «خیاو یامشگین‌شهر».

۲ـ هنوز مجلس بتوپ بسته نشده بود و انجمنهای ایالتی و ولایتی وجود داشت.

تصویب انجمن ملا به تبریز احضار گردید تا تحقیقات لازمه از وی بعمل آید و بدینطریق امیرمعزز ازمزاحمت وی آسایشی بدست آورد.

در تابستان ۱۳۲۶ قمری، که خبر بتوپ بسته شدن مجلس به تبریز رسید آزادیخواهان بفکر چاره افتادند ودرصدد ازدیاد نیرو بر آمدند. ملا بیاری آنها برخاست وتصمیم بمراجعت بزادگاه خودگرفت تا مساعدت طوایف اطراف را جلب کند و کسانی را که باو ارادت میورزیدند برای کمك به آنان بسیج نماید. دوستانش اورا ازاین سفر بازداشتند، و با یادآوری طرفداری ایلات وعشایر ازمحمد علیشاه، زحمت اورا بیحاصل خواندندو همراه با خطر پیش بینی کردند. ولی اوازتصمیم خود برنگشت و بدین امید، که اگرنتواند از آنها یاری گیرد از مخالفت آنان با آزادیخواهان جلوگیری خواهد نمود، راه مشگین پیش گرفت. غافل از آنکه خبر بر افتادن مجلس و دستگیری و کلا و تنگنای آزادیخواهان، قبل از او بدانجا رسیده و روبهان مستبد را شیر کرده است و امیرمعزز نیز بوسیلهٔ تلگرامی که از طرف مستبدین تبریز دریافت داشته ازقصد و تاریخ حرکت او کاملا آگاه گشته است.

باری، وی دراطراف مشگین بدست مردی، بنام رحیمخان آتاخانلو، دستگیر گشت وسه روز درقلعهٔ منظم الملوك محبوس شد و آنگاه بدستور امیر معزز باردبیل منتقل گردید[1]. اورا با کلاه کاغذی که برسرش گذاشتند بنام بابی در بازارشهر گرداندند و اراذل واوباش وجهال را بتوهین او واداشتند و آنگاه در بالای دیوارقلعه بدار زدند. قتل این روحانی بیگناه با یك اتفاق طبیعت مصادف گشت وسه شبانه روز خاك سرخ برشهر و اطراف آن بارید. مردم ازاین واقعه وحشتناك گشتند و آنرا دلیل مظلومیت شیخ دانستند واین داستان کنون نیز بین سالخوردگان گفتگو میشود.

طبق نوشته مؤلف کتاب «خیاو یا مشگین» آقا میرزا علی اکبر وعده‌ای از علمای اردبیل بحاکم مراجعه نموده جنازهٔ ویرا گرفتند وبامامزاده صالح، که در اردبیل بنام امامزاده پسرمعروف است، برده دفن نمودند و درحالیکه دستهٔ سینه زن وزنجیرزن ترتیب داده بودند برای وی مجلس فاتحه برگزار کردند. ما عکس این شهید آزادی

---

۱ ـ خیاو یامشگین. ساعدی. تهران. ۱۳۴۴.



شادروان آخوند ملا اماموردی در بالای دار

را بربالای داربدست آورده[1] برای زنده نگهداشتن خاطرهٔ جانبازی و شهادت وی چاپ کرده‌ایم . خداوند روان اورا شادگرداند و آنهائی‌را ، که در حکومت مشروطه‌ایکه در پرتوجانبازی چنین مردان ارجداری بدست آمده ، بمقامات والائی رسیده‌اندازیاد آنها غافل نسازد . خبرقتل وی به تبریز و مشگین رسید و مجالس یادبود با اندوهی درسوگ او ترتیب یافت.

امیرمعزز، چنانکه گفتیم ، تنها باین قتلها اکتفانکرد بلکه ازهرظلم وجوری که ازدستش برمیآمد درحق مشروطه خواهان فروگذارنشد . آنان را یك‌یك بقلعه کشاند ودرسلولهای تاریك آن تحت شکنجه قرار داد . میرزا ابراهیم ارباب ، عضوانجمن ولایتی ، را مدتها درحبس نگه داشت وخانهٔ اورا غارت نمود. همسراو که دختر شادروان حاج میرزا یوسف مجتهد بود بناچارخانه وکاشانهٔ خود را رها کرد ودست بچه‌های خودرا گرفته بحسینیه‌مجتهد رفت ودریکی ازاطاقهای آنجا سکونت نمود[2] . مشهدی بابا نام نوکراو هدف تیرعمال حکومت قرارگرفت وباآنکه بشدت مصدوم بود مجروح گردیده پایش شکست . حاج میرزا یعقوب مجتهدی عضو دیگر انجمن دستگیرشد ولی بخاطر رعایت موقعیت برادرش ، آقامیرزا علی‌اکبر، بمشهد تبعید گردید . مشروطه خواهان وآنعده اعضای دیگرانجمن که معروف بآزادیخواهی بودند برخی بعلن وبعضی‌مخفیانه ازشهرخارج و متواری شدند . امیرمعزز ازسوی دیگردست بدریافت پول ازمردم گشود وطبق یادداشت‌های مرحوم محسنی فقط یك قلم دوهزار تومان ازحاج محمد جعفرصراف، که برای آزادی میرزا ابراهیم ارباب برخاسته بود ،گرفت واورا رها نمود .

عین‌الدوله در اردبیل

اردبیل بار دیگر بصورت ستاد فعالیتهای مستبدین درآمد و چون آزادیخواهان تبریزعلیه محمدعلیشاه دست بقیام مسلحانه زدند شاهزاده عین‌الدوله والی آذربایجان ومأمور

۱ــ آقای غلامحسین حبیب‌الهی‌این‌عکس‌را دراختیارما گذاشته‌است ۲ــ حاج میرزایوسف فرزند شادروان حاج میرزا محسن‌مجتهد وازعلمای‌بسیارمحترم‌اردبیل بود. حاج میرزامحسن حسینیه‌ای دراردبیل ساخته‌است که‌کنون نیزباقی‌است وبنام حسینیهٔ مجتهد خوانده میشود.

سرکوبی آنها گردید وچون نتوانست مستقیماً به‌تبریز برود وارد اردبیل شد ومدتی درانیجا مقیم گردید.

عین‌الدوله بار اول نبود که باردبیل میآمد بلکه اوسابقاً مدتها حکمران این ولایت بود وحتی‌لقب «عین‌الدوله»گی را هم دراین شهر بدست آورد. او در سال ۱۳۰۹ قمری بامنصب امیرتومانی (سرلشگری)، علاوه برسمت میرآخوری، حاکم اردبیل، مشگین قراجه داغ ومتصدی خالصجات آذربایجان شد و در سال ۱۳۱۰ هنگامی که درسمت حکومت اردبیل بود بلقب عین‌الدولگی ملقب گردید[1]. او برای آنکه بدون جنگ و کشتار بمقر ایالت برسد هیئتی مرکب از آقایان وکیل‌الرعایای اردبیلی، صارم‌السلطنهٔ طالش ومصباح السلطنه ازجانب خود، برای‌مذاکره و اتمام حجت، نزد مشروطه خواهان تبریز فرستاد ولی چون مأموریت آنهامواجه باشکست شد امیر معزز گروسی و نصرالله خان یورتچی را باتفاق سواران آن طایفه برای محاصرهٔ تبریز گسیل‌داشت.

این‌همه سختگیریها بازنتوانست فکرآزادی را ازمخیلهٔ مشروطه خواهان این ناحیه بدور سازد وارتباط محرمانهٔ آنهارا ازدیگر مجاهدان این‌طریقت قطع نماید. بلکه درعوض روابط سرّی آنان را بیش‌ازپیش‌محکمترساخت‌ویك علقهٔ ناگسستنی، البته درآنروزهای سخت، بین‌همهٔ مشروطه خواهان ایران بوجودآورد.

منظورما ازاستحکام روابط مشروطه خواهان «درآنروزهای سخت» آنست که افراد هراجتماع مثل‌مسافران یك‌کشتی‌یااتوبوس تا در راهند یکدل ویکجهة میباشند ودراتفاقاتی که‌پیش‌آید همه دامن‌همت برکمرمیزنند ومانند افراد یك‌خانواده بتلاش وکوشش‌برمیخیزند ولی‌چون‌بمقصد رسیدندهر کسی‌بسمتی‌میرود وآن محیط‌یگانگی برهم میخورد.

قیام مشروطیت ایران نیز چنین بود. تا محمد علیشاه بر سریر سلطنت تکیه داشت دشمن‌مشترك همهٔ آزادیخواهان ازتهرانی‌وتبریزی واردبیلی‌ورشتی وبختیاری

۱ــ شرح حال رجال ایران درقرن ۱۲ و۱۳ و۱۴. مهدی بامداد. تهران ۱۳۴۷. ج ۳.

و..... بشمار میآمد. ستارخان سردار ملی بود. سپهدار رشتی، سردار اسعدبختیاری، سیدمحمد طباطبائی، بپرم ارمنی وحاج باباخان اردبیلی همه وهمه مثل افراد یك‌خانه تلاش میکردند و جان بر کف برای بدست آوردن آزادی فداکاری مینمودند ولی بمحض آنکه اورا ازسلطنت برداشتند هر کسی براهی‌رفتند وچه بسا که یاران دیروز دشمنان امروز نیز گردیدند.

این امر اختصاص بجامعهٔ ایرانی‌ندارد ودردنیا نیزچنین‌است. تاوقتی هیتلر، درجنگ جهانی‌دوم، زنده‌بود وسرباز آلمانی تفنگ بردوش‌داشت چرچیل، استالین وترومن رهبران انگلیس، روسیه وآمریکا بمانند سه برادر ابوینی بظاهر نرد محبت میباختند و ازهرگونه مساعدت وهمراهی با هم کوتاهی نداشتند ولی‌فردای روزیکه کار آلمان بپایان رسید آنها چنان مقابل هم بصحنه سازی پرداختند انگار که سالیان درازی دشمن‌هم بودند یا روح هیتلر دروجود هریك‌از آنان، نسبت بدوتای دیگر، حلول کرده بود.

سخن‌ما درآنجابود که بین‌مشروطه خواهان ایران ارتباط سری برقرار گردید و اخبار کشور مرتباً بین کمیته‌های مخفی مبادله شد چنانکه خبرقتل میرزاعلی صدر-العلماء مقدس‌زادهٔ اردبیلی، که ازجانب محمد علیشاه حامل‌نامه وپیامی برای عشایر شاهسون بود و، درنزدیکی قزوین بدست مجاهدین دستگیر ومقتول‌شده بود، بلا-فاصله باردبیل رسید و نیز آمادگی مجاهدان رشت، برای حمله به آستارا، وسیلهٔ شادروان مشهدی مختاراحمد زاده بانجمن سری اردبیل ابلاغ‌شد.

جنگ رشیدالملك با طوالش

چون عین‌الدوله امیر معزز را به تبریز فرستاد رشیدالملك بجای وی حکمران اردبیل گردید. احمدزاده دستگیر وپس ازچوب خوردن مدتی درقلعه زندانی‌شد. سواران فولادلو، یورتچی وخلخال برای‌سرکوبی‌مشروطه خواهان مأموریت‌حمله بآستارا یافتند زیرا رشیدالملك اطلاع داشت که مجاهدان‌گیلان، یعنی‌آزادیخواهانی که‌ازقفقازواردبیل‌و دیگرنقاط در رشت‌گردآمده‌اند، دست بفعالیتهائی زده و کسانی ازآنها نیز بآستارا

آمده‌اند تاخوانین‌طالش را باخود همدست‌گردانند. این بود که با امیر عشایر ، خان متجاوز ومستبدخلخال. که گفتیم مدتی بدست سهام‌الدوله درقلعهٔ اردبیل زندانی‌شد ، مجلس‌مشاوره‌ای ترتیب داد وسرانجام تصمیم‌گرفت بآستارا حمله کند . اوباسواران فولادلو ، یورتچی وخلخال وحمایت خوانین نمین بقریهٔ حیران،که درمرز طبیعی جنگل گیلان وجلگهٔ اردبیل واقع‌است، وارد شد وجنگهائی باطوالش کرد وچون نتوانست‌کاری ازپیش ببرد مراجعت نمود .

ماکسانی را ازمجاهدان‌گیلان،که بآستارا آمده بودند، عموماً نمیشناسیم و نمیدانیم تعدادآنها چندنفر واعضای‌آن چه اشخاصی بوده‌اند وچه‌تاکتیکی‌هدرپیش داشته‌اند ولی در یادداشتهای مرحوم محسنی ، شادروانان میر محمود رئیس سابق انجمن ، مشهدی حسین آخوند زاده ،که ازآزادی خواهان پاکنهاد اردبیلی بوده و بدست مجلل بقتل‌رسیده است، وشجاع لشگرخلخالی را میخوانیم‌که پس از ورود بآستارا درمنزل مرحوم میرزابیوك‌آقا عباس‌زاده مخفی‌شدند وکسانی مثل حسینعلی خان ودیگرخوانین طالش را باخود همدست ساختند وچنانکه دیدیم رشیدالملك‌را درجنگی‌که بوجودآورد ، ناکام باردبیل بازگردانیدند . شنیدنی‌است‌که رشیدالملك وقتی وارد «حیران» شد ، دهکده راآتش زد و برای‌آنکه خدمتی بدولت نشان دهد بتهران تلگراف نمودکه «شهرحیران را اشغال‌نمودم» [۱].

شکست رشیدالملك آنان را درمقصود خود،که ورود باردبیل و کمك به‌ـ مجاهدان وزجردیدگان مشروطه طلب این‌شهربود، جری‌ترگردانید . طبیعی‌است‌که دستجاتی‌اینچنین چریکی، نمیتوانستند علنی‌وبایورش‌منظم‌نظامی‌بشهریکه درتصرف مستبدین بود وارد شوند. آنان بهترین‌طریق را ایجاد رعب ووحشت وپخش‌خبرهای دروغین دربین مردم دانستند و این کاررا بوسیلهٔ آزادیخواهان خود اردبیل ، هرروز بنحوی انجام دادند وهمه را دچاراضطراب ونگرانی کردند . خبرهائی‌که در مورد مجاهدان وتار ومارنمودن مستبدان درشهرگفته میشد سران استبداد را بیش از پیش

۱ــ نقل ازیادداشتهای مرحوم محسنی . صفحهٔ ۷۷

بفکر چاره انداخت وطبق یادداشت مرحوم محسنی نگهداری شهر تحت ریاست مرحوم میربیوك آقا خادم‌باشی به‌سواران فولادلو محول گردید و بنام تهیهٔ سلاح شروع بپول گرفتن ازمردم شد .

آمدن مجاهدان باردبیل و جنگ آنها با مستبدان

از آنسوی مجاهدان ، که جمعی از آزادیخواهان آستارا نیز آنهارا یاری میدادنـد ، بسرکردگی میرزا غلامخان محمدی ولی تك تك وبصورت انفرادی وارد شهر شدند وبا لباسهای مبدل‌درخانهٔ آقا میرطاهر اردبیلی، که ازسران مجاهدان‌اردبیل بشمار میآمد ، منزل کردند .

آقا میرطاهر فرزند مرحوم حاج میرزا محمد مجتهد اردبیلی بود که کنون نیز مسجدبزرگی بنام‌پدرش‌درقسمت نعمتی‌باقی‌است وازحیث وسعت‌ازبزرگترین‌مساجد اردبیل است . حاج میرزا محمد چندین پسر داشت وشادروانان آقا میرطاهر و سید جلیل اردبیلی ازجملهٔ آنها بودند وهردودرنهضت‌مشروطیت ایران، درتهران‌واردبیل از بازیگران بزرگ بشمارمیآمدند . آقا میرطاهردرراه مشروطیت دراردبیل متحمل زحماتی‌شد ولی‌درواقعهٔ سوئی، که منجربقتل‌عده‌ای ازسران‌استبداد شهرگشت،متهم گردید وما داستان آنرا قریباً خواهیم آورد .

باری‌شهرآبستن‌حوادث‌بود وقتل یکی‌ازمجاهدان، مثل کشته شدن «آرشیدوك فرانسیس‌فردیناند» ولیعهد اتریش درسال۱۹۱٤ میلادی، دستاویزآغاز جنگ گردید. ماکسی‌راکه‌کشته شده بنام نمیشناسیم وقاتل اورا نیزباسم نمیدانیم ولی‌واقعه‌را چنین میآوریم که روزی یکی ازمجاهدان درجلوی‌خانهٔ روانشاد شمس‌الحکما بقتل رسید با آنکـه مجاهدان بطورمخفی و با لباسهای عوضی در شهربودنـد و براثر تسلط و سختگیری‌های بیش‌ازاندازهٔ مستبدین وعشایرفولادلو امکان هیچگونه فعالیتی‌نداشتند با اینحال صبح روزدیگر جنازهٔ قاتل اودرهمانجا پیدا شدکـه کاغذی روی سینه‌اش گذاشته ودرآن نوشته بودند « اینست سزای کسی که بمجاهدین‌خیانت کند».

این واقعه بررعب ووحشت مردم افزود و متعـاقب آن باآتش‌زده شدن خانهٔ

سهام لشکر، که از مقربان رشیدالملک بود ، اضطراب و نگرانی عمیقی برشهر سایه افکند. خبرهائی کــه مجاهــدین از تهران داشتند و از فشار قوای انقلابی برنیروی محمد علیشاه بواقع آگاه بودند آنهارا دراقدام بیك برخورد مسلحانه دلیرترساخت وبدین ترتیب آزادیخواهان ومستبدین شروع بسنگربندی وتیراندازی کردند.

مجاهدین از تازه‌میدان تاجلوی بقعهٔ‌شیخ‌صفی‌راگرفتندوفولادلوهامسجدجمعه‌را ستادفعالیتهای خودقراردادندودرمحلات‌شهربخصوص درخانه‌های‌شادروان‌معین‌الرعایا، حاج میرزا یوسف کلانتری و وکیل‌الرعایا دستجاتی‌ازشاهسونان‌را جادادند. جنگ بشدت‌آغازگردیدوهرطرف‌برای‌سرکوبی‌دشمن‌بکوششهائی‌برخاست. بازارکه‌مرکز تجارت واقتصاد شهربود جبههٔ مقدم‌شد وبدست مجاهدین افتاد وبرای‌مردم این‌امکان فراهم‌گشت که قسمتی‌ازمال‌التجاره واجناس‌را بخانه‌های‌خود منتقل‌گردانند . این‌کار بیشتر مرهون جوانمــردی مجاهدان و بخصوص پاکبازی حاج باباخان اردبیلی بود که از برجسته ترین سرداران دلاور مشروطیت ایران بشمار میآمد .

خانهٔ معین‌درپیرعبدالملک، یکی‌ازمراکزمهم‌تجمع‌عشایربود. مجاهدین‌بدانجا یورش بردند ولی با مقاومت شدید روبرو شد . حاج باباخان سرمجاهد دلیراردبیل از کوچه‌ای که ازبازاربه«آقانقی‌خرمنی» میرود وارد یکی‌ازدکانهاگردید ودریکشب دیوارهای‌مشترك مابین‌مغازه‌هائی‌راکه‌بین‌آن کوچه وپیرعبدالملك‌قرارداشت سوراخ کردوچون باآخرین آنهاکه روبروی‌بالاخانهٔ معین‌ومحل‌استقرارعشایربود رسید خانه رازیرآتش‌گرفت. شاهسونان روبفرارگذاشتند وخلیل‌نام‌نوکرمعین‌وجمعی‌نیزازپای درآمدند. ولی‌دراین‌میان‌محسن‌خان‌ججینی(داشکسنی)باکسان‌خود فرارسیدو باردیگر آن‌خانه‌را متصرف‌شد. محسن‌خان‌خانهٔ امیرتومان‌را نیزغارت‌کرد وخاقانی‌نام‌نوکر امیر ، که از آزادیخواهــان بود ، دستگیر و تسلیم رشیدالملك‌گردید و بــدستور آن مرد خفه شد .



حاج بابا خان سردار مجاهدان اردبیلی درمیان جمعی از یاران خود

سقوط اردبیل بدست مجاهدان

گفتیم که مجاهدان با پاکدلی میجنگیدند ودر آن‌گیرودار در مال ومنال مردم چشم طمع نداشتند و چه بساکه برای جلب قلوب‌آنان آنهارا یاری نیزمیکردند ولی فولادلوها ویاران مستبدآنها درخلاف‌این‌جهة قدم‌برمیداشتند. این‌بودکه مردم بستوه‌آمدند وبرای دفع شرعشایر دسته دسته بیاری مجاهدان برخاستندوبخانهٔ آقامیرطاهر که درآنموقع ستاد عملیات‌آنان بود، روی آوردنـد. این کار نیروی آزادیخواهان را بیشتر گردانید و بدین‌سبب‌آنها خانهٔ حاج میرزا یوسف کلانتری‌را متصرف شدند وخانهٔ وکیل‌را نیز ازنیروی عشایر پاك کردند.

بین سران عشایر بعدها این جمله شهرت داشت که از «توی کوفته‌هم مجاهد درمیآمد» وآن‌اشاره‌بیك‌حملهٔ متهورانه‌ای‌بودکه‌حاجی‌باباخان‌برآنهانموده‌بود. داستان آنرا چنین‌گویند که رؤسای فولادلو در بـالاخانهٔ مشیرالتجار بـا خیال آرام مشغول خوردن ناهار «کوفته» بودند. حاج باباخان ساعتی پیش از آن، از پشت بام بازار وخانه‌ها خودرا به پشت دیوار این‌بالاخانه رسانیده جای تیغهٔ محلی‌موسوم به «یوك یری»[1] را پیداکرده بود. در آن‌لحظه، که یکی ازسران شاهسون‌مشغول شکافتن وخورد کردن‌کوفته بود ناگهان حاجی باباخان با لگد بسیار محکمی برآن قسمت از دیوار زده‌آنرا خراب نمود وهفت تیر بدست خود را بداخل اطاق انداخت وتنی چند از یارانش نیز پشت سراووارد شدند. عشایر کوفته وناهارراگذاشته فرارکردند وخانه بتصرف مجاهدان درآمد. آنان‌بعدهازرنگی‌مجاهدان‌را بدانگونه تعریف میکردند که انگار ازشکم‌کوفته هم مجاهد بیرون می‌آمد.

باری دراین‌میان خبرسقوط تهران، بدست‌آزادیخواهان، باردبیل رسید وبیش ازپیش موجب تقویت روحیهٔ مجاهدان و تزلزل وضع مستبدین‌گردیـد، تا آنجاکه

---

۱ ــ در قدیم قطردیوار اطاقهازیادمیشد.معمولاً در این قطرجائی ببلندی تقریبی ۲ و عرض ۱٫۵ متر خالی میگذاشتند و در آن رختخواب جمع میکردند و آن را بزبان محلی یوك‌یری می‌گفتند. سمت خارجی دیوار در این قسمت کم قطر و بصورت تیغه ساخته‌میشد.

جمعه مسجد، یعنی آخرین سنگر آنها نیز سقوط کرد وشبانه بربالای آن چراغهائی، که علامت پیروزی آزادی وپایان ظلمت استبداد بود ، روشن شد .

عشایر فرار کردند وسران استبداد باتفاق رشیدالملك حکمران ولایت اردبیل بکنسولگری روس رفته متحصن گردیدند . صدای « یاشاسون مشروطه » (زنده باد مشروطیت) تمام شهررا فراگرفت وپرچم آزادی درتمام محلات شهر، اعم ازحیدری و نعمتی، بردرخانه‌ها باهتزاز درآمد و آزادی‌خواهان فاتـح و پیروز گشتند . مردم رشیدالملك وسران مستبد را مسخره میکردند وابیاتی اینچنین‌میخواندند:

گیردی قنسولخانیا مثل الاغ دیدی مشروطه گلور قویما قازاغ

من اولوم قویما قازاغ[1]

با پیروزی آزادیخواهان کمیته‌ای از آنان ، مرکب از میرزا محمد حسین‌زاده میرزا علی‌اکبرزینگیر، مشهدی‌حسین آخوندوف، شجاع لشگرخلخالی، ملاعلی‌اصغر روضه‌خوان وچندنفردیگربطورسری‌تشکیل‌شد ونظر بپاره‌ای ملاحظات محمدقلیخان آراللو با لقب سیف‌الدوله بحکومت اردبیل منصوب گشت . ادارات دایر گردید و صندوقهـائی‌هم در محلات نصب شد تا هر کس شکایتی دارد نـوشته در آن اندازد همچنین مالیه‌ای ترتیب یـافت وحاج ابراهیم خلیل‌خوئی ومشهدی کریم علی‌زادهٔ تبریزی بعضویت آن گمارده شدند وبدستور آقا میرطاهر ازمتمکنین مبالغی‌بنام اعانه گرفته شد ودرآن مالیه جمع گردید. شادروان محسنی مبلغ این‌وجوه را دوسه‌هزار تومان ازهریك از آنها نوشته است .

اینها ظاهر کار بود ولی امورشهر بطورکلی‌ثبات ونظم طبیعی نداشت و مثل حکومت مرکزی، که بعدازسقوط محمدعلیشاه مدتی دردست انقلابیون اداره میشد، اوضاع اردبیل نیز استقرارقطعی‌نیافت وباختلاف حیدری ونعمتی، که بشدت‌موجود بود ، دوتیرگی مشروطه‌خواه ومستبد نیز اضافه‌گردید. پول‌گرفتن بزور ازمتمولین،

۱ ــ ترجمه فارسی آن چنین‌میشود «که مثل‌الاغ وارد قنسولخانه شد و خطاب‌بقزاق روس گفت مرگه من مگذارکه مشروطه میآید .»



حاج ابراهیم خلیل خولی که بروسیه برده شد و در آنجا درگذشت .

از راست به چپ شادروانان : مشهدی محمدحسین اردبیلی ، حاج حبیب خولی (فرزند حاج ابراهیم خلیل) ، آقامیر وهاب ، حاج ابراهیم خلیل ، حاج نجفقلی محمدی و یکی از تجار تبریزی .

زجر وشکنجهٔ برخی‌بیگناهان باتهام همکاری با فولادلوها ، وآثار ناشی از جنگهای بین طرفین، همه و همه مطالبی بود کـه یکنوع بـلاتکلیفی در امور جامعـهٔ اردبیل بوجود آورد .

با تحصن رشیدالملك حکمران اردبیل در کنسولخانه، سردار مفخم اسکندرخان کشیکچی‌باشی، بحکومت این ولایت منصوب گشت وروزشنبه چهارم شعبان ۱۳۲۷ قمری یکساعت‌ونیم‌بغروب مانده وارد شهر گردید . مردم شهر ازحکمران‌دورهٔ‌جدید مشروطیت بگرمی‌استقبال کردند وبافتخار اوتوپهائی شلیك نمودند. اویکسربانجمن ولایتی‌آمد وپس ازاستماع‌خیرمقدمی، که شیخ نعیم تبریزی ایرادکرد، بقلعه‌درآمد. چون درآن روزها مجاهدان اردبیل وآزادیخواهان محلی، از رفتار مجاهدان قفقاز، که بنام‌کمیتهٔ ستارگیلان عمل میکردنـد ، ناراضی بودند و با آنان اختلاف داشتند شیخ نعیم درضمن سخنان خود باینموضوع نیزاشاره‌کرد و اتحادآزادیخواهان‌را با یکدیگرومتفقاً با دولت‌آرزونمود .

هنگامیکه حاکم بقلعه میرفت مردم درمسیراوصف کشیده مرتباً فریادمیکردند « یاشاسون ملت ، یاشاسون دولت مشروطه ، یاشاسون حاکم مشروطه »[۱]. مجاهدان وقزاقها وسربازان نیز باکمال نظم وترتیب دردوطرف صف‌کشیده بیرقهای‌مشروطه دردست داشتند . در قلعـه شادروان مشهدی حسین آخوند زاده (آخوند اف) از طرف مجاهدان وآزادیخواهان اردبیل سخنان بسیارسنجیده و متینی‌بیان‌کرد ومیرزا غلامخان محمدی‌هم ازطرف رؤسای مجاهدان مقدم حکمرانرا تبریك‌گفت[۲].

کارهای زشتی که مجاهدان غیرمحلی مرتکب شدند

گفتیم که شیخ نعیم درسخنان خود باختلاف بین مجاهـدان محلی و کسانی که ازرشت وقفقازآمده بودند اشاره‌کـرده رفع آنرا بامساعی‌حکمران جدیدآرزو نمود . این اختلاف ناشی‌ازرفتارتند وکارهای‌ناپسندیده‌ای بود که‌آنان‌خودسرانه وبنام مشروطیت انجام میدادند واضطراب ونا ایمنی بین مردم شهربوجود میآوردند.

۱ـ زنده‌باد ملت، زنده‌باد دولت مشروطه، زنده‌باد حاکم مشروطه.

۲ ـ روزنامهٔ ایران‌نو . شمارهٔ ۳. مورخ پنجشنبه۹ شعبان ۱۳۲۷ قمری .

شاید اهمیت و بزرگی هدف مجاهدان، که نجات جامعهٔ ایرانی از زیر یوغ استبداد وخودکامگی محمد علیشاه و باز گردانیدن مشروطیت از دست رفته بملت بود ، اجازه ندهد که از اعمال نابجای آنان نکوهش کنیم ولی دور از این قبیل تعصبات باید گفت که این دسته از آزادیخواهان کارهای نابجائی در این شهر کردند آن چنانکه اثرات سوء آن در جهاتی تا کنون نیز باقی است .

هنگامی که مجاهدان برمستبدان تفوق یافتند و ادارهٔ امور شهر را در اختیار گرفتند دست ببعضی حرکات نامطلوبی زدند که بزعم جمعی دور از شئون وطندوستی بود ودوست ودشمن را متأسف گردانید . اینان، که نام میرزا محمد، جمشید، خانلار، غفار، شفیع ، آلیش و بعضی دیگر از آنها امروز نیز برخاطر سالخوردگان باقی است، از طرف کمیتهٔ ستار رشت یا مستقیماً از قفقاز باردبیل آمده در این وقایع در صف مجاهدان قرار گرفتند و باصطلاح امروز جناح چپ افراطی آزادیخواهانرا تشکیل دادند و چون تنها راه پیروزی را قطع ریشهٔ مستبدین واز بین بردن آنها میدانستند ازاینرو در این راه بیش از دیگران شدت عمل بخرج میدادند.

اینها با تهدید وتخویف ، کمیتهٔ آزادیخواهان اردبیل را در اختیار گرفتند و اعضای محلی آنرا تحت الشعاع خود قرار دادند و از قتل وشکنجه ومصادرهٔ اموال بیشتر سرشناسان، باتهام طرفداری از استبداد ، خودداری نکردند و کار را بدانجا رسانیدند که سردار مفخم ، حکمران اردبیل را که خود از آزادیخواهان بود از قلعه ، مقر حکومت بیرون کرده آنجارا مرکز فرمانروائی خود ساختند وبا آنکه با وساطت آقامیرزا علی اکبر حاضر بتحویل قلعه باو گردیدند باز بقول خود عمل ننمودند .

اینان بقدری بین مردم وحتی یاران خود ایجاد رعب ووحشت کردند که ، کسانی که دیروز سلاح در دست داشتند وبا آنها در یك سنگر می جنگیدند، امروز از ترس آنکه مبادا باتهام طرفداری ازمستبدین تحت شکنجه قرار گیرند قدرت اظهار نظر وابراز مطلبی نداشتند . روزنامهٔ ایران نو درشمارهٔ ۳۵ مورخ ۲۰ رمضان سال ۱۳۲۷ قمری دربارهٔ ستمگریهای اینعده مکتوبی از اردبیل درج کرده ودر آن نوشته است که «میرزا

محمد درگزی خودرا « میرزا محمد کمیته » مینامد ومثل غول بیابانی از ظلم وجور نسبت بمردم دریغ ندارد. اوحاکم را از قلعه بیرون کرده با یارانش در آنجا نشسته است. یارانی که مردم آنهارا از کثرت تعدی بنامهای منصورجنگ ووحشت لشگر نام گذاری کرده‌اند».

نویسندهٔ آن نامه ، که بنظر میرسد خود مورد تعدی آنان قرار گرفته‌است، مطلب زیادی درشرح فجایع آنها نوشته واضافه کرده است که انجمن ولایتی‌وادارات‌محلی همه زیرنفوذ واوامر آنها قراردارند وکسی‌را یارای ابرازمخالفت باقی نیست . این مکتوب پس ازانتشار وضع جدیدی درشهرپیش آورده وموجب شده‌است که انجمن ولایتی‌ضمن تکذیب آن در شمارهٔ ۳۸ مورخ ۲۵ رمضان اضافه کند که آنان (یعنی میرزامحمد ویارانش) بمشروطیت خدمت کرده‌اند. اماسیاق عبارت طوری است که خواننده را بشبهه میاندازد ازاینکه این تکذیب تحت فشار خودآنها تنظیم و ارسال شده است .

دراین‌جواب میرزامحمد ، برخلاف مندرجات مکتوب فوق ، بعنوان میرزا محمد تبریزی معرفی گشته است درصورتیکه نویسندگان آن روزنامه متوجه موضوع بوده ودر ذیل تلگرام انجمن توضیح داده‌اندکه با تحقیقاتی که (خود روزنامه)بعمل آورده میرزا محمد تبریزی نیست و«درجزی» میباشد.

برخی از یاران میرزا محمدکه خود را عضو کمیتهٔ ستارگیلان میدانستند ، چنانکه اشاره‌کرده‌ایم ، مردان خشن وستمگری بودند وازاخاذی و آزارمردم دریغ نمی‌نمودند. ماکنون نیز ازسالخوردگان نام‌های غفار ، جمشید ، شفیع ودیگران را بالعن وطعن میشنویم وحتی دراخبار ایام توقف ستارخان درسراب ، درجرایدآنروز میخوانیم که این‌سه تن برای استقبال ازسردارملی بسراب رفته بودند. سردار آنهارا برای انجام امری بقریهٔ «آردالان» فرستاد لیکن اینان نهایت هرزگی درآنجا کردند وچون بسراب برگشتند سردارآنها را خلع سلاح کرده تنبیه نمود وبا غل و زنجیر باردبیل آورد .

مشروطه خواهان اردبیل خود مردان وزین وباتدبیری بودند وبامتانت‌خاصی درراه پیشرفت آزادی فعالیتهای ثمربخشی مینمودند. از روزیکه، قبل از اعطاء مشروطیت، دراین راه قدم برداشتند باتوجه بمقتضیات و شرایط محل، با روش عقلائی‌عمل کردند و، چه ازطریق پخش‌شبنامه‌ها وچه ازراه تشویق‌علاقمندان، روز بروز درپرشاخ وبرگ نمودن نهال‌آزادی پیش میرفتند. درنتیجهٔ این‌حسن‌رفتار آنان بودکه کم کم مردم شهر باهدفهای مشروطیت‌آشنائی یافتند و با مساعد بودن شرایط بیك‌سلسله جنبش‌هادست زدند وحتی‌در آنعهد «میتینگی» درصحن‌بزرگ شیخ‌صفی‌ـ الدین ترتیب دادند ودر آن، که رجال و معاریف وعلمای شهرنیز شرکت داشتند، سخنان شیوائی در محسنات آزادی‌گفتند و عموماً از ناطق و مستمع، از آزادی طرفداری‌کردند وچون‌گویندگان مشروطیت را از عوامل مؤثر در پیشرفت شرع انور شمردند مردم نیز با جان و دل از آن استقبال نمودند و، چنانکه درجای دیگری هم اشاره کرده‌ایم، حتی آقامیرزا علی‌اکبر مجتهد هم، که بعدها ازمخالفان سرسخت مشروطه شد، روی خوشی‌بدان نشان داد وازمشروطه خواهان حمایت نمود.

این موفقیتها نتیجهٔ حسن تدبیر اردبیلیان مشروطه خواه بود. صد حیف که دخالت افراد نابخردی، مثل‌مجاهدان انقلابی‌قفقاز واعمال‌نسنجیدهٔ آنها، این‌شور و هیجان را مبدل‌بتردید وبدبینی‌گردانید وبادشمن کردن متنفذین وارعاب مصلحین، نه‌تنها زمینهٔ بی میلی‌عمومی‌را نسبت بدین نهضت فراهم ساخت نهال مشروطیت و آزادی را بیکباره بسوی خشکیدن وازبین رفتن‌سوق داد.

کشتاردسته جمعی آقایان و بزرگان قسمت حیدری

یکی‌ازکارهای افراطی که بدست مجاهدان قفقازی دراردبیل صورت‌گرفت قتل‌جمعی از آقایان وبزرگان قسمت حیدری بود. اینان بجای‌آنکه باواقع بینی درجلب همکاری‌مخالفان برآیند ودراین‌شهر، که مثل‌نگین‌انگشتری، در وسط ایلات وعشایرمستبد شاهسون محصور بود، درراه تحکیم مبانی‌وحدت ومودت قدم‌بردارند درعکس‌جهة راه پیمودند وبا مخالفان مشروطیت بستیز وعناد برخاستند. نخست از توانگران آنچه توانستند پول‌گرفتند وآنگاه، علیرغم تمایلات مشروطه خواهان

اردبیل ، بکشتار جمعی از معاریف شهر دست زدند . این کشتار بطـرز فجیع و ناجوانمردانه‌ای صورت گرفت واحساسات مردم را ، ازدوست ودشمن ، جریحه دار ساخت .

چگونگی این واقعه چنین بوده‌است که ازطرف آقامیرطاهر، که در آنموقع در رأس انجمنی که پس از سقوط اردبیل بوجود آمده بود ، قرارداشت از عـده‌ای از بزرگان و معاریف اردبیل برای بعد ازظهر روز چهارشنبه نهم رجب ۱۳۲۷ قمری (مطابق باپنجم مرداد ماه ۱۲۸۸ خورشیدی) بقلعه دعوت شد تا در آنجاگردآیند و اعضای انجمن بلدی را انتخاب کنند [۱] . درآنروز مراسم آتش‌بازی نیز در جلوی قلعه و مقابل عمارتی ، که معروف به سالاریه بود، برپا داشتند . برخی ازمدعوین بمعاذیری حضور نیافتند ولی‌چون هفت‌نفر آنها یعنی آقایان میر بیوك آقا خادم باشی ، مؤتمن‌الرعایا ، مشیرالتجار ، معین‌الرعایا ، حاج میرزا یوسف کلانتری ، مبشردفتر ومیرزا جلیل‌خان منشی درجلسه حاضر شدند باصطلاح‌امروز اکثریت را برای‌شروع مذاکرات‌کافی دیدند وطبق برنامهٔ قبلی مطالبی را مطرح مذاکره قرار دادند ولی در اثنای‌گفتگو ، دعوت کنندگان، بدون آنکه کسی را متوجه رفتار خود کنند، یك‌یك از اطاق بیرون رفتند وچون آخرین نفر از آنان خارج شد بیکبارمأمورین‌مسلحی، که از ساعتی‌قبل دراطاق مجاور آمادهٔ اجرای دستور بودند، وارد اطاق‌گردیدند و همه را بگلوله بستند . برخی از آنان ازهول‌جان بطالار بالا فرار کردند ولی رهائی‌نیافته در آنجاکشته شدند و نعش‌آنها از پنجره بپائین انداخته شـد . مرد نگون بختی بنام محمدعلی وکیل‌باشی‌هم، که بدون دعوت بدانجا آمده‌بود ، درشمار آنها بقتل‌رسید .

قاتلان اجساد آنهارا باطبل وشیپور بصحن بقعهٔ شیخ صفی‌الدین منتقل کردند وبقراریکه شایع‌است پس‌از دریافت وجوه معتنابهی،آنهارا برای دفن بصاحبان دم تحویل دادند .گرفتن پول درمقابل تحویل‌اجساد ، کنون نیز دراردبیل‌گفتگومیشود

۱ــ آقای منوچهر احمدی از پدرخویش، شادروان مختار احمدزاده معروف به «قره مختار» که ازآزادیخواهان بنام دوران مشروطیت اردبیل بود ، روایت می‌کندکه این دعوت برای‌آشتی‌دادن بین مجاهدان ومستبدین‌بعمل‌آمد وقرار گردیدکه اگرسازشی نشود بکشتار مستبدین اقدام گردد .

حال آنکه برخی از نزدیکان آنها منکر تأدیهٔ این وجهند و آنرا شایعهٔ بی‌اساسی میدانند. در یادداشتهای مرحوم محسنی این امر چنین آمده است که «در کسان مقتولین ابداً جرأت نشد که در دفن جنازه حاضر بشوند شبانه تمامی جنازه‌هارا بصحن شیخ صفی علیه‌الرحمه برده نهایت افتضاح کاری میکردند بالاخره دفن نمودند».

گرچه روشنفکران و جمع کثیری از مردم اردبیل از بیشتر کشته شدگان دلخوشی نداشتند وحتی کسانی هم برخی از آنهارا مستحق قتل میدانستند با اینحال از نحوهٔ عمل ناجوانمردانهٔ مشروطه‌خواهان بشدت تکان خورده ناخشنودی نشان دادند وچون بظاهر یارای سخن گفتن نداشتند درخفا ازهرگونه نکوهش وسرزنش بازنایستادند و اقدام نابجای آنهارا تقبیح کردند. تا آنجاکه حاج باباخان اردبیلی، که از سردستگان مجاهدان اردبیل بود، از این کار بسختی متأثر گشت وبنا بنوشتهٔ مرحوم محسنی، روزی طرف عصر با مجاهدین خود، قلعه‌را که مسکن مجاهدان قفقاز بود، محاصره کرد وراه تردد وآذوقه را بروی آنها بست. تیراندازی بین مجاهدان قفقاز از داخل و مجاهدان اردبیل ازخارج قلعه آغاز گردید وکار بالا گرفت. سرانجام آقا میرطاهر بین آنها صلح داد وقرار شد که مجاهدان قفقاز دیگر مزاحم مردم نشوند. این صلح ظاهری بود ولی درباطن هردوطرف ازهمدیگر بیم داشتند.

شادروان حاج سید زکی که گفتیم از بنیانگذاران مشروطه‌خواهی دراین شهر بود، درجلسهٔ سری‌ایکه تصمیم قتل آقایان در آن اتخاذ گردید بشدت مخالفت نمود ولی مخالفت وی نتوانست رأی مجاهدان قفقازی را تغییر دهد. این بود که اومجلس را ترك کرد وچون از جان خود بیمناك بود درخانه‌اش پنهان گردید. این روایت ازفرزند اوست[1] که «همانروز پدرم درخانه ماند و دررا ازپشت قفل نمود وبما، که کودکی بودیم، سپرد چنانچه اورا بخواهند بگوئیم درخانه نیست. طرفهای عصر اومشغول آب دادن باغچه بود که کسی درزد و ازپشت درآقارا پرسید. و چون جواب منفی شنید از لای درکاغذی داد که بپدرم بدهیم. وقتی پدرم آن یادداشت را ملاحظه کرد

۱ــ حاج سید نورالدین میرقوامی.

بلااراده «لااله‌الاالله» گفت و اظهار تأسف نمود. بعدها معلوم‌شدکه‌آن یادداشت‌حاوی خبرِ قتل آقایان بود و یکی ازدوستان پدرم‌آورده بود».

در این واقعه شعرا اشعاری سرودند وبعضی له و برخی علیه آنان مضامینی آوردندکه ما چند بیت از دونمونه ازآنهارا ، که بعضی ازسالخوردگان بخاطرداشته وبنگارنده‌گفته‌اند ، میآوریم :

در نهم ماه رجب   از جور جمعی بیشرف
که سالها بوده طرف   جمعی ز خوبان شد تلف
دانا از آن مغموم شد   نادان از آن شد در شعف

در یکی از ابیات این‌چکامه عبارت « اومظلوم شد» هم بعنوان ماده تاریخ‌بوده که راوی راآن بیت ازیاد رفته بود[1]. گویندهٔ دیگری اشعارخود را بترکی سروده و این‌چند بیت ازجملهٔ‌آنها بوده است :

آیون دوقوّزی روز چرشنبه ده   بلد مجلسین قور دولارقلعه ده [2]
عدووّان مشروطه نی قیر دیلار   اولاردان‌بوگون‌بدی‌سین‌ویردیلار
کلانتر ، مبشر ، مشیر ، مؤتمن   معین ایله خاد مباشی ... ویردن
محرّر یرینه جلیل منشی ده   شهید اولدی بیهوده ناحق یره

مرحوم محسنی دریادداشتهای‌خود مطالبی‌راهم عنوان‌کرده نوشته است‌که در تقویم‌آن سال ضمن پیشگوئیها نوشته شده بـود « العجب ثم‌العجب ، بین‌الجمادی والرجب ».

باری کشته شدگان عموماً ازحیدریها بودند وازاینروکسان‌آنها وبرخی دیگر

۱ـ این اشعار را آقای سیدجلال صفوی بخاطرداشته وبنگارنده گفته است.

۲ـ بیت اول وسوم را آقای غلامحسین حبیب‌الهی نقل‌کرده‌است. مفهوم ابیات ترکی چنین است‌که «روزچهارشنبه نهم ماه، مجلس بلدیه درقلعه برپا داشتند و درآنمجلس دشمنان مشروطه راکشته هفت‌نفر ازآنهارا ازبین بردند. آنان کلانتر، مبشر، مشیر، موتمن ، معین وخادم باشی بودند. جلیل منشی‌هم بجای محرر بیهوده وناحق شهید گردید».

آقامیرطاهررا ، که در آن تاریخ همه‌کارهٔ نعمتی و رئیس مجاهدان بود ، عامل اصلی این قتل قلمداد کردند وحتی چنین گفتند که چون حیدریها، درزمانیکه درشهرصاحب قدرت بودند، آقامیرطاهررا ببازی‌نمیگرفتند عقده‌های حقارتی درروان اوپیدا شد و ویرا همواره درصدد انتقام برآورد تا این‌موقعیت پیش‌آمد واوبخواست خودرسید. گویا سرایندهٔ ابیات فارسی فوق‌هم این تفسیررا مورد توجه داشته و در مصراع «که سالها بوده طرف» بدان اشاره کرده است .

مرحوم کسروی ضمن بیان این‌واقعه میرزا محمد حسین‌زاده را عامل‌اصلی‌آن قتل میداند وچنین میگوید : «تنهاکاربدی که از او سرزد و مایهٔ تباهیش‌گردید اینکه بدخواهان مشروطه را بی‌اندازه سختی‌نمود و کسانی‌را از آنان بخبره خون ریخت. بدینسان که بدستاویز برگزیدن انجمن بلدی دسته‌ای ازایشانرا به دز نزدخود خواند وبا مجاهدان چنین‌نهاد که همه را بکشند. کسانی ازاینان چگونگی‌را دریافته ازرفتن بدز سر باز زدند ولی پنج شش‌تن آنها که رفتند مجاهدان همگی‌را بکشتند . یکی‌از اینان خادمباشی بارگاه شیخ صفی‌بود ».

برای‌ما که از آن تاریخ بدوریم قضاوت صحیح دربارهٔ اینکه چه کسی این صحنه را بوجودآورد کاربس مشکلی است. زیراجمعی آقامیرطاهر وگروهی میرزا محمدرا طراح ومجری این‌نقشهٔ شوم میدانند. همچنانکه عده‌ای این‌قتل را تمجید و گروهی‌آنرا تقبیح می کنند. ولی کسانی آنرا عکس‌العمل‌رفتارخود کشته‌شدگان‌تصور مینمایند وچنین میگویند که روزهائی ، که مجاهدان‌گیلان وقفقاز یك یك و با تغییر لباس باردبیل‌آمدند ازدست برخی‌ازکشته شدگان درامان نبودند ومجاهدان‌اردبیلی نیزبهیچوجه بجان‌خود تأمین‌نداشتند زیرا فولادلوها بدستورآنان‌بشهرآمده ودرخانهٔ اغلب‌آنهائی که‌کشته شدند قرارگاه ساخته وازهیچ‌نوع‌ظلم‌وستمی‌خودداری‌نداشتند.

ما درجای‌خود باینموضوع اشاره کرده‌گفته‌ایم که خانهٔ معین‌الرعایا وحاج‌میرزا یوسف کلانتری ودیگران محل استقرار عشایر بود وخادمباشی نیزآنهارا سرپرستی مینمود. بااینحال باین‌نوشتهٔ شادروان‌محسنی‌هم اعتبارمیدهیم که این‌قتل صرفاً بخاطر

مشروطیت نبود و مستبد بودن کشته شدگان علت مطلق قتل آنها بشمار نمیآمد. چه مستبدین دیگری هم در آن تاریخ در اردبیل بودند که درطی طریق استبداد دستکمی از اینها نداشتند. ولی چون درقسمت نعمتی بودند اساساً باین مجلس دعوت نشدند. وچه بسا عوامل دیگری هم در کار دخالت داشتند که بر اثر آنها کسانی از دعوت شدگان بقول کسروی « چگونگی را دریافته ازرفتن بدز سر باز زدند ».

کاری شایستهٔ سرزنش

هرچه باشد میتوان گفت که این اقدام از جهاتی مصون از ملامت ونکوهش نمیتواند باشد. زیرا ازیکسو کسان بیگناهی مثل شادروان میرزا جلیل منشی ومحمدعلی و کیلباشی در این وقایع بازیگرانی نبودند که مستحق قتل باشند.

داستان هردو اسف انگیز است. میرزا جلیل مرحوم که در دروازهٔ اوچدکان منزل داشت آدم بیطرفی بود ودردستگاه حکومت منشی سادهای بشمار میآمد لیکن بجای میرزا جلیل محرر احضار شد وبقتل رسید. مرحوم میرزا جلیل محرر خود مردی با ایمان ومورد اعتماد عامه بود وبجای دفاتر اسناد رسمی امروز، ولی خیلی معتبرتر ازبعضی از آنها، اسناد مردم را تنظیم میکرد، او گویا روی عقیده با مشروطه خواهان موافق نبود وبدینجهة مورد تعقیب وتهدید آنها قرار میگرفت و چه بسا نیز امتناع وی ازپرداخت وجوهی که آنان میخواستند او را محکوم بچنان سرنوشتی مینمود. هرچه بود نام او هم در آن سیاههٔ سیاه در آمد ولی عواملی باعث شد که روی تشابه اسمی میرزا جلیل، منشی حکومت بجای او احضار گشت وبدان طرز فجیع بقتل رسید.

محمدعلی و کیلباشی هم از آن جمله کسانی بوده است که بیدعوت درمجالس شرکت مینمایند واین حضور را نوعی تشخص کاذب برای خود میدانند غافل از آنکه این جلسه با مجامع دیگر فرق داشت ودامی برای شکار مدعوین بود.

ازسوی دیگر، بقراریکه سالخوردگان میگویند، موضوع پول نیز در این کار دخالت داشت. کربلای اسلام معروف به اسلام مجاهد، که از باقیماندگان مجاهدان اردبیل در این عهد است در گفتگوئی که بانگارنده داشت میگفت «مدتها بعد از آن تاریخ روزی حجت الاسلام را، که جزو مدعوین قلعه بوده ولی بمعاذیری نرفته بود، در مجلسی

دیدم وازوی علت نرفتن اورا پرسیدم. گفت پسرم من بجای خودم پول فرستادم و آنرا بعوض خود بکشتن دادم». باعتبار گفتهٔ مردم میتوان گفت که جاداشت او در توجیه این مطلب اضافه کند «زیرا آنروز مرده وزندهٔ مستبدین هردو با پول تقویم میشد».

غیر از حجةالاسلام، حاج میرزا یعقوب مجتهدی، حاج ابراهیم خلیل خوئی، نایب الصدر، حاج میرزا ابراهیم انواری، حاج محمدجعفر صراف، حاج مستوفی ودیگرانی نیز جزو مدعوین بوده‌اند ولی «هریك بدستاویزی (که برما مجهول است) از رفتن بدز سر باز زده‌اند».

نکتهٔ سوم آنکه پس از سقوط محمدعلیشاه بطور کلی مشروطه‌خواهان ایران نمیخواستند مثل مستبدین عمل نمایند وبا قتل وخونریزی مردم را نسبت بآزادی بدبین سازند. چنانکه در تهران هم گناهکاران زیادی از مستبدین را، که گناهشان بمراتب بیشتر از خطاهای اینان بود، مورد عفو وعدم تعقیب قراردادند.

بالاخره بایدگفت درست است که بعضی از کشته شدگان مورد تنفر شدیدمردم بودند وازنظر اکثراهالی شهر بخاطر اعمال نامطلوب دیگر، ونه بخاطر مشروطیت، شایستگی چنین کیفرهائی را داشتند ولی قتل آنها بدون هیچگونه محاکمه ودریك اطاق دربسته بسیارظالمانه وناجوانمردانه بود وبا آئین مشروطیت وفق نمیداد. این بود که باکشتار آنها برقاطبهٔ مردم شهر، ازآزادیخواه ومستبدوبیطرف، حالت ابهام واضطرابی دست داد وعلاقمندان آزادی را از آن نگران وگریزان ساخت و نام میرزا محمدخان حسین‌زاده، جمشیدخان، شفیع، غفار، خانلار، آلیش وبرخی دیگررا برای همیشه مطعون ومنفور گردانید ولکهٔ ننگین آن دامان بعضی ازمجاهدان و آزادیخواهان این ولایت مثل شادروان آقا میرطاهررا نیز از آلودگی مصون نداشت.

خبر این قتل بنقاط دوردست هم رسیدو موجب اقداماتی برای جلوگیری از تکرار آن گردید چنانکه شادروان آخوندملامحمدکاظم خراسانی، که در آندوره عالیترین مرجع روحانیت شیعه در نجف بودو از مشروطیت و آزادی ایران بشدت حمایت مینمود، از شنیدن این خبر ملول گشت و تلگرامی به مخبرالسلطنه والی آذربایجان کردو اینك ما آن تلگرام را

از کتاب خاطرات وخطرات مخبرالسلطنه ، که در ۱۳۲۹ خورشیدی در تهران بچاپ رسیده‌است ، میآوریم:

« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم . انجمن محترم ایـالتی . جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای مخبرالسلطنه حکمران آذربایجان دام اقباله و تأییده. انشاالله تعالی ورود مسعود عالی بمقر ایالت بمبارکی ومیمنت مزید تأیید درقلع مبادی تفرق، و تکمیل موجبات اتحاد کلمه ، واعمال عفوعمومی تمام طبقات ملی ازهمدیگر، و اغماض از سرگذشت مقرون ، وبشارت استقرار امنیت و انتظامات کامله و قطع بهانهٔ اجانب و حصول کمال اتفاق ملی وصفا والفت فیمابین آقایان علما وسایر طبقات‌را بیمن مقدم وحسن‌نیت و کمال کفایت ودرایت جناب مستطاب عالی‌عاجلا امیدوار ، و مخصوصاً چون جملهٔ از آشوب‌طلبان فتنه‌جو ، باسم‌مجاهد اردبیل وغیره ، خودسرانه تعرضات وتحمیلات خطیره نموده حرکت آنهـا موجب بدنامی سرداران ملت ومخل انتظام مملکت وعدم‌آسایش مشروطیت و هدرشدن تمام زحمات است ، لهذا مراقبت‌کاملهٔ عاجله دراین‌باب مترقب ولازم است ، وکسانیکه خودرا قشون ملت قلمداد مینمایند هرکدام از ابوابجمعی وزارت جلیلهٔ جنگ و ریاست وحکم صاحب‌منصبان نظامی خارج ومعاش مقرربدارند، ازاصول‌مداخله وسلاح برداشتن درمملکت واخافهٔ ملت که موجب اندراج ودرعنوان‌محارب‌است ، ممنوع‌شان فرموده، آقایان علما وتجار اردبیل ، مثل جنابان آقایان حاج میرزا ابراهیم وحاجی میرزا محمد وغیرهم‌وسایر افراد ملت را ازتحمیلات خودسرانهٔ آنها آسوده ، ومملکت را از افسادشان حفظ،و ایادی غاصبانهٔ شاهسونهـا را هم از املاك مسلمین رفع ، تعدیـات‌شان را جلوگیری خواهند فرمود . انشاالله. محمدکاظم خراسانی . تاریخ ۱۱شوال۱۳۲۷».

نباید تصورنمود که منظورما تبرئهٔ مستبدین‌ومتهم ساختن‌مجاهدان و‌یابرعکس آنست. نگارنده ازدست کسان برخی ازاین کشته شدگان ستمهادیده وحتی باتحریك آنها درمعرض قتل وخانه خرابی نیز قرار گرفته عزیزترین فرد یعنی مادر خودرا از دست داده‌است وکنون نیز ازآثارشوم رفتارگذشتهٔ آنها دراماں نیست. با این حـال

چون این مطالب امانت تاریخ است ، آنها را ، چنانکه از گـذشتگان دریافته ، به آیندگان میرساند وبدون هیچگونه حب و بغضی آنچه را که پس‌از تحقیق زیاد بدست آورده‌است دراین صفحات منعکس‌میسازد. از اینرو اگرکسانی این نوشته ها را با زمینهٔ انفعالی‌خاطرخود موافق نیابند وبا قیافهٔ اسلاف خودرا دراین‌آینه ، غیر از آن بینندکه خود تصور مینمایند ، باقبول عذر بیطرفی نگارنده هرگز در صدد شکستن آینه برنیایند.چنانکه اگرکسان دیگری نیز نام‌گذشتگان خودرا بنیکی بخوانند مارا مداح وستایشگرآنان تصور ننمایند . ما طرفدار واقعیت هستیم وبدین‌انگیزه قلم در دست‌گرفته‌ایم . ازحب وبغض دیگران بخدا پناه میبریم وجزاو ملجاء وپناهی‌نداریم ونیزنخواهیم .



فصل چهارم

غارت اردبیل

غارت اردبیل

حادثهٔ هول‌انگیز دیگری که در ایندوره‌از تاریخ اردبیل،وبعد از سقوط محمد علیشاه قاجار، قابل توجه است غارت این شهر بوسیلهٔ عشایر شاهسون وطوایف قراجه‌داغ میباشد.

این حادثه در اردبیل بنام «چاپقون» یعنی چپاول معروف‌است وسال وقوع آن، که‌از لحاظ عظمت مصیبت، مبدأ تاریخی برای ذکر بعضی وقایع بین سالخوردگان شده است، به «چاپقون ئیلی» یعنی‌سال غارت وچپاول معروف گشته است.

این واقعه بزرگترین‌حادثهٔ غم انگیز اردبیل درقرون اخیراست وکنون نیز که شصت واند سال از آن تاریخ میگذرد یاد آن بصورت «تراژدی» دردناکی درخاطرها باقی‌میماند. ما پیش‌از آنکه بشرح خود آن داستان بپردازیم علل تکوین این بلیه را اجمالاً یادآورمیشویم وبرای این‌منظور ذکرمقدمهٔ کوچکی را لازم میدانیم:

خوانندگان دانشمند میدانند قرن ۱۹ میلادی قرنی‌بود که در آن استعمارگری دولت انگلستان باوج خود رسید و موقعیتی برای‌آن دولت درجهان پیش‌آورد که «هرگز آفتاب درمستعمرات‌آن غروب‌نکرد». افزایش‌مستعمرات این کشور ومنابعی که ازطریق‌آنها عاید ثروت واقتصاد بریتانیا میگردید ممالك مقتدر آنروز ومنجمله روسیهٔ تزاری را نیزبفکرتحصیل مستعمرات انداخت وآن دولت را، برای‌آنکه از قافلهٔ استعمارعقب نماند، درشرق باقداماتی واداشت.

این نقشه، که وصیت پطر کبیر برای دست یابی بدریاهای‌گرم نیز آنرا تأیید می‌نمود، در کشورما بااستفاده‌ازعهدنامهٔ منحوس‌ترکمنچای‌وموضوع «کاپیتولاسیون» گاه وبیگاه بصورتهای‌گوناگونی ظاهرگردید. اگرایران در آن تاریخ دولت‌مقتدری داشت طبعاً حدود فعالیتها وآرزوهای دولتهای استعماری نیز محدود میگشت و چه بسا که فکراخلالهای سیاسی واقتصادی ازمخیلهٔ بیگانگان نمیگذشت. ولی بطوریکه

میدانیم بعد از دوران فتحعلیشاه و آن جنگهای مصیبت‌بار ایران وروس، نوادهٔ بیحال و درماندهٔ وی بنام محمدشاه بسلطنت نشست و سیاست دولت منحصر بتدبیرحاج میرزا آقاسی و کسانی از آن قماش گردید. وچون نوبت بناصرالدین شاه رسید راهنمائی‌های نابجای بعضی از اطرافیان، بویژه مادر جاه طلب او، در اوایل‌سلطنت نابسامانیهائی درادارهٔ مهام امور کشور بوجود آورد وموجب اتخاذ تصمیماتی نظیر قتل امیر کبیر وغیره‌گردید که‌آثار آنها مدتهای مدیدی براین کشورسایه افکند. بعدها نیز که این پادشاه از اختلافات داخلی و کارشکنی‌های مدعیان سلطنت‌آسایش خاطر یافت برنامه‌های استعماری دول‌بیگانه باقیافه‌های‌گوناگون درصحنهٔ سیاسی و اداری ایران ظاهرشد واین پادشاه را ، که‌گویا بعد از سفراروپا تمایلی‌هم بپاره‌ای اقدامات اصلاحی‌یافته بود ، چنان مشغول داشت که مجال هرگونه پیشرفت ازاو و کشورش سلب‌گردید .

جانشین وی مظفرالدین‌شاه نیز، که بااعطای مشروطیت عاقبت بخیر شد و در تاریخ ایران نام نیکی‌ازخود بیادگار گذاشت، اصولا شخص‌مریض‌احوال وضعیف‌النفسی بود وچه بسا که درپیشرفت وضع اداری وسیاسی واقتصادی مملکت هدف مشخص وروشنی‌نداشت. ودرایام اینان بود که پایه های استعمار همسایه‌های ستمگر شمال وجنوب دراین‌کشورقوت‌گرفت و نفوذ آنها تاآنجا رسید که باقرارداد ۱۹۰۷ میلادی موجبات تقسیم این کشورباستانی نیزفراهم‌گردید .

در قیام مشروطیت ایران انگلیسی‌ها ، که بروحیهٔ ملل شرق بیش ازحریف آشنائی‌داشتند ، موفقیت‌آزادیخواهان را نزدیکتر ازکامیابی‌مستبدان میدانستند واین بودکه باآنان نرد محبت می‌باختند وبرخی ازرهبران‌آنرا از حمایت بی‌دریغ خود محروم نمی‌ساختند.ولی‌عمال تزار، که علاوه برخشونت ذاتی‌ازتجربهٔ کافی درمورد روحیات مشرق زمینی‌ها بی‌بهره بودند،حمایت ازمستبدین را وسیلهٔ نیل بآرزوهای دیرین دولت خود تصور میکردند وبدین جهة روزبروز برتوسعهٔ دامنهٔ نفوذ خود و تقویت محمدعلیشاه می کوشیدند.خودخواهی وبی‌تجربگی‌محمدعلیشاه هم موجبات

این‌امررا فراهم می‌ساخت و زمینهٔ دخالت بیگانگان را در امور داخلی ایران مهیا می‌نمود غافل از آنکه اتکای بی‌حاصل اوبردیگران خود مایهٔ زبونیش میبود وفاصلهٔ اورا باملتش فزونتر می‌نمود. تا آنجاکه سرانجام درمقابل قیام مسلحانهٔ ملت بسفارت روس پناهنده شد وبرخلاف پدرش برای همیشه درتاریخ این‌سرزمین داغ ننگینی بر پیشانی‌خود باقی گذاشت .

علل غارت اردبیل

برکناری محمدعلیشاه از سلطنت نقشه‌های روسیان را نقش برآب کرد وکفهٔ ترازو را بنفع‌حریف یعنی انگلستان پائین آورد. سیاستمداران روس‌نقشه‌های جدیدی طرح کردند و اشغال نظامی قسمتی‌ازایران ، و احیاناً برگردانیدن محمدعلیشاه را براریکهٔ سلطنت ازدست رفته ، تنها وسیلهٔ جبران شکست خود یافتند.

واردکردن نیرو به‌یك‌کشور دیگر و اشغال نظامی آن در صحنهٔ بین‌المللی آن روزنیزعلت وسببی‌میخواست وگرنه دردسرهائی برای روسیه فراهم میساخت . این علت وبهانه باهزاران تأسف شهراردبیل انتخاب گردید وقتل‌جان وغارت مال اهالی آن ، برای موجّه جلوه دادن ورود سپاهیان روس بایران ، از تصویب نیکلای دوم آخرین تزار روسیه‌گذشت .

درآن تاریخ برخی ازسکنهٔ اردبیل جزو اتباع روس بشمار می‌آمدند . اینان غالباً ازشهرهای لنکران ، بادکوبه ، شیروان ودیگرجاهای قفقاز بودندکه پدران‌آنها قبل ازعهدنامهٔ ترکمنچای ، یاخودآنان بعد ازآن وقایع، برای تجارت وکسب باین شهرآمده درآنجا ، که گفتیم از مراکزمهم بازرگانی ایران بود، بدین‌کارها مشغول بودند وچون ایران دارای قوانین وضعی روشنی‌نبود مثل‌بومیان مستغلات واملاکی نیز بدست آورده دارای اموال غیرمنقول هم شدند . از طرفی نیز چون بموجب عهدنامهٔ ترکمنچای امتیازاتی برای اتباع روس در ایران منظورگشت اینان بتابعیت روس باقی‌ماندند وکماکان دراین شهرسکونت‌گزیدند.

طرحی‌که روسها بعنوان جواز ورود بایران تصویب کردند چنین‌بودکه به ـ

وسیلهٔ عشایر شاهسون و ایلات قراجه‌داغ اردبیل‌را مورد هجوم و تاراج قرار دهند و چون برای دولت مرکزی ایران امکان فرستادن نیرو ودفع شر آنها فراهم نبود اینان بدستاویز لزوم حفظ جان و مال اتباع خود، قشونی‌را که درمرزمتمرکز کرده بودند، باین شهر بیاورند وسپس نقاط دیگر آذربایجان را دراشغال نظامی‌خود نگه‌دارند.

شاهسونان مخالف روسها بودند

اما شاهسونهای اردبیل، چنانکه قبلا نیز درواقعهٔ بیله سوار اشاره کردیم، بعد ازشکست فتحعلیشاه کینه‌هائی از روسها بردل داشتند وگاه وبیگاه ازمرزگذشته قراء نزدیك راغارت میکردند وگاهی‌هم کسانی ازمرزبانان را بقتل میرساندند و چون حملهٔ آنها بیشتربصورت انفرادی وچریکی‌بود همواره مرز داران‌آن دولت و مرزنشینان‌آنطرف را مزاحمت مینمودند.

با این‌سابقه‌کنار آمدن روسها باسران شاهسون اردبیل امرمشکلی بود ولی در آن تاریخ خان دیگری درقره داغ اهر برطایفهٔ دیگری از عشایر آن حدود ریاست داشت که اورا رحیم‌خان سردارنصرت وطایفه‌اش را «چلبیانلو» می گفتند. رحیمخان مردی چالاك ودرعین حال سیاس وجاه‌طلبی بود. اوبکرات درقیام‌های آزادیخواهان آذربایجان نقشهای موافق ومخالف بازی کرده وقسمتی ازوقایع تاریخی آذربایجان را درآن عهد او بوجودآورده است[۱]. او با آنکه از مخالفان سرسخت مشروطیت بشمارمیآمد مدتها مشروطه خواهان را بانیرنگ‌های خاص خویش تحت تأثیر قرار داد وحتی زمانی درانجمن ایالتی‌تبریزحضور یافته با عنوان‌کردن مطالبی خودرا از معاندین استبداد وازمؤمنین مشروطیت قلمدادکرد درحالیکه بعقیدهٔ ما چه بسا که از هردو آئین بدوربود وجزارضای جاه طلبی‌خود راهی نمی‌پیمود.

جاه طلبی وخود خواهی وی بهترین وسیله‌ای بود که اورا درنظر روسها، که دنبال چنین‌مهرهٔ شایسته‌ای برای انجام آن طرح میگشتند، فرد لایقی کند و قرعهٔ این

۱ــ سیداحمد کسری درکتابهای تاریخ مشروطیت‌وتاریخ هیجده‌سالهٔ آذربایجان بتفصیل دربارهٔ اوسخن گفته است.

فال منحوس‌را بنام او بزنند. این بود که روسها بدو نزدیك شدند و با وعده‌های بزرگی، که حتی بگمان بعضی عظمت آن تامقام خود محمدعلیشاه نیزمیرسیده‌است، حس جاه‌طلبی اورا برانگیختند. روزنامهٔ ایران نو درشمارهٔ ۴۶ مورخ ۶ شوال ۱۳۲۷ قمری ضمن درج اخبار اردبیل چنین مینویسد که « بعد از آمدن و برگشتن روسها بقراجه داغ نمیدانیم باشرارطایفهٔ رحیم‌خان چلبیانلو چه نوید وامید داده‌شده که از آن تاریخ ببعد شاهسونها اطمینان کرده‌اند ... عاقلان خوب میدانند ».

رحیم‌خان که آن وعده‌های فریبنده را همراه بامقادیرزیادی سلاح و پول تحویل گرفت اجرای نقشهٔ حمله براردبیل را عهده‌دار گشت و آنگاه با سران شاهسون اتفاق نمود و با دادن تفنگ وفشنگ و پول، که بیش ازهرچیزی مطلوب ایشان بود، آنها را باخود همدست گردانید وبدینطریق نیروئی، که مجموع افرادآن بین ده تا بیست و پنجهزارنفر درکتابها آمده است، فراهم ساخت.

بقول کورت فریشلر آلمانی بیشتر دانشمندان اجتماعی پول را فصیحترین و مؤثرترین دلیلها میدانند و هرگونه صغری و کبرای منطقی را در مقابل آن محکوم می‌شمارند و بدین‌سبب‌است که آنهائیکه درتاریخ موفقیتهای اجتماعی وسیاسی بدست آورده‌اند ازاین دلیل قاطع بهره‌مندگشته‌اند. او کتابی نوشته است بنام «امام‌حسن و ایران» که مجلهٔ خواندنیها ترجمهٔ آنرا درشماره‌های خود منتشر کرده‌است [۱]. وی ضمن بیان سرگذشت مسلم بن‌عقیل، فرستادهٔ مخصوص حضرت حسین (ع)، در کوفه مینویسد که وقتی مسلم واردآن شهرشد بالغ برهشتاد هزارنفر بوسیلهٔ او بر آن امام بیعت کردند. یزید ازاین خطر آگاه شد وعبیدالله‌بن زیاد را، که حاکم بصره بود، با حفظ آن مقام بحکومت کوفه منصوب کرد. هنگام ورود عبیدالله بشهر کوفه درمسجد آن شهر ازکثرت تعدادکسانی که پشت سرمسلم نماز میخواندند جای خالی پیدا نمیگشت. عبیدالله آنچنان نیروی مسلحی دراختیار نداشت که بامسلم‌وبا آنهمه بیعت کنندگان درافتد. لذا باین‌دلیل‌متوسل گشت ورؤسای عشایراطراف را، که با امام لاف

۱ــ مجلهٔ خواندنیها. تهران. سال ۳۰. شمارهٔ ۶۸. ص ۳۹

تبعیت میزدند، باپول خرید وچنان عرصه را برمسلم تنگ نمود که وقتی‌اورا بشهادت رسانید هیچکس از آن هـ۰۰۰نفر باوی نبود وجزعباس اردبیلی‌کسی ندای یاری بآن حضرت نداد.

روسها نیز چنین کردند و با یاری سردار نصرت با این دلیل قاطع رؤسای طوایف شاهسون را طرفدار خودگردانیدند. ما برای‌آنکه اردبیلیان‌را ازجوانمردی همشهری خود عباس درکوفه‌آگاه سازیم قبل ازبیان حادثهٔ غارت اردبیل ،آن واقعه را ازقول‌کورت فریشلرچنین میآوریم:

یادی‌از یك جوانمرد اردبیلی که ۱۴۳۰ سال پیش بدست تیراندازان‌عبیدالله‌بن زیاد در کوفه شربت شهادت نوشید

کورت فریشلر ازقول ابن‌خیاط، که ازمورخان قدیم‌اسلامی است، میگوید که عبیدالله‌بن زیاد حاکم کوفه ، برای آنکه کوفیان را ازطرفداری حضرت حسین‌بن علی (ع) باز دارد دستور دستگیری مسلم‌بن عقیل را صادر کرد و سیصد نفر سپاهی‌بدینکار برگزید . مسلم باآنها بجنگ پرداخت . این جنگ ازیکی ازکوچه‌های تنگ کوفه شروع شد وسرانجام به‌میدان «بنی‌جبله» کشید . مسلم‌بن عقل دراین میدان با صدای بلند کسانی را که دیروز باوی‌بنمایندگی امام بیعت‌کرده و امروز بتماشای دستگیری او ایستاده بودند مورد خطاب قرارداد وازآنان یاری خواست. اما کسی برای کمك نیامد. درآن‌میدان چندین دکان بودکه براثر ازدحام مردم مجبور بتعطیل‌گشتند زیرا سیصد نفرسربازان عبیدالله‌بن‌زیاد برای دستگیری‌او باوی جنگ میکردند وجمعی‌هم‌بتماشاایستاده‌بودند.

یکی‌از آن‌ها دکان‌آهنگری بود ودرآن مردی باسه تن‌شاگردان‌خودکارمیکرد. یکی ازاین شاگردان جوانی‌قوی بنیه وچهارشانه‌ای بود وآنقدر در روی سندان پتك برآهن‌کوبیده بودکه عضلاتش‌بعضلات پهلوانان شباهت داشت واورا«عباس‌بذائی» می‌گفتند .

استادآهنگربشاگردان خود ، ازجمله عباس‌بذائی، گفت امروز دیگر نمیتوان

کاری کرد و بهتر اینست که دکان را ببندیم و برویم استراحت کنیم وفـردا را ، برای جبران بیکاری امروز، زودتر برسر کار آئیم . عباس بذائی گفت آری امروز نمیتوان کار کرد اما آیا می‌بینید که چگونه اینهمه سرباز برسریکنفر ریخته‌اند ومیخواهند اورا دستگیر کنند و یا بقتل برسانند ؟

دربین تماشاچیان کسی اطلاع نداشت که حاکم کوفه دستور داده است که مسلم بن‌عقیل را زنده دستگیر کنند تا ازاو دربارهٔ مقصد حسین‌بن علی (ع) تحقیق‌نماید و تصورمینمودند که سربازان محمدبن اشعث (فرمانده آنها) قصد قتل‌مسلم را دارند و این‌بود که ازپایداری‌وشجاعت آنمرد، که‌ازشجاعان عرب نیزمیبود،حیرت میکردند.

استاد آهنگر گفت این‌موضوع بما مربوط نیست وما مردمی‌هستیم که بایـد با زحمت ، چندنان بدست بیاوریم تاشکم فرزندان خودرا سیر کنیم. اما عباس بذائی که اهل منطقهٔ بذا[1] بود، و امروز موسوم باردبیل میباشد، عقیدهٔ دیگر داشت وگفت من‌شنیدم هزارهانفر دراین شهر با این‌مرد بیعت کردند ولی امروز یکنفر پیدا نمی‌شود که ازاوحمایت نماید. آیا سزاوار است که این‌مردرا بدون حامی بگذارند تااینکه بدست سربازان کشته شود؟ .

استاد آهنگر گفت آهسته حرف بزن چون ممکن‌است صدای تورا بشنونـد و ترا دستگیر نمایند وامروزهرکس که بحمایت این مرد دستگیرشود کشته خواهد شد.

عباس‌بذائی گفت اگرمن کشته شوم اهمیت ندارد برای اینکه زن و فرزندانی ازمن باقی نمی‌ماند که پس‌ازمن دچار بدبختی‌شوند . استاد آهنگر گفت عباس این حرف را نزن وازروی جهالت جان خودرا درخطر نینداز وتواگرازاین مرد حمایت کنی ماراهم دچارخطرخواهی کرد . اماعباس بذائی که بهیجان آمده بودگفت من با همین پتك که دردست دارم بحمایت این‌مرد خواهم رفت .

فریشلرمیگوید ازروایت ابن‌خیاط نمیتوان فهمید که‌آیا عباس‌بذائی ازکسانی بود که بتوسط مسلم‌بن‌عقیل‌باحسین (ع) بیعت کردند یانه اما داوطلب شدن وی‌برای

۱ـ بذا (ب ـ ذ ـ ا) یا بذان یا باذان .

حمایت ازمسلم‌بن عقیل بطورطبیعی این فکررا بوجود میآوردکه اگر بامسلم بیعت نکرده باشد باری از طرفداران حسین (ع) بوده است وگرنه خود را بخطر نمی انداخت .

عباس برای‌اینکه بکمك مسلم برود سلاحی غیر ازپتك نداشت که باآن بر آهن میکوبید . در آخرین لحظه‌که دکان آهنگری بسته میشد پتك را برداشت و خواست خارج شود . استادآهنگر که فهمید وی برای چه پتك را برداشته جلوی او راگرفت وگفت این‌پتك راکجا میبری ؟ عباس گفت میبرم که ازمسلم حمایت‌کنم. استادآهنگر گفت این پتك مال‌من است نه مال تو . من نمی‌گذارم‌که تو با این پتك بجنگ سربازان حاکم بروی ومرا بجرم همدستی باتو بقتل برسانند ، وچون عباس اصرار میکردکه پتك را ببرد استاد آهنگر از بیم جان از دو شاگرد دیگر کمك خواست وهرسه بعباس حمله ورگردیدند وپتك را ازاوگرفتند و اورا از دکان بیرون انداختند .

درمیدان بنی‌جبله انبوه جمعیت تماشاچی بقدری زیاد شدکه‌کاررا برسربازان تنگ کرد . محمدبن اشعث وقتی‌آن جمعیت انبوه را دید ترسیدکه مبادا بکمك مسلم درجنگ دخالت‌کنند وبقسمتی ازسربازان خودگفت که مردم را ازمیدان دور نمایند .سربازان‌بمردم حمله ورگردیدند و تماشاچیان ازبیم جان‌گریختند ولی عباس بدائی بدون‌آنکه سلاحی دردست داشته باشد درجواب‌استمداد به‌مسلم‌بن‌عقیل فریاد زد اینك بکمك تو میآیم .

محمدبن اشعث وقتی‌آن صدارا شنید متوجه شدکه هرگاه بی درنگ صاحب آن‌صدا ساکت‌نشودوبقتل‌نرسد ممکن‌است‌که سرمشقی‌برای‌دیگران‌گردد واوازعهده برنیاید لذا فرمان دادکه اورابه‌تیربندند و بقتل برسانند وتمام تماشاچیان را ازمیدان بدر کنندوهرکس‌نرفت‌بقتلش‌برسانند.سربازان‌هم که‌ازمقاومت‌مسلم‌بن‌عقیل‌خشمگین شده‌بودندونمی‌توانستند اورا بقتل برسانند درچندلحظه جوان‌آهنگررا آماج تیرهای خود کردند . او افتاد و برنخاست . درآنروز بنا بروایت ابن‌خیاط غیرازآن جوان

آهنگر (اردبیلی) درشهر کوفه کسی بحمایت مسلم بن عقیل برنخاست [۱].

فریشلر در جای دیگر کتاب خود میگوید همانروز نزدیك غروب آفتاب، موقعیکه قاتل مسلم سر بریدهٔ اورا در پشت بام دارالعماره دردست گرفته بمردم نشان میداد، چشمهای مسلم بازبود و در پرتو آخرین اشعهٔ خورشید میدرخشید ولی تماشاچیان از شرمندگی نمی‌توانستند بر آن نگاه کنند زیرا هیچکس آنروز بیاری وی برنخاست جزعباس اردبیلی که سرانجام جان خودرا نیزازدست داد.

کنون بمطالب خود درباب غارت اردبیل برمیگردیم وبآمدن ستارخان سردار ملی باردبیل میپردازیم:

آمدن ستارخان سردار ملی باردبیل

دولت مرکزی ایران، که بافرارمحمد علیشاه بدست آزادی خواهان افتاده بود، والی آذربایجان را ازماجری وحوادثی که درکمین مردم اردبیل بود خبردار نمود ومخبرالسلطنه، که تازه از اروپا برگشته وبرمسند والیگری نشسته بود، ستارخان سردارملی را برای کمك بمدافعان اردبیل ودفع فتنهٔ عشایر انتخاب کرد و موجبات عزیمت اورا باین‌شهر فراهم ساخت.

ازنوشته‌های دونفر از مورخان آذربایجان، یعنی کسروی وامیرخیزی، که کتابهائی دربارهٔ وقایع آندورهٔ آذربایجان نوشته‌اند، چنین برمیآیدکه ستارخان با آنهمه خدمات وجانفشانی‌هائی که برای اعادهٔ مشروطیت ایران‌کرده بود خودرا در دولت مشروطه سهیم‌وشریك میدانست وانتظارداشت که عمال‌دولت پاس‌فداکاریهای او ویارانش‌را بدارند وخواهشهای آنهارا برآورند.ولی‌مخبرالسلطنه، که میخواست با استقلال حکومت کند، او وکسانش‌را مزاحم خود میپنداشت وشب و روز درآن صدد بودکه آنانرا ازمحیط فرمانروائی‌خود دور سازد تانفسی‌براحت بکشد. طبیعی است که اگرسردار در پیشآمدی نیز کشته میشد بزرگترین مزاحم حکومت او ازبین می‌رفت.

۱ــ مجلهٔ خواندنیها. شمارهٔ ۷۹. سال ۳۰. صفحات ۳۸و۳۹.

این تنها ستارخان نبود که سواران ناقه وجملی، که بپایمردی او ویارانش براه افتاده بود، اورا اخلالگر کارهای خود میدانستند ودفع شراورا، بهرنحوی که میسر باشد، آرزو میکردند بلکه تاریخ شواهد مثال زیادی ازاین حیث دارد وپایان انقلاباتی که درطریق تحولات اجتماعی رخ داده همواره چنین بوده‌است.

درلحظات حساسی که رگبار گلوله های جانکاه مستبدین وعمال محمد علیشاه از هرسمت بسوی ستارخان و یارانش میبارید کسانی مثل مخبر السلطنه در داخل و خارج ایران درگوشهٔ امنی نشسته دستی ازدور برآتش میداشتند وگاهی به‌به گویان دلاوریهای مجاهدان را دربدست آوردن آزادی میستودند ولی کنون که آزادی بدست آمده و اینان خود بمشروطیت رسیده بودند آنهارا افراد زاید و مزاحمی می‌پنداشتند ودفع شرآنهارا لازم میشمردند.

این ازشگفتی‌های مشروطیت ایران است که چون فرشتهٔ آزادی بردیو استبداد پیروز گشت و حکومت مشروطه جایگزین حکومت مطلقه گردید ادارهٔ امور کشور غالباً بدست کسانی افتاد که در تحصیل آزادی سهم زیادی نداشتند ویا اساساً جزو مخالفان مشروطیت بودند. اینان اکثراً نقاب آزادی برچهره زدند وباردیگر مناصب عالیه را بتصرف خود درآورده در خانوادهٔ خود موروثی ساختند وریشه های نفوذ خود را درعهد آزادی بقدری عمیقتر ساختند که در دوران استبداد هم هرگز آنرا تصورنمی‌نمودند.

اگرمنصفانه قضاوت کنیم والی را نیز باید ازشدت ملامت بدور بداریم زیرا برخی ازفاتحان هم‌گاهی انتظارات زیادی داشتند وای بسا خودرا برای همیشه فعال مایشاء تصور مینمودند غافل ازآنکه اگرچنین می‌بود حکومتی که بهمت آنان بدست آمده بود قدرتی نمیداشت وآمریت قانونی آن تحت الشعاع توصیه‌های اینان قرار میگرفت که خود نوعی دیگر ازاستبداد میشد.

باری ستارخان که درجوانی قریب دوسال درنارین قلعهٔ اردبیل محبوس بود و بکمك هاشم‌خان بورتچی ومحمد قلیخان آلارلو فرارکرده مدتی نیز دربین آن دو

طایفه بسر برده بود [۱] با اردبیل آشنا بود وبین عشایرشناسانی داشت واین کار را از خود ساخته میدانست این بود که مقدمات سفررا فراهم کرد وعازم اردبیل شد .

دو مسافرت تاریخی در یك روز

سفرستارخان باردبیل روزپنجشنبه ۲۳ شعبان۱۲۳۷ قمری از تبریز آغازشد واو باعده‌ای ازیاران خود ، که مجموعاً کمتر ازیك صد نفر بودند ، بطرف سراب حرکت کرد .

آنروزدرایران قافلهٔ دیگری‌هم براه‌افتادواز تهران‌بسوی‌انزلی(بندرپهلوی‌فعلی) درگیلان حرکت کرد. این‌کاروان هم، باتوجه‌بسابقهٔ قافله سالارآن، بسیارمحقر بودو با یکصد وبیست سوار ایرانی بفرماندهـی‌چند افسر روسی وهندی محافظت و بدرقه میشد . سالار این کاروان محمد علی‌شاه مخلوع بود که مثل ستارخان در کالسکه‌ای نشسته وسواران‌گرد آنرا گرفته بودند . او، که زمانی‌درعالیترین مقام کشور باستانی‌ایران قرار داشت ، براثر خودخواهی وجهالت ازآن منزلت پائین آمـده اکنون پشت بر وطن راه کشور بیگانه‌ای را پیش گرفته بود . او میرفت که جان خود و کسانش را ازدست رعایای دیروز و هموطنان امروزخویش رهائی بخشد ولی آندیگری از تبریز براه افتاده بود تا آثارتحریکات ویرا ، درگوشه‌ای از میهن ، برطرف سازد و اردبیلیان را ازدست عشایرشاهسون نجات دهد .

ازدیدگاه هرفرد وطن‌دوست حق این بود که محمدعلیشاه‌باتیر مخالفان‌هموطن خود کشته میشد وبه‌بیگانه پناهنده نمیگشت ولی‌برای مردان سیاست مسائل دیگری مطرح است که با احساسات وطن‌دوستان فرسنگها فاصله دارد .

ستارخـان پس از ورود بسراب چند روزی استراحت نمود و با مجاهدانی که درآنجا بدو پیوستند نیروی خودرا به سیصد سوار، کم وبیش، رسانید ودراین فاصله ازمحبت بزرگانی‌ازاردبیل، مثل شادروان حاج‌کاظم وهاب زاده ودیگران، که باستقبال‌آمده بودند ، برخوردارگردید . شاید بپاس دوستی‌های سابق بود که محمد قلیخان آلارلو و نصرالله خان بورتچی هم با احترام تمام بملاقات وی آمدنـد واز

۱ـ قیام آذربایجان وستارخان . اسماعیل امیرخیزی . تبریز . ۱۳۳۹

دیدارش اظهار خرسندی نمودند و چون مستبدین برای ورود سردار کارشکنی‌ها می‌کردند آزادیخواهان اردبیل هم جعفرقلیخان حبیبی را باعده‌ای ازمجاهدان برای تقویت وی بسراب اعزام داشتند.

سردار صبح روز شنبه دوم ماه رمضان ازسراب براه افتاد وشب را درنیر، که قصبه‌ای درشش فرسخی جنوب غربی اردبیل است، گذرانید وحوالی ساعت ۵ بعد ازظهر روز یکشنبه سوم رمضان، مطابق با ۲۷ شهریور ۱۲۸۸ خورشیدی، در میان استقبال کم نظیرمردم وارد اردبیل شد ودرانجمن ولایتی، که بنحو زیبائی آراسته شده بود، پیاده گشت. این عبارت روزنامهٔ ایران‌نواست که «نصف بیشترساکنان شهر دراین‌مراسم شرکت کردند واستقبال بسیارباشکوه وبیمانندی ازوی بعمل آوردند»[۱].

او بعد از معارفه و استراحت‌درمنزل حاج رسول وهاب زاده فرودآمد و چند روزبعد بخانهٔ حاج امین در محلهٔ طوی و نزدیك بازارنقل مکان نمود. انتقال ستارخان بخانهٔ حاج امین بدانجهة صورت گرفت که چون خانهٔ وهابزاده درمحلهٔ اوچدکان ودرقسمت حیدری‌بود سکونت وی درآن‌ناحیه بالزوم بیطرفی‌شخصی‌مثل ستارخان سازگاری نداشت بویژه آنکه او سردار مشروطه طلبان وآزادیخواهان بود ودرجامعهٔ آنروز اردبیل، بطوریکه گفته‌ایم، قسمت نعمتی‌مرکزآزادیخواهان وناحیهٔ حیدری‌کانون مستبدان بحساب میآمد. این‌بودکه اطرافیان اومصلحت درآن دیدند که ستارخان درخانه‌ایکه درمرز دوناحیه باشد سکونت نماید وچون خانهٔ حاج‌امین چنین وضعی‌داشت آنرا برای سکونت وی کرایه کردند. دوسه روز صرف‌پذیرائی شد و آنگاه وظیفهٔ اصلی شروع گردید.

حکمران اردبیل، چنانکه قبلاً یاد آورشده‌ایم، سردار مفخم اسکندرخان معروف به کشیکچی باشی بود، که از طرف آزادیخواهان منصوب گشته بود، ولی قدرت و توانائی انجام این وظیفه را نداشت تا آنجا که مجاهدان قفقاز اورا از قلعه، مقر حکومت، بیرون کردند و سرانجام بمیانجیگری آقامیرزا-

۱ــ شمارهٔ ۳۵ مورخ ۲۰ رمضان. ۱۳۲۷ قمری.

علی‌اکبر بدانجا بازگشت . سردار ملی روزها بقلعه میرفت وباوی بکارها رسیدگی میکرد . قبل از ورود او نا ایمنی‌هائی در اطراف شهر دیده میشد وشاهسونها، بخصوص‌قوجه بیگلوها، بتحریك مستبدان، وبا استفاده ازاختلافاتیکه بین‌مجاهدان اردبیلی و قفقازی بود ، بتاخت وتازهائی دست میزدند . میرزا محمد حسین زاده ، که‌گفتیم پس ازقتل آقایان درقلعه بامجاهدان اردبیل اختلاف پیدا کرده بوساطت آقا میرطاهرسازش نموده بود ، بوسیلهٔ مجاهدان محلی وقفقازی اردوئی ترتیب داده برای سرکوبی‌قوجه بیگلوها ازشهرخارج ودرقریهٔ کلخوران ، بقصد عزیمت‌بطرف مشگین، مستقرشده بود . حرکت این اردو از شهر، که دوعراده هم توپ داشت ، باشور و هیجانی در اواخر شعبان ، یعنی مقارن باجلوس احمد شاه بتخت سلطنت ایران (۲۷ شعبان ۱۳۲۷ قمری) وآخرین روزهای اقامت ستارخان درسراب‌صورت گرفت ولی چون خبر ورود ستارخان بدانها رسید اردو درکلخوران متوقف شد و منتظر ورود اوگردید .



بهم زدن اردوی مجاهدان اردبیل

چنانکه گفته‌ایم ساکنان اردبیل از رفتار خشونت آمیز مجاهدان قفقازی ناراضی‌بودند ولی‌چون ازتعدیات قوجه‌بیگلوها ونیزشایعات حملهٔ عشایر بشهر، نگرانی داشتند از اقدام‌آنها درتهیه وحرکت این اردو پشتیبانی کردند.ولی‌ستارخان اولین‌کاری که‌پس از ورود باردبیل انجام داد انحلال این‌اردو ودستگیری سران‌آنها بود . علت اتخاذ این تصمیم شکایت های قبلی مردم و دستور مخبرالسلطنه بود . اردبیلیان دائماً از تجاوزات وبدرفتاریهای میرزا محمد و یارانش بتهران وتبریزشکایتها کرده دفع شر آنها را خواستاربودند. بدینجهة وقتی که مخبرالسلطنه، سفارشهائی درزمینهٔ کارهای اردبیل‌بستارخان مینمود رسیدگی‌بوضع حسین‌زاده ومجاهدان قفقازرانیز توصیه کرد.

ایندسته ازمجاهدان خود را همه کارهٔ اردبیل میدانستند و علاوه برآزارمردم، مقامات را نیز از خود رنجه میساختند چنانکه باحکمران قانونی دولت مشروطه‌هم چنین‌کردند واورا ازقلعه بیرون نموده خود درآنجا نشیمن نمودند. روزنامهٔ‌ایران‌نو

این داستان را چنین آورده‌است که اختلاف مجاهدان محلی باآنان شدت یافت و در برخوردی که در ۱۶ شعبان ۱۳۲۷ قمری بین مجاهدان اردبیل و کسان میرزامحمد اتفاق افتاد یکی از افراد میرزامحمد زخمی شد و بیم جنگ داخلی بین دو دسته از مجاهدان مردم را اندیشناک گردانید. حکمران که هنوز ۱۲ روز از ورودش باردبیل نمیگذشت ازاین پیشامد نگران گشت وانجمن ولایتی رابرای بررسی اوضاع دعوت بتشکیل جلسه نمود. پس از بحث وگفتگوی زیاد قرارشد همهٔ مجاهدان خلع سلاح شوند تا از وقوع حوادث نامطلوب جلوگیری گردد. کسان میرزامحمد سلاحهای خود را بذخیره تحویل دادند اما دیری نگذشت که علیه حاکم نیز شوریده او را ازقلعه بیرون کردند[1].

عدم رضایت سردارمفخم ازمجاهدان قفقازموجب آن شد که اورسیدگی بوضع آنها را درصفحهٔ اول برنامهٔ اقدامات ستارخان قرارداد . درنتیجه بدستورسردارملی، میرزامحمد دستگیرو زندانی شد و ریاست اردو به یارمحمدخان کرمانشاهی ،که از یاران ستارخان بود واگذار گردید. جمشید و دیگر یاران میرزامحمد چون این کار بدیدند تمکین نکرده با جمعی، از راه نمین فرار کردند وبنزد عشایر رفتند و تلاش سردار برای دستگیری و برگردانیدن آنها بیهوده ماند.آنان بشاهسونان پیوستند و بکینه خواهی از ستارخان آنها را درحمله بشهر و قتل وتاراج مردم یاری کردند و این یکی ازاشتباهات سردارملی درآن موقعیت حساس بود.

اشتباه دیگرستارخان دستگیری حاج‌باباخان اردبیلی، سردار دلیر و جوانمرد مجاهدان این شهر بود که بقول سالخوردگان نه‌تنها ازحیث شجاعت و دلاوری بلکه ازجهت اصول مردانگی وصفات‌اخلاقی نیزبرتر از سردار ملی بود . او بموازات توقیف میرزامحمد حاج‌باباخان را نیزدستگیروزندانی‌نمود و چون حاج‌باباخان از محبوبیت عموم هشهریان خود برخوردار بود این اقدام موقعیت سردار را درنظر مردم پائین آورد. ساکنان محلات از حیدری ونعمتی باهم متفق شده باطبل و شیپور

۱ــ ایران‌نو. شماره ۱۱. مورخ ۱۹ شعبان. ۱۳۲۷ قمری.

دستجاتی راه‌انداختند وبخانهٔ مسکونی‌ستارخان رفتند و آزادی اورا خواستارشدند. سردار ایستادگی کرد و سرانجام برای اتخاذ تصمیم یکشب مهلت خواست. ولی حاج ملارضا روضه‌خوان، و دیگرر یش‌سفیدانی که بنمایندگی مردم با وی سخن میگفتند، چون بجان حاج‌باباخان ترسیدند وقتل آن سردار دلاور را در همان شب ممکن دیدند پافشاری و ایستادگی نشان دادند و سرانجام دستور استخلاص اورا گرفته بهمان هیئت بقلعه رفتند وحاج‌باباخان را برداشته باخود آوردند ودر مجلس افطاری، که برای‌تجلیل ازوی، درخانهٔ مشهدی علی‌اکبر مولازاده ترتیب یافته‌بود، شرکت نمودند. مشهدی علی‌اکبر از احرار وآزادیخواهان این شهر بود و ما در جاهای دیگری نیز بجوانمردیها وگذشتهای زیادی از وی برخورده‌ایم.

ماهمواره دراین‌نوشته‌ها واقعیات را براحساسات شخصی‌ترجیح داده درنقل امانت تاریخ ذکر واقعیات را برحب وبغضهای خود و دیگران برتر شمرده‌ایم و جز این‌هم گزیری نداشتیم. زیرا برای بیان واقعیات قلم‌بدست‌گرفته بگردآوری این‌مطالب، که درشرایط امروز نیز کاربس سخت و پرزحمتی‌است، پرداخته ایم. اگرقصد ما رعایت احساسات شخصی، یاتحصیل رضا وخوشایند نابجای دیگران، یا ملاحظات دیگری بود راهها وکارهای آسانتری دراختیار میبودکه مارا درنیل بدانها یاری می‌نمود. لیکن ما این‌طریق را پیش‌گرفتیم زیرا درذکرحوادث تاریخی پیروی ازواقعیات را بهترین کار میدانیم وجزآن طریق دیگری نمی‌پوئیم.

مابطوریکه‌قبلاً هم گفته‌ایم‌ستارخان‌را سردارملی‌تاریخ‌مشروطیت‌ایران‌میشناسیم وتلاشهای‌اورا دراعادهٔ حکومت دموکراسی‌ایران، مثل‌هرایرانی‌دیگر، بی‌نهایت‌ارج میگذاریم‌ولی‌این‌امررا موجب آن‌نمیدانیم که‌اشتباهات‌اورادروقایع‌اردبیل، درکتابیکه بنام اردبیل تهیه شده، ذکرننمائیم وازصدمات مالی و جانی‌ایکه مردم این سامان از این رهگذر متحمل گشته‌اند، در مجموعه‌ایکه مختص سرگذشت آنها است، یاد نکنیم.

بی‌تدبیریهای ستارخان در اردبیل

خیره سریهای میرزا محمد و یارانش بالاتر از آن است که کسی در صدد دفاع از آنها برآید واعمال نابجای مجاهدان قفقازرا نکوهش‌نکند.ولی‌از ذکراین نکته‌هم نمیتوان چشم پوشید که اگر آنروزها بجای ستارخان سردار دوراندیش دیگری میبود و اخبار وحشتناك حملات شاهسونـان را بقراء سرراه اردبیل میشنید نه‌تنها درآن موقعیت حساس‌مجاهدان‌را رنجیده وفراری‌نمی‌ساخت بلکه‌آنهارابرای دفاع‌ازشهری، که مدتها درآن هرچه خواسته کرده بودند، ودراین روزهای سخت‌هم میبایست بدفاع از آن برخیزند، نگه میداشت و ازتضعیف قوهٔ دفاعی شهر خودداری مینمود...یا با ایستادگی درمقابل‌گروهی ازمردم شهر،که باآن تشریفات برای آزادی سردار غیورخود حاج باباخان، برخاسته بودندآنانرا ازخود رنجه و وادار بشدت عمل نمیساخت...چنانکه سران عشایر راهم کـه برای خدمتگزاری آمده بودنـد جاهلانه ازخود رنجانید وآنهمه بدبختی را برای مردم شهرفراهم نمود.

باید گفت که ستارخان مرد دلاوری بود. خوب تیربهدف میزد و در جنگ بی‌باکانه پیش میرفت و از دشمن ومرگ نمی ترسید لیکن از تدبیر و سیاست بقدر شجاعت بهرهٔ‌کافی‌نداشت.تدبیروسیاست کمتربازور وشجاعت دریکنفرجمع‌میشود. درتاریخ دنیا صدهاسرداربزرگ توان یافت که درعرصهٔ سیاست دربرابر کوچکترین کارها بزانو درآمده نابودگشته‌اند.

او نیزمرد ساده‌ای بود واحیاناًگذشته‌های پرافتخار، واینکـه سردار شکست ناپذیری است، ویرا تاحدی خود خواه ساخته بود واین تصمیم نابجای او نیز از سادگی یا ازخود خواهی‌های اوسرچشمه می‌گرفت. شاید هم هردوعامل مذکور، یا نقشه‌های ماهرانه‌ایکه برای تخفیف وتحقیر اوکشیده شده‌بود، او را ناخودآگاه بدان‌کار کشانید و اثرات مصیبت بارآنهارا نصیب مردم این‌شهر گردانید.

این‌گفتهٔ ما نیست بلکه شادروان کسری هم، باهمهٔ علاقه‌ایکه به سردارداشته درکتاب خود از نکوهش این‌کار بازنایستاده نوشته‌است « درچنین هنـگامی یك‌کار

بس نابجائی ازاو سرزد و آن اینکه با (میرزامحمد) حسین‌زاده ومجاهدان اردبیل به بازخواست پرداخته‌کاررا برایشان سخت‌گرفت وچنین دستور داد ازهمگی تفنگ و فشنگ بازستانند و لشگرگاه ایشان را برهم زد» . مرحوم امیر خیزی هم که از یاران صمیمی سردار بود و در این سفر باوی باردبیل آمده منشیگری او را برعهده داشت در این قسمت از کتاب خود نوشته است «بنده راجع بجریان امور بیش از این چیزی نخواهم نوشت وصلاح هم در آن است که عنان قلم کشیده دارم»[۱] .

بازستاندن‌تفنگ‌وفشنگ از مجاهدان وخلع‌سلاح‌ازآنان خودتقویت‌ازعشایر مهاجم بود و سردار ندانسته بدان مبادرت می‌نمود. چه اردوئی راکه تمرین‌نظامی کرده وبرای جنگ‌آمادگی یافته وحتی از شهر خارج شده بود بهم زد وسبب شد که بقول‌کسروی «جمشید باپیروان خود سرفرود نیاورده بگریخت ونزدشاهسونان رفت و... از بازمانده (یعنی‌بازماندهٔ افراد اردوکه نگریختند وتسلیم شدند) ابزار جنگ‌گرفته تهیدست رها نمودند» . عجب آنکه بموازات این کارها درخود شهر نیز توانگران را،بنام جمع آوری پول‌برای‌تهیهٔ سلاح ، درمضیقه‌گذاشت وتجار و کسبه را ، که درصدد حمل اجناس ومال‌التجارهٔ خود بجاهای امن‌تری بودند ، مانع آمد وسکنهٔ شهررا بدفاع ازجان ومال‌آنها وعده داده با الصاق اعلاناتی در کوچه وبازار نقل اموال و اثاثیهٔ دکانها و خانه هارا بجاهای دیگرممنوع ساخت[۲] درحالی‌که اگرچنین نمی‌کرد قسمت مهمی ازاموال آنان ازچپاول وغارت مصون می‌ماند .

مهدی بامداد که تاریخی بنام «شرح حال رجال ایران درقرن ۱۲ و۱۳ و۱۴ هجری» در چهار مجلد تدوین کرده است درجائی‌که راجع بستار خان سخن‌گفته پس ازشرح مفصلی چنین نوشته است «رفتارش نیز در اردبیل تحقیرآمیز بوده ،

۱ــ قیام آذربایجان وستارخان . امیرخیزی . تبریز. ۱۳۳۹ . ص۴۲۳ .

۲ــ گویندهٔ این‌مطلب کربلای اسلام مجاهداست ومرحوم‌محسنی‌هم درصفحهٔ ۹۵ نوشته خودآنرا بتفصیل عنوان کرده است.

مسئولیت شورش‌شاهسونها، که سرکردگانش برای انقیاد و اطاعت باردبیل آمده بودند متوجه اوست . چه ستارخان درحال مستی‌باخشونت آنانرا ببادناسزاگرفت، آنها ازاین پذیرائی ناگوار چنین‌کسی که اورا از خود می‌پنداشتند چنان خشمگین شده بودندکه ازشهر بیرون رفته برحیم‌خان پیوستند، ستارخان باخواری آن شهر بینوارا بسرنوشت بازگذاشته به‌تبریز گریخت »[1].

خوانندگان نوشتهٔ بامداد نباید تصور نمایند که واقعاً ستارخان سبب پیدایش غارت اردبیل‌گردید وبقول منطقی‌ها علت تامهٔ آن بلیهٔ خانمانسوزشد،بلکه باید قبول نمودکه عامل اساسی بلوای قتل وغارت اردبیل روسهای تزاری بودند وکنسول و مأموران آندولت بوسیلهٔ رحیم‌خان قراجه داغی و دیگر عمال شناخته شده یا ناشناس خود ، سران نادان عشایر را بدان کارکشانیدند. تندخوئی سردار شاید آخرین قطره‌ای شدکه این‌کاسه را لبریز گردانید . اگرسردار مرد باتدبیری بود وبا سران شاهسون ،که صمیانه یا ازراه نیرنگ بحضور وی‌آمده بودند ، بحسن خلق مدارا می‌نمود چه بساکه ازاین‌حادثه جلوگیری میشد ودستکم دربین عشایراختلاف وچند تیرگی بوجود میآمد بخصوص که زمینهٔ آن نیز فراهم شده بود .

روزنامهٔ ایران نو ، در شمارهٔ ۱۶ مورخ ۲۶ شعبان ۱۳۲۷ بمقدمات این اختلاف اشاره کرده نوشته‌است که امیرعشایر، حسینعلی‌خان فولادلو ونصرالله خان یورتچی بشهرآمده حاضر بهمه نوع خدمتگزاری‌گشته بودند.ودرجای دیگر اضافه کرده است که‌گزارش عمران‌خان‌حاجی‌خواجه لو،بانجمن‌ایالتی‌تبریز،حکایت ازبهم خوردن اتفاق رحیم‌خان وسران قوجه بیگلوداشت. ولی‌نادانی‌وخود خواهی سردار همهٔ این‌مقدمات را برهم زد وبلای بزرگی‌را،که بنرمی قادربجلوگیری از آن بود ، باخشونت متوجه اردبیل‌گردانید .

۱ـ شرح حال رجال ایران درقرن ۱۲ و۱۳ و۱۴ . مهدی بامداد . تهران . ۱۳۴۷ ج ۲ .

نقاط امن اردبیل در روزهای غارت

گفتیم اگر سردار ویارانش مانع نمی‌شدند مردم می‌توانستند قسمتی از اموال و اثاثیهٔ خودرا بجاهای امنی منتقل سازند و آنهارا ازچپاول وغارت مصون دارند . از نقاط امن اردبیل در آن ایام یکی خانه‌های اتباع روس بود وباپرچم‌های آن دولت ، که بردرخانه های مذکور اهتزاز داشت ، شناخته می‌شد. اتباع روس برخی فطرتاً مردمان نیك نفسی بودند وبا طول زمانی که بامردم این‌شهر حشر ونشرداشتند آنانرا بیگانه نمیدانستند وازاینرو بهمسایه‌ها و شناسان ودوستان اجازه می‌دادند که کودکان و عیالات خود را بخانه‌های آنها ببرند وبمقداری که میسرباشد مایحتاج زندگی باخود همراه سازند و چون رحیمخان قراجه داغی ، فرماندهٔ عشایر وایجاد کنندهٔ بلوای غارت اردبیل ، دستور داده بود که کسی متعرض خانه ودکان و انبارآنان نشود این‌بود که برخی از مردم، پس ازآنکه از دفاع شهر بوسیلهٔ سردار ملی نومیدگشتند، بدان خانه‌ها روی آوردند .

یکی از اینان اسماعیل بیگ شیروانی تاجرباشی روس در اردبیل بود ودر کوچه‌ای مقابل مسجد سلیمان‌شاه ، که کنون نیز بنام کوچهٔ اسماعیل‌بیك معروف‌است، زندگی می کرد . اوبنا به تشخیص خود ، یا تعلیماتی که از کنسولخانه گرفته بود ، دراول کوچه دوتن سالدات روس گماشته و نیز بردر کلیهٔ خانه‌های کوچه پرچم روس زده آنهارا از آن خود معرفی نمود . این‌بود که عشایر نتوانستند بدان خانه‌ها هجوم آورند واموال آنان را غارت نمایند . ساکنان این کوچه نه‌تنها اثاث خودرا ازدست ندادند حتی‌اجناس مغازه‌های خودرا نیز بنحوی بخانه‌ها منتقل کردند و در روزهای سخت غارت شهر، بازاری درآنجا بوجودآورده متاع مورد حاجت دراختیار مردم گذاشتند . این بازارمدتها پس‌ازرفع غائله وورود روسها نیز برقرار بود وقندوچای وگوشت ونان ونظایر آن را برای فروش تهیه مینمود .

ساکنان کوچهٔمعصومشاه نیزچنین کردند وازهرخانه مبلغی جمع آوری‌نموده بیکی ازخوانین دادند واو دسته‌ای ازتفنگداران خود را در اول کوچه مستقر داشت

واز ورود دستجات دیگر عشایر وغارت خانه‌ها جلوگیری نمود .

کنسولخانهٔ روس‌هم از نقاط امن در آن روزگاربود وپناهندگان‌آن ازشرارت اشرار مصونیت داشتند . گروهی ازسران آزادی خواهان مثل آقامیرطاهر ، اعضای انجمن ولایتی، میرزا عبدالله مجتهد وحتی میرزا محمدحسین‌زاده سردستهٔ مجاهدان قفقاز ونیز جمع کثیری از معاریف ومحترمین شهرباعیالات خود بدانجا آمدند و تا برقراری مجدد نظم درآنجا ماندند . عمارت کنسولخانه درمقابل قلعه بود ومحوطهٔ بسیار وسیعی داشت . پناهندگان برای تأمین حوائج زندگی خود درآنجا نانوائی وقصابی بوجود آوردند وقسمتی ازصحن بزرگ آنرا به‌بازارکوچکی مبدل‌ساختند. روزنامهٔ ایران نودر شمارهٔ ۶۷ مورخ غرهٔ ذیقعدهٔ ۱۳۲۷ قمری ضمن خبری چنین گوید که «بعضی متحصنین قنسولگری اردبیل از وضع رفتار وسوء سلوك ناشی از اجزای قنسولخانه منزجر ومتشکی هستند».

خانهٔ برخی از بزرگان مستبدین راهم باید جزو این مناطق امن قلمداد نمود که درصدر آنها خانهٔ وکیل الرعایا قرار داشت . خانوادهٔ وکیل از خانواده‌های سرشناس این شهر بود وجد آنها بنجابت و بی‌آزاری شهرت داشت . اینان از خوانین قدیم مغان بوده‌اند وبعداً باردبیل‌آمده متوطن گشته‌اند وباآنکه مردم درباب واگذاری قسمتی از دشت مغان بوسیلهٔ جد آنها به‌روسها سخنانی میگفتند بااینحال نسبت بآنها رعایت احترام میکردند . وکیل الرعایا از علاقمندان حکومت مطلقهٔ قاجار بود وبدینجهة باآزادی ومشروطیت مخالفت مینمود وچون بارؤسای‌شاهسون انس والفتی داشت وسالیان دراز ایل‌بیگی رسمی آنان بود نفوذ ومحبوبیت زیادی بین آنان بدست آورده بود . باقتل مؤتمن الرعایا برادر زاده‌اش بدست مجاهدان قفقازی، کینهٔ اونسبت بآزادی‌خواهان بیشتر شد وهنگامی‌که آنها برمستبدین چیره گشتند وکیل ، باتفاق رشیدالملك حاکم اردبیل وکسان دیگری از مستبدین ، در کنسولگری‌روس متحصن گردید وچون باتأمینی‌که ستارخان بآنهاداد ازآنجادرآمد وبمیان شاهسونان رفت ودرایامی‌که عشایر بغارت اردبیل قیام کردند او نیز در ستاد

آنها در کلخوران و نیار حضور داشت وچنانکه گفته‌ایم درموقع سقوط شهر همراه رحیمخان وامیرعشایروارد اردبیل گردید. خانهٔ وکیل درمحله‌طوی بود ودرآنروزها پناهگاهی برای بستگان ودوستان اوبشمار میآمد. وکیل الرعایا صرفنظر از مشرب سیاسی مرد متبنی بود وفرزندان نجیب ومؤدبی نیز تربیت نمود.

دیگر از مناطق امن خانهٔ بعضی از سادات محترم بود. بطوریکه گفته‌ایم شاهسونان بسادات احترام میگذاشتند وازتجاوز بمال وجان آنان بیم داشتند. براستی ایمان مذهبی چه‌تأثیر عمیقی درروح بشر دارد وچگونه میتواند درتربیت اجتماعی اوعامل مؤثری باشد. مرد نیمه وحشی و خونخواری که جز غارتگری وآدمکشی افتخاری درزندگی خود نداشت واز دولت وملت ترسی بخود راه نمیداد از عمامهٔ سیاه پیرمرد درمانده‌ای، که حکایت از وابستگی‌اوبیك خاندان مورد احترام میکرد، حرمت‌نگه میداشت وچون بدومیرسید لولهٔ تفنگ خود را، که درآن ایام ازدهانهٔ آن فشنگهای روسی بقصدکشتن افراد بیگناه مثل تگرك میبارید، پائین میگرفت وسلام واحترام خود را جانشین تجاوز وقتل میساخت. این یك‌نکتهٔ تربیتی‌بسیار مهمی‌است که برای مدیران اجتماعات بشری قابل توجه میباشد. ایمان در تمام ادوار زندگی انسان عامل بزرگ تلاشها وجانفشانیهای او بوده است. چه در دورهٔ توحش وچه درقرن تسخیرکرات آسمانی اگر ایمان محرك انسان بوده بشر تابسرمنزل مقصود پیش‌رفته واگر ایمانی‌نبوده بکوچکترین دستاوبزی شانه ازآن خالی نموده است.

آخرین نقاط امن که باید ازآنها نام ببریم خانهٔ‌کسان بعضی از رؤسای‌عشایر بودکه درشهر سکونت داشتند ونیز خانهٔ آندسته معدود ازکسانی بودندکه‌بشکل ستون پنجم‌ومخفیانه بنفع عشایر اقدام مینمودند. مثلا درمجاورت نهر «آل محمد» نرسیده بمحلهٔ یعقوبیه خانهٔ حاج ناظم السادات ازجملهٔ این مراکزبود. زیرا طبق گفتهٔ سالخوردگان ساکنان‌آن بمهاجمین کمکهایی کردند وحتی عده‌ای ازآنها رادر میان علوفهٔ خشکی، که‌برارابه‌ها بارکرده برای خوراك زمستانی دامهای خود بشهر میآوردند، داخل شهرنمودند ودرخانهٔ خود مخفی ساختند وتفنگ وفشنگ آنها را

نیز ازهمین راه بدانجا آوردند . این مطالب سخنانی است که سالخوردگان حکایت میکنند ولی‌ما خود مرد باورع وتقوائی بنام شادروان آقـا سیدغنی نامی را از این خانواده‌میشناختیم که‌درمسجد پیرعبدالملك امامت جماعت‌داشت‌وفرزندان محترمی‌هم ازخود بجای گذاشت.

کسان دیگری هم بودند که بچنین‌کاری مبادرت میکردند وما باآنکه نام‌آنها را نمیدانیم ولی قتل هفت نفراز عشایر را بدست حاج باباخان شنیده‌ایم کـه یکی دیگر از اهالی بشهر آورده در کوچهٔ آقا سید احمد در منزلی مخفی کرده بود . حاج باباخان چون از این امر آگـاه گشت برای‌آنکـه در حین جنگ بـا عشایر، از پشت سرمورد حملهٔ اینـان قرار نگیرد بدان خـانه روی آورد و هرهفت نفر را بقتل رسانید .

عشایر روزبروزبشهر نزدیکتر میشدند

باری رحیمخان ویارانش هرروز بشهر نزدیکتر شده حلقهٔ محاصره راتنگتر میکردند . ازقراء دور ونزدیك مرتباًخبر حمله میرسید ومهاجمین مثل سیل بنیان‌کن ازدیبهاوقرائی که میگذشتند یکمشت خرابه با جمعی مردم درمانده بجای میگذاشتند .

حاکم عاجز وضعیف‌النفس نیز، که دیروز دردست میرزامحمد درمـانده‌بود امروز باعتبار وجود سردار ملی‌بهیچ‌کاری دست نمیزد وسردارهم درعالمی که‌داشت دشمن‌را خوار وضعیف میشمرد وبرای نجات شهر، بخصوص در فرصتهـای اولیه، اندیشهٔ اساسی نمیکرد وکسانش غالباً بفکر اخذ پول ازمردم بودند وبنام تهیهٔ جنك افزاروتأمین زندگی‌فدائیان، ثروتمندان را تحت فشار میگذاشتند غافل‌ازآنکه سلاح وفشنك بقدر کافی ندارند وباید هرچه زودتر برای فراهم‌آوردن‌آن اقدام اسـاسی‌و جدّی نمایند . و این‌کار نـابجای دومی بودکه از سردارملی درچنین موقعیتی سر- زده است .

فشنگ درآندوره بوسیلهٔ کنسولگری روس وارد واز قرار هرعدد پنج قران فروخته میشد . برای دفاع از شهر بزرگی‌مثل‌اردبیل،درمقابل ده تابیست‌وپنج‌هزار

مهاجم جنگجو وغارتگر تهیهٔ سلاح کافی درشهر امر ناشدنی بود بخصوص که روسها نیز ازعرضهٔ فشنگ خود داری میکردند . سردار که مرتباً ازوضع مهاجمین و نقشهٔ آنها ، چه‌بوسیلهٔ مردم وچه ازراه تلگرافها واعلامات دولتی، آگاهی‌داشت میبایست قبل‌از آنکه شهر کاملامحاصره شود کسانی ازنزدیکان خودرا به‌تبریز وشهرهای‌نزدیك اعزام دارد وباحمل سلاحهای دولتی‌رفع احتیاجات دفاعی خودرا برهرامری مقدم شمارد. ولی چنین‌کاری نشد وبچند فقره تلگرافی که بتهران و تبریز مخـابره گردید اکتفاگشت وسرانجام وی ویارانش درمضیقهٔ سختی قرارگرفتند وفرار خفت‌بار را برقرار ودفاع ازشهر ترجیح دادند .

شادروان امیرخیزی می‌نویسد متأسفانه مجاهدان از جهت فشنگ در زحمت بودند وبهیچوجه دسترسی بفشنگ نداشتند وهرروز ازعدهٔ فشنگ کاسته میشد تاکار بجائی رسید که سواران بمقام اعتراض برآمدند و گفتند اگر چند روزی بجنگ بپردازیم فشنگهای مابکلی تمام خواهد شد وآنوقت کسی را از ما زنده نخواهند گذاشت .

سلاح برداشتن جوانان ومردان اردبیل

مردم که باوعده‌های سردارملی دلخوش بودند کم کم متوجه عظمت خطر گشتندودرصددچاره برآمدند. نخست ازجوانان وکسانیکه‌قادربحمل اسلحه‌بودندبمسجدجامع‌دعوت کردند. مسجدجامع‌درقسمت‌حیدری‌بود ولی‌چون‌بلاعمومیت‌داشت همگی‌اختلاف‌حیدری‌ونعمتی‌راکنارگذاشتندوباسلاح‌وتفنگ‌درآن‌مسجدگردآمدند.

مسجد درآنروز بسیارتماشائی‌بودوخاطرهٔ اولین‌مسجدمسلمین در زمان حیات حضرت محمد (ص) را بیاد میآورد زیرا تصمیمات جنگی مسلمین و صلاح اندیشی آنها درآنعهد درمسجد صورت میگرفت و نقشهٔ حملات و مدافعات اسلام در آنجا طرح وتصویب میگشت . مردان وجوانان غیور، که بعدها چهره‌های بسیار دلاوری ازآنها در اردبیل دیده شد ، باتفنگ وسرنیزه وحتی، بقول بعضی ازسالخوردگان ، باسلاح‌سرد درآنجا صفها بسته وبرای‌دفاع ازناموس شهر وهمشهریان کنارهم‌نشسته

بودند. ناطقین سخنان پرشوری میگفتند ولزوم دفاع‌ازشهر، بستن دروازه‌ها،سنگر- بندی درنقاط لازم و... را توجیه میکردند . سخنان‌گفته شد نقشه‌ها تصویب‌گردید وبرای‌پاسداری ازحدود شهر، بخصوص‌دروازه‌ها، دسته بندیها بعمل‌آمد .فرماندهان معین‌گشتند وسرانجام بستن سنگر درپشت دروازه‌ها آغاز شد .

صدحیف که وسایل‌دفاعی‌اینان نیزبسیارناقص‌بود.زیراکسانیکه تفنگ درخانه داشتند معدودی‌فشنگ‌نگه‌میداشتند درحالیکه دراین‌موقعیت مهم‌بمقدار زیادی‌تفنگ وفشنگ‌نیاز بود. بزرگان متوجه‌این‌نقص‌گردیدند وازتوانگران بحسینیهٔ مجتهددعوت کردندوساعات‌طولانی،حتی‌تاپاسی‌ازشب‌گذشته‌بگفتگوپرداختند.همگی‌بامیل‌ورغبت اعلام‌کمك مالی‌نمودند تابتجهیزمدافعان پردازند وبرای مردان‌وجوانان پرشور، که بمنظور دفاع ازشهر بشدت برانگیخته شده بودند ، سلاح تهیه نمایند.اما چندین تن ازمستبدین ومالکان ،که جزو دعوت شدگان بودند ، باگفتارهای پراکنده مجلس را بدون اخذ نتیجه بپایان رسانیدند .



شاهسونان درشهرجاسوسانی‌داشتندوازهرخبری‌بزودی‌آگاهی‌میبافتند. بعلاوه مستبدین وکسان آنها نیزکوچکترین اطلاعی راکه ازنقشهٔ دفاع ونحوهٔ اقدام‌بدست می‌آوردند بدانها میرسانیدند وازپشت سرخنجر برقلب ناموس اجتماع خود میزدند وددصفت قتل و غارت همنوعان خویش را وسیلهٔ تسکین خاطر خود می‌پنداشتند . از منطقی که درآنروز این اقدام ناجوانمردانه را برای آنها صحیح وانسانی جلوه میداد بی‌اطلاعیم لیکن هرچه باشد از قضاوت دربارهٔ آنان خود داری نمیتوانیم ومیگوئیم که اگرهم کسانی دربارهٔ‌آنها بدی کرده بودندگناه بیگناهانی‌که دراین‌واقعه داغدار و بیخانمان‌گردیدند چه‌بود ؟...

باری حلقهٔ محاصره تنگترگشت وعشایر به‌تیررس مدافعان دروازه‌های شهر رسیدند ومقر فرماندهی را درقریهٔ‌کلخوران بوجود آوردند. این خبرها بشهر رسید وستارخان بقول امیر خیزی «دیگر اقامت درشهر را جایز ندیده بقلعه تشریف‌بردند واغلب مجاهدین نیز از ایشان پیروی کردند . جنگ شروع شد وسواران قره‌داغی

وشاهسون، اردبیل‌را چون نگین‌انگشتری احاطه کردند». تیر مثل‌تگرگ باریدن‌گرفت وشاهسونان جنگ‌آزموده بشهر تاخت‌آوردند . روز ابرازشجاعت ومردانگی رسیده بود وچه مردان دلیری دراین شهرپیدا شدندکه هم سردارملی ویارانش وهم‌دشمنان مهاجم از مردانگی‌های آنها درشگفت ماندند.

حملهٔ عشایر بشهر

حمله بشهرقرار بود روز چهاردهم رمضان (هفتم مهرماه) صورت‌گیردواین‌تاریخ درتلگرامی که سران عشایرازطریق سفارت روس بمحمد علیمیرزا مخابره کرده‌اند بصراحت معین شده است ومااینك عین آن تلگرام را درزیر نقل می‌کنیم :

«از تبریز بتهران. سفارت روس. توسط جناب جلالتمآب جنرال قنسولگری دولت بهیهٔ روسیه دام اقباله . بخاکپای اقدس مبارك اعلیحضرت اقدس محمدعلیشاه ارواحنا فداه . مدتی است این مشروطه طلبان بنای بلوا و غـارت را گذاشته ، اول چقدر از آقایان وسادات تبریز بقتل رسانیده وخانهٔ ایشان را غارت‌کردند ، وازآنجا دراردبیل چند نفرازسادات وآقایان اردبیل را کشتند ، وتمام دارونداز آنهارا بردند ومجتهدکه نایب امام است، درتهران چند نفر مجتهد وآقایانرا بقتل رسانیدند. اینها باارامنه و گرجی همدست شده از اول علما وسادات مارا کشتند . اگر آنها مذهب داشتندعلما وسادات چه‌تقصیر دارند. کلیهٔ خیالشان درقطع‌ریشهٔ ماست. دراینصورت متجاوز ازچهارکرور نفوس وعموم خوانین ورؤسای قراجه داغ وعموم بیگزادگان ورؤسای قوجه بیگلو وکدخدایان طوایف شاهسون متفق‌القول شده‌انشاالله چهاردهم شهر عموماً بطرف اردبیل حرکت‌کرده ، تاجان دربدن داریم نخواهیم گذشت‌کسی درهیچ‌جا اسم مشروطه ببرد ، ودرخدمتگذاری درراه پادشاه خودمان مضایقه‌نداشته جان و مال خودمانرا تصدق‌کرده ، از اطاعت تجاوز نداریم . محض اطلاع خاطر اقدس ملوکانه ارواحنا فداه عرض شد . مهرهـا : یارحیم . عبده‌محمدحسن . عبده سرداربهری. هزار . نصرةالملوك. سعدالله. امیر . عبده‌عبادالله. عبده‌الراجی‌ماماس .

آقاخان . آقا ابن‌السلطان نورالله. صاحب علی . اسکندر . عبادالله‌الصالحین[۱]».

این تلگرام دراوایل مـاه رمضان مخابره شده ولی مفهوم آن حکایت از این دارد که قبل از۲۳ شعبـان ، یعنی روزحرکت محمد علیشاه از تهران بطرف روسیه تنظیم گشته است وچون احتمالا میبایست درتبریز کنسولگری آنرا ملاحظه وباسیاست دولت خود وخروج محمد علیشاه از ایران انطباق دهد واحیاناً ازسن پترزبورك نیز کسب دستور کند ازاین رومخابرهٔ آن بتأخیر افتاده است . چنانکه روزحمله‌باردبیل نیز ، برخلاف آنچه که دراین تلگرام تصریح گردیده ، تغییر یافته است .

تاریخ‌دقیق شروع‌جنگ ، بین‌مهاجمین‌ومدافعین اردبیل، بدرستی‌روشن‌نیست ودرنوشته‌های مرحوم کسروی وامیر خیزی ومحسنی اختلافهائی بنظر میرسد . مـا نمیدانیم که قبل ازآغاز جنگ مابین‌شهریان وعشایر پیکهائی ، برای سازش یاتسلیم شهر،مبادله‌شده‌یانه ومذاکراتی‌صورت گرفته‌است یاخیر؟ ودرصورت‌اول کجا، کی، چگونه وبوسیلهٔ چه کسانی رخ داده‌است ؟ ویاموضوع مذاکره‌ازچه‌قراربوده‌است؟

باری طبق یادداشتهای مرحوم محسنی پیکار عشایر باشهریان روز سوم مـاه شوال آغازگردیده یازده شبانه روز بسختی ادامه یافته است . روز چهاردهم شوال شاهسونان ازیکی ازباغهای ابراهیم‌آباد در خط دفاعی شهریان رخنه کرده قسمتی از محلات‌را اشغال نموده‌اند . سالخوردگان متفق القولند که مدافعان محلی‌مردانگی‌ها کرده باشجاعت زایدالوصفی‌مقاومت نمودند ودلاورانی مثل‌حاج باباخان ویارانش، که میتوان آنها را ازجهة شجاعت ودلیری در ردیف بزرگترین سرداران آندوره‌از تاریخ ایران ذکرنمود ، مردانگی‌ها کردند وما درجای خودببعضی‌ازاین‌جوانمردیها اشاره خواهیم‌کرد .

درنوشتهٔ مرحوم محسنی اشتبـاهی بنظر میرسد وآن اینکه او ، پس از ذکر این واقعه، که رحیمخان ستاد خود را درقریهٔ کلخوران مستقر ساخت ، چنین آورده است که ستارخان سردارملی درکنارشهر سنگر بندی نمود ودرهردروازه ، دو عراده

۱ــ نقل ازکتاب ستارخان و قیام آذربایجان. امیرخیزی. تبریز. ۱۳۳۹.

توپ گذاشت . طبق اظهـار سالخوردگان ، اردبیل در آن عهدهشت دروازه داشت واگر در هردروازه دوعراده توپ مستقر می‌شد باید قبول نمود که شهر در آنزمـان دارای شانزده عراده توپ بود وچون یك عراده هم در اختیار مجاهدان درقلعه ذکر شده جمعاً میبایست‌هفده عراده توپ دراختیار مدافعان شهر باشد واین تعداد وسیلهٔ بسیار مؤثری برای دفـاع از شهر بشمار میآیـد . واقعیت آنست کـه ستارخان ابتدا سنگر خود را در مقابل دروازهٔ کلخوران ترتیب داد و دو عراده توپ موجود درشهر را در مقابل ستاد عشـایر مستقرسـاخت وآنگاه که سردار، بقول امیرخیزی « بقلعه تشریف برد » یك عراده از آن توپها را باخود برد ودر آنجا مورد استفاده قرار داد .

رحیمخان نیز دوعراده توپ دراختیار داشت وبـا آنهاگاهی گلوله‌هائی بشهر پرتاب مینمود ولی چون‌کاری ازپیش نمیبرد بقول مرحوم محسنی « اهالی شهر هم آنها را مسخره می کردند».

جانبازی مردم

از نکات تـأسف‌آور آن ایام بی‌اطلاعی و یاتجـاهل والی آذربایجان بودکه دراین زمان حساس میبایست ایالت‌بدان بزرگی را درقبال این قبیل تحریکات ، ودیگر ناایمنی‌ها ، اداره نماید . درروزهائی که رحیم‌خـان ستـاد خودرا در کلخوران ترتیب داد مردم شهر ، ونیز سردار ملی تلگرامهای متعددی‌به مخبرالسلطنه والی‌آذربایجان مخابره کردند وخطر حمله‌ولزوم چاره‌سازی فوری ونجات شهر را اعلام نمودند ولی اوبااصرار تمـام جواب دادکه رحیمخان دراهر بیماراست واز تبریز برای معالجهٔ وی دکتر اعزام‌گشته است .

این‌موضوع علاوه برآنکه درکتابهای شادروانان کسروی وامیرخیزی‌هم‌آمده مورد اشارهٔ مرحوم محسنی‌هم‌قرارگرفته است.اومینویسد: دراینموقع مخبرالسلطنه درتبریز ایالت بود جریان اتحاد طوایف مشگین ورحیمخان را باوگفتند . جواب‌داد که‌رحیمخان درخانهٔ خود مریض‌است وبستری‌ومشغول معالجه میباشد . هرچه‌اهالی شهر اصرارکردند وتیراندازی رحیمخان را بشهر درتلگرام تأکید نمودند و یادآور

شدند که از کلخوران تیرباران میشویم ، امیر عشایر هم آمده در قریهٔ نیار سکونت کرده ، موردقبول واقع نشد ومخبرالسلطنه درجواب گفت که از تبریز برای معالجهٔ وی طبیب فرستاده شده است .

باری پس ازآنکه مجاهدان تبریز باسردار ملی بقلعه رفتند دفاع شهر بعهدهٔ دلیران اردبیل واگذار شد . اینان آنچه درقوه داشتند تلاش کردند وعشایر رابسختی تحت فشار گذاشتند وبار دیگر آنانرا از شهربیرون راندند. دلیریها ومردانگی‌هائیکه جوانمردان اردبیل ازخودنشان دادند مهاجمین‌را روزبروز نومیدگردانید، بخصوص که پائیز سرداردبیل نیز فرارسیدن زمستان سخت را اعلام میداشت و طبیعی است که اگر هوا اندکی بیشتر سرد میشد مقاومت مهاجمین بمقدار زیادی از بین میرفت چنانکه مقدمات آن نیز ظاهرگردید و برخی از سران عشایر از طول مدت محاصره خسته شده آهنگ مراجعت نمودند وخود رحیمخان نیزچون دید ازطریق کلخوران کاری از پیش نمیبرد به‌قریهٔ نیار (دو کیلو متری شمـال شرقی شهر) تغییر محل داد وچون احساس کرد که طوایف شاهسون درصدد مراجعتند یورتچی‌ها را ، که درقریهٔ ججین(داشکسن)دریک کیلومتری جنوب شرقی شهر مستقربودند،وادار بحمله‌وتیرباران شهر نمود لیکن براثر تیراندازی متقابل ،که مجاهدان تبریز از برجهای قلعه کردند ورود آنهابشهر میسرنگردید . خودرحیمخان نیز ازسمت نیاربروی شهر آتش گشود ومدافعان را سخت تحت فشار قرارداد .

نفوذعشایر درخطوط دفاعی شهر

رحیمخان‌هرساعت برتلاش خود افزود وسرانجام روز۱۵ شوال دروازهٔ یعقوبیه بوسیلهٔ فولادلوها درهم ریخت‌وخانهٔ امامجمعه درکنار نهر امـامجمعه بتصرف عشایر درآمد و سنگربندی شد . حاج باباخان‌که مرتباً بکمك مدافعان مناطق ضعیف میشتافت‌بیاری مجاهدان یعقوبیه آمد ودرپشت حمام رستمخان ،که درکنار رود بـالغلو وجنب پل یعقوبیه واقع است، سنگرگرفت وچنانکه شایستهٔ جوانمردی اوبود جانفشانی کرد. لیکن تنی چند ازیارانش کشته شدند.خود اونیز از ناحیهٔ کمر تیرخورد وچون از دو

طرف ، یعقوبیه وابراهیم آبـاد ، مورد حمله قرارگرفت خود را درآب انداخت و بدینطریق از رگبار تیر دشمنان خویشتن را بکناری کشید . همراهـانش او را پشت دیواری کشیدند وزخمش را ، که سطحی بود ، بستند واو بلافاصله باز سنگر گرفت وشروع به‌تیراندازی کرد .

عشایر هجوم آوردند وتامحلهٔ پیرعبدالملك پیش‌رفتند وچون شب‌شدخوانین آنها در خانهٔ حاج ناظم‌التجار بیتوته کردند. ولی فردای‌آنروز، که جمعه۱۶ شوال بود، مجاهدین حملهٔ سختی‌نمودند. جمع کثیری ازفولادلوها کشته شدند. خانهٔ‌حاج ناظم تخلیه‌گردید وساعتی بعد بوسیلهٔ اوباش، که همواره درپی‌چنین‌فرصتهائی‌هستند، غارت و ویران شد وحتی تیرهای سقف اطاقها نیز بیغما رفت. خبر نفوذ عشایر در قسمتی ازخطوط دفاعی شهررا روزنامهٔ ایران‌نودرشمارهٔ ۵۷ مورخ ۱۹ شوال۱۳۲۷ قمری ذکرکرده نوشته است که روز ۱۶ شهر (یعنی ماه شوال) عشایر از یك‌سمت بشهرحمله‌آوردندولی‌مدافعان وسردارملی‌دفاع کرده‌آنهارا یکفرسنگ عقب‌راندند.

مذاکرات صلح

این‌عقب نشینی نیز درروحیهٔ عشایر مؤثرگشت وکسانی‌مثل رشیدالممالك ودیگران راه مراجعت پیش‌گرفتند ودر نیار از آنهمه خوانین جز رحیمخان وامیرعشایر خلخالی کسی نماند . رحیمخان‌به‌تنگنا افتاد ودرصدد چاره برآمد وشب ۱۷ شوال جمعی از سادات نیار را بعنوان میانجی بخانهٔ شادروان حاج میرزا ابوالفضل مجتهد فرستـاد و دربـارهٔ صلح وشرایط آن مذاکراتی صورت‌گرفت . مرحوم محسنی دراینباره می‌نویسد که جمعی از خوانین برگشتندوغیر ازرحیمخان وامیرعشایر کسی درآنجا نماند. آنها نیز درصددمراجعت برآمدندولی نمیخواستندکه دست خالی‌برگردند این بودبفکراخذ امتیازاتی‌افتادند.

مهمترین‌شرط‌آنها این‌بود که ستارخان دستگیروبآنان تسلیم‌شود، ولی‌انجمن ولایتی‌اردبیل که‌نمایندهٔ آن‌دراین‌مذاکرات مرحوم‌مشهدی‌حسین آخوندزاده‌بود، آنرا قبول‌نکرد. این‌گفتارچندی‌طول‌کشید ودراین‌فاصله بین‌مجاهدان و عشایر جنگ ادامه

داشت . سردار ملی باکسان خود همچنین درقلعه بود و از آنجا ازقسمتی از شهر پاسداری مینمود .

دراینموقع داستان تأثرآوری رخ داد وآن این بود که کسانی ، بویژه ازخود یاران سردارملی، که ازنتیجهٔکار بیم‌داشتند وبرای‌مراجعت به‌تبریز اصرارمینمودند، موضوع آمدن سادات نیاررا بنحو دیگری بستارخان‌گفتند وچنین وانمودند که‌عشایر شرط دست کشیدن‌ازمحاصرهٔ شهررا، دستگیری‌وتسلیم سرداربرحیمخان‌قرارداده‌اند وانجمن‌ومدافعان شهر نیزآنرا پذیرفته‌اند. این‌امر در روح سردارمؤثرافتاد وتصمیم بفرارگرفت .

مرحوم امیرخیزی در کتاب خود باینموضوع اشاره کرده مینویسد «...سردار باوجود اینهمه اصرار یاران ، نمیخواست ازشهر بیرون برود . وقتیکه ملتفت شداز اهالی اردبیل اشخاصی هستند که در باطن بارحیمخان و کدخدایان شاهسون مرابطه ومکاتبه دارند دیگر پیشنهاد آقایانرا پذیرفت وشبانه از اردبیل حرکت کرد».

نباید از تجسم اوضاع مبهم و وحشت بار آنروز اردبیل غافل بود وپیشنهاد عشایر را ، بدان نحو که بگوش ستارخان رسانیده‌اند، درروح سردار بی‌اثر دانست واین‌نقشهٔ برخی‌ازیاران اورا، که‌موجب‌تزلزل روحیهٔ سردار گشته‌اند،نکوهش‌ننمود. جوانمردان اردبیل، مانند مشهدی حسین‌آخوندزاده وحاج باباخان ونیز بزرگان با ارجی مثل حاج میرزا ابوالفضل مجتهد وديگران هرگز حاضر بقبول این‌درخواست نگشتند وچنین لکهٔ ننگی را برساحت مقدس مهمان‌نوازی خودباقی نگذاشتند .

خود مابارها دراین‌گفتار اشاره کرده‌ایم که کسانی‌ازمستبدین، مخفیانه باعشایر ارتباط داشتند وحتی برخی، مثل‌شادروان وکیل الرعایا، درنیار بارحیمخان وامیر عشایر برای سقوط شهرمآل اندیشی‌مینمودند ولی آزادیخواهان هرگزدرچنین‌فکری نبودند وکشته شدن خود را برتسلیم میهمان بدشمنان ترجیح میدادند واین بود که هرگز دربارهٔ دستگیری وتسلیم ستارخان توافق ومصالحه‌ای ننمودند .

داوری بیطرفانه، عمل برخی ازاین مستبدین را نیز، بامنطقی که آنها داشتند

مشروع جلوه‌میدهد . زیرا کسانی که بستگان خود را با آن طرز فجیع در قلعه‌ازدست دادند دشمنی با آزادیخواهانرا بیش‌از پیش بجان خریداری کردند و برای گرفتن انتقام کشته شدگان خود ، هریك از آنها پیش یکی ازخوانین شاهسون رفته امکانات خود را درحمله بشهر وازبین بردن آزادیخواهان دراختیار وی گذاشتند . کسانی که برادر یاپدر خود را چنان بیرحمانه ازدست داده بودند ، یـاتوانگرانی که بـاوضع زجر آوری مبالغ زیادی ازآنان اخاذی شده بود ، بحکم قانون طبیعی انتقام ، خودرادر هرگونه عکس‌العملی محق‌میدانستند وعمل‌خودرا ازهرسرزنشی برکنارمی‌پنداشتند.

آنچه اعمال اینهارا درنظرمخالفان ونیزسکنهٔ بیطرف شهر بویژه‌دربرابر تاریخ قابل نکوهش نمود آن‌بود که کسان آنها بدست یکمشت مجاهدین قفقازی ، وعلیرغم میل‌باطنی‌اکثریت‌مردم‌اردبیل، بقتل‌رسیده‌بودند وزنان و کودکان معصوم‌اردبیل،حتی مردان آنهانیز دراین‌واقعه دخالتی‌نداشتند.اما درقتل وغارت‌اردبیل، که برخی‌ازاینان درانجام‌آن کوشش‌وهمکاری‌فراوان داشتند ، مجاهدان مزبورخودرا بکناری‌کشیدند واین نفوس زکیه درمعرض هتاکی وقتل قرارگرفتند ودار وندارشـان بدست عشایر بی‌رحم بیغما رفت وعموماً بخاك سیاه نشستند.

کمبود جنگ افزار مدافعین

باری دراین‌میان مجاهدان اردبیل‌همچنان مردانه‌میجنگیدند وعرصه را برمهاجمین تنگتر میکردند . افسوس که فشنگ اینها نیز روبکاهش میگذاشت وهرروز کمبود آن دوچندان بیشتر احساس میشد .

گفتیم که فشنگ راکنسولگری‌روس میفروخت وقیمت هرعدد آن بسیارگران وپنجقران میبود (درآنزمان بایك قران ۴۰ عدد تخم‌مرغ خریداری میشد) ولی‌چون کنسولگری بمنظور اجرای نقشه‌های سیاسی از فروش آن خودداری مینمود عرصه برمدافعان شهر تنگتر میگردید . اینان پوکه‌هـای خالی را جمع‌آوری میکردند و استادکاران محلی‌با‌آنها فشنگ جدیدی میساختند ولی‌چون میزان باروت وقطرسرب آنها باندازهٔ مشخص ، یعنی برآن تفنگها «استاندارد» نمیبودگاهی بعلت گیر کردن

درلوله یامنفجرشدن در آن خطراتی ایجاد میکرد . مدتی نیز بااین فشنگهاتیراندازی ادامه یافت ولی باتوجه بااینکه تولید آنها بمراتب کمتر ازمصرف بود دفاع ازشهر روز بروزمشکلتر گردید . اماچون عشایر ازنتیجه مأیوس بودند ودسته‌دسته مراجعت میکردند نگرانی سختی ازاین حیث درمیان نمیبود .

قلعگیان ، یعنی سردار ملی ویارانش هم ازنداشتن فشنگ در زحمت بودند. هرروز درپشت برجهای دژموضع گرفته تیرهائی میانداختند وباتوپی نیز که‌دراختیار داشتند ازبالای برج‌شمال شرقی قلعه‌گلوله‌هائی‌بسوی‌مهاجمین پرتاب میکردند ولی چون برد توپ کم ونشانه‌گیریها گاهی ناشیانه بود برخی ازآنها درباغات کنارشهر میافتاد واحیاناً دیوارهائی را خراب میکرد .

توپهای‌معمول آنزمان لولهٔ مفرغی سنگینی بود که برروی محورافقی درمیان دوچرخ‌سوار میشد . کیسهٔ باروت را از دهانهٔ آن فرومیکردند ومقداری پارچهٔ کهنه برروی آن‌گذاشته باسنبهٔ مخصوصی درته لوله محکم میکوفتند تاهوای داخل آن خالی شود . آنگاه‌گلوله را ، که بشکل یك کرهٔ فلزی بقطردهانهٔ توپ بود در داخل لوله قرارمیدادند وبافتیله‌ای ، که درسوراخی‌درته‌لوله میگذاشتند، آنرا آتش‌میزدند. باروت منفجرمیشد وگازحاصله، که‌حجم آنرا اروپائیان‌سیصدوشصت‌برابرحجم‌خود باروت‌می‌دانستند، کهنه‌هارابشدت درلوله‌جلومی‌راندوگلوله‌راتامسافتی‌پرتاب‌میکرد.

این گلوله‌ها براثر حرارت باروت و اصطکاك هوا گرم و سرخ میشد ومثل یك گوی آتشین از روی خانه‌ها یا بالای سرعابرین میگذشت و اگر بکسی اصابت میکرد او را مصدوم و مقتول میساخت . یکی از این گلوله‌ها یکی از پایه‌های آجری پل سابق ابراهیم‌آباد اصابت‌کرده بود وتااین اواخر، که پل‌قدیم خراب وپل جدیدی برپایه‌های زیرین‌آن احداث‌گردید ، درداخل‌آجرهای آن باقی بودوداستان تلخ جنگهای خانمانسوز آنعهد را بازگومینمود .

فصل پنجم

سقوط شهر بدست عشایر

فرار ستارخان از اردبیل

کوشش مدافعان، با وجود خستگی زیاد و کمبود فشنگ، همچنان ادامه داشت ولی فرار ستارخان بکلی رشته‌ها را پنبه کرد و بیش از آنکه عشایر را به‌تجدید حمله تشویق نماید روحیهٔ مجاهدان شهر را ضعیف‌تر گردانید. این ضعف نه از آنجهة بود که سردار و یارانش، بخصوص در روزهای آخر، نقش مؤثری در دفاع از شهر داشتند بلکه بیشتر از آن لحاظ بود که او نمایندهٔ حکومت وقدرت دولت بود ودائماً، با نشر خبر وصول اسلحهٔ دولتی و حرکت سپاه از تهران و تبریز برای کمك بمجاهدان، مدافعان را امیدوار میساخت. کنون که خبر فرار او و یارانش شایع گشت همهٔ آن نویدها بی‌پایه گردید و گریختن آنها دلیل وخامت اوضاع تلقی شده در باختن روحیهٔ مدافعـان بی‌نهایت مؤثر واقع گردید.

عموم کسانی که از آن عهد باقی‌مانده‌اند در اینباب متفق‌القولند که اگر ستارخان فرار نمیکرد چنین بلائی هرگز پیش نمی‌آمد. مرحوم محسنی مینویسد «باوجود این محذورات داخلی ، غارت اردبیل دشوار و مشکل بود . فرار ستارخان که از روی بی‌تجربگی اتفـاق افتاد اردبیل را بغارت داد و اگر همانـروز را استقامت بخرج میدادند تمامی طوایف مراجعت میکردند».

داستان فرار ستارخان از اردبیل از داستانهای غم‌انگیزی است که انسان را از چند جهة متأثر میسازد. نخست از آنجهة که ستارخان سوابق افتخارآمیزی در سرکوبی مستبدین داشت و از پهلوانان نامی مشروطیت بشمار میآمد ولی کنون ناچار بود بچنین کار ننگ‌آوری مبادرت نماید. دیگر آنکه مردم یك شهر را، که امیدوار بجانبازی خود و یارانش نموده بود، بلادفاع در دست اشرار بیرحم گذاشت. وبالاتر از همه آنکه والی آزادیخواه آذربایجان قوای کافی بیاری وی نفرستاد و بدینطریق اجرای نقشه‌های شوم

بیگانگانرا سهلتر گردانید. آنهائی نیز که بکمك فرستاده شدند بعلت ضعف یاعوامل خیانت‌بار دیگری درسراب متوقف گشتند ومردم بلادیدهٔ اردبیل را امکان استفاده از وجود آنها فراهم نگردید.

طبیعی است که اشتباهات ستارخان‌هم در این واقعه اثر داشت و بطوریکه می‌گویند اهم آنها برهم زدن اردوی مجاهدان اردبیل در بدو ورود، دستگیری و توقیف حاج باباخان مجاهد رشید و صمیمی اردبیل، اکتفا بچند فقره تلگرام بتهران وتبریز جهة دریافت اسلحه ونیرو، تندخوئی‌های بیجهة باسران‌عشایر که روزهای‌اول ورود او برای دیدار و ادای احترام بحضور وی آمده بودند، تحت فشار گذاشتن توانگران برای دریافت پول و، بالاخره بقول امیرخیزی اثر تلقینات بعضی ازیاران بداندیش بود.

سردار جنگ‌آزموده‌ای مثل ستارخان، که ازپیشرفت دشمن وتعداد نفرات و سلاح ونقشهٔ آنها مرتباً اطلاع داشت نمی‌بایست برای دریافت فشنگ واسلحه‌بچند فقره تلگرام اکتفاکند بلکه حق این بود که کسانی از نزدیکان خود را به تبریز و شهرهای نزدیك اعزام دارد وعملاً بفراهم کردن جنگ افزاربپردازد. و اگر نتواند، آبرومندانه وقبل ازآغاز جنگ، شهررا ترك کند. درآنصورت رفتار رحیمخان و سوارانش بامردم بلادفاع شهر نیز دگرگونه میگشت و برای آنها دستاویزی برای کشتار وتاراج پیش نمیآمد.

درنوشته‌های کسروی و امیرخیزی ویادداشتهای مرحوم محسنی میخوانیم که علاوه برمحمدقلیخان‌آلارلو وهاشمخان‌یورتچی، که تاسراب باستقبال سرداررفتند، خوانین دیگرشاهسون‌هم بترتیب باردبیل آمدند ونسبت به وی ادای احترام نمودند ولی بقول اسلام مجاهد، که ازبازماندگان مجاهدان آندوره است وبنگارنده‌تعریف میکرد، ستارخان از روی سادگی درصدد تهدید آنها برآمد و کسانی را که مسئلهٔ ناموس بزرگترین مقدسات زندگی آنها را تشکیل میداد، بدان ناسزا داد. این بود که‌آنها هریك ببهانه‌ای ازشهربدر رفتند وعهد وپیمانی‌را، که رحیمخان درصدد عقد

آن بود، گردن‌نهادند .

مرحوم محسنی در یادداشتهای خود باینموضوع چنین اشاره کرده است که امیرعشایر، نصرالله‌خان، حسینعلی‌خان سالار دیوان فولادلو بدیدارسردار ملی آمده ضمن ملاقات چه احساس کردند امیرعشایر ونصرالله‌خان شبانه ازشهرفرار کردند و سالاردیوان به‌سردارملی قول داد که من میروم آنها را میآورم اوهم قبول کرد ولی اورفت ودیگر برنگشت... شادروان کسروی نیز که‌این‌داستان را آورده نوشته‌است که با آمدن آنها امید میرفت کارها به نیکی پایان پذیرد ولی آنها بیکبار آهنگ رفتن کردند وهریك ببهانه‌ای ازشهربیرون شدند.

روزنامهٔ ایران‌نو درشمارهٔ ۱۶ مورخ ۲۶شعبان خود، ضمن‌اعلام خبرحرکت سرداربار‌دبیل، مینویسد که مردم ازاین خبربسیارخوشحالند، مجاهدان‌هم اختلافهای خود را تسویه کرده‌اند وباورود سردار، عشایرهم بابزبان ویابروزتسلیم خواهندشد. و درشمارهٔ بعد اضافه میکند که خبر آمدن سردار ملی‌عشایر را ساکت کرده است تاآنجاکه امیرعشایر، حسینعلی‌خان‌فولادلو، نصرالله‌خان‌بورتچی‌باردبیل آمده‌اند واز تاخت وتازعشایر نه‌تنها خبری‌نیست بلکه‌طبق گزارشی که عمران‌خان‌حاجی‌خواجه‌لو بانجمن داده اتفاق رحیمخان وقوجه‌بیگلو نیز بهم خورده است. دوتلگراف دیگری نیزدرج کرده‌است مشعر براینکه اینان حاضر بهمه‌نوع خدمت‌گزاری گشته‌اند.

صد حیف که تند خوئیهای سردار اینان را از او نومید ساخت وتهدیدهائی که وی نمود اتحاد گسستهٔ آنها را با رحیمخان تجدید کرد ، بخصوص که سیاست خارجی وسلاح وپول آن نیز در اجرای این نقشه ، عامل بزرگ تحریك و تشویق بشمار میآمد.

دربازیهای سیاسی و نظامی آنروز ، مثل همیشه پول بیش از هر چیز نقش بزرگی داشت و هر دسته که قدرت مییافت بنام تهیهٔ سلاح و جنگ‌افزار، مردم و بخصوص توانگران را برای دریافت آن تحت فشار میگذاشت. کسان ستارخان نیز ازچنین‌کاری باز نایستادند وتا آنجاکه توانستند بزور و شکنجه ازآنان‌پول گرفتند.

خوانندهٔ محترم‌میداند بتاریخ‌امروز، که‌ایران‌آرامش‌و امنیتی‌دارد، اگر پاسبانی بخانه ودکان‌کسی مراجعه و او را برای کاری بکلانتری و دادگستری دعوت نماید اضطراب عمیقی برروح‌وی وکسانش‌سایه می‌افکند وتا اوبازنگردد نگرانی‌بزرگی دلهای آنانرا تحت فشار قرار میدهد. در آن دوره که هیچ حساب و کتابی نبود وفی‌المثل هفت نفر از متنفذین شهر بدون هیچگونه محاکمه و دفاعی، تنها بمیل چندتن ازمجاهدان غیرمحلی، دراطاق دربسته‌ای تیرباران گردید، تحت‌فشار گذاشتن و تعقیب و تهدید مردم چه آثار زننده ونامطلوبی در روحیهٔ آنان وکسانشان ایجاد مینمود.

این‌گفتار مابدان معنی نیست که توانگران نمی‌بایست دردفاع از شهرشرکت کنند و از بذل مال برای تهیهٔ سلاح حاشا نمایند. بلکه طرز رفتار یاران ستارخان طوری بود که تولید رعب ووحشت وعدم رضایت میکرد. در این گفتار مرحوم امیرخیزی نیز مثل سالخوردگان اردبیل سخن میگوید و ضمن بیان قهر محترمانهٔ خود ازسردار، چنین میآورد که بالاخره اورا راضی کردم که باتفاق رشیدالملك به تبریز برگردم. فردای‌آنروزسردار ازمن گله‌ها کرد. من آنچه لازم بود باو گفتم و او همه‌را تصدیق کرد وسوگند خورد که اینها را رعایت کند ومنهم ازرفتن منصرف‌شدم «... افسوس که این‌قول دیری نپائید. پس از دوسه روز بازترتیب سابق پیش‌آمد و رفته‌رفته آشفته‌ترگردید. بداندیشان بآزار مردم پرداختند و اسباب رنجش ایشانرا فراهم‌آوردند. هرکس درکار خود حیران بود حتی سردارهم نمیتوانست از اوضاع مستحضرشود وبرای عواقب امور اندیشه‌ای‌کند. جزچند تن که از وخامت مآل اندیشناك بودند دیگران ازمقدرات آیندهٔ خود خبری نداشتند».

ما ازفرط علاقه بسردار، میگوئیم که‌کاش اودراردبیل باقی میماند و بدست اشراربشهادت میرسید تا علاوه برگذشته‌های پرافتخار خود «سالار شهیدان آزادی ایران» نیزمیگشت ودر کتابهای کسروی و امیرخیزی وخاطرات مردم اردبیل کلمات «فرارکردن» و «گریختن» با نام او قرین نمیگردید!... ولی حیف که چنین نشد و

سردارقبل ازدمیدن صبح روز ۲۱ شوال با یاران خود ازقلعه بدرآمده از شهرخارج شد وازراه «آقاباغی» درغرب اردبیل، راه سراب پیش‌گرفت.

بازباید یادآورشویم که مابعداز شصت واندسال از آن تاریخ چنین آرزوئی دربارهٔ وی میکنیم ولی بایدبگوئیم که زندگی عبارت‌از امیدها است. چه‌بسا سردار درآن تاریخ امیدواربودکه میتواند برای نجات آزادی ایران، بیشتراز آن که بود، مفیدگردد واحیاناً بانیروی کافی بدفع دشمنان بپردازد. ولی میدانیم که چنین نشد و سردارباردیگرنتوانست دراین باره منشأ خدمت جدیدی قرارگیرد.

گفتگوی مجاهدان تبریزدرشب‌فرار از اردبیل

مرحوم امیرخیزی داستان رفتن ستارخان را ازاردبیل چنین آورده است:«روز ۲۲ شوال طرف عصرچند نفراز سواران مجاهدین باطاق سردارآمده بانهایت صراحت‌گفتند دیگر ما توانائی مقاومت نداریم. بهرنحوی است باید خودمانرا ازاین مهلکه نجات دهیم. دامنهٔ مذاکرات تاسه‌ساعت ازشب‌گذشته کشیده شد. در این بین برادر اسماعیل‌خان‌سرابی‌گفت جناب سردار آقایان صحیح می‌گویند دیگر مقاومت ثمری ندارد جزآنکه باید همه را باسارت بدهیم یا کشته شویم وصلاح در این است‌که ما فعلا خود را ازمرگ نجات دهیم تا بتوانیم با استعدادکافی بردشمن بتازیم. اگر پیشنهاد آقایانرا مورد توجه قرار دهید تصدیق خواهید فرمود که باید بهرنحوی است خود ویارانرا ازاین مهلکه نجات دهید. سردارفرمود تنها راه چاره بسته باین است‌که دست ازمدافعه برنداریم تا به ببینیم کاربکجا منتهی خواهد شد.

برادراسماعیل‌خان‌گفت من بتمام اطراف و اکناف اردبیل کاملا بلد هستم اگر مایل باشید که از شهر خارج شوید من شما را میتوانم از راهی ببرم که سلامت بسراب برسید. چون مجاهدین این سخن از وی بشنیدند همه صدا بصدا داده گفتندکه باید همین امشب‌ازاردبیل‌بیرون‌رویم. وکاربجائی رسیدکه سردارمجبورشدکه رأی‌عموم را بپذیرد وبالاخره شب ۲۳ شوال حوالی نیمه شب‌بودکه ستارخان باکلیهٔ سواران و مجاهدین، باستثنای چندنفر، ازقلعه‌خارج شده بجانب سراب رهسپارشدند».

نکات چندی دراین نوشته بچشم میخورد منجمله آنکه ازطرز گفتار سردار و جواب مجدد برادر اسماعیل‌خان سرابی چنین‌بذهن خواننده متبادر میشود که‌سردار اشاره بمحاصره شهروبسته شدن راهها نموده وچاره را منحصر به‌ماندن دراین شهر و «دست برنداشتن ازمدافعه» دانسته‌است ولی برادراسماعیل‌خان این مشکل را حل کرده‌گفته است که اوبهمه راههای اطراف آگاهی دارد ومیتواند آنها را ازمحاصره درآورد. اطرافیان سردار که با بیانات وی اززندگی نومید گشته بودند چون این بشنیدند «همه‌صدا بصدا داده‌گفتند باید همین امشب ازاردبیل بیرون برویم».

امیرخیزی باحترام ستارخان ازتصریح وضع آن شب امساك کرده و باشاره آورده است که «کاربجائی رسید که سردار مجبورشد که رأی عموم را بپذیرد» و بدینطریق ازطغیان وعصیان آنها جلوگیری کند. شادروان کسروی‌هم، که کتابش را بیست وسه سال نزدیکتر ازامیرخیزی بزمان ستارخان نوشته است، گفته است که «ستارخان تاتوانست ایستادگی کرد وهرروز چشم‌براه بود که قورخانه برایش برسد وگشایش پیدا شود وچون ازهیچ‌جا گشایشی نشد و از فشنگ بیکباره سختی روی داد ناگزیرشدند ازنگهداری‌شهرچشم‌پوشیده‌برهائی خود کوشند وگویا شب‌پانزدهم آبان (۲۲ شوال) بودکه نزدیك بدمیدن بامداد ازآنجا بیرون‌آمدند».

مخابرات رسمی دربارهٔ سقوط اردبیل

رشیدالملك، فرمانده‌کل اردوهای کمکی ستارخان، که بدستور والی ازتبریز حرکت ودر سراب متوقف بود در تلگرام مورخ ۱۶شوال خبرفرار ستارخان رابمخبرالسلطنه والی آذربایجان مخابره‌کرده نوشته است که سردار ناهار را در دوفرسخی سراب خواهد بود. گرچه‌این تلگرام ازلحاظ تاریخ صحیح‌نیست ولی حکایت ازآن دارد که سرداروبارانش از «نزدیك بدمیدن صبح» تا «ناهار» بتاخت حرکت‌کرده ودر این فاصله بالغ برده فرسخ راه پیموده‌اند.

رشیدالملك دراین تلگرام ترس ووحشت ساکنین سراب‌را نیزبوالی ابلاغ و ضمن اعلام اقدامات حکومت وانجمن آن شهردراستحکام کوچه‌ها، موکداً تقاضای

اعزام کمك کرده است. والی که از داستان فرارستارخان بیخبر بود درجواب وی، که همانروز حضوراً مخابره شده، شکل تخلیهٔ اردبیل وسرنوشت قورخـانه ومهمات را پرسیده است.

برای آنکه خوانندگان را درجریان احساس مسئولیت والی یك ایالت بزرگ ایران نسبت بسرنوشت رقت بار اردبیل، که خود وی ماهها قبل از آغاز حمله وغارت از آن مطلع وبرای جلوگیری از پیشامد هرگونه اختیارداشت، قراردهیم عین تلگرام ویرا نقل میکنیم:

«جناب مستطاب اجل رشیدالملك. شکل تخلیـهٔ اردبیل چطـور بوده است. قورخانه وتوپخانهٔ آنجارا چه کرده‌اند. سلیقهٔ سردارملی چیست. جمعیت شاهسون وقراچه‌داغی راچقدر تخمین میکنند. مابین اینها و اردبیلی چه گفتگو شده است. با سردارچقدرسوار آمده. ازحاجی خواجه‌لو وکیك‌لو وحسینعلیخان طالش چه اطـلاع دارید. عنایت‌السلطنه وعلاءالسلطنه وسایرسر کردگان چه رأی میدهند وچه استعداد دارند. اردوی تبریز که امروزحرکت کرده است شجاع‌الدوله‌هم باعدهٔ سوار حاضر میشود. سعیدالملك را هم میفرستم اما اتخاذ رأی صحیح موقوف باطلاعاتی است که خواسته‌ام. مخبرالسلطنه».

مندرجات این تلگرام کنون نیزمایهٔ تأسف اردبیلیان است زیرا چنانکه ملاحظه میشود سرنوشت رقت‌بار دهها هزارمردم اردبیل بهیچوجه مورد عنایت والی نبوده واگرراست باشد که سردارملی ومدافعان اردبیل، بنحویکه امیرخیزی و کسروی‌هم آورده‌اند، بدفعات تقاضای ارسال فوری جنگ‌افزار و استعداد کرده‌اند، این جمله که «شجاع‌الدوله هم با عدهٔ سوارحاضر میشود . سعیدالملك را هم میفرستم» خالی ازسرزنش نخواهد بود وذهن انسان را ازقبول قضاوتهای نامساعد برخی ازمورخین دربارهٔ والی مصون نخواهد داشت. چه او که اکنون بدین‌کار مصمم گشته است اگر بموقع بدرخواست سردار و مردم جواب مساعد میداد اردبیل و ایران را از یك بلای خانمانسوز رها می‌ساخت. ولی چه شد که چنین نکرد برما روشن نیست.

باری رشیدالملك در جواب تلگرام، براساس اطلاعاتی کـه یارمحمدخان-

کرمانشاهی، ازیاران صمیمی وبنام ستارخان، در اختیار وی گذاشت عدهٔ شاهسونان را خیلی زیاد قلمداد کرده نوشت که آنها چنددفعه حمله نموده کشتار زیاد دادند و سرانجام وارد شهرشدند. قورخانه ومهمات درشهر مانده، سردارملی باسیصد نفراز بیراهه فرارو حکمران اردبیل بقنسولخانه پناهنده شده‌است.

ملاقات ستارخان و باقرخان درسراب

ستارخان ویارانش بتاخت خود را از محاصرهٔ عشایر بدر بردند وبشهرسراب رسیدند. کسروی میگوید که اردوهای باقرخان‌سالارملی وحاج‌صمدخان‌شجاع‌الدوله ورشیدالملك که برای کمك بمحاصره‌شدگان آمده بودند درآنشهر (یعنی سراب) متوقف بودند. ستارخان، که این واقعه روح اورا بشدت‌فشارمیداد، ازملاقات باصمدخان خودداری کرد وبا رشیدالملك نیزتندیها نمود وپس ازآنکه سرگذشت خودرا با باقرخان در میان گذاشت عازم تبریز شد و در میان استقبال پرشور تبریزیان وارد آن شهر گردید؟!.

نکته‌ای که درمآخذ موجود مورداختلاف است تاریخ فرارستارخان‌ازاردبیل میباشد زیرا شادروان کسروی آنرا شب ۲۲ شوال ومرحوم امیرخیزی شب۲۳شوال نوشته‌اند. حال‌آنکه روزنامه ایران‌نو درتاریخ ۲۲ شوال‌آنرا جزو اخبار ذکرنموده چنین‌آورده است:«ازقرارتلگراف رسمی که بحکومت رسیده معلوم‌میشود که جناب ستارخان بایك ملاحظهٔ جنگی با سیصد نفر ازیارانش از اردبیل خارج شده بسراب آمده که بایك قوهٔ جدید ازنوباردبیل هجوم بیاورد...» چون درآن ایام‌سیم‌تلگراف اردبیل باخارج، بوسیلهٔ عشایرقطع شده بود میتوان تصورنمود که این خبرازسراب مخابره‌گردیده وچون فاصلهٔ سراب‌تا اردبیل‌دوازده فرسخ وحداقل‌با وسایل‌آنروزی یك روزه راه بودجای تأمل است‌که سردار روز۲۲ از اردبیل فرارکرده باشد.زیرا درآنصورت لازم میشود که‌خبرورود اوبسراب همانروزبتهران وبه «حکومت»واصل شود وازآنجا بروزنامهٔ ایران‌نو، که بتاریخ روزطبع‌ومنتشرشده‌است، برسد.

مآخذ دیگری که ما دسترسی یافتیم کپیهٔ خطی تلگرافات و مکتوبات رسمی

رشیدالملك باتهران وتبریز است[1]. دراین مجموعه تاریخ تلگرافی، که در آن رشیدالملك فرارستارخان را بوالی مخابره کرده است، ۱۶ شوال قیدشده درحالیکه ازفرارستارخان در آن تاریخ خبری نبود. بویژه آنکه این تلگرام را تلگرام دیگر رشیدالملك ازجهة تاریخ تضعیف مینماید و آن بتاریخ ۲۰ شوال ومشعر بر آنست که «سالار امروز وارد شد» واگر فرار ستارخان روز ۱۶ شوال باشد ملاقات وی باسالارملی، درسراب که کسروی بدان اشاره کرده است، صحیح نخواهد بود.

اختلاف مآخذ درمورد تاریخ صحیح فرارستارخان مارا وادار بجستجوی زیادی نمود وسرانجام خبری که درشمارهٔ ۲۷ مورخ ۲۲ شوال ۱۳۲۷ قمری، در روزنامهٔ شرق درتهران چاپ شده است این ابهام را روشن گردانید. خبرمندرج در آنروزنامه چنین است:

«دیروز دوساعت بغروب مانده سردار ملی باسیصد نفر از همراهانش وارد سراب شده تلگرافی هم بایالت مخابره نموده که بملاحظهٔ همدستی و ارتباط اهالی باشاهسونها بعداز چندروز که در محاصره بودیم لابد از اردبیل خارج شده خود را بسراب رسانیدیم».

این خبرحاوی تاریخ صحیح فرار ستارخان از اردبیل است که نیمه شب پنجشنبه ۲۱ شوال ۱۳۲۷ هجری میباشد وچون روزنامه روز ۲۲ منتشر گردیده است بدلایلی که دربارهٔ خبرروزنامهٔ ایران نو آوردیم نمیتوان در صحت آن تردید نمود. اما یك نکتهٔ تأثرآوری در آن بچشم میخورد و آن تهمتی است که بنام همدستی باعشایر بمردم اردبیل زده شده است واین خود دور ازجوانمردی میباشد.

درصفحات پیش گفتیم که پیشنهاد رحیمخان برای انصراف ازغارت اردبیل تسلیم ستارخان باو بود و اگر روح جوانمردی و اصول مهمان نوازی اردبیلیان اجازه میداد باقبول آن، شهر و دیار خود را از بدبختی بزرگی که در انتظار آنها بود رهائی میدادند ولی آنان حاضر بچنین کاری نگشتند و آثار آنرا که قتل جمعی از

۱ــ این مجموعه متعلق به آقای موسی صادقی است.

مردم وغارت وچپاول هست ونیست سکنه بود تحمل نمودند .

در آنروزها بین‌بعضی ازبزرگان اردبیل بارحیمخان چلبیانلو، فرمانده عشایر مذاکراتی صورت‌میگرفت تاشایداورا وادار بانصراف ازحمله نمایندواین حق‌طبیعی آنان بود . لیکن چنانکه گفتیم یاران ستارخان ، که هست و نیست متمکنین را از آنها گرفته وازحد اعلای بدرفتاری خودداری نمیکردند ، برای آنکه جان خود راازاین مهلکه نجات دهند موضوع را بنحودیگری بسردار گفتند وچه‌بساکه در موقع تنظیم تلگراف نیز ،برای موجه قلمدادکردن‌فرارخود، آن‌عبارت‌را درمتن آن‌جاداده‌اند. والا جای سئوال است که این چه‌سازشی بوده‌است که عشایر پس‌ازتصرف‌شهربهیچکسی رحم‌نکردند وهیچ‌خانه‌ای را از چپاول وغارت مصون نداشتند وگویا قسمت اعظم این‌خشونت را نیزبخاطر عدم دستگیری وتحویل ستارخان ویارانش برمردم این‌شهر روا داشتند .

باری ابهام دیگری نیزبرای ماباقی است وآن اینکه اگرستارخان با اردوهای باقرخان ودوفرمانده دیگر ازسراب باردبیل برمیگشت آیا می‌توانست کاری ازپیش ببرد یانه؟...وانگهی رشیدالملك که‌فرماندهی آن قوارا برعهده‌داشت آیا ازدستورهای سردارملی اطاعت می‌نمود یاخیر ؟...

ما همچنین از علت توقف باقـرخان و صمدخان و رشیدالملك در سراب ، با تجهیزات ونیروئی که دراختیار داشتند ، بیخبریم همچنانکه سردارمحیی نیز، که باعده‌ای ازمجاهدان وچندین عراده توپ ازطرف گیلان‌آمده بود، درآستارا توقف کرده ازپیشرفت بطرف اردبیل خودداری می‌نمود.

خودچنین‌میپنداریم که باآن‌روحیهٔ متزلزل‌عشایرواینکه جمعی‌ازآنها برگشته‌و باقی‌ماندگان نیزمیانجی‌هائی برگزیده بودند اگرهردو نیرو ، درزمان استقرارسردار دراردبیل، باین‌شهر میآمدند باحتمال قوی مهاجمین‌راکه ازداخل‌شهر نیزسخت تحت فشاربودند مجبوربترك محاصره میکردند. چه شد که چنین نکردند علت‌آن‌بدرستی دانسته نیست وبهتراست بداستان خود برگردیم.

چون صبح شد تنی چند از قلعگیان که نگریخته باقی مانده بودنـد آذوقهٔ موجود درقلعه را برداشته بکنسولگری روس رفتند تا پناهنده شونـد. ولی کنسول آنها را نپذیرفت و بکنسولخانه راه نداد. اینان که جان خود را درخطر می‌دیدند با تغییروضع وشکل وتك تك، مثل دیگرمردم عادی، وارد کنسولگری شدند و هریك درگوشه‌ای جائی برای خود گرفتند.

ما ازعلت باقی‌ماندن آنها، جز میرزامحمد وکسانش، که از سردار دل‌پری داشتند، آگاهی نداریم و چنین میپنداریم که وسایل کافی برای فرار دراختیار نداشتند یا احیاناً در قلعه باقی ماندند که باتیراندازیهای پراکنده عشایررا بخود مشغول دارند وفرصت کافی‌برای فراریان فراهم سازند. شاید هم غیرت ومردانگی چنین اجازه‌ای بدانها نداد. آنچه قطعی استاینست که آنها دیگر امکان دفاع ازشهر نیافتند وبارفتن بکنسولخانه، که روبروی در شمالی قلعه‌بود، جان خود را نجات دادند.

ورودسران عشایر بشهر

مجاهدان اردبیل، بیخبر ازفرارسردار، مثل‌روزهای‌گذشته ازشهر دفاع میکردند ولی آمدن آنعده از قلعگیان به‌کنسو- لگری واعلام اینکه ستارخـان از شهر رفته است دستگـاه کنسولی ودیگرانرا از این واقعه خبردار کرد وبقول مرحوم محسنی دراندك زمانی این خبرمثل توپ درشهر صدا نمود وهمه را دربهت وحیرت زاید الوصفی فروبرد ودرباختن روحیهٔ مدافعان سخت مؤثرافتاد. رحیمخان چون ازاین امرآگاه شدابتدا باورنکرد وآنرا یك حیلهٔ جنگی دانست ولی چون خبرهای قابل اعتمادی بو کیل- الرعایا، که درستاد عملیات عشایر درنیار بود، رسید جلسهٔ مشاوره‌ای تشکیل یافت وباعجله تصمیم باشغال شهرگرفته شد.

اینان متفقاً حرکت کردند وچون شهربلا دفـاع شده بود بدون هیچ مقاومتی بدان درآمدند درحالیکه جمعی ازمردم هم بتماشای‌آنها ایستاده‌بودند. وکیل‌الرعایا طبق‌نوشتهٔ مرحوم‌محسنی‌بمسجدجامع رفت ورحیمخان‌راه نارین‌قلعه‌را پیش‌گرفت. ساعتی بعداو درقلعه و وکیل درخانهٔ خود استقراریافتندوشهربتصرف عشایر درآمد.

مانمیدانیم که مرحوم وکیل الرعایا درمسجد جامع چه کرد ونیز سهم او دراین حمله وغارت چقدر بود واصولا آیا او بتاراج وغارت مردمی، که خود وپدرانش با آنها زندگی کرده بودند، راضی بود یانه؟ ولی رحیمخان باتفاق امیرعشایر مثل سرداران فاتح قلعه را، که مرکز استقرارحکمرانان بود، اشغال کرده بساط فرمانروائی بگسترد.

گفتیم که جمعی ازعشایر ازطول محاصره خسته شده برگشته بودند. شاید بخاطر بعضی از خوانندگان چنین خطور کند که مدت محاصره آنچنان طولانی نبود تاموجب خستگی شود ولی درجواب میگوئیم که اینان مردمی متحرك وبیابانگردی بودند وچند روز اقامت دریك نقطه برای آنها سخت وناگوار بود. بعلاوه دفاع دلیرانهٔ مجاهدین جمعی از آنهارا دراین عقیده راسخ گردانیده بود که باچنین استحکامات وچنان مردان مدافع، امکان تسخیر شهرفراهم نیست. این بود که توقف را بی‌نتیجه دانستند وراه اوبه‌های خود را پیش گرفتند. اما چون خبر فرارستارخان وسقوط شهر رسید همگی برگشتند ودسته دسته وارد شهرشدند.

چگونگی غارت‌شهر

امیرخیزی مینویسد «پس از مراجعت سردار، مردم اردبیل ببلای خانمانسوزی گرفتار شدند که واقعاً تأثرانگیز ورقت آوربود. سواران رحیمخان وبیگ‌زادگان شاهسون چون شهر راخالی از حریف دیدند بایك حرص و ولع وحشیانه دست بقتل وغارت باز کردند. آتشی افروختند که دودش فضای شهر را فراگرفت وبرخشك وترابقا نکردند. آنچه میتوانستند و از دستشان برمیآمد دریغ نورزیدند».

کسروی نیز میگوید «فردای آنشب که ستارخان ویارانش از اردبیل بگریختند سواران قره‌داغ وشاهسون بشهر ریخته بی‌آنکه پروائی کنند و یا از کسی جلوگیری ببینند دست بتاراج گشادند. بازارها و تیمچه‌ها وکاروانسراها، که پراز کالاهای بازرگانی بود، همه را یغما کردند. خانه‌هارا سراسر بجاروب تاراج روفتند. چنانکه گفتیم انبوهی ازمردم بکنسولگری پناه برده بودند ولی کسی نتوانسته بود چیزی از بازارها وخانه‌ها بیرون برد. آنهمه دارائی بهرهٔ تاراجگران گردید. جز از بستگان

روس، که رحیمخان از آنان هواداری‌مینمود، وخانه‌ها وحجره‌های ایشانرانگهداری میکرد، خانه وحجرهٔ کسی بی‌تاراج نماند. مردم تماشا میکردند و یغماگران کالا وکاچال را بارکرده میبردند. کسیکه این هنگامه را دیده چنین میگوید زنان‌شاهسون هرکدام باچند شتری بشهر شتافته بودند وپی‌هم بارکرده راه میافتادند».

دربازار وسراهای تجارتی مغازه وحجره‌ای نمانده بود که درهای آن‌نشکسته واجناس آن بیرون‌نریخته‌باشد ودرمحلات دورونزدیک‌خانه‌ای‌نبود که اثاث آن‌تاراج نگشته بیغمانرفته باشد. درآندوره موضوع آماروبرآورد خسارت اجتماعی معمول نبود تابتوان گفت که چه مقدار براین‌شهر زیان واردگردید. ولی برای مجسم ساختن ثروت آنروز اردبیل باید گفت که مرکزیت تجارتی این‌شهر بازارها و انبارها و کاروانسراهای‌بزرگ ومتعدد آن‌را پرازکالا داشت ورفت‌وآمدمرتب بروسیه‌وتجارت بانقاط دوردست، خانهٔ اکثریت مردم‌را پراز اثاث ومبلمان روسی‌ولهستانی‌واطریشی کرده بود.

روزگاری که هنوز درتهران ومرکز کشور، جز درخانهٔ عمال مهم دولت، میز وصندلی‌دیده نمیشدخانهٔ اغلب تجار وسرمایه‌دار اردبیلی بابهترین صندلیهای‌لهستانی ومیزهای روسی «مبله» شده بود وتختخوابهای فنری مزین، اطاقهای خواب آنهارا مجلل میساخت. سیم‌وزر، بصورت زینت‌آلات زنان، بمقداربسیار زیادی درخانه‌ها موجود بود وپارچه‌های ترمه وزری ومخمل وماهوت رختدانها را، بشکل لباس ویا طاقه‌های‌گرانبها، پرمینمود. همهٔ سکنه فرش داشتند وتعداد سماوری که بغارت رفته بیشمار بوده است. آفتابه‌لگن‌ورشو، ساعتهای شماطه‌دارگرانبها، صندوقهای‌ساخت روسیه، دیگ ومجموعه ومسینه‌آلات، قلیانهای نقرهٔ منقوش کم‌نظیر، رختخواب ومتکاهای پرقو ودیگر اشیای خانه‌ها همراه توپهای پارچه، کیسه‌های قند و شکر جعبه‌های چای، عدلهای خشکبار و ادویه و، آنچه که در بازار پر از متاع آنروز اردبیل موجود بود همگی بارچهار پایان گردیده از شهر خارج شد وخشونت و وحشیگری مهاجمین رعب و وحشت خاصی برهمه مستولی‌گردانید.

این غارت سه روز متوالی ادامه یافت و چون نظم و نظامی نبود گاهی یك خانه در یکروز چندین بار بوسیلهٔ دسته‌هـای مختلف تاراج میشد . در بعضی از خانه‌ها که صاحبان آنها مختصر مقاومتی میکردند باته تفنگ مضروب ومجروح میگشتند.

نوشتهٔ جرایدآنروز در باب غارت اردبیل

انجمن ولایتی اردبیل بعداز رفتن عشـایر تلگرافی بتهران مخابره کرده قسمتی‌ازاین فجایع را ذکرنموده‌است.درآن تلگراف که درشمـاره ۷۲ مـورخ ۸ ذیقعده ۱۳۲۷ قمری روزنامهٔ ایران نومنعکس شده چنین آمده است :

«اشرار چه کردند وچه میکنند . خدایا قلم یارای تحریر ندارد . الهی بازار ودکاکین وکاروانسراها وبیوتات حتی مخلفات بقعـات متبرکه ومساجد بیغما رفت . دودخانه‌ها هوارا تیره کرده . کشته‌ها بی‌غسل و کفن ودفن درکوچه‌ها مانده . ناموس رفت . عصمت رفت . سبحان‌الله جائیکه مخدرات اسلامیه تمـام در خوف عصمت وهتك ناموس اضطراراً در مساجد، که بعقل خودشان محل امن میدانستند ، نمیدانم تاچه‌اندازه از تعدیات اشرار بستوه آمدند ضجه کنان بی‌چادر ومعجر قرآن بسردر کنسولخانهٔ روس پناهنده‌اند ...» این تلگرام مطالب تأثرآور دیگری داردکه ما از نقل‌آنها خودداری نمودیم تاقسمتی‌هم ازمکتوب دیگری راکه درآن تاریخ‌ازاردبیل بآن روزنامه رسیده است بیاوریم . آن نامه چنین مینویسد :

«گردهم شرح من ازظلم وبلای وطنم سوزد از آتش دل نامده برلب سخنم
بخدائی که برافراشته این سقف بلند شرمم ازگفتهٔ خویش‌آید وازخویشتنم

ویرانی اردبیل نه‌بحدی است که بشرح وبسط گنجد . اتلاف عرض وناموس مسلمین وتجاسر اشرار وتخاسر اهالی بحدی است که میزان عقل نسنجد . آه بیوه‌زنان و نالهٔ مظلومان بآسمان و کروبیان میرسد . شهر بآن عظمت ونقطه بآن اهمیت حالا دهکدهٔ مخروبه واموال حجرات ودکاکین بازار تماماً ومخلفات خانه‌هـای یك شهر، باستثنای خانه‌های مستبدین بی‌دین، همه بتاراج ویغما رفت . عموماً مفلس فی امان‌الله شدندکه یکی ازاهالی یك گیروانکه چای ویك‌گیروانکه توتون از آستارا خواسته بود ، دراردبیل پیدا نمیشود . از ده هزارخـانه روشنی یك چراغ نمیآید .

همه درصحن کنسولخانه گرسنه ، ازسرما لرزان ... درحیرتم که چرخ چرا واژگون نشد ... بساط کربلا را اولاد امیه در اردبیل از نوبرپا کردند ...ای هموطنـان ، بیاد زنهای رنگ پریده ودلهای طپیده ، وناموسهای از دست رفته ، اطفـال کشته ومفقود شده ... درهرشهر وبلاد ، مجلس تعزیه برپا سازید و...» بابیان مطالب دلسوزدیگر استمداد و یاری میخواهد .

مقالهٔ دیگردر آنجریده بچشم میخورد که در آن آمده است یکقرص نان یکهزار آنهم پیدا نمیشود . آنهائیکه مرده‌اند جان بـدربرده خلاص شده‌اند . بقیـةالسیف در گوشه‌ای از گرسنگی تلف میشوند...در این مقاله هم از مردم استمداد گشته است.

درشماره ۶۷ مورخ غره ذیقعده همـان روزنامه درباره حوادث اردبیل چنین نوشته شده است «... آنچه بدرستی میشود فهمید اینست که اشرار بعداز تصرف اردبیل هرقدر توانستند نقاط متصرفه را غارت کرده ، غارت خود را برداشته بطرفی رفته‌اند از قرار معلوم دومحلهٔ شهر دو سنگر محکم داشتند اشرار نتوانستند متصرف شوند تاکنون بحال خود باقی است».

طبق مندرجات آن روزنامه اردبیل در آن تاریخ ده‌هزارخانه داشت که جز یکصد خانه کمابیش، که محل سکونت مستبدین وسران عشایر بود، همه تاراج گشتند وبقول روزنامهٔ «کاسپی» چاپ باکو ، که روزنامهٔ ایران نو نقل کرده، قوجه بیگلوها بیش از هزار بار شترمال بآنطرف مرز بردند تا باقراردادن آنها درخاك روسیه، ازتعقیب قوای دولتی درامان باشند .

آتش زدن سرای حاجی احمد

بازار بکلی تاراج گردید . درهای مغازه‌هـا عموماً شکسته شده برکف بازارها افتاد . اجناس همه بغارت رفت وآنچه که بـردنش برای غـارتگران میسر نمیگشت بزمین ریخته پایمال شد . کسی که این واقعه را بچشم دیده چنین میگفت که عشایر وقتی وارد یك دکان بزرگ بقالی میشدند اجناسی راکه مورد علاقه داشتند میبردند ولی مثلا نخود، لپه، برنج ، سمـاق ، نمك وغیر آنهـا را که سنگین‌وزن وسبك قیمت بودند درهم

میریختند و کیسه‌های آنها را خالی کرده برای بارکردن اجناس دیگر مورد استفاده قرار میدادند.

بازار اردبیل در آن تاریخ بالغ بر پانزده سرای بزرگ تجارتی داشت[۱] و در هریك از آنها، کم‌وبیش، درحدود یکصدتجارتخانه موجودبود ودر آنعهد که موضوع سرقفلی معمول نبود کوچکترین آنها باچند هزارتومان یا بیشتر واگذار میشد. سرای حاجی احمد موقعیت خاصی داشت زیرا مرکزتجارت امتعهٔ خارجی بویژه ادویه‌جات بود. غارتگران نخست اجناس آنرا تاراج کردند وبعد برای آنکه نقشهٔ روسیان بدقت اجرا شود بدستور رحیمخان آنرا آتش زدند ودوروز بعد، که هنوزهم‌دوداز ویرانه‌های آن برمیخاست کنسول روس راکه بارحیمخان وامیرموقرهمراهی میشد برای بازدید و تماشای آن آوردند.

مرحوم محسنی مینویسد تماشای آنروز کنسول طوری صورت‌گرفت که عامی‌ترین مردم نیز بعلت این واقعه پی‌بردند و اینکار را مقدمهٔ ورود قشون بیگانه دانستند.

قتل وغارت، بطوریکه گفتیم، سه‌روز بطول انجامید، بااینحال حسینعلیخان فولادلو تا روز ۲۹ شوال در اردبیل باقی ماند وبعداز آن تاریخ بود که تاب تحمل نتایج جگرسوز اعمال وحشیانهٔ خود وهمدستانش را نیاورده بدنبال دیگران ازشهر بدررفت، بخصوص که خبرآمدن قوای دولتی نیزاز راه آستارا وسراب قوت‌گرفته سخن از ورود آنها درمیان بود. حال آنکه سربازان روس نیز بتدریج وارد شده اختیار شهر را دردست‌گرفته بودند.

رحیمخان خود روزها بقلعه میآمد و شبها درقریهٔ کلخوران میخوابید. او در

۱ـ نام برخی ازاین سراها بدینقرار بود: سرای دوگوچی (برنج فروشها)، سرای گلشن، سرای حاج شیخ‌الاسلام، سرای زنجیرلی، سرای حاج میرزا (سرای خشکبارچی) سرای وکیل، سرای حاجی احمد، سرای میرزا رحیم، سرای حاج امین، سرای حاج شکر، سرای جهودها، سرای مجیدیه، سرای تبریزیها و...

این چندروز ازجانب‌خود ، غفارخان سالارموقررا بحکومت اردبیل منصوب‌داشت ومحسن خان سردار فاتح ، پسر میری‌خان داشکسنی را، که مردم او را ازاشراربنام می‌شناختند ، پیشکار حکمران گردانید . عجب آنکه اینان باردیگر درهمان‌چندروزهٔ حکومت ، دست بتاراج جدیدگشودند وخانه‌هائی را ، که بمناسبت سکونت سران عشایر، غارت نشده بود ، تهدید بغارت کردند و از صاحبان آنها که یکصد خانه کم وبیش بود پولها گرفتند .

مردم بکلی مستأصل گشتند وبمساجد پناه بردند . کسانی نیز هدف تیر عشایر قرارگرفته کشته‌ویا زخمی گردیدند.شادروان‌محسنی درنوشتهٔ خود تعدادکشته‌شدگان وزخمیان این واقعه‌را برچهل نفراز مجاهدان و ۲۴۰ نفر ازاهالی وعشایربالغ‌میداند.

روزسوم‌یکی‌ازعلمای‌والامقام‌شهربنام‌حاج‌محمدعلی که‌معروف به‌میرآخوراف واز روحانیان دانشمند وروشنفکراردبیل ومورداحترام جامعه بود پیغامی به‌رحیمخان ودیگر سران عشایر فرستاده گفت «شمر وسپاهیان عبیدالله بن‌زیاد یکروز در کربلای حسین (ع) قتل وغارت کردند آیا شما چندروز میخواهید این مردم بی‌پناه را تاراج کنید ؟».

این گفته ظاهراً دربعضی‌ازآنها مؤثر افتاد وکم‌کم راه بازگشت پیش‌گرفتند بخصوص که مقصود نیز حاصل‌گشته وهمهٔ آنها ، از طراح ومجری ، بهدفهای خود رسیده بودند .گویا این پیام باورود طلایهٔ سپاهیان روس مصادف‌گردید وآنان نیز روز چهارم باردبیل رسیدند . روزنامهٔ ایران نوضمن‌خبری که حاکی ازاین موضوع است مطلب دیگری نیزاضافه می کند وآن اینکه دوروز آخر مردمان بهیجان‌آمدند وچند نفر از اشرار راکشتند چند نفررا هم توقیف کردند .

طبیعی است که رحیمخان و یارانش درصدد اخذ مزد و پاداش خود بودند وبطوریکه سالخوردگان میگویند عمال‌روس نسبت به‌سردارنصرت سخاوت‌بیشتری نشان داده احیاناً جانشینی محمد علیشاه را بگوش او میخواندند .

اتحاد مجدد عشایر برای تسخیر ایران

گفتهٔ فوق را پیمانیکه وی بـاسران عشایر در آستانهٔ سقوط اردبیل بسته، ودرحاشیهٔ قرآنی همه مهر کرده‌اند ، تاحدی تأیید می کند، اینك ماآنرا ازکتاب قیام آذربایجان وستارخان بنقل از کتاب خاطرات وخطرات مخبرالسلطنه عیناً میآوریم :

« بسم‌الله الرحمن الرحیم . بتاریخ نوزده شوال المکرم ۱۳۲۷ . این بندگان درگاه رؤسای ایلات وعشایر ولایات خمسه باقتضای تکلیف مذهبی و وظیفهٔ شاه‌پرستی، که برای اعادهٔ امنیت وسلطنت ایران ودفع شر مفسدین وقلع وقمع معاندین دین مبین وترویج مذهب جعفری علیه آلاف التحیة والثناء، اتفاق واتحاد کرده وبدواً در این ولایت اردبیل اقدامات کرده‌ایم برای اصلاحات کلیه درآتیه وانجام این کار کلام‌الله ربانی را فیمابین خود شاهد قرارداده شرایط میگذاریم که باکمال مجاهدت از بدو اقدام تاختم وانجام، مالاً وجاناً تاآخرین قطرهٔ خون وحبهٔ مال خودمان ساعی باشیم وحضرت اجل آقای سردار نصرت را برای خودمان سردار کل دانسته اجرای اوامر ایشانرا برخود لازم بدانیم، هرکس ازاین عمل تخلف کند ودست بچپاول بزند اورا ازجرگهٔ رؤسا خارج کنیم. حق ایلیت ومذهب صحیح را ندارد واین کلام‌الله مجید خانهٔ اورا برچیند. باید عموماً ومتفقاً دارائی اورا چاپیده خودش را مقتول ومعدوم نمائیم . سردار نصرت امیرعشایر. سالاراسعد . سالارالسلطان . سالار نصرت . لطف‌الله‌خان سرتیپ. اقتدار نظام . اسعدالسلطنه. هزارخان. فاتح‌الممالك . سالارعشایر . سیف‌السلطان. صارم‌السلطان. سالار فیروز . رشید الممالك . سالار دیوان . مستعان‌الملك. بدل‌خان . حسینعلی‌خان . عبداله‌خان . ابوالفتح بیك. قدرت‌خان. ماشاالله خان. عزت‌الله خان. بدرخان. محمد قلیخان. محمدخان. جوادخان. انشاالله‌خان. نصرالله‌خان. آقابیگ. فتح‌الله‌خان. محمد نصیرخان. هاشمخان».

خوانندگان دانشمند توجه دارند اولا این عهدنامه بموجب تاریخ آن، که ۱۹ شوال است، بعداز حملهٔ آنان باردبیل تنظیم گشته ودر روزهائی صورت گرفته است که فولاد لوها ازمحلهٔ یعقوبیه در شهر رخنه کرده و خانهٔ حاج ناظم‌التجار را گرفته

وسپس مجبور بعقب‌نشینی شده بودند و با آنکه در این عهدنامه بقرآن ربانی سوگند خورده‌اند که «هرکس ... دست بچپاول بزند اورا ازجرگه رؤسا خارج» کنند با اینحال دو روز بعد از تاریخ این قسم‌نامه ، که اردبیل بدست آنها افتاد ، تمام شهر بتاراج رفت بدون آنکه کسی را از«جرگهٔ روسا» خارج نمایند .

ثانیاً درتلگرام قبلی که ازتبریز بوسیلهٔ سفارت روس در تهران بمحمد علیشاه مخابره کردند همواره صحبت از «اعلیحضرت اقدس محمد علیشاه قاجار ارواحنا فداه» داشتند حال آنکه مرکز شخصیتها دراین عهدنامه «حضرت‌اجل آقای سردار نصرت» قرارگرفته واو را برای خودشان « سردار کل دانسته اجرای اوامر ایشانرا برخود لازم» شمرده‌اند . تحریم غارت وچپاول نیز بدانجهة بوده است که حضرت اجل مذکور هرآینه درشأن سلطنت‌قرارگیرد ودرعداد غارتگران بحساب نیاید غافل از آنکه ماهیت وجودی و رفتار رحیمخان ونحوهٔ تربیت کسان وی با این عهدنامه‌ها قابل تغییرنبود .

مرحوم محسنی مینویسد که من «درآنموقع در قنسولخانه بودم میرزا محمد خان حسین‌زاده رئیس انقلابیون درطالار دیگر دراز کشیده ابداً حرفی نمیزد وفقط دربحرفکر وخیالات‌غوطه وربود. دراین ساعت خبررسید که بازار را غارت‌نمودند میرزا محمدخان محض استماع این‌خبر بلند شده بنای رقصیدن‌گذاشت . سئوال نمودم چه‌خبر است بااین اوضاع دهشت و وحشت چه‌جای رقصیدن است گفت از صبح تاکنون درخیال بودم اگررحیمخان بعداز تصرف اردبیل باموال مردم‌متعرض نشود بااین قوه تاطهران خواهد رفت واز هرنقطه عبور کند اهالی آن محل قیام بمساعدت رحیمخان خواهند کرد .

حالاکه اردبیل راغارت نمودند مطمئن شدم وآن خیالات که مرا احاطه کرده واسباب نگرانی‌بود، رفع‌گردید . بعداز این‌بیک‌ده نمیتوانند بروند که اینهااشخاص بی‌شرف‌و دزد پلاس هستند واینان‌مردم میدان سیاست‌نیستند. من چنان تصورمیکردم که قیام‌طوایف اردبیل‌ومشگین ازنقطهٔ نظرسیاسی‌است وبااین‌قوه واستعدادبهرطرف

ایران که عزم نمایند بدون موانع تسخیر میکنند».

انعکاس جهانی غارت اردبیل

قتل وغارت اردبیل دردنیای آنروز سروصدای زیادی براه انداخت وخبر وقایع دهشتناك آن مدتها باعناوین درشت در صفحات اول روزنامه‌های لندن و پاریس ودیگر پایتخت‌های اروپائی درج گردید. روزنامهٔ تایمز لندن در تاریخ سوم نوامبر باعباراتی که مخصوص سیاست انگلستان است چنین نوشت «ضعف خزانه وکمی پول را که وقایع نگارما بیان میکند که سبب تأخیر وتعویق اقدامات لازمهٔ دولت ایران برای جلوگیری وسر-کوبی شورشیان اردبیل شده همچنانکه مکرر درمکرر گفته‌ایم سبب عمده وعلت کلی آن بدبختیهای فوق‌العاده داخلی این مملکت بیچاره است که مستقلاً باید متحمل شود ...» وپس ازذکر مطلب بالنسبه مفصلی در اینباره اضافه مینماید « اگر چنانچه اردبیل فی‌الواقع مغشوش شده‌است خیلی جای خوف وهراس است زیراکه اغتشاش اردبیل سبب تضییع و تخریب اصلاحاتی است که در عرض این چند مساههٔ اخیر شده است ...»[1]

این دلسوزیها نه بخاطر اردبیل ومردم بلا دیدهٔ آن بود بلکه چون باورود قشون روس بآذربایجان ، باصطلاح روزنامه نگاران عصرما ، تعادل قوای روس وانگلیس درخاورمیانه بهم میخورد این اقدامات نوعی اعتراض بردولت بهیهٔ روس محسوب میشد وخود هشدار بین‌المللی بر آن دولت بشمار میآمد .

دولت روس نیزمتقابلاً برای آنکه عملیات خودرا دراین‌واقعه مشروع جلوه دهدبیانیهٔ رسمی‌ای صادرنمود که شادروان کسروی خلاصهٔ آنرا در کتاب خودآورده وماآنرا دراینجا نقل میکنیم[2]:

«ایلهای سرکش شاهسون، که درنزدیکیهای سرحد قفقاز نشیمن دارند ، از پیشامدهای کشور ایران فرصت‌یافته دراین‌تازگیها چندین‌بار به‌تاخت وتاز پرداخته‌اند

۱ ــ نقل ازشمارهٔ ۷۲ مورخ ۸ ذیقعده ۱۳۲۷ قمری روزنامهٔ ایران نو.

۲ ــ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان .

وازآمد وشدکاروانیان در راه آستارا واردبیل وتبریز جلوگیری مینمایند . وبتازگی خبررسیده که این ایلها همدست رحیمخان وبهواخواهی محمد علیشاه وبآهنگ برهم زدن مشروطه بکار برخاسته‌اند . فرمانفرمای آذربایجان ستارخان را بایکدسته از مجاهدان باردبیل فرستاد که آرامش را در آنجا برپای گرداند وستارخان چون باردبیل رسید پیش ازهمه خواست ازمجاهدان قفقاز ابزار جنگ گرفته ازشهر بیرون کند ولی دراین کارفیروزی نیافت ودرهمان هنگام شاهسونان وقره‌داغیان باردبیل نزدیك میشدند وآبادیهای سرراه را تاراج مینمودند . بسیاری ازمجاهدان از ستارخان کناره جسته به‌تبریز بازگشتند ودر دوازدهم اکتبر رحیمخان وشاهسونها بدرون شهر درآمده وبا دستهٔ کمی که بنگهداری آنجا می‌پرداختند جنگ آغاز نمودند . ستارخان وحکمران شهر را گذارده بدژ پناهنده شدند وسپس آگاهی رسید که ستارخان بسراب گریخته است وچون این پیشامدها بتندی رخ داده دولت ایران درسایهٔ بی‌پولی و نداشتن لشگر آراسته درست نمی‌تواند بزودی سپاه باردبیل برساند ودرچنین زمانی قنسول روس دراردبیل تنها صدتن قزاق ودودستگاه توپ کوچك برای نگهداری خود دارد وبرای آنکه این نیروی اندك بتواند بستگان روس را پاسبانی نماید قنسول دستور داد همه بستگان روس در قنسولگری گردآیند . دراین هنگام شاهسونان وقره‌داغیان دژ را بسختی بمباردمان می کنند وچون قنسولخانه پهلوی دژنهاده آنجا نیز زیر آتش است ازاین رهگذر که جان قنسول وبستگان روس در زیر بیم است دولت روس باشتاب دسته‌هائی ازسپاه قفقاز بآنجامیفرستد زیرا که آوردن سپاه ازتبریزویا ازقزوین باردبیل بزودی نخواهد بود».

اشغالهای نظامی همواره باچنین دستاویزهائی همراه بوده است . وقتی هیتلر قبل از جنگ جهانی دوم خاك اطریش را اشغال میکرد گفت که قبرمادرش در آنجاست وبرای امکان زیارت آن بایدکشور اطریش استقلال خود را از دست داده ضمیمهٔ خاك آلمان شود ، وزمانیکه نیکسون رئیس جمهور آمریکا درسال ۱۹۷۰ میلادی بکامبوج لشگرکشید اظهار داشت که دشمنان ما در ویتنام ستاد خود را در مرزهای

این کشور برپا کرده‌اند وبرای فیروزی در ویتنام هتك حرمت کشور بیطرف کامبوج ضروری میباشد. اشغال ایران در جنگ دوم بین‌المللی نیز چنین دستاویزی داشت وسپاهیان روس وانگلیس، بنام آنکه چند افسر وجاسوس آلمانی در ایران فعالیت دارند، بحالت جنگ وارد این کشور بیطرف وآرام شدند وایرانرا سالهازیر اشغال نظامی خود قرار دادند. این کار آنقدر نمونه‌دارد که‌ذکر آنها خود کتابهای دیگری بقطرچندین برابر این کتاب میشود. ولی‌همهٔ آنها دراین ضرب‌المثل ایرانی‌خلاصه میشود که گرگ بمیش‌گفت چرا پائین‌آب راگل‌آلود میکنی؟

این ضرب‌المثل داستان کوچکی را بایك‌گرگ ویك میش مجسم میسازد که گرگ نزدیك سرچشمه ومیش پائینتر از او آب میخورد. گرگ طمع درمیش بسته دنبال بهانه میگشت واز اینرو اورا مورد عتاب قرار داده‌گفت چرا آب راگل آلود میکنی. میش هرچه دلیل آورد که اولاً آب راگل‌آلود نمیکند و ثانیاً بفرض‌آنکه چنین‌کند زیانی بگرگ نمیزند زیرا او درقسمت بالای‌مجرا آب میخورد. ولی‌این دلیل‌ها بگوش وی نرفت ولحظهٔ بعد که‌گوشت لطیف میش را از گلوی خود پائین میبرد میگفت «چه دلیلی بهتر از این برای گل‌آلود نمودن آب میتواندباشد؟!...»

آنچه دراعلامیهٔ روسها قابل توجه است تاریخ اشغال شهر از طرف عشایر میباشد زیرا درآن اعلامیه روز مزبور دوازدهم اکتبر (برابر ۲۶ رمضان و۱۹ مهر) ذکر شده حال‌آنکه طبق مدارك موجود تا روز۱۳ شوال عشایر هیچگونه نفوذی‌در سنگر مدافعان شهر نداشتند وروز ۱۳ آن ماه (که‌مطابق‌با ۳۰ اکتبر۱۹۰۹ و۹ آبانماه ۱۲۸۸ بود) از دروازهٔ ابراهیم‌آبادرخنه‌کرده تافردا چند کوچه‌پیش‌آمدند ولی‌براثر کوشش وفداکاری مجاهدان مجبور بعقب نشینی گشتند. ورود رحیمخان نیز بشهر بطوریکه‌گفته‌ایم روز۲۱ شوال یاهفتم نوامبر و۱۶ آبان صورت‌گرفت.

شاید این‌اعلامیه نیز، مثل تلگرام عشایر بمحمد علیشاه، مدتها قبل تهیه شده و روز انتشار تاریخ آن اصلاح نگشته بهمان وضع اول صادر شده است والا تمام مدارك‌ایرانی موجود فرارستارخان وسقوط شهررا زودتراز آن‌تاریخ ذکرننموده‌اند.

ورود روسها بشهر

عشایر چنانکه گفتیم کم کم از شهر بیرون رفتند وبا ثروت وغنائمی که بدست آورده بودند راه اوبه‌های خود را پیش گرفتند. درشهربلا ومصیبت بشدت باقی بود ودرماندگی غیرقابل وصفی برزندگی عمومی سایه می‌افکند. بازار ودکاکین مدتی تعطیل بود ومردم ازعاقبت کار خود نگرانی عمیقی داشتند. چون زمستان درپیش بود ناچار بترمیم خرابیها برخاستند وخانه ودکان خود را بنحوی تعمیر کردند و باقیماندهٔ کالای خود را جمع آورده از نو شروع بکسب نمودند. درعین حال‌نیروی مسلح روس‌نیز، اعم ازسالدات‌وقزاق مرتباً از قفقاز وارد آستارا شده راه اردبیل‌پیش می گرفتند. مخبر روزنامهٔ ایران نو در آستارا آمارورود سپاهیان روس رااز روز ۲۲ تا۲۵ شوال۱۳۲۷ قمری، بدینگونه گزارش کرده است:

«توسط کشتی‌البرز یکصد نفرقزاق. بوسیلهٔ کشتی ترکمان سیصد نفرسالدات. باکشتی ژاندیر چهارصدنفر سالدات. توسط کشتی آنی‌یکصد وبیست وپنج‌نفر. پیاده ازآستارای‌روس هفتادوپنجنفر قزاق. توپ ومسلسل‌سه عراده، قورخانه شش‌عراده، پولمیت‌چهار دستگاه، جملتان۱۰۲۰ نفر. ازسابق در کنسولگری اردبیل قزاق‌موجود یکصد وپنجاه نفر جمع ۱۱۷۰ نفر.

الساعه بیست وهشت شوال‌دو کشتی‌قفقازومرکوری واردآستارا شش‌ساعت مشغول خالی‌کردن قزاق وسالدات هستند»[۱]

روسها پس از ورود بشهر رشتهٔ امور را در دست‌گرفتند، ویس قنسول آنها بتارخ ۲۹ شوال ۱۳۲۷ اعلانی در شهر منتشر کرد که مااینك متن آنرا ازشمارهٔ ۷۳ مورخ ۹ ذیعقدهٔ ۱۳۲۷ روزنامهٔ ایران‌نو عیناً میآوریم:

«برعموم طبقات علماوامرا واصناف وکسبهٔولایت اردبیل باکمال توقیراعلام میشود چون امروزها بواسطهٔ ورود قشون نظامی دولت علیهٔ روس اسباب آسایش عامه وانتظام شهر باسهل وجه ممکن وبرحسب خواهش عموم اهالی اردبیل تنظیم

۱ـ شماره ۷۱ مورخ ۷ ذیقعده. روزنامهٔایران‌نو.

و ترتیبات شهر را برعهده میداریم اینك رسماً اعلان مینماید: اولا ازاین تاریخ ببعد استعمال تفنگ وفشنگ وطپانچه وآنچه که از آلات ناریه صدق میشود موقوف ومتروك عنه داشته ونیز درکوچه ومحلات بهمراه نداشته باشند. اگر چنانچه کسی بخلاف همین اعلان رفتار نماید درصورت وقوع مکلف برتکلیف خود بوده وهرچه از آلات ناریه همراه داشته باشد ضبط وتوقیف خواهد بود. ثانیاً بتمامی تجار واصناف وکسبهٔ بازار اردبیل اطمینان داده میشود که باکمال میل ورغبت و بانهایت آسودگی مشغول تجارت خودشان بوده باشند. ثالثاً اشخاصیکه بهراسم ورسم در قنسولگری متحصنند بااطمینان مشغول کسب عمل خودشان بوده باشند. رابعاً از اتباع دولت علیهٔ ایران، ازقبیل شاهسون وشهری ودهاتی اگر ادعائی از یکدیگر داشته باشند رجوع بحکام شرع نموده وموافق احکام شرع عمل خودشان را قطع نمایند. البته عموم اهالی ازقرارداد فوق تجاوز نکرده از همان قرار رفتار خواهند نمود. فی۲۹ شهرشوال ۱۳۲۷».

این اعلامیه تاحدی موجب اطمینان اهالی شد و کم کم شروع بترمیم خرابی‌ها و کسب وکار خود کردند. بااینحال روسها درپی طرح نقشه‌های جدیدی بودند وبرای یافتن دستاویزی دراینباره، که سپاهیان روس باجنگ وارد این شهر شده‌اند، باردیگر رحیمخان را بشهر کشانیدند ولی چون خدا نخواست نقشهٔ آنها عملی شود بدست خود آنان نقش برآب شد.

مرحوم محسنی داستانرا چنین آورده است که درآنشب، که سالداتهای روس وارد اردبیل شدند خواهرزادهٔ رحیمخان درشهر کشته شد. رحیمخان آنرا دستاویز حملهٔ مجددقرارداد وباتشویق کنسول روس، عده‌ای بالغ برپانصد نفر ازسواران خودرا وارد شهر کرده ازسمت عالی قاپو (دروازهٔ شیخ) روانهٔ محلهٔ طوی وبازار نمود.

چون بابودن سپاه رسمی دولت بهیهٔ روس دراردبیل چپاول و غارت مجدد بوسیلهٔ عشایر ناقض مفاد اعلامیهٔ سابق‌الذکر آنها بود بنابراین دخالت نظامی آنها درمقابل غارت عشایر حتمی مینمود. منظور کنسول آن بود که چنین دخالتی را بصورت جنگ رسمی بین روسیان وعشایر درآورد وباتحصیل امضا وشهادتنامه از

مردم دایر بر این که شهر باجنگ گرفته شده است، مقاصد سیاسی خود را اعمال نماید. گویا او مجالی نیافته بود که فرمانده قزاقها را از این نظر آگاه سازد زیرا سپاهیان روس که درمقابل مسجد سلیمانشاه بپاسداری از کوچهٔ اسماعیل بیگ وخانهٔ او ایستاده بودند، چون سواران را دیدند، بتصور اینکه میخواهند آن خانه را غارت کنند، جلوی حرکت آنها را گرفتند و چون آنان زبان عشایر و اینان زبان روسها را نمی‌دانستند کسانی ازمردم شهر، منجمله مرحوم محمد حسن سمیع اوف، به دیلماجی (ترجمه) پرداختند . ولی دیلماجان، از آنجا که دل پری از هردو طرف داشتند ، گفته‌ها را وارونه بیان کردند وروسیان را بدین عنوان، که مقصد عشایر غارت خانهٔ اسماعیل بیك و کنسولخانهٔ روس است، ترسانیدند . این بود که آنها باتفنگهای خود بطرف عشایر نشانه گرفتند و آنها را تهدید کردند . سواران رحیمخان چون یارای جنگ باسربازان روس نداشتند وچنین اجازه‌ای هم ازسردار نصرت بدانها داده نشده بود برگشته پا بفرار گذاشتند وازشهر بدر رفتند. مردم چون چنین دیدند بتعقیب آنها پرداختند ودراین گیرودار هیجده تن از آنها را کشتند .

روزنامهٔ ایران‌نو این داستان را چنین نوشته است که دوروز بآخر مانده مردم هیجان کردند چند نفر ازاشرار را کشتند ، چندنفر توقیف نمودند، بقیه ازترس فرار کردند . روزنامهٔ مزبور منبع این‌خبر را نامهٔ انجمن ولایتی قلمداد کرده وتصریح نموده است که پیك مخصوصی حامل آن نامه بوده است . تاریخ تحریر آن نامه ۲۹ شوال ذکر شده و نویسنده یاد آور گشته است که غفارخان سالار موقر حاکم ، از ترس فرار کرده در کنسولگری متحصن شده است وقلعه نیز در دست قزاقهای ایرانی است .

بهرحال کنسول روس ازاین واقعه، که جنگی بین عشایر و سالداتها رخ نداده بسیار ملول گشت وفرمانده سربازان روسی را تنبیه نمود ورحیمخان را باردیگر بحمله ترغیب کرد ولی وی معذرت خواست وچنین تصور نمود که کنسول سیاست کرده میخواهد آنها را بکشتن دهد .

عجب آنکه خود رحیمخان نیز از کیفر اعمالش بدور نماند و با آنکه بقصد رهائی از مجازات اعمال زشت خود، مثل محمد علیشاه بروسیه فرار کرد ولی دست انتقام باردیگر اورا بایران آورد وسرانجام درتبریز توقیف شد وچون روسهادرصدد آزادکردن او بودند باتوافق مخبرالسلطنه استاندار وتصویب انجمن ایالتی، درماه رمضان ۱۳۲۹ قمری،باتیری درزندان ازپای درآمد ولعنت ابدی مردم اردبیل ونفرین وطندوستان ایران را توشهٔ راه آخرت خودگردانید.

اشتباه تاریخی مخبرالسلطنه

مخبرالسلطنه والی آذربایجان بعدازاین واقعه باردیگر رشیدالملك را بحکومت اردبیل اعزام داشت واورا ،که در این واقعه نیز نقش خود را خوب بازی کرده بود ، بدین مقام برگماشت . خود مخبرالسلطنه درکتاب خاطرات وخطرات چنین مینویسد « پس از مراجعت سردار ملی از اردبیل، چند روزی بی حکومت ماند . روسها ازلنکران به محمد قلیخان آلاری توپ وقورخانه دادند که مزاحم اردبیل باشد وترویج مسلك کند یعنی چپاول . شیخ علی اکبر مجتهد حکم جهاد میدهد قرآن از یکطرف شمشیر از طرف دیگر حمایل میندازد وبمیدان میاید . ازایلات چندهزارنفر دور اردبیل اجتماع میکنند . این پرده هم برگذار میشود . شاید صورتا نمایشی بود لیکن سبب شد که روسها سه هزار قوا باردبیل بیاورند . انجمن نادان شرحی به کنسول روس مینویسد وتقاضای آوردن قوی میکنند. درتبریز کسی که بتوان باردبیل فرستاد نیست. رشیدالملك که باروسها دم خوربود باردبیل فرستادم...»

گویا مخبرالسلطنه اینها را درایام پیری نوشته ونسیان براو غلبه کرده و از اینجهة مطالب را باهم مخلوط نموده است . سلاح گرفتن محمد قلیخان باحکم جهاد آقا میرزا علی اکبر وقرآن شمشیر حمایل کردن وی ازلحاظ زمانی فاصلهٔ زیادی با «پس از مراجعت سردار ملی از اردبیل» دارد. زیرا این اقدام آقا میرزا علی اکبر بعداز انقلاب کمونیستی درروسیه وسقوط نیکلای دوم آخرین امپراطور، روسیه بود که در نوامبر سال ۱۹۱۷ (برابر آبانماه ۱۲۹۶ شمسی ومطابق ماه صفر ۱۳۳۶ قمری) اتفاق

افتاد ودر آن تاریخ قریب نه‌سال از «مراجعت سردار ملی از اردبیل» میگذشت .

داستان جهاد آقا میرزا علی‌اکبر بدین قرار بود که چون لنین درروسیه روی کار آمد انقلابیون آن کشور کم کم درصدد نفوذ بنقاط شمالی ایران بر آمدند و نگرانی خاطر اولیای ایران و برخی از کشورهای دیگر را فراهم ساختند . نگرانی ازاین جهة بود که‌مبادا دامنهٔ انقلابات بآذربایجان و ایران نیز کشیده‌شود و این کشور هم‌دستخوش آشوب و انقلاب گردد و لذا مقدمات کار آنچنان فراهم‌گشت که آقا میرزا علی اکبر بدین‌کار برخیزد واز اسلام و ایران دفع شر نماید وما درجـای خود چگونگی اقدام او را شرح داده‌ایم .

مخبرالسلطنه این کار را بایام فرارستارخان نسبت داده ودچار اشتباه گردیده است اما این اشتباه اوقابل‌اصلاح است و تاریخ بالاخره آنرا روشن‌میگرداند. لیکن اشتباه‌دیگری که وی‌در آن‌ایام‌مرتکب شده قابل‌جبران‌نیست وآن انتخاب‌رشیدالملك بحکومت این ولایت بود. زیرا رشیدالملك بنابنوشتهٔ مرحوم کسروی از طرفداران ویاران روسها بود وخود والی نیز اورا «دم‌خور روسها» میدانست .

رشیدالملك درخاطرهٔ مردم اردبیل یاد خوشی نداشت، وحتی بزعم بعضی،او در واقعهٔ غارت اردبیل نقش «شریك دزد ورفیق‌قافله» را بازی میکرد . مـا مطالب ناخوشایندی ازبعضی‌از گذشتگان اردبیل شنیده‌ایم که‌فی‌الجمله ازذکر آنهاخودداری مینمائیم همینقدر میگوئیم که اگر در آن ایام حساس مرد وطندوست و ایران خواهی بحکومت این ولایت‌گمـارده میشد بدون تردید سرنوشت مردم اردبیل بنحوبهتری دگرگونه میگشت واینهمه مصائب بدانها روی نمیآورد و آنهمه‌گرفتاریهای بعدی که از آمدن روسها عاید ملت ایران شد پیش‌نمی‌آمد .

روزهای سخت اردبیل

دوره‌ای است که استبداد سیاه بعداز آنهمه کشتار وغارت‌بار دیگرسایهٔ‌وحشتناك‌خودرا براین‌شهر گسترده، فقر وگرفتاری مردم ، ازدست رفتن جوانان و کسان ، فقدان سرمایه‌برای کسب‌وکار، ویرانی‌شهر، سختی زمستان، درماندگی‌غیرقابل‌وصفی برای همه بوجود

آورده است. رشیدالملک که چندماه پیش، از دست آزادیخواهان در کنسولخانه متحصن بود وبتوصیهٔ مخبرالسلطنه و وساطت امیرخیزی وستارخان از آنجابدرآمده به‌تبریز مراجعت نمود چندهفته پیش فرمانده ستونی بود که برای یاری سردار ملی ازتبریز حرکت کرده ولی‌بدون اینکه کوچکترین قدمی‌درراه رهائی مردم‌شهربردارد درسراب اتراق نمود واین توقف‌آنقدر طولانی شد تاعشایر دمار از روزگارساکنان بیگناه این‌شهر درآوردند. او اکنون بعنوان نمایندهٔ دولت‌مشروطه بعالیترین‌منصب اداری این شهر برگزیده شده وباردبیل آمده است تا روسها درسایهٔ اوآنچه را که میخواهند بدست آورند.

برخی از پیشینیان انتصاب او را از طرف والی مشروطه خواه آذربایجان بحکومت اردبیل ویادآوری سوابق وی در خدمت باستبداد باتعجب تلقی میکردند وبدین‌سبب درصداقت وصمیمیت خود والی نیز ازحیث آزادی خواهی شک‌وتردید مینمودند. گرچه ماازآن زمان بدوریم واز مقتضیات‌آنروز بی‌اطلاع، بااینحال‌چون درنوشته‌ها میخوانیم که رشیدالملک بادردستی خاصی، سردارمحیی را، که بامردولت مرکزی، باعده‌ای مجاهد وتوپ بیاری مردم اردبیل‌آمده بود ازورود بشهر منصرف ساخت وازنمین بتهران بازگردانید نظرآنها را بکلی ردنمی‌نمائیم. مرحوم‌محسنی دراینباره مینویسد که معزالسلطان سردارمحیی، که ازپیشقدمان مشروطیت بود، ازراه رشت بایکعده مجاهد وتوپ‌های بزرگ وارد قصبهٔ نمین شده چندروز درآنجا بود، رشیدالملک رؤسای عشایر را تحریک کرد که بعنوان پیشواز، باسوارهای زیاد در جلوی وی نمایش دهند وخودش بعنوان استقبال بنمین رفته سردار را مرعوب نمود که بااین عدهٔ کم نمیتواند ازعشایر جلوگیری کند و حیثیت دولت بکلی میرود... وبا هزاردسیسه ایشانرا ازورود بشهر ممانعت نموده عودتش داد.

ماکه امروز این وقایع را میخوانیم تعجب میکنیم که چگونه حاکمی که از طرف دولت برگزیده شده بود ستونی را، که برای تقویت او آمده بود، بادسیسه برگردانید وبجای آنکه موجبات ورود واستقرار آنرا فراهم سازد بمرعوب نمودن

آنها پرداخت.

این داستان در زمانی رخ داد که گفتیم رحیمخان از ترس کنسول روس بکلی از شهرروی برگردانده رفت و شاهسونان غارتگر نیز هریك در یورتهای خود مشغول تقسیم غنائم چپاول اردبیل بودند. این تنها مانیستیم که بعداز نیمقرن درابنباره در شگفتیم، بلکه در آن ایام بیگانگان هم از این اقدام تعجب میکردند، چنانکه روزنامه «صدا»، که بزبان ترکی درباکو منتشر میشد نوشت «اردوئی که برای مجازات اشقیاء فرستاده شده بود امروز ازطرف حکومت مرکزی محکوم ببازگشت شده وبآستارا وارد شدند. بنظر مااین خبرهم خیلی غریب وهم خیلی اسف‌انگیزاست. این دسته قشون که ده روز بیش نمانده، ودرصورتیکه ده روز بیشتر طی راه نموده وبدینجا رسیده اکنون بکجا برمیگردد؟ این قشون دراردبیل چه کاری دید که اکنون باز خوانده میشود؟ اگر مقصود خود نمایاندن است که نفرستاده رحیمخان ومحمد قلیخان هم میدانستند که درتهران قشون هست. اگر دراین خیال بودند که شاهسون را از اردبیل برانند ایشان نیامده شاهسون‌ها اردبیل را تخلیه نمود.

منظور از آمدن قشون همانا آن جزای شاهسونها بود که اردبیل را خونین نموده بودند. آیا این مجازات شد؟ رحیمخان، محمد قلیخان وسایر اشقیاء گرفتار آمده مکافات شدند؟ پس از بازگشت این قشون آیا اردبیل و صفحهٔ آن از شر دزدان وچپاولچیان آسوده میماند؟ راستی آنکه چون ازاین اقدام حکومت تازهٔ ایران چیزی نمی‌فهمیم ناچاردروغ محض می‌پنداریم. هیچ نمیشود این تصوررا نمود که خائنانی را، که شهربزرگی را تارومار کرده‌اند، بقای دولت را هردقیقه باوجود قوی تهدید میکنند، وبوزهٔ ارتجاعیون رابخاك نمالیده این قشون بازگردد واشقیارا تنبیه ننموده معاودت نماید. بگمان مااین خبر سهو تلگرافی است وهیچ همچه‌چیزی نبوده‌است[1]».
غافل از آنکه واقعیت داشته وسهو وخطائی ازتلگرافچی سرنزده است. شگفت آنکه سفارت ایران درروسیه نیزاز دولت ایران تنبیه این اشرار را تقاضامینمود تابهانه‌ای

۱ـ نقل از روزنامهٔ ایران‌نو. شماره ۸۸. مورخ ۲۹ ذیقعده ۱۳۲۷ قمری.

بدست روسها نیفتد . سفارت مزبور درتلگرام خود بوزارت خارجه نوشت که با روسها مذاکره کرده است. آنها دوهزار نفر قشون باردبیل فرستاده‌اند دیگر نخواهند فرستاد و آنهارا هم بتدریج برمیگردانند . دولت‌باعزم ثابت به‌تنبیه اشرار اقدام کند و برای آنکه رفع بهانه شود دسته‌ای قشون بدانجا بفرستد « و از تقصیر شاهسون ورؤسای اشرار اغماض نشود که نتیجهٔ آن خوب نخواهدشد»[۱].

انجمن ولایتی جدید

رشیدالملك بعد از این واقعه بفکر احیای مشروطیت افتاد وبرای آنکه ظاهرحکومت خود را مشروطه جلوه‌گرسازد درصدد تشکیل انجمن ولایتی برآمد . صندوقهای انتخابات ، چنانکه معمول است در همه‌جا نصب شد وپس از اخذ آراء وشمارش وقرائت آنها درمسجدجامع ، شادروانان حاج میرزا ابراهیم مجتهد (انواری) ، میرزا محمد حسین نایب‌الصدر، میرزا محمد علیخان وکیل الرعایا ازمشتبهین ، وحاج محمد حسین حبیب‌الهی ، عبدالخالق و میرزا ابراهیم ارباب از آزادیخواهان ، عضوانجمن شدند وچون بکار پرداختند مرحوم میرزا ابراهیم ارباب را بعضویت انجمن ایالتی برگزیدند وبه تبریز فرستادند .

اما مردم بیچاره که هست ونیست خود را از دست داده بمعنی واقعی کلمه برخاك سیاه نشسته بودند مرتباً از دولت برای تنبیه چپاولگران کمك میخواستند واسترداد اموال خود را خواستار بودند ولی آنچه البته بجائی نمیرسید ناله وفریاد آنها بود .

مایکی از تلگرامهای آنروز بازرگانان وکسبه این شهر را بعنوان نمونه از شمارهٔ ۱۰۲ مورخ ۱۶ ذی الحج روزنامهٔ ایران نو میآوریم:

«مقام منیع دارالشورای کبری شیدالله ارکانه . جهان وجهانیان را واضح‌است مااهل اردبیل ازتعدیات طوایف شاهسون بسرکردگی رحیم چلبیانلو بیدین، ذلیل و زبون، وبچه‌اندازه ازشرارت این‌گروه اشرار مظلوم. اکثر کاروانسراها راسوزانیده

۱ـ نقل ازروزنامهٔ ایران‌نو. شماره ۸۸. مورخ ۲۹ ذیعقده ۱۳۲۷ قمری.

تمامی بازار وخانه‌ها غارت ومخروبه شده درحالت خرابی باقی است . آه وزاری ما بیچارگان‌تمامی کرهٔ ارض راگرفته چرابسمع امنای ملت واولیای دولت‌نمیرسد. هرگاه رسیده پس‌اقداماتی‌درخصوص‌ما خانه خراب‌شدگان نمیفرمائید. ماکه خودرا ازمذهب‌اسلام‌خارج نمیدانیم‌برفرض‌اگرکافرهم‌بوده‌باشیم‌حضرتعالی‌ملاحظهٔ نوعیت را بفرمائیدکه تاحال ارواح شهدا ومقتولین مامنتظر انتقام ، وچشم زنهای بی‌شوهر واطفال‌بی‌پدر اشکبار ، که‌کی‌آستین مرحمت‌امنای دولت وملت‌سرشك‌ازرخسارشان پاك خواهدکرد؟ واینهمه خانه خرابیهای مابیچارگان وعدم اقدامات‌آنحضرات‌عالی ازچیست ؟ طوایف اشرار دراینمدت دوماه اقداماتی درحق خودشان ندیده دوباره مراجعت نموده در دهات واطراف شهر مشغول اخذ مالیات وقتل وغارت بوده،اگر چنانچه مثل سابق اقدامات فعلی وجلوگیری وسلب اسلحه اشرار نبوده وبحال‌خود باشند آنوقت بی‌باکانه وارد شهر شده ، مال‌که نمانده ، در اینصورت جان و عرض وناموس درمعرض تلف خواهد شد . اگر منتظر تلگرافات یومیه باشید چیزی برای ماباقی نگذاشته‌اند . بخدا قسم وجه این تلگراف یکشاهی دوشاهی از منهوبین‌جمع شده . برضای خدا عاجلا علاجی بفرمائید. عموم تجار و کسبهٔ اردبیل».

سرانجام از طرف دولت مرکزی یپرم‌خان ارمنی ، که از مجاهدان بنام‌بود[1] ، باتفاق جعفر قلیخان سردار بهادر، در رأس یك اردوی چهارصد نفری، که سیصدتن آنها سواران بختیاری ویکصد تن دیگر ازمجاهدان بودند بادو توپ «شیندر» و دو توپ «ماکزیم» مأمور سرکوبی عشایر شدند . اینهـا نخست در زنجان بدفع واقعه ملاباقربانعلی پرداختند .

ملاقربانعلی روحانی پیری بودکه مثل مرحوم آقـا میرزا علی‌اکبر اردبیلی، بنام اسلام و مشروعیت ، بـا مشروطیت مخالفت مینمود و این واقعه موجب قتل گروهی از آزادیخواهان گردید .

یکی از این آزادیخواهان جوان برومندی از اردبیل بودکه بنام « میرزاعلی

۱ــ بعضی اورا جزو فراماسیون میدانند.

اکبرخان عظیم‌زاده» خوانده میشد ومااینک داستان دلاوری و شهادت اورا در راه مشروطیت ایران برای آگاهی همشهریانش میآوریم.

عظیم‌زاده دلاور پاکباز اردبیل در زنجان

مااز سوابق زندگی‌اواطلاع کامل نداریم. درنتیجهٔ اشاراتی که بعضی از سالخوردگان بواقعهٔ شهادت او در زنجان میکردند بجستجو پرداختیم و مقاله‌ای بقلم‌نویسنده‌ای‌از اهالی زنجان در روزنامهٔ ایران‌نو بسال ۱۳۲۷ قمری یافتیم که در آن عظیم‌زاده‌را «جوان معروف درفضل‌وهنروجسارت، مجاهد حقیقی،قربانی کوی وفای مشروطیت، پروانهٔ شمع جهادت و شهادت، شهید راه ملت ...» معرفی کرده وازفداکاریها وجانبازیهای وی مطالب مفصلی گفته است.

علی اکبرخان فرزند کربلای عظیم بود ودر اردبیل چشم بدنیاگشود وهم‌در آنجا رشد وتربیت یافت.هنگام جوانیش که مصادف بانخستین روزهای ظهورافکار آزادی دراین ولایت بود او بدان آئین‌مطلوب گروید وبرای بسط وتوسعهٔ روزافزون آن مرام، تلاش وکوشش نمود. کسانش از زندگی وی فقط این داستان را بخاطر دارند، که شبها دربالاخانهٔ مخصوص خویش پردهٔ سیاهی برپنجره‌ها میکشید ودرنور شمعی که روشن میکرد جمعی ازجوانان محله را بدور خودگرد میآورد و از آزادی ومشروطیت‌سخن میگفت. ازاهل خانه فقط خواهرش دراطاق‌دیگر،درکنارسماوری می‌نشست وگاه وبیگاه بآنان یك‌استکان چائی میداد وچنین می‌پنداشت که آنان‌برای درس خواندن وتحصیل قرآن درآن اطاق گرد میآیند.

درایام حکومت‌امیرمعزز گروسی دراردبیل‌بود که‌چون عرصه‌بر آزادیخواهان این‌ولایت تنگ شداونیزمثل‌برخی‌دیگر بقفقازو آنگاه بگیلان‌رفت‌ودر کمیتهٔ‌مشروطه‌خواهان رشت، که‌نام‌کمیتهٔ ستار بخودگرفته‌بود، دست بفعالیتهای مهمی‌زد.هنگامیکه لزوم‌تصرف‌قزوین‌پیش آمدعظیم‌زاده‌جزوسردستگان‌ودرمقدم‌جبهٔ عملیات‌قرار گرفت ودراین‌کارمهم سهم بس‌عظیمی‌عهده‌دار گردید. ازسالخوردگان اردبیل کسانی‌که اورا دیده‌اندباعبارت«یکپارچه نیرو،دلاوری‌وجوانمردی»ویرا تعریف میکنند ودرعین‌حال

سخنور بی‌نظیر و ناطق پرشوری میدانند و چنین میگویند که باوجود آنهمه مجاهدان قفقازی و آذربایجانی، که در کمیتهٔ گیلان بود، کاردانی و دلیری وی تابدانجا رسید که جزو سردستگان آنها در آمد و فرماندهی قسمت مهمی از مجاهدان بدو سپرده شد.

شادروان کسروی، که شدت علاقه‌اش به‌تبریز گاهی اورا مثل تیشه ساخته‌است که همه‌چیزرا بسوی زادگاهش بتراشد، عظیم‌زاده‌را در تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان تبریزی قلمداد کرده است حال آنکه علاوه برحسب و نسب وشهرت عظیم‌زاده به‌میرزا علی اکبرخان اردبیلی، اسناد قدیم و از جمله روزنامهٔ ایران‌نو درشماره ۱٤ مورخ ۲۲ شعبان ۱۳۲۷ قمری اورا عظیم‌زاده... اردبیلی معرفی کرده وچگونگی انتخاب اورا ازطرف سپهدار اعظم برای سرکوبی مستبدین زنجان شرح داده است.

باری بطوری که‌در کتب‌تاریخ ضبط شده‌شب ۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۲۷ قمری (۱۶ فروردین ۱۲۸۸ خورشیدی) قزوین بتصرف مشروطه خواهانی که، ازطریق گیلان عازم تسخیر تهران بودند، درآمد. آنشب، شب تولد محمد علیشاه بود ودولتیان جشنی برپاکرده مشغول خوش‌گذرانی بودند در اینموقع انقلابیون گیلان، که تا نزدیکیهای قزوین‌را در دست‌داشتند، بشهر ریختندوروز بعدشهررا بتصرف‌درآوردند. مابرای اولین بار دراینواقعه بانام عظیم‌زاده آشنا میشویم واورا دریادداشتهای‌تاریخی منجمله درنوشته‌های کسروی، جزو سردستگان آنان میخوانیم و سپس ویرا دررأس دسته‌ای می‌بینیم که برای محافظت پشت جبههٔ آزادیخواهان بزنجان اعزام‌گردید.

توضیح آنکه مشروطه خواهان پس از تصرف قزوین درصدد حمله بتهران برآمدند ولی‌چون ازمستبدین زنجان نگرانی‌داشتند مصلحت در آن دیدند که‌ستونی بدانجااعزام دارند وبدینطریق ازپشت جبهه درامان باشند. عظیم‌زاده‌ازطرف‌محمد ولیخان سپهدار اعظم بدین‌کار مهم نامزدگردید وفقط ده نفر از مجاهدان را باخود برداشته عازم زنجان‌شد. کسروی درحق اومینویسد که عظیم‌زاده «یکی‌ازسردستگان مجاهدان وجوان دلیر وزباندار بود» بامیرزا علی اکبرخان زنجانی، که اوهم در دلیری از شناختگان بشمار میرفت، بدین‌کار مهم برگزیده شدند و وارد زنجان

گردیدند . لیاقت و کاردانی عظیم‌زاده بقدری بود، که بهرام میرزا، حاکم‌شهر، بدون هیچگونه مقاومتی فرار کرد وملاقربانعلی و کسانش نیز خاموشی گزیدند . کسروی آنگاه چنین آورده است که «عظیم‌زاده رشتهٔ کارها را در دست گرفت ومجاهدانی هم از آنجا بایشان پیوستند. جوان غیرتمند دمی آرام نگرفته میکوشید و با گفتارهای پرمغز مردم را میشورانید وچون مجاهدان ازقزوین آهنگ تهران نمودند عظیمزاده ازذخیرهٔ زنجان یك توپ باگلوله‌های شراپنل وانبوهی فشنگ از بهرایشان فرستاد واز آنجا که آوازهٔ فیروزی مشروطه خواهان همه‌جا را فراگرفته بود پیروان ملاقربانعلی دم درکشیده خاموش نشستند».

لیکن تقدیر بنحو دیگری بازی کرد و مجاهدان روز سیزدهم تیرماه ۱۲۸۸ (۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷) در کرج شکست خوردند. این خبر که بزنجان رسید مستبدان آنرا ده‌چندان بزرگ کردند وبیکبار آتشی راکه زیر خاکستر بود شعله‌ور نمودند . عظیم‌زاده که میبایست بادور اندیشی واحتیاط رفتار کند وچند روزی درخفا باشد بتحریك کسانی بمسجد آمد تابمردم سخنرانی کند وآنانرا ازقدرت مشروطه‌خواهان وپیشرفت‌کار آنان آگاه گرداند ولی چنانکه ازنوشتهٔ کسروی برمیآید این‌خود دامی بود که برای آن‌جوان دلاورگستردند واورا ناخودآگاه بدان کشانیدند .

او باحرارت سخنرانی مهیجی نمود وعقب نشینی مشروطه خواهان را غیراز شکست آنهاخواندوباوعد و وعیدمردم‌را بیاری آزادیخواهان فراخواند.کسان آخوند که هرلحظه درجریان اوضاع بود،بدوپیغام آوردند که مسجد جای این حرفها نیست وشما باید ازشهربیرون رویدولی عظیم‌زاده پاسخهای دلیرانه داد . کسان‌ملاقربانعلی ومستبدان زنجان، که‌مقدمات بلوا را فراهم‌آورده وتفنگچی جمع کرده بودند،بناگاه شروع به تیراندازی نمودند . عظیم‌زاده وبیست نفر یارانش بمقابله پرداختند و مردانگی‌ها کردند و پیکارکنان خود را بدارالحکومه رسانیده سنگر گرفتند و جنگها کردند و چون بمضیقه افتادند بخانهٔ میرزا علی اکبرخان زنجانی رفتند لیکن از آنجا هم درآمده باجنگ وگریز راه فرار پیش‌گرفتند . سرانجام رحیمخان قولی-

قسائی[1] باکسان خود او را محاصره کرد وازپای درآورد . جوان غیور وآزادیخواه را ، درحالیکه لباسهایش از تنش کنده شده بود ، طنابی بپایش بستند و کشان کشان بمیدان شاهی آوردند وبوضع ناگوار وفجیعی از درخت آویزان کردند .

این گفتار ازموسوی نامی است که درشماره ۷۸ روزنامهٔ ایران نو(۱۶ذیقعده ۱۳۲۷) درمقاله‌ای تحت عنوان «دنیادارمکافات است» نوشته ودرآن باتشریح اوضاع زنجان بدینطریق بجوان‌دلاور اردبیل اشاره کرده است «... عظیم‌زاده اردبیلی است. درقفقاز بود و اکنون برای ربودن‌گوی مجاهدت بمیدان جانبازی شتافته است ... همین عظیم‌زاده باچندتن از هم مسلکانش کشته شده پایشان ریسمان پیوسته بـا کمال خواری، مثل لاشهٔ حیوان ، درکوچه‌ها روی خاك کشیده میآیند !... بدین هم کفایت نکرده حتی‌الواط واشرار دور این کشتگان‌راگرفته میگویند: هان، بابیان، دین‌جدید برای ماآورده‌اید ؟ بفتوای نایب امام آخوند ملاقربانعلی، هرکس زخمی بشما زند در بهشت باحورالعین قرین خواهد بود ... این کلمات راگفته باقمه، قداره، خنجر کارد ابدان کشتهٔ اینها را لاش‌لاش میکنند».

چگونگی قتل عظیم‌زاده

خبرشهادت عظیم‌زاده درجراید آنعهد منعکس‌شد ومااینك مقاله‌ای راکه تحت عنوان «تفصیل زنجان» در شماره ۹۵ مورخ ۷ ذیحجهٔ ۱۳۲۷ قمری روزنامهٔ ایران نو درج شده است وحکایت‌ازسرگذشت این‌جوان ایران دوست داردنقل میکنیم:

«...بنابمستدعیات‌عاجزانهٔ‌اهالی‌مظلوم‌زنجان،سپهداراعظم،ازراه‌عطوفت‌ورأفت، عرایض‌متظلمانه‌وعاجزانهٔ‌ایشان‌رابدون‌مضایقت‌اجابت‌فرموده،عدهٔ‌قلیل‌ازمجاهدین‌را بریاست جوان معروف درفضل وهنر وجسارت ، مجاهد حقیقی وقربانی کوی وفای مشروطیت،پروانهٔ شمع‌جهادت‌وشهادت،اعنی آقای‌عظیم‌زاده، شهیدراه ملت‌را روانهٔ زنجان‌محنت بنیان‌فرمودند. آن مهمانان غریب، غافل‌ازحیله وفریب جمعی‌ازمفسدین

۱ـ «قول» درترکی بمعنی بازو و«قسا» بمعنی‌کوتاه است ومعنی«قولی‌قسا» بازوکوتاه میشود .

بایك سرعت فوق‌العاده وارد زنجان، وبایك همت مجدانه درعرض مدت قلیل ، از اقدامات وخدمات شایان درباب تشکیل انجمن وسایر دوائر، وانتخاب هیئت وکلا وقدغن بدعتهای منهیه از شرب ومسکرات وافیون و غیره ، نسبت بعـالم انسانیت وشرافت مشروطیت فروگذار نگشته ، و نفاق وضدیت طرفین را باتدابیر حکیمانه ونصایح مشفقانه تبدیل باتفاق ومعیت نموده ، وآسایش ورفاهیت وامنیت راگوئی باخود سوقات وهدیه آورده ، مثل سردار منصورحاکم جابرومستبدرا ... بمقام‌عزل واستعفا رسانیده ،کمالات وخدمات آن مجاهد غیور وجسور وعوالم تدین و تمدن آن جوان پرجرئت نسبت بعالم‌اسلامیت وشریعت، منظور خاص‌وعام، واثنی‌عشری وجعفری مذهب بودن اورا احدی انکار نمیتواند ، وشرط انصاف هم‌نیست .

پس‌ازآنکه جناب‌آقای دین‌دارمنتقل‌شدکه متاع نفیس وگرانمایهٔ مشروطه در نقطهٔ زنجان رواج‌گرفت، وآفتاب تمدن‌وحریت برچهرهٔ اقبال‌مظلومان وهواخواهان مشروطیت‌طلوع‌پذیرفت، ناچاردرخانهٔ ریاست مسدودوراه‌دخل‌ودخالت مفقوداست، وتعدیات وتجاوزات مریدان‌مقطوع میشود، جناب‌آقا نیزلابد رشتهٔ فساد وعنادونفاق وجهل را محکمترسازد ، وتدبیر باتدویرانديشه، باحیل‌شرعی عظیم‌زاده را درانظار عوام متهم وبه لامذهبی معروف نماید آقا علی و آقـا احمد اخوی‌زادهٔ خود وملا عبدالحسین لامذهب‌شاه‌نشینی، وجمعی ازطبقهٔ سادات دورازمواسات، «سیدواصل» و «سیدبشیر» و «سیدتقی» و «حاجی ناجی» و «حاجی مهرعلی بزاز» وسایرعدلاء وغیره را بسرخود جمع ودستورالعمل دادکه درمحافل آقای عظیم‌زاده رابه‌انتساب مذهب بابیه وتخریبات مذهب اسلامیه متهم، وشهرت ورواج دهند . بلکه اورابدین بهتان از زنجان تبعید کنند .

آقای عظیم‌زاده ابداً به لغویات وجعلیات وتدلیسات مفسدین اعتنـاء نکرده همه‌روزه محض‌عمل بوظایف مدنیت وادای‌فرایض انسانیت خود، دریکی‌ازمساجد میان جماعت نطق مینمود ، وشهر زنجان را از رفاهیت و آسایش نتیجهٔ اقدامـات وکمالات خود محسود مغرضین‌میساخت، وهوا خواهان مشروطه را بآمال‌وآرزوی

خاطر چندین ساله موفق میداشت .

بالجمله اول کسی، که پاس حقوق مهمانداری وغریب‌نوازی نسبت بحقوق زحمات آقای عظیم‌زادهٔ شهید ملاحظه داشت، وفرمان‌شهادت ومظلومیت آن‌بیچاره را بدستش داده‌بمسجد شاه فرستاد، واورا مایل بنطق درآنجانمود، ذات رذل نژاد ، جوهر استبداد، ونفس مهملهٔ معطلهٔ امام جمعه بود بملاحظات عداوت ولجاجت سابقهٔ که با«شیخ عبدالله» مجاهد ، در سرسرقت وخیانت جعبهٔ جواهرات موروثی وامانت پدری مشارالیه مجاهد پیدا ، وخیانت آقای امام را آشکارا، وباطاق عدلیه از اینرو متظلم‌شده بود. علیهذا امام بتلافی‌عداوت‌مجاهد مشارالیه ، آقای عظیم‌زادهٔ غریب وغافل‌ازدسیسه وفریب‌آن‌رقیب، بتحریکات اوگوش داده یکروز باتفاق‌عموم مجاهدین‌بمسجد شاه، برای تنطق‌گسیل، وبنای وعظ ونطق نهاده مشغول گردید.

دراثنای‌نطق‌مشارالیه «سیدتقی»نام، آدم‌حجت‌الاسلام‌وارد،وگفت‌آقای‌عظیم‌زاده فرمایش جناب حجت‌الاسلام است ابلاغ می کنم . میفرمایند اینجا موقوفه است . شما وعظ نکنید . آقای عظیم‌زاده با کمال ملایمت‌گفت‌که اینجا خانهٔ خدا ومحل مذاکرهٔ احکام‌الله است، آقای حجت‌الاسلام چرا مانع میشوند . مشغول بتنطق بود که مجدداً آقای سید تقی حاضر وتکرار پیغام‌کرد. درآن بین از پای‌گنبد مسجد گماشتگان جناب‌آقا خواستند بعظیم‌زاده‌گلوله بیندازند ، چون حیاط مسجد مملواز جمعیت بود فرصت نشده جمعیت روبتفرق وفرار وآقای عظیم‌زاده وسایرمجاهدین آنروز جان بسلامت ، بدون هیچ انقلاب، بمنزل خودشان مراجعت نمودند.

همانروز گماشتگان جناب‌آقاشروع‌بانقلاب،وبیرقهارا ازدکاکین‌وبازارسرنگون وبرداشته‌بامرجناب‌آقا قرارگذاشتند که فردا هرکس دکاکین خود باز کند بی‌گفتگو غارت خواهد شد . صدای حرکات وحشیانهٔ حضرات بگوش مجاهدین غیور، شبانه میرسد که جناب‌آقای دین‌دار حکم‌کفر وقتل مجاهدین داده ، لابد همان شب باتفاق منزل‌خودرا تغییر ودرعمارت شاهی،که خالی بود، سکنی وسنگر نموده، صبح یوم سه‌شنبه هفدهم جمادی الثانی‌گذشته ، بازار ودکاکین بسته ، صدای‌گلوله وشلیك از

طرفین بلند، وگوش فلك را کر مینمود. رؤسای شهر عموماً ، که مقدمهٔ بحمایت آقای عظیم‌زاده قول داده بودند ، همانروز منصرف گشته ، هر کدام بـاحضار طبقه و عدهٔ قوچی‌ها و اشرار خود برخاسته ، اسعدالدوله ومشیر الممالك سوارهـای قول قسّه و گماشتگان الوادحضوری‌خودشانرا، مظفرالدوله که اول‌حامی وبانی‌انجمن‌وداوطلب وهوا خواه مشروطه بود دستهٔ بالا بانچی‌های خود ، از نایب آقا ویوزباشی هاشم ونعمت ونجف‌سلطان وغیره وغیره‌را؛ نایب‌الصدر ملعون ومردود که ازترس‌مواخذهٔ جناب عظیم‌زاده فراری وبیابانی بود سوارهای دزدخود را بایك سرعت فوق‌العاده روانهٔ زنجان نموده؛ هکذا دستهٔ توپچی واهالی شهر بالاتفاق بحمایت آقای حامی شریعت حاضر و ناظر ، وسنگرهای عدیده ترتیب ، مشغول جنگ شدند .

تاغروب آنروزوشب‌هفدهم‌جمادی‌الثانی‌تاصبح،عرصهٔ فرصت‌ومهلت‌جنگ‌را بمجاهدین‌غریب تنگ کرده بود. یوم چهارشنبه هیجدهم حضرات مجاهدین غیور، باحالت‌خسته‌گرسنه‌وتشنه، که‌ابداً دقیقه‌ای‌نیاسوده وباوجودعدهٔ قلیل،ابداً ازمقاومت ومهاجمت باجمع کثیری نیندیشیده ، باز طرف مقابل را از شلیك خودشان بستوه آورده کفایت وجسارت بخرج دادند . درهمانروز آقای مروج شریعت حکم‌جارداد که هر کس سرعظیم‌زاده را نزد من بیاورد پنجاه تومان انعام میدهم . تاعصر نزاع طرفین طول وباعلا درجهٔ شدت رسید . وحشت وانقلاب کسبه وتجار واناث‌وذکور بی‌نهایت وازحدگذشته، بالاخره شهر زنجان یك پاره نمونهٔ محشر وقیامت،مریدان آقای مروج الاسلام ازسواره وپیاده وغیره بایك هیجان وهجوم محیرالعقول ، حمله بعمارت شاهی، که سنگر مجاهدین بود برده ومحاصره کرده ، حضرات مجـاهدین چون ازمعاهده ومعاونت ومعیت رؤسای شهریکباره مأیوس،واز امداد ایشان محروم گشته آخرین درجات قرار مقاومت را برفرار اختیار، ومجبور ازتخلیهٔ سنگر اولی شده عدهٔ مجاهدین فرار ولی‌آقای عظیمزاده ومیرزا علی‌اکبرخان وشیخ عبدالله باز ننگ فرار را برغیرت خود هموار نساخته در سنگرهای دیگر باحالت تنهائی با آن کثرت جمعیت مشغول مدافعه شدند . مسلم است کسی که دو روز ویك‌شب بادست

تنها خسته وتشنه وگرسنه وغریب باعموم اهل یك شهر مقـابله وکفایت بخرج دهد منتها هنروشجاعت فوق العادهٔ خودرا نشان داده وآخرالامر عجزازمقاومت پیدامیکند.

بالجمله آن سه نفر مجاهد غیور ناچاراماں آورده ازتفنگ و فشنگ خود را خالی کرده ملتجی شدند. طرف مقابل بهوا ومحبت پنجاه‌تومان جایزه آقای حجت‌ـ الاسلام، ایشانرا تعاقب و درجـات ظلم خود را بآخر رسانیده ، رحیمخان قولقسه برادر صلبی شمردنی، آخرقاتل وقاطع نفس خالی عظیم‌زاده وآن مظلوم مهماندار را روانهٔ جنان ساخت . شمسعلی نـام قوچی اسعدالدوله ،که در هرزگی وشرارت وخباثت اظهرمن‌الشمس است، شمـع حیات میرزا علی اکبرخـان وشیخ عبدالله را منطفی، وببدترین اشکال مظلومان را بدرجهٔ شهادت رسانید ... لخت وعور وبرهنه سه‌شبانه روز اجساد آن بیچاره مسلمانان را،که باب نام نهاده نسبت کفر بایشان‌داده درمیدان شاهی بی‌غسل‌وکفن، دفن نعش آن مظلومان نکرده، بالاخره نعش‌عظیم‌زاده شهید را مخفی‌درکنارشهر درگودالی بی‌غسل‌وکفن زیرخاك مدفون وسایرمجاهدین زنجانی را محرمانه غسل‌ودفن کردند. کافران بماگویند داد ازاین مسلمانی».

این مقاله بقیه هم‌دارد ولی برای آنکه ماگفتار خود را دنبال‌کنیم از آوردن آن خود داری مینمائیم وبداستان حرکت اردو باردبیل می‌پردازیم .

حرکت‌اردوی‌دولتی برای‌سرکوبی‌اشرار اردبیل

یپرمخان‌پس‌ازآنکه مستبدین زنجان را برانداخت‌بزیارت قبر عظیم‌زاده ویارانش شتافت وپس ازچندی بقصد تبریز براه افتاد . او در تبریز ستون خودرا تقویت‌کرد وبرای سرکوبی‌رحیمخان‌عازم‌قراجه داغ‌گردید. رحیمخان‌بجنگ بااو ایستاد ولی شکست خورد وباکسانش بروسیه‌گریخت وستون یپرم نیز پس از آنکه امنیت را درآن سامان برقرار کرد به‌تبریز بازگشت .

این اردومدتی درتبریز بفراهم‌آوردن مایحتاج‌وتکمیل‌سلاح ونفرات‌پرداخت وروز دوشنبه بیست ودوم فروردین۱۲۸۹ خورشیدی (دوم‌ربیع‌الثانی ۱۳۲۸قمری) ازتبریز بسوی اردبیل براه افتاد . چون قصداینـان سرکوبی عشایر واسترداد اموال

منهوبهٔ مردم بود این بود که عشایر بمخالفت باآنان برخاستند وسه‌طایفهٔ فولادلو ، یورتچی وامیر عشایر خلخالی، بانقشه‌های جنگی ، تانزدیکیهای سراب پیش رفتند وباسنگربندی و آرایش رزمی بجنگ آنان ایستادند. ولی چون شکست رحیمخان وفرار اوبروسیه روحیهٔ آنانرا متزلزل کرده بودکاری ازپیش نبردند.

فولادلوها که جلودار آنهابودند بسختی‌بادولتیان درآویختند ولی‌باقتل‌رضا‌قلیخان رئیس‌آنطایفه، که از مبرزترین خوانین عشایر بشمار میآمد، وکشته شدن دو تن دیگر ازسرداران خود ، روی بهزیمت نهادند. امیرعشایر ونصرالله خان‌یورتچی نیز بسختی شکست خورده بخلخال‌گریختند . اردو در تعقیب آنها متوجه صفحات خلخال‌گردید وبعداز یکی دوجنگ کوتاه ، بکلی آنانرا درهم شکست . امیرعشایر ونصرالله خان تسلیم شدند وتحت‌الحفظ همراه اردو باردبیل آمدند .

توجه اردوی دولتی بخلخال وجنگ باامیر عشایررا مرحوم کسروی‌درتاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان بنحوی بیان کرده است ولی شادروان محسنی این داستان را بطریق دیگری‌آورده است واینک ماعین نوشتهٔ اورا نقل مینمائیم :

«طوایف یورتچی وفولادلو وامیرعشایر وسایر خوانین خلخال، متحداً برای جلوگیری از ورود اردوی دولتی تانزدیك سراب رفته ودرآنجا تهیهٔ سنگر نموده واردوی دولتی نیز ازسراب حرکت کرده درراه تلاقی‌فریقین وجنگ شروع‌گردیده رضا قلیخان فولادلو که از مبرزترین طوایف وشجاع‌ترین مردان دورهٔ خود و از معروفترین طایفهٔ‌فولادلو بود وپیش قراول‌سوارگان وطوایف متحده، که تمامی اتکاء واتکال واطمینان امیرعشایربرضا قلیخان بود.دربدوجنگ ازطرف اردو سنگررضا‌قلیخان‌را به‌شصت تیرگرفته ، رضا قلیخان ودونفر همراهان‌مشارالیه را مقتول،محض مشاهدهٔ این اوضاع تمامی‌سوارگان فولادلو وخامسلو ویورتچی‌روبفرارگذاشته‌حتی قلیچ‌خان خامسلو ازمحل‌جنگ تانمین‌فرارکرده وامیرعشایروسایرسوارگان خلخال بطرف خلخال‌فرارنمودند .چون یورتچی‌ها درسرراه اردوی دولتی واقع‌شده‌بودند وغیراز تسلیم‌چاره نداشتندسراطاعت فرودآورند وامیرعشایر بعداز فوت‌رضاقلیخان

ومشاهدهٔ تسلیم یورتچیان درخود تاب مقاومت و استقامت ندیده به‌یورتچی آمده تسلیم گردید . عموم خوانین خلخال وفولادلو ویورتچی دست بسته بـایك افتضاح فوق‌العاده بشهرواردگردیدند».

خود پیرم‌خان‌دراینموردتلگرافی‌بتهران مخابره کرده وروزنامهٔ شرق‌درشمارهٔ ۱۷ مورخ ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ آنرا چنین درج نموده است:«از اردبیل دوازدهم حرکت کردیم روبخلخال که همه اشرار آنجاجمع بودند ولی نصرالله‌خان یورتچی وحسینعلیخان فولادلو وامیرعشایر وتمام سایر خوانین‌تسلیم‌شدند. امروز پانزدهم‌سه بغروب مانده الحمدالله همه‌سلامت وارد اردبیل شدیم. یفرم».

ورود اردو باردبیل

روزیك‌شنبه چهارم اردیبهشت۱۲۸۹ (۱۵ربیع‌الثانی۱۳۲۸ قمری) از روزهای دیدنی وباشکوه اردبیل بود.درآن روز سپاه فاتح دولت مرکزی درمیان پرشورترین استقبال مردم وارد شهرشد وچند تن‌از کسانی را، که ششماه پیش‌بسان جباران خونخوار، هستی‌آنها را بربـاد داده بودند بذلت واسارت باردبیل آورد ودرزندان قلعه‌ای، که اینان ورحیمخان گروهی ازمردم بیگناه را درآن به‌بند کشیده بودند، محبوس ساخت . زن ومرد، پیروجوان، بزرگ وکوچك همه وهمه به‌پیشواز آمده باکف‌زدن وهلهله مقدم سربازان وطن‌را استقبال کردند وعالیترین احساسات خودرا نثار قدوم آنان‌نمودند. درعین حال سردسته‌های غارتگران را نیز ازلعن وطعن وپرتاب سنگ وحتی آب دهان معاف‌نداشتند .

آنروز شهریـك مکتب زنده برای یك‌درس آموزنده بود . چه در آن‌لحظه مال‌های بغارت رفته و چپاول تاراجگران در یاد نبود بلکه یکپارچه احساسات پاك وصمیمانه‌ای بود که از اعماق وجود هرکس برای عرضه به‌پیشگاه وطن،بدان‌شکل ظهور وبروز میکرد وباحترام ملیت وقومیت ، خاکپای سربازان در مقابل دیدگـان سالداتهای روس‌توتیای چشم مردم‌قرارمیگرفت . آری‌وطن عزیزترین‌وگرانمایه‌ترین عامل‌اجتماعی برای وطن دوستان است‌ومردم اردبیل درهردوره وزمانی،ازسخت‌ترین امتحانی دراینباره، سرفراز وموفق بیرون آمده‌اند.

اردو چندین روز در اردبیل ماند وبترمیم کسریهای خود پرداخت تـا برای تنبیه قوجه‌بیگلوها ودیگر طوایف مشگین بدان صفحات حرکت نماید. گفتیم که رشید‌الملك حاکم بود وچون سروسرّی باعشایر و روسها داشت، چنانکه معزالسلطان سردار محیی را از آمدن باردبیل برحذر داشت ، یپرم وسردار بهادر را نیز ازدرافتادن باقوجه بیگلوها بیم‌داد ودرصدد ممانعت ازعزیمت اردوی دولتی بدان سمت برآمد. لیکن اینان باهوشتر وجنگ آزموده‌تر ازدیگران بودند واز رفتار اوبمکنون خاطرش توجه داشتند. این بود که بظاهر انصراف خود را ازحمله بدانها اظهار داشتند وچون چندی گذشت، بعنوان اتمام حجت، نامه‌ای خطاب بسران عشایر مشگین تهیه و به پیکی داده روانه نمودند و بفاصلهٔ شش ساعت بعداز رفتن وی نیز فرمان حرکت اردو را صادر کردند وبقدری سریع عمل نمودند که حاکم وستون پنجم عشایر را در مقابل کارانجام شده‌ای قراردادند .

جنگ یپرم باقوجه بیگلوها

هنگام ورود قـاصد بمشگین شهر، خوانین در یك مجلس عروسی جمع بودند . اونامه‌را بآنها تسلیم داشت ولی‌در همین فاصله‌هم اردو رسیده بمحاصرهٔ آنها پرداخت‌وجمعی ازآنانرا که غافلگیر وروبجنگ وگریز نهاده بودند مقتول یـادستگیر ساخت . بـا اینحال‌طایفهٔ قوجه‌بیگلو، که ازطوایف‌مهم وجنگجوی عشایربود، بجنگ بااردوی دولتی ایستاد و«سردارخان» رئیس آن طایفه بسختی پافشاری نمود ولی بـاقربانی کردن«بختورخان» ، «سلدوزخان» ، «هزارخان»، «هاشمخان» و«حبیب‌خان» پنجنفر ازرشیدترین فرزندان ونوه‌های‌خود ، وازدست دادن جمعی از سواران وتفنگداران دست ازپیکار کشیده فراری شد وغائلهٔ قوجه‌بیگلوخاتمه یافت . روزنهم‌خرداد اردو مظفرانه باردبیل بازگشت وبیش ازچهل نفرازسران اشرار را باسارت باخودآورد .

دراردبیل کمیسیونی‌برای استردادا‌موال‌مردم تشکیل‌شد ومجیدالملك بریاست آن انتخاب گردید وامورعشایر، که باوکیل الرعایا بود ، به‌میرزا غفارخان تفویض گشت وپس ازانجام این‌کارها ستون مزبور، درحالیکه شصت نفر ازسران عشایر را

دراسارت داشت، ازراه گیلان عازم تهران شد، گروهی از اسیران نیز مثل رشیدالممالك خلخالی درنارین قلعه زندانی گردیدند و به رشیدالملك حکمران اردبیل سپرده شدند. جعفرقلیخان بختیار تلگرامی بتهران مخابره نموده وحرکت اردورا اعلام کرده است وروزنامهٔ شرق آن تلگرام را درشمارهٔ ۹۰ مورخ چهارشنبه ۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۸ چنین ضبط نموده است «دوم‌ماه اردو بطرف تهران ازراه رشت حرکت. شصت محبوس بااردو چهل نفرتسلیم حاکم. جعفرقلی بختیاری».

اردوی دولتی بتاریخ نهم تیر ۱۲۸۹ خورشیدی درمیان استقبال پرشکوه مردم وارد تهران گردیدولی بابودن رشیدالملك دراردبیل، کمیسیون استرداد غارتها کاری از پیش نبرد. بخصوص که هرتکه ازاموال مردم نیزدر کوهها وبیابانهای دوردست قره‌داغ ومشگین وخلخال واردبیل زیرسنگها وخاکها مخفی گشته وبرندگان آنها نیز ناشناخته بودند. بااینحال کسانی ازشاهسونان را شکنجه دادند بدون آنکه نتیجه‌ای بدست آورند .

بذله‌گویان اردبیل بازمضامینی دراینباره ساختند وشعرا بسرودن اشعاری از قول غارتگران پرداختند . گوینده‌ای یك بیت ازشعری راکه ازآنروز بخاطرداشت از قول یك شاهسون چنین میگفت :

«عمر مزدن قــاطرون مینمگینی بیلمه زدوك

بوبله بیلسه یدوك اگربیز شهره گیرمه‌زدوك»[1]

وبدین ترتیب پروندهٔ غارت اردبیل بسته شد .

بایك نظراجمالی میتوان چنین گفت که غارت کنندگان تارومار شدند، غارت شوندگان بیخانمان گشتند. آزادیخواهان سرگردان گردیدند . رحیمخان دربدر شد ومستبدین پیش مردم تاآخر عمر سرافکنده‌تر گشتند ... ولی در این میـان آنکه برخوردار شد دولت بهیهٔ روسیهٔ تزاری بود، که صرفنظر ازنقاط دیگر ، بایك نیروی ۳۲۰۰ نفری شهر اردبیل را تحت اشغال خود درآورد وبدنبالهٔ نقشه‌های استعماری

۱ــ مفهوم فارسی آن چنین است که «درعمرخود آداب سوارشدن برقاطررا نمیدانستیم واگرعاقبت کاررا چنین پیش‌بینی میکردیم هرگز بشهرنمیآمدیم وحمله نمیکردیم».



رشیدالملک حکمران اردبیل با افسران روسی

« آنکه دروسط با لباس سفید ایستاده رشیدالملک ودرسمت راست او میرزاعلی‌خان امیرتومان و نفر دوم از سمت چپ صارم‌السلطنه نمینی است»

خود ازتعدّی برمردم کوتاهی نکردند وعرصه را برآزادیخواهـان تنگتر ساختند. محسنی مینویسد اتباع روس که ساکن اردبیل بودند، درگذشته بـامردم این شهر همزیستی مسالمت آمیزی داشتند واکنون که وضع دگرگونه‌گشته برخی از آنـان بایذاء وآزار مردم پرداختند. کاربجائی رسیدکه حتی زنان‌کارگری ازتبعهٔ آندولت که درخانه‌ها برای مردم نان می‌پختند خودسر شده ازهرگونه آزاری‌نسبت به‌اهالی فروگذارنگشتند. رشیدالملك هم‌به‌پشت‌گرمی مخبرالسلطنه‌آلت دست‌روسهاگردید. طبیعی است‌که تحمل این وضع برای ملیون سخت نـاگوار بود و آنهـا را بتکاپو و تلاشهای بیشتری وامیداشت لیکن شرایط چنان نبود که آنان بآرزوی خود در اخراج بیگانگان توفیق یابند وطرفداران آنها را سرکوب نمایند وکعبهٔ آمال‌خود یعنی ایران عزیز را ازوجود آنها پاك سازند.



فصل ششم

تحریکات روسها

تلاش ملیون برای اخراج نیروهای بیگانه

گفتیم که اشغال وطن ازطرف سربازان روس برملت ایران بویژه آزادیخواهان ناگوار بود و در گوشه و کنار ایران بخصوص آذربایجان، فعالیتهائی برای اخراج آنها بعمل میآمد. چون مقصود ما دراینجا بیان وقایع اردبیل است ازاینرو گوئیم که آزادیخواهان اینشهر نیز در اینباره تلاشها و کوششهای منظمی داشتند وبامشروطه خواهان نقاط دیگر روابط خود را حفظ میکردند. اما انجمن ولایتی، که رشیدالملك برگزیده بود، بواقع نمی‌توانست یانمیخواست مثل یك انجمن مشروطه بوظایف خود عمل کند زیرا علاوه براینکه رشیدالملك کاملا برآن مسلط بود، چنانکه‌درجای دیگر گفتیم، سه‌نفرازسران معروف‌مستبدین‌اردبیل‌نیز برجسته‌ترین اعضای آنها را تشکیل میداد. هرگونه تلگرام ونامه ودستوری که از مرکزیا انجمن ولایات دیگر میرسید بقول مرحوم مجتهدی زیرتشك مانده اعتنائی بدانها نمیشدحتی بیاننامهٔ ملیون ایران، که درسوم ماه صفر ۱۳۲۸ قمری درتهران منتشر شد وبهمهٔ انجمنها ارسال گردید، دراین‌انجمن بدون توجه‌ماند واستغاثهٔ نویسندگان آندربارهٔ تقبیح اعمال روسها دراشغال ایران نادیده‌گرفته شد.

روسها، که اول بعنوان‌حفظ اتباع روسیه باردبیل آمدند، کم‌کم درصدداجرای نقشه‌های استعماری خود برآمدند وازهرگونه تعدی بساکنان شهر واطراف مضایقه ننمودند. حتی‌سنگهای قبوررا بنام آنکه درکنسولخانه کلیسا میسازند بدانجابردند وباتشدید مقررات «کاپیتولاسیون» درباب تبعهٔ خود، نوکران و کلفتهای ایرانی‌آنها را نیز، باآنکه ملیت وتبعیت ایران داشتند، از مزایای آن برخوردار ساختند و بدینطریق دست جمعی از اجامر واوباش را در اذیت وآزار مردم آزادگذاشتند.

شکایت مردم‌بحکمران‌وهمچنین بانجمن ولایتی بی‌نتیجه‌بود وحکومت‌بظاهر

مشروطه هیچگونه همراهی نمی‌نمودوچنانکه گفتیم بیانیه‌های ملیون و آزادیخواهان ایران نیزکه برای تقبیح اعمال روسیان بانجمن ولایتی میرسید زیرتشك میماندولی هیچیك از اینها مانع فعالیتهای آزادیخواهان این ولایت نمی‌شد ومشروطه‌خواهان اردبیل را ازتلاش برای آزادی بازنمیداشت . آنها نسخی از اعلامیه‌ها را بدست آورده مردم را از مفاد آن آگاه میساختند وسکنهٔ ولایت را باجرای مفاد آنهاتشویق مینمودند چنانکه اعلامیهٔ فوق‌الذکر ملیون، ازاین طریق باطلاع اهالی شهررسید وچون درآخرآن چنین نوشته شده بود که « شش سال بود عزای مذهبی داشتیم عید را نگرفتیم [۱] امسال عزای ملی داریم . دلهای ما مکدر و مغموم است . دیدگان ما گریان و محزون است . امسال عید نوروز را نخواهیم گرفت ... مصارف جشن را صرف قوهٔ نظام‌نمائیم...» ازاینرو اهالی اردبیل نیز ازخواست آنان پیروی کردند وازبرگزاری مراسم عید خودداری نمودند، بخصوص که هست ونیست خود را نیز درجریان غارت شهرازدست داده بودند .

حکومت اردبیل بظاهر مشروطه بود وآزادیخواهان بآزادی رفت وآمد داشتند ولی‌رشیدالملك که ازکوششهای آنهااحساس ناراحتی‌مینمود بدنبال‌دستاویزی میگشت‌تامحدودیتی برآنها فراهم سازد وزهرچشمی ازآنان‌بگیرد. قضارا بهانه‌ایکه وی بدنبال آن بود خود بخود پیش‌آمد وآن چنین بودکه میرزا حیدرخان نام،مرد موقر ومورد احترامی، رئیس پست اردبیل بود وبدون آنکه تظاهری کند درخفا با مشروطه خواهان ارتباط داشت . مرحوم محسنی مینویسد که او روزی محرمانه به‌آزادیخواهان خبرداد که یك پاکت بامهرآیت‌الله آخوند ملامحمدکاظم‌خراسانی ازنجف اشرف رسیده وبگیرندهٔ آن آقامیرزا عبدالله مجتهد تحویل داده شده است احساس میشودکه حاوی مطلب مهمی باشد .

---

۱ ــ نوروز درآن شش‌سال باماههای محرم وصفر مصادف بود ولذا ایرانیان باحترام شهادت‌حسین‌بن علی (ع) تجدیدسال را جشن نمی گرفتند.

دستخط مرحوم آیت‌الله خراسانی

از طرف آزادیخواهان، که درآنموقع عنوان دموکرات داشتند ودارای انجمنی بهمین نـام بودند، چندنفر مأمور شدندتاشبانه باآقا میرزا عبدالله‌ملاقات‌وازمتن نامه‌اطلاعاتی بدست آورند.

اینان بامذاکره بااو باین نتیجه رسیدندکه‌آقا میرزا عبدالله آن نامه‌رابانجمن ولایتی ببرد وعین آنرا، که دستور عالیترین مرجع دینی است، قرائت نماید. این بودکه مجتهد از انجمن درخواست تشکیل جلسه‌کرد وبا آنکه هوا سرد بود همان شب برای‌تشکیل این‌مجلس برای بعدازظهر فردا دعوت‌گردید. فردا انجمن‌ولایتی درخانهٔ حاج میرزاابراهیم مجتهد (انواری)، که ریاست‌آنرا برعهده داشت، تشکیل جلسه‌داد وعلاوه براعضاء، آقامیرزا عبدالله‌مجتهد وجمعی ازآزادیخواهان نیزبرای استحضـار از متن نامه و اقدام انجمن، درجلسه شرکت نمودند. دستخط آخوند خراسانی بدین شرح وسیلهٔ مجتهد قرائت‌گردید:

«بسم‌الله الرحمن‌الرحیم. اردبیل. عموم آقایان عظام علمای اعلام و ارکان اسلام‌آن بلدهٔ شریفه دامت برکاتهم را بسلام وافرمخصوص میدارد. البته آنذوات محترمه بوظیفه وتکلیف فعلی، که امروزه درحفظ بیضهٔ اسلام وصیـانت مذهب در عهده‌دارند، قیام‌خواهند فرمود واین معنی را پیوسته درنظر خواهند داشت که‌دول مسیحیه ازچند قرن قبل براین‌طرف، هریك ازهرطرف‌که ببلاد اسلامیه راه داشته، بمحو استقلال اسلامیان وهدم اساس‌مسلمانی همت‌گماشته، کاملا بمقدمات‌آن‌مشغول وحالا بگرفتن‌نتیجه پرداخته‌اند. مفاسدداخلهٔ مرکز (یك کلمه ناخوانا) باطلهٔ‌معاندین اساس دیانت حقه وجدیت لامذهبان داخلی در موجبـات نفرت قلوب وتفریق کلمهٔ ملیه هم ازفروع این اصل است ومنشاء تمام این مفاسد واساس تمام خرابیهااقامت قشون اجانب‌است‌درداخلهٔ مملکت‌ایران، که‌علاوه برتمام‌این‌مفاسد موجوده تدریجاً به‌فساد اخلاق ملت وذهاب غیرت ایلات وضعف عقاید مؤدی، و بوسیلهٔ دامهائیکه افکنده‌اند مسلمانان سست عنصر ضعیف الایمان را آلت اجرای مقاصد خبیثهٔ خود

نموده، کار بجائی رسیده که بستگی باجانب و در تحت حمایت آنها بودن موجب شرف وافتخار شده است. یاللاسف که درجهٔ ایمان وجهالت و بیخبری مسلمین از مقتضیات دیانت اسلامیه باین مرتبه منتهی‌شده است. خوب است که ازحال‌مسلمین سایر ممالك، مثل ترکستان وقفقاز وبعضی صفحات هند وغیرهم، که بهمین ترتیبات ابله فریبانه دشمنان دین، شرف واستقلال مملکت خودشانرا از دست داده حالا در ذلت اسارت ورقیت کفره‌گرفتارند، عبرت بگیرند. فعلا اهم وظایف عموم علمای اعلام وحصون‌اسلام‌این‌است درسد این‌ثلمهٔ عظیمه‌وارده براسلام، بذل‌جهدوصرف مهجه فرمایند. تمام‌ارباب منابر و وعاظرا مقررفرمایند که درمجامع عامه بمفاداخبار وآیات وارده درمنع توادو سحاب وانس‌باکفره فضلا" ازکارگذاری برای‌آنهاذهن قاطبهٔ‌مسلمین‌روشن‌نمودبهمه‌بفهمانند که‌بنص کلام‌اللهمجیدالهی‌عزاسمه، لاتَجِدُ قَوْماً یؤمنون باللهِ وَالْیوْمِ الآخِرِ یوادّون مَنْ حادَّ اللهَ وَرَسُولَهُ، این‌رفتارها باواقعی‌بودن ایمان‌منافی‌والبته اگرمسلمانان‌پاك‌عقیدت‌باین‌معانی‌متذکروبفهمند که‌چشم‌وگوش‌بسته در وادی‌محو استقلال‌اسلام قدم‌میزنندالبته‌ازاین‌سکوت‌وغفلت متنبه خواهدشد، وعقد اخوت واتحاد باهمدیگردردفاع‌ازحوزهٔ‌اسلام موفق‌وبلکه‌بهمان فطرت‌اسلامی‌بدون حاجت بصدور حکم تحریرامتعهٔ روسیه، ازاین‌فضول عیش که موجب‌ذهاب ثروت وبیضهٔ‌فطرت اسلام وذلت واسارت مسلمین‌است، غمض عین‌خواهندکرد، وحتی‌بقوهٔ دفاعیه، که فعلا برقاطبهٔ مسلمین واجب‌است، واهمیت‌آن ازتمام احکام مطهره‌بدیهی است مبادرت، واحکام مبین درمسایه را، که دراین‌عصرمصداقش‌مبدل است، امتثال، وبلکه درآنباب بعداز مشورت باآقایان حجج اسلام آنچه بنظر رسیده حوزه علمیهٔ تمام‌بلاد محروسه، باهم متفق ومتواعدشوند ودرموعد واحدهمه بتعلیم قوانین حرب شروع کنند که موجب تأسی طبقات عموم ملت‌گردد. انشاالله تعالی والسلام‌علیکم ورحمةالله وبرکاته. من‌الاحقر الحاج محمدکاظم خراسانی. محل‌مهرکاظم»[1].

مرحوم آخوند ملامحمدکاظم خراسانی از اجلهٔ علمای نجف ومرجع تقلید شیعیان بود و کتابی نوشت بنام «کفایه» وازاینرو دربین روحانیان به «صاحب کفایه»

۱ـ نقل ازیادداشتهای شادروان محسنی.

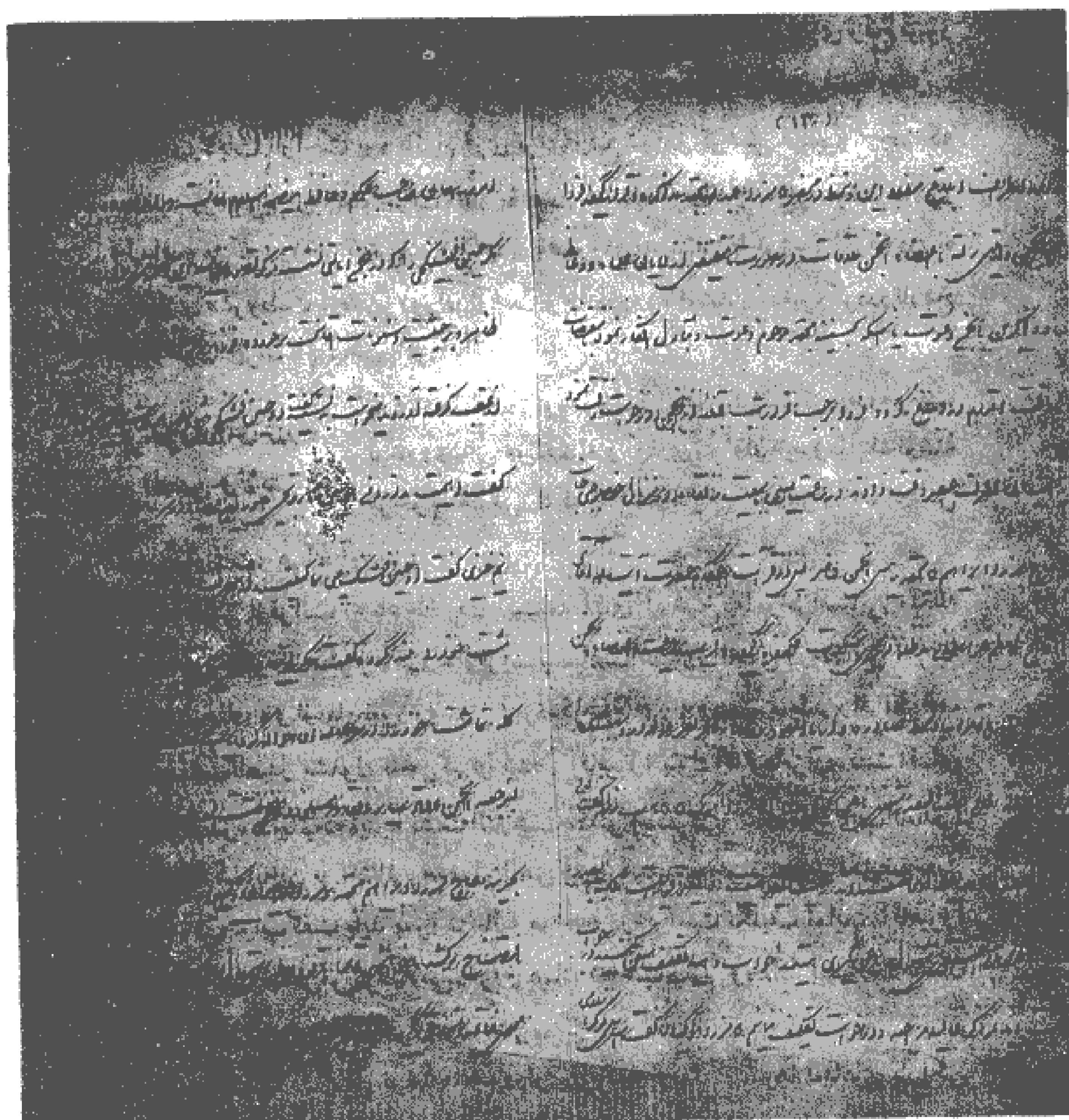
معروف شد . اوباآنکه، بخصوص دراواخر عمر، ازضعف بنیه وبیماری رنج میبرد بااینحال ازمشروطیت حمایت مینمود، وچون از ورود روسها بایران ورفتار نامطلوب آنها درولایات ناراحت بود باتمام قوی برای رفع تجاوز کوشش مینمود ،وچنانکه میدانیم درآخرین روزهای حیات خود مقدمات یك مهاجرت تاریخی را فراهم مینمود ولی افسوس که روزحرکت دل درد شدیدی یافت ودرگذشت، وباکوششهائی که درراه برقراری مشروطیت ،چه در دوران نهضت وچه دردورهٔ استبداد صغیر، کرددرتاریخ مشروطیت ایران نام نیکی باقی گذاشت .

برخوردهای تنددر انجمن ولایتی

باری دستخط مزبوردرجلسهٔ انجمن قرائت گردید وموجب برخوردهائی بین اعضاء وآزادی خواهان شد ومااینك نوشتهٔ مرحوم محسنی را، که بنابگفته هایش خودنیز درآن مجلس حضور داشت، عیناً میآوریم :

«پس ازقرائت احکام حضرت آیت‌الله آقای آقاشیخ کاظم خراسانی مدظله درمجلس سکوت حکمفرماگردید وقریب نیمساعت اعضای انجمن درمضامین آمرانهٔ دستخط صادره و ازدیاد نفوذ روسها ببحرتفکرغوطه‌ور ، وبهت مجلس رافراگرفته. آقای نایب‌الصدر مشغول ناخن‌گیری شده ، آقامیرزا بیوك آقا وهابزاده گفت آقای نایب‌الصدر، آنهائیکه اینجا نشسته‌اندرعیت یکّه‌لو (یکلوقریه‌است ملك نایب‌الصدر) نیست که شمابااین بی‌اعتنائی مشغول ناخن‌گیری هستید . جواب دهید تکلیف معین کنید . درجواب گفت باید بمراکزعالیه مراجعه درخواست تکلیف نمایم. آقامیرزا بیوك آقاگفت اساس مرکزاسلامی امروز همان صاحب‌حکم وحافظ بیضهٔ اسلام‌همان است که امرفرموده باید اجرا شود...».

ماازآوردن باقی نوشته‌ها خودداری میکنیم زیرا گفتگوها بجاهای باریکی کشیده وکسانی مثل شاد روان حاج شعبانعلی ودیگران که سلاح کمری داشته‌اندست بتهدید وکارهای تندی زده‌اند. سرانجام رشیدالملك ازجریان خبریافته دستاویزی را که گفتیم درصدد آن بود، تازهرچشمی ازآزادیخواهان بگیرد، بدست آورد .



نمونه‌ای از یادداشتهای مرحوم محسنی در آن قسمت که مربوط به برخوردهای کند در انجمن ولایتی است

دستور تلگرافی والی برای تبعیددموکراتها ونقض آن ازمرکز

او بلافاصله موضوع را بوالی گزارش داد. انجمن نیز مراتب را بوسیلهٔ نمایندهٔ خود، میرزا ابراهیم ارباب، باطلاع انجمن ایالتی رسانید ودرنتیجه تلگرافی دستور تبعید اینان ازطرف مخبرالسلطنه برشیدالملك ابلاغ شد.

درآن تاریخ رشیدالممالك خلخالی برادر امیرعشایر، که سابقاً بوسیلهٔ یپرم دستگیر ودراردبیل زندانی گشته وبعد آزاد شده بود، باسواران خود نیروی انتظامی رشیدالملك حکمران اردبیل را تشکیل میداد.

رشیدالممالك گویا مرد دودلی بود. باآنکه ازمشروطیت خوشش نمیآمد بظاهر باآن مخالفت نمیکرد وشایدگرفتاری برادرش امیرعشایر درتهران موجب این تمایل بود. چه بطوریکه گفتیم برادرش بوسیلهٔ یپرمخان وستون او درخلخال دستگیروجزو سایر سران شاهسون بتهران برده شد ودرآنجا زندانی گردید.

دراین ایام حسینعلی‌خان گالش درجنگلهای آستارا باسپاهیان روس میجنگید وچون آزادیخواهان اردبیل نیز آنانرا یاری مینمودند رشیدالممالك بکمك آنان برخاست و قسمتی از سواران خود را باتفاق شادروان میرزا محمد علی خان افراسیابی که به «نیرالحکما» معروف بود واز احرار ومشروطه خواهان اردبیل بشمارمیآمد برای مساعدت حسینعلی‌خان به «ورمونی» آستارا فرستاد وبدینطریق نیز قدمی درهمکاری با آزادیخواهان برداشت.

رشیدالملك تلگرام والی را بارشیدالممالك درمیان گذاشت وبا او مصلحت اندیشی نمود. رشیدالممالك گفت که اینان ازآزادیخواهان ایرانیان‌اند و از طرف کمیته‌های آزادی ایران وقفقاز پشتیبانی میشوند. دراین موقع که وطن دوستان علیه حکومت استبدادی روس واشغال نظامی آنان بپیکار برخاسته‌اند اقدام به‌تبعید آنان بمنزلهٔ طرفداری علنی شما از روسها ومایهٔ رسوائی خواهد بود. حاکم بااین بیان نگران گشت وعلیرغم میل قلبی خود در اجرای مفاد تلگرام مخبرالسلطنه دست نگه داشت ولی مفاد تلگرام بگوش مردم رسید وهمه‌جا صحبت ازآن بمیان آمد بخصوص

که خود دمکراتها در انتشار آن تعمد داشتند و آنرا نتیجهٔ تلاش انجمن ولایتی قلمداد میکردند و غیر مستقیم اعضای آنرا تهدید مینمودند.

انجمنیان نیز بیکار نبودند وجمعی از اوباش را علیه اینها تحریك میکردند و بوسیلهٔ کسان دیگری در صدد ایجاد اختلاف بین آزادیخواهان بودند. ولی اینها استقامت کردند و باحفظ اتحاد خود مراتب را ضمن تلگرامی بعنوان سپهدار اعظم که رئیس دولت بود، نوشتند وچون مخابرهٔ آن از اردبیل ممکن نبود، بوسیلهٔ پیکی به کرگری (کرگانرود) فرستادند و از آنجا به‌تهران مخابره کردند. روز سوم تلگرامی از سپهدار به‌رشیدالملك رسیدو در آن هرگونه تعرض بآزادیخواهان درحکم برکناری وی ازحکومت اعلام گردید.

تحریك کنسول روس علیه آزادیخواهان

اعضای انجمن ولایتی حاکم را برای اجرای دستور والی و تبعید دموکراتها تحت فشار گذاشتند ولی چون از تلگرام سپهدار آگاهی یافتند از دولت ایران مأیوس گشتند و اینبار کنسول روس را علیه آنها تحریك کردند وجنگ حسینعلی خان گالش را نتیجهٔ تحریکات اینها قلمداد نمودند. این بود که روسها دست بایذاء و آزار اینان گشودند و بموازات آن تضییقاتی نیز برای دیگران فراهم کردند.

روسها که باورود سپاهیان قفقاز دامنهٔ خودکامگی را درشهر توسعه داده بودند هرچه میخواستند میکردند. کارگزار و رئیس نظمیه بانظر و سفارش آنها انتخاب می‌شد و گزارش امور را نیز بدانها میداد. علاوه بر آن خود نیز شهربانی دیگری ترتیب داده و افسری از قزاقها را بر آن گماشته بودند و آنرا برای اجرای کاپیتولاسیون لازم میشمردند. خانهٔ حاج محمدجعفر رادر اوچدکان، که از زیباترین خانه‌های آنروز اردبیل بود، اشغال کرده محل خوشگذرانی افسران قرار دادند و ببهانهٔ تأمین آزادی آنها، شبها مأمورینی درشهر برای گشت گماردند وحکومت را عملا در دست داشتند. ازاینرو مردم اول غروب بخانه‌های خود بازمیگشتند و شبها هم بیرون نمیآمدند.

بااین واقعه برای آزادیخواهان، که سابقاً آزادی عمل داشتند تضییقاتی فراهم

شد . آنها جلسات شبانه وسرّی ترتیب داده هرچندگاه یك باردرخانهٔ یکی گردآمده بگفتگو میپرداختند . کنسول از این امر آگاهی داشت وسالداتها را به‌تفتیش بیشتر کسانی که شبها درکوچه‌ها برمیخوردند موظف میداشت .

مرحوم محسنی مینویسد درآن‌ایام شبی‌درخانهٔ حاج سیدزکی (واقع‌درعالی قاپوی‌اوچدکان) بودیم ، شش‌ساعت ازشب‌گذشت ورفقا برخاسته یکایك خداحافظی کرده رفتند. «بنده(یعنی مرحوم محسنی)، آقامیرزا بیوك آقا وهابزاده، میرزامحمد علی حکیم ومشهدی علی‌اکبرمولا زاده دریکجا خارج شده، خانهٔ میرزا محمدعلی حکیم درمحلی متصل به‌نهرعلی محمد میباشد. مشارالیه رفت بمنزل، ما هم‌ازکوچهٔ ناظم‌التجار رهسپار شدیم . هوا خیلی تاریك ومه‌است ولی فـانوسچی داشتیم . از دورسیاهی احساس شدکه درمقابل جادهٔ راهروقبرستان ایستاده‌اند. قدری نزدیك‌شده وشعاع فنرافتاد معلوم‌گردید یکدسته قزاق روس‌اند پیش‌آمده‌گفتند (رکاورك) یعنی دستها را بلندکنید».

دنبالهٔ یادداشت مفصل است وحکایت ازآن داردکه سالداتها شروع‌به‌بازرسی بدنی‌کرده ومزاحمتها نموده‌اند وچون کسانی ازاینها بزبان روسی‌آشنـائی داشته‌اند خود را غیراز آزادیخواهان معرفی‌کرده‌اند و آنان نیزاینها را نشناخته رهاساخته‌اند ولی شب دیگری شادروانان حاج‌علی تاجر، حاج محمدجعفرتاجر، ملاجلیل‌محرر، ملامحمدتقی روضه‌خوان، مشهدی ممی کتابفروش،وشیخعلی قنادی را،که برخی از آنان ازمستبدین معروف بودند ، لخت‌کرده محتویات جیبهایشان را ربودند. چون صبح شد اینها بانجمن‌وحکومت شکایت‌کردند نتیجه‌ای‌بدست نیاوردند بعدهامعلوم گردیدکه‌برخی‌ازدموکراتهانیزدراین‌کار بی‌دخالت نبوده‌اند تابدینوسیله مستبدین‌را از روسها برنجانند وهرآینه ازطرفداری آنهانسبت بروسها بکاهند .

تجدید فتنهٔ عشایر

پس ازرفتن پیرمخان وسردار بهادرکم‌کم عشایرسربطغیان برداشتند ودست‌بیك سلسله اقدامات ناروا زدندودراطراف بنای تاخت‌وتاز نهادند ، وچنانکه دیدیم سربازان روس را

نیز بزحمت انداختند .

رشیدالملك حاکم اردبیل برای سرکوبی آنان بتشکیل اردوئی پرداخت وبا سواران رشیدالممالك خلخالی وجمعی سرباز عازم مشگین گردید ولی در برخورد اولیه، ازعشایرشکست‌خورده فرارنمود وتمام مهمات‌قشون، حتی لباس رسمی‌ونشان وشمشیر تشریفاتی و سردوشی‌های خود رشیدالملك ، که مقام امیرنویانی لشگری داشت نیز بدست آنها افتاد[1]. شایعهٔ قتل رشیدالملك درشهر انتشار یافت ولی‌بعدخبر رسیدکه اولخت وبرهنه بقریهٔ نیارآمده وشبانه بقلعه وارد شده است .

خبرشکست اردوی دولتی ازعشایر، بـار دیگر موجب وحشت مردم گردید وپادغارت خانمان برانداز گذشته را درخاطرها زنده‌گردانید . بازار ودکانها بسته‌شد وکسبه وتجار برای انتقال اجناس و اثـاثیهٔ خود بجاهـای امنی ، بتلاش وکوشش برخاستند . درعین حـال همان شب جمع کثیری در تلگرافخانه گردآمده از تهران وتبریز استمداد نمودند .

رشیدالملك چون احساس کردکه براثرشکست از عشایر آبرو وحیثیت‌خود را درشهر ودرنظرحکومت‌مرکزی ازدست‌داده است‌بترتیب اردوی‌دیگری‌پرداخت وعلاوه برسواران سابق ، عشایرفولادلو را نیزضمیمهٔ ستون خودگردانیده براه‌افتاد و پس از دوماه صف‌آرائی درمقابل آنها، که بیك سلسله تیراندازیهای هوائی اکتفا میشد ، دریك برخورد جنگی بازشکست خورده ازراه اهر به‌تبریز فرارکرد .

از نوشته‌های موجود چنین استنباط میشودکه این‌جنگها وشکستها مصلحتی بوده واحیاناً برای آن صورت‌گرفته است‌که مهمات دولتی تسلیم عشایرگرددو آنها را، که باعمال محمد علیشاه درارتباط بوده‌اند، ومادرجای خود بدان اشاره‌کرده‌ایم برای اقدامات بعدی مجهزگرداند . این موضوع را مرحوم محسنی نیزبیـان کرده یادآور شده است‌که رشیدالملك ورشیدالممالك درباطن بااشرار متفق بوده‌اند.

۱ ـ در دورهٔ قاجار عناوین میرپنجه ،امیرتومان وامیرنویان از مقامات عالی‌لشگری بشمارمیآمد وگویا معادل سرتیپ ، سرلشگر وسپهبد امروزی بود .

اغتشاشات جدید اختصاص باین شهر نداشت ودرجاهای دیگر نیز کما بیش بوجود آمد چنانکه درجنوب ایران بی‌نظمیهائی خلق‌شد ودولت انگلیس‌در ۱۱شوال ۱۳۲۸ ضمن یادداشتی ضرب‌الاجل‌سه‌ماهه‌ای بدولت ایران داد تا درآن نواحی نظم وآرامش برقرار کند وگرنه خود آندولت باآوردن دسته‌هائی‌ازسپاهیان خود، بچنین کاری اقدام خواهد نمود .

گرچه این ضرب‌الاجل انگلیسها بظاهر مربوط بجنوب ایران است وربطی باردبیل ندارد ولی درواقع، خود علت یك سلسله اقدامات جدیدی‌بودکه بعد ازآن رخ داد واردبیل نیزازآثارآن برکنارنماند . اینك مابدون آنکه باقدامات انگلستان درجنوب بپردازیم حوادث بعدی‌را باجمال یادآور میشویم .

نقشه‌های جدید

حوادث جدید را میتوان بتشدید رقابت بین دودولت‌بزرگ روس وانگلیس درایران تعبیر نمود زیرا آنان، که یکی از استبداد حمایت میکرد ودیگری‌علاقه بمشروطیت نشان میداد ، هریك درصدداز‌دیاد قدرت ونفوذ خود درایران بودند وچنانکه‌گفتیم دستاویزهائی، مثل غارت اردبیل یا ناایمنی راه بوشهر وشیراز ونظایرآن را ، برای آوردن نیروهای مسلح خود خلق وایجاد میکردند . روسها چون استقرار حکومت مشروطه را معناً پیشرفت سیاست حریف وتضعیف موقعیت‌خود میدانستند وازطرفی‌آوردن نیروبایران را طبق‌اعلامیهٔ رسمی بجهة تأمین امنیت اتباع خود در اردبیل قلمداد میکردند با آمدن اردوی پیرمخان وسرداربهادر وگوشمال دادن بعشایر طبعاً میبایست این شهر وایران را ترك نمایند. ولی‌بجای‌آنکه‌چنین کنند همواره درصددآن بودندکه‌اتفاقات دیگری بوجود آورند وعلاوه برادامهٔ اشغال نظامی، اقدامات جدیدی برای افزودن قدرت خود، در این کشورمعمول دارند. بدینجهة باردیگرباشاهسونان ازدر دوستی درآمدندوباآنان مهربانی آغازکرده آنها را برای‌تاخت وتازوگردنکشی دلیرتر ساختند .

گویا نقشهٔ جدید روسها چنین بودکه محمد علیمیرزا را، که پس ازفرار از ایران دراروپاگردش میکردوازشهری‌بشهر دیگر میرفت ، باردیگر بایران‌بازگردانند

واورا ، که دربست دراختیار آنان بود، بتخت سلطنت ایران بنشانند . برای اجرای این نقشه بود که دراردبیل باشاهسونان گرم میگرفتند ؛ درتبریز حاج صمدخان شجاع الدوله را در دست داشتند ؛ درمغرب ایران سالار الدوله برادر محمد علیمیرزا را برای اشغال آنحدود تقویت میکردند ودرگرگان ومازندران وخراسان اقدامات مشابه دیگری بعمل میآوردند .

محمدعلی میرزا آخرین بار درشهر «وینه» اتریش بود. روزی یکی از نمایندگان سیاسی روس بااو ملاقات نمود وبعداز آن شاه مخلوع ایران بصورت یك تاجرعراقی بانام مستعار «خلیل بغدادی» ، راه قفقاز پیش گرفت و بارهای تجارتی خود را که محتویات صندوقهای آن همه تفنگ ومترالیوز و جنگ افزارهای دیگر بود ، بقصد بندرگمش تپه درگرگان، حمل کشتی نمود . او ازقفقاز گمنام گذشت ولی دولت تزار موجبات این سفررا فراهم کرد .

آمدن مجلل السلطان بمیان عشایر اردبیل

هنگامیکه مقدمات این طرح تهیه میشد بعضی از محارم و نزدیکان محمدعلی میرزا ناشناخته بایران آمدند تا کسانی را که از او طرفداری مینمودند آمادهٔ جانفشانی گردانند. یکی از آنان مجلل السلطان پیشخدمت خاص وی بود که سابقاً جزو یاران شاه مخلوع درسفارت روس پناهنده بود وباواز ایران خارج شده بروسیه رفته بود.

میتوان گفت که اگر محمد علیمیرزا سلطنت را از دست داده ودر فراق آن می‌سوخت کسانی مثل مجلل، که بیش ازخود وی صاحب نفوذ وثروت وقدرت بودند باخلع محمدعلیشاه، فاقد حکومت گشته ازسودسرشار وموقعیت ممتاز خویش محروم شده بودند ولذا برای برگرداندن سلطان مخلوع کمتر از اوعلاقمند نبودند .

درتقسیم مأموریتها، اردبیل نصیب مجلل السلطان گردید واو در اواخر سال ۱۳۲۸ قمری بیاری روسها ولی بطور ناشناس باین شهر آمد ویکشب درآنجا مانده نزد خوانین طایفهٔ یورتچی رفت وسران آن طایفه را بمراجعت محمدعلیشاه والطاف خاص اوامیدوار گردانید .

خبر آمدن مجلل و تبلیغات وی دربارهٔ بازگشت محمد علیمیرزا بوسیلهٔ آزادی‌خواهان بتهران و تبریز گزارش شد وخود دولت مرکزی نیز بـاوسایل دیگر از این نقشه‌ها آگاهی یافت و برای جلوگیری ازاین واقعه تدابیری اندیشید . ازجمله آنکه عین‌الدوله را بوالیگری آذربایجان برگماشت و بصلاحدید او دوازده نفر از شصت نفر رؤسای شاهسونان را، که اردوی‌پیرمخان وسرداربهادر اسیر کرده به‌تهران آورده بود، آزاد ساخت تابدینوسیله آنها را بـاخود همراه‌گرداند ودر موقع لزوم برای دفع‌شر محمد علیمیرزا ازنیروی آنها بهره‌مند شود .

آزادی امیرعشایر خلخالی بامساعدت انجمن‌ولایتی‌اردبیل

گفتیم یکی از سران شاهسون که باسارت بتهران رفت امیر عشایر خلخالی‌بود. برادر وی رشیدالممالك بوسایل‌مختلف متشبث شد تااو را رها سازد ولی‌هنگامی که آن دوازده نفر آزادی یافتند امیرعشایر دربین آنها نبود .

رشیدالممالك که ازبودن مجلل دربین‌طایفهٔ یورتچی آگاهی داشت واضطراب خاطرحکومت‌مرکزی و آزادیخواهان اردبیل‌را ازفعالیت او ودیگرمأموران‌محمد‌علیمیرزا میدانست انجمن خلخال را متوجه این پیشنهاد خودگردانید که‌اگرموجبات رهائی امیرعشایر را فراهم سازند او دردستگیری مجلل اقدام خواهد نمود و خـاطر دولت مشروطه را از تحریکات وفعالیتهای وی آسوده خواهد ساخت .

آزادیخواهان خلخال این پیشنهاد را مفید دانستند وشـادروانان نـاصر روائی و وکیل‌الممالك را بعنوان نماینده همراه جمعی از سواران رشیدالممالك باردبیل اعزام داشتند تاانجمن ولایتی را بدین‌کار متقاعد وراضی‌گردانند وبوسیلهٔ آن انجمن امیرعشایر را آزاد نمایند . اینان باردبیل آمدند وچون نخواستند باسابقهٔ بدی، که ازچپاول سواران خلخالی درذهن مردم‌باقی‌بود ، بشهر درآیند، دربیرون شهرماندند واز انجمن خواستند که با آنها درآنجا ، یعنی محلی که اینان در بیرون شهر نشیمن داشتند، ملاقات وگفتگو کنند . اما اعضای انجمن آنرا دامی‌برای‌خود تصور کرده نرفتند . تنها شادروان مشهدی حسین آخوند زاده که از دلیران آزادیخواهان‌اردبیل

و از مردان بافراست و کیاست بود بنمایندگی انجمن برگزیده شد و برای مذاکره نزد آنها رفت .

آخوند زاده پیشنهادهارا بنفع مشروطیت دید و باتفاق آندو نمایندهٔ آزادگان خلخال، بشهر بازگشت و بامنطق قاطع و استدلال صحیحی که داشت انجمن را با خواست رشید الممالك موافق گردانید و باتفاق آنها بتلگرافخانه درآمده سه روز متوالی باتهران بگفتگو پرداخت و آنقدر پافشاری کرد تا سرانجام امیرعشایر آزاد گشت وبتلگرافخانه آمده بااینها مخابرهٔ حضوری کرد. اما دراین‌موقع واقعهٔدیگری رخ داد و همهٔ این رشته‌ها را پنبه نمود و آن اینکه آن روزها کنسول روسیه در آستارا بود وامور کنسولگری را «ویس کنسول» اداره‌میکرد. او از جریان مراجعت محمد علیمیرزا بایران آگاهی‌داشت‌وتعلیماتی راکه دراینمورد از پطروگرادمیگرفت بمرحلهٔ اجرا درمیآورد .

کسروی‌دراینباره مینویسد«در اردبیل‌ویس‌قنسول روس‌تاجر باشی خودشانرا نزد حکمران ورئیس شهربانی آنجا فرستاد وپیام داد محمدعلی‌میرزا بادوازده‌هزار تن سپاهی وبیست ملیون تومان پول تانزدیکی تهران رسیده و ازگناه همگی گذشته وشهر را بسپهدار سپرده وبرای او (یعنی ویس کنسول) نیز ازتهران دستور آمده که بنگهداری وآرامش اردبیل بپردازد ونگذارد درآنجا آشوب روی دهد. دروغ باین آشکاری را پیام فرستاد ومردم را بیم‌داد».

دراینموقع اردبیل حاکم نداشت ومرحوم جعفرقلیخان صاحب جمع‌بعنوان رئیس نظمیه‌کارها را رسیدگی میکرد . وباآنکه خود ازآزادیخواهان بودبخواهش وی انتخاب واعزام‌فوری‌یکنفرحکمرانکاردان ومدبرجزو خواستهای‌اعضای‌انجمن، که برای آزادی امیرعشایر درتلگرافخانه بودند ، قرار گرفت . قضا را دراینموقع کنسول باعجله خودرا ازآستارا باردبیل رسانیدوچون‌از میانجیگری اعضای‌انجمن برای آزادی امیر عشایر اطلاع یافت واز قرار داد آنها بارشیدالممالك ، درمورد دستگیری مجلل آگاه شد، فوری مجلل را ازجریان‌آگاه ساخت‌واورا بشهرفراخواند

فراخواندن وی علل دیگری داشت و این امر یکی از بهانه‌های ظاهری بود .

ورود مجلل باردبیل وحکمرانی ساختگی او بیاری کنسول روس

فردای آنروز، که دوشنبه ۲۶ شعبان ۱۳۲۹ قمری (۲۹ مرداد ۱۲۹۰ شمسی) بود ، صبحگاهان مجلل باشصت نفر از بیگزادگان یورتچی بقریهٔ داشکسن رسیدند و نزدیك ظهر ناگهان جارچیان در کوچه و بازار ، از زبان کنسول روس ومجلل چنین جارزدند که «محمد علیمیرزا دیشب سه‌ساعت‌گذشته بپایتخت در آمده وبتخت نشسته واز همهٔ گناهها گذشته ولی پس ازاین نباید کسی نام مشروطه ببرد». هنگامیکه این جار کشیده میشد دسته‌ای از کهنه فراشان و اوباشان اطراف جارچی‌ها راگرفته غوغا وفریاد براه انداخته بودند . شهردراندك زمانی بهم برآشفت وهریك از آزادیخواهان‌خود را بنهانگاهی انداخت‌وچون نام کنسول روس درمیان‌بودکسی تصور نمیکردکه این مطالب ازبیخ دروغ وساختگی باشد[۱].

مرحوم محسنی مینویسد که کنسول روس بقریهٔ داشکسن رفت ومجلل السلطان را باخود بشهر آورده درنارین قلعه ، که خالی بود ، منزل داد و او بعنوان حکمران محمد علیشاه، که بقول جارچی‌های کنسولخانه بتهران آمده وبرتخت نشسته بود،در قلعه استقرار یافت. مستبدین‌جان تازه‌گرفته بزیارت حضرت حکمران بقلعه رفتند. فراشان قدیم ازهرطرف گرد آمدند .کاظمخان نامی برادر عسکر دواتگر باجمعی‌از اجامر واوباش تبریزی بنظمیه رفته آنجا را اشغال کردند وبردر ودیوار شهراعلانها زدند ومراجعت محمدعلیشاه وگفتارجارچی کنسول روس‌را ازقول حکمران‌باطلاع اهالی رسانیدند وچون مردم شهر اعلان‌نامه‌ها را پاره‌کردند بگیروببند شروع شد وجمع کثیری دستگیر گردید. دربین دستگیرشدگان کسانی بودندکه نه‌تنهامشروطیت حتی تلفظ صحیح کلمه‌را نیز نمیدانستندولی بنام مشروطه خواه‌گرفتار شدندوهست ونیست خود را ازدست دادند .

مضحك آنکه جمعی ازمخالفان عکسی ازمدرسهٔ معارف را نزد مجلل‌بردند

۱- تاریخ ۱۸ سالهٔ آذربایجان تألیف سید احمدکسروی .

ویکعده ازمحترمین شهررا ، که درموقع امتحان مدرسه دعوت داشته ودر آن عکس شرکت نموده‌بودند، باونشان داده آنها را بابی‌خواندند وبدینوسیله برای او بازار جدیدی جهت اخاذی بوجود آوردند و گرفتاریهای زاید الوصفی برمردم فراهم ساختند .

قتل مرحوم آخوندزاده

این وقایع در ایامی اتفاق افتاد که اعضای انجمن ولایتی با نمایندگان مشروطه خواهان خلخال در تلگرافخانه برای استخلاص امیر عشایر بامرکزگفتگو میکردند و سواران خلخال نیز دربیرون شهر منتظر نتیجه نشسته بودند . حاضرین درتلگرافخانه وقایع را باجزئیات‌تمام بمرکزیان‌گفتند واز آنان یاری‌خواستند.ولی‌هیهات که امکان کمکی فراهم‌بود. وحتی امیدی هم بر آن نمیرفت . دراین بین خبر ورود مجلل بشهر بآنان رسید وبکلی‌قطع امیدگردید. ناچار یك‌یك از آنجا درآمده بمخفی‌گاهی رفتندولی قهرمان دلاور این‌صحنه، یعنی‌مشهدی‌حسین آخوندزاده، که بامرکزیان‌مخابره‌میکرد همچنان‌در تلگرافخانه ماند ولحظه‌بلحظه پیشآمدها رااطلاع‌داد تاآنکه‌رئیس‌تلگراف از ترس اشرار واوباش ، درصدد تعطیل اداره برآمد وآخوندزاده باجبار از آنجا بدر آمد . آخرین پیام او بمرکزیان پیش‌بینی قتل خود بود . این بگفت و از تلگرافخانه‌بیرون‌آمد .

شهرآشفته ودشمنان آزادی فرصت انتقام یافته بودند . هیچکس بجان ومال خود امان نداشت . مرد خونخواری‌بنام مجلل برمسندحکومت نشسته ومثل بردبای دروغین تاریخ‌کهن ایران، ازهررفتار ناصوابی روی‌گردان نبود . و چون میدانست که حکومت او غاصبانه وبی‌اعتباراست دست بایذاء وآزار مردم ودریافت پول از آنهاگشود وبوسیلهٔ سربازان روسی ، که قوهٔ اجرائی او را تشکیل میدادند، بجلب ودستگیری وحبس وشکنجه وقتل مردم بی‌گناه پرداخت وطبیعی‌است‌که کسانی از بزرگان مستبدین شهر، ومنتظرین تجدیدسلطنت محمد علیشاه، نیزاورا دراین‌کارها تشویق ویاری مینمودند .

مرحوم آخوندزاده باناصرروائی و وکیل‌الملك خلخالی ازتلگرافخانه‌بیرون آمد . روائی و وکیل‌الملك‌چون وضع راغیرعادی دیدند بجان آخوندزاده ترسیده بااصرار تمام از او خواستند که همراه آنان از شهر خارج شود وباردوگاه سواران خلخال برود وباآنان بخلخال حرکت کند تاوقایع حالت روشنتری بخود بگیرد . ولی‌آن مرد دلیرقبول نکرده گفت که من در نیك وبدهمشهریانم باید شرکت کنم‌ودر غم وشادی آنها سهیم باشم . این شرط جوانمردی نیست که در این لحظهٔ حساس خود را بکناری بکشم وشهررا دچار وضع سخنتری کنم .

او از آنها جدا شد وبسراغ دوستان رفت. وقتی که دریافت سربازان روسی وفراشان تبریزی مجلل، بایاری مستبدین واشرارمحل کمربقتل آزادیخواهان‌بسته‌اند بناچارراه خانهٔ وهاب نامی‌را پیش‌گرفت ودرآنجا مخفی‌گردید. وهاب خواهرزادهٔ حاج‌ابراهیم خلیل‌خوئی‌بود وخانه‌اش درکوچهٔ پیر وسرراه سرچشمه بشهیدگاه، در آخرکوچهٔ بن‌بستی‌قرار داشت، که اکنون آن کوچه بنام شادروان‌حاج آقارضاملکی خوانده میشود .

آخوندزاده سه‌روز درآنجا مخفی شد وچون مجلل وکنسول روس بیش از همه درجستجوی او بودند روزچهارم، که مصادف بااول رمضان بود ، بمخفی‌گاه او پی‌بردند وبادستهٔ سالدات آن خانه را درمحاصره‌گرفتند . وی تسلیم نشد وچون راه فراری نیز نداشت مردانه بدفاع برخاست وبااسلحهٔ‌کمری خود دو تن از سربازان روس‌را زخمی نمود ولی‌سرانجام‌تیری خورد وازپای افتاد . سربازان بپای اوطناب بستند وهنوزجان دربدن داشت که‌کشان‌کشان درکوچه‌ها بسوی قلعه بردند و بازجر وآزاری که بدینطریق‌رواداشتند چراغ عمرآزاد مرد والامقامی را، که‌دوست‌ودشمن آزادگی وبزرگواری ونیکخواهی اورا همواره ستوده‌اند ، خاموش ساختند و نـام گرامیش را در لـوحهٔ پرافتخـار شهدای آزادی ایران عزیز قـرار دادند . خدای آزادگان‌روان اوراشاد فرماید وآزادمنشان‌مشروطیت ایرانرا ازیاد اوغافل‌نگرداند.

آخوندزاده فرزند مرحوم آخوند ملاغلامعلی بود وبرادرنیك فطرتی‌هم بنام

مشهدی‌حسن داشت که او نیز از پیشروان آزادی در اردبیل بود و بقول سالخوردگان در اوایل نهضت مشروطیت و دوران استبداد صغیر خدمات گرانبهائی بدین آئین پسندیده نمود و پیش‌عام وخاص مقبولیت واحترام زیادی داشت. وی دراواخرعمر بسلك اهل عرفان درآمده بود.

قتل عظیم‌مجاهد

باقتل آخوندزاده وحشت‌شدیدی برعموم اهالی‌شهرمستولی گردید وبا ورود محسن‌خان داشکسنلی (سردار فاتح)، که بعنوان فراشباشی‌انتخاب‌شده‌بود، اضطراب ونگرانیها افزایش‌یافت. بازاریان کم کم شروع بنقل‌اجناس‌خودبجاهای مطمئنی کردند. کسب وکار تعطیل‌شدوبلاتکلیفی‌خاصی بهمهٔ شهرسایه افکند. خبرهای اندوه‌بار اعصاب مردم را بکلی تحت فشار قرار داد بخصوص وقتی که خبررسید غروب همانروز، یعنی روزشهادت آخوندزاده، عظیم مجاهد را نیز دستگیر وشب درمحبس خفه کرده‌اند، تأثر عمیقی دردلها پدیدآمد.

داستان قتل‌عظیم مجاهد نیزشنیدنی‌است. اوراکه ازمجاهدان وآزادیخواهان این شهربود پس ازآنکه‌بدست‌سربازان روس‌گرفتار شد بقلعه آوردند. مجلل‌برای آنکه رعب و وحشت بیشتری ایجادکند دستور داد اورا بدهانهٔ توپ بگذارند ولی کنسول روس چون این‌کاررا باحضور قشون آندولت دراردبیل، ازلحاظ بین‌المللی مصلحت ندانست‌باآن مخالفت‌نمود وآن مردبیچاره شبانه‌درمحبس بدست‌دژخمیان خفه‌گردید. روانش شادبادکه درراه آزادی بشهادت رسید.

شکست مجدد محمد علی میرزا درایران

داستان‌شکست‌مجدد محمدعلی‌میرزا را خوانندگان‌دانشمند درکتابهای تاریخ عمومی ایران ملاحظه‌کرده‌اند. ذکر اجمالی ما دراینجا فقط برای یادآوری است تا توجه آنان بمطالب این مجموعه بنحو مطلوب معطوف شود و نیز ترتیب منطقی نوشته‌های مامحفوظ‌گردد.

محمدعلی میرزا، که‌گفتیم بنام خلیل‌بغدادی وبعنوان‌بازرگان عراقی، درساحل غربی دریای خزر با بارهای خود سوار کشتی روسی شده بود، روز دوشنبه بیستم

ماه رجب سال ۱۳۲۹ قمری، یعنی ۶۵۶ روز بعداز رفتن ازایران، دربندرگمش تپهٔ گرگان پیاده شد وکالای خودرا که شصت تیروتفنگ ودیگر جنگ افزار بود بسرعت بین‌طرفداران خود، ازترکمانان ودیگران، تقسیم کرد وفردای آنروز، یعنی سه‌شنبه ۲۱ رجب(۲۶ تیرماه ۱۲۹۰ خورشیدی)، بنام‌سلطان قاجار ورود خود را رسماًاعلام داشت وبسپهدار اعظم درتهران،که درآنموقع رئیس دولت بود، تلگرامی‌فرستاده او را تارسیدن خویشتن بپایتخت جانشین خودگردانید.

اقدامات اوبرطبق نقشهٔ قبلی‌بود وبنابراین پیش از آنکه ازقایق پیاده‌شودوپای درخاك ایران بگذارد طرفدارانش ترتیبات لازم‌داده وزمینهٔ پیشروی‌اورا فراهم‌کرده بودند. این بودکه کسان او بسرعت باسترآباد (گرگان) وساری وبابل پیش آمدند ونیز درنقاطی مثل اردبیل وکرمانشاه وجاهای دیگر هواخواهان وی شهرها ونقاطی را بتصرف خود درآوردند.

آزادیخواهان بفکرچاره افتادند وحکومت مرکزی برای مقابله بااوقیام‌کرد. درمجلس قانونی‌تصویب شدکه هرکس‌محمدعلی میرزا را اعدام یازنده دستگیرکند یکصد هزار تومان وکسانیکه شعاع‌السلطنه وسالار الدوله را اعدام یادستگیر نمایند درمقابل هریك بیست وپنجهزارتومان از دولت دریافت خواهند داشت.

مملکت، که کم‌کم در راه آرامش پیش میرفت بساز بهیجان آمد. همه‌جا آمادگیهای جنگی‌آغازگردید. بخصوص که‌محمدعلی میرزا وبرادرش ملك‌منصور ازراه شمال،ارشدالدوله ازطرف شاهرود، ابوالفتح‌میرزا ازسمت غرب وکرمانشاه پیشروی بسوی پایتخت را هدف مشترك خود قراردادند و تهران از شمال و شرق وغرب درخطر حمله وسقوط قرارگرفت.

بااینحال آزادیخواهان نومید نگشتند و سرانجام شکست سختی بآنان دادند. محمدعلی میرزا باردیگر همراه برادرش‌ازایران فرار کرده بروسیه‌رفت واین‌داستان ننگین بدینسان پایان یافت.

شکست نیروهای محمدعلی میرزا روز سه‌شنبه یازدهم رمضان ۱۳۲۹ قمری

(۱۳شهریور ۱۲۹۰خورشیدی) صورت گرفت بااین‌حال طرفداران او در نقاط دیگر، منجمله مجلل دراردبیل، فتح وفیروزی اورا با آب وتاب زیادی بین مردم بی‌اطلاع نشرمیدادند وکسانی‌راکه‌احیاناًازواقعیت ماجری آگاه‌میبافتند بشدت تعقیب میکردند چنانکه آقاقدیربلوری را، که‌پدرش مرحوم‌حاج‌ابراهیم‌بلوری، ازتهران شکست‌محمد علی‌میرزا را بدوتلگراف کرده بود، مجلل تحت تعقیب قرارداد واوراکه مردترسو وبیطرفی‌بود، پس از دریافت پانصدتومان جریمه‌آزاد ساخت.

خبرشکست ارشدالدوله وناکامی محمد علی‌میرزا کم کم درشهر شایع گشت ومردم ازنیرنگهای مجلل‌وکنسول روس آگاهی یافتند. کسانی زبان بملامت‌خوانین یورتچی‌گشادند و چون آنها هم به‌بی‌پایگی حکومت مجلل پی‌بردند از اطراف او پراکنده شدند وکنسول نیز نتوانست اورا حمایت کند.

پایان کار مجلل‌السلطان در اردبیل

دراینموقع حاج‌صمدخان‌شجاع‌الدوله بوالیگری آذربایجان برخاسته حکومتی برای خود ترتیب داده بود. اومجلل‌را بتبریز فراخواند وپس‌ازآنکه، تمام آنچه راکه او ازمردم اردبیل بازور وتهدیدگرفته‌بود، برای‌خود ازوی بازستاند ویرا محبوس ساخت وسیف‌الملك نامی را ازجانب خود حکمران اردبیل‌گردانید.

مجلل سرانجام بوساطت کنسول روس از زندان شجاع‌الدوله رهائی یافت ونزد سالار الدوله برادر محمدعلی میرزا رفت‌که، هنوز بانیروی خوددرکرمانشاه وکردستان، درمقابل قوای دولتی ایستادگی‌نشان میداد، ودر سپاه اوفرمانرواگردید.

روسیان این‌بار بدست حاج صمدخان ستمهای زیادی درآذربایجان کردند از جمله شادروان ثقه الاسلام وجمع دیگری‌را در روز عاشورای سال ۱۳۳۰ در تبریز بدار زدند ودرمهاباد ونقاط دیگرصدهاتن ازمخالفین خودرا دوشقه‌کردندیاچشمهای آنهارا درآورده تسلیم چوبه‌های‌دار نمودند.

برای آزادیخواهان اردبیل نیز سختیهای جدیدی پیش‌آمد چنانکه شادروان میرزا ابراهیم ارباب، که بنمایندگی انجمن ولایتی اردبیل درانجمن ایالتی تبریز

عضویت داشت، دستگیر وزندانی گردید وسرانجام باتلاش برادرش میرزا اسماعیل و وساطت نقی‌خان رشیدالملك رهـا شد . مرحوم حاج محمدحسین حبیب‌الهی که به‌تبریز برده شده بود جزو محکومین بمرگ ثبت‌نام گردید ولی آشنائی وی‌باصمد خان، که یادگاردوران حکومت‌صمدخان‌دراردبیل‌بود ، اورا ازچنین‌سرنوشت‌شومی نجات داد. مشهدی یونس، برادرزادهٔ میرزاعبدالاحد اعتمادالایاله دستگیروبه‌تبریز اعزام‌شد وبمحض‌ورود بدانشهر اعدام گردید. شادروانان اسحق‌اردبیلی‌وجواداردبیلی چنانکه کسروی درتاریخ‌هیجدهٔ ساله آذربایجان یاد کرده، بدست دژخیمان‌صمدخان در تبریز شربت شهـادت نوشیدند و مستبدین رعب و وحشتی در دل مردم بوجود آوردند .

جنگ روسیان با عشایر اردبیل

مجلل وکسـانی مثل او، که اینهمه ظلم وتعدی برای مردم به‌وجود آوردند ، آلتی دردست روسها بودند وگرچه ذاتاً استعداد چنین کارهـای زننده وزشت را نیز داشتند ، ولی برنامهٔ کلی همان بود که بیگانگان طرح میکردند وآنرا بدست‌اینان اجرا مینمودند.

دردناکترین مصیبت برای هرملت آنست که کسانی ازافرادآن ملت بنوکری بیگانه برخیزند وبنمـایندگی ملت خود، برنامه‌هائی را که متضمن منافع خارجیان وبدبختی ودرماندگی‌افراد خودآن ملت‌است، بموقع‌اجرا بگذارندومتأسفانه‌درقرن ۱۹واوایل‌قرن ۲۰ تعداد چنین کسان پست‌وفرومایه درتاریخ‌ایران چشمگیربوده‌است.

مجلل‌ازاینگونه‌افراد دوصفت‌بود که‌دراردبیل، بنام‌حکمران‌ایرانی، دستورهای سن‌پطرزبورگ را اجرا میکرد ودراین راه ازهرگونه ظلم وستم برمردم این‌ولایت مضایقه نمی‌نمود وعاقبت نیزگرفتارهمنوع پست‌تر ازخودگردید وازاین ولایت‌بدر رفت . اما بارفتن اوکارها اصلاح نشد زیرا این روسیان بودند که میبایست از ایران بدرروند وبارفتن خود آسایشی برای ایرانیان تأمین نمایند. حال‌آنکه‌آنها روزبروز برخشونت خود میافزودند ومأموران سیاسی‌آنها در دخالت‌علنی بامور داخلی‌ایران چیره‌تر میگشتند .

قدما میگفتند وقتی انگلستان در امور داخلی کشوری دخالت کند بظاهر خود را بر کنار نشان میدهد وحتی ، برای جلب محبوبیت مردم ، گاهی با عوامل وفادار خود نیز، که مجری آن سیاستند ، در انظار جنبهٔ مخالفت در پیش میگیرد وبدینطریق ضمن آنکه بااجرای کامل نقشه‌های خود بمقصود میرسد درصورت شکست احتمالی از آثار ناگوار آن نیز، که یکی از آنها بدبینی مردم است، مصون میماند .

روسها که درسیاست بقدر انگلیسها پخته نبودند علاوه بر آنکه نوکرانی مثل مجلل ورشیدالملك وشجاع‌الدوله و ... برای خود داشتند وعلناً از آنها حمایت میکردند خود نیز بوسیلهٔ مأموران رسمی مستقیماً درکارها دخالت مینمودند وبدین طریق دشمنی مردم را نسبت بخود برمیانگیختند. چنانکه دراردبیل نایب کنسول آنها جارچی براه انداخته برخلاف تمام موازین بین‌المللی خودرا ازطرف محمدعلی‌میرزا مأمور حفظ امنیت ولایت قلمداد کرد وخود کنسول نیز بمحض بازگشت از آستارا به‌داشکسن رفت ومجلل را بعنوان حاکم رسمی بشهر آورده در قلعه مستقر ساخت وآنهمه مصیبت برای مردم فراهم آورد .

باری خشونتی که روسها دراین زمان آغاز کردند وسختی‌هائیکه‌درپیش گرفتند مختص اردبیل نبود وچنانکه گفتیم درتبریز ومهاباد ودیگرجاها نیز بکارهای بسیار ظالمانه‌ای دست‌زده وطن پرستان را روانه چوبهٔ‌دار کردند . درمشهد گنبد حضرت رضا(ع) را بتوپ بستند، دراردبیل شادروان آخوند اوف‌را سالداتها ازپادرآوردند وهنوز نیمه‌جانی داشت که طناب بپایش بسته روی زمین کشیدند و...

ظلم وفشار آنها دراین شهربقتل آخوند‌اوف‌پایان نیافت‌بلکه علناً دست‌بتاراج مردم گشودند چنانکه مثلا بعداز غروب آفتاب هرکه را در کوچه وبازار می‌دیدند لخت میکردند وچون شاهسونان باطاعت آنان در نیامدند رسماً بسر آنها قشون کشیدند وجنگ آغاز نمودند .

این جنگ از وقایع حیرت‌آور اواخر سال ۱۳۳۰ قمری است وعلت آن‌قتل محمدقلیخان آراللو بود . محمدقلیخان ازسران بانفوذ عشایر بشمار میآمد ویکبار

نیز مادر گذشته از او یاد کرده گفته‌ایم که انجمن ولایتی اورا بالقب سیف‌الملّه بحکومت اردبیل برگزید ولی پیرمخان و سردار بهادر پس از آنکه عشایر را سرکوب ساختند او را نیز که جزو مخالفین در آمده بود با دیگر سران شاهسون، باغل و زنجیر باسارت بتهران بردند و هنگامیکه جمعی از آنان آزادی یافتند وی همچنان در زندان باقی ماند.

محمد قلیخان باموجباتی که فراهم کرد در اواخر سال ۱۳۳۰ قمری از زندان فرار نمود و از راه رشت عازم اردبیل گردید ولی روسها او را در آستارا دستگیر کرده بدست حکمران اردبیل در این شهر بدار زدند. شاهسونان که از سابق باروسها خوشدل نبودند این پیشآمدرا بهانه قرارداده سخت بدشمنی برخاستند و باتشویقی که میهن پرستان، ومنجمله میرزا اسماعیل خان کارگذار، از آنان میکردند بنای ستیز با روسها گذاشتند.

دراین زمان ژنرال «فیدار اوف» نامی فرمانده قشون روس دراردبیل بودوسه هزار سرباز باتجهیزات کامل وتوپهای سنگین تحت‌فرمان داشت. او رسماً بجنگ باقوجه بیگلورفت ودر دربند «ثمرین» صف آرائی‌نمود. شاهسونان مثل اینهاسلاح ونظام جنگی نداشتند وبصورت چریکی هر کسی پشت تخته سنگی سنگر گرفته تیراندازی مینمودند. این بود که آنهمه سربازروس‌وتوپها وسلاحهای سنگین آنهاکاری ازپیش نمیبرد حال آنکه هرتیری که از لولهٔ تفنگ شاهسونی درمیآمد سالداتی رااز پای درمیآورد.

این جنگ قریب ششماه طول کشید وچون روسها نتوانستند از این دربند بگذرند برای یکسره کردن کار و جلوگیری از تلفات افراد خود، نیروی سه هزار نفری دیگری ازراه اهربابن منطقه اعزام داشتند ولی عشایر جلوی آنها رانیز گرفتند وباعملیات خاص‌خود آنانرا درقسمت دیگری از ارتفاعات سبلان مشغول ساختند.

نقشهٔ عشایر آن بود که روسها را بدره‌های سبلان بکشانند وباتسلطی که برآنها داشتند سالداتها را تارومار کنند ولی فیدار اوف از دربند ثمرین بیشتر نمیرفت وبرای احتراز از نابودی افراد خود از پیشروی خودداری مینمود. او از دلاوری

وبیباکی شاهسونان باك داشت وازحمله وگریزهای مؤثر آنان بیمناك بود . کسی[۱] که از این واقعه اطلاع داشت چنین میگفت که چون از اردبیل تـامشگین همه‌جـا راه کوهستانی بود روسها مجبور بودند توپها وسلاحهای سنگین خود را بـاشتر حمل نمایند .

روزی قسمتی ازاین وسایل، که برپنجاه شتر بار شده بود ، باردوگاه آنـان درثمرین حمل‌شد وچون روسیان آنها را از چهار پایان پیاده کرده شتران را برای چریدن در کنار اردوگاه رهاکردند . قلم میرزا نام رئیس‌طایفهٔ عیسی‌بیگلو ، بایکی ازتفنگچیان خود ، سوار براسب بتاخت پیش‌آمد ودرجلوی‌چشم سالداتها ودرمیان رگبار مسلسلهای آنها تمام‌شترها را جمع کرده بیغما برد .

مرحوم محسنی دریادداشتهای خود گفته‌است که «فیداراوف فرمانده کل‌قوای روسیه[۲] شجاعت وشهامت طوایف ... را تمجید مینمود و افسوس میکرد که اینهـا فاقد علم وسواد هستند . اگر اینهـا را تربیت نمایند قشون هیچ دولتی نمیتواند در مقابل اینها مقاومت وبرابری کند».

جنگ بطول انجامید وروسیان ناتوان‌شدند واین بود درتبریز وتهران بدولت فشارآوردند وسرکوبی عشایررا خواستارگشتند. دولت‌رشیدالملك ونیز امیرعشایر خلخالی را، که‌گفتیم بپایمردی شادروان آخوند اوف[۳] وآزادیخواهـان اردبیل از زندان تهران آزاد شده بود ، بمقابله باعشایرفرستاد وبموازات این اقدامات روسها نیز پیشنهاد متارکه کردند .

قوجه بیگلوها ، چون پای دولت ایران بمیان آمد ، متارکه را پذیرفتند و با مذاکراتی که انجام دادند چنین نهادند که سپاهیان تزاری از ارتفاعات سبلان بشهر برگردند وآنان نیز ازپیکار بازایستاده بمحلهای خود مراجعت کنند و برای اطمینان

۱ـ حاج علی‌آقا نجات فرزند حاج محمد حسین حبیب‌اللهی .

۲ـ منظور فرمانده سربازان روسیه دراردبیل است .

۳ـ کلمه «اوف»روسی وبمعنی «زاده» است ولذاآخوندزاده راآخونداوف هم‌میگفتند.

ازاینکه باردیگر بمبارزه برنخیزند تنی‌چند ازسران خود را بدولت ایران بسپارند. بااین‌شرایط جنگ پایان‌یافت‌وسپاه تزاری‌نیزپس‌ازششماه معطلی‌وتحمل‌تلفات جانی وخسارات مالی بدان‌گردن نهاد .

چند نفرازسران عشایر نزد رشیدالملك آمدند وباتفاق وی به‌تبریزپیش‌والی رفتند . والی حاج صمدخان شجاع‌الدوله بود ، وچنانکه گفته‌ایم نوکر شماره یك برای روسیان بشمار میآمد . او بااینان از درتدبیر درآمد و در حق آنها نوازش‌کرد وپس ازیکماه اقامت آنانرا مرخص نموده بخانه‌های خود بازگردانید .

شکست وناکامی روسها دراین‌جنگ موجب خفّت آنان درانظار مردم گشت و کنسول را سرافکنده نمود . اوبجای آنکه ازاین پیشآمد بهره‌گیرد وبملاطفت با مردم رفتار نماید برعکس برشدت اقدامات خود افزود وبکارهای نامناسبی دست‌زد چنانکه میرزا علیخان امیرتومان[1] را برای تبعیدمیرزا اسماعیل‌خان کارگزار تحت فشارگذاشت ونیزمیرزا احمدخان مستوفی منشی آن اداره را ازکار برکنارساخت . حال‌آنکه اینان مأموران رسمی دولت ایران بودند ودخالت‌کنسول دراین کارهادور ازشئون سیاسی واداری او میبود . ازطرفی اختلاف خود را بافیدار اوف نیز بیش ازپیش‌گردانید وچنانکه‌گفته‌ایم از اوگزارشهای تندی بپایتخت روسیه فرستاد .

اشراف اردبیل از این اختلاف استفاده کرده جمعی جانب‌کنسول وگروهی اطراف فرمانده راگرفتند وبدست آنها هرچه خواستندکردند ولی این وضع زیاد طول نکشید وفیدار اوف برای بازپرسی بتفلیس‌احضارگردید . او دراین سفر،برای آنکه اقدامات خود را موجه سازد ، مرحوم وکیل الرعایا را ، که از قدیم خود وخانواده‌اش نزد روسیان حرمتی داشتند ، و در این اختلاف از فرمانده جانبداری میکرد ، باخود همراه برد و با مقدماتی که فراهم کرد از کیفرو تعقیب رهائی یافته بفاصلهٔ بیست روز باردبیل مراجعت نمود و برشدت خصومت خود باکنسول وطرفدارانش افزود .

۱ـ امیرتومان درآن ایام نایب‌الحکومهٔ اردبیل بود .



شادروان میرزاعلیخان امیرتومان درسال ۱۳۳۲ قمری

سوء قصد نسبت بامیر تومان وقتل همسر او

ازجمله کسانی که‌دراین اختلاف‌ازکنسول جانبداری‌میکرد میرزا علیخان امیر تومان بود . میرزاعلیخان اصلا از قریه «هزاوۀ» تفرش‌بود ودرعهد ناصرالدین‌شاه‌بادرجۀ میرپنجی بفرماندهی فوج اردبیل ومشگین برگزیده شده باین شهر آمد ومدتی بعد بدرجۀ امیرتومانی ارتقاء یافت وسرانجام دراین شهراملاکی‌بدست آورده متوطن‌گردید. او مرد نیك‌نفس‌وبی‌آزاری‌بود ودرشداید وسختیها بدردمردم میخورد وغالباً درموقع تغییر حکومت بعنوان نایب الحکومه امور ولایت را اداره مینمود وگاهی نیز خود بحکمرانی منصوب میگشت . فرزند بزرگ او بنام میرزا حسینخان درجۀ سرتیپی داشت ولی وی درسال ۱۳۲۸قمری، که پدرش درتهران‌بود درگذشت ومقام میرپنجی او به‌پسر دیگر وی‌که امیرخان نامیده میشد، اعطاگردید. رشیدالملك، که در موقع فوت میرزا حسینخان حاکم اردبیل‌بود، بمناسبت دوستی صمیمانه‌ایکه محمد ولیخان تنکابنی سپهدار اعظم و نخست وزیر وقت باامیر تومان داشت بتاریخ ۲۳ محرم ۱۳۲۸ تلگرافی بوی مخابره نموده استدعاکرد که این‌خبر دردناك را بامیرتومان اطلاع دهد ونیز منصب میرپنجه را بامیرخان فرزنددیگرامیر اعطا نماید .

امیرخان اگرچه صاحب این منصب شد ودراردبیل به میرپنج معروف گردید ولی‌بدان اعتنائی‌نداشت زیرا درسلك رهروان‌طریقت درآمده درسلسلۀ ذهبیه بتزکیۀ نفس وتکمیل معرفت پرداخت .

باری فیدار اوف برای اینکه ازمخالفان خود انتقام بگیرد«آبی» نامی راکه از رعایای‌پیشین امیرازقریۀ «لاۀ «لار» بود ومدتی‌نیز درخانۀ اونوکری می‌کرد وادار بقتل‌امیرتومان نمود . آبی‌شبانه وارد خوابگاه امیرشد وابتدا همسراورا بقتل‌رسانید وسپس بسراغ خود وی رفت . امیرتومان باآنکه پیرمردی بود باحریف خود بستیز برخاست ودراین گیرودار سی‌وپنج زخم برداشته افتاد . قاتل بتصورآنکه کار اونیز تمام شده است فرارکرد وجسد نیمه‌جان میرزا علیخان را درکنارکشتۀ زنش‌برجای

گذاشت. ساعتی بعد کسانش خبردار گشتند و لوتر[1] طبیب را بعیادت او آوردند. لوتر بمعالجهٔ امیرتومان پرداخت و سرانجام میرزا علیخان بهبود یافت[2].

کسان فیدار اوف برای مخفی داشتن قاتل و ایجاد شائبه درذهن مردم، این کار را بکمیتهٔ دموکراتها نسبت دادند و بدینوسیله ترس و واهمه‌ای از آن کمیته در دل اشراف بوجود آوردند.



۱ـ Luther لوتریك طبیب ارمنی ساکن اردبیل بود وچون تنها کسی بودکه درآنعهد در این شهر کلاه بسر نمیگذاشت لذا به‌لوتر سر برهنه معروف شده بود.

۲ـ در یادداشتهای مرحوم محسنی تعداد زخمهای امیر ۱۸ فقره نوشته شده وطبیب معالج وی نیز نیرالحکماقید گردیده است ولی آنچه ما درمتن آورده‌ایم بیانی‌است که‌آقای حاج غلامرضا امیری نوهٔ امیرتومان بنگارنده اظهار داشته است.

فصل هفتم

آثار جنگ بین‌الملل اول دراردبیل

اعلام شروع جنگ باشلیك روسها

تعدیاتی که روس وانگلیس درایران میکردند ، وشرح آنها قسمت مهمی از مندرجات کتابهای تاریخ قرن اخیر ایران را تشکیل‌میدهد، موجب کینه وعداوت مردم این‌دیارگشت بخصوص آنکه استقلال‌وطن نیز باگفتگوهائی‌نظیرقرارداد ۱۹۰۷ درخطر افتاد وباشغال خاك ایران ازطرف نیروهای بیگانه امید بباز یافتن آن ازبین رفت . این بودکه وطن‌پرستان آغاز جنگ را ، باهمه مصائبی که‌همراه‌میآورد بارقهٔ امیدی یافتند وگرفتاریهای دشمنان ایران راوسیله‌ای برای نجات این‌مرزوبوم تصور کردند .

استقبال ازجنگ‌کار هیچ‌انسان عاقلی‌نیست وکمترشخص سالمی میتوان‌یافت که بخرابیها وبدبختی‌های ناشی از آن رضا دهد واز قتل میلیونها نفوس بیگناه رنج وعذابی نبرد . لیکن برای میهن پرستان آنروز جنگ‌تنها چارهٔ رهائی‌ایران ازچنگ بیگانگان تصور میشد ولطمات وصدمات حاصله ازآن در مقابل استقلال ایران قابل اهمیت نمی‌بود .

خوشبختانه این جنگ موجب تغییروضع سیاسی‌در روسیه‌گردید وانگلستان نیز ،که اقدامات خود را برپایهٔ رقابت بافعالیتهای روسها گذاشته بود ، دراین کار بی‌بهانه‌گشت واوضاع واحوال عمومی جهان استقلال ایران را تأمین نمود .

خبر شروع جنگ بین‌الملل اول درهفتم ماه رمضان ۱۳۳۲ قمری، که ده‌روز ازتاجگذاری احمدشاه‌میگذشت، دراردبیل منتشرشد. بدینطریق که‌بعدازظهرآنروز، هنگامیکه مردم درمساجد نشسته بسخنان وعاظ‌گوش میدادند ، ناگاه صدای شلیك مفصلی درشهر بگوش رسید وهمه را دربهت وحیرت فروبرد .

ماه رمضان درقدیم ماه عبادت تلقی میشد ودراین شهر کسب وکارمردم تقریباً

بحال تعطیل درمیآمد . خرید وفروش درحدود احتیاج روزانه انجام میگرفت‌وبرای این معاملات محدود ، فاصله بین‌ظهر تا غروب کافی بود . از اینرو بازار و دکانها معمولا تاظهر بسته میشد وسکنهٔ شهر درخانه‌هاباستراحت می‌پرداختند. بعدازنمازظهر دکانها بازمیشد ویکی دوساعت‌بعد اغلب دکان‌دارها توری‌روی‌اجناس وجلوی دکان میکشیدند وبرای شنیدن سخنان وعاظ به‌مساجد میرفتند .

شلیك بیسابقهٔ آنروز، که درمساجد بگوش مردم‌رسید ، نگرانی‌خاصی‌بوجود آورد زیرا تأسفاً همواره اینچنین شلیکها بدبختیهائی برای مردم این شهر بدنبال خود میآورد . چون تحقیق کردند معلوم‌گشت که جنگ بین‌الملل اول شروع شده و قسمت عمدهٔ سپاهیان روس عازم جبههٔ جنگ میباشد و این شلیك را برای ادای تشریفات نظامی بعمل آورده‌اند .

درعهدی که ایرانیان ، بخصوص ساکنین بلادیدهٔ اردبیل ، در دریای مصائب دست‌وپا میزدند شروع جنگ نیز بلای جدیدی برای آنها بشمار میآمد . بااینحال چنانکه‌گفتیم چون این جنگ‌علیه‌دشمنان آنها واشغالگران ایران میبود وطن دوستان شاد ومسرور گشتندولی مستبدین وطرفداران سیاستهای‌خارجی درغم واندوه‌فرورفته ازعاقبت امر نگران شدند. دولت ایران رسماً اعلام بیطرفی کرد لیکن‌آزادیخواهان قلباً از آلمان وترکیه ومتحدین آنها طرفداری مینمودند وفتح آنها ویارانشان را آرزو میکردند .

در اردبیل نیزکسانی بدین منظور قیام کردند وبرای پیروزی دول متحد ، باقداماتی دست زدند ویکی از آنها حاج شعبانعلی معمار بود . حاج شعبانعلی‌اصلا اهل زنجان بود وچون درمعماری شایستگی داشت برای ساختن قسمتی ازگنبدهای بازار باردبیل آمده متوطن‌گشته بود . پیشینیان او را مرد دلیر وکاردانی میگفتند که باآزادیخواهان همکاری میکرد وچون شخص‌بی‌باك وبادل وجرئتی بود بکارهای پر-مخاطره دست میزد و عاقبت هم جان خود را در این راه از دست داد . او خود مرد آزادیخواهی بود ولی برخی معتقدند که گرفتاریهای علیخان رضا زاده برادر او محرك وی در این کارها بوده است . این گرفتاری در نتیجهٔ اقدامات

کمیتهٔ مجازات بود که علیخان در آن عضویت داشت . توضیح آنکه با انعقاد قرارداد بین وثوق‌الدوله و انگلستان ، در تهران کمیته‌ای تشکیل یافت که بنام کمیتهٔ مجازات معروف شد . هدف این کمیته از بین‌بردن طرفداران سیاست خارجی بویژه انگلستان



جمعی از اعضای اصلی کمیتهٔ مجازات
نفر اول سمت چپ عکس درردیف آخرمختار احمدزاده معروف به «قره‌مختار» است

بود . از اینرو وثوق‌الدوله بمخالفت با آنان برخاست و برخی از آنها را بدار زد . علیخان برادر حاج شعبانعلی نیز دستگیر شد ولی چون همسرش در مدرسهٔ آمریکائیها درس خوانده بود موجباتی فراهم کرده او را در بیمارستان آندولت در تهران بستری نمود. وی پس از چندی که بظاهر بهبود یافت پای پیاده بباد کوبه فرار کرد .

اقدامات آلمانیها برای تحریك شاهسونها

باری حاج شعبانعلی دراین ایام بیمار بود ودربیمارستان سپاهیان روس دراردبیل تحت‌عمل‌جراحی‌قرار گرفته یکماه ونیم درآنجا خوابیده بود . او ازطریق دوستانی که‌داشت ازعلاقهٔ‌آلمانیها باقداماتی درمیان‌عشایر شاهسون‌آگاه‌گشت وچون مثل هرایرانی دیگر ازاشغال کشورش بوسیلهٔ سپاهیان روس وانگلیس رنج میبرد بمحض آنکه ازبیمارستان مرخص گردید ازطریق خلخال بمیانه رفت .

گویند سفارت آلمان بااستفاده از علاقهٔ ایرانیان به‌پیروزی آنها ، بوسیلهٔ جاسوسان زبردستی که دراین کشورداشت، بابعضی ازعلاقمندان درتماس بودوسعی مینمود که بتوسط آنان ایلات ایرانی راعلیه روسها وانگلیسها برانگیزد وبا ایجاد مشکلاتی برآنان پیشرفتهائی درجبهه‌های اصلی جنگ بدست آورد .

حاج‌شعبانعلی‌درمیانه باما‌موران‌آلمانی‌تماس‌گرفت ودستورالعملهائی‌دریافت داشت تامیان طوایف شاهسون برگردد وآنهارا علیه روسها تحریك نماید . اویکسر بمیان عشایر آمد واقداماتی‌را شروع‌نمود اماعمال متفقین ازاقدامات وی‌وما‌موریتش باخبر گشتند ومقامات روسی را از آن آگاه ساختند .

ژنرال فیداراوف، که فرمانده یك‌ساخلوی سه‌هزارنفری دراردبیل‌بود،درصدد دستگیری وی برآمد ونیز برای خنثی نمودن تبلیغات او، مبلغینی بادستورهای لازم بمیان عشایر فرستاد وچون در دستگیری ویاقتل حاج شعبانعلی توفیق نیافت بیست هزارمنات جایزه معین کرد که بآورندهٔ مرده یازندهٔ وی‌بپردازد . کسانی ازگماشتگان مستبدین که دستگیری او را موفقیتی برای خود میدانستند بدینطریق تطمیع گشتند ودر صدد اقداماتی برآمدند لیکن رؤسای عشایر روی احساسات ایلی ، که حاج‌ـ شعبانعلی مهمان آنان بود ، درمراقبت اوکوشیدند وحتی کسانی را نیز بنگهبانی از وی‌گماشتند .

حاج شعبانعلی ،که دراین ایام درمشگین بود ، به«اهر» رفت ودرخانهٔ پسر رحیمخان چلبیانلو مقیم شد . روسها سخت نگران بودند از اینکه مبادا سلاحهای

جدید آلمانها بوسیلهٔ او بدست عشایر برسد و شاهسونها، که همواره ازروسها دلتنگی داشتند ، علیه آنها دست باقدامات مسلحانه بزنند . این بود که درتبریز به‌والی فشار آوردند ودستگیری وتحویل ویرا خواستار شدند .

والی پیغامهائی برای سران عشایر فرستاد واو امری صادر کرد که حاج شعبانعلی را دست بسته تسلیم نمایند ولی توصیهٔ او بجائی نرسید . ناچار رشیدالملك را بـرای دستگیری وی باسپاهی روانهٔ اهر کرد . رشیدالملك بدون آنکه موفقیتی بدست آورد مدتی دراهرماند وعلیرغم تلاشهای وی حاجی شعبانعلی، باحمایت جمعی ازسواران چلبیانلو، از منطقهٔ مشگین گذشته شب چهارشنبهٔ آخرسـال ۱۳۳۲ قمری وارد قریه ورنیاب[1] شد ودرخانهٔ داداش خان سالار فرودآمد . او ازآنجا کاغذی برای برخی از دوستانش دراردبیل نوشت واین نامه سبب آگاهی روسها ازمحل وی گردید.

فیدار اوف ستونی ازسواره نظام ورزیدهٔ روسی بفرمـاندهی افسری بدانجا فرستاد واینان خانهٔ داداشخان را محاصره کردند، غافل ازآنکه یکساعت قبل ازرسیدن سواران روس، حاجی ازآنجا خارج وبطرف میانه رهسپار گشته بود. روسها داداش‌ـ خان را باردبیل آورده بازپرسی‌ها کردند . او بودن حاجی را در خانه‌اش انکار کرد وپس ازچندی آزاد شده بقریه وخانه‌اش بازگشت .

آمدن عثمانیها بآذربایجان

درآن جنگ ترکان عثمانی متحد آلمانیها بودند وباروسها و انگلیسیها ، که باهم اتفاق داشتند ، پیکار میکردند . بین‌ـ النهرین درآنروز جزو مستملکات عثمانی بود وآنها سپاهیان خود را ازاین حدود وارد ایران کرده دراطراف همدان باروسها به‌جنگ برخاستند . دولت ایران ، در آغاز جنگ اعلام بیطـرفی کرده طرفین دعوا را از تصمیم خودآگاه ساخته بود ، بااین وصف ورود قشون خارجی بقلمرو این کشور و صفـ‌ آرائیهای جنگی آنها خلاف اصول بین‌المللی بود . لیکن چون دولت ضعیف بود و وسیله‌ای برای اجرای مفاد اعلامیهٔ خود نداشت بیگانگان حرمت این بیطرفی را

۱ـ قریه‌ایست درچهار فرسخی اردبیل وکنار سرعین.

نگه‌نداشتند وقسمتی از خاك ایران را صحنهٔ پیکارهای خونین ساختند.

بطوریکه قبلا نیز یادآورشدیم ملت ایران، که ازجور وتعدی روس‌وانگلیس بجان آمده بود پیروزی متحدین وبخصوص دولت اسلامی عثمانی را وسیلهٔ رهائی از این بلامیدانست ودرعلن وخفا ازیاری باآنها خودداری نمیکرد ولی‌جای‌تأسف است که ترکان نادان در مقابل این عواطف و احساسات بنای بدرفتاری بـا ایرانیان گذاشتند وبعناوین گوناگون درصدد ایذاء وآزار آنهـا برآمدند و بویژه بـاتحمیل اسکناسهای بی‌ارزش خود دست بچاپیدن دارائی مردم باز کردند.

این اسکناس حکایات شیرینی در اردبیل داردکه اکنون نیز بخاطر بعضی از معمرین این شهر باقی است ومایکی از آنهـا را برای نمونه میآوریم. ولی قبلا این توضیح را لازم میدانیم که دولت عثمانی برای تأمین مخارج سربازان خود در آن جنگ، اسکناسهای بی‌پشتوانه‌ای بنام «قائمه» چاپ‌کرده بود. باآنکه قیمت قائمه بعلت نداشتن پشتوانه چندقران بیش نبود ولی بقول مرحوم‌کسروی سربازان‌هریك از آنها را پنج‌تومان میپنداشتند ودر خرید و فروش بهای آنرا بدینطریق حسـاب میکردند واگرکسی مقاومت مینمود بااو بازور وقلدری رفتار مینمودند.

سربازان ترك چون از بی‌ارزش بودن اسکناسهـای مزبور آگاه بودند چنین میکردندکه از دکانداری مقدارجزئی‌جنس میخریدند ویك‌اسکناس چندقائمه‌میدادند تا فروشنده بهای جنس را بردارد وباقی را، بانرخ پنج‌تومان بپول ایرانی، مسترد دارد. بدینطریق فروشنده نه‌تنهـا قیمت کالای خود را بدست نمیآورد مبلغی نیز از سرمایهٔ خود را ازدست میداد.

گویند روزی یکی از افسران ترك دربـازار اردبیل ازعطاری مقدارکمی‌قند وچای خرید. عطارکه ازجریان اطلاع داشت وقائمهٔ بزرگی را دردست افسر برای پرداخت مشاهده مینمود از او خواهش کردکه لحظه‌ای چند، روی چهارپایه‌ای‌که درجلو دکانش بود، بنشیند وباوی یك استکان چای صرف‌کند. افسرپذیرفت‌وپس ازصرف‌چای درصددپرداخت قائمه‌برآمد لیکن‌عطارپیشدستی کرده‌اجناس‌خریداری

شده را ، که قبلا بسته بندی کرده بود ، با کمال احترام بوی داد و از قبول قیمت خود داری نمود . افسرسبب پرسید اوگفت چون امروز مصادف باروز درگذشت پدرم میباشد باخود عهدکرده بودم اجناسی راکه اولین مشتری از من خریداری کند مجاناً بدوتحویل دهم وخوشوقتم که این مشتری، شما برادر مسلمان ومیهمان کشور ماميباشيد . وبدينطريق خود را ازشرقائمه وشرارت افسرنجات داد .

عثمانیها درتبریزنیزعلاوه براین‌کارها بامردم‌بدرفتاریها کردند وجمعی‌ازوطن-دوستان مثل شیخ محمد خیابانی، میرزا اسماعیل نوبری، حاج محمد علی بادامچی ودیگران را ،که بارفتار نابهنجار آنان موافقت نداشتند ، تبعید نمودند و بدینطریق نفرت عمومی راکسب کردند .

روز ۳۰ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ قمری دراردبیل شایع‌شدکه عثمانیها بسراب‌وارد شده‌اند واینك بسوی این شهر پیش میآیند . این شایعه روسها را بوحشت انداخت وآنها دریك‌شب تمام مهمات وذخیرهٔ سلاحهائی راکه ازچندین‌سال‌پیش درنارین-قلعه انبار کرده‌بودند برداشته‌شهررا‌تخلیه وبآستارا عقب‌نشستند وحتی اتباع‌آندولت نیز ازشهر خارج شدند . دوسه روز دیگر شایعهٔ دیگری در شهرپراکنده شد و آن اینکه قشون ترك به«آرپـاتپه‌سی» ، قریه‌ایکه درسه فرسخی شمال شهر وبین اردبیل وآستارا واقع است، واردگشته‌اند. این خبرها اهالی‌شهررا سخت بوحشت‌انداخت وموجب مهاجرت آنها به‌قراء اطراف‌گردید زیرا بیم آن می‌رفت که اردبیل میدان جنگ روس وعثمانی شود وسکنهٔ بیدفاع آن ازبین برود. این بودکه هرکسی‌دست زن وفرزند خود راگرفته بطرف دیهی حرکت میکرد وخانه وکاشانهٔ خود را بامید خدا رها مینمود . ولی‌دراندك زمانی این خبرها تکذیب شد وحتی بفاصلهٔ‌بیست‌روز سپاه روس نیز ازآستارا باردبیل بازگشت ولی چه بازگشتی ؟!...

اینان‌که رفتن‌خودرا ازشهر درنتیجهٔ انتشارات دروغین‌مردم اردبیل‌میدانستند بیش ازپیش نسبت بآنان خشونت وبدرفتاری نشان دادند وبدستگیری‌وآزار کسانی دست زدند ومنجمله مرحوم‌حاج ابراهیم‌خلیل‌خوئی‌را ، که ازطرف‌ترکهای عثمانی

سمت‌تاجرباشی‌گری آنهارا دراردبیل‌پیدا کرده‌بود، گرفته بروسیه بردند و آن مردنیک رفتار پس ازچند ماهی درآنجا بدرود زندگی گفت .

تشکیل مجدد فرقهٔ دموکرات دراردبیل

درسال۱۳۳۵قمری‌باشرکت کسانی‌مثل‌شادروان‌حاج‌ابراهیم بلوری ، محمدعلی‌وکیل‌الرعایا، میرزاابوک‌آقا واهب‌زاده، بهلول وکیلباشی و چندتن دیگر جلسه‌ای در خانهٔ میرزا ابراهیم ارباب تشکیل شد و باطرح اوضاع شهر و مسائل سیاسی منطقه ودرماندگیهای مردم سخن‌ازتشکیل فرقهٔ دموکرات بمیان‌آمد ومیرزا ابراهیم ارباب ، که ترتیب دهندهٔ این‌مجلس‌بود ، عنوان نمود که از تبریز نیزتشکیل کمیته‌ای دراین‌شهر درخواست گردیده‌وانتخاب ومعرفی‌افرادقابل اعتمادی‌بعضویت فرقه تقاضا شده است .

از آنجا که امور اجتماعی این شهر همواره باتشتت و دو تیرگی توأم بوده است دراین مجمع نیز مطالب مختلفی اظهار گردید و پس از ساعتها گفتگو بدون نتیجه پایان یافت .

امروز که پس از پنجاه‌وپنج‌سال وضع آنمجلس را بخاطر میآوریم ، بدون تردید شکست آنرا قبل‌از تشکیل قبول مینمائیم . زیرا افرادی را که درآن شرکت داشته‌اند باهم نامتجانس مییابیم وسازش آنها را باهم ، که در دوجههٔ مختلف فکر میکردند ، غیرممکن تصور مینمائیم.شادروان وکیل‌الرعایا از طرفداران صمیمی استبداد بود وما دربحثهای گذشته راجع بهمکاریهای این خانواده در چپاول وغارت سال۱۳۲۷ اشاراتی کرده‌ایم حال‌آنکه کسان دیگری مثل واهب‌زاده ازآزادیخواهان مبارزی‌بودندکه بهیچوجه درافق اندیشه باآنان سازگاری نداشتند .

مرحوم محسنی عدم تجانس مدعوین را از میزبان مجلس ، یعنی شادروان میرزا ابراهیم ارباب ، میداند وباآنکه درگذشته او را ازپیشروان آزادیخواهان‌این شهر میپنداشته ،کم‌کم وبخصوص بعداز این دعوت، درآزادیخواهی وی،بمفهومی که ازکسانی مثل واهب زاده ونیرالاطباء وديگران داشته، تردید مینماید. علت این

اختلاف، چنانکه درجای دیگر نیز اشاره کرده‌ایم، آن‌بود که ارباب وبردارش میرزا اسماعیل باکسان دیگری مثل فره مختار درجناح انگلیسی تشکیلات بوده‌اند. حال آنکه نیرالاطباء ، وکیلباشی‌ودیگران بدون توجه بروس وانگلیس‌وآلمان از آزادی حمایت میکردند .



شادروان حاج سیدباقر سیدین

هرچه هست در این جلسه ، فکر تشکیل کمیتهٔ دموکرات در این شهر لازم تشخیص داده شد وسخنان متضادیکه بیان‌گردید اصولی را برای تشکیل آن روشن گردانید . اما بعضی از آنان محرمانه باکمیتهٔ ایالتی آن فرقه در تبریز مکاتبه کرده افراددیگری رابرای‌عضویت‌صالح دانسته معرفی‌نمودندودراین سیاهه نام‌شادروانان میرزا آقاخان حبیبی ، حاج سید باقر سیدین ، میرزا بیوك‌آقا واهب‌زاده ، دبیرنظام رئیس پست، حاج ابراهیم بلوری ، بهلول وکیلباشی و عباس محسنی را نوشتند . طولی نکشید که کمیتهٔ ایالتی با این پیشنهاد موافقت‌کرد و اوراق مخصوص ومهر کمیته را باردبیل فرستاد وتشکیل کمیته را رسماً قبول نمود .

اعضای مزبور غالباً افراد مبارزی بودند ودرمحیط فرتوت اردبیل شدت‌عمل بخرج میدادند چنانکه دربارهٔ‌حاج مؤید رئیس‌تلگراف ومدیر التجار اقدام نمودند.

حاج مؤید که در رأس ادارهٔ مهمی مثل تگرافخانه نشسته‌بود ، گویا مرتکب اعمالی‌میگشت که برخلاف آمال هیئت اجتماعیه‌بود . این بود که تجار اردبیل‌نسبت بتعویض‌اوقیام کردند ونامه‌ها وشکوائیه‌هائی‌به‌تبریزوتهران فرستادند وچون‌نتیجه‌ای نگرفتند بکمیته متوسل گشتند . کمیته بایك ضرب‌الاجل بیست وچهار ساعته او را از شهر اخراج نمود .

شادروان مدیرالتجارهم رئیس اصناف بود واشراف ومستبدین درمواقع‌لازم اورا وسیلهٔ تحریکاتی درشهر قرارداده برای آزادیخواهان تضییقاتی فراهم‌میکردند. او نیز بدستور کمیته بـه تبریز تبعید گردید و بعداز سه چهار ماه تلاش و کوشش سرانجام بخود کمیته متوسل گشت و باسپردن تعهد دایر بترك رویهٔ گذشته باردبیل مراجعت نمود .

دراین ایام بود که اختلاف بین فیداراوف ، فرمانده پادگان روسها دراردبیل باکنسول‌بالاگرفت وازطرف‌فرمانده کسی‌بنام«آبی»برای‌قتل‌امیرتومان برانگیخته‌شد وچنانکه‌گفتیم‌آبی‌همسر اوراکشت وخود امیررا مجروح ساخت وگریخت. فردای آنروز طرفداران فیدار اوف این واقعه‌را بدموکراتها نسبت دادند ودرشهرپراکنده ساختندکه آنها اقدام بقتل امیرکرده‌اند . این‌شایعه دراشراف مؤثر افتاد وآنانرا از کمیتهٔ دموکراتها بیمناك گردانید. بخصوص که بفاصلهٔ چندروزی ازاین حادثه،جبار نام پسر حاج صفرعلی تبعهٔ روس نیز بقتل رسید و آن هم از کارهای انتقامجویانهٔ دموکراتها نسبت بروسها قلمداد شد .

مستبدین بقدری‌ازاین اتفاقات بوحشت افتادندکه بقول محسنی بعضی‌ازآنها شبها دوسه بارخوابگاه خود را عوض کردند . فرماندار و رؤسای ادارات هم‌همه‌از کمیته حساب‌میبردند و گفته‌های‌آنهارا اجرا مینمودند.میرزافضل‌الله خان‌احمدزادهٔ‌ـ تبریزی ، که بعدهـا در ادارهٔ فرهنگ تبریز رئیس حسابداری و کفیل اداره شد وبه

میرزا فضل‌الله سلیمی نامیده گردید، درآن عهد دراردبیل مدیر مدرسه بود واز اعضای مؤثر فرقه بشمار میآمد. شادروان میرزا بیوک آقا واهب‌زاده درایام حیات‌خود میگفت که از طرف کمیته گاهی من (یعنی واهب‌زاده) مأمور مذاکره ونصیحت با مخالفان میشدم وسلیمی مأمور تهدید وارعاب. درمواردیکه لازم میشد اقدامی بعمل آید من واوباهم نزد طرف میرفتیم، من باصلح ونرمش وتوضیح جوانب کار، انجام امر را خواستار میشدم واگرطرف حاضربقبول نمیشد سلیمی باسلاحی که زیرعبا در دست داشت او را تهدید مینمود.

دموکراتها در مجموع کارهای مفیدی درشهر انجام دادند ومردم را نسبت بخود خوشبین ساختند این بود که در قحطی‌ایکه پیش‌آمد مردم برای آسایش خود دخالت کمیته را ازحاکم تقاضا کردند ودرنتیجه حاج سید باقرسیدین، میرزا ابراهیم ارباب، بهلول وکیلباشی‌از طرف کمیته‌مأمور این‌کارشدند وخدماتی نیزانجام‌دادند. ولی خدمت مهم غیرمستقیم آنان بمردم این‌شهر آن شد که روسها ازترس آنهابدون در گیری با مردم شهررا تخلیه کردند.

بطوریکه درجای دیگرهم اشاره کرده‌ایم انقلاب بالشویکها درروسیه‌وسقوط امپراطوری آن کشور موجب‌از هم‌گسیختن آرتش‌روس گردید وبی‌نظمی‌وبلاتکلیفی بزرگی برای سپاهیان روس‌درایران پیش‌آورد. انضباط آنها درهم شکست‌ومرکز فرماندهی متزلزل‌گردید. هرگروهی ازآنها واحد مستقلی شدند ودر شهرها دست بچپاول مال مردم زدند. اما در اردبیل چون از عکس‌العمل دموکراتها میترسیدند از راه دوستی بامردم درآمدند وحتی اعلامیه‌ای در این مورد صادر کردند وخود را برادران و مهمانان اهالی قلمداد نمودند وبالاخره بدین طریق شهر را خالی کرده بعداز سالها بکشور خود بازگشتند.

پیدایش کمیتهٔ مساوات ومبارزهٔ آن بافرقهٔ دموکرات

درآن ایام که کمیتهٔ دموکرات دراردبیل صاحب قدرت بود در بادکوبه جمعی از ایرانیان دست بایجاد فرقه‌ای در مقابل کمونیستها زدند و کمیته‌ای بنام مساوات ترتیب دادند وباسرعت زیاد بتشکیل شعبات آن درشهرها، بخصوص

اردبیل پرداختند . انتخاب اردبیل بخاطر موقعیت‌خاص آن‌بود زیرا چنانکه گفته‌ایم این شهر، از آن لحاظ که بین‌روسیه و گیلان و آذربایجان واقع‌است، ازجهات‌سیاسی موقعیت ممتازی‌داشت واهمیت بازرگانی واقتصاد آن نیز کمترازوضع سیاسی‌نبود؛ بویژه آنکه در آن ایام مرکز فعالیتهای سیاسی بزرگی هم بشمار میآمد .

ما از مؤسسین این کمیته اطلاعی نداریم ولی در یادداشتهای مرحوم محسنی نام «حیدر کری‌او» را از جملهٔ آنها میخوانیم ونیز ازکسانی شنیده‌ایم که ترکها هم از آن حمایت مینمودند تاپایگاهی برای اجرای این نظریهٔ ابلهانهٔ خلفای عثمانی‌پیدا نمایند که «همه‌ترك زبانهای خاورمیانه ملت واحدی هستند و باید زیرلوای دولت واحدی که همان خلافت عثمانی است ، درآیند» واین همان داستان کهنه‌ای است که به‌«پان ترکیسم»[1] معروف میباشد.

آنچه بظاهر میتوان گفت آنستکه‌فرقهٔ مساوات وفرقهٔ دموکرات هردوادعای آزادیخواهی داشتند ولی ازیك نظر ، بتعبیر امروز ، فرقهٔ دموکرات جناح چپ افراطی وفرقهٔ مساوات جناح راست معتدل آنرا بازی میکردند .

مساواتیها نیز نقشه‌های وسیعی در برانداختن اساس استبداد داشتند و گویا قتل کسانی را نیز برای نیل بآزادی لازم میشمردند که آقامیرزا علی اکبر مجتهد در اردبیل یکی ازآنها بوده است . این روایت ازآقای غلامحسین حبیب‌الهی است که میگفت مساواتی‌ها دو نفر را برای قتل‌آقا میرزا علی‌اکبر برانگیخته بودند . یکی ازآنها که اهل قریهٔ ثمرین ویونس نام داشت باو (یعنی به‌حبیب‌الهی) نقل کرده‌است که من (یعنی یونس) به‌درخانهٔ آقا میرزا علی‌اکبر رفتم وازمستخدم جای او را پرسیدم . مستخدم مرا باطاق‌آقا راهنمائی کرد . من وارد شدم واورا دراین‌حال‌دیدم که بردو زانو نشسته ودو دست خود را بزمین تکیه داده روی کتابی خم‌گشته است ومشغول‌مطالعه میباشد . من سلام کردم وکنار درایستادم ولی اومتوجه نشد. لحظات حساسی بود . من‌برای اجرای نقشهٔ خود وضع را بررسی میکردم اما آقا همچنان

1- Pan Turkism

مشغول مطالعه بود . چند دقیقه ، که بمنزلهٔ چندین ساعت بود ، گذشت ویکبار او سرش را از کتاب برداشت وبدون هیچ مقدمه‌ای دو دستش را بطرف من درازکرد واین حرکت را باکلمهٔ «خوخ[۱]»ایکه از دهانش برآورد توأم ساخت . این‌حرکت او چنان رعب و وحشتی در من ایجادکرد که بدنم بلرزه افتاد . ایستادن نتوانستم وبرگشتم.

دراردبیل صراف متنفذی بودکه حاج حسینقلی نام داشت. اوبجای بانکهای امروزی مشکلات پولی تجار را حل میکرد وخود نیز مرد موجه ومورد اعتمادی بود . او بفرقهٔ مساوات‌گرائید وجمعی ازتجار نیز به‌تبعیت ، یابرای خوش آیندوی بدین فرقه درآمدند وکارآن بالاگرفت. بهرنسبت‌که رونق این فرقه زیاد میشدبازار دموکراتها روبکسادی می‌رفت . این بودکه گردانندگان فرقهٔ اخیر ، بشدت عمل پرداختند ونمایش جمعی از اعضای کمیتهٔ مساوات را دربازار، دستاویزی قرار داده ازمشیرالسلطان حاکم وقت تبعید حاج حسینقلی وحیدرکری‌لو و چندتن دیگر را خواستند. مساواتی‌ها هم متقابلاً بیکار ننشسته حاکم را برای تبعید بعضی از اعضاء فرقهٔ دموکرات تحت فشار گذاشتند .

حاکم ، که بابعضی از دموکراتها سابقهٔ انس والفتی داشت ، حاج حسینقلی وحیدرکریلو وچندنفراز مساواتیهارا توقیف‌نمود ولی‌تجار بطرفداری‌حاج‌حسینقلی برخاستند ودسته جمعی بقلعه رفته استخلاص او را خواستار شدند . بالاخره مشیرـ السلطان بضمانت ابوالفضل رضازاده ، که خوداز دموکراتها بود ، حاج حسینقلی‌را آزادکرد و برای آنکه خود را بیطرف نشان دهد میرزا محمد علی نیرالحکما را که ازآزادیخواهان نیکنام واعضای فرقهٔ دموکرات بود ، باتفاق حیدرکریلو بنمین تبعید نمود .

قضا را درآن شب وبفاصلهٔ یکی دوساعت بعداز حرکت نیرالحکما، خواهر

۱ـ دراردبیل معمولاکسی‌که بخواهد دیگری را بترساند این‌صدا را توأم بایك‌وضع حملهٔ بدنی ازدهان خود درمیآورد .

وی بدرود زندگی گفت وچون صبح‌شد دموکرات‌ها بغسل و کفن ودفن او برخاستند ودو روز در مسجد اوچدکان مجلس ختم مجللی ترتیب دادند ودرسخنانی که در آن مجلس گفتند مشیرالسلطان و میرزا ابراهیم ارباب را ، که در آن ایام با دموکراتها ناسازگاری داشت، سبب قتل این زن بیگناه قلمداد کردند وچنین وانمودند که تبعید برادرش موجب مرگ وی شده است .

چون مجلس پایان یافت تنی چند از دموکراتها نزد حاکم رفتند و باتقبیح اقدام او، خلاصی میرزا محمد علیخان‌را خواستارشدند وسرانجام دستوراستخلاص اوراگرفتند وبعداز چهار روز ویرا بشهر بازگردانیدند .

اختلاف بین این فرقه‌ها اختصاص باردبیل نداشت و درجاهای دیگر نیز کما-بیش دیده میشد وشدت وضعف آن آثار ونتایج گوناگونی بوجود میآورد چنانکه درانزلی[1] رقابت بین دسته‌های سیاسی موجب قتل یکی ازجوانان مستعد ودانشمند اردبیل گردید .

این جوان یوسف نام داشت و فرزند شادروان ملاغفار بود . ملاغفار مرد روشندل وموقری‌بود ودربازار ، درجلوی‌سرای زنجیرلو، بعنوان محرر اسناد مورد نیاز مردم‌را تنظیم مینمود. یوسف که درمکتب چنین‌پدر دانشمند وروشن‌بینی‌تربیت یافته بود ازفضایل وکمالات معنوی بهرهٔ وافر داشت واز آزادیخواهان عهد خود بشمار میآمد . او برای کاری به‌انزلی رفته وبرای مدتی در آنشهر مقیم‌گشته بود . دسته‌های مختلف سیاسی که ازلیاقت وفضل وکمال وی‌آگاهی یافتند در صدد جلب همکاری او برآمدند ولی اوبهیچیك ازآنها نگروید .

مانمیدانیم بوسیلهٔ کدامیك از آن دسته‌ها این جوان فاضل و روشنفکر محکوم بمرگ گردید ولی از محمد جعفرنامی که یکی ازاهالی اردبیل بوده ودرآن ایام در یکی ازکاروانسراهای‌آنشهر دالانداری میکرده است‌این‌روایت راشنیده‌ایم که‌یوسف درانبار یکی از سراهای پهلوی توقیف شده بود ومحمد جعفر بعنوان همشهریگری

۱ـ نام قدیم بندرپهلوی انزلی بود .

گاه وبیگاه بدیدار او میرفت وبعضی مایحتاج برای او میبرد. این گفتار ازهمان محمد ـ جعفر است که روزی بقصد ملاقات اورفتم ولی ازوی خبری نبود . در صدد تحقیق برآمدم معلوم شد دوروز قبل اورا از آنجا برده و کشته‌اند . روزیکه ویرا بظاهر برای انتقال بجای دیگر ودرواقع برای کشتن می‌برده‌اند اوسرنوشت شوم خودرا احساس کرده بامشت بربینی خودکوفته است و باخون آن انگشت خودرا آلوده وبردیوار آن انباراین بیت رانوشته است[1]:

قلم بارماخ ، دوات بورنسوم ، مرکب قان

یازیلسون قبریم اوستنده وطن مظلوم من‌محزون[2]

قتل حاج حسینقلی صراف

باری حاج حسینقلی پس از آنکه بضمانت آزادگردید به «ارشق» رفت ودر آنجام تصمیم گرفت که بمشهد برود تا مدتی ازاین شهر دور باشد . او چنین کرد واز راه بادکوبه عازم‌خراسان‌شد ولی‌یکماه‌بعد خبرمراجعت اوبه‌دموکراتها رسید واینان که از نفوذ او ناراحت واز جهة سیاسی باوی مخالفت داشتند تصمیم به «ترور» وقتل‌اوگرفتند . این‌تصمیم وقتی قابل اجرا بود که کمیته آنرا تصویب‌نماید. اما موقعی که موضوع درجلسهٔ کمیته عنوان شد سه نفر از اعضا با این عمل موافقت نکردند ودرنتیجه نقشهٔ ترور تصویب نگردید . از بهلول وکیلباشی روایت می کنند که بعدها میگفت درآن لحظه که برای قتل حاج حسینقلی رأی گرفته میشد من نماز میخواندم . یکی از حاضرین در همان حین رأی مرا خواستار شد ومن درحالیکه مشغول نماز بودم سرم را بعلامت موافقت تکان دادم وقتل او را تأیید کردم[3].

ما نمیدانیم چه کسانی از اعضای کمیته بااین عمل موافق وکدام سه‌نفر با آن

---

۱ و ۳ـ گویندهٔ این سخنان آقای غلامحسین حبیب‌الهی است .

۲ ـ مفهوم فارسی این‌بیت ترکی این است :

«انگشت قلم‌شد، بینی‌ام دوات‌گشت،خون مرکب گردید(که این وصیت را بنویسم که) برروی قبرم نوشته شود : وطن مظلوم و من محزون هستم » .

مخالف بودند ولی اینقدر میدانیم که موافقین چون موفق بقبولانیدن نظر خودنشدند محرمانه «قره» نام مجاهد ، فرزند « حاج زیاد» نیـارلورا ، مأمور قتل او در جنگل نموده ویرا بآستارا فرستادند .

قره مدتی پیش از آن نزد حاج حسینقلی بنوکری خدمت کرده وباوی آشنائی داشت . او از آستارا بعنوان مسافر همراه وی گردید ودرجنگل، درمحلی که «وبرید» خوانده میشود ، ازپشت اورا هدف قرارداد وسه‌تیربسروی شلیك نمود . تیرهاهرسه کارگرافتاد وحاجی درهماندم بشهادت رسید . کسان ودوستانش خبردار شدندوجنازهٔ او را باردبیل آورده درمسجد زینال شـاه دفن کردند . قره‌نیز هنگام فرار در نمین دستگیر وتوقیف گردید ودربازجوئی دخالت دموکراتها را اقرار نمود .

کربلای اسلام که ازمجاهدان آنعهد وازمنسوبان قره است داستان قتل حاج-حسینقلی‌را چنین تعریف نمود که «حاج حسینقلی ازراه بادکوبه باردبیل برمیگشت. او درآنجا مبالغی از کمیتهٔ مرکزی فرقهٔ مساوات پول‌گرفته بود تادر اردبیل برای تقویت کمیته مصرف نماید. قره که درآستارا ازاین‌جریان آگاه شد بخاطراین‌پولها باوی همراه‌گشته او راکشت وآنها را تصاحب نمود» و درباب مجازات قره اضافه کرد « قره را پس‌از دستگیری درشهربانی توقیف کردند واز مرحوم شیخ ستار ، که از روحانیان ساده وبی‌آزار اردبیل بود ، حکم قتل او راگرفتند . مجاهدان که این خبر یافتند سه‌نفر: من(یعنی‌اسلام) وحاجی آقامجاهد وکربلای‌محمدباقررا انتخاب کردندکه قره را نجات دهیم . ماتغییر لباس داده بشکل چرکسهای قفقازی‌درآمدیم وشب هنگام ، که شیخ ستار باتنی چند ازیاران ومریدان ، از یك میهمانی برمیگشت مسلحانه جلوی اوراگرفته تهدیدکردیم تافتوای خود را عوض کند . این تهدید در شیخ مؤثر افتاد وگفت من نظرم را نوشته بشهربانی داده‌ام باید ازشهربانی باردیگر سوآل‌کنند تامن جواب مقتضی بدهم. فردا کسـان دیگری از مجاهدان نزد رئیس شهربانی رفته او را بیم‌دادندکه اگر قره را آزاد نکند آرامش شهررا برهم‌خواهند زد . اوخود را بیگناه قلمدادکرد وفتوای شیخ ستـار را سبب اقدام خود ذکر نمود

ولی چون مجاهدان او را نیز تهدید نمودند کاغذ شیخ را بآنهاداد تاشیخ را وادار بتعویض آن کنند. شیخ درکاغذ دیگری نوشت برای اومحرزشده است حاج حسینقلی بوسیلهٔ مردی بنام قره کشته شده ولی احراز اینکه کدام قره او را کشته است میسر نگردیده است . این نوشته مجازات قره را متزلزل گردانید وبالاخره ما (یعنی اسلام ومجاهدان) او را فرار داده از شهربخارج فرستادیم».

گویا در این ایام بوده است که حکومت وثوق الدوله در تهران سقوط کرده وبدستور کمیتهٔ مرکزی دموکراتها، دراردبیل نیز تظاهراتی برپاگشته است. دموکراتها بادعوت عمومی درمسجدجامع «میتینگ» بزرگی ترتیب دادند وازخیانتهای وثوق‌الدوله وقرارداد منحوسش برای تقسیم ایران سخنان آتشینی گفتند . میرزافضل الله خان احمدزاده مدیرمدرسه دربازار سخنرانی کرد وتلگرامهای تندی علیه وثوق‌الدوله بتهران وتبریزمخابره‌شد وبکمیتهٔ آستارا نیزتعطیل عمومی وانجام تظاهراتی یادآوری وتوصیه گردید .



فعالیت اتحاد اسلام ومیرزاکوچکخان جنگلی دراردبیل

گفتیم که عثمانیها در جنگ بین‌الملل اول بایران آمدند و سرانجام تبریزرا اشغال کردند. اینان‌درصدد تشکیل فرقه‌ای تحت‌عنوان‌اتحاد اسلام برآمدند ومیرزاکوچکخان‌جنگلی را ، که از مدتی قبل در جنگلهای شمال ایران علیه دولت مرکزی قیام کرده‌بود، باخود موافق‌ساختند . او، که قسمت اعظمی ازگیلان وخلخال را تحت‌نفوذ خود درآورده‌بود ، درسال۱۳۳۶ قمری‌مصطفی‌خان نامی‌را بنمایندگی اتحاد اسلام ، ازخلخال باردبیل فرستاد ودرصدد بسط فعالیت آن فرقه در اردبیل و آذربایجان برآمد . مصطفی‌خان درخانهٔ حاج سید باقرسیدین منزل کرد وروز بروز بتوسعهٔ دامنهٔ نفوذ آن فرقه پرداخت .

فرقهٔ دموکرات ، که هدفهای اتحاد اسلام را استعماری ونفوذ عثمانیها را از جهة موقعیت سیاسی وجغرافیائی آذربایجان مساعد نمیدانست ، ودراین کار کوشش جناح انگلیسی آن نیز کم وبیش بی‌اثر نبود ، در خفا بمخالفت بـا اتحاد اسلام

برخاست و کم کم در شهر نابسامانیهای جدیدی پیدا شد . مشیرالسلطان حکمران اردبیل چون نمیتوانست بر مشکلات فائق آید ناچار استعفا کرد و در جمادی الاول همان سال از حکومت کناره گرفت .

در آن موقع اردبیل باقحطی و مجاعه دست بگریبان بود و به برنجی که گاهی از گیلان میآوردند نیاز مبرم داشت . میرزا کوچکخان برای تهدید مردم از ورود برنج باردبیل ممانعت کرد و بدینطریق برشدت گرفتاریهای اهالی افزوده گشت. کمیتهٔ ایالتی فرقهٔ دموکرات طرح مذکراتی را باجنگلی‌ها لازم دید و حاج شعبانعلی را محرمانه از راه خلخال بجنگل فرستاد .

حاج باباخان نیز، که در آن ایام دررشت بود و باجنگلیها همکاری داشت، از طرف اتحاد اسلام برای توسعهٔ دامنهٔ فعالیت آن فرقه مأمور اردبیل گردید و باتفاق جمعی ازخوانین فولادلو وارد شهر شد تا ادارهٔ شهررا در دست گیرد وزمینهٔ فعالیت جنگلیها و اتحاد اسلام را توسعه دهد.

انتصاب امیرالسلطنه بحکومت اردبیل ومخالفت حاج باباخان باوی

بااستعفای مشیرالسلطان، ازطرف والی آذربایجان امیرالسلطنه بحکومت اردبیل منصوب گشت و کمیتهٔ ایالتی فرقهٔ دموکرات هم آنرا تائید نمود . امیرالسلطنه بسراب آمد ولی حاج باباخان، که ازطرف جنگلی‌ها بحکومت اردبیل نامزد شده بود، و نیزطرفداران اتحاد اسلام ازاین انتصاب اظهار عدم رضایت نمودند و باتهدید وتخویف از ورود او بشهر جلوگیری کردند.

اعضای کمیتهٔ ایالتی دموکراتها که از این واقعه با خبر گشتند در تبریز بتلگرافخانه آمده حضوراً بفرقهٔ اردبیل دستور حمایت از امیرالسلطنه دادندو شکست اورا شکستی برای این دستهٔ سیاسی قلمداد کردند . طرفداران اتحاد اسلام چون از این دستور اطلاع یافتند بمخالفت خود باامیرالسلطنه افزودند وخوانین فولادلو نیز که سابقهٔ خوبی باامیرالسلطنه نداشتند ، تلگرافی به تبریز مخابره کرده مراجعت اورا خواستار شدند وتهدید کردند که اگر حکمران دیگری برای اردبیل تعیین و اعزام

نشود اینان بقوهٔ قهریه متوسل خواهند شد و مسئول عواقب آن نخواهند گردید. بلافاصله سواران فولادلو درشام اسبی، که گفتیم دیهی است دریك فرسخی‌شهر و بر سرراه سراب واردبیل قرار دارد، سنگربندی کردند.

امیرالسلطنه چندی‌درسراب ماندوسرانجام بامساعدت فرقهٔ دموکرات اردبیل وهمراهی گروهی از سران طایفهٔ یورتچی، شب ۲۴ ذیحجه ازراه سرعین، واردشهر شد ودرخانهٔ امیرناصر امینی منزل نمود درحالیکه شهربین دستجات سیاسی تقسیم گردیده تلگرافخانه درتصرف دسته‌ای‌ازسربازان وبرخی‌از ادارات دیگرتحت‌نظر اتحاد اسلامی‌ها بود. باورود امیرالسلطنه، دامنهٔ اختلاف بالاگرفت وهردسته‌بتقویت نیروی خود قیام نمود. اکثریت سردمداران نیز باطرفداری از یکی ازطرفین،جبههٔ فعالیت خودرا مشخص‌گردانیدند وشهر درآستانهٔ یك جنگ داخلی قرارگرفت.

مرحوم محسنی مینویسد که دراین موقعیت خطرناك او (یعنی‌محسنی)، میرزا بیوك‌آقا واهب‌زاده وبهلول وکیلباشی‌بیطرفی خودرا حفظ کرده باصلاح بین دودسته میپرداختند وچون اتحاد اسلامیها ازدستور ستاد مرکزی جنگلی‌ها در رشت پیروی میکردند باتلگراف حضوری، حاج شعبانعلی وامیر عشایر خلخالی را، که آنزمان حاکم رشت‌بود، متوجه‌وخامت اوضاع نموده‌صدور دستورترك مخاصمه‌راخواستار شدند وآنانرا، بخصوص متوجه قحطی و مجاعهٔ اردبیل کرده هرگونه اقدام جنگی را سبب محوساکنین شهر توصیف نمودند.

کمیتهٔ دموکراتها نیز متوجه سختی وضع‌گردیده ضمن مکتوبی به‌یکی از اعضای خود مأموریت داد که پیش امیرالسلطنه برود واورا درجریان اضطراب آور کارها بگذارد وپیشنهاد کند که خود او ازحکومت کناره‌گیری کند وباین وضع، که عاقبت مبهمی دارد، پایان دهد. رفتن بخانهٔ امیرالسلطنه کارمشکلی بود زیرا هوا بشدت سرد وزمین یخ بسته بود. بربام‌بقعهٔ شیخ صفی‌الدین ودیگر نقاط مرتفع‌شهر نیز تفنگچیهای طرفین کشیك میدادند وعابرین بجان خود مصونیت کامل نداشتند بعلاوه در اطراف خانهٔ امیرالسلطنه عشایر یورتچی وکهنه فراشان حکومت پاس

میدادند و از هر گونه آمد و شدی جلوگیری میکردند. با اینحال نمایندهٔ دموکراتها بدرون خانه‌راه یافت و مأموریت خود را با ارائهٔ نامهٔ کمیته ابلاغ کرد.

امیرالسلطنه که در اینموقعیت حساس‌حمایت دموکراتهارا ازدست میدادبفکر فرورفت. اتفاقاً همانشب میرزا ابراهیم ارباب از تبریز وارد شد ودرخانهٔ امیر ناصر که مقرامیرالسلطنه بود منزل کرد. امیرالسلطنه موضوع را باوی، که برای حمایت ازاو آمده‌بود، درمیان گذاشت و باصلاحدید وی‌شادروانان مشهدی‌ابوالفضل‌رضازاده، میرزا حاج بابا مجید زاده، آقاجواد محمدی، آقا حسینعلی تبریزی و آقا میر یوسف احمدی (که بعداً به‌حسینی معروف گشت) وتنی‌چند از دموکراتها رابمنزل خودخواند وبمشاوره پرداخت. اینان نصف‌شب بکمیته‌آمده صندوق ومهرواوراق رسمی دموکراتها را به‌دست آوردند و پاسخ‌نامهٔ اولیه را مشعر بر تأیید وحمایت از امیرالسلطنه نوشتند وبامهر کمیته ممهور نموده بحاکم دادند. او نیزباستناد آن در شهرماند وهمچنان خویشتن را حاکم خواند.

قضارا فراشباشی امیرالسلطنه از چندروز قبل بوسیلهٔ حاج باباخان دستگیر ودرقریهٔ ججین (داشکسن) توقیف بود. امیرالسلطنه جریان را باونوشت واین نامه بدست حاج باباخان افتاد واو را از چگونگی واقعه مستحضر گردانید ودشمنی‌اورا علاوه برامیرالسلطنه، متوجه کسان فوق نیز نمود وتنبیه آنانرا جزو برنامهٔ‌اقدامات وی قرارداد. حال‌آنکه اینان‌دراطراف امیرالسلطنه جمع شده بامحافظت‌گماشتگان وی، ازگزند حاج باباخان مصون بودند.

روزبروز اختلاف طرفین بیشتر میشد و از طوایف قوجه بیگلو ویورتچی دسته‌هائی برای‌کمک به‌امیرالسلطنه وارد شهر میگشتند. فولادلوها هم دسته‌های کمکی تازه نفسی دراختیار مخالفان آنها قرار میدادند.

عید نوروز نزدیک بود. باآنکه این ایام بهترین زمان‌کسب وکاسبی دراین شهربود لیکن مردم ازترس‌جان دکان وبازار را بسته بخانه‌ها پناه بردند وبااضطراب ونگرانی روزها را بسرمیآوردند.



ازچپ براست شادروانان : جوادآقامحمدی (فهیمی) ، میرزا حاج‌بابا مجتهدزاده ،
آقاسیدیوسف احمدی (حسینی) ، حسینعلی اردبیلچی ، میرزا فضل‌الله سلیمی (تبریزی)

براستی روزگار سختی برای مردم بود. گرسنگی وقحطی از یکطرف، سردی هوا وسختی زمستان از طرف دیگر، نبودن کسب و کاسبی وتنگدستی عمومی ازسوی سوم وبالاتر ازهمه، فقدان امنیت وصف آرائی مخالفان مطالبی است که امروز ما میگوئیم ومیگذریم ولی باانداك توجه وتجسم آنها موی برتن آدمی راست میگردد.

آنانکه نتایج مصیبت‌بار این وضع را پیش‌بینی میکردند، وما نام سه‌تن از آنها را از قول محسنی نوشتیم، بتکاپو برخاستند وباگفتگوهائی که بارؤسای ادارت نمودند، سرانجام بیاری آنها بین طرفین قرار دادی دریازده ماه تنظیم کرده بامضا رسانیدند.

مواد یازده‌گانهٔ این قرارداد اکنون برمامعلوم نیست ولی ازمادهٔ اساسی آن، که متفرق ساختن قوای طرفین وبیرون کردن شاهسونان ازشهر بود، آگاهی داریم ونیز میدانیم که همانروز اجتماع بزرگی درمسجد جامع ترتیب یافت وکسانی، ازجمله شادروان محمد حسین صالح‌زاده معروف به «سوسیال محمدحسین»، سخنان آتشینی گفتند وخطرات ناشی ازاین مخاصمت را، که ویرانی شهر وقتل نفوس بیگناه در آن روزگار درماندگی بود، بیان کردند واجرای آنقسمت ازقرارداد را، که ناظر بر تفرقهٔ قوای طرفین بود، خواستار گردیدند و جماعت نیز باصدای بلندی آنرا تأیید نمودند.

مع‌الاسف تنظیم قرارداد واجتماع مردم نتوانست امیرالسلطنه را از اقدامات طرفداران اتحاد اسلام مطمئن سازد و متقابلا حاج باباخان وسران فولادلو نیز از اعمال حکومت مردّدگشته درشهر ادارهٔ نظمیه را اشغال کردند. بااین اقدام وحشت امیرالسلطنه بیشتر گردید وبخصوص شایعهٔ آخرین روزهای سال، که گفته شد «شب عید حاج باباخان امیرالسلطنه را دستگیر خواهد نمود» برتشویش واضطراب خاطر او ویارانش افزود.

بازکسانی ازاشخاص حساس ومردم دوست دست بفعالیتهای اصلاحی زدندوبا وجودسرمای سخت وبارندگی ومه‌غلیظی که‌شهررا فراگرفته‌بود بملاقات‌طرفین رفتند

واز برخورد آنها جلوگیری کردند . محرک اینان ، چنانکه میدانیم نوعدوستی و نگرانی از نتیجهٔ کار بود . درعین حال تقاضای مردان دورانديش ، بويژه اردبیلیان ساکن شهرهای دیگر نیزآنها را بیش‌ازپیش بدین‌کار تشویق مینمود . مابرای نمونه تلگرام مورخ ۲۸ حوت (اسفند) ۱۳۳۶ قمری‌گروهی ازتجار اردبیلی ساکن رشت راکه بشمارهٔ ۴۰۸ مخابره‌گردیده است ذیلا نقل مینمائیم :

«از رشت باردبیل توسط میرزا عباس . میرزا بیوک آقا . مقام محترم کمیتهٔ دموکرات . اگر تیروتفنگ دراردبیل خالی شود برای عموم مایهٔ بدبختی،وندامت آن جبران‌پذیر نخواهد شد . متضرعانه ازذوات محترم استدعا داریم ازاین‌بدبختی، که‌عموم را بخطر دچار مینمایدجلوگیری، وباعث بدبختی مردم را بنام ملت‌خواهی پایمال فرمایند .

تجار اردبیل مقیمین رشت اقل میرزایوف ، اقل‌حاج یوسف ، اقل‌میرکاظم‌ـ مشیری ، اقل‌التجار اسمعیلی، اقل‌التجار عبدالله ، اقل‌التجار محمدرضا ، اقل‌التجار هاشم صدرزاده، اقل‌آقابالا، اقل حاج‌باباحدی، اقل‌التجار محسن‌اوف، محمدعلی، احمد زاده ، حسینقلی اسد اوف».

جنگ حاج باباخان وامیرالسلطنه حکمران اردبیل

صد حیف که تلاش و کوشش اشخاص بیطرف برای آشتی دادن متخاصمین بجائی‌نرسید وهمانروز عیدنوروز،نزدیک ظهر جنگ شروع گردید . در یکطرف امیرالسلطنه وقرمـ مختارومیرزا ابراهیم ارباب‌ودیگریارانش‌باتفاق‌یورتچی‌ها وقوجه بیگلوها، ودرطرف دیگرحاج باباخان بامجاهدان‌وطایفهٔفولادلو دست‌بسلاح بردند وچهار شبانه روز جنگ کردند . کسانی از طرفین وسکنهٔ شهر کشته شدند و جمع معتنابهی زخمی گردیدند . در پایان کارزار نیروی امیرالسلطنه فائق آمد و فولادلوها شهر را تخلیه کردند وحاج باباخان هم بقریهٔ آغبلاق عقب نشست ودر آنجا نشیمن نمود .

امیرالسلطنه بافتح وفیروزی ازخانهٔ امیر ناصر به‌نارین قلعه درآمد و درآنجا

استقرار یافت وقره مختار نیز رئیس بلدیه شد. امیرالسلطنه شروع به‌تنبیه مخالفان کرد. ازجمله‌محمد حسین سوسیال را بچوب بست ومحسن‌خان داشکسنی معروف به‌سردار فاتح‌را نیز بسختی‌شلاق زدوپس ازمدتی توقیف ویرا تحت الحفظ به‌تبریز فرستاد.

چوب خوردن سوسیال از آنجهة بودکه وی دراجتماع مسجد جامع نسبت بامیرالسلطنه سخنان بدی گفته بود و چون مرد ساده‌ای بود وسابقهٔ بدی نسبت بآزادیخواهان نداشت بعضی از آزادیخواهان نزد حاکم از او وساطت کرده آزادش ساختند ولی از محسن‌خان، که بقول سالخوردگان حسن شهرتی بین مردم نداشت وگاهی آزادیخواه وزمانی‌مستبد میگردید، نه‌تنها کسی‌حمایت نکرد بلکه آزادیخواهان حکمران را بسختگیری دربارهٔ وی تشویق نمودند. کسانی‌که او را دیده‌اند گویند که وی تاآخر عمر مورد نفرت‌اهالی اردبیل بود ومرحوم محسنی نیز دریادداشتهای خود نوشته است که‌کتاب آبی خدمات وی‌را بسیاست‌روس، در آن‌ایام چاپ‌ومنتشر کرده است.

امیرالسلطنه باآنکه‌حاج باباخان‌را ازشهربیرون‌کرده بود از اوسخت‌تشویش خاطر داشت و لذا برای رفع خطر از جانب وی باجمعی از دموکراتها بمشورت پرداخت وسرانجام، بنا بصلاحدید آنها بااو از درمحبت درآمده ویرا بحکومت خلخال برگماشت.

قحطی ومجاعه در اردبیل

یکی‌از وقایع‌سخت‌وقابل تأسف اردبیل‌قحطی وخشکسالی سنوات ۱۳۳۵و۱۳۳۶قمری‌است که هنوزهم یادآن،کسانی را که گرفتار آن بوده‌اند، بلرزه درمیاورد. این سالها مصادف باجنگ بین‌الملل اول‌بود، قحطی‌وکمبود خواربار از نتایج هرجنگی‌است ولو کوچکتر ومحدودتر باشد. درآن جنگ، چنانکه درجنگ دوم جهانی‌هم‌اتفاق افتاد، سپاهیان متخاصم، که در کشور ایران بودند، غلات ومایحتاج مردم‌رابعناوین گوناگون ازدست آنها درآورده برای تأمین غذای سربازان خود میبردند وضعف

دولت واشغال قسمتی ازخاك کشور وسیلهٔ سپاهیان بیگانه ، وبازبودن سرحدات نیز بدین امر کمك مینمود . درجنگ جهانی دوم ، که روسها وانگلیسیها ایران رااشغال کردند ، قحطی را بیك جهة دیگرنیز برملت درماندهٔ ایران تجویز نمودند وآن‌این بودکه ایرانیان‌گرفتار این سختی‌گردند ومشکلاتی برای اشغالگران ومزاحمتی در امرحمل سلاح ومهمات امریکائی برای روسیه ، که ازطریق ایران صورت میگرفت ایجاد ننمایند .

درآن سالها طبیعت نیز از مردم قهرکرد وآسمان چنان برساکنان اینحدود بخیل‌گردید که‌گیاهان نیزبقول سعدی لب‌ترنکردند . باآنکه هوا غالباً ابری ومستعد بارندگی‌میشد ولی بدون آنکه قطره بارانی‌بیاید ابرها برطرف میگشت وبرنگرانیها می‌افزود . مردم کم‌کم احساس مضیقه کردند . علما وسادات وطبقات اهالی‌بمصلی رفتند . گریه وزاری واستغاثه نمودند ولی نتیجه‌ای نگرفتند .

اردبیل قبل ازآنهم درتاریخ طولانی خود قحطی‌های زیادی دیده بود . سال ۱۲۸۸ قمری‌که مجاعهٔ بسیار سختی در آن اتفاق افتاده بودکنون هم بنام « هشتاد وهشت» شهرت دارد ، ولی این قحطی باگذشته‌ها فرق داشت زیرا در قحطی‌های گذشته اگر گندم وجوکم میبود مردم باخشکبار و دانگیها سدجوع میکردند یا از سرزمینها و ولایات‌دیگر غله میآوردند. اما دراین مجاعه خشکبار ودانگیهانیزنایاب بود وکشورهای همسایه و ولایات اطراف نیز باجنگ وانقلاب یاقحطی وگرسنگی دست بگریبان بودند وخود نیاز مبرم بکمك داشتند . دوام قحطی‌های‌گذشته نیز از حیث مدت‌کم بود و غالباً از یکسال بیشتر طول نمیکشید حال آنکه این قحطی از اینجهة هم خیلی طولانی بود .

ازپائیزسال ۱۳۳۴ ، که‌محصول نسبت بسنوات پیش‌کمتر بود ، نرخ‌خواربار روبترقی نهاد وچون درخرمن سال ۱۳۳۵ نیزچیزی بدست نیامد اضطراب‌ونگرانی عمیقی مردم رافراگرفت . بدبختی دیگری‌که علاوه برکمیابی گریبانگیر مردم شد فقدان کار وکاسبی‌بود زیرا دنیا درآتش جنگ میسوخت وبازرگانی واقتصاد رونق

وجریانی نداشت غالب طبقات سکنهٔ اردبیل نیز بیکار وفاقد درآمد بودند وبامضیقهٔ معاش بسر میبردند. ابتدا اندوخته‌ها خرج شد وسپس اثاثیه خـانه و زندگی بمعرض فروش درآمد و چون خریداری نبود عرضه برتقاضا فزونی گرفت وقیمتها بحداقل ممکن تنزل نمود ... گرانبهاترین فرشها ومبلها وظروف، که اندوختهٔ سالهای ممتد مراودات تجاری این‌شهر باخارج بود ، بارزانترین قیمتها ازدست رفت وبشهرهای همدان ، کرمانشاه وحتی‌مشهد حمل گشت وهرتکه‌ای ازآنها زینت‌بخش خانه‌ای‌در آنشهرها گردید . اجناس هرروز ارزانتر ونرخ غلات ونان ساعت بساعت گرانتر میگشت تاآنجاکه هرمن آرد سه‌تومان وهرسه کیلو قند هیجده ریـال وهرمتر چیت هفت‌قران ... شد .

درآن دوره که قبل‌از قحطی هردو تخم‌مرغ یکشاهی فروخته میشد ارقام‌فوق بسیار زیاد وکمرشکن‌بود. قیمت‌نان ازبس‌زیاد وغیرمنتظره‌بود که‌آن ایام به‌سالهای (اوچ‌تومانی)یعنی‌سه‌تومانی‌معروف‌گردید و کنون‌نیزبین سالخوردگان مبداء‌تاریخی برای ذکر پاره‌ای وقایع میباشد.

درسال ۱۳۳۵ دولت سه‌هزار خروار (خروار ۶۰۰ کیلوئی) در انبار دارائی غله داشت. براثرفشارمردم‌بتدریج آنهارا بنانوایان‌دادند تانان دراختیارمردم‌بگذارند. ولی قسمتی ازآن مخفیانه در بازار سیاه بفروش رسید و عمال دارائی ، بخصوص رضاخان نامی‌که رئیس‌آن اداره‌بود، طبق نوشتهٔ‌مرحوم‌محسنی، ازاین‌نمد کلاههائی برای خود ساختند .

دراین قبیل‌موارد است‌که اهمیت‌تربیت ملی و وجدان پاك انسانی‌خودنمائی میکند . مردم درمانده وبیچاره هرروز دسته دسته ازگرسنگی میمردند . مادربود، که جگرگوشهٔ بی‌رمق خود را درجلوی چشمانش درازکرده باگریه و دلسوختگی جان دادن اورا می‌نگریست... شوهربود که ازخجالت بی‌غذائی عیالات‌گرسنه، درگوشهٔ حیاط بحالت اغماء افتاده روی‌آمدن باطاق نداشت ، نـاله وضجّه بود که از سکنهٔ بیچارهٔ این‌شهر، شب وروز بگوش میرسید ... ودراین وانفسا، اینچنین کسانی نیز

یافت میشدند که با آرد وغلهٔ آنها ، یعنی آنچه که آنانرا ازمرگ نجات میداد، برای ازدیاد ثروت خود ، چنان معامله مینمودند ودد صفت ببهای جان هزاران نفرهمنوع خود ، برمقدار زروسیم خویش می‌افزودند . جهان همواره پراز چنین افراد نابکار بوده وهست وچقدر قتلها وکشتارها وبدبختی‌ها که بدست آنها اتفاق افتاده است !

باری تهیهٔ نان درخانه ، ازگذشتهٔ بسیار قدیم ، ازکارهای معمول خانواده‌های این شهر بشمـار میآمد ودر این عهد نیز ، که بشریت خود را بتمدن ماشینی مفتخر میداند ، درپاره‌ای ازخانواده‌های این شهر بدین سنت عمل میشود . بدینمعنی که‌در موقع بدست آمدن محصول ، کسانی که تمکن مالی دارند ، بمیزان مصرف یکسالهٔ خانوادهٔ خودآرد تهیه میکنند ودرتنوری که درخانه ساخته‌اند هرپانزده یابیست روز یکبار نان میپزند وپس از دوسه روزکه آنها راخوب خشك کردند درجای‌محفوظی جمع کرده نگهداری مینمایند و کدبانوی خانه‌هرروز بمقدار احتیاج تعدادی ازآنها را آب پاشیده نرم میکنند وآمادهٔ مصرف مینماید .

درسال ۱۳۳۵ قمری باآنکه محصول کم وقیمت غله زیاد بود باز جمعی از متمکنین توانستند آردی تهیه نمایند. ولی تعدادآنها نسبت بگذشته بسیارکم شدودر نتیجه عدهٔ خانواده‌هائی که نان از خـارج میخریدند چندین برابر گردید و مصرف کنندگان نان بازار به‌رقم ۲۵ هزارنفر رسید .

درآن زمان جمعاً ۱۸ دکان نانوائی در اردبیل وجود داشت وچون بعضی از نانوایان هم مثل عمال دارائی ازاین آب گل‌آلود درصدد ماهی‌گرفتن بودند جلوی دکانها ازدحام میشد وچه بساکه تمام افراد یك خانواده ، ازصبح زود تاپاسی ازشب رفته ، درجلوی دکان نانوائی التماس وخواهش میکردند و شب بدون آنکه موفق بخرید قرص نانی شوند مـأیوس برمیگشتند . مـا کسانی را شنیده‌ایم کـه تمکن مالی برای خرید نـان داشته‌اند ولی چون موفق بخریدن آن نشده‌اند از گرسنگی جان سپرده‌اند .

اقدام دموکراتها برای بهبود امر نان

مشیرالسلطان حاکم اردبیل نتوانست برمشکلات فائق آید وچنانکه گفته‌ایم استعفا کرد وامیرالسلطنه بجای‌وی حکمران شد. اوهم مدتی بین‌چرخهای مبارزهٔ دموکراتها وفرقهٔ اتحاد- اسلام‌گیر کرد وباکشمکشهائی که برای وی پیش‌آمد نتوانست دراین کارمهم قدمی بردارد. ولی پس از آنکه برحریف فائق آمد ودرقلعه مستقرگردید کمیسیونی از مسئولان حوزه‌های فرقهٔ دموکرات ترتیب داد. دراین کمیسیون، که باحضور چهل وچهارنفرازسران دموکرات‌تشکیل‌شد،هیئتی‌مرکب‌ازشادروانان مشهدی‌ابوالفضل- رضازاده، میرزابیوك‌آقا واهب‌زاده، جوادآقامحمدی، حسینعلی‌تبریزی،میریوسف- احمدی، میرزاحاجی‌بابا مجیدزاده ومیرزا عباس محسنی انتخاب‌گشتند تا آنان در تأمین نان مورد احتیاج مردم اقدام‌کنند.

بعضی ازمنتخبین، بادرنظرگرفتن رفتار برخی از عمال دارائی و محظورات دیگر، اظهار عجزکردند ولی پس ازگفتگوهای زیاد، رضازاده انجام این‌کار را باعضویت این هیئت پذیرفت بشرط آنکه اختیار تام بآنان داده شود. حاکم شرط راقبول‌کرد وضمن نسامهٔ رسمی باعطای این اختیارات موافقت نمود. کمیسیون بلافاصله دست بکار شد وظرف سه‌چهار روز آمار ومشخصات‌کسانی راکه از بازار نان تهیه میکردند بدقت تنظیم نمود. آنگاه برای هرخانواده، باتوجه بتعداد افراد مقداری نان (بقرارهرنفری ۷۵۰ گرم درروز) معین‌کرد و ورقه‌ای بنام «پته»، حاوی مشخصات رئیس خانواده ومقدارنان ودکانی که بایستی نان را از آنجاگرفت، چاپ وتنظیم‌نمود وبرای هرروز ازماه، یك پته بشمارهٔ روزهای ماه، بآنها دادوخانواده‌هارا بامعیار صحیحی بین دکانهای نانوائی تقسیم‌کرد، وروزانه بمجموع پته‌های هردکان آرد دراختیار آنهاگذاشت. این‌کار موجب شدکه ازدحام جلوی دکاکین نانوائی‌از بین برود وبازار و دکان‌های شهر، که مدتها بصورت تعطیل درآمده بود، بازگشته کاروکسب آغاز شود. هرخانواده نانوای خود را میشناخت ومیدانست‌که هرموقع از روز مراجعه‌کند نان خود را دریافت خواهد نمود.



عکسی است ازخیریه اردبیل‌که بپایمردی مرحوم حاج‌میرزا بیوک‌آقا واهب‌زاده تأسیس شد
نفردوم صف‌جلو ــ ازراست بچپ ــ خود واهب‌زاده است‌که طفلی از افراد خیریه‌را در بغل‌گرفته است

این کار ازحیث نظم وترتیب بسیار مؤثر گشت ومردم بعداز آنهمه مصائب از این جهت آرامشی یافتند ولی دومشکل مهم دیگر باقی بود . یکی فقر جمع زیادی ازمردم ،که قادر بتأمین بهای نان‌خود نبودند ، ودیگری فراهم آوردن آرد وغله‌ای که میبایست تا پایان مجاعه دراختیار کمیسیون باشد وبنانواها تحویل گردد .

برای رفع مشکل اول کسانی ازنیکوکاران شهر بفکر کمك بدرماندگان افتادند ودراین‌کار دموکراتها برهبری شادروان میرزا بیوك آقا واهب‌زاده پیشقدم گردیدند ودویست نفر اطفال صغیری را،که والدینشان ازگرسنگی مرده بودند ، جمع‌آوری کردند وخانهٔ حاج یوسف لنکرانی را ،که نزدیك بازار حلبی سازها بود ، اجاره نمودند وبنگهداری آنها پرداختند . مرحوم حاج رسول وهابزاده نیز یکصد نفر از فقرا را مدتی اداره کرد ونیز مشهدی مختار احمدزاده ، که گفتیم از آزادیخواهان بنام اردبیل‌بود وپس ازشکست حاج‌باباخان از امیرالسلطنه بریاست‌بلدیهٔ شهررسیده بود ، عدهٔ دیگری از این درماندگان را تکفل نمود . بااینحال جمع زیادی بشدت سختی میکشیدند وکار برخی از خانواده‌های بی‌بضاعت ،که هست ونیست خود را از دست داده بودند ، بدانجا رسید که اضطراراً باسطلهائی به‌کشتارگاه میرفتند و با زحمت زیاد مقداری خون‌گاو وگوسفندبدست آورده درظرفهای مخصوصی‌موسوم به«ساج» روی آتش سرخ کرده میخوردند .

زنی‌بنام «بی‌بی‌جان» تاچندی‌پیش‌دراردبیل زندگی‌میکرد که اورا «لی»(ل‌ـی) میگفتند . لی کلمهٔ ترکی است وبمرغ شکاری میگویند ولی مجازاً بکسی‌گفته‌میشود که غفلتاً وباشدت وغضب خاصی بانسان حمله میکند وآنچه دردست اوست ربوده فرار مینماید . این زن درآن روزگار مثل دیگران سختی بسیاری‌کشیده و از هستی ساقط شده بود.او روزی درجلوی دکان نانوائی ایستاده بود. مردی بزحمت نانی‌از دکان‌گرفته بسوی خانهٔ خود میرفت . لی،که بامرگ دست بگریبان بود ، بسوی‌مرد خیز برداشت ونان را ازدست او قاپیده بروی شکم بزمین افتاد وشروع بخوردن‌آن نمود . مرد،که خود وضعی‌بهتراز اونداشت وزن وفرزندانش ازگرسنگی درمعرض

تلف بودند ، آنچه لازمهٔ کوشش بود بجای آورد تاتکه‌ای ازنان را ازاو بـازگیرد نتوانست و بی‌بی‌جان ، که ضربات لگدها و مشتها وفحشهای مرد را تحمل میکرد وقتی ازجا برخاست که همهٔ نان را باعجله‌خورده بود . بخاطر این‌کار اورا لی گفتند واو تاعمر داشت بدین‌نام شناخته میشد. ازاین «لی»ها آنروز دراردبیل تعدادبالنسبه زیادی دیده میشد .

مصادرهٔ غله و برنجهای محتکرین

محسنی‌مینویسد: روزیکه هیئت مورد بحث اختیار نان‌شهر را بدست گرفت فقط هشتصد وهیجده خروارگندم درانبار دارائی وجود داشت حال آنکـه باول محصول بیش از پنجماه باقی بود . طبیعی‌است که این مقدار بهیچوجه‌تکافوی غذای بیست‌وپنجهزار نفر را ، که ازبازار نان میخریدند ، درآنمدت بالنسبه طولانی نمی‌نمود واین‌مشکل دوم بزرگی‌بود که درمقابل انجمن قرارداشت . کمیسیون بفکر چاره افتاد واقدامات همه‌جانبه‌ای‌آغاز کرد . ازجمله آنکه کسانی‌را باأموران مسلح دولتی بقراء اطراف فرستاد و غلهٔ مالکانی را ، که بآرزوی گرانفروشی انبارکرده بودند ، کشف نمود وپس‌از وضع‌خوراك صاحبان‌آنها ، مازادرا ازقرار خرواری یکصد تومان محسوب داشته باپرداخت قیمت بشهرحمل کرد . ونیز مقداری ازبرنج تجار اردبیل را ضبط نمود وازبرنجهای تجار تبریز هم ،که درانبار عاملین آنها دراردبیل نگهداری‌میشد مقداری مصادره کرده بهای آنرا ازقرار خرواری سیصد تومان پرداخت نمود .

بهار جدید فصل امید بخشی برای مردم بود زیرا براثر بارندگیهائی که شد دربیابان علف روئید . جمعی ازمردم فقیربا خوردن آنها سدجوع کردند وآنهائی که باپختن وخوردن خون زندگی‌مینمودند ازحیث غذا تنوعی یافتند . اوایل خردادبود که محصول مغان ببازارآمد وقیمت‌گندم درعرض چند روز ازسیصد تومان‌به‌شصت تومان تنزل یافت وکم کم برای‌مردم ازاین حیث‌گشایشی حاصل‌گردید . اولین‌کسی که این گندم را بشهرآورد نجفقلیخان آراللو بود . چون خبرورود او بشهر رسید جمعی باستقبال وی رفتند وپیش‌پای‌او گوسفند قربانی کردند. ازاین رونجفقلی دربین

مردم احترامی یافت و برخی بخاطر این اقدام از او به‌نیکی یاد نمودند .

شیوع حصبه و تلفات سنگین آن

ولی‌هنوز مردم از بلای قحطی بکلی رهائی نیافته بودند که بلای دیگری بنام حصبه بر آنها نازل شد .

حصبه را امروز ، که کلمات خارجی در ایران کم و بیش متداول شده،«پاراتیفوئید» میگویند[۱] و یك‌بیماری واگیرداری‌است که محل‌نشوونمای میکربهایش جهازهاضمه یادستگاه گوارشی ، بخصوص روده‌ها میباشد واز راه آب وظروف آلوده بآب دهن بیمار ونیز از راه مدفوع وی سرایت مینماید . این‌مرض درقدیم که داروهای «آنتی بیوتیك» کشف نشده‌بود مبتلایان را بمرگ تهدیدمینمود. در دوران بحران این بیماری ، که باتب سختی همراه بود ، مریض بهیچ چیزاشتها نداشت ولی وقتی دورهٔ نقاهت وضعف شروع میشد از آنجهة که نیروی بدن بتحلیل رفته واز طرفی روده‌های بیمار نیز حالت زخمی داشت غذای او مستلزم مراقبت کامل بود ومیبایست که بامواد کم حجم ومقوی ونرم تغذیه‌گردد .

مردم بلا دیدهٔ اردبیل تازه از مجاعه وگرسنگی رهائی میبافتند و چون ماهها وحتی سالها غذای‌کافی نخورده بودند نیروی بدنی همهٔ آنها بتحلیل رفته‌واستخوان وپوستی باقی مانده بودند. بااین‌وضع ابتلای بدین‌مرض آنهارا بکلی ازپای درآورد وکمتر مبتلائی دیده شدکه از آن بیماری جان سالم بدربرد واین ناخوشی «... چنان تلفات وارد ساخت ازمرض وبامدهش‌تر بود»[۲].

بدیهی است چون دنیا گرفتار جنگ بود دواجات مورد احتیاج نیز کمیاب وبهای‌آنها بسیارگران بود ویك نسخهٔ سادهٔ پزشك‌کمتر از سه‌چهار تومان تمام‌نمیشد زیرا مثلا فلوس که یك دوای علفی پیش پاافتاده بود درآن ایام مثقالی (تقریباً ۴/۷ گرم) به‌هشت قران فروخته میشد .

۱ـ نوع‌دیگری ازاین مرض که‌درقدیم «محرقه» میگفتند امروزتیفوئید خوانده‌میشود حال آنکه «مطبقه» راکه شدیدتر بود تیفوس میگویند .

۲ـ عبارت مرحوم محسنی درصفحه ۳۰۹ یادداشتهایش .

کسانی پیدایش حصبه را درآنزمان درنتیجهٔ خوردن علف بیابان می‌دانستند ولی‌بعدها معلوم شدکه درآن ایام براثر جنگ وکشتار عثمانیان درآذربایجان‌غربی بویژه رضائیه، این بیماری در آنجا شیوع یافته بنقاط دیگر، منجمله اردبیل، هم سرایت کرده سبب آنهمه تلفات سنگین شده است. چنانکه درتبریز وجاهای دیگر نیز چنین‌گشته بود.

توافق زعمای شهر برای‌خدمت بمردم

آثار مجاعه و تلفات سنگین حصبه چنان تـاروپود زندگی مردم‌را از هم‌گسیخت که هرگونه امیدی برای بهبود وضع ازبین رفت و وحشت و اضطراب سنگین برزندگی سخت مردم سایه افکند.

سختی ودرماندگی‌عمومی‌بجائی رسید که کارگردانان شهر، باوجوداختلافاتی که باهم داشتند، درانجمنی‌گردآمدند وبرای تأمین سعادت مردم عهد و پیمان‌هائی بستند واینك اساسنامهٔ آن اجتماع را که مربوط باسفند ماه ۱۳۳۶ قمری است عیناً درج مینمائیم:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم

چون ازنقطهٔ نظر مدنیت، تهیهٔ موجبات انتظام و ترتیب مقتضیات آسایش وترفیه‌حال‌عموم طبقات هرولایت، برعهدهٔ معاریف‌وزمامداران امور اعاشهٔ‌آنولایت متوجه، ودرحقیقت ادانمودن این خدمت وفراهم آوردن مصالح ولایتی درپیشگاه حضرت احدیت و احساسات وجدانی مطمح انوار سعادت دو جهانی بوده، و این تکالیف اداره کردن امور حیاتی ولایت، باقتضای اوضاع حالیه، که هرساعت بر وخامت خود افزوده و متضمن پیشامدهای ناگوار میشود، مزیداً علی ماسبق جالب افکار ومرجع معاریف گردیده. علیهذا در اینموقع آقایان مرقومة الاسامی جناب مستطاب آقای‌نظام العلماء. جناب مستطاب‌آقای نایب‌الصدر. جناب مستطاب‌آقای میرزا لطفعلی. جناب مستطاب اجل آقای مبشر. جناب صدرالاشراف. جناب‌حاج میرزا یعقوب آقا. جناب حاج رئیس السادات آقا. جناب ناظم السادات. جناب

اصل توافقنامهٔ بزرگان اردبیل برای خدمت بمردم

مستطاب اجل آقای میر پنجه، جناب مستطاب اجل آقای اعتماد الرعایا، جناب مستطاب اجل آقای حاج مستوفی، جناب حاج کاظم آقا. جناب حاج میرزا محمد آقا. جناب حاج محمد علی آقا. جناب حاج محمد حسین آقا. جناب مدیر التجار، محض ابقاء آسایش و تکمیل انتظام و رفاهیت عمومی، باتخاذ وسایل لازمه تشبث و جهت جامعهٔ اسلامیت و انسانیت با کمال صمیمیت و خلوص نیت دست اتحاد و اتفاق بهم داده قرار گذاشتند هفته دو روز، مجلسی مرکب از آقایان فوق الذکر، تشکیل و در فراهم آوردن اسباب آسایش و جلوگیری از پاره‌ای اتفاقات غیر مترقبه، شور و مصلحت نموده، هرچه‌را باتبادل آراء رأی داده و تصمیم نمودند، در اجرای آن از فرقهٔ محترم دیموکرات استظهار و باجلب مساعدت‌های حسنهٔ آن فرقهٔ محترم بموقع اجرا گذاشته شود. چنانچه یکی از آقایان عظام بدون عذر موجه ائتلاف موقع کرده حضور بهم نرساند باید موافق مقررات نظامنامهٔ داخلی، که برای تعیین جلسات و مواقع اجتماع و انتظامات مجلس تهیه خواهد شد، دو تومان بدار العجزه اعانه نمایند. محل مهرهای اشخاص فوق».

این مجلس، چنانکه در این نامه نیز ملاحظه میشود، نسبت بفرقهٔ دموکرات ادای احترام خاصی نموده و برای شرکت در جلسات خود از کمیتهٔ مزبور نماینده خواسته بود. کمیته، باصدور اعتبار نامهٔ لازم، چهار نفر را بنمایندگی تعیین و معرفی نمود و اینك رونوشت آن اعتبار نامه را که در حاشیهٔ اساسنامه مزبور درج شده‌است برای تکمیل مطلب نقل مینمائیم: «وبموجب مرقومهٔ واصله از طرف کمیتهٔ مقدسهٔ محلی فرقهٔ دموکرات که عین آنرا ذیلا درج میشود جناب فخر الحکما و آقای مشهدی ابوالفضل آقا و آقامیرزا اسماعیل ارباب و آقا میرزا عباس نیز از طرف کمیتهٔ مقدسه و فرقهٔ محترمه نماینده و داخل عضویت مجلس مشاوره گردید. وعین مضمون مرقومهٔ کمیتهٔ مقدسه آنست که درج میشود: هم مسلکان محترم آقای حاج فخر الحکما، آقا مشهدی ابوالفضل آقا، آقامیرزا اسماعیل ارباب و آقا میرزا عباس از قرار راپرت واصله آقایان اهالی محترم برای اصلاح اوضاع ولایتی کمیسیون مشورت تشکیل نمودند. اینست آن‌هم مسلکان محترم بموجب همین اعتبار نامه همه‌وقت در جلسات کمیسیون مزبور حاضر و داخل مذاکره شده راپرت نتایج هر مجلس را واضحاً خواهند

داد. بتاریخ ۱۴ حوت ۱۳۳۶. نمره ۱۰۶. کمیتهٔ اردبیل فرقهٔ دموکرات ایران. محل مهر چهار نفر آقایان نامبردهٔ بالا».

اقدام عمال انگلیس برای شورانیدن عشایر اردبیل علیه عثمانیها

اکنون که ما دورنمای فعالیتهای دستجات سیاسی آن دوره را بررسی میکنیم نمیتوانیم احساس خود را کتمان نمائیم که اگرچه همهٔ فرقه‌های آنزمان صرفاً ازراه وطن دوستی وبمنظور نجات ایران بوجود میآمدند ولی درهمان اوان تشکیل ویا درجریان فعالیتهای آنها سیاستهای خارجی بانحاء مختلف در آنها نفوذ میکردند وباشکار بعضی ازاعضای مؤثر، باوارد کردن برخی ازطرفداران خوددرآنها، آنچه راکه می‌خواستند اعمال مینمودند وحزب وجمعیت رادر راهی که مقصود آنان بود سوق میدادند. فرقهٔ دموکرات نیزگویا ازاین امر برکنار نمانده وکسانی در آن عضویت داشته‌اند که بهرحال نسبت بیکی ازسیاستهای خارجی بی‌علاقه نبوده‌اند.

مرحوم محسنی دریادداشتهای خود بیکی از اعضای کمیتهٔ ایالتی آن فرقه‌در تبریز بنام میرزا علی حریری اشاره کرده و او را طرفدار سیاست انگلیس دانسته است. او مینویسد که حریری بعداز تسلط عثمانیها برتبریز، چون جان خود را در خطر دید باجمعی از مجاهدان راه اردبیل پیش گرفت تاعشایر اینحدود را علیه عثمانیها بشوراند.

فرقهٔ دموکرات اردبیل، بااقداماتیکه در منظم ساختن امر نان بعمل آورده بود، دربین مردم محبوبیت زیادی کسب کرده‌واعضای جدیدی ازتجار واصناف یافته بود وجلسات مرتب ومتعددی باشرکت اعضای مزبور درخانهٔ بیشتر آنان تشکیل میداد. بااینحال در داخل کمیتهٔ ولایتی، بویژه پس از ورود حریری، بین اعضا برودت واختلاف بروز کرد و دسته بندیهائی بوجود آمد. این دسته‌بندی مختص کمیتهٔ این ولایت نبود بلکه درتبریز ودر کمیتهٔ ایالتی هم بوجه شدیدتری ظهور وبروز داشت وبین خیابانی وکسانش ازیکسو وسردمداران دیگر ازسوی دوم کشمکشهای مرئی ونامرئی موجودبود و اختلافهای مذکور در کمیتهٔ اردبیل هم ازآنجاسرچشمه‌میگرفت.

چنانکه دربدو تشکیل مجدد این فرقه دراردبیل نیز بین میرزا ابراهیم ارباب، که مثل قره مختار وبرخی دیگر از آزادیخواهان نقش جناح انگلیسی تشکیلات را بـازی میکرد ، بااعضا ومدعوین دیگر اختلاف بوجود آمد وما در جای خود بدان اشاره کرده‌ایم .

امیرالسلطنه هم، چنانکه گفته‌ایم، ازعثمانیها خوشدل‌نبود ولی نه‌ازآنجهة که طرفداری‌ازانگلستان مینمود بلکه چون‌ارباب وحامیش رشیدالملك، بعلت‌طرفداری ازروسها باعثمانیها مخالفت داشت اونیز باآنها مخالفت مینمود وازاین رهگذر بود که او باحریری دمساز گردید ودرصدد کمك بدو برآمد .

خواست حریری آن بود که کلیهٔ دموکراتها با وی همدست شوند و عشـایر اطراف را علیه ترکها برانگیزانند. حال‌آنکه اکثریت‌آزادیخواهان اردبیل بی‌ریب وریا ایران را دوست میداشتند وصرفاً برای‌تأمین سعادت هم‌میهنان تلاش وکوشش مینمودند .

حریـری چون در نقشه‌هـای خود شکست خورد درصدد آزار و انتقـام از دموکراتهای این شهر برآمد وباایجاد تفرقه بین آنان بضدیت بـامخالفان برخاست وحتی وسایلی برای قتل‌برخی ازآنان برانگیخت ودرنتیجه کسانی‌شبانه بقصدکشتن محسنی از دیوارخانهٔ وی بالارفتند . روز دیگر قصدجان حاج شعبانعلی را ، که بـا احساس قبلی خطرازشهر فرارکرده بود ، نمودند . یکروز قتل مشهدی ابوالفضل‌ـ رضازاده را جزو برنامهٔ کارهای خود قراردادند وشب دیگری درخانهٔ حاج ابراهیم بلوری را زدندوچون‌او پشت‌درآمد برای کشتن وی تیراندازی کردند ...دموکراتها هم باین نقشه‌ها پی‌برده بوسایل مقتضی‌حتی باگماشتن نگهبانان مسلح‌آنها را خنثی مینمودند .

سپاه ترك کم کم ازتبریز بسمت سراب وخلخال حرکت‌کرد ودرخلخال امیر عشایر را بابرادرش رشیدالممالك دستگیرنموده به‌تبریز فرستاد . لیکن آنهابین‌میانه وتبریز فرارکرده ازدست عثمانیها رهـائی یافتند . این موضوع از مطالبی است که

فرمان تقدیر و حکم مدالی است که انور پاشا رئیس کمیتهٔ آزادی عثمانی برای میرزا کوچکخان جنگلی داده است. خلاصهٔ آن چنین است که «چون در جنگ هزار و سیصد و سی و دو و سی و سه علیه انگلیسها و برای دفاع از وطن محاربه و جدال نموده اید از طرف پادشاهی (عثمانی) بشما مدال جنگی داده میشود. تا بعد از این در حدود قانون با ایفای حسن خدمت برای کسب فیض و مدحت سعی و غیرت نمائید.» امضا انور پاشا.

مرحوم‌محسنی در یادداشتهای خود آنراآورده است ولی بعقیدهٔ ما قابل تأمل‌میباشد زیرا چنانکه ازقول وی گفته‌ایم امیرعشایر بامیرزا کوچکخان جنگلی ارتباط‌داشت وچون‌جنگلی‌هم‌ازفرقهٔ اتحاد اسلام، که بحمایت‌عثمانیها بوجودآمده‌بود، طرفداری میکرد بعید بنظر میرسدکه عثمانیها باوی چنین رفتاری کرده باشند. بااینحال چون امیرعشایر مرد جاه طلبی بود ممکن است در رفتار خود تغییر داده وازآنجهة مورد تعقیب عثمانیها قرارگرفته است. چون امکان تحقیق برای ما فراهم نگردید نوشتهٔ محسنی را دراینجا نقل کردیم.

فرار امیرالسلطنه وحریری ازاردبیل

استقرارقشون ترك درسراب حریری وامیرالسلطنه‌راسخت بوحشت واضطراب انداخت وچاره‌ای جزفرار برای آنها باقی نماند، زیراکارهای زشتی که ازآنان سرزده‌ورفتارهای ناجوانمردانه‌ای که برای اعمال نظریات سیاسی خود مرتکب شده بودند مخالفان سرسختی برای آنها بوجود آورده، ودرچنین وضع مبهمی حیات آنانرا در خطر انداخته بود. این بودکه ازشهر فرار کردند وجان خودرا نجات دادند.

امیرالسلطنه یك‌کار دیگر نیز کرده بود وآن اقدام بدستگیری حاج شعبانعلی بود.حاج شعبانعلی‌پس‌ازآنکه ازطرف کمیتهٔ ایالتی‌فرقهٔ دموکرات نزدجنگلیهارفت برضد انگلیسیهاوروسها ازترکها جانبداری نمود وپس‌ازمراجعت باردبیل‌فعالیتهائی برای اتحاد اسلام بعمل آورد. درآن هنگام، که ترکها درتبریز بودند وطرفداران سیاست انگلستان ازآن شهرفرارکرده یاتبعید می‌گشتند، اونامه‌ای بحاج میرزا آقا بلوری، که از طرفداران‌عثمانیها درتبریز بود، نوشت وبشخصی موسوم بکربلای حاجی صراف دادکه به‌تبریزبرده به‌بلوری برساند. ولی وی درسراب ازطرف‌عمال امیرالسلطنه دستگیرگردید ونامه بدست آنها افتاد. امیرالسلطنه که باحاج شعبانعلی از پیش عداوتی داشت درآن موقع حکمران ولایت بود وتحت تعلیمات حریری باعثمانیها مخالفت مینمود. او بوسیلهٔ تلفن از متن نامه‌آگاه شد ودرصدد دستگیری وقتل حاج شعبانعلی برآمد ولی اویکساعت، پیش از صدور دستور توقیف، بتوسط

رئیس تلگراف از واقعه خبردار گردید وبدون درنگ بطرف فولادلوها فرار کرد .

یعقوب پاشا فرمانده قشون‌عثمانی چون‌بسراب آمد بااطلاعاتی که‌ازطرفداری حاج شعبانعلی از ترکها ومخالفت وی باانگلیسی‌ها داشت اورا برای مذاکرهٔ‌تلفنی خواست. دوستان وی فوری کسی نزد او فرستادند وچون امیرالسلطنه‌هم از اردبیل رفته بود ویرا بشهر آوردند واو روزدیگر بایعقوب پاشا ازطریق تلفن مذاکره نمود.

ماازسخنان آندو آگاهی نداریم‌ولی میدانیم که هنگام مراجعت حاج‌شعبانعلی بشهر دموکراتهـا استقبال پرشوری از او کردند و تظاهرات اینان کسانی مثل میرزا اسماعیل ارباب را ، که از همفکران حریری و از مخالفان عثمانیهـا بودند ، سخت بوحشت انداخت. اینان و کسان دیگری که از انتقام حاج شعبانعلی وچیرگی یارانش نگران بودند دربین مردم به‌تحریك وتبلیغ سوء علیه او پرداختند تاآنجاکه یکروز بازار و دکانها را وادار بتعطیل کردند ومردم را در مسجد جامع گرد آورده سخنان تندی گفتندوخروج حاج شعبانعلی ومیرمهدی صدرالواعظین‌را ازشهرخواستارشدند. شعاریکه آنروز میدادند این بودکه حاج شعبانعلی اهل زنجان وصدرالواعظین اهل قزوین است . خواست مردم آنست که اینان بشهرهای خود بـازگردند واردبیل را باردبیلیها واگذارند .

این اقدام بسرعت دربازار اثرکرد وموجب رکود کسب وکارگردید . قیمت اجناس تنزل نمود وصدمهٔ کلی بتجارومردم واردآمد ولی حاج شعبانعلی بدون‌آنکه خم بابرو بیاورد بیرق اتحاد اسلام را بردوش گرفته در میدانها بسخنرانی پرداخت وپس ازپایان سخنرانی‌ها آن پرچم را دربالای درخانهٔ حاج مجید صادقی ، واقع درمحلهٔ اوچدکان ، برافراشت وفرقهٔ اتحاد اسلام را دراردبیل موجودیت داد .

ورود عثمانیها به‌اردبیل

فردای آنروز قشون‌عثمانی‌وارد اردبیل شد. حاج‌شعبانعلی وجمعی دیگر باستقبال رفتند ودر میـان تظاهرات واحترام زایدالوصفی آنها را وارد شهر کردند . این‌حرمت‌وتجلیل از ترکها در درجهٔ اول بمناسبت مخالفت ودشمنی مردم باروسها وانگلیسیها ، یعنی

دفع افسد بفاسد، و در مرحلهٔ ثانی بخاطر اسلامیت عثمانیها بود و چنانکه اشاره کرده‌ایم مردم مسلمان ایران درقبال تعدیات همسایگانی که کشورما را اشغال کرده بودند آمدن عثمانیها را وسیله‌ای برای بیرون کردن آنها میدانستند وعموماً، جز کسان معدودی که از علاقمندان دوهمسایهٔ مذکور بودند، از ترکها استقبال مینمودند.

عثمانیها پس‌از ورود بشهردرقلعه و کنار آن، یعنی اطراف رود بالخلو، اردو زدند ودو روز بعدتشکیل رسمی فرقهٔ اتحاد اسلام را، که پرچم آن از روز پیش برسر درخانهٔ حاج مجید در اهتزاز بود، اعلام کردند. وبانتخاب اعضاء برخاستند. فعالیتها شروع شد. موافق ومخالف برای مصلحت در انتخابات شرکت نمودند وچون امر انتخابات مثل طفل حرامزاده درایران اصالت ذاتی نداشته بدون دخالت صورت نگرفت، ووقتی قرائت آرا پایان‌یافت شادروانان حاج‌شعبانعلی‌صادق‌الملك، شیخ الاسلامی، میرزا بیوك آقا واهب زاده، صدرالواعظین، مدیرالتجار، بهلول وکیلباشی و بعضی دیگر بااکثریت آراء منتخب اعلام‌گردیدند.

ماتعجب میکنیم که چگونه کسانی مثل واهب‌زاده، وکیلباشی و دیگران که جزو فرقهٔ دموکرات بودندیکباره ازصندوق اتحاد اسلامیها سردرآورده تغییر مرام ومسلك دادند و چنین میپنداریم که چون باسلطهٔ ترکها برآذربایجان اساس فرقهٔ دموکرات ازهم پاشید دراردبیل نیزکمیتهٔ دموکرات از بین رفت. بخصوص آنکه از چندی پیش کدورت و تیرگیهائی بین اعضای آن پدیدار گشته وتبدیل بیکنوع عداوت شده بود. این بود که اینان فاقد عضویت‌گردیده مثل افراد عادی شده بودند وچون در مجموع اشخاص صحیح‌العمل وقابل اعتمادی بشمار میآمدند ودر مواقع سخت، بخصوص‌دورهٔ مجاعه واختلاف‌امیرالسلطنه‌وحاج‌باباخان، خدمات مهمی‌بنفع مردم‌انجام داده‌بودند، ازاینرومعتمدآنان‌بودند وانتخاب آنها نیزبمناسبت‌وجههٔ‌خوبی بودکه‌آنهادرجامعهٔ‌آنروزداشتند. چنانکه‌بازیگران‌فرقهٔ‌جدیددموکرات‌آذربایجان‌هم، که درسال۱۳۲۴خورشیدی، بتحریك یك‌دولت‌خارجی درآن استان قیام کرده مجلس ملی ودولت جداگانه‌ای ترتیب‌دادند، برای آنکه قیام خود را موجه قلمداد کنند واز

حسن شهرت وجیه الملهها استفاده نمایند برخی از نمایندگان مجلس را در شهرها ازاین قبیل اشخاص مقبول العامه انتخاب کردند و در اردبیل نیز میرزا بیوك آقا واهب‌زاده را یکی از آنان قراردادند وعلاوه براو کسانی مثل حاجی تقی‌وهابزاده ،از سرمایه‌داران بزرگ ایران، رشیدالسلطنهٔ خسروی، مالك‌بزرگ‌ورئیس‌طایفهٔ معروف یورتچی ، را بعنوان وکیل مجلس آذربایجان انتخاب کرده به‌تبریز بردند .

قصد ما دراینجا تبرئهٔ گناهکاران سیاسی یامتهم ساختن بیگناهان اجتماعی نیست. مابارهاگفته‌ایم که صرفاًبرای بیان واقعیات وحفظ حرمت حقیقت قلم‌دردست گرفته‌ایم و گرنه خود دیوانگی میبود که بجای تدوین مجموعه‌های دیگر و تقرب بصاحبان قدرت روز، بمدح وذم استخوانهای پوسیدهٔ گذشتگان بپردازیم وفی‌المثل داستان مظلومیت ملااماموردی وتعدی وستمکاری امیرمعزّ گروسی را زنده نمائیم .

بدینجهة است‌ گوئیم که شادروان واهب‌زاده دراین دوره از سرگذشت خود نیز مثل دوره‌های پیشین فرد وطنخواه وایراندوستی بودواز وضعی که در آذربایجان پیش‌آمده بود بیزاری مینمود.

نگارنده درتابستان ۱۳۲۵ خورشیدی، که بقصد زیارت والدین‌خود، ازتهران باردبیل‌رفته‌بودم. روزی دریبلاق سرعین بآن‌نیکمرد برخوردم وازحالاتش جویاشدم. اومرابمنزل‌خودبرد وچون‌ازخلوت‌بودن‌آن‌اطمینان‌یافت‌ازبدی‌اوضاع‌آغازسخن کرد وازرفتارنابهنجار سردمداران نابکارفرقه،وعدم‌سازش روحی‌خود باآنها، مطالبی‌بیان داشت که‌چون‌اشاره‌بدانها مارا ازموضوع کتاب‌بازمیدارداز‌ذکر آنهاصرفنظر‌مینمائیم. همینقدرمیگوئیم که مردجهاندیدهٔ شصت‌واندساله بمانندطفلی‌بشدت‌گریه میکردویك بیك‌علل‌استعفا وکناره‌گیری خود را ازسمتهای نمایندگی مجلس، فرمانداری ولایت اردبیل، شهرداری‌شهر، که یکی‌بعدازدیگری بدوداده‌بودند، برمی‌شمرد وقبول‌تصدی ریاست دبیرستان‌دخترانهٔ شهررا نوعی خدمت ودرعین‌حال بهانه‌ای برای‌ردمخالفت دشمنان خود میدانست که اورا مخالف آزادی ودموکراسی مورد ادعای فرقه‌قلمداد مینمودند .

باری عصر همانروز که انتخابات اتحاداسلام صورت گرفت میتینگ بزرگی نیز باشرکت طبقات درصحن بقعهٔ شیخ صفی الدین تشکیل گردید و ابتدا یعقوب پاشافرمانده ترك وسپس میرزا جعفرقلی حبیب اللهی آستارائی[۱] و بعد شخص دیگری بنام توکلی در باب اسلام واتحاد برادران مسلمان علیه روس وانگلیس وتقویت قشون عثمانی سخنانی گفتند . ما این توکلی را نشناختیم ولی از کسانی که در آنجا بوده‌اند شنیدیم که او با آنکه جوان بود سخنان متین و وطن پرستانه‌ای گفت وهمهٔ حاضران حتی عثمانیها را بتجلیل واحترام خود واداشت .

چنانکه قبلا هم گفته‌ایم عثمانیها مردمان خشنی بودند ودرمقابل محبتهائی، که ایرانیان بنام برادران مسلمان بدانها میکردند ، با آنان بدرفتاریهامی نمودند وباتحمیل قائمه وغیره همه را از خود می آزردند . خوشبختانه اقامت آنان در اردبیل طولانی نشد و چندی بعد غفلتاً عقب نشینی کرده از این ولایت رفتند . بدرفتاریهای آنها سبب شد که دراینموقع کسانی ازمستبدین وطرفداران سیاست انگلیس علیه آنها برخیزند وبوسیلهٔ بعضی از شاهسونان شبیخونهائی به‌عقب‌داران سپاه عثمانی بزنند. عجب آنکه اینعده بعدازرفتن ترکها شروع بجمع آوری پول ازمردم کردند وآنهارا بدین بهانه که«برای عشایریکه عثمانیهارارانده‌اند تحفه تهیه میکنند» تحت فشار گذاشتند.

عقب‌نشینی عثمانیها بدان جهة بود که بلغارستان ، متحد ترکها ، از متفقین شکست خورده بطورانفرادی با آنان صلح کرد وازسوی دیگر نیز آمریکای تازه‌نفس بیاری متفقین وارد جنگ شد وسپاه عثمانی مجبور گردید ازاردبیل وبادکوبه ودیگر جاها عقب بنشیند وهمین عقب نشینی مقدمهٔ شکست قطعی آنها شد . شکستی که براثر آن مستعمراتشان از دست رفت وخلافت عثمانی منقرض گشته جمهوری جدید ترکیه جانشین آن گردید .

۱ـ اوبرادر میرزا عباسقلی داگنده بود . بعدها روسها او را گرفته بروسیه بردند. اگند کلمهٔ روسی است وبه نمایندهٔ شرکت کشتیرانی روسها درآستارا گفته میشد.

حکومت مجدد امیرالسلطنه و مبارزه با حاج باباخان

از روزیکه امیرالسلطنه ازاردبیل فرار کرد این شهر حکمران نداشت و وکیل‌الرعایا بعنوان نایب الحکومه کارها رااداره مینمود . چون عثمانیها عقب نشستند وسپاه خود رااز شرق کشورشان بجبهه‌های غرب منتقل ساختند محمد ولیخان سپهدار اعظم برای والیگری از تهران بآذربایجان آمد و امیرالسلطنه نیز بار دیگر بحکومت اردبیل منصوب گشت .

حاج باباخان از مراجعت وی باردبیل راضی نبود واو را تهدید میکرد که از سراب برگردد ، وازحکومت این شهر چشم بپوشد . امیرالسلطنه دراردبیل یارانی داشت و اینان موجبات ورود او را فراهم ساختند . سرانجام او وارد شهرشد ودر خانهٔ وکیل اقامت کرد. حاج باباخان روزی باتفاق چندتن از کسان خود بخانهٔ وکیل آمدتااورا دستگیرسازد ولی چون درآن خانه‌سربازان وفراشان بیشتری گمارده‌بودند دوتن ازآنان درصدد جلوگیری برآمدند. حاج باباخان که مرد پرقدرتی‌بودگریبان یکی راگرفته بوسط حیاط انداخت وبایك ضربهٔ دست دیگری را نیز ازسرراه‌خود برداشت وازپله‌ها بالارفت . امیرالسلطنه و وکیل درتالار بیرونی، که مشرف‌برحیاط بود ، نشسته بودند وچون اینواقعه را دیدند ازترس باندرون خانه‌گریختند ودرها را ازپشت بستند . حاج باباخان باحترام بانوان حرم از رفتن باندرون خود داری کرده مراجعت نمود وامیرالسلطنه بدین ترتیب رهائی یافت .

امیرالسلطنه بعداز این واقعه یحیی‌میرزا رئیس شهربانی و میرعابدین خان معاونش را مأمور دستگیری وتوقیف حاج باباخان کرد واینها باجمعی از فراش وپلیس خانهٔ او را محاصره کردند . هیچیك از اینان جرئت نمیکردند وارد حیاط شوند وهرچه رئیس‌آنها دستور ورود میداد مأموران خودداری مینمودند . بالاخره برادر رئیس شهربانی برای تشویق دیگران وارد حیاط شد ولی در دم هدف گلوله قرارگرفته ازپای درآمد .

خبر بحکمران و رئیس شهربانی رسید و بامر امیرالسلطنه عده‌ای قزاق و

سوارانی از طایفهٔ یورتچی باعجله خود را بدانجا رسانیدند و بنای تیراندازی وجنگ گذاشتند.

درآنخانه که در «کله محله» (سرتیپ آبادفعلی) واقع وبخانهٔ حاج گنجعلی معروف بودحاج باباخان وپنجنفراز مجاهدین ویارانوی بودند. آنها بدفاع پرداختند وچهارشبانه روز بادولتیان جنگیدند وچون فشنگهای آنها روبا تمام نهاد شب پنجم از خانه بدرآمدند وخود را بجائی رسانیدند که درآنجا اسب‌هائی قبلا آماده شده بود. براسب‌ها نشستند و بتاخت راه جنگل پیش گرفتند تاخود را بآستارا برسانند و با گذشتن ازمرز ازتعقیب حکمران اردبیل مصون مانند.

گوینده‌ای چنین نقل میکرد که حاج باباخان درآن چند روز ناکامیهائی برای حکمران فراهم کرده بود و چون امیرالسلطنه از وی سخت میترسید این بود که از طایفهٔ فولادلو نیز کمك خواسته بود تابشهر بیایند وقوای حکومت‌را تقویت‌نمایند. سرداران فولادلو نیز باجمعی سوار آمده شب را درقریهٔ نیار مانده بودند. حاج باباخان پس ازآنکه ازشهر بدرآمد راه‌آن قریه را پیش گرفت وچون وارد آن‌خانه شد یکسر باطاقی که رؤسای فولادلو درآن مشغول ورق بازی بودند، واردگردید.

آنان که هرگزچنین وضعی‌را تصور نمی‌کردندبادیدن‌حاج‌بابا سخت‌مضطرب گشته خود را باختند ولی حاج‌بابا بآنها تأمین داد ومقداری فشنگ و قریب ۴۵۰ تومان پول ازآنان‌گرفته سواره بتاخت ازقریه دورگردید. هنوز مسافتی راه نرفته بودکه رؤسای فولادلو بخودآمدند وبتعاقب وی پرداختند اما بدون آنکه کاری از پیش ببرند دوباره بقریه بازگشتند[1].

فولادلوها براو دست نیافتند ولی درقریهٔ «ویرید» درجنگل آستارا، درحالیکه حاج باباخان مشغول استراحت بود، سواران رشیدخان طالش شبانه ویرا غافلگیر کرده دستگیرش ساختند. خبردستگیری او باردبیل وآستارا رسید ودوست ودشمن

۱ـ گویندهٔ این‌مطالب حاج شیخ‌آقابابا سمسار است که اکنون‌درخیابان نظامی‌تهران پشت سازمان مرکزی آتش‌نشانی مغازهٔ سمساری دارد.

را بحرکت آورد . امیرالسلطنه بسرعت پیکی نزد رشیدخان فرستاد تاهرچه زودتر او را دست بسته تسلیم مأموران حکومت کند . دوستان وی نیز بتکاپو افتادند تابهر وسیله که باشد موجبات استخلاص او را فراهم سازند واز دست یافتن امیرالسلطنه بدان مجاهد دلاور جلوگیری کنند .

رهائی حاج باباخان ازدست رشیدخان طالش

ازجمله دوستان وی یکی شادروان میرزا بیوک آقا عباس‌زاده بود که ازاحرار و آزادیخواهان معروف آستارا بشمارمیآمد ومردی متین وباگذشتی بود . او محرمانه کسانی نزدرشید خان‌فرستاد واقدام اورا دردستگیری حاج باباخان نکوهش کرد و با یادآوری دشمنی‌ها وعداوت امیرالسلطنه ، استرداد او را مقدمهٔ قتل حاج باباخان وبرانگیختن احساسات عمومی‌علیه رشیدخان قلمداد نمود .

رشیدخان پیغام داد که اگر دوستی حاج‌بابا و سلامت او اینهمه ارزش دارد وعباس‌زاده راست میگوید دوهزارتومان ، برای آزادی وی ، باو بپردازد . اوتصور میکرد که‌عباس‌زاده این‌مبلغ زیادرا نخواهدپرداخت ودرنتیجه بهانه‌ای برای‌تحویل حاج باباخان بامیرالسلطنه بدست خواهد آورد ولی عباس‌زاده ، که مرد متمکنی‌بود قبضی بدان مبلغ نوشته برای رشیدخان فرستاد .

وصول این قبض او را متوجه اهمیت‌کارکرد وبابرادران وکسانش بمشورت پرداخت و سرانجام باآنان چنین‌گفت «وقتی کسانی مثل عباس‌زاده حاضرند برای دوستی باحاج باباخان دوهزارتومان بپردازند چرا خودما باآزادکردن وی‌ازدوستی اوبهره‌مند نشویم». این‌بود که قبض را برای عباس‌زاده پس فرستاد وحاج باباخان وهمراهانش‌را آزادکرد وبفرستادهٔ‌حکمران نیزچنین وانمود که حاج‌بابا و یارانش فرارکرده بروسیه رفته‌اند .

ما این مطالب را ازنوشتهٔ مرحوم‌محسنی آورده‌ایم ولی کسان دیگری‌داستان آزادی حاج باباخان را بنحو دیگر بیان میکنند وچنین میگویندکه وقتی اودرخانهٔ رشیدخان توقیف بود میرزا عباسقلی حبیب‌اللهی معروف به «اگند» ازآستارا عازم

اردبیل بود ظهر بخانهٔ رشیدخان رسید و برای صرف ناهار در آنجا فرودآمد وچون از دستگیری حاج باباخان آگاه شد خواهش کرد که باحضوروی ناهار بخورد. وقتی ناهار بپایان‌رسید اگند درصدد حرکت برآمد . همه برخاسته بودند وسرپا ضمن‌خدا حافظی بایکدیگر مذاکره میکردند . کنار حاج باباخان یکی از تفنگداران‌رشیدخان تفنگ بدست ازوی محافظت مینمود . اگند به‌رشیدخان پیشنهاد کرد که او (یعنی حاج‌باباخان) را بمن بفروش . طرفین شروع بچانه زدن کردند واز ده‌هزار تومان بدوهزار تومان توافق نمودند . در این لحظات که مراقبت محافظ کمتر شده بود حاج باباخان بایك حرکت سریع تفنگ او را گرفته لولهٔ آنرا از پشت سربرگردن رشیدخان گذاشت وتکلیف کرد که اگر فوری سلاح مجاهدان او را ندهد و آنها را آزادنکند ویرا بقتل‌میرساند . رشید خان که از زبردستی حاج بابا آگاه بود تسلیم‌شد وبدینطریق وی آزادگردید وبباد کوبه رفت[1] .

او در آنجا بایکصد نفر از دوستانش ، که او را میشناختند ، بخدمت دولت قفقاز وارد شد ولی طولی نکشید که از راه لنکران ومغان بایران بازگشت و پس‌از آنکه تأمین یافت بجنگ بااسماعیل آقا سیمیتقو اعزام‌گردید[2].

سختگیری امیرالسلطنه نسبت بمخالفان خود

امیرالسلطنه چون از دستگیری و قتل حاج باباخان نومید گشت بادوستان وی بنای مخالفت گذاشت ودر صدد آزار کسانی برآمد که دیروز صادقانه بوی خدمت میکردند . از جمله در ایام نوروز سال ۱۳۳۷ ، که مردم مشغول دید وبازدید بودند ، دستور جلب مشهدی ابوالفضل رضازاده را داد غافل از آنکه او چند روز پیش ، براثر برخورد تندی که باحکمران داشت ، توطئه‌ای را علیه خود

۱- گویندهٔ این داستان مشهدی ولی خواهرزادهٔ حاج باباخان است.

۲- دولت ایران قبل ازکودتای۱۲۹۹ وپس‌از واقعهٔ لکستان وسلماس لشگری برای سرکوبی‌اسماعیل‌آقا فرستاد واورا شکست داد ولی براثر دخالت سیاستهای خارجی، باآنکه اطرافیانش پراکنده گشته وخودش بقلعهٔ چهریق پناهنده شده بود ، سازش نمود .

پیش‌بینی کرده ازشهر خارج ومحرمانه ازطریق‌آستارا عازم تهران شده بود. امیر-السلطنه پس ازاطلاع ازرفتن وی بحاکم آستارا تلگراف کرد تا اورا دستگیر وباز گرداند ولی تلگرام وقتی رسیدکه او از منطقهٔ آستارا بدررفته بود .

محمد حسین سوسیال هم ازجمله کسانی بودکه درآنموقع تحت تعقب قرار گرفت وماسابقهٔ اورا باامیرالسلطنه وسخنرانی‌های‌او رادربازار، قبلاگفته‌ایم. محمد حسین‌مرد بیسواد ولی بیباك بود. اوکه از واقعهٔ بازار ببعد به «شیخ شیپور»معروف شده بود درعین سادگی حسن خلق داشت وباهمه بامحبت رفتار میکرد .

شیخ شیپورشدن او هم داستانی دارد . در ایامی‌که امیرالسلطنه از اردبیل گریخته و وکیل الرعایا نایب‌الحکومه بود روزی‌کسانی ازآزادی خواهان درمطب شادروان نیرالحکماء ازراه شوخی‌به‌وی پیشنهاد‌کردندکه شیپوری بردارد ودربازار بدمد و در مقابل مردمی که بصدای شیپور جمع میشوند از مظالم دستگاه حاکمه سخن بگوید. او از سادگی آنرا جدی‌گرفت وباتفاق رحیم‌نام شیپورچی، که او را «رحیم جینی»[1] میگفتند وبخوبی شیپور مینواخت، ببازار رفت وپس ازجمع شدن مردمیکه بصدای شیپور آمدند سخنان تندی علیه حاکم ورئیس مالیه‌گفت وازرفتار رئیس نظمیه نیز نکوهش نمود .

گرچه بعداز چند روزکسان رئیس مالیه او را در بازار بسختی‌کتك زدند با این حال امیرالسلطنه پس از مراجعت باردبیل از او دست برنداشت و بایذاء و آزارش پرداخت .

سوسیال مرد حادثه‌جوئی بود و در هرانقلاب و اتفاقی‌که رخ میداد خود را ذیمدخل نشان میداد ودرنتیجه بعدازهرواقعه وحادثه نخستین شخصی بودکه‌دستگیر وتوقیف میشد وایامی درزندان بسرمیبرد وسپس آزاد میگشت . ازاینرو نام اوجزو اخباراتفاقات اردبیل به‌تبریزوتهران مخابره میگشت وشیخ شیپور اردبیل درآنروز ازانقلابیون نامی بشمار میآمد.تاآنجاکه گویا دریکی ازسفرهای‌اوبتهران ویرا نزد

۱ـ جینی که‌ممکن‌است‌ازکلمهٔ جن گرفته‌شده باشدمجازاً بمعنی‌کوچك استعمال میشود.

وثوق‌الدوله برده شیخ شیپور، انقلابی‌معروف اردبیل، را بوی معرفی مینمایند.

میرزا لطفعلی شیخ‌الاسلامی وحاج‌کاظم زمانی نیزاز آزار امیرالسلطنه بدور نماندند وامر به‌تبعید آنها شد. اینان باآنکه ماه رمضان بود بناچار هر دو بباد کوبه رفتند. چندی بعدحاج‌کاظم برشت بازگشت ومدتی پس ازآن نیز شیخ‌الاسلامی از باکوبدانجا مراجعت نمود. هردو، تابرکناری امیرالسلطنه ازحکومت اردبیل، در آنجا ماندند وبعداز رفتن وی باردبیل بازگشتند.



فصل هشتم

اردبیل بعدازجنگ بین‌الملل اول

آمدن بالشویکها باردبیل

بطوریکه در کتابهای تاریخ عمومی ضبط گردیده آتش جنگ جهانگیر اول بسبب کشته شدن ولیعهد اتریش درصربستان آغاز گردید و ازچهاردهم مردادماه ۱۲۹۳ تا دهم آبانماه ۱۲۹۷ دوام یافت . دراین دوره بیشترممالك اروپا وارد جنگ شدند و درمقابل هم صف‌آرائی کردند. روس و انگلیس وفرانسه باجمعی از دول کوچك ، بنام متفقین، علیه آلمان و اتریش وایتالیا ،که بعنوان متحدین نامیده میشدند ، به‌پیکار برخاستند ومیدان جنگ را بخاورمیانه وحتی بقسمتی ازخاك کشورما توسعه دادند.

دولت عثمانی، که ازماکو تاخلیج فارس همسایهٔ ایران بود، درصف متحدین قرارداشت وچنانکه اشاره کرده‌ایم درمغرب ایران باسپاهیان انگلیس بجنگ‌پرداخت ونیزبرای بیرون راندن روسها، که ازمیدانهای جنگ بدرمیرفتند، تااردبیل پیش آمد.

روسها ازسال ۱۳۲۷، که بلوای غارت‌اردبیل را پیش آوردند ، وارد این‌شهر شدند وقریب دهسال ، بدستاویزهای گوناگون ، گرفتاری وناراحتی برای مردم‌فراهم ساختند. اما شکست آنها ازآلمانها و شورشهای داخلی روسیه موجب قیام مخالفین آندولت‌گردید وسرانجام انقلاب‌سرخ رژیم‌آن‌کشوررا دگرگون‌ساخت‌وانقلابیون را ، که آنروز بالشویك خوانـده میشدند ، بر اریکـهٔ قدرت امپراطوران روس جای داد .

پس‌ازاین انقلاب سپاه تزار ازهم‌پاشید ونظم‌ونظام‌آن ازبین رفت. ستونی‌هم که دراردبیل بود ازاین وضع بر کنار نماند و سالداتها وقزاقها دسته دسته خاك این ولایت را ترك کرده بروسیه بازگشت.

انگلیسها ، که بخاطر اشغال شمال ایران بوسیلـهٔ روسها ، قسمتهای جنوب و جنوب غربی این‌کشوررا دراشغال نظامی‌خود داشتند، بارفتن روسها ازایران‌بطرف شمال‌آمدند وبمنظورجلوگیری ازنفوذ انقلاب سرخ باین‌مملکت ، برنقاطی‌ازشمال

ایران نیز استیلا یافتند. حتی بعنوان کمك بحکومت ضد انقلابی‌ایکه در آن تاریخ درقفقاز تشکیل شده بود نیروئی بفرماندهی «ژنرال دسترویل» بباد کوبه فرستادند و قسمتی از کشتی‌های دولت تزاری را ، که پس‌ازبهم‌خوردن نظام روسیه دربرخی از بنادرجنوب غربی دریـای خزر لنگرانداخته بود ، مورد استفاده قراردادند . لیکن چون فشار بالشویکها درقفقاز زیاد شد حکومت ضد انقلابی ازهم پاشید وانگلیسها نیز درآنجا پایداری نتوانستند وبه‌بندرپهلوی عقب‌نشستند وکشتی‌هارا نیزدراطراف این‌بندر رها ساختند. هنوز بیست‌روز ازتسلیم بادکوبه به‌کمونیستها نگذشته بود که انگلیسیها ازپهلوی هم عقب نشستند وآن شهررا برای بالشویکها ، که باسیزده کشتی قصد حمله بدانجا داشتند ، واگذاشتند .

مرحوم محسنی ازدیدگاه خاصی این عقب‌نشینی را نگریسته ودر یادداشتهای خود نوشته‌است که باوجودآنکه سپاهیان انگلیس‌موقع‌عقب‌نشینی هیزم‌اردوگاه را نیز باخود بردند بااینحال قسمت بزرگی‌ازمهمات جنگی خود را بجای گذاشتند.او انتشار خبر این عقب‌نشینی را درجرایدقفقاز، سبب تشویق بالشویکها برای هجوم بشمال ایران میداند و باقی‌گذاردن مهمات جنگی را، برای افزایش قدرت تهاجمی آنهـا از طرف انگلیسیها ، عمدی دانسته مینویسد سپاهی‌که قـادر بود حتی هیزم آشپزخانه را، درمنطقهٔ جنگلی‌گیلان، ازپهلوی برشت منتقل‌کند بجاگذاشتن‌مهمات جنگی‌اش صرفاً برای آن بودکه سلاح بیشتری دراختیار بالشویکهای مهاجم قرار گیرد واینان (یعنی انگلیسیها) دولت ایران را باترسانیدن ازقدرت‌کمونیستها، برای اخذ امتیازات بیشتری تحت فشاربگذارند .

ما چنین می‌پنداشتیم‌که محسنی ازراه بدبینی باانگلیسیها عقب‌نشینی آنها را چنین‌تعبیر کرده‌است ولی «اسماعیل رائین»، که از نویسندگان مطالب سیاسی درعصر ماست ، درمقاله‌ایکه تحت عنوان « اسناد سیاسی دربارهٔ روابط ایران وشوروی» در مجلهٔ تهران مصور نوشته[1] نظری مثل نوشتهٔ محسنی بیان‌کرده و چنین آورده‌است:

۱ ــ مجلهٔ خواندنیها . شماره ۱۵ . سال ۳۱. مورخ ۱۲ آبان ۱۳۴۹

« دولت انگلیس ودنسترویل بدولت ایران اطمینان میدادند که این عقب‌نشینی برای دفاع ازایران‌است وچنانکه بالشویکها بایران حمله کنند بمقابلهٔ آنها برخواهندآمد. ولی وقتی نیروی دریائی انقلابیون شوروی در انزلی پیاده شد نه‌تنها درمقابل آنها مقاومت نکردند بلکه بابجاگذاشتن اسلحه ومهمات جنگی ، هنگام فرار از گیلان ، برذخایرجنگی سربازان سرخ وکمونیستها افزودند.

مردم گیلان‌که در آن ایام شاهد حمل هیزم و خواربار بوسیلهٔ ارتش فراری انگلیس وبجای‌گذاشتن اسلحه ومهمات برای بالشویکها بودند این اقدام را جزئی ازسیاست موذیانهٔ انگلیسها برای کشاندن ارتش سرخ ودولت شوروی بداخل خاك ایران تلقی کردند...». آنگاه نویسندهٔ مقالهٔ مذکورتلگرام محرمانهٔ شمارهٔ ۸۷مورخ ۱۸ فوریه۱۹۲۰ لردکرزن وزیر خارجهٔ وقت انگلستان را دراینباره نقل میکند و با آوردن تلگرام شمارهٔ ۱۷۰ مورخ ۴ ژوئن ۱۹۲۰ وثوق‌الدوله نخست وزیر ایران ، که به‌نصرةالدوله وزیرخارجهٔ ایران بلندن مخابره کرده، تیراندازی بیك‌بالشویك‌را ازطرف یك سربازهندی (انگلیسی) بهانه‌ای ازطرف انگلیسها برای حملهٔ‌بالشویکها بایران قلمداد مینماید که چون این مطالب خارج از موضوع کتاب حاضر است از آوردن آنها خودداری میکنیم ولی ذکر مطالب فوق را برای ورود بوقایع اردبیل بعنوان مقدمه لازم میدانیم.

مقارن این‌احوال بود که بالشویکها ازراه‌آستارا بسمت اردبیل سرازیر گشتند و تصرف این‌شهر را برای نفـوذ در آذربایجان و ایران لازم دیدند . این داستان را وثوق‌الدوله درتلگرام شمارهٔ ۱۶۵ خود ، که درهفتم خرداد۱۲۹۹ (۲۹ مه۱۹۲۰) ، به‌نصرةالدوله مخابره کرده چنین‌گفته است «... وضعیات داخله بوسیلهٔ همین‌یأس، که ازطرف انگلیسیها حاصل شده ومردم می‌بینند اثری ازدوستی‌آنها ظاهر نیست، قـرین کمال وخامت است . درآذربایجان بواسطهٔ فقدان وسایل تأمینیه وتحریکات عثمانی وبالشویکها ، اغلب اغتشاش زیاد است . طوایف شاهسون و اکراد مشغول شرارت شده‌اند ، بالشویکها درآستارا قشون وارد کرده‌اند وبسمت اردبیل و رشت

میروند...»[۱].

آستارائیها ازبالشویکها سخت میترسیدند زیرا اخباروحشتناکی ازانقلاب و رفتار بیرحمانهٔ انقلابیون شنیده بجان ومال خود بیم میداشتند. این بود که غالباً خانه وکسب وکارخودرا رها کرده همراه زن وبچهٔ خود باردبیل گریختند.

چون دولت ایران ضعیف بود ونیروی‌کافی برای‌جلوگیری‌ازاین‌واقعه‌نداشت سرانجام جمعی‌ازقفقازیها بنام بالشویك باردبیل روی‌آوردند . هنگامیکه آنها بشهر نزدیك میشدند حاجی‌تقی وهابزاده وبعضی دیگر ازمردم درکنارشهر ازآنان‌استقبال کردند وجمع کثیری ازسکنه نیز برای تماشا ازشهر بدرآمدند وآنانرا،که‌تجهیزات جنگی کافی باخود داشتند ، وارد شهر کردند . اما توقف‌آنها چند روز بیشتر طول نکشید وبزودی شروع بمراجعت نمودند .

ما از علت مراجعت آنها بی‌اطلاعیم ولی میدانیم که غلامخان رئیس طایفهٔ آراللو درگیلانده ، که قریه‌ای‌است دریك فرسخی اردبیل ، برآنها کمین کرد و با تفنگداران خود بیکباربرآنان تاخت. بالشویکها غالباً جوانان بی‌تجربه‌ای‌ازمسلمانان قفقاز بودند ودربکاربردن سلاحهای‌خود ورزیدگی وآشنائی کامل‌نداشتند. این‌بود که غافلگیرشدند وبیش‌ازیکصد نفر بقتل رسیدند . قسمت اعظم سلاحهای آنها بدست آراللوها افتاد وخودآنها بقریهٔ «تازه کند» پناهنده شدند ودرآنجا بار دیگرمحاصره گردیدند . صارم‌السلطنهٔ نمینی از واقعه باخبرگشت و آنها را از محاصره درآورده به‌نمین برد وپس‌ازآنکه قسمت دیگری از اسلحه ومهمات آنانرا گرفت آنها را بجنگل راهنمائی کرد . بخت برگشته‌ها درآنجا نیز با گالشها روبرو شدند و جمع زیادی کشته داده باقیماندهٔ سلاح را بجای گذاشتند و بروسیه بازگشتند . جبار نام ریش‌سفید محلهٔ دروازه‌هم ازطرف‌آقامیرزا علی‌اکبر مأمورتعقیب آنها شد و پس‌از چندروز که درپی‌آنان رفت باسربریدهٔ یکی‌از کشته شدگان بشهر بازگشت و آنرا ، که درتوبره‌ای‌گذاشته بود ، بعنوان شاهد فداکاریهای خود نزد آقا برد.

---

۱ ــ مجلهٔ خواندنیها . شماره ۱۵ سال ۳۱ . مورخ ۲۱ آبان ۱۳۴۹



شادروان شیخ العلما صدوقی باچند نفر از منتظرین ظهور حضرت امام زمان (ع)
ازچپ براست شاد روانان : شیخ العلماء ، یولچی قصاب ، شیخ مکبر، میرفاضل برادر صدرالاشراف مصطفوی ودرجلوی آنها بچه‌های آقای میرفاضل دیده میشوند.

جنازهٔ کشته‌شدگان مدتی برزمین‌ماند وعاقبت بصلاحدید مرحوم حاج‌میرزا ـ یوسف مجتهد ، که ازفرزندان حاج میرزامحسن وازمردان پاك طینت و بزرگوار و مورد احترام‌طبقات مختلف شهر بود،ترتیب دفن آنها داده شد وشادروان‌شیخ‌العلماء ـ صدوقی ، از روحانیان روشندل و کارآمد اردبیل ، که درعین حال جزو منتظرین ظهور امام بشمارمی‌آمد ، باعده‌ای عمله برای کفن ودفن آنها رفت وچون کندن قبر جداگانه برای‌هریك‌از آنها میسر نبود گودالی‌در کنارجاده حفر کرد واجساد راکنارهم گذارده مدفون ساخت.

سلاحی که بدست آراللوها ودیگران افتاد بلای دیگری برای مردم گشت و امنیت را ، بویژه درخارج شهر بخطر انداخت وحمل ونقل مسافر و مال‌التجاره را بین اردبیل وشهرهای اطراف بامشکلات دیگری مواجه گردانید.

کشمکشهای جدید در اردبیل

در این ایام وثوق‌الدوله نخست‌وزیر ایران بود و گویا با انگلیسیها سروسرّی داشت. آزادیخواهان‌ایران علیه اودست بکوششهائی زدند ودرهرنقطه‌کشور مخالفتهائی باوی‌آغاز نمودند . از جمله در تبریز شیخ محمد خیابانی قیام کرد و در سال ۱۳۳۸ قمری آذربایجان را آزادیستان نامید و به‌مخالفت باحکومت مرکزی دست بکارهائی زد. بولایات آذربایجان حکام جدیدی تعیین شد واجلال الملك طباطبائی هم بحکومت اردبیل منصوب‌گشت .

اجلال مرد مقتدری نبود و باآنکه خود از آزادیخواهان بشمار میآمد در این مأموریت ، برای آنکه از قدرت بیشتری برخوردار گردد ، خود را زیـر حمایت آقا میرزا علی‌اکبر قرار داد وبقول بعضی‌آلت اجرای مقاصد نامساعد میرزاموسی، برادرزاده و داماد وی‌گردید .

میرزاموسی سابقاً با آزادی‌خواهان آذربایجان بود ودر مهاجرت سال ۱۳۳۰ آنانرا همراهی نمود وگویا خودش نیز مرد فاضل و بافهمی بود . در این ایام او در جرگهٔ دموکراتها قرار داشت ولی دموکراتها عقیده داشتندکه او ، نه از روی ایمان

بلکه بخاطر منافعی، خود را دراین دسته جای داده است.

عجب آنکه آقامیرزاعلی‌اکبرهم اختیارش دست میرزاموسی بود و ایامی که او درشهر نمیبود آقامیرزاعلی‌اکبر ساکت وآرام میگشت ودرمسائل شهری وسیاسی سخنان تندی برزبان نمی‌آورد ولی هروقت که میرزاموسی بشهر میآمد تحریکات و تندرویهای آقا باوج خود میرسید.

درپیش گفتیم که بین اعضای رئیسهٔ فرقهٔ دموکرات در اردبیل کدورتهائی پیدا شد وبی‌اعتدالیهائی بوجود آمدوباتسلط عثمانها بآذربایجان فعالیت آنها ازبین‌رفت. دراین زمان که موضوع سخن‌ماست برخی ازدموکراتها مهرواوراق رسمی فرقه‌را دراختیار خودگرفته بنام کمیته ازآنها سوء استفاده میکردند. این امر موجب شدکه کسانی‌مثل‌حاج شعبانعلی، میرزالطفعلی‌شیخ‌الاسلامی، نیرالحکما، محسنی،عباس‌ـ زاده ودیگران آنرا نپسندیده درصدد جلوگیری برآیند. ولی دستهٔ مخالف، که میرزا موسی نیز باآنان بود، بااینها بمقابله برخاستند وچون قدرت آقا میرزا علی‌اکبرنیز بامیرزا موسی و همدستانش بود مخالفان آنها بسادگی توفیق نیافتند. اینان برای مقابله باآنها بفکرترتیب «میتینگی» افتادند وبرای بعدازظهر روزی مردم را بخانهٔ حاج میرزا حسین برادرآقا میرزا علی اکبر دعوت کردند.

میرزا موسی بوسیلهٔ اجلال‌الملك برای جلوگیری ازتشکیل این مجمع اقدام کرد و بدستور حکمران، ازطرف صاحب جمع رئیس شهربانی وقت، نیمساعت قبل‌ازشروع میتینگ، ورقه‌ای بردرخانهٔ مزبور الصاق شدکه درآن نوشته بودند «دخول باین خانه ممنوع است» وپاسبانانی نیز درآنجاگماشته بودند.

هیئت مدیرهٔ میتینگ چون‌کار را بدینسان دیدند مردم را بخانهٔ میرزالطفعلی‌ـ شیخ‌الاسلامی راهنمائی کردند وچون جمعیت گردآمد جوادآقا محمدی[1] گویندهٔ میتینگ، سخنان پرشوری گفت وجمعیت، که سخت بهیجان آمده بود، خواستارآن

---

۱ ــ او فرزند حاج حاجی آقا فهیمی بود. پدرش چون تبعهٔ روس بود به داوروس حاجی‌آقا، شهرت داشت.

گردید که اجلال نیزبدین مجمع بیاید وبخواست مردم توجه نماید . صاحب جمع که خود درآن جلسه حاضر بود ، مجبور شد باتفاق یکنفر ازهیئت مدیره بقلعه‌نزد حاکم برود واورا ازدرخواست مردم آگاه سازد . حاکم ناصرالایاله را بنمایندگی خودباین مجلس‌فرستاد واوچون کثرت‌جمعیت وابهت میتینگ‌را دید ازطرف‌اجلال وعدهٔ همکاری داد . قطعنامهٔ میتینگ درچند ماده تنظیم شد ویکی از مواد آن تسلیم اوراق وصندوق ومهر کمیتهٔ دموکرات اردبیل بنامبرگان درفوق بود .

اجلال‌چون ازاین اجتماع وتصمیمات آن آگاه شدخود را درموقعیت‌سختی دید زیرا ازیکطرف میرزا موسی داماد آقامیرزا علی‌اکبر باآن درخواست مخالف بود ، ونمیخواست‌که مهرواوراق کمیته ازاختیاراو ویارانش‌خارج شود ؛ وازطرف دیگر هیئت مدیرهٔ میتینگ ،که قادر بتحریك مجدد مردم علیه حکومت بودند، در اجرای آن پافشاری داشتند . این بود که او، باسابقهٔ دوستی باعباس‌زاده، بدومتوسل گردید . عباس‌زاده بادوستان خود بمشورت پرداخت و سرانجام چنین پیشنهاد شد که اشیاء فوق‌از اختیار هردو طرف خارج‌ومهروموم شود تاوضع آذربایجان‌روشن گردد. چه درآن اوقات‌مردم تبریزعلیه عین‌الدوله ،که‌بوالیگری آذربایجان‌منصوب واز تهران حرکت‌کرده بود ، برخاسته وانتصاب شخصی مثل مخبرالسلطنه رابجای وی خواستار بودند .

تعقیب دموکراتها بوسیلهٔ آقا میرزا علی‌اکبر

پیشنهاد دموکراتها، دربارهٔ مهروموم‌کردن اثاثیه واوراق‌ـ کمیتهٔ دموکرات،ازطرف‌اجلال‌الملك پذیرفته شدومیتینگ باموفقیت پایان یافت ولی موجب تشدید مخـالفت بین دو دسته‌گردید وتحریکات جدیدی آغاز شد وکسانی ، که‌مهر ومدارك‌کمیته را ازدست داده بودند ، بقصد تلافی باقدامات جدیدی دست زدند .

از جمله آنکه روز سوم محرم ۱۳۳۹ قمری میرمحسن‌خـان (سردارفـاتح) داشکسنی ازحاج شعبانعلی برای صرف ناهار بخانهٔ خود دعوت کرد وچون عصر شد حاجی درصدد مراجعت برآمد . محسن‌خان ، باعنوان‌کردن سخنان وتعارفـات

جدید، مانع از رفتن وی گردید و چون غروب شد مهمان دریافت که در آن خانه ماندگار و توقیف است واین امر برطبق نقشه‌ای است که مخالفان برای اخذ انتقام از گردانندگان میتینك ترتیب داده و کنون بمرحله اجرا در آورده‌اند.

غیراز او شادروانان ابوالفضل رضازاده، جواد آقا محمدی، میرزا حاجی‌بابا مجیدزاده و بعضی‌دیگر از فرقهٔ دموکرات و نیز مشهدی‌علی‌اکبر مولازاده ومحمدحسین سوسیال، ازسوسیالیستها، تحت تعقیب‌قرار گرفتندو جمعی از آنان توقیف و برخی‌دیگر مخفی گشتند. اینان چون درصدد تحقیق‌بر آمدند معلوم‌شد که همگی بالشویك شده‌اند وآقا میرزا علی اکبر دربارهٔ آنها فتوی داده است. کسانی ازاین متهمین باهمراهی برخی ازمحترمین، که نزدآقا میرزا علی اکبر منزلتی داشتند، درصدد ملاقات‌باوی برآمدند تادرمورد احکام صادره ذهن اورا روشن سازند. ولی او، که باتفاق‌همسرش کربلائی‌خانم دریکی ازبیوتات مسجدمنزل کرده بود، اختیاردربارش بامیرزاموسی بود وملاقات وی بدون اجازهٔ او میسور نمی‌شد.

درتاریخ ایران گاهی دیده شده است که بعضی‌حادثه آفرینان مغرض‌مخالفان خودرا بگناهان سیاسی، دینی ویااجتماعی متهم ساخته بدینطریق درصدد ازبین بردن آنها برآمده‌اند. متهم شدن به‌بالشویکی درآنعهد کارسختی بود وکسانی که بچنین تهمتی گرفتار میشدند درمعرض تهدید وقتل‌قرار میگرفتند. بیشتر کسانی که از آنان نام بردیم خود مسلمانان باتقوائی بشمار میآمدند که واجبات دینی را عمل میکردند وازحیث‌ثروت ومکنت نیزبرخی ازآنان‌در ردیف فئودالها ومالکان شهرقرارداشتند.

غیراز اینان نیزکسانی چنین اتهامی یافتند. یکی‌از آنها شادروان حاج‌میرزا-بیوك آقاواهب‌زاده بود. مرحوم‌محسنی داستان بالشویك شدن اورا چنین آورده‌است که: وقتی بالشویکها برباد کوبه مسلط شدند ثروت و سرمایهٔ همه ساکنان این شهر وازجمله تجار ایرانی، بخطرافتاد. میرزا بیوك آقا واهب‌زاده، که مرد دوراندیشی بود، قسمتی ازنقدینهٔ خودرا بتدریج تبدیل بطلا کرده چهار هزارلیرهٔ عثمانی فراهم نموده بود، وقصدداشت که آنها را بایران منتقل‌سازد. بالشویکها بااین‌کارها بشدت

مخالف بودند واگر بوجودآنها پی‌میبردند خود صاحب پول را نیزازبین می‌بردند. قضارادرآن‌ایام‌مشاورالممالك‌انصاری، سفیرفوق‌العادهٔایران که بمسکورفته‌بود،ازراه بادکوبه‌بایران‌بازمیگشت. واهب‌زاده بااسدالله‌خان نامی‌ازنوکران اوچنین‌قرارداد که اوطلاهای‌ویرا، بااستفاده‌ازمصونیتی که دارد، ازمرزعبوردهد ویکصدلیره حق‌السعی دریافت دارد. اسدالله خان چنین کرد ولی‌وقتی بآستارای ایران رسیدچهل پنجاه‌لیرهٔ اضافی نیز برداشت . واهب‌زاده این امر را مخالف قرارداد واصول امانت دانست وبشدت باو اعتراض کرد . اسدالله خان درصدد انتقام برآمد وچنین شایع نمودکه بالشویك‌ها اورا بااین پول بایران فرستاده‌اند تابنفع آنها تبلیغ کند . این شایعه در آستارا قوت‌گرفت و عبدالله‌خان بصیرالوزاره حکمران آنجا آنرا به اجلال الملك حاکم اردبیل گزارش داد و موضوع باطلاع آقا میرزا علی‌اکبر رسید وبدستور او واهب‌زاده باردبیل ممنوع الورود گردید . میرزا بیوك‌آقا عباس زاده که از دوستان مشترك واهب‌زاده واجلال‌الملك بود نزد حاکم رفت و از شخصیت و ایراندوستی واهب‌زاده مطالبی‌گفت وبااشاره به‌دفتربغلی‌اجلال نام اورا جزوآزادیخواهانی‌نشان دادکه درتبریز، قبل ازحرکت اجلال بحکومت اردبیل ، باو توصیه شده واوآنهارا درآن دفتریادداشت کرده بود .

اجلال چون متوجه واقعیت امر شد بفکر چاره‌افتاد تاآقا میرزا علی اکبر را ازمخالفت وی‌باز دارد. چند پاکت استخاره‌فراهم کردونزدآقامیرزا علی‌اکبررفت. متن پاکتها همه یك‌جور وچنین نوشته شده بودکه اگرآمدن میرزا بیوك آقاباردبیل مصلحت است جواب استخاره خوب باشد . چون یکی از آنهـا خوب آمد اجلال کاغذ داخل آنرا درآورده به‌آقا ارائه داد وچون‌آقا میرزا علی‌اکبر نمیتوانست بـا امری‌که خدا مصلحت دیده مخالفت‌کند باآمدن واهب‌زاده مخالفت ننمود .

برای ما،که امروز بعد از نیمقرن این داستان را میخوانیم ، تصور مشکلات آنروزِ کسانی مثل واهب‌زاده ممکن نیست ولی ناراحتی‌هـا ، نگرانیها ، ترسهـا وبلاتکلیفی‌هائی که بخاطر چهل یاپنجاه لیرهٔخلاف قرارداد برای او پیش‌آمددرحد

خود بسیار سخت وطاقت فرسا بود واگر عباس‌زاده بیاری او بر نمیخاست واجلال تدبیر نمیکرد آثار عمل اسدالله‌خان هستی اورا نیز برباد میداد . واهب زاده تا عمر داشت از نتایج‌شوم اتهام اسدالله‌خان مصون‌نماند وهرگاه وبیگاهی که منافع‌مستبدین ومخالفان وی بخطر میافتاد بالشویك بودن او زنده میگشت .

عزاداری درقلعه و آزادی زندانیان

گفتیم که جمعی از اعضای فرقهٔ دموکرات وسوسیال ، بجرم بالشویکی دستگیر ودرقلعه زندانی گشتند . در آن ایام رسم بود که‌روز هفتم‌محرم‌عزاداران باحترام حاکم بقلعه‌میرفتند ودر مسجد قلعه عزاداری مینمودند و در موقع مراجعت عفو زندانیـانی را تقاضـا میکردند . چون آنروز فرارسید عـزاداران محلهٔ پیرعبدالملك بقلعه رفتند وپس از عزاداری ازاجلال آزادی آنان‌را خواستار شدند . اجلال نیز آنرا پذیرفت‌وزندانیها را بریش سفیدان‌آنها تحویل‌داد وعزاداران، آنان‌را باخود برداشته بمسجدآوردند.

این خبر بآقامیرزا علی اکبر رسید وموجب هیجان وی شد . کسی نزد ریش سفیدان پیر عبدالملك فرستاد واسترداد آزادشدگان را خواست . ولی اینان قبول نکردند وباخواهش وتمنی‌عذرخواستند وچون اصرار فرستاده را بیشتر دیدند تندی کرده ابراز مقاومت نمودند . آقا از این جواب برآشفت و نجفقلیخـان آراللو را فرستاد تاآنها راکشیده نزد وی‌بیاورد . اوبمسجد پیرعبدالملك آمد وچون‌ایستادگی ومقاومت مردم را احساس‌کرد باحیثیت عشایری خود قول‌داد‌که آنهـا را سـالم باز گرداند . حاج شعبانعلی وبرخی‌دیگر ازآزاد شدگان قبول‌کردند وهمگی براه افتاده بمسجدآقا میرزا علی‌اکبررفتند . هنگام ورود آنها مسجد پراز مؤمنین بود وآقا در بالای‌منبر وعظ میکرد. چون‌آنها وارد مسجد شدندکسانی ازحاضرین درصددتوهین وآزار برآمدند ولی نجفقلیخـان دست باسلحه برده تهدید کرد که اگرکسی بآنها دست بزند بلادرنگ کشته خواهد شد . بدینطریق آنها ازآزار واذیت مصون‌ماندند وسرانجام روزعاشورا عفو شده سلامت بخانه‌های خود بازگشتند .

مخالفان چون دراین واقعه ناکام شدند درصدد تضییقات جدیدی نسبت بآنان

برآمدند. حاج شعبانعلی احساس خطر جانی کرد و باآنکه باامیر عشایر خلخالی روابط نیکی نداشت بناچار از شهر درآمد و پیش او رفت. امیرعشایر نسبت باو مهربانیها کرد وچون مورد احترام واعتماد آقامیرزا علی‌اکبر بود نامه‌ای بدونوشت وحاجی را مرد موجهی قلمداد نمود. در نتیجه‌آقا میرزا علی اکبر او را بخشیده اجازهٔ مراجعت داد. اجازه نامه‌ای که آقا در این باره بامیر عشایر نوشته است چنین بود:

«بسم‌الله الرّحمن الرّحیم. ایهاالمجاهدفی سبیل‌الله. مرقومهٔ شما عزوصول یافت. درخصوص حاج شعبانعلی‌شرحی اشعار فرموده بودید من‌خود مشارالیه(را) کاملاً میشناسم. شخص متدین وصاحب اوراد واذکاراست. از آنجائیکه بفرقهٔ ضالهٔ دموکرات منسوب است ازآنجهة مورد سوء ظن واقع گشته. اگر درامورات فرقهٔ ضاله دخالت نکند مراجعت نمایدکسی متعرض مشارالیه نبوده ونخواهد شد».

باری این نامه چون بدست امیر عشایر رسید آنرا بحاج شعبانعلی داد و او چون تأمین یافت باردبیل بازگشت و مورد الطاف آقا میرزا علی اکبر قرارگرفت.

حکم جهاد آقامیرزا علی‌اکبر علیه بالشویکها

قیام بالشویکها در روسیه،کشورهای مجاور و منجمله آذربایجان وصفحات شمال ایرانرا تهدید بانقلاب‌مینمود. این بودکه دولت در اینباره می‌اندیشید و برای رفع خطر تمهیداتی میکرد. وطن‌خواهان نیز ازآینده نگرانی داشتند وبهرطریق ممکن برای مقابله باکمونیزم کوشش مینمودند. آنچه ازنوشتهٔ بعضی از مورخان استنباط میشود حتی تغییرنام آذربایجان به‌آزادیستان، از طرف شیخ محمد خیابانی، هم بدانجهة بود تاتشابه اسمی‌بین دوآذربایجان ازبین‌برود وخطری متوجه این‌استان ایران نگردد.

مخالفت باکمونیستها منحصر به‌کشورهای خارج نبود بلکه در داخل‌روسیه نیزکسانی علم طغیان برافراشتند ومنجمله درآستارای روس جمعی ازطوایف محلی علیه کمونیستها بپاخاستند و با آنان، که هنوز تشکیلات منظمی نداشتند، به پیکار

ایستادند. کمونیستها از نجفقلیخان آراللو کمك خواستند واو از آنان تفنگ و توپ دریافت کرد تاعشایر اردبیل‌را مجهز کند وبکمونیستها یاری‌دهد. گرچه نجفقلیخان پس‌از آنکه‌مقداری سلاح‌از آنهاگرفت‌روی از آنان‌بر تافت و به‌پیکار باخودبالشویکها برخاست ولی خبر سازش او باآنها در اردبیل تولید ترس و وحشت کرد وتجار و بازرگانان‌کالای خودرااز شهرخارج وغالباً بهمدان‌انتقال دادند، زیرا هنوزانگلیسیها در آنحدود قدرت ونفوذ داشتند.

سابقاً اشاره کردیم که دسته‌ای‌ازبالشویکها، که‌اکثراً جوانان‌مسلمان‌وبی‌تجربهٔ قفقاز بودند، به اردبیل آمده و پس از چند روز مجبور ببازگشت شدند و باتحمل تلفات سنگین، باقیماندهٔ معدود آنها بروسیه برگشتند. اینبار که‌آمدن بالشویکها در شهر منتشر گردید مردم بیشتر ازآنجهت نگرانی داشتند که‌مبادا اینها بفکرانتقام‌آنها باشند ودر اردبیل بخونخواهی کشته شدگان قتل وغارت کنند.

دراین‌ایام‌کمونیستها همچنان درآستارا فعالیت داشتند وگاه وبیگاه‌بامخالفین بزد وخورد می‌پرداختند. آستارائیها، چنانکه قبلا نیز یادآور گشته‌ایم، از مبارزه باآنها خسته شده درصدد استمداد ازمردم اردبیل برآمدند وضمن‌نامه‌ای، که‌بتاریخ ۱۵صفرسال۱۳۳۹قمری(۶آبان۱۲۹۹)، باامضای روحانیان وبزرگان، برای‌آقامیرزا علی‌اکبرفرستادند از او یاری خواستند واینك ماآن نوشته را عیناً نقل مینمائیم:

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم ۱۵ صفرالخیر۱۳۳۹

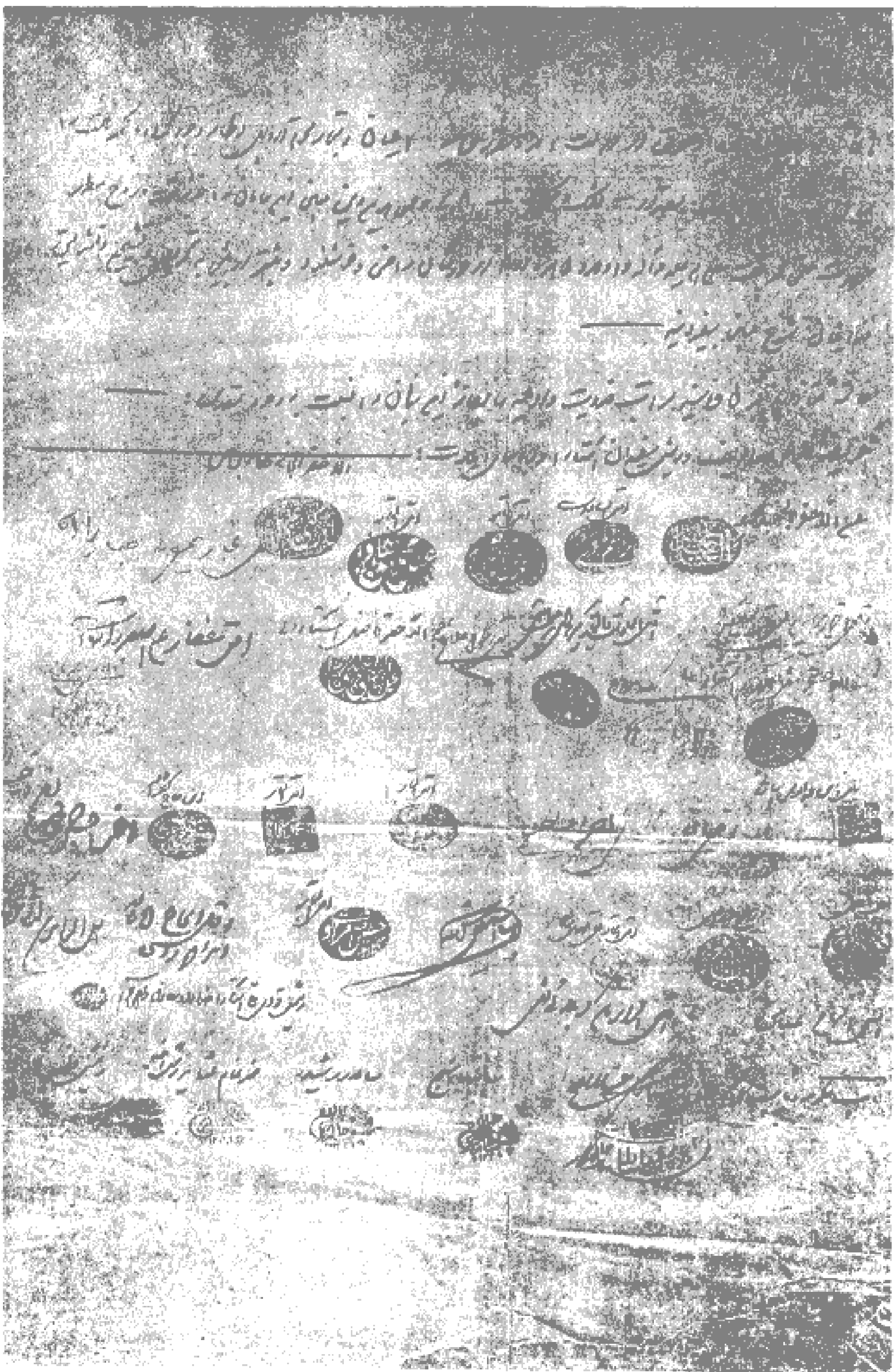
حضورمبارك حضرت مستطاب ملاذ الانام وحجةالاسلام حضرت آیت‌الله آقا میرزاعلی‌اکبرآقا مجتهد مد ظله‌العالی.

البته خاطرآن ذات مقدس ازتهاجم چندماه پیش متجاسرین بانزلی و رشت و حرکات بیرحمانه وحق شکنانهٔ آنها بخوبی مسبوق ومستحضراست، که ازهیچگونه فجایع درحق اهالی آن صفحات فروگذاری نکرده، علاوه از کرورها صدمات و خسارات فوق‌العاده، مساجد و منابر و امکنهٔ شریفه و بازار رشت‌را آتش زده، صدها زنان و اطفال معصوم را هدف تیرظالمانهٔ خودشان نمودند سهل‌است، بهمین

خرابیها اکتفا نکرده بصدد تخریب قوانین دین و آئین‌اسلام نیز برآمدند، وچنانچه کرات در رشت مطلق (یعنی میتینگ) دادند که زنهـا حجاب را از روی خودشان بردارند و آزادانه مثل زنهای‌فرنگی گردش‌نمایند. وچنانچه مسبوق هستید متجاسرین همواره درصددآن بوده‌اندکه قوه نیز از راه آستارا بسمت اردبیل سوق داده اعمال قبیحه ونیات فاسدهٔ خودشانرا درصفحهٔ اردبیل نیز ترویج بدهند . اینجانبان محض حفظ شئونات اسلامی و وطن مقدس وعِرض و ناموس خواهران و برادران اسلامی ششمین ماه است باتحمل خسران مالی و جانی درزیرحرارت آفتاب و بارش هوای آستارا درپشت سنگرها درمقابل دشمنان دین مبین مقاومت کرده دارائی اکتسابی و موروثی خودمان را بـه‌تفنگ وفشنگ داده از تخطی و تجاوزات متجاسرین بسمت اردبیل دفـاع و جلوگیری نموده‌ایم . دراینمدت از حیث رسانیدن حقوق مصوبـهٔ مأمورین این محل ، ازقبیل حقوق ادارهٔ حکومتی و امنیه ونظمیه ، ورسانیدن توپ و فشنگ و اسلحه و عدهٔ نظامی ازطرف دولت ، هیچگونه توجهی مبذول نگردیده سهل است ازطرف آقایان اردبیل نیز بملاحظهٔ وظیفهٔ ملیت واسلامیت وحفظ حقوق دارائی (و) ناموس خودشان و اهالی آنصفحات مساعدتی نفرموده‌اند. هرگاه‌فرض نمایندکه مجاهدات ما فقط برای حفاظت دارائی خودمان است انصاف نفرموده‌اند. زیرا برای ما ممکن است مختصر دارائی و اثاثیهٔ خودمان را درجنگلهـای طبیعی و خدادادی این‌صفحات، که مسافتی‌هم بین مانیست، محکم‌وقایم‌کرده وسایل‌زندگانی خودمانرا مدتها درآنجا فراهم‌کرده وراه اردبیل را بازگذاریم. ولی بواسطهٔ غیرت اسلامیت وعصبیت و وطن‌پرستی فرقی مابین اردبیل وآستارا نگذاشته ازجان و مال خودمان تاکنون دریغ نکرده‌ایم. اینست محض برائت ذمّه بآنمقام مقدس یادآور و جسارت بعرض نموده استدعا داریم ، چنانچه از آستارا هم اقدام شده ، آنوجود مقدس نیز از دولت تقاضا فرمائید :

اولاً دوعراده توپ و دوعراده پولیموت باعدهٔ مختصرنظامی، هرچه‌زودتر، بدون فوت وقت بسرحد اعزام فرمایند.

نامهٔ بزرگان ومعاریف آستارا برای آقامیرزا علی اکبر



بقیهٔ نامهٔ بزرگان ومعاریف آستارا برای آقا میرزا علی‌اکبر

ثانیاً حقوق عقب افتادهٔ ادارهٔ حکومتی و امنیه و نظمیهٔ آستارا (را) مرتباً تأدیه فرمایند.

ثالثاً تا رسیدن قوه وحقوق از دولت ، امرومقرر فرمایند اعیان وتجار محترم اردبیل اظهاروجود کرده و کمرهمت را بمیان بسته ازفرستادن مقدار تفنگ وفشنگ، اهالی ومجاهدین دین‌مبین این‌سامان را خوشوقت وروح مطهرحضرت ختمی‌مرتبت صلی‌الله علیه وآله و اولاد طاهرهٔ اورا ازخودشان راضی و خشنود ، وبیشتر از پیش بتحریض وتشجیع وتشویق فدائیان شرع مبین بیفزایند.

خاتمةً تمنا داریم قبول فرمایند مراتب فدویت و ادعیهٔ خالصانهٔ اینجانبان را نسبت بوجود مقدس. عریضهٔ عموم معاریف وریش سفیدان‌آستارا و رؤسای ایلات. الاحقرالجانی علی‌ابن‌حسن(مهر) . عندالاحقرالجانی‌عبدالمجید(مهر) . اقل‌السادات ابراهیم موسوی(مهر) . الاحقرشریعتمدار آستارائی(مهر) . اقل السادات و التجار میرهادی میرحبیب‌اللهی . رئیس‌قوای ملی‌آستارا خداداد معاون زاده. سالاراشجع، ضرغام عشایر رئیس امنیه. رئیس نظمیه. رفیع عبداللهی. اقل التجار نقی‌مهدیزاده. اقل‌التجار حسین یعقوب زاده. الاحقر فاضل آستارائی. نایب‌الحکومه ونایب کار-گذاری درآستارا ، مهروامضا. و ۱۸ امضای دیگر».

هنوز این‌نامه نرسیده‌بودکه‌آمدن بالشویکها جسته‌گریخته موضوع صحبتهای خصوصی مردم شد و روزی بشدت خبرورودآنها شیوع یافت واضطراب و وحشت بزرگی دربین تودهٔ اردبیل بوجود آورد. مردم دکانها وبازارهارا بسته سراسیمه راه خانه پیش‌گرفتند وگروه کثیری نیز درمسجد آقامیرزا علی‌اکبرگرد آمدند. آقا که بتازگی ازسفرعتبات عالیات برگشته وروز پیش نیز نامهٔ آستارائیها را دریافت‌کرده بود بالای منبررفت واز بالشویکها و مرام آنها تقبیح نمود ومردم را بمقابله با آنها تهییج کرد وآنرا ازموارد جهاد اسلامی بشمارآورد.

احساسات مستمعین بشدت تحریک‌گشت ، بخصوص موقعی‌که حسن‌آقاپسر خود آقا کفن‌پوش بپاخاست وآمادگی خود را برای یاری بمجاهدان آستارا اعلام

داشت. حاضرین هم با وی همصدا شدند وفی‌المجلس کمکهای مالی زیادی جمع کردند وبهای ده‌هزار فشنگ فراهم نموده برای آنان ارسال داشتند. مسجد همچنان در ازدحام وجماعت بانگرانی منتظرورود بالشویکها بود. اما ساعتی بعد معلوم شد که این خبردروغ است وشایعه‌ای بیش نیست.

مردم ازمسجد متفرق شدند وآقا نیزبمنزل رفت ولی خود او نیزنگران آینده بود وتصور ورود بالشویکها اورا بیش‌ازپیش اندیشناك میساخت.این‌بود که یکروز دستور داد مردم عموماً مسلح شوند و شب و روز کشیك دهند مبادا که بالشویکها مخفیانه وارد شهر گشته مسلمانان را غافلگیرسازند.

هر کسی برای خود سلاحی فراهم کرد وبرای بکاربردن آن بتمرین پرداخت. جای تمرین جلوی قلعه‌بود. مردان محلات درآنجاگردآمده مشقهای نظامی‌میکردند یکی از روزها، بدستورآقا، برای رژه معین شد ودر آنروز خود وی شمشیری حمایل کرده درمیدان مشق حاضر گشت ودر زیر بیرقهائی که برآنها عبارت «نَصْرٌ مِنَ اللهِ وَفَتْحٌ قَرِیبٌ» نوشته شده‌بود قرارگرفت وازداوطلبان محلات ششگانهٔ شهر، که باپرچمهای مخصوص‌خود ازجلوی او می‌گذشتند،«رژه»گرفت.دراین‌رژه موافق ومخالف همه حاضربودند حتی‌نایب‌الصدر، مرد شماره‌یك منطقهٔ حیدربهاهم‌حضور داشت و نیز سیصد نفر از سران عشایر و شاهسونان سوار براسب نمایشهای جالب جنگی میدادند. چون رژه بپایان رسید ونمایش سواران تمام شد آقامیرزا علی‌اکبر بعرشهٔ منبری که درضلع غربی قلعه و مقابل عمارت سالاریه (درجای دیوار جنوبی دبیرستان پهلوی‌کنونی) گذاشته بودند بالا رفت وخطبهٔ هیجان‌انگیزی ایراد کرد و همگی را بدفاع ازاسلام وناموس ملی تحریض‌وترغیب نمود. این‌تظاهرات اثرات بسیار مهمی درجلوگیری ازنفوذ انقلاب بایران بوجودآورد ونگرانی‌عمیقی درقفقاز ایجادکرد تاآنجا که بقول سالخوردگان حتی درلنکران بالشویکها از ترس حملهٔ آقا میرزا علی‌اکبر ومجاهدان اردبیل ازشهرخارج شده مخفی گردیدند.

بعدها کسانی دربارهٔ این اقدام‌آقا سخنانی گفتند وسیاست انگلستان‌را درآن

بی‌اثر ندانستند و حتی گروهی کـه نسبت باو عقیدتی نداشتند خود آنمرد را عامل انگلیسیها قلمداد کردنـد واین‌نظر کنون نیز بین برخی از معمرین گفتگو میشود . محسنی دریادداشتهای خود، که مربوط بدان ایام است ، باقید عبارت «العهدة علی‌ـ الراوی» می‌نویسد که نمایشهای آنروز بخاطر یکنفر مأمور سیاسی خارجی‌ترتیب یافته بود که بطور نـاشناس درآن میدان حاضر ودرگوشه‌ای این صحنه را تماشا میکرد . وبعد اضافه میکند «درمقابل چه قیمتی معلوم نیست».

ما ازآنعهد بیش‌ازنیمقرن بدوریم وگفته‌ها وشنیده‌ها و نوشته‌های مردم را نقل میکنیم. اما خود چنین میپنداریم که آقامیرزا علی‌اکبر، باهمه‌کارهائی که کرده‌است مرد پاکنهادی بوده وخود وی دراین‌قبیل کارها ندانسته‌آلت اجرای مقاصد اطرافیان خود میگشته است واگرچنین معامله‌ای باقیمت نامعلومی‌هم صورت‌گرفته باشد بظن قوی خود وی طرف معامله نبوده ومناعت طبع وروح سرکش‌وبلند پروازش‌حاضر بچنین‌کارهای ننگینی نمیشده‌است.

داستانی بنام کمیابی نفت

شایعهٔ‌آمدن بالشویکها وخبر تظاهرات ومشقهای نظامی‌مردم درخارج شهر نیز پراکنده گردید وموجب از هم گسیختن نظم موجود و نـاایمنی راهها شد . نفت مصرفی اردبیل در آنموقع‌باکشتی‌ازروسیه میآمد واز آستارا، درچلیکهای مخصوصی، بارشتر میگردید و باردبیل حمل میشد. این ناامنی موجب کمبود نفت شد وچه‌بسا که در واردات‌آن از روسیه نیزبسبب انقلاب نقصانی پیش‌آمد. بهرحال نفت باردبیل کمتررسید ونفت فروشان نرخ موجودیهای خودرا بالا برده بچند برابرقیمت سابق رسانیدند واکنون که میدان بدست اینها افتاده بود ازهرگونه اجحافی باز نایستادند.

مردم چون در مضیقه افتادند بتهـران و تبریز شکایتها نمودند ودر اینباب از اولیای دولت استمداد کردند زیرا اردبیل حاکم نداشت و اجلال‌الملك بعداز واقعهٔ خیابانی از طرف مخبرالسلطنه به‌تبریز احضار و کفالت حکومت اردبیل به غلام‌ـ علیخان کاشانی رئیس پست واگذار شده بود.

او بنابوظیفهٔ خود بنفت‌فروشان دستور رفع مضیقه داد ولی نفت فروشان بعضی ازمقامات متنفذ محلی را ، بادادن نفت ببهای ارزان ، باخود همراه کردند وگویا باتقدیم مبالغی وجه نقد باین وآن نیزحامیانی برای خود یافتند . مردم چون‌ازتهران وتبریزاقدام مساعدی ندیدند از آقا میرزا علی‌اکبر استمداد نمودند لیکن‌او هم‌حکم «اَلنّاسُ مُسَلَّطُونَ عَلیٰ اَمْوالِهِمْ» را بهانه‌آورده کاری ازپیش‌نبرد واین خود موجب شایعات جدیدی گردید. ازجمله آنکه گفته شد که نفتچی‌ها پانصدتاهفتصد تومان‌وسیلهٔ میرزا موسی داماد وبرادر زادهٔ آقا ، به‌غلامعلیخان کاشی نایب الحکومه دادندواین کارعلاوه بر آنکه آنهارا دراجحاف خودجری‌تر ساخت‌موجب حسن‌رابطه‌بین‌نایب‌ـ الحکومه وآقا میرزا علی اکبر نیزگردید .

اختلافیکه‌برسرمجلس ختم شادروان سید محمد طباطبائی دراردبیل پیدا شد

هنوز مردم از تجاوز نفت فروشها رهائی نیافته بودند که بگیرو به‌بندهای جدیدی شروع شد ومسئلهٔ فعالیتهای‌سری بالشویکهاو کشف‌شبکه‌های کمونیستی‌موضوع روزگردید. تفتیش دولتی، توأم با بازجوئی کسان آقا ، ازمردم آغاز گشت و جمعی بیگناه تحت تعقیب درآمده تحویل زندان شدند .

هدف این‌اقدام ارعاب مخالفان وسرجنبانان وتنبیه افراد نادانی بودکه‌جلوی زبان خود را نگرفته سخنانی دربارهٔ انقلاب روسیه می‌گفتند . ازکسانیکه در این واقعه‌گرفتار شد بیش ازهمه فرزند حاجی میرتقی درخاطرها باقی مانده است که بدین تهمت خانه‌اش تفتیش‌گردید وچندهزار تومان پول‌نقد او،که درزیر خاك‌پنهان کرده بود ، بدست مفتشین وديگران افتاد .

حاج‌میرتقی‌سید ضعیف‌الجثه‌وساکت‌وبی آزاری‌بودکه درراستهٔ‌پیرعبدالملك شغل‌بقالی وموم فروشی داشت ولذا سید مومچی نامیده میشد . دخالت او در امور سیاسی باور نکردنی بود . ازاین رومرحوم محسنی کشف شبکه درخانهٔ او را ، در یادداشتهای خود توطئه‌ای قلمدادکرده نوشته است‌که چند هزار تومانی‌که درخانهٔ

او از زیرخاك پیدا شد ازهاضمهٔ برپاکنندگان توطئه‌گذشت. آقای غلامحسین‌حبیب‌ـ الهی برخلاف نوشتهٔ محسنی‌بصحت این واقعه معتقد است وچنین میگویدکه درسال ۱۳۱۷ خورشیدی روزی درتبریز باشخصی بنام«کاویانی» آشناگشتم‌که درآنزمان، یعنی‌درایامی که موضوع‌گفتارماست، دراردبیل خدمت میکرد ورئیس تأمینات‌نظمیه بود . او (یعنی‌کاویانی) سخن ازوقایع مهم دوران خدمت خود درآنشهربمیان‌آورد ومنجمله باین واقعه اشاره‌کرد . من(یعنی‌حبیب‌الهی) ، چون مثل دیگران این‌اتفاق را توطئه میدانستم ، درقبول آن تردید نمودم ولی‌کاویانی، که دست اندرآن کاربود واقعیت آنرا تأییدکرد و وجود آنرا یقینی وقطعی‌گفت .

باری واقعهٔ دیگر این ایـام برگزاری مجلس ختم برای مرحوم سید محمد طباطبائی ومخالفت آقا میرزا علی‌اکبر باآن بود .

سید محمد ، برخلاف بعضی دیگر ازهم‌کسوتان خود، درنهضت‌مشروطیت ایران پاکدلانه‌وارد شد ودرتحصیل قانون اساسی وتشکیل‌مجلس شورایملی‌صمیمانه جانفشانی نمود . او دراین سال (یعنی ۱۲۹۹ خورشیدی) بدرود زندگی‌گفت‌وخبر درگذشت وی بشهرها رسیده موجب اندوه عامه‌گردید .

دموکراتها و آزادیخواهان اردبیل بپاس خدمات وتلاشهـای او ، در مسجد اوچدکان ، مجلس ختمی ترتیب دادند ولی آقامیرزا علی‌اکبر بشدت باآن مخالفت کرده مانع تشکیل آن‌گردید . غلامعلیخان نایب‌الحکومه ، که رابطهٔ نزدیکی باآقا داشت از وی طرفداری نمود واین امر موجب شدکه تشکیل دهندگان مجلس ختم بتهران وتبریز شکایت‌کنند وموقعیت نایب الحکومه را بخطر اندازند .

دراین ایام نایب‌الصدر درقسمت حیدری خودرا رقیب‌آقـا میرزا علی‌اکبر، که همه‌کارهٔ قسمت نعمتی بود ، میدانست وازمخالفان آقا حمایت مینمود . این‌بود که اونیز بمخالفت باغلامعلیخان برخـاست وبرای تقویت یـاران خود عده‌ای از تفنگداران فولادلو را بشهرآورد .

غلامعلیخان، که ازجانب‌آقا میرزا علی‌اکبرحمایت میشد ، اعلانی منتشر کرد

وضمن آن بفولادلوها بیست و چهار ساعت مهلت داد که سلاحهای خود را تحویل دهند و برای اجرای این دستور آراللوها را تحت ریاست غلامخان بشهروارد کرد.

فولادلوها مفاد اعلان حکمران را ندیده‌گرفتند و در نتیجه جنگ بین آنها و آراللوها درگرفت وپس از چند روز، که باویرانی و کشتار همراه بود ، فولادلوها پیروزگشتند ودارالحکومه را غارت کردند .

غلامعلیخان بخانهٔ میرزا حاجی‌بابا مجیدزاده رفت و سلطان علی اکبرخان رئیس ژاندارمری هم ، که ژاندارمهایش وسیلهٔ فولادلوها خلع‌سلاح شده بود، بخانهٔ ارباب‌زاده پناه برد . غلامعلی‌خان از وضع خود نگران بود . آزادیخواهان از راه مهمان‌نوازی بدلجوئی اوبرخاستند . مشهدی ابوالفضل رضازاده بخانهٔ مجیدزاده رفته اورا باخود نزد نایب‌الصدر آورد . بفاصلهٔ یکی‌دوروز وسایل‌سفر او وعیالاتش را فراهم کردند وسه‌روز بعد ازاردبیل رفت. غلامخان آراللو نیز باتفاق میرزاموسی از شهرفرارکرده راه تهران پیش‌گرفت . آقا میرزا علی‌اکبر هم ، که دراین واقعه شکست خورده بود ، از دری که پشت‌خانه‌اش قرارداشت درآمده همراه کربلای خانم (عیالش) بمسجد رفت وباردیگر دریکی از بیوتات آن منزل نمود . وضع ادارات دولتی‌بکلی‌مختل‌گشت ورشتهٔ انتظامات تاآنجاگسیخت که محبوسین‌سیاسی اززندان درآمده راه‌خانه‌های‌خودپیش‌گرفتندوبعدازآن نیزخودرا ازدسترس‌مأموران حکومت دورساختند. اقامت‌آقا درمسجدبعبارتی‌یکنوع‌بست نشستن بودوبدینوسیله از اقدامات دیگر مصونیت میبافت .

بصیرالسلطنه حکمران‌جدید اردبیل

این وقایع مقارن‌کودتای۱۲۹۹خورشیدی‌ایران بودوسقوط دولت پیشین وعدم تسلط‌کامل دولت جدید موجب شده‌بود که ایلات وعشایر اردبیل شرارتهای‌گذشته را تجدید وبی نظمیهائی دراطراف شهر بوجود آورند . در این‌گیرودار بصیرالسلطنه بحکومت اردبیل منصوب‌گشت وتاسراب پیش‌آمد ولی‌بااغتشاشاتی که درمنطقهٔ اردبیل موجود بود مصلحت درآن دید که درسراب بنشیند وبرای‌ایجاد

امنیت و آسایش مردم بیندیشد .

اقامت حاکم درسراب سکنهٔ اردبیل را بیش‌از پیش بوحشت انداخت. بازار ازرونق‌افتاد. اعتمادواطمینان ازهمه‌سلب‌گردید. بیکاری باشدت هرچه تمامتر پیش‌آمد ومعاش مردم دچارمضیقه شد . باردیگر فروش‌اثاثیهٔ خانه‌ها آغاز گردید وچون‌عرضه برتقاضا فزونی یافت قیمتها پائین‌آمد وگرانبهاترین فرشها ومبلها وطلاآلات ولوازم زندگی بارزانترین بها از دست صاحبان آنهـا خارج‌گردید وباز بمشهد وزنجـان وکرمانشاه ونقاط دیگر حمل شد .

این وضع دوام یافت وخوف و وحشت روزبروز بیشتر گشت تاآنکه‌کسانی مثل نایب‌الصدر ، میرزا محمد صادق و میرزا اسماعیل اربـاب بسراب رفتند و از حاکم تقاضای‌حرکت باردبیل نمودند. ولی‌او قبول‌نکرد وتوقف خود رادرسراب بمصلحت خود دید. این‌امرعشایررا ، که همواره موجد بی‌نظمی‌های اردبیل بودند، جری‌تر ساخت وبازآنها را بفکرطرح واجرای نقشه‌های شوم دیگری انداخت .

حاج باباخان ، که‌دراین روزها از ابهر برگشته در اردبیل‌اقامت‌داشت، بمنظور حفظ امنیت‌شهر بپاخاست وبامجاهدان خود برای تأمین‌آسایش‌همشهریان قیام‌نمود. سران عشایر چون او را مانع اجرای نقشه‌های خود دیدند امیرفیروز رئیس طایفهٔ فولادلو ، ونجفقلیخان رئیس‌طایفهٔ آراللورا ، که ازسرداران‌مهم طوایف‌بودند نزد اوفرستاده پیشنهاد کردند که وی موافقت‌کند سواران آنها بشهروارد شوند و ، نیزبجای آنکه بصیرالسلطنه حکمران اردبیل‌گردد خود حاج باباخان این وظیفه‌را برعهده‌گیرد ، واگر برای اومشکلاتی باشد صارم‌السلطنهٔ نمینی بحکومت برگزیده شود وحاج باباخان سرداری کل عشایر شاهسون را قبول نماید .

گفتیم که آنزمان مصادف باوقایع دوران‌کودتا بود و هرصـاحب قدرتی در کنار وگوشهٔ مملکت بفکر سروری وخود سری افتاده بود . هر کس که پنجاه یاصد سوار برگرد خود داشت آرزوهـای بزرگی در سرمی‌پرورانید و هررئیس عشیره وطایفه‌ای خود را مالك الرقابی تصور مینمود .

حاج باباخان، که بقول سالخوردگان در دلاوری و شجاعت کمتر سرداری در ایران بپای او میرسید، اگر مثل سرداران دیگر جاه طلب میبود این پیشنهاد را می‌پذیرفت و به‌پشتیبانی آنهمه‌سواران شاهسون، که میتوان گفت قدرت هیچ گردنکشی در آنروزها ازلحاظ کم و کیف بدان پایه نمیرسید ، در این گوشه از کشور بلوائی دیگر بپا میکرد و با ارتباطی که بسهولت از طرف مرز با انقلابیون خارج از کشور ممکن بود، میتوانست مدتی حکمروائی کند و چنانچه مغلوب شود بآنطرف مرز رفته جان خود را نجات دهد. ولی او شرافتمندتر از آن بود که بچنین کار مخالف مصالح مملکت دست بزند و با وجود آنهمه زجر و شکنجه‌های روحی، که در واقعهٔ ابهر و زنجان بوی رسیده بود چنین تصوری را در مخیلهٔ خود راه دهد.

شاید بتوان گفت که این صفت اختصاص باین جنگاور دلیر نداشت و افکار او نمونه‌ای از روح وطن دوستی ساکنان اردبیل بود. در طول آنهمه حوادث مهم تاریخی ، که در آذربایجان و نوار مرزی اردبیل اتفاق افتاده اهالی این ولایت بدفعات امتحان وطندوستی داده در شرایط بسیار سخت و تحمل ناپذیر ، موجهای خانمان براندازی را از سرخود رد کرده‌اند واز بوتهٔ آزمایشهای بزرگ سیاسی و اجتماعی سرفراز بیرون آمده‌اند .

حاج باباخان آنروز نیز مثل همیشه مردانگی و شهامت اخلاقی بزرگی ازخود نشان داد و به‌شاهسونان گفت که آنها میتوانند بشهر آمد ورفت نمایند ولی نباید سلاح همراه داشته باشند . درباب انتخاب صارم‌السلطنه بحکومت نیز اظهار داشت که این امر مربوط به‌دولت مرکزی است و او بصیرالسلطنه را ، که بحکومت اردبیل تعیین شده است ، حکمران رسمی این ولایت میداند . راجع بخودش نیز جواب داد که من خدمتگزار این مردمم و مایل نیستم حکمران آنها باشم... این جواب آرزوهای شاهسونها را برباد داد و تخم عداوت و کینه‌ای از وی دردل آنها کاشت . تخمی که چون سبز شد هستی او را نیز برباد داد .

حاج باباخان کیست ؟

پدراو مشهدی حبیب نام داشت و مادرش از خانوادهٔ بازرگانی بود که کنون بخانوادهٔ محمدی معروفند وشادروانان حاج‌نجفقلی و حاج مهدیقلی محمدی دائی‌های او بوده‌اند . او ازبچگی سرپرشوری داشت و بین دوستانش بزرنگی شناخته میشد. در دوران جوانی طبق معمول آنروز ، دکانی در راسته‌بازار بازکرد وباشغل توتونفروشی شروع بکسب وکارنمود . سرمایهٔ زیادی نداشت ومثل بعضی کاسبهای دیگراجناس مغازه رابه‌وعده از فروشنده میگرفت . جوان سربزیر و مهربانی بود وباخلق وخوی لوطی گری که داشت بامردم گذشت ومهربانی می‌نمود و همواره خود را آمادهٔ گره‌گشائی از دوستان میکرد .

روزی دونفرازفراشان حکومت به‌دردکان وی آمدند واز او مالیات‌خواستند. حاج‌بابا استمهال کرد ولی آنها درشتی نمودند وبااو باکلمات رکیك ،که معمول‌به دستگاه حکمرانی آنروز بود ، سخن گفتند. سخت‌ترین لحظهٔ زندگی او آن‌بودکه کسی بدوناسزاگویدوبخصوص سخنانی ازعرض وناموس برزبان‌آورد. وی بشدت برآشفت وازدکان پائین آمد و دریك چشم بهم‌زدن ، قمهٔ یکی ازآنها را ازکمر او درآورده بروی نواخت . فراش زخمی شد وبرزمین افتاد . رفیقش ازترس‌پا بفرار گذاشت وخود را بقلعه، که مقرحکومت بود ، رسانید . دستگاه حکمرانی بجنب و جوش افتاد ودسته‌ای از فراشها را برای دستگیری وجلب اوببازار اعزام داشت‌ولی قبل ازآنکه آنها ببازار برسند حاج‌بابا توری را ،که هردکاندار موقع رفتن‌بجائی جلوی دکان خود میکشید ، کشیده خود را ازمعرکه بدربرد . فراشها مدتی منتظر ماندند حاج‌بابا نیامد . شب شد وکسان وی، که ازپیشامد خبردار شده بودند، آمده دکانرا بستند . از فردا جستجو وتحقیق دربارهٔ او شروع شد ولی هرچه گشتند اثری از او نیافتند وسرانجام معلوم شد که ازشهر خارج شده بجای دیگری رفته است .

ما ازسرگذشت وی بعدازاین فرار اطلاعی نداریم . همینقدر میدانیم که پس ازتغییرحاکم بشهربازگشت وچون نهضت مشروطیت آغاز گشته بود درصف مجاهدان

درآمد. او دراین موقع جوانی دلاور وحادثه‌جوئی‌شده بود وبشرکت‌درماجراهای بزرگ رغبت نشان میداد. قدبلند، هوش وتشخیص بموقع، شجاعت وبیباکی بویژه جلدی‌وچالاکی‌وی‌نیزاورا بدین‌کارها مستعدمیساخت. چنان شهامت‌وشجاعت از او بظهور رسیدکه دراندك مدتی بین دستهٔ مجاهدان درخشیدن‌گرفت‌وبسرکردگی آنها انتخاب‌گردید.

ما درتاریخ مشروطیت ایران باسرداران ودلاوران دیگری نیز آشنائی داریم ولی درشرح حال هریك از آنها نوعی ازنقائص اخلاقی واجتماعی ملاحظه‌مینمائیم. حال آنکه دوست ودشمن این مجاهد دلیر را واجد صفات نیك وفاقد ذمائم‌اخلاقی تعریف مینمایند واز ادب وتواضع وامانت او داستانها می‌گویند. هم درزمان‌حیات وهم‌امروزکه پنجاه‌سال ازقتل‌او میگذرد حاج باباخـان از احترام قلبی همشهریـان وبیشتر آزادیخواهان ایران برخوردار بوده و همواره نامش بنیکی برزبانها جاری شده است زیرا بمصداق گفتهٔ سعدی بادوستان مروت وبادشمنان مدارا داشته است.

دروقایع قتل آقایان اردبیل درقلعه، که‌گفتیم مجاهدان قفقاز بریـاست میرزا محمدخان حسین‌زاده مرتکب‌گشتند، او بشدت بمخالفت برخاست و مدتها باآنـان بکشمکش وستیز پرداخت. درحادثهٔ خانماسوزغارت اردبیل، اومحورقدرت واتکای قلبی مدافعان شهربود ودلاوریهای وی درصحنه‌های سخت پیکار پایداری واستقامت جوانان ومجاهدان را بیشتر مینمود. اتفاق افتادکه او بـاتیر دشمن زخمی شد ولی بمحض بستن آن، تفنگ بدست‌گرفت و در سنگر جدید بدفـاع از ناموس شهر و همشهریان پرداخت.

قصد ما ازبیـان این مطالب اعطای مقام قهرمـانی کاذب بدونیست بلکه نقل سخنانی است که‌جمعی ازبازماندگان معاصروی درحق اوبیان مینمایند وازمردانگی وجوانمردیهایش داستانها میگویند.

دلاوریهای حاج ـ باباخان در تبریز و مهاجرت او با آزادیخواهان آذربایجان

تنها مردم اردبیل نیستند که از این مرد شجاع تمجید مینمایند وشهامت وبیباکی اورا میستایند بلکه کسانی مثل کسروی تبریزی از او داستانهائی میگویند و اورا بدلاوری معرفی مینمایند. کسروی در تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان متأسف است که «اورا دیرتر شناخته»[1] است ونتوانسته استدربارهٔ جوانمردیها وپهلوانیهای او تحقیق بیشتری کند بااینحال در واقعهٔ جنگهای تبریزیان و روسها ،که ازدوروز قبل از آغاز سال ۱۳۳۰ قمری شدت یافته بود ، مینویسد «هرکس میخواست غیرت ومردانگی را تماشاکند میبایست در این روز به تبریز آید» آنگاه باشرح جنگهای مهادمهین و اطراف ارك چنین میگوید «دیگری درپیرامون ارك که روسیان کوچه‌هارا گرفته بودند ومجاهدان گام بگام جنگ کنان آنان را پس میراندند وپیاپی از دوسو کشته میشدند . دراینجا یکدسته سالدات خود را بخانهٔ یکمرد سلمانی انداخته آنجا را سنگر گرفتند که هرکه میخواست نزدیك شود آماج تیرش میساختند. مجاهدان خواستند راه باز کنند تاآنهابگریزند. دراین میان حاج باباخان اردبیلی بادستهٔ خود رسیده جنگ باآنان را بگردن گرفت وکسان اوپا بجلو گذارده دراندك زمانی روسیان را همه ازپا انداختند»[2].

کسروی دربارهٔ جنگهای همانروز تبریز (پنجشنبه ۲۹ آذر ۱۲۹۰ خورشیدی برابر ۲۹ ذیحج ۱۳۲۹ قمری) درجای دیگر آورده است که روسها چند روز پیش از آن دسته‌ای ازسالداتهای خود را از اردبیل به تبریز آورده درکاروانسرای محمدافها جاداده بودند و این سربازان جدید از هرباره بردیگر سالداتها برتری داشتند و بیباکی ودژخوئی فزونتر از آنان نشان میدادند که از روزیکه رسیدند بیم مردم بیشتر گردید. این سالداتها از آن کاروانسرا درآمده بامجاهدان تبریز جنگها کردند وچون شب

۱ـ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان احمد کسروی . چاپ دوم . تهران . امیرکبیر . ۱۳۳۳ . ص ۹۲ .

۲ـ صفحهٔ ۲۶۴ همان کتاب

رسید سر کردهٔ روسی بادوتن دیگر که زنده ماندهبودند بکاروانسرای محمدافها آمده شب را در کنج طویله بسربردند . چون‌روز شد کسانی که ازبودن‌آنها در آنجابیخبر بودند ندانسته بدانجا آمدند و«روسیان ازنهانگاه دست بازکرده سه‌تن را بـاگلوله زدند وازاینجا مجاهدان از بودن ایشان در آنجا آگاه‌گردیدند وچون سنگراستواری پدیدآورده بودند کسی دلیری‌نمیکرد پیش‌رود تاحاجی باباخان اردبیلی بدانجارسید وپا پیش‌گزارده باچندتیر هرسه را ازپا انداخت».

دراین وقایع دردناك بود که آزادیخواهان تبریز تاب مقاومت دربرابرروسها نیاوردند وصلاح را درخروج ازشهر ومهاجرت ازوطن دیدند . حاج باباخان نیزاز آنان تبعیت‌کرد وشب چهـارشنبه پنجم دیماه باتفاق امیرحشمت نیساری ، بلوری امیرخیزی ، یکانی، میرزا حسین اردبیلی وجمع‌دیگر براه افتاد درحـالیکه دوتن از یارانش «ابش وعزت» نیزهمراهش بودند . روز دوشنبه دهم محرم (روزعاشورائی که‌درآنروز روسها مرحوم ثقةالاسلام‌را باچندتن دیگردرتبریز بدار زدند)به‌صوفیان وارد شدند .

این دسته در نظر داشتندکه بخاك عثمانی بروند ولی چون به«کهنه شهر» در آنطرف سلماس رسیدند درمقصد خود ببحث وگفتگو پرداختند حاج‌باباخان‌نیزمثل امیرحشمت درآنجلسه رفتن‌بخاك‌عثمانی‌وپشت سرگذاشتن‌وطن‌را نپسندیدومراجعت بتهران وکوشش برای بیرون راندن بیگانه را عـاقلانه قلمدادکرد . سرانجام چنین شد وجمعی ،که درکتاب کسروی رویهمرفته بیست وپنج نفرقلمداد گردیده‌اند ، از دیگران جداگشتند وچنین نهادندکه از راه سولدوز و ساوجبلاغ وکردستان بسمت تهران حرکت نمایند . کسانی ازاین دسته میگفتند وقتی بتهران برسیم دولت ایران مارا توقیف وبخاطر جنگ باروسیان استنطاق خواهد نمود . امـا دیگران جواب میدادندکه‌نوشته‌ای ازضیاءالدوله وثقة الاسلام ونمایندگان انجمن دردست داریم‌که برای حفظ جان خود مارا درجنگ بادشمنان مجازداشته است .

بهرحال اینها ازکهنه شهربراه افتادند وپس ازتحمل سختیهای بسیاروسرمای

شدید زمستان ، در کنار دریاچهٔ رضائیه بقریه‌ای رسیدند که«دیزه»نام داشت و«عبدالله بیك» نامی ،که رئیس ایل «هرکی» بود بانیرنگ باستقبال آنها آمد و بامهربانی آنانرا درکاروانسرائی وارد کرده باسواران خود محاصره نمود تا دستگیر کرده بدشمنان تسلیم دارد . دراین کاروانسرا بود که باردیگر حاج باباخان ویارانش ابش وعزت دلاوریها کردند و کارهائی نمودند،که نه‌تنها همراهان ، بلکه دشمنان را نیز بتحسین واداشتند و بعداز دوازده روز محاصره سرانجام یاران را از مرگ و نیستی نجات دادند .

انتخاب حاج باباخان بحکومت ابهر ازطرف دولت کودتای ۱۲۹۹

درایامی که اجلال‌الملك در اردبیل حکومت داشت حاج‌باباخان ازتبریز مأموریت یافت که بامجاهدان خود باردبیل آمده قوای نظامی واجرائی اورا تشکیل دهد . هنوز یکهفته از ورود او باردبیل نگذشته بود که طبق دستور مرکز مأمور سرکوبی متجاسرین درگیلان گردیده برشت رفت . متجاسرین آندوره ، چنانکه اشاره کرده‌ایم ، بالشویکها وطرفداران مرام اشتراکی بودند که بقول اسماعیل رائین براثر اقدامات موذیانهٔ انگلیسیها روزبروز در آنمنطقه برتعدادشان افزوده میگشت و دولت مرکزی بادرنظر گرفتن مقتضیاتی دفع آنها را لازم میدانست .

حاج باباخان طبق دستور بدانجا رفت و بامتجاسرین پیکار کرده مردانگی‌ها نمود وآنها را به‌پهلوی بازپس راند . ولی بعللی که معلوم نیست دولت دستورعقب نشینی داد ومجاهدان فاتح علیرغم تمایلات خود باجبار بقزوین عقب نشستند . در این میان اختلاف جهانشاه خان امیرافشار بادولت پیش‌آمد ودفع طغیان اودربرنامهٔ دولت مرکزی قرارگرفت وچون کسی را یارای مقابله بااو نبود حاج باباخان بدین امرمهم نامزد وانتخاب گردید .

امیرافشار صاحب اختیارخمسه وزنجان بود وچون برخی ازبزرگان ومتنفذین تهران ازنعمات اوبهره‌مند بودند باعتبار آنان درصدد ازدیاد قدرت در آنحدود برآمد وتدارکات جنگی فراهم کرد بخصوص که سواران ولایات‌خمسه نیز رعایای‌او بودند.

واقعه مربوط بایام کودتا و اوایل حکومت صدروزهٔ سیدضیاءالدین طباطبائی بود وچنانکه گفته‌ایم درآن ایام هرکس که چند سواری برگرد خود داشت بااستفاده از بی‌نظمی‌های روز، خواب استقلال میدید و آنکس که حشمت‌وشوکت بیشتری داشت مقامات عالیتری آرزو مینمود.

حاج‌بابا که در وقایع تبریز و گیلان دلاوریها کرده وبا دشمنی بابیگانگان ومهاجرت بامجاهدان جزو آزادیخواهان و وطندوستان بنام‌گردیده بود، وسردارسپه نیز که رکن اصلی کودتا بود بااو آشنائی داشت وبخوبی‌ویرا میشناخت، درشعبان ۱۳۳۹ از طرف دولت بحکومت ابهر زنجان منصوب گشت ودفع فتنهٔ امیرافشار بوی واگذار گردید. مقدمه‌ایکه براین حکم نوشته شده موقعیت آنروز وی را از نظردولت مشخص میدارد بویژه آنکه او را مرد توانا وقادر باشاعهٔ امنیت میداند. اینک متن آن حکم:

«وزارت داخله. ادارهٔ پرسنل. نمره ۱۲۰۲۰. مورخه ۲ شعبان‌المعظم ۱۳۳۹ (۲۲ برج حمل ۱۳۰۰) تصمیم دولت وارادهٔ وزارت داخله بر آنست که حکام آتیه توانا وقادر باشاعهٔ امنیت بوده عدالت را احترام ومنافع عمومی را حفظ وتجلیل کنند. بنابراین آقا حاجی بابای اردبیلی راکه شخص کافی ولایقی است، ودر طی مراحل خدمات‌سابقه، اعتماد دولت‌را بکمال صداقت ونیات حسنهٔ خود جلب‌نموده بحکومت ابهررود خمسه‌منصوب ومأمور کرده‌ام که بانهایت‌اهتمام وجدیت درتنظیم وتنسیق امور آن حدود کوشیده واهالی ازحسن ادارهٔ ایشان متمتع وبرخوردار شده ومقررات ایشانرا مقررات‌دولت دانند. سید ضیاءالدین‌طباطبائی. مهروزارت داخله»

حاج باباخان بازرنگی وتردستی قابل تحسینی‌خان افشار را دستگیرساخت و اردوی‌افشار را ازهم پاشیدوچون چندین سال بود که دولت‌نمیتوانست ازخان افشار مالیات بگیرد فاتح اردبیلی آنها را نیز وصول وبدولت ایصال داشت.

حاج باباخان‌گزارش این مأموریت را بمرکزداد وسید ضیاءالدین طباطبائی رئیس‌الوزرای وقت طی نامهٔ شماره ۲۱۵۳ مورخ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۰ کتباً از او



فرمان حکومت حاج باباخان که بفاصلهٔ پنجاه روز بعد از کودتای ۱۲۹۹ صادر شده است

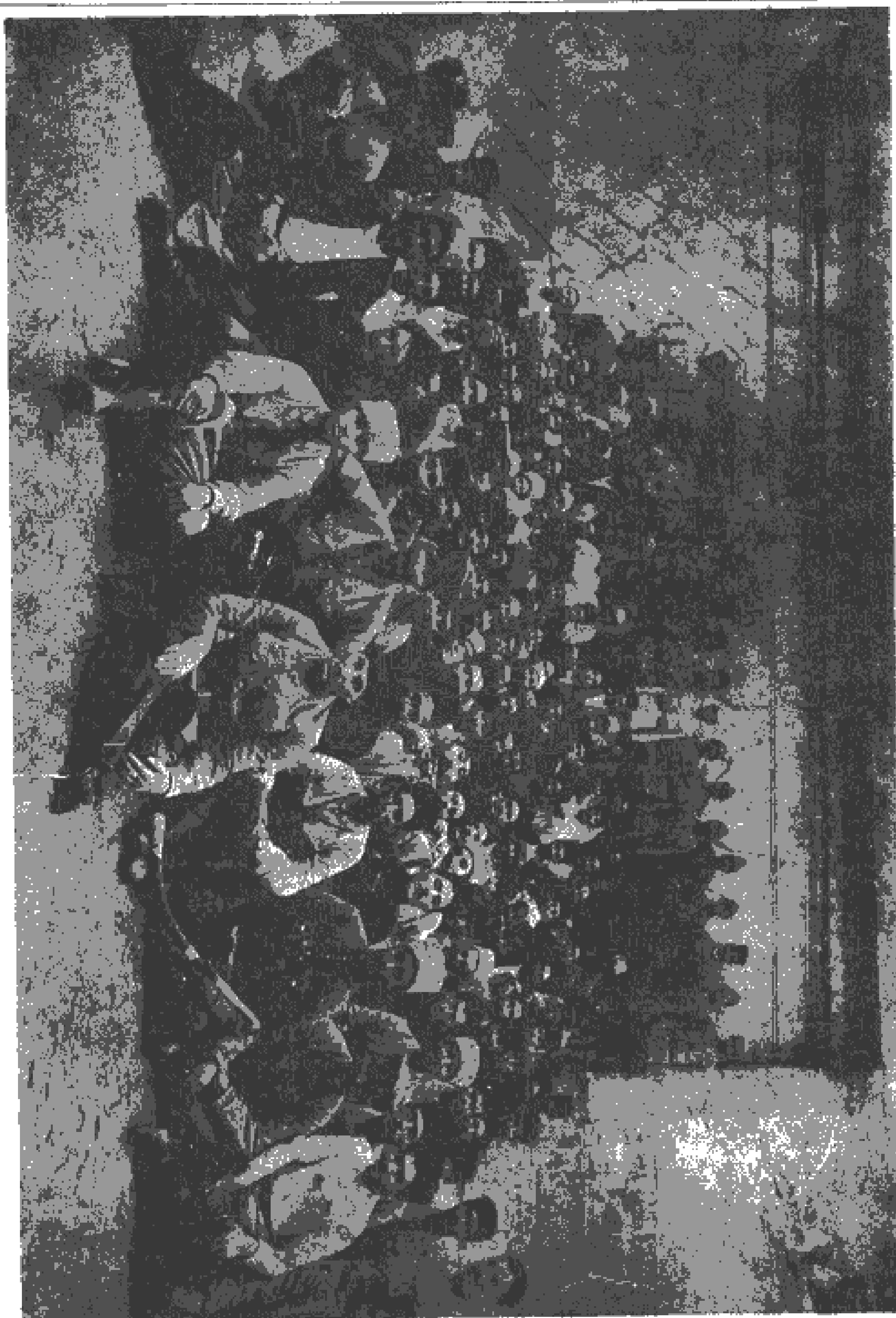
قدردانی نمود. او دراین نامه خطاب به‌حاج باباخان حاکم ابهررود مینویسد «...از لیاقت شمابرای انجام خدمات محوله آگاه بوده و بهمین نظرشما را برای حکومت آنمحل ...» انتخاب نمودیم. دولت نیز براثر لیاقت وکاردانی بویژه شجاعت و دلاوریهای وی از غائلهٔ افشار رهائی یافت ونفوذ وقدرت خود را در خمسه و افشار مستقر ساخت.

داستان‌غلبهٔ حاج‌باباخان‌بجهانشاه رادر اردبیل‌چنین‌تعریف می کنند که‌هنگامی که طرفین‌آمادهٔ جنگ شدندشبی حاج‌باباخان باپشتیبانی تنی‌چند از یارانش‌مخفیانه خود را بچادرجهانشاه خان رسانید وچون مرد پرزور وبلندقامت وچالاکی بوداورا گرفته، برپشت خود انداخت ودوان دوان راه اردوی خویش پیش گرفت. محافظین خان چون خبردارشدند درصدد تعقیب وتیراندازی برآمدند ولی حاج باباخان‌تهدید کرد که اگر تیراندازی کنند نخست خود جهانشاه خان هدف قرارمیگیرد واین بود که خان افشار باصدای بلند درآن دل‌شب بکسان خود توصیه میکرد که چون‌جانش درخطر است از تیراندازی خودداری نمایند.

توطئهٔ قتل حاج‌باباخان‌درزنجان

پس ازآنکه غائلهٔ افشار پایان یافت و کارهای ابهرنظم و ترتیب بخودگرفت‌حاج باباخان‌درصدد دیدارحاکم زنجان برآمد وباتحصیل اجازه بدان سوی عزیمت کرد. گویند کسانی که درگذشته از نعمات‌خان افشار متنعم بوده‌اند از اقدام حاج باباخان‌رنجیده توطئه‌هائی علیه او فراهم ساختند واجرای آنرا بحاکم زنجان واگذار نمودند.

حاج باباخان وقتی به سه‌فرسخی شهررسید برای صرف ناهار پیاده شد ولی هنوز ساعتی نیاسوده بود که خودرا ازطرف سواران حاکم درمحاصره دید. فرمانده سواران بدوتکلیف کرد که بدون مقاومت سلاح خودرا تحویل داده تسلیم شودولی او امتناع کرد وباآنکه غافلگیر شده بود بدفاع از خویش پرداخت وباآتش شدیدی که بروی آنان گشود راهی برای خویش بازکرده خود را از معرکه نجات داد ولی تمام اموال ودارائیش بدست آنها افتاد.



حاج باباخان با جمعی از مجاهدان خود بعد از واقعهٔ زنجان

او از آنجا بخلخال گریخت و ازمیان فولادلوها، که در آنزمان دشمنان سرسخت وی بودند ، گذشته باردبیل آمد . مردم چون از آن پیشامد ناجوانمردانه و سلامت او آگاهی یافتند خوشحال گشتند ومعاریف شهر، اعم ازمستبد و آزادیخواه، تلگرامی برئیس الوزراء مخابره نمودند که متن آن بعدالعنوان چنین بود :

«آقای حاج بابا بـا آنهمه خدمات و فدارکاریهائی که در تـاریخ این ولایت و گیلانات دارند چند روز است وارد ، بیانات متأسفانه شان از سوء اتفاقـات قرب زنجان ، در پاداش خدمات مشارالیه ، که طبق اوامر دولت بود ، در صفحات خمسه موجبات تردید را فراهم میدارد که این چنان شخص فداکار قابل القدر ، با چنان مقتضیات کنونی ، بایك سلسله نومیدی وارد ومبالغ اثاثیهٔ آن درخمسه نصیب دیگران گردد. محض تشویق مشارالیه وتشکرعامه مستدعی است بیمن توجهات خادم پرورانه اسباب استرداد غارت ایشانرا بضمیمهٔ صدور اوامر تلگرافی ، بـا ارجاع هرگونه خدمات ، بمراتب تشویق این چنین اشخاص فداکار بیفزایند . نایب الصدر ، حجة الاسلام، میرزا محمدصادق، شیخ الاسلامی، آیت الله زاده ، حاجی قاضی، مجتهدزاده، حاج سید محمد ، سید عبدالله ، مجتهدزاده ، ارباب زاده ، اسماعیل نمایندهٔ تجار ، اقل الحاج محمد حسن، صادق الملك ، معتمد التجار ، معین التجار ، جناب، بیوك آقا عباس زاده ، حاج امین ، مرتضی قلی سرتیپ ، مؤتمن، امینی ، امیر ناصر ، مجیر السلطان ، محمدعلی ، احمد ، سیدهاشم ، باقر، حاجی مستوفی ، ملك التجار ، حبیب الله ، حاج محمدحسین ، حاج کاظم ، محمدی ، حاج عبادالله ، ابوطالب زرینه الحاج زین العابدین زرینه ، حاج حنیفه ، اقل یوسف ، اقل التجار عبدالله، اقل التجار محمد رحیم ، اقل التجار محمدی ، اقل التجار نقی ، اقل حاج شکرالله حریری، رضا ملك التجار زاده ، اقل التجار ارباب زاده ، اقل التجار رضا زاده ، اقل التجار محمد رحیم ، اقل الحاج مهدی عزیززاده ، جواد محمدی ، مجیدزاده ، اقل عبدالمجید ، محمودی، مترجم السلطنه، امجدالسلطان. تاریخ مخابره ۳۰ سرطان ۱۳۰۰ خورشیدی برابر ۱۶ ذیقعده ۱۳۳۹ قمری».

خود حاج باباخان هم بمجلس ونخست وزیر ووزارت جنگ تلگرامها کرد وخدمات خودرا توضیح داد واین توطئهٔ ناجوانمردانه را تقبیح کرده استرداد اموال خود را خواستار گردید .

ما که گفته‌ها ویادداشتهای دیگران را نقل کردیم خود ازعلت آن توطئه آگاهی نداریم ولی از جوابهائی که بتلگرامهای حاج باباخان رسیده چنین درمییابیم که او درواقعهٔ جهانشاه خان بغارت اموال وی بنفع خود متهم شده ودولت مرکزی از آن رنجیده است . و ایــن موضوع جسته گریخته از معمرین اردبیل شنیده میشود کــه میگویند حاج بابا خان ثروت بسیاری از ابهر آورد و مخصوصاً بمقدار زیادی طلا آلات ، حتی آفتابه لگن زرینی که بدست وی افتاده بوده است ، اشاره مینمایند و بعضی از بدبینان نیز رابطه‌ای بین کسانش، در واقعه قتل او باتصاحب این امــوال میدانند ، که چون سخن بی‌مدرکی است وازمنظورما نیز خارج میباشد ، ضرورتی برای ذکر آن نمیدانیم .

باهمهٔ این احوال باید گفت که حاج بابا خان از ابهر دست‌خالی برنگشته و مقداری ازدارائی خان افشار نصیب وی شده است واین‌امر ازنامه‌ایکه در۱۶شهریور ماه ۱۳۰۰خورشیدی امین‌العلماء اردبیلی ازتهران بوی نوشته است بخوبی برمیآید. او دراین‌نامه ، ضمن‌اشاره به‌گله حضرت‌اشرف سردارسپه ازحاج باباخان، مینویسد « حرفی نیست‌که ما اردبیلی هستیم طالب پنجشاهی نقد میشویم برپنج میلیون نسیه باور نمی‌نمائیم ... خیلی بدکار فرموده‌اید. آن راپورتها که ازابهر آنصفحات میرسد چه عرض‌کنم ... » وبدین ترتیب میرساند که کار « خیلی بدی » ازاو درابهر سرزده و راپورت دهندگان هم آنها را بمرکز منعکس ساخته‌اند . بااینحال سوابق خدمت حاج باباخان و جوانمردی ودلیری او که معروف اولیای دولت بود موجب گردید که راپورتها مورد تحقیق قرار گیرد ودر مورد استرداد اموالش دستوری بحکومت زنجان صادر گردد واین‌امر ازتلگرام نخست وزیر مستفاد میشود .

رئیس‌الوزرا درتاریخ ۳۱ سرطان تحت نمرهٔ ۶۲۱۴ درجواب تلگرام حاج‌ـ

باباخان چنین مخابره کرده‌است: «اردبیل. حاج باباخان. تلگراف شمارا ملاحظه کردم بطوریکه سابق هم تلگراف کرده‌ایم تعلیمات لازمه برای رسیدگی بقضایای اخیره داده‌ایم و بوزارت جنگ هم توصیه شده است نسبت بشما لازمهٔ محبت و مساعدت را منظور دارند. بحکومت زنجان هم تعلیمات لازمه داده شده باید کماکان باکمال امیدواری مشغول خدمت باشید. رئیس الوزرا».

یك امر اتفاقی نیز بعد از این واقعه بحاج باباخان کمك نمود و آن آمدن کلنل «فیلارتیوف» روسی باردبیل وپذیرائی حاج باباخان ازوی بود.

کلنل فیلارتیوف روسی و عنایت سردار سپه نسبت بحاجی باباخان

حضرت اشرف سردار سپه وزیر جنك در ایام خدمت در آطریاد همدان، از تعلیمات یکنفر افسر روس، که کلنل فیلارتیوف نام داشته، بهره‌مند بوده است واورا مثل معلم خوداحترام میکرده است. پس از آنکه انقلاب روسیه‌اساس امپراطوری تزار را در هم ریخت و حزب بالشویك زمام اختیار آن کشور را در دست گرفت او جزو مخالفین کمونیستها درآمد ودر ایران باقی ماند. زمانی که درآستارای روس بین بالشویکها و ایلات آنجا جنگ بود و نجفقلیخان آراللو نیز پس‌از دریافت‌اسلحه ازروسها علیه‌آنها جنگ‌مینمود فیلارتیوف بااجازهٔ دولت در این واقعه شرکت داشت ومدتها بابالشویك‌ها مبارزه میکرد. ولی چون عاقبت کاری ازپیش نرفت کلنل بطور ناشناس باردبیل آمده دچار درماندگی گردید. بخصوص که برادرش نیز در این جنگها بقتل رسیده و خود هم زخمی برداشته بود.

یکی ازمجاهدین حاج بابا خان سابقاً ازاتباع روس بود. او روزی در بازار فیلارتیوف را دیده و بااطلاعی که از وضع گذشتهٔ او داشت ویرا نزد حاج باباخان برد ومعرفی نمود. حاج بابا خان، که ذاتاً جوانمرد وباکرامت بود، اورا مهربانی کرده مهمان خود نمود وتمام مخارج اورا قبول کرد. یحیی‌خان نام یاور که سرگرد نظامی ومأمور اردبیل بود چون ازقضیه مطلع گشت موضوع‌را بعنوان اتفاقات محل

مـأموریت خود ، بوزارت جنگ گزارش داد . سردار سپه از طریق این گزارش از اقامت کلنل در اردبیل وپذیرائی حاج باباخان آگاه گشت و از حاج باباخان تلگرافی قدردانی نمود . متن آن تلگرام چنین بود :

«آقای حاج باباخان. برطبق اطلاعی که باینجانب رسیده است کلنل فیلارتیوف چندی است درمنزل شما مهمان وبطورخوبی ازاو پذیرائی نموده ومینمائید. اینست در مقابل حقشناسی شما شرحی، توسط پست بشما نوشته شد . نمره ۱۱۶۱.وزارت جنگ.رضا».

درشرحی هم که باپست رسید چنین نوشته شده بود . «حاج باباخان.ازمراتب ادب وانسانیت شما خوشوقت هستم . ازاتفاقات زنجان عفو واغماض . مجازهستید بتهران بیائید یاهرشغلی وخدمتی بخواهید مرجوع خواهدشد. نسبت بکلنل فیلارتیوف هراندازه ملاطفت نمائید مورد خشنودی اینجانب میشود وهرقدر مخارج لازم باشد بدهید بحساب اینجانب بشما داده میشود . سردارسپه وزیر جنگ».

علاوه براین نامه دویست و پنجاه تومان حواله نیز از طرف سردار سپه بـه حاج باباخان رسید .

حاج باباخان ازرفتن بتهران بیم داشت. این بود که درجواب نوشتهٔ سردارسپه عذرآورد ودرتاریخ غرهٔ رجب ۱۳۴۰ «بآستان مبارك بندگان حضرت اشرف آقای وزیرجنگ فرمانده کل قشون دامت عظمته» تلگرامی مخابره کردواز مراحم وتوجهات کاملهٔ حضرت اشرف سپاسگزاری نمود وضمن اعلام مراتب خدمتگزاری یـادآور شد که چون موقعیت اردبیل حساس است وخروج وی موجب طغیان اشرار وگسیخته شدن رشتهٔ انتظامات موجود خواهد شد لذا عذر خواهی میکند واعطای شغل راهم بنظر ومرحمت خود حضرت اشرف واگذار مینماید .

کلنل نیز برای سپاسگزاری از سردارسپه تلگرام دیگری مخابره نموده ، با اشاره بشدت وعسرتیکه درمدت پنجماه درخانهٔ نجفقلیخان دیده بود ، ازمهمان نوازی حاج باباخان تمجیدها کرد ودر ضمن تقاضا نمود که موجبات تشکیل «آطربادی» ،

نظیر آنچه که درهمدان ترتیب داده بود ، بیاری حاج‌باباخان دراردبیل فراهم گردد .

ازاین تاریخ روابط حاج باباخان بامرکز بهتر گردید و وضع او روبخوشی گذاشت اما حیف که این خوشی دیری نپائید وبفاصلهٔ ۲۰ روز خبرانتصاب مجدد امیرالسلطنه بحکومت اردبیل رسید وباتوطئهٔ او این‌مرد دلاور ناجوانمردانه‌دستگیر ومقتول گردید .

ورود بصیرالسلطنه باردبیل

گفتیم که وقتی بصیرالسلطنه بحکومت اردبیل منصوب شد بعلت واقعهٔ کودتا ، عشایر اردبیل‌شروع باغتشاشانی کردند ودراطراف شهر نا امنی‌هائی بوجود آوردند . این بودکه بصیرالسلطنه درسراب توقف کرد وباوجود آنکه جمعی ازمعاریف شهربدانجا رفته وبرای آسایش عموم ، آمدن اورا لازم دانستند او ، که مرد کاردان و دوراندیشی بود، همچنان درآنجاماند ومیرزا علیخان امیرتومان رانایب الحکومهٔ اردبیل‌نمود.

دراین‌زمان احمدخان‌قوجه‌بیگلو دراطراف‌شهر شرارت میکرد وبچپاولگری اشتغال داشت . روزی کسان امیرتومان او را درشهر دیدند ونایب الحکومه را از آمدن او بشهر مطلع ساختند . امیرتومان دستور دستگیری وتوقیف داد واحمدخان درقلعه زندانی‌گردید. قوجه‌بیگلوها که ازبزرگترین‌وماجرا جوترین‌طوایف‌شاهسون بودند پیغامی بامیردادند و استخلاص احمدخان را خواستار شده تهدیدکردند ، که اگر ازآزادی او خودداری شود ، آنها بشهر خواهند ریخت واو راکشیده باخود خواهند برد .

امیرتومان موضوع را باحاج باباخان در میان‌گذاشت وحاج باباخان بکسان قوجه بیگلوها گفت که درآنصورت کشتهٔ احمدخان را خواهند برد . این‌خبر، ورد سه‌پیشنهادی که رؤسای عشایربحاج باباخان نموده وازاوجواب رد شنیده‌بودند، در سراب به‌بصیرالسلطنه رسید واورا نسبت بوی علاقمند گردانید . تاجائیکه از آنجا حکمی برای حاج باباخان فرستاد واورا فرمانده رسمی پنجاه مجاهد دولتی‌قرارداد ومقرری ماهانه نیز برای‌آنها تعیین‌نمود . امتیاز مهم‌این‌حکم آن بودکه بعدازوقایع

زنجان واتهامات حاج باباخان صادر گردیده وطبعاً بصیرالسلطنه باتقدیم گزارش لازم برای صدور آن کسب اجازه نموده بود. آن حکم چنین بود :

«ازسراب باردبیل. آقای حاج باباخان. نظریات واقداماتی که درحق شما داشتم اینك برحسب حکم مقام ایالت جلیله دامت عظمته پنجاه نفر سوار در تحت ریاست شما مستمراً برقرار کرده واز امروز ، دهم سنبله (شهریور) نیز حقوق درحق سوار خواهم داد. لازم است این پنجاه سوار رافوراً ازجوانان رشید وکافی حاضر نمائید منتظر ورود اینجانب که چهار روزه حرکت خواهم کرد باشید وفرمان مطاع وحکم نظامی این عده وریاست شما قریباً صادروممکن است درمواقع لازمه عدهٔ دیگر نیز باین پنجاه نفرافزوده ومأموریتی داده شود وپس از انجام مأموریت مرخص شوند ولی این پنجاه نفر بطور استمرار نوکر رسمی دولت خواهند بود. دهم سنبله. نمره ۴۴۰. بصیرالسلطنه».

سرکردگی پنجاه نفر مجاهد برای شخصی مثل حاج باباخان مقامی نبودولی درعالم وطن دوستی، مدرك ارزنده‌ای برای‌وی میتوانست باشد. زیرا اوکه این‌مقام کوچك را باروی‌گشاده‌ای پذیرفت چند روز پیش فرماندهی بیست هزار تفنگدار شاهسون راکه رؤسای عشایر بدوپیشنهاد نموده بودند ردکرده بود.

بصیرالسلطنه بعدازچهار روز باتفاق جمعی ازسواران سراب باردبیل حرکت کرد وبااستقبال حاج باباخان وگروهی از مردم مواجه‌گردید. وچون بشهر درآمد یکسر بقلعه رفت وبحکومت نشست. هنوزچند روزی ازاستقرارش نگذشته بودکه حاج باباخان را بموجب حکم شماره ۹۲۳ مورخ ۱۶ صفرالمظفر ۱۳۴۰ بریاست طایفهٔ دورسونخواجه وتکله برگزید ومتعاقب آن برای استرداد اموال وی درحادثهٔ زنجان این تلگرام را بتهران مخابره کرد :

«مقام‌منیع وزارت‌جلیله‌دامت‌شوکته. خاطرمبارك‌بخوبی ازسابقهٔ‌خدمتگزاری حاج باباخان مسبوق، پارسال درقضیهٔ زنجان کلیهٔ اموال مشارالیه بغارت رفته. با اینکه ضمن نمرات ۵۵۳۷ و۶۲۱۴ ازجانب رفیع‌الجوانب ریاست جلیلهٔ وزراءعظام

دامت عظمته مشمول هرگونه مرحمت ، و استرداد منهوبات مشارالیه مقرر شده تاحال‌نتیجهٔ مفید بدست‌نیامده . از آنجاکه حاج باباخان فعلا دراردبیل بایکصدسوار مشغول خدمت واز هیچگونه فداکاری در راه خدمت دولت کوتاهی نداردتوجهات کامله ومراحم عالیه را نسبت بحاجی باباخان درخواست مینماید که مشارالیه‌باکمال دلگرمی وظایف خودرا انجام دهد . اول جدی[1]. نمره ۱۷۵۶ . بصیرالسلطنه .»

انتصاب مجدد امیرالسلطنه بحکومت اردبیل

حکمرانی بصیرالسلطنه‌دراردبیل زیادطول نکشیدو بطوریکه گفتیم درماه رجب سال ۱۳۴۰ قمری امیرالسلطنه برای بار سوم بحکومت اردبیل منصوب گشت . امیرالسلطنه در بین مردم اردبیل شهرت خوبی نداشت زیرا بگفتهٔ بعضی او در جوانی پیشخدمت خاص رشیدالملك (حاکم اردبیل) بوده وعصمت اخلاقی‌نداشته است . بعدهاکه رشیدالملك در تبریز از بازیگران برجسته‌گردیده بود امیرالسلطنه بکمك وی‌بدفعات بحکومت‌این‌شهرمنصوب می گشت وچون توفیقی‌بدست‌نمیآورد فراری یامعزول‌میشد وباردیگر بیاری آنمرد دست وپائی میکرد وبدین‌سمت‌برگزیده شده باردبیل میآمد وفاجعهٔ جدیدی براه میانداخت . کسروی درتاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان رانده شدن او را ازتبریز ، پس ازرفتن‌روسها ، ازطرف مردم ذکرکرده واورا از دستیاران رشیدالملك وحاج صمدخان شجاع‌الدوله قلمداد نموده است .

درعلم اقتصادشخصی‌بنام «کراشام» نظریه‌ای‌بیان کرده ودربارهٔ پول‌گفته‌است که «پول بد همواره پول‌خوب را ازجریان خارج میکند» ومرادش آنست که اگردر یك جامعهٔ اقتصادی ، پول رایج بین‌مردم طلا، یعنی پول خوب باشد وقتی پول‌نقره، که نسبت‌بطلاپست‌تر است ، وارد بازار شودهر کسی‌طلای خود را ازجریان خارج کرده نگه‌میدارد. اگر روزدیگری نیکل رایج بازارگردد نقره نیز، که نسبت‌به‌نیکل پول بهتری است ، مثل طلا جمع آوری گشته جای خود را به‌نیکل میدهد .

میتوان‌گفت این نظریه از لحاظ اجتماعی واداری بین‌انسانها نیز صدق دارد

۱– برابر ۲۱ ربیع‌الثانی۱۳۴۰ قمری.

وکسانی مثل امیرالسلطنه که بیاری بی‌آبروئی‌ها و تشبثات درعرصهٔ مناصب ومشاغل ظهور مینمایند چه‌بساکه موجب کنارگذاشته‌شدن افرادشرافتمند وبافضیلت‌میگردند.

حاج باباخان باسابقهٔ بدی که بـاامیرالسلطنه داشت از آمدن او نگران گردید ودرصدد برآمد که‌از اردبیل بتهران رفتـه داخل نظام شود . برای اجرای این‌منظور تلگرامی بعنوان وزارت جنگ تهیه‌نمود ودر آن آمادگی خود وصدنفر ازیارانش را برای خدمت سربازی اعلام کرده درخواست ارسال لباس رسمی نمود . امـا حاج بشارت‌نامی که رئیس تلگراف وازدستیاران امیرالسلطنه بود اورا ازاین کاربازداشت وبقول‌محسنی‌نایب‌الصدر وناظم‌السادات‌هم که برای‌مخابرهٔ تلگرام‌تبریك حضوری بامیرالسلطنه ، درتلگرافخانه بودند مانع از مخابرهٔ آن‌گردیدند وباعنوان کردن‌عدم پیشرفت وی درنظام ، سازش او را باامیر السلطنه توصیه نمودند وسرانجـام از او تلگرام دیگری بعنوان تبریك انتصاب امیرالسلطنه گرفته مخابره‌کردند که یکربع ساعت دیگر جواب آن رسیده بحاج باباخان ابلاغ شد . امیرالسلطنه دراین جواب از وی تشکر کرده و بانویدهـای خاص جبران گذشته‌هـا را وعده داده بود . او در تلگراف دیگری امیر موقررا بعنوان نایب‌الحکومهٔ اردبیل تعیین نمود .

بصیرالسلطنه ، که گفتیم مرد باتجربه و مآل‌اندیشی بود ، چون از انتصاب امیرالسلطنه آگاه‌گشت از قلعه بخانهٔ امیرتومان نقل مکان کرد وبتهیهٔ مقدمـات سفر پرداخت . رفتن او بخانهٔ امیر بیشتر بعلت اضطراب‌خاطری بودکه وی ازشاهسونها داشت وخانهٔ‌امیر امان‌گاهی‌ازاین‌حیث‌برای‌وی‌بود. حاج‌باباخان ازتلگرافخانه‌یکسر نزد وی‌رفت وماجرا را بدوگفت . اواز راه خیرخواهی ماندن ویرا دراردبیل‌صلاح ندانست وبااعلام خطر بدو پیشنهادکردکه باوی بتبریز برود و در املاکی که بصیر السلطنه درآنجا دارد باهم زندگی نمایند . حاج باباخان آنرا نپذیرفت و بااطمینان بقدرت وشجاعت خود سخنان مصلحت آمیز دیگر دوستان و آزادیخواهان را نیز ندیده‌گرفت وچند روز بعدکه امیرالسلطنه وارد میشد باستقبال او رفت و هنگـامیکه امیر درخانهٔ میرزا اسماعیل‌ارباب فرودآمد حاج باباخان جلوی پای او قربانی کرد

ودر یکی از شبها هم باحضور نـایب‌الصدر هردو بقرآن کریم سوگند خوردند وبه همدیگر اطمینان دادند .

سابقاً گفتیم که هنگامیکه بصیرالسلطنه درسراب بود امیرفیروز رئیس فولادلوها سه پیشنهاد به‌حاج باباخان نمود که هرسه ردگردید ومنظور اصلی از آنها جلوگیری از آمدن بصیرالسلطنه باردبیل بود . فولادلوها درآندوره بزرگترین وثروتمندترین طایفهٔ شاهسون بودند وقلمرو زیادی داشتند وچون شهر اردبیل نیز داخل‌درمحدودهٔ نفوذآنان بود ازمال‌التجاره ومسافرین‌عوارض‌میگرفتند وروزی‌بالغ بریکصدوپنجاه تومان ازاین راه درآمد داشتند . پس ازآنکه بصیرالسلطنه بشهرآمد تضییقاتی برای آنان فراهم‌کرد. امیرفیروز برآن شد که بصیرالسلطنه را معزول وشهررا تصرف کند لیکن‌بصیرالسلطنه پیشدستی کرده اورا دستگیر وزندانی‌نمود وبرای مطالبهٔ‌مالیاتهای سالهای پیش ویرا بچوب بست . این اقدام حکمران بانکای حاج باباخان بودوچون سران فولادلو نمیتوانستند بازور برحاج باباخان فائق آیندکسانی از محترمین شهر را برای جلب او بوسـاطت برانگیختند امـا او قبول نکرد وکینهٔ وی در دل سران فولادلو صدچندان بیشترگردید .

امیرالسلطنه ،که ازنتیجهٔ رفتارش معلوم شد ازهمان روزهای اول دراین فکر بوده است‌که انتقام گذشته‌ها را از حاج باباخان بگیرد ، از این کدورت فولادلوها نسبت بوی‌آگاه بود . او برای آنکه نقشهٔ خود را دربارهٔ حاج بابا بوسیلهٔ مخالفان وی بمرحلهٔ اجرا درآورد ظاهراً بین‌آنها آشتی داد وبدینطریق درتسخیر قلب سادهٔ وی قدم دیگری پیش‌گذاشت ودراین بازیها، طبق نوشتهٔ شادروان محسنی، سهم‌امیر موقر بیشتر بود. چه سخنان محبت‌آمیزی ،که این مرد دربارهٔ اعتلای مقام حاج‌بابا خان ازطرف حکمران‌واضافه حقوق‌کافی واختیارات بیشترواعطای فرماندهی نظامی کل ولایت بدو ، باوی مینمود درغافلگیر ساختن او اثرکلی داشت .

عقیدهٔ محسنی برآنست‌کـه امیرموقر این نقشه‌هـا را بیاری نایب الصدرو یاران اوطرح میکرد. اوعلت دخالت نایب‌الصدر را دراین توطئه رقابت وی با آقا

میرزا علی اکبر قلمداد میکند و مینویسد کـه چون حاج بابا خان دختر برادر آقا میرزا علی‌اکبر را بعقد ازدواج خود درآورد ازاین راه بوی نزدیك گشت . نایب‌ـ الصدر که خود قلباً ازحاج بابا خوشدل نبود این‌وصلت را نیزموجب‌تضعیف‌خویش میدانست و چون با امیرالسلطنه هم نزدیك بود بدین کار اقدام نمود . گرچه حیطهٔ افکار بزرگان آنروز اردبیل بسیار محدود ودر چهار چوب این قبیل کارهای جزئی دور میزد معهذا این نوشتهٔ محسنی هم شایستهٔ تأمل میباشد .

ما خود نفیاً واثباتاً اطلاعی در اینباره نداریم ولی نیك میدانیم که ازدوستان و علاقمندان حاج بابا خان آنهائیکه امیرالسلطنه را میشناختند یا با او رفت و آمد داشتند ، احترام زیاده ازحد حاکم را نسبت بوی طبیعی نمیدانستند واورا ازغدر و حیلهٔ حاکم وخباثت امیرموقر برحذر میداشتند اما حاج بابا همچنان بزور و قدرت خود اطمینان داشت وباین گفته‌ها توجهی نمینمود.

دستگیری حاجی باباخان

حاج باباخان روز ششم شعبان ۱۳۴۰ قمری (۱۴ فروردین ماه ۱۳۰۱ خورشیدی) برای صرف شام در خانهٔ حـاج علیقلی برنجی دعوت داشت . خبر آوردند که امیر فیروز فولادلو برای صرف شام بخانهٔ او میآید . او ترك کردن مجلسی را کـه بافتخارش تشکیل‌یافته‌بود خلاف‌ادب‌دانست و رد مهمان‌خانهٔ خودرانیزدوراز‌حس‌مهمان‌نوازی تلقی‌کرد.این‌بود‌که اورا نیز باخود بخانهٔ حاج علیقلی‌آورد وبدینطریق ادب خودرا درپیش‌مهمان ومیزبان حفظ نمود.حال‌آنکه‌آمدن این‌مهمان ناخوانده، که بظاهربرای استحکام مبانی‌دوستی‌قلمداد میشد،گویا قسمتی‌ازنقشهٔ ناجوانمردانه‌برای‌قتل‌وی‌بود.

فردای آن یعنی هفتم‌شعبان ، حاج باباخان‌که احساس سنگینی مینمودبدستور طبیب دوا خورد و درخانه استراحت نمود . امیرالسلطنه کسی[1] فرستاده او را بقلعه فرا خواند وحاج بابا این شرفیابی را برای بعد ازظهر موکول کرد .

۱ـ این‌شخص عبدالله فراش‌بود‌که چون زبانش‌بزرگ‌بود لالکی حرف میزد وازاینرو « لالیخ عبدالله » نامیده میشد .

او سه‌ساعت بغروب مانده باتفاق «آبی»نام، که‌ازمجاهدان بیباك وفدائیان وی بود، بقلعه رفت. آبی‌درحیاط اندرون ماند وحاج‌بابا برای‌دیدن‌حاکم‌بعمارت دوطبقه، که معروف به «کلاه فرنگی» بود، بالا رفت. ما ازسخنانیکه در این دیدار بین او وحاکم باحضور امیر فیروز فولادلو، بمیان آمده اطلاعی نداریم. همینقدر میدانیم که امیرالسلطنه کمافی‌السابق مهربانی و احترام خاصی بدو کرد و حاج بابا نیز بامحبت و صمیمیت سخن گفت اما در بارهٔ دستگیری او بدو روایت اشاره میکنیم یکی نوشتهٔ محسنی ودیگری مطالبی است که در آنزمان درشهر شایع گشته و کنون نیز سالخوردگان بخاطر دارند.

برطبق نوشتهٔ محسنی وقتی امیرالسلطنه حاج باباخان را بدرقه میکرد دم در اطاق از وی‌خواهش نمود موقع رفتن حکمی راکه برای او تهیه شده است از دفتر بگیرد[1]. حاج بابا خان بدین منظور وارد اطاق دفتر گردید و از میرزا احمد خان مستوفی، که رئیس‌دفتربود، مطالبهٔ حکم نمود. در آن‌اثنا که مستوفی ازچنین حکمی اظهار بی‌اطلاعی مینمود رئیس نظمیه وچند تن مأمور مسلح وارد اطاق شده از او خواستندکه هفت تیرش‌را تحویل دهد. حاج باباخان که موضوع را غیر قابل توجه میدانست شانه‌هارا بالا انداخته‌گفت «خودتان بیائید و بردارید» ولی‌هیچکس‌جرئت نکرد پیش رفته ازکمر او سلاحش را بردارد. این بود که خود وی آنرا برداشته بطرف رئیس نظمیه انداخت.دونفر از مأموران بازنجیری که داشتند و در پشت سر مأموران دیگرمخفی‌بودند غفلتاً ازپشت دستهای‌اورا بسته بزندان قلعه بردند ورئیس نظمیه نیزخبر آنرابحکمران‌برد. محسنی‌مینویسد که‌درآنموقع‌امیرالسلطنه‌وامیرفیروز فولادلو سخت مضطرب بودند ودر اطاق دیگری در انتظار عکس العمل حاج بابا بخود می‌لرزیدند.

آبی که در دلیری و بیباکی تالی مرتبهٔ حاج بابا خان بود ودر سفر وحضر، حتی درمهاجرت محرم ۱۳۳۰ آزادیخواهان، که حاج باباخان نیز باآنها بود، ازاو

---

[1] ــ این حکم باوعده‌هائی که امیر موقر بدو داده بود تطبیق میکرد.

جدا نمیگردید ، چون از دستگیری وی آگاه شده در صدد عکس‌العمل برآمد ولی بقول محسنی ازسرنوشت او و دوتن دیگر از یاران حاج باباخان که باوی آمده بودند خبری بدست نیامد .

اما قول شایع دربارهٔ دستگیری حاج باباخان چنان است که امیرالسلطنه در اطاق خود، که‌جمعی ازسران فولادلو نیزحضورداشتند، وقتی باحاج باباخان‌صحبت مینمود سخن از اسلحه وهفت‌تیر بمیان آورد وبا تعریف از هفت‌تیر حاج باباخان، برای ملاحظهٔ علامت کارخانهٔ آن اظهارعلاقه کرد . حاج باباخان آنرا درآورده برای تماشا بوی داد ودراین لحظه بااشارهٔ حاکم کسانی، که ازپیش دراطاق مجاور گماشته شده بودند ، غفلتاً وارد شدند ودستهای او را بسته بمحبس بردند وچون‌آبی یگانه همراه او ، درحیاط دست باسلحه برد او را نیز از بالاخانه تیرباران کردند .

آنچه از هردو روایت استنباط میشود آنست که حاج باباخان بعدازظهر روز هفتم شعبان ۱۳۴۰ قمری که ۱۵ روز از عید نوروز میگذشت ، بانیرنگ و دسیسهٔ امیرالسلطنه وامیر فیروز فولادلو درنارین قلعه دستگیر وزندانی گردید. اما ابهامی که در واقعهٔ دستگیری وقتل‌حاج باباخان برای ما باقی ماند شهرت حاکم به « قوام الایاله » است . چه درتمام مآخذ کتبی و نیز اظهارات سالخوردگان مطلع ، نام حکمران‌آنروز امیرالسلطنه ذکر شده ولی یکی‌دونفر ازکسانیکه نگارنده دراینباره باآنها مصاحبه‌کرده است اورا «قوام‌الایاله» گفته‌اند ودرتأیید نظرخود تصنیفی‌راکه نوازندگان‌آنروزمیخوانده‌اند شاهدآورده‌اند. گویا آن تصنیف خطاب بحاج باباخان سروده شده ویك بیت آن چنین بوده است :

«قوام سنی آل ایله‌دی قلعه‌ده قوناق ایله‌دی».

ممکن است که امیرالسلطنه لقب دیگری بدین عنوان نیزداشته‌است.

چگونگی قتل حاج باباخان

باری‌غروب‌همانروز خبردستگیری‌حاج‌باباخان درشهرشایع گشت و طرفداران او ، بویژه مجاهدان را بتکاپو انداخت. اینان ازهمه‌جاجمع شده سلاح‌دردست‌گرفتند تابقلعه هجوم

آورند وسردارخود رارهاسازند . لیکن درلحظاتی که آنان آمادگی میبافتند شخصی ازجانب نایب‌الصدر پیام آورد که بامذاکره باحاج نجفقلی‌محمدی،دائی‌حاج‌باباخان، چنین مصلحت دیده شده‌است که دست زدن بهرگونه اقدام تند ، راه آشتی‌را میبندد ورهائی اورا مشکل میسازد وچه‌بساکه جانش را نیز بخطر میاندازد . صلاح آنست که تأمل کنید تااز طریق مذاکره از او رفع گرفتاری شود . این گفتارمطالبی است که مرحوم محسنی در یادداشتهای خود آورده و اضافه کرده است که این پیغام ظاهر-الصلاح‌مجاهدان‌را ازاقدام مسلح بازداشت‌وشب‌فرارسید و آنچه‌مردم باور نمیکردند اتفاق افتاد .

شادروان‌نایب‌الصدر دراین‌واقعه‌ووقایع‌دیگرباچنین‌قیافه‌هائی‌مجسم گشته‌است ولی نگارنده لازم میداند دراین‌کتاب ازیك‌محبت وی نسبت بخود حقشناسی‌نماید.

درسال ۱۳۳۱ خورشیدی نگارنده در تهران ریاست دبیرستانی را برعهده داشتم . در تابستان آنسال انجمن شهر اردبیل سه نفر را برای شهرداری آنشهر برگزید و باتوجه بسوابق خدمات گذشته ، بامقتضیات دیگر ، آراء بیشتر آن نصیب نگارنده شد .

شهرداری در آن عهد درتیول برخی از متنفذین محل بود وشهردار بیش از یکی ازاین دوراه درپیش نداشت: یااجرای نظرآنان، که نتیجه‌اش بقابرمسندریاست ولی بدون امکان خدمت بمردم‌بود، ویا برهم‌زدن این سنت نامطلوب وتحمل مصائب وآثار ناگوار آن .

نگارنده راه دوم را انتخاب کردم زیرا بامبانی تربیت خانوادگی و اقتضای شغل اصلی، که معلمی وهدایت جامعه بود ، جزآن راه دیگری نمیشناختم . این کار بشدت مخالفت آنها را برانگیخت وخود وایادی شان را در اردبیل وتبریز وتهران باقدامات بسیار خشن وبیرحمانه‌ای علیه نگارنده واداشت . غافل ازآنکه

کاروانی که‌بودبدرقه‌اش‌لطف‌خدای   بتجلّی بنشیند بتجمّل برود

درآن تاریخ طبق تعرفهٔ قانونی از هرحلب روغنی که از اردبیل صادر میشد

مبلغی عوارض شهرداری دریافت میگردید . روزی مأمور وصول ، از یکی از آن متنفذین، که خدایش بیامرزاد، دربرابر صدور چندحلب روغن مطالبهٔ عوارض میکند واین کار کینهٔ اورا ، که هرگز عوارض نمی‌پرداخته است ، بشدت تحریك مینماید . بلافاصله بین او ویارانش پیکها ردوبدل وهمدردیها آغاز میگردد وسرانجام جلسه‌ای درخانهٔ یکی از آنها تشکیل میشود وپیشنهاد قتل‌شهردار، باتحریك چندنفر ازاوباش مطرح مذاکره قرارمیگیرد. گویا درآن مجلس بوده‌است که شادروان نایب‌الصدر آنهارا مذمّت‌میکند ودریافت چندتومان عوارض‌قانونی را مجوز قتل‌نفسی نمیداند.

باری‌امیرالسلطنه چون احساس کردکه نگهداشتن‌حاج‌باباخان درقلعه،موجب تحریك‌طرفداران‌وی وایجاد بلوائی‌خواهدشدکه احیاناً اوازعهدهٔ رفع آن‌برنخواهد آمد، این بودکه یکساعت از شب رفته ویرا تحویل امیرفیروز داد و خان فولادلو محبوس دست بسته را ازشهر خارج کردو باحفاظت جمعی‌ازتفنگداران خود بطرف « پیره سحران »[۱] ، که برسرراه آنطایفه ازشهر واقع‌است، حرکت داد وچون‌بدانجا رسید اورا بقتل رسانید .

مردم نیز داستان قتل او را چنین میگویند و سران فولادلو را عامل قتل وی میدانند حال آنکه آقای غلامحسین حبیب‌الهی، که درپاره‌ای از وقایع این شهر صاحبنظراست، ومادربعضی‌موارد دیگر نیز ببرخی‌ازگفته‌های ایشان اشاره کرده‌ایم، از قول نعمت نامی ازطایفهٔ اینانلو چنین روایت میکندکه من (یعنی نعمت) در آن زمان نوکرایمان‌خان ضرغام برادرنجفقلی‌خان اینانلو بودم. امیرالسلطنه‌حاج باباخان را درآن شب به ضرغام داد و من و ضرغام او را دست بسته تاپیره سحران آوردیم

---

۱ ــ در دوکیلومتری مشرق اردبیل تپه‌ای است وبربالای آن قبری دیده میشودکه در محل آنرا «پیله سحران» میگویند . مردم معتقدندکه درآنجا پیری ازقدیم مدفون است که بسحران معروف بوده‌است . معمرین اردبیل میگفتند که‌آنجا در قدیم یکی از محلات شهر بوده وبازار معروف‌کرم ابریشم، که‌مورخان باهمیت تجارت‌آن‌اشاره‌کرده‌اند ، درآنجاقرار داشته است .

ودر آنجا باتیرزده کشتیم .

مطلعین نحوهٔقتل‌او را چنین میگویند که وقتی حاج باباخان دست بسته‌بدانجا رسید امیرفیروز (بقول مرحوم‌محسنی) یاضرغام (بنابروایت حبیب‌الهی) بوی‌فحش داده سرزنش نمود . حاج باباخان که مرد مؤدبی بود وعلاوه بر آنکه خود ازفحش دادن‌ننگ داشت از ناسزاشنیدن نیز سخت رنج میبرد روبدو کرده گفت شرط‌مردی این نیست که انسان بیك محبوس دست بسته ناسزا بگوید . مردانگی آنست که دستهای مرا باز کرده تفنگی بدهید تاباهم بجنگیم و مردی خود را بیازمائیم . امیرفیروز (یابقول حبیب‌الهی ضرغام) ازاین‌جواب احساس خفت نمود ودستورداد «کاراورا تمام کنید». این‌بود که محافظین در کنار دیواریکی ازخرابه‌ها او را ازپشت هدف قرار دادند ودیوار خرابه را بروی جسد خون آلود وی انداختند .

هرچه بود چراغ عمر آن مجاهد دلاور درآن شب با توطئهٔ امیرالسلطنه و همدستانش خاموش گردید وتأسف واندوه فراوان عاید مردم‌اردبیل گردانید.

امیرالسلطنه‌چون ازمجاهدان‌ومردم میترسید پرده‌ازاین راز برنداشت،وگاهی باایادی مخصوص خود او را درتبعید وزمانی در زندان وگاهی نیز مقتول قلمداد کرد . خود نیز جرئت بیرون‌آمدن ازقلعه نداشت وجز در تشریفات بسیار ضروری از آن پناهگاه بیرون نمی‌آمد ودراین مواقع نیز فراش وقزاق زیادی دورخود جمع می کرد تاازانتقامجوئی دوستان حاج باباخان درامان باشد. چنانکه خوانین فولادلو نیز یارای آمدن بشهر درخود نمی‌دیدند و اگر هم ضرورتی ایجاب میکرد مخفیانه وگاهی بالباس مبدل وشب هنگام بچنین کاری‌دست میزدند . مرحوم محسنی‌مینویسد که حاج باباخان در موقع شهادت سه‌طغری چك نزد خود داشت که بابت حقوق گذشته بوی داده شده بود یکی باامیرموقر رسید دیگری بناظم السادات ولی از چك سوم خبری بدست نیامد .

مقدمات حرکت قوای دولتی برای سرکوبی عشایر اردبیل

هر روز که میگذشت داستان حاج باباخان کهنه‌تر میشد و کم کم خاطرهٔ او از یادها میرفت. با اینحال تنی چند از علاقمندان او از پای نمی‌نشستند و کسانی مثل مشهدی ابوالفضل رضازاده میرزا بیوک آقا واهب‌زاده، عباس محسنی و دیگران مخفیانه شبنامه‌ها منتشر می‌کردند و با امضاهای مستعار تلگرامها و نامه‌های شکایت آمیز بتهران و تبریز می‌فرستادند و چگونگی سرگذشت او، و زنده یا مرده بودنش را از مقامات مرکزی استعلام مینمودند. گویا از تهران دراین باره از امیرالسلطنه توضیح خواسته‌اند و او درجواب نوشته است که حاج باباخان برای تحقیق و بازجوئی به تبریز اعزام شده بود در راه فرار کرده ومراقبین برحسب وظیفه او را زده‌اند.

پنجماه و نیم ازقتل وی میگذشت وهنوز سرگذشت او جزو مبهمات بود. ماه محرم فرارسید ودوستان وی ازقول زنش خطابه‌هائی تهیه کرده بنوحه خوانان دادند تا درمجالس عزا عنوان کنند و ازحکمران بخواهند برای آنکه تکلیف شرعی آن زن ازحیث عده، کسوه و نفقهٔ شرعی روشن گردد اورا ازمرگ یاحیات شوهرش مطمئن سازد. امیرالسلطنه ازاین امر آگاه گشت وقبل از آغاز مراسم عزاداری نوحه‌خوانان وریش سفیدان محلات را بقلعه خواست واز آنان در اینباب تعهد گرفت که چیزی نگویند. حاکم علاوه براین اقدام درایام عاشورا نیز رضازاده ویکهفته بعد محسنی را دستگیر وتوقیف نمود ولی براثر وساطت جمعی آنها را آزاد ساخت.

دراین ایام اسماعیل آقا سیمیتقو، رئیس ایل شکاك درمنطقهٔ کردستان، باقوای دولت می‌جنگید وعشایراردبیل باشنیدن پیروزیهائی، که‌او بدست میآورد، برچیرگی خود میافزودند. روز هشتم محرم بود که خبرشکست او درشهرمنتشرگشت وجنب وجوشی در مردم پدید آورد. هرکس این خبر را بشارتی میدانست و بعنوان مژده بدیگری میگفت وآنرا مقدمهٔ زوال قدرت عشایر میشمرد وطبیعی است که‌شاهسونان ازشنیدن این اخبار اندوهگین میگشتند وفتح و فیروزی ارتش را سبب فنا وقطع

ترکتازیهای خود میدانستند تا آنجا که امیر فیروز رئیس طایفهٔ فولادلو روزی باطرافیانش گفت اگر بجای این خبر، خبر قتل یکی از فرزندانم را بمن میدادند صدبار برایم گواراتر از این واقعه بود.

باری اهالی شهردل وجرأتی یافتند ودست باقداماتی زدنداز جمله‌تلگرامهای متعددی بتهران وتبریز مخابره کردند واعزام نیرو برای سرکوبی عشایر را مصرّاً خواستارگشتند. اینک جواب یکی از این تلگرامها راکه از طرف سرلشگر امیر طهماسبی فرمانده لشگر و والی آذربایجان مخابره‌گشته است عیناً میآوریم:

«اردبیل. جنابان آقایان علما وتجار محترم. تلگراف مشروح آن جنابان وصول، تصور نمیکنم دراینموقع که تصمیمات دولت وعملیات قوای نظامی را در استقرار امنیت وانتظامات آذربایجان برأی‌العین میبینید درمورداردبیل بازتردید کنید. اگرچه اینجانب بجنابعالیان حق‌میدهم درآنمدت‌مکرر ازطرف متصدیان اموروعدهٔ احقاق حق داده شده نتیجه‌بروز نکرده لیکن موقع حالیهٔ آذربایجان ونظریات قطعی دولت درتأمین وتنظیم تمام ایران اقتضای این تصورات را نداشته ونمی‌بایست‌وعدهٔ اینجانب را موهوم بدانید زیرا از ساعت اولی که زمامداری این ایالت را عهده‌دار شده‌ام تمام فکر وخیال خود را در آسایش قاطبهٔ اهالی وتأمین تمام ولایات حوزهٔ ایالتی مصروف داشته واینک‌درنتیجهٔ اقدامات، کارکردستان الحمدالله بخوبی‌خاتمه پیدا کرده عملیات قوای نیرومند دولت آنصفحه را امن ومنظم نمود. دیگرتردیدی باقی نیست که ازآنصفحه بسایر نقاط سوق و کلیهٔ اهالی این سامان از لذت امنیت بهره‌مندخواهند بود. مخصوصاًنظر باطلاعاتی که‌شخصاً ازاوضاع اردبیل‌ومظلومیت اهالی آنجاها دارم مقدم برسایر نقاط بانتظامات‌آنجا اقدام وامروز مقدمهٔ قشونی که برای اردبیل تخصیص داده شده وارد تبریز شد. فقط یکی دو روز متوقف خواهد شد که‌بعضی نواقص ضروریهٔ افراد تکمیل‌وانشاالله روز سیم بطور حتم طرف‌اردبیل رهسپار هستند. از توجهات قادر ذوالجلال امنیت برقرار، بزودی ریشهٔ اشرار از همه‌جا قطع، اهالی بانهایت راحتی واطمینان قلب دربستر امنیت غنوده، سختی‌های

ایام‌گذشته‌را بکلی فراموش نمایند. ۲۳ سنبله (۲۲محرم) . ایالت نظامی آذربایجان امیرلشگر».

آنچه دراین تلگرام قابل توجه است اعتراف واقراری است که والی نظامی دربارهٔ مظلومیت ساکنان این شهر نموده واز وعده‌های مکرری که درگذشته دولتها برای تأمین رفاه مردم این‌سامان داده وعمل نکرده‌اند اظهار تأسف نموده است.

واقعه‌ای معروف به «پلیسون‌قرالماسی»

درمورد تهیهٔ مقدمات سرکوبی عشایر بی‌مناسبت نیست‌که در حوادث سال ۱۳۴۰ قمری ، به‌واقعه‌ای‌که به «پلیسون قرالماسی» شهرت یافته است اشاره‌کنیم و آن عبارت از بغضب آمدن رحمت‌الله نام پلیس نظمیهٔ اردبیل بود .

کلمهٔ ترکی «قرالماخ» که معنی تحت اللفظی آن درزبان فارسی «سیاه‌شدن» است مجازاً مفهوم «مغضوب شدن» دارد و بدین معنی در جائی استعمال میشود که شخصی براثر کفروالحاد یاعدم اعتقاد وتوهین بمقدسات مذهبی مورد غضب‌معنوی قرارمیگیرد وچون درچنین موقعی رنگ صورت انسان‌غضب شده بسیاهی‌میگراید ازاینرو آنرا «قرالماخ» میگویند .

غضب کرده شدن ممکن است ازلحاظ روانشناسی بیك حالتی تعبیر شود که آنرا باصطلاح‌خارجی «شوك» میخوانند وبراثر تحریك‌شدید عصبی حاصل میگردد و در بعضی مواقع ندامت شدید وجدان و فشار ناگهـانی روحی سبب آن میشود ودرهرحال ازحیث معتقدات مذهبی درمفهومی بکار میرود که مابدان اشاره کردیم.

درایامی که موضوع سخن‌ماست ماشین وکامیون دراین شهر واصولاشهرهای دیگر ایران نبود و حمل ونقل بوسیلهٔ چهارپایان صورت میگرفت و چون دولت ، بویژه درآن روزگار که مقارن باآخرین سالهای حکومت قاجار بود ، اسب و استر بقدرکافی نداشت درموارد قشون کشی ونقل وانتقالات نظامی ، شروع بجمع‌آوری چهارپایان مردم شهر واطراف میکرد وپلیسهای نظمیه درهرجاکه سراغ بارکشی‌را می‌گرفتند بزور وتهدید واردخانه شده حیوان را بیرون میکشیدند ومیبردند ودراین

ماجری بیش ازهمه ، خانواده‌های عاجز ودرمانده مورد تهاجم واقع میشدند . اما متنفذین بااطلاعی که قبلا از «اسب وقاطربگیری» بدست میآوردند اسب واسترخود را از شهر بیرون میفرستادند .

ضعیف ودرمانده شدن را نمیتوان تنها درآن دوره وآن شهرسبب تعدی وتجاوز دیگران دانست بلکه‌این امردرهمهٔ زمانهاومکانها صادق بوده وعجز وناتوانی‌موجب بیچارگی وبی‌نوائی شخص شده است .

نگارنده بحکم شغل اصلی خود ، که معلمی وتربیت جوانان است ، بآندسته ازخوانندگان این کتاب ، که ازطبقهٔ جوان میباشند وهنوز سردوگرم ایام نچشیده‌اند، سفارش‌مینماید که بکوشند وخودرا همواره قوی‌سازند واین‌امری‌است که‌ازهرجوانی ساخته میباشد .

مراد ازقوی‌بودن تنهازورمندی‌وتوانائی‌جسمی‌نیست بلکه منظورعمده‌بدست آوردن‌موقعیت ممتاز اجتماعی‌است‌وبرای این کارقوت معنوی وتفوق فکری وعلمی بیش‌ازقدرت‌جسمی‌ضرورت‌دارد. شخصی که‌بزیورعلم‌ودانش‌وفضائل‌اخلاقی‌وانسانی آراسته شود پیوسته مورد احترام دیگران قرارمیگیرد بشرط آنکه این کمالات را از رهبانیت وگوشه‌گیری دور دارد وانتخاب دوستان موافق وحشر ونشر باآنها، بویژه باخدمات عقلائی‌بهمنوعان، موقعیت بهتری برای خودکسب نماید وگرنه دهر نیز هرجا زبونتری است براو چیره خواهد شد .

باری درسمت مغرب ، درکنار شهر ، درمحله‌ای که بعداً به «معجز» معروف گردید ، خانوادهٔ فقیری بود که یك اسب سفید داشت و باصطلاح اهل آن خانه ، نان‌آور خانواده محسوب میشد ،و فتح‌الله نام پدر آن خانواده با کرایه‌ای که از بارکشی باآن اسب بدست میآورد معاش اعضای خانواده را تأمین مینمود.

رحمت‌الله پلیس‌نظمیه،مثل پلیسهای دیگر، مأموریت داشت که درهرجا اسبی سراغ بگیرد آنرا گرفته بنظمیه بیاورد. او روزهشتم شوال ۱۳۴۰ قمری بخانهٔفتح‌الله

آمد و آن‌اسب را ازطویله بیرون کشید.زن خانواده اورا بحضرت ابوالفضل‌عباس‌بن علی(ع) سوگند داد وبدبختی‌خانواده را باازدست دادن‌آن‌اسب یادآورشده انصراف اورا خواستار گردید. ولی رحمت‌الله بدون توجه باسترحام آن زن براسب سوارشد وراه نظمیه را پیش‌گرفت.

اوهنوز مسافت زیادی از آن خانه دور نشده بودکه در وسط کوچه از اسب بزمین‌افتاد وجسد بیجانش‌نقش‌برزمین‌گردیددرحالیکه‌رنگ‌صورتش‌نیزسیاه شده‌بود. اسب بلافاصله بخانه برگشت وعابرین وساکنان خانه‌های اطراف بتماشا برآمدند .

واقعه فوراً درشهرشایع شد ومردم دسته‌دسته بدیدن نعش‌سیاه‌شدهٔ رحمت‌الله، که ازآن ببعد لعنت‌الله نامیده شد ، رفته آنرا سنگباران کردند.آنگاه طنابی بپایش بسته با طبل وشیپور درکوچه و بازار گردانیدند و سرانجام جسد را ، که قسمتی از گوشت‌آن براثر کشیده شدن در زمین از بین رفته بود ، زیر پل داشکسن انداختند . ازاین تاریخ آن اسب احترام بزرگی یافت و خانهٔ صاحب آن ، کـه بخانهٔ معجز معروف شد ، مورد توجه قرارگرفت ونذرونیاز زیادی عایدآنها گردید.

درآندوره اطراف شهر ناامن بود و کاروانها مورد دستبرد دزدان و راهزنان قرار میگرفتند . بعضی از کاروانیان با اجرت زیاد اسب معجز را کرایه میکردند و آنرا ، که پرچم کوچك سبزرنگی هم برپالان آن نصب مینمودند ، پیشاپیش‌کاروان قرار میدادند و چون عشایر و راهزنـان ، چنانکه درجای خود گفته‌ایم ، ازحضرت ابوالفضل علیه‌السلام ترس داشتند جرأت نمیکردند که آن کاروان را غارت نمایند. گاهی بعضی ازکاروانها اسب سفید دیگری را درجلو کاروان می‌انداختند و موقعیکه با راهزنانی مواجه میشدندآنرا اسب معجز معرفی میکردند .

دراین‌واقعه نیزشعرا اشعاری سرودندکه چندبیت‌ازیکی‌ازآنهاچنین‌بوده‌است:

گنه هشتم شهــــــــر شوالده	تماماً مین اوچ بوز چهل سالده
اولوب حکم بی نظم نظمیه‌دن	نـه نظمیه دن بلکـه ظلمیه دن
گیروب ایولره آتلاری آختاروب	گزوب هریری هرنه‌آت وارتاپوب

وبالاخره گوینده با اشاره برحمت‌الله گفته‌است :

بظاهر اگر رحمت اللهی دی ولی باطناً لعنت اللهی دی[1]

ورود قشون دولتی و تحریکاتی علیه آزادیخواهان

باری وعده‌های سرلشگر طهماسبی درست درآمد و بفاصلهٔ ده روز ستونی ازقوای دولت بفرماندهی سرهنگ عباسخان البرز وارد اردبیل شد . مردم با شور و شعف زایدالوصفی از سربازان وطن استقبال کردند و با دست زدنها و هورا احساسات قلبی خودرا نثار قدوم آنان نمودند. آنروز نیز از روزهای دیدنی اردبیل بود. مردم که سالیان ممتدی ازدست جمعی عشایرخونخوار، که آلت اجرای مقاصد یکمشت مستبد ومتنفذ شهرشده وهرچند صباح یکبارموجب قتل وغارت سکنهٔ بی‌پناه می‌گشتند ، بجان‌آمده بودند ؛ سربازان دولت را حامی وناجی خود دانسته با شوق و ذوق زیادی به‌پیشواز رفتند وجلوی پای آنان قربانیها نمودند.

چنانکه گفته‌ایم درآنموقع درشهر دوتیرگیهائی بود. دریکطرف مجاهدان و آزادیخواهان‌بخونخواهی حاج‌باباخان ودرمقابل آنها حاکم‌جبار ویاران مستبداوقرار داشتند . عشایر، مخصوصاً فولادلوها، از ورود قشون نگران بودند وباترس از کیفر اعمالشان حامیان شهری خود را بچاره‌جوئی وامیداشتند. این بود که بقول محسنی مستبدین‌بدست‌وپا افتادند وبرای‌اجرای‌نقشه‌هائی که‌طرح کرده‌بودند خودرا بفرمانده ستون نزدیك نموده خانهٔ شادروان مبشردفتر را درمحلهٔ اوچدکان برای سکونت وی آماده ساختند .

مبشردفتر مرد مؤدب و متینی بود ولی چون پدرش در قلعه بدست مجاهدان قفقازی کشته شده بود بـا مشروطه خواهان ضدیت مینمود و ازمخالفـان سرسخت مشروطیت بشمار میآمد . محسنی درنوشته‌های خود سرکردهٔ مستبدین آن ایـام را

---

[1] ـ یعنی باز درهشتم شوال سال ۱۳۴۰، ازنظمیهٔ بی‌نظم حکم‌شده‌است‌که واردخانه‌ها شده اسبها را بگردند. وهرچه اسب است پیدا کنند... بظاهر اگراین شخص رحمت‌الله بود ولی باطناً لعنت‌الله بود .

نایب‌الصدر دانسته و مبشر را نیز «پارطیهٔ» او محسوب داشته است . او مینویسد که اینان دور وبر عباسخان را گرفتند و با تلقیناتی که در وی نمودند عطوفت و محبت وی را نسبت بفولادلوها جلب کردند و متقابلاً هرچه توانستند کینه و عداوت اورا دربارهٔ آزادیخواهان برانگیختند.

آزادیخواهان نیز بیکار نماندند وسرانجام براثر اقدامات مداوم آنها امیرالسلطنه ازحکومت معزول گشت ودستور دستگیری واعزام تحت‌الحفظ اوبسرهنگ‌عباسخان ابلاغ گردید. مستبدین برای لغو این دستور ونگاهداری او بدست وپا افتادند لیکن اقدام‌آنها بجائی‌نرسید ودر دههٔ اول ماه صفر ۱۳۴۱ قمری دستور رسیده بموقع‌اجرا گذارده شد .

امیرالسلطنه ، کـه گفتیم از دستیاران رشیدالملك و ، بقول سالخوردگان از دوران صباوت درخدمت اوبود، دراین ایام ازدست یاران حاج باباخان بتنگ آمده واز اقدامات پی‌گیر آنها درمانده شده بود. درماندگی او وقتی بیشترشد که شمس‌ـ الدین‌خان حقی رئیس نظمیه ومحرم اسرار و همه‌کارهٔ او عوض شد ونیز مقالات تند وآتشینی علیه خود وی درجراید مرکز طبع ونشریافت وسرانجام بدان وضع موهن از اردبیل رفت وسردارفاتح بحکومت اردبیل وارد شد .

ورود قشون دولتی ، چنانکه گفتیم ، مایهٔ دلگرمی مردم بود وخود جانی‌تازه بردلهای افسردهٔ سکنهٔ این محیط محسوب میشد اما بی‌تجربگی فرمانده آن درامور غیرنظامی ، بویژه بی‌اطلاعی او از وضع اجتماعی اردبیل وحمایت وی ازیکی از دو دستهٔ مخالف، موجب تشدید دوتیرگیها گردیدومشکلات جدیدی پیش‌آورد.

عباسخان که براثر سکونت درخانهٔ مبشر، دانسته یاندانسته، بامستبدین دمساز شده بود باآزادیخواهان بنای مخالفت گذاشت وبتلقین اطرافیان خود بآزار و اذیت اینان پرداخت. محسنی در یادداشتهای خود دراینباره مطالبی نوشته وازجمله دربارهٔ رفتار عباسخان نسبت به‌میرزابیوك آقا واهب زاده چنین آورده‌است که:

درسالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ قحطی ومجاعه در اردبیل بیدادکرد وگروه کثیری

ازمردم را بهلاکت رسانید. عدهٔ زیادی از اطفال ، باازدست دادن پدران و مادران خود بی‌سرپرست‌گردیدند وبراثر نداشتن کفیل معاش درمعرض مرگ قرارگرفتند. میرزا بیوك آقا ، که مرد رحمدل وحساسی بود، اعاناتی ازدموکراتها ودیگران‌جمع کرد وموجبات نگهداری دویست‌نفر از اطفال یتیم را درخانهٔحاج یوسف لنکرانی فراهم ساخت. بعداز سالهای قحطی ، چون اعاناتی جمع نشد ، نگهداری آنهانیز میسر نگردید و چون کسب وکار نیز در شهر از رونق افتاده بیکاری و درماندگی گریبانگیر مردم‌گشته بود اینها از کمکهای مؤثر افراد نیکوکار محروم شدند. شبها را بامذلت وسختی در پشت بام سنگك خانه‌ها وزیر گنبدهای بازار بصبح میآوردند وروزها نیز باگدائی لقمه‌نانی بدست‌آورده سدجوع مینمودند.

دریکی از روزهای سرد اردبیل اینان دورهم جمع شده دسته جمعی از بازار میگذشتند و اشعار سرود مانندی ، که مفهوم آن درخواست مساعدت ، بخصوص تقاضای لباس‌گرم بود ، میخواندند. قضارا سرهنگ عباسخان باآنان برخورد کرد و آنرا یکنوع بی‌نظمی در محل مأموریت خود دانست. مخالفان ، که درپی چنین فرصتی بودند ، میرزا بیوك آقا را محرك آنها قلمداد کردند وباشاره بشایعه‌ایکه اسدالله خان دربارهٔ وی در آستارا منتشر کرده بود چنین وانمودند که وی عامل بالشویکهاست وبدینوسیله میخواهد قیام کمونیستی‌راه انداخته این مرام منحوس را دراین ولایت اشاعه دهد.

عباسخان دستور توقیف اورا بشهربانی داد ومیرزا بیوك آقا تحت بازجوئی درآمد. اودرجواب استنطاق، اتفاقات شهررا پیش کشید وباتوضیح اقدامات‌نابکاران، توطئهٔ قتل حاج باباخان و وقایع ناگوار دیگری ، که همهٔ آنها باهمکاری و دسیسهٔ مستبدان صورت‌گرفته بود، قسمتی‌ازاقدامات‌آنانرا بازگو کرد واین جلب‌وبازجوئی را نیز پردهٔ دیگری از آن «تراژدی» قلمداد نمود. بااینحال وی مدتی در زندان ماند وچون شهربانی مدارك‌کافی‌برای تحریك‌گدایان ازطرف اونیافت وباتحقیقات‌دامنه‌داری که‌کرد ویرا بیگناه دانست از زندان آزادگردید.

مستبدین وقتی از آزادی او آگاه شدند درصدد بر آمدند که شخصاً وی را مجازات کنند ولذا دو نفر از اوباش را باتطمیع ، به‌ضرب وجرح وتهدید او واداشتند . این دو ولگرد دریك شب‌تاریك ، در خرابه بازار (جنب سرای زنجیرلی) جلوی او را گرفتند وپس از درآوردن ساعت طلایش درصدد اجرای دستور بر آمدند . آقای غلامحسین حبیب‌الهی که راوی این داستان است مینویسد که رفتار واهب‌زاده با آن دوتن ، درآن صحنهٔ تأثرآور، بقدری پدرانه ومحبت‌آمیز شد که آنان از کردهٔ خود اظهار ندامت کردند و آلت دست شدن خودرا بمستبدان، برای انجام این کار، معلول استیصال ودرماندگی زندگی گفتند. شرمندگی آنها وقتی بیشتر شد که درجریان حملهٔ آنان بواهب‌زاده ، چندنفراز شناسان او از آنجا میگذشتند وبامشاهدهٔ این صحنه در صدد مساعدت بوی بر آمدند . لیکن او آندورا از دوستان خودمعرفی کردوعابرین را بادامهٔ راه واداشت .

مأموریت سرهنگ عباسخان در اردبیل زیاد طولانی نشد وبراثر چنین کارهای ناصواب احضار گشت وسرهنگ ابوالحسن پور زند به‌جانشینی‌وی باین منطقه‌آمد. ورود زند مصادف باطغیان طایفهٔ آراللو گردید وقشون مأمور سرکوبی آنهـا شد . آراللوها ازطوایف برجستهٔ شاهسون بودند و خوانین آنها دربین کلانتران سی‌ویك طایفهٔ دیگر اسم ورسم واحترام خاصی داشتند . بااینحال دربرابر قوای دولت بیش ازسه روز تاب مقاومت نیاوردند وباتسلیم رؤسای آنها غائله خاتمه یافت واین‌اولین موفقیت ارتش درمقابل عشایر گردید .

حسینعلی‌خان گالش نیز ازجمله کسانی بودکه موجب بی‌نظمی‌هائی درجنگل وصفحات آستارا میشد. اورانیز باتفاق پسرانش درآنجا بدام‌انداختند وامید عشایررا ازیاری او قطع نمودند .

ابوالحسن پور زنـد مأموریت خود را جمع آوری سلاح اعلام کـرد و از امیر عشایر و برادرش رشیدالممالك رؤسای طوایف خلخال ، و نیز حسینعلیخان وسوزی‌خان ازبزرگان طـایفهٔ فولادلو ، که در اینموقع درشهر بودند ، خواست که

اسلحهٔ موجود درطایفه‌ها را جمع آوری وتحویل دهند. آنان وعده کردند که بمحل خود برگردند و آنها را گردآورده تسلیم نمایند ولی این‌را حیله‌ای برای خروج خود ازشهر قرار دادند وچون رفتند بازنگشتند واین خود بهانه‌ای برای آغاز جنگ بین آنان وقشون دولتی گردید.

اقدامات قابل نکوهش زعمای اردبیل

بهمان نسبت که اختلاف بین‌فرماندهان قشون وسران‌عشایر شدت‌مییافت بین‌دسته‌های آزادیخواه ومستبد نیز کشمکش سخت‌ترمیشد وبدبختی‌های تازه‌ای‌برای‌مردم فراهم‌میساخت حوادثی که در گذشتهٔ نزدیك دراین‌شهر رخداده وشیرازهٔ زندگی‌مردم‌را ازهم‌گسیخته بود ایجاب میکرد که عقلای هردو طرف اختلافات راکنار بگذارند ودر راه تأمین آسایش عمومی‌دست اتحادبهم داده درعمران شهر وبهبود امور اقتصادی‌واجتماعی صمیمانه کوشش نمایند. لیکن برعکس دامنهٔ نفاق‌را روزبروز توسعه میدادندوآتش اختلاف ودوتیرگی را بیش ازپیش تیزتر میساختند. تجارت وداد وستد عمده غالباً بدست آزادیخواهان ودموکراتها بود وغلات وحبوبات در اختیار مالکان ومستبدان قرارداشت واینددسته شب‌وروز درفکر دسیسه ومبارزه بایکدیگر بودند ودراین‌میان جماعت بیگناهی مستأصل ودرمانده میشدند.

ماامروز وقتی دورنمای این بازیهای کودکانه را تماشا میکنیم تأسف‌میخوریم که چرا آنان اینچنین می‌اندیشیدند وبجای آنکه میدان دید خود را وسیعتر کرده‌از پیشرفت ممالك جهان وتوسعهٔ مسائل کشاورزی و اقتصادی، ودگرگونیهای اصول زندگی اجتماعی اطلاعات کامل وکافی بدست آورند و محیط زندگی خود را بهتر گردانند بکارهـای بی‌ارزش و کوچکی، علیه یکدیگر، می‌پرداختند وحتی از افترا وتهمت بهمدیگر بازنمی‌ایستادند.

خوانندهٔ محترم برما ایراد نگیرد که ماخود را ازمنطق دموکراتها ومستبدین آنروز برکنـار نگهداشته‌ایم و بعداز نمیقرن، که آرامشـی در محیط دیده میشود بخورده‌گیری ازآنها برخاسته‌ایم. مانیزاگر جزو آن دموکراتها بودیم فنای‌مستبدین ومـالکان ستمکار آنروز را وجههٔ همت خود قرار میدادیم چنانکه اگر در «پارطیهٔ»

مستبدین نیز میشدیم از هرکوششی برای اضمحلال آن فرقهٔ «ضاله» باز نمی ایستادیم. اما اگر طرفدار هیچیك نمی‌شدیم ودر ردیف اکثریت مردم درمانده و بیچارهٔ این شهرقرار میداشتیم جزاین فکری نمیداشتیم که چگونه ایندودسته بسروجان یکدیگر افتاده وبکارهای بیفایده‌ای اقدام مینمایند. برای آنکه نمونه‌ای ازتلاش خصمانهٔ آنان‌را بیاوریم بااقتباس‌از نوشته‌های‌محسنی گوئیم که مستبدین‌باتغییرعباسخان نقشه‌های‌خود را ناتمام‌دیده دلتنگ گشتندوباورود ابوالحسن پور زندبکوششهای دیگری‌برخاستند تا هرآینه او را نیز در اختیار خودگیرند . ولی چون نتوانستند دست بدسایس و تحریکات جدیدی زدند و از جمله علیه سرهنگ ابوالحسن خان نامه‌ها و راپرتها وشکایتهائی به‌امیرلشگر عبدالله‌خان طهماسبی ، والی نظامی آذربایجان ، فرستادند وچنین گفتند که ابوالحسن‌خان میخواهد داستان لاهوتی را دراردبیل تجدید کند ودر این نقطهٔ حساس آذربایجان بفعالیتهای سیاسی نامساعدی ازآن قبیل دست بزند .

دموکراتهانیز متقابلا شروع بارسال نامه‌های تندی‌به‌تهران‌وتبریز کردندودرآنها، بجای‌آنکه برای تأمین رفاه و آسایش مردم تقاضای مساعدت نمایند ، بااین دسته از همشهریان خودکفر ابلیس بستند. ماقسمتی ازیکی‌ازآن نامه‌هاراکه درصفحات ۵۰۴ تا ۵۰۷ یادداشتهای مرحوم محسنی درج شده است برای نمونه ذیلا نقل میکنیم :

«مقام منیع امارت جلیلهٔ لشگرشمال غرب دامت شوکته‌العالی.

اوضاع اردبیل واطراف ازچند سال قبل رقت‌آور ، ودهات‌خرابه ولم‌یزرع اهالی بالمره مستأصل و پریشان ، ودستهای خارجی ازآستین نایب‌الصدرها ومبشرها و رئیس تلگرافها نمایان ، ایلات اردبیل خصوصاً خوانین فولادلو را آلت اجرای مقاصد منحوسهٔ خودشان قرارداده، اردبیل را زیرورو کرده، اعمال شنیعهٔ ایشان در صفحات تاریخ باقی ومحو شدنی نیست . اینها یکدسته اشراف معروف به‌پارطیهٔ منحوسه هستند که در دورهٔ رژیم استبداد روس میان قنسول وفرمانده قشون، که‌هردو نمایندهٔ یکدولت بودند ، چنان تخم ضدیت ونفاق درمیان دو نفرمأمور کاشتند ، در نتیجه هردونماینده را ازطرف‌دولت‌برای استنطاق ورسیدگی بتفلیس‌احضار کردند[1]

۱ــ اشاره است باختلاف کنسول روس بافیداراوف فرمانده قشون آندولت دراردبیل.

البته ممکن است در میان مأمورین دولت علیه از این شیطنت‌ها بنمایند. اگر تاریخ شرم‌آور حیات ایشانرا مشروحاً تذکر دهیم اسباب تلمین وعلاوه قلم ازتحریرنفرت خواهدکرد. اگردولت از مبشر سوآل نماید این ثروت هنگفت را از کجا تحصیل کرده غیراز اینکه جواب بگوید از بیت‌المال مسلمین عنوان دیگری ندارد. دراین اواخرکه دولت‌تصمیم گرفته صفحهٔ آذربایجان‌را ازلوث وجود اشرار پاك واهالی‌را بعطوفت ومهربانی دولت امیدوار نماید بااعزام یکعده قوای نیرومند، بریاست‌عباس خان سرهنگ اهالی رامطمئن ساخت. محض ورود همان اشخاص بی... دور اورا محاصره آنچه لازمهٔ استفاده بود در سایهٔ آنتریکات نایب‌الصدر و پارطیه‌اش بعمل آوردند وعباسخان یك‌نفرت عمومی باخود همراه برد...»[۱]

مابقیهٔ آن‌نامه‌را، برای‌حفظ حرمت کتاب خود، نمی‌آوریم ومفهوم قسمتی‌از مندرجات‌آنرامینویسیم که‌درآن‌ازشرارت‌امیرعشایر، غلام‌آراللو وامیرفیروزفولادلو وبرادرانش درگذشته مطالبی‌بیان‌گشته‌است وازخدمت بعضی‌ازآنان بانگلیسیها ونیز همکاری وپشتیبانی‌مستبدین‌شهر، سخنانی بمیان آمده وتنبیه آنان، بخصوص طایفهٔ فولادلو، که‌بیش‌از نودپارچه ده‌ومتجاوز از چهارمیلیون‌تومان ثروت منقول داشته‌اند، درخواست‌گردیده است.

ماباز با یادآوری خرابی آنروز شهر، و درماندگی شدید مردم و فقر و فاقه وبدبختی‌عمومی، اندوه فراوانی ازاین قبیل کارهای نابخردانه در وجدان خودحس میکنیم وبکار رفتن افکار وقلمها واوقات عزیز متفکرین وثروتمندان شهررا، در این اقدامات‌کوچك و دشمنی‌آور، ناروا میدانیم وبعنوان جواب مقدر برای کسانیکه ممکن است از نظر هریك از طرفین، آن کارها را لازم بدانند، میگوئیم فکر وقلم وزبانی که میتوانست درراه جلب‌مخالف بکار رود ونتیجهٔ‌آن تأمین آسایش‌عمومی

۱ـ عباسخان باردیگر درسال ۱۳۱۸ خورشیدی بنام سرتیپ البرز بفرماندهی لشگر ۱۵ اردبیل منصوب شد. وقتی‌خبر انتصاب او باردبیل رسید برخی ازکسانی‌که سابقهٔ‌خوشی بااو نداشتند بمسافرت رفتند.

گردد چرا باید دریك‌شهر موجب عداوت ودشمنی بین خانواده‌هائی شود که‌دختران آنها درخانهٔ همدیگر بزناشوئی رفته‌اند و یادیوار بدیوار همسایهٔ یکدیگر میباشند ، آنهم بدست جمع معدودی که بزرگان وزعمای شهر قلمداد میشدند .

آمدن امیر لشگر عبدالله‌خان‌طهماسبی باردبیل

کنشها و واکنشهای مستبدین نیز بسیار زننده وتأثر آوربود وتمام همت ونیروی مغزی آنان هم بطرح نقشه‌های‌شیطنت بار برای از بین بردن مخالفان یاخنثی کردن اقدامات آنها مصروف‌میگردید وبقول‌گذشتگان‌گاهی ازدایرهٔجوانمردی نیز خارج میشد .

مادربارهٔ مبارزات این دوجبهه سخنان زیادی ازپیشینیان شنیده‌ایم که از ذکر آنها صرفنظر مینمائیم وبیکی از اقدامات مستبدین از روی نوشته‌های محسنی‌اشاره کرده مینویسیم که رفتار سران عشایر وعدم ایفای آنان بعهدی که برای جمع‌آوری اسلحه بفرمانده قشون‌داده بودند ونیز اقدامات خصمانهٔ این‌دودستهٔ مستبدودموکرات موجب شد که امیر لشگر طهماسبی، والی نظامی آذربایجان ، شخصاً باردبیل سفر کند وبامور پراکنده وبیسامان این حدود نظم ونظامی بدهد .

مسافرت اومجال جدیدی فراهم کرد که هردو دسته اقدامات تازه‌تری شروع نمایند وبابزمین زدن حریف موقعیت خودرا ممتازگردانند. ازجمله اینکه مستبدین، که باعشایر همدست بودند ، چون شنیدند طهماسبی نوروزخان ، برادر امیر فیروز فولادلو را ،که معروف به‌امیر تومان بود ، احضار کرده است باو یاد دادندکه اگر امیرلشگر دربارهٔ علت نیامدن وی بشهر از او سوآلاتی کند وی دموکراتها ، بویژه میرزا بیوك آقا واهب‌زاده را معرفی کرده بگوید که تهدیدهای نامبرده سبب این کار است ، وموجباتی فراهم آوردکه امیرلشگر نسبت بدفع شرآنها اقدام کند .

نوروزخان چنین کرد وپس از شرح و بسط مفصلی بامیرگفت که ما واهمه داریم سوء قصدی علیه‌ما صورت‌گیرد وعکس‌العمل آن‌نظم ولایت را برهم زندوتا این دستهٔدموکرات نما، بخصوص‌میرزا بیوك‌آقا بالشویك، دراین شهراست آسایش

برای مردم نخواهد بود.

طهماسبی میرزا بیوک آقارا احضار کرد و بقول بعضی، پس از آنکه سیلی محکمی برصورت او نواخت، دستور توقیف داد. خبر توقیف او چون ببازار رسید هیئت تجار باتفاق بمنزل امیرلشگر رفتند و اعلام تحصن نمودند. امیر لشگر که در آن موقعیت حساس از تحصن تجار نگران بود، نمایندگان آنهارا نزد خود خواست و حاج صدرالاشراف و حاج کاظم زمانی بنمایندگی بازرگانان باوی سخن گفتند و موقعیت و اهب‌زاده و مبارزات سیاسی او را درراه مشروطیت وحفظ استقلال ایران شرح دادند و بااشاره بدو دستگی موجود، بین مستبدین و آزادیخواهان، او را متوجه دسیسه‌ایکه بوسیلهٔ نوروزخان فراهم شده بود گردانیدند. در نتیجه دستور استخلاص وی صادر شد وتجار او را باخود برداشته به‌تجارتخانه‌اش بردند.

ما از این پیشامد نیز احساس خجلت می کنیم زیرا بجای آنکه هیئت تجار شهر باآنوضع نزد والی رفته برای توسعهٔ امر تجارت، باعمران و آبادی شهری، که در نتیجهٔ این کشمکشها روبویرانی میرفت، درخواستی نمایند یکنفر را، که بادسیسهٔ دستهٔ دیگری از همشهریانش توقیف گشته بود، مستخلص گردانیدند.

باری گفتیم که عامل مهم مسافرت امیرلشگر باردبیل خودداری عشایر فولادلو از تحویل سلاح وشرارت هائی بود که گاه و بیگاه از آنان، باچاپیدن دهات یا قتل و دزدی، سرمیزد وامنیت منطقه‌را بخطر میانداخت. طهماسبی خودش نیز دربرخورد بانوروزخان لزوم تحویل اسلحه‌را یادآور شد و نوروز خان نیز مثل برادرانش ازامیر لشگر مهلت خواست تابمیان ایل رفته سلاحهای موجود راجمع آوری کند وتحویل فرمانده قشون نماید. ولی اوهم رفت ومثل برادرانش برنگشت. امیرلشگر از این امر دلتنگ شد و آنهارا تهدید به‌جنگ نمود.

امیرعشایر، دائی نوروزخان، وحسینعلی خان فولادلو که برای احترام طهماسبی بشهر آمده بودند ظاهرا خودرا ازاین رفتار نوروزخان دلتنگ نشان دادند وباکسب اجازه ازامیر لشگر، برای تعقیب وی وتسریع درجمع آوری سلاح، از شهر بدر رفتند وازمراجعت بشهر وایفای بعهد خودداری نمودند. طهماسبی این بار رشید۔



میرزا بیوک آقاواهبزاده دربین هیئت تجار ومحترمین اردبیل.
نشستگان از راست بچپ شادروانان : حاج محمدصادق تقی‌زاده ، حاج نجفعلی محمدی ، حاج یوسف صادقی ، میرزا بیوک آقا واهب زاده ، ملك‌التجار، حاج صدرالاشراف مصطفوی ، حاج‌کاظم زمانی ، حاج‌محمدحسین حبیب‌الهی ، حاج وهاب صمدی.

الممالك برادر امیر عشایر را درپی آنها فرستاد ولی‌ازاین کارنیز نتیجه‌ای نگرفت وفرمان حرکت بسپاهی که در اردبیل آماده بود صادر کرد .

جنگ فولادلوها وقشون دولتی

جمعی ازخیراندیشان اردبیل در اینباره وساطت کردند وانجام‌امررا ازراه مذاکره وسازش بهتر از برادرکشی و جنگ قلمدار نمودند . طهماسبی گفتار آنها را پذیرفت و هیئتی را مرکب ازحاجی فرج حاجی‌خواجه لو ، سرهنگ دوم محمود خان امین ، نایب‌الصدر ، وکیل الرعایا ، حاج تقی وهابزاده ، میرزابیوك آقاواهب زاده‌وحاجی کاظم زمانی برای اتمام‌حجت نزدآنان فرستاد .

این هیئت ، که‌ازموافق ومخالف وبیطرف ورئیس طایفه وافسر قشون‌ترکیب یافته‌بود ، نزدسران فولادلو رفتند وباشرح مقتضیات زمان واقتداردولت مرکزی ، آنچه لازمۀ نصیحت بود کردند ولی نتیجه‌ای که‌گرفتند این بیت ازشاهنامه فردوسی بود که درآخرین جلسه «سوزی خان» برادر امیر فیروز برزبان‌آورد وآنرا بعنوان پیغامی برای طهماسبی فرستاد :

«چوفردا برآید بلند آفتاب — من وگرز ومیدان افراسیاب»

سوزی ازدلیرترین وبیباك‌ترین بیگ‌زادگان فولادلو بشمارمی‌آمد وبیشتراتکای‌آنطایفه نیزبر مردانگی ها وشجاعت وی‌بود . ولی ازمقتضیات روز غفلت داشت وقدرت سربازان دولتی راضعیف می‌پنداشت . بهرحال چون خبر به‌امیر لشگررسید قشون بسمت قریه آراللو، که‌مرکز اشرار بود بحرکت درآمد وآنجارا بتوپ بسته با خاك یکسان‌نمود . جنگ شدت‌گرفت وفولادلوها ، بویژه سوزی‌خان دلاوریها کردند واز هرطرف کشته‌ها دادند و جمعی از بهترین جنگاوران ایرانی ، که میتوانستند درحفظ تمامیت‌ارضی‌ووحدت جغرافیائی‌میهن خودفداکاری کنند، باتیر برادران‌ایرانی‌خویش درخاك وخون غلتیدند وتنی‌چند ازسران شاهسون، منجمله سوزی، تیرخورده‌قالب تهی کردند . شکست دراردوی عشایرافتاد وباآنکه درجاهای دیگر نیز بجمع‌آوری قوای پراکنده پرداخته درمقابل‌قشون مقاومتها کردند ولی‌بزودی ازپای درآمده‌تسلیم

شدند . امیرفیروز وگروهی ازآنان دستگیروپس‌از محاکمه تسلیم چوبهٔ دار گشتند .
ازعجائب روزگار آنکه این واقعه درهفتم شعبان ۱۳۴۱ اتفاق افتاد و آنروز که اینان بدار آویخته شدند درست یکسال تمام ازقتل‌حاج باباخان میگذشت زیرااورا هم‌اینان روز هفتم شعبان ۱۳۴۰ قمری کشته و دیوار را برویش انداخته بودند .

شادروان میرزا بیوك آقا عباس‌زاده (آستارائی) ، که ازدوستان حاج بابا خان بود ، بدین مناسبت شعری سروده چنین گفت :

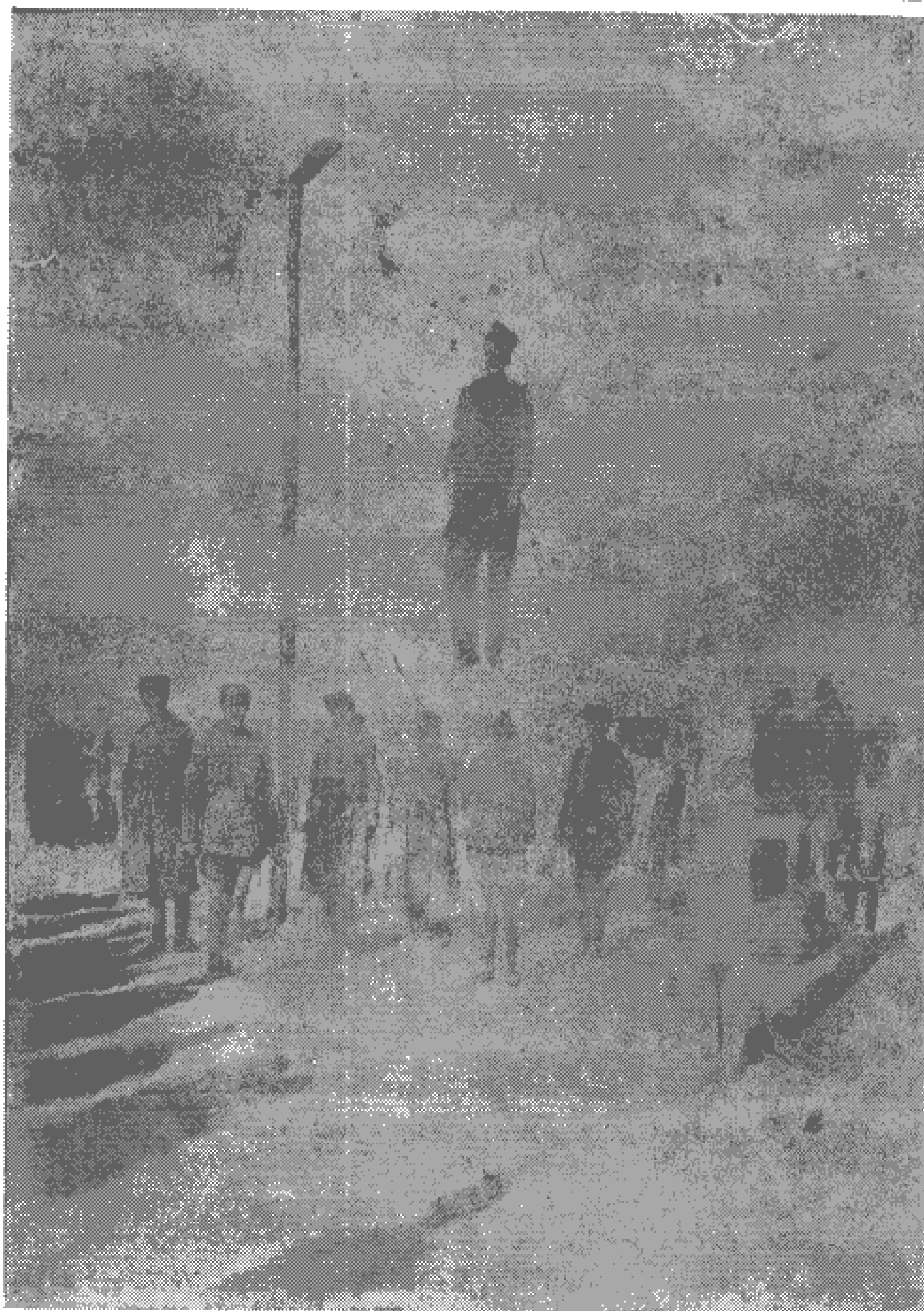
درباغ جنـان ای ملك حر خدا را   برروح جوان[1] بر،زمن این تازه‌پیامی
برهستی ات آتش‌زد صیاد جفاکار   بدتر ز همان قسم خود افتاد بدامی
اینست بمعبود ازل سجده نمایـم   پـاینده برومند شود خیل نظامـی

روزیکه اینان‌را بدار میزدند مردم‌شهرهمه بتماشا آمدندوهنگامیکه‌محکومین‌را بپای چوبهٔ‌دارمیآورند کسانی‌ازتماشاچیان‌بدانهاناسزا می گفتندو گاهی آب دهان‌بطرف آنها می‌انداختند. آزادیخواهان، آقاخان یگانه پسرصغیر وشیرخوار حاج باباخان را لباس‌قرمز پوشانیده مقابل چوبه‌دار دربغل گرفته‌بودند ودر آن‌لحظه، که طناب بگردن محکومین میانداختند ، یکی از آنها باصدای بلندی جملات آتشینی برزبان راند وبا هیجان خاصی خطاب بطفل یتیم گفت ، که «خوشحال باش منتقم حقیقی انتقام پدرترا بدینطریق از قاتلان او میگیرد ».

فولادلوهـا تسلیم شدند ولی‌امیرعشـایر بخلخال‌گریخت ودردرهٔ مشکول در مقابل قشون‌دولتی بجنگ‌ایستاد. او بسختی‌پایداری کرده تلفاتی نیزبقشون دولتی وارد آورد وعظیم‌زاده نام‌افسر ارتش وگروهی ازسربازان رابقتل رسانید بـااینحال تاب مقاومت نیاورده شکست خورد. خوداو وسران طایفه گرفتارشدند وتنها رشیدالممالك برادروی ازراه‌جنگل موفق بفرار گردید واز آنجا بمشهد رفته متحصن شد.

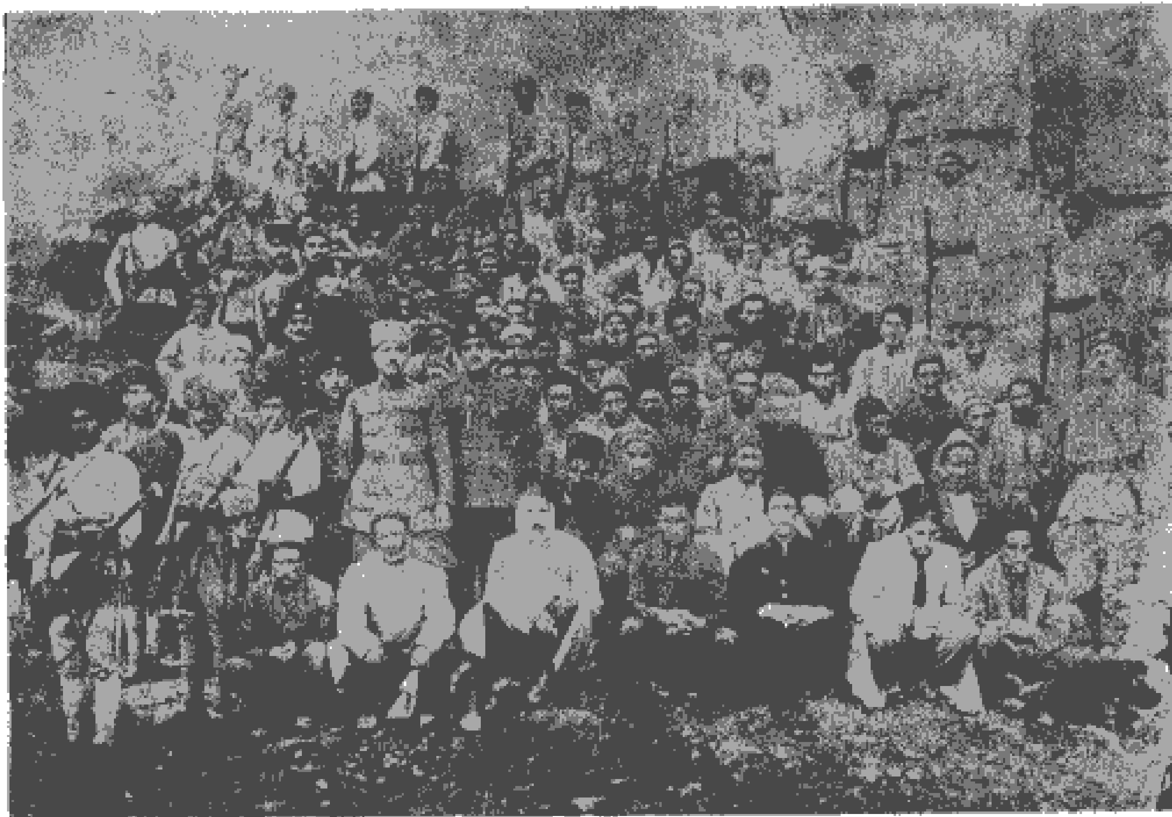
امیرعشایررا باردبیل آوردند وپس‌از محاکمهٔ نظامی بدار زدند وگروهی از دستگیرشدگانرا نیز به‌تبریز بردند وپس‌ازمحاکمه اعدام‌نمودند . بدین‌ترتیب جنگ قشون باموفقیت‌کامل پایـان یافت وبساط خانخانی فولادلوها درهم ریخت وثروت بیشمار واملاك واموال آنهاازطرف دولت ضبط‌گردید .

۱ـ منظورش حاج باباخان است.



امیرعشایر خلخالی بر بالای دار

عظمت که ملکهٔ فولادلو ومادرسوزی ونوروز و امیرفیروز ودیگرسران آنها بود ، بشهرمنتقل گشت ودرخانهٔ کوچکی ، درمحلهٔ یعقوبیه زندگی محقری یافت.[۱] اوشب و روزدرماتم برادری مثل امیرعشایرو فرزندان دلاوری ، مانند امیرفیروز، سوزی نوروز ودیگران اشک میریخت وصدای ناله وندبهٔ اوهمواره بگوش همسایه‌ها وحتی عابرین میرسید . محسنی مینویسد که عظمت زن قسی القلبی بودودرایام کامرانی از کشته‌شدن بیگناهان و آه وناله کسان آنها اندوهی بخودراه نمیداد ولی اکنون که خدا بدینسان انتقام بیچارگان رااز او میگرفت درفقدان عزیزان خودتاب وتحملی نداشت.



جمعی ازعشایر خلخال که ازطرف نیروی دولتی دستگیر شده‌اند.

۱ـ معروف است که وقتی هیئت صلح سرلشگر طهماسبی نزدسران فولادلو رفت امیر عشایر بخواهرش (عظمت) پیشنهاد کرد که باقوای دولتی صلح کنند وتسلیم شوند ولی عظمت چارقد خودرا پیش او انداخته گفت پس چارقدزنانه بسر کن واین بود که امیرعشایر از تسلیم منصرف شد.

مدتها زندگی او بدین‌سان گذشت و سرانجام بتهران رفت و بیاری سیدالمحققین املاك خود را از دولت پس‌گرفت و تا آخر عمر باجوزی‌خان ، یگانه پسر باقیمانده‌اش بزندگی تلخ خود ادامه داد .

زوال قدرت آقامیرزاعلی‌اکبر

گفتیم آقا میرزا علی‌اکبر از آنجمله کسان نادری بود که دوستان فداکار ودشمنان بی‌امانی‌داشت. دوستان اومریدانش بودند که‌گاهی جانبازی بامر او را از عبادات میپنداشتند . وصادقانه باو ارادت میورزیدند . اینان غالباً افراد عامی بودند ، واز دنیای جدید آگاهی نداشتند واجتماع واصول کهنهٔ زندگی را ، که خود وارث آنها بودند ،ابدی میدانستند . باهرفکرنوی مخالفت میکردند وهرکار اصلاحی جدید را مخالف‌احکام دین مقدس تصور مینمودند .

دشمنان او نیز از روشنفکران وآزادیخواهان بودند . اینان‌که برخلاف دستهٔ اول ازطریق مسافرتها یاجراید ومطبوعات از پیشرفتهای علمی واجتماعی جهان کم و بیش آگاهی داشتند ، اوهام و خرافات را ، که علت عقب ماندگی ملی تصور میکردند ، در این نقطه زائیدهٔ تعلیمات آقا میرزاعلی اکبر می‌پنداشتند و بدینجهة بهرطریق‌که ممکن بود بااو وکسانش‌مبارزه مینمودند . اینان پول‌جمع کرده‌مدرسه تأسیس مینمودندو آنان بدستور آقا، معلمهارا بچوب می‌بستند وشاگردان راپراکنده می‌ساختند . اینها آخوند روشنفکری پیداکرده بمنبر می‌بردند وآنها باچماق‌تکفیر اورا تهدید نموده ازهراقدام ممکن فرونمی‌گذاشتند . باهمهٔ اینها آنچه میتوان‌گفت اینست‌که آقا میرزاعلی اکبر مثل بعضی دیگر ذاتاً شرارت مآب نبود و در نهادش ازخباثت وموذیگری اثری بچشم نمیخورد .

او مرد باهوش وزرنگ و بظاهر ساده‌ای بودکه حکومت شرعی را از آن خود میدانست ودربرابر این قدرت همه را حقیر وزبون می‌شمرد ودرتحقیرصاحبان شوکت ازهراقدام مشروعی بازنمی‌ایستاد .

برای‌آنکه خوانندهٔ محترم بانحوهٔ عمل او دراینمورد آشنا شود بدو رفتاراو

بعنوان نمونه اشاره مینمائیم که یکی درمجلس ختم پدر سرلشگر طهماسبی‌ودیگری در تشریفات استقبال او در مراجعت ازیك سفرزكوة اتفاق افتاد.

سفرهای زكوة ازمسافرتهای دیدنی اوبود وآقا دربعضی ازمواقع باتشریفات خاصی ازشهرحرکت‌میکرد وبرای‌جمع‌آوری وجوه شرعی‌بدهات وبخشها میرفت. دریکی ازاین سفرها وقتی خبربازگشت‌او بشهررسید طبق معمول‌جمعی‌برای‌تحصیل ثواب اخروی وبعضی برای مصونیت ازتکفیر دنیوی باستقبال وی ازشهر خارج شدند. شهریان دریك طرف راه وعشایر درمقابل آنها بصف‌ایستادند. درجلوی‌صف اول امین‌الرعایا ودراول‌صف‌دوم وکیل‌الرعایا برای‌عرض‌خیر مقدم‌قرارداشتند.

آقا برالاغ سفیدی سوار بود وقرآنی‌نیز درجلوی خود برروی قاچ زین در دست داشت. چون بمقابل مستقبلین رسید اظهار رضایت نمود وآنگاه بـا احترام آنکه الاغ حامل قرآن کریم‌است‌امین‌الرعایاووکیل‌الرعایارا وادار بزیارت‌وبوسیدن گوشهای الاغ کرد. گویندهٔ داستان میگفت که‌مرحوم‌امین‌اطاعت امرکرد ولی‌وکیل که مردزرنگی بود بالطایف‌الحیل دستی بسروگوش الاغ کشید و بـاعنوان کردن مطالب دیگر زیارت الاغ را ازخود منتفی ساخت.

داستان مجلس ختم پدر امیرطهماسبی نیز شنیدنی است. گفتیم که امیر والی نظامی آذربایجان بود وبرای سرکوبی عشایر بـاردبیل آمد. ورود او بـاین شهر مقارن بامجلس ختمی بود که فرمانده پادگان اردبیل بـاحترام درگذشت پدر وی در مسجد عالی‌قاپو منعقد ساخته بود ودرآن همهٔ طبقات ومعاریف شهرشرکت داشتند. آقاکه درشاه نشین مسجدکنار امیر لشگر طهماسبی نشسته بود اجازهٔ ختم مجلس داد وشادروان ملالطیف مجدالواعظین برای وعظ بمنبررفت و ازشخصیت عبدالله‌خان وخدمات برجستهٔ او آغاز سخن نمود. دروسط گفتار او آقـامیرزا علی اکبر خطاب به‌مجدگفت «ملالطیف سخنانت راکوتاه‌کن. من شاش دارم ونمیتوانم زیاد بنشینم» وبااین بیان ساده شخصیت امیرطهماسبی راکه برمسجد سایه افکنده بود در نظرها متزلزل‌گردانید.

باری مخالفت او بادرس ومدرسه بیشتر برمبنای اعتماد او برمریدان وسادگی وبی‌اطلاعی دستهٔ اخیرواحیاناً اعمال غرض‌ونظرخاص‌برخی ازآنان بود . او بحکم اجتهاد وایمان بمبانی اسلامی نمیتوانست باعلم ودانش مخالفت کند ولی متعصبین ومغرضین تدریس جغرافیارا عنوان کرده گردش زمین را باشاخ وبرگ زیاد پیش او می‌گفتند واورا که بهیئت بطلمیوس اعتقاد داشت ناخودآگاه بمخالفت بااین مؤسسات علمی وادار وتوقیف وآزارمعلمان وتنبیه شاگردان وحتی تکفیر اولیای آنهارا سبب میگشتند . برخی ازمخالفانش باملاحظهٔ این رفتارها اورا عامل بعضی ازسیاستهای خارج میدانستند واین کارها را دیکته شده براو تصور می‌نمودند .

بزرگترین گناه او این بود که تصور مینمود یك‌تنه میتواند دراین نقطه ازجهان جلوی پیشرفت علمی دنیا را بگیرد ویالااقل دور اردبیل حصار محکمی‌بکشدوآنرا از نفوذ تمدن جدید بازدارد . غافل ازآنکه پیشرفت و وسعت فرهنگ و تمدن نوین بقدری سریع بود که بفاصلهٔ بسیارکمی حتی فرزندان خود او را نیز در برگرفت و هنوز چند سالی از مرگ او نمیگذشت که دختران خودوی بدون حجاب وباسرهای برهنه درهمین مدارس مشغول تحصیل گشتند وعلیرغم خواست پدربزرگشان بامسیر آن پیش‌رفتند ویك خاطرهٔ نگارنده بهترین گواه آن میباشد که همواره بانام آقامیرزا-علی‌اکبرمتداعی میگردد .

در سال ۱۳۱۸ خورشیدی ، که آغاز اولین سال خدمت معلمی و دولتی نگارنده بود در دبیرستان دخترانهٔ پوراندخت اردبیل بدبیری برگزیده شدم روزی دربارهٔ پیدایش ونام‌اولیهٔ آن مدرسه، که سابقاً «مهستی‌بنات‌اردبیل» بوده‌است یکی ازپرونده‌های متروك دبیرستان‌را ، دردفتر مدرسه مطالعه‌میکردم . درآن‌پرونده نامه‌ای بود که خانم‌مدیرهٔ مدرسه برای‌فرمانده قزاق اردبیل‌نوشته وضمن اعلام‌اینکه «کسان آقامیرزا علی‌اکبر بابیل وکلنك‌ریخته میخواهند سقف اطاقها رابسردختران خراب کنند» ازوی کمك خواسته بود. فرمانده قزاق نیز درنامهٔ جوابیه بعنوان«علیا-مخدره علیهٔ عالیه مدیرهٔ مدرسهٔ مهستی بنات اردبیل» نوشته بود که قزاق فرستادم تا کسان آقامیرزا علی‌اکبر را ازآنجا دورسازند . در این لحظه که هردونامه در دست

نگارنده بود در اطاق بازشد ودخترخانمی ازدانش آموزان واردگردید تابرای نوشتن معلم درتخته‌سیاه ،گچ ببرد[1] واو که مثل سایردختران، سروروی بی‌حجاب وروپوش مدرسه بتن داشت نوهٔ آقامیرزا علی‌اکبر ودختر یکی ازپسران وی بود ودرآنروز کمتر از دوازده سال ازمرگ آقا میگذشت .

باری آقا میرزا علی اکبر درگذشته قدرت زیادی داشت ودر هرکاری که در این ولایت رخ میداد اثری از موافقت یامخالفت او بچشم میخورد ولی کم‌کم که سنین عمرش افزوده میگشت بخصوص بعداز آنکه سران عشـایر، که مددکاران او بودند، بدست قشون دولتی تارومار گشتند مثل گذشته‌ها حرارت وتلاش زیادی نداشت بااینحال درسـال ۱۳۰۶ خورشیدی واقعه‌ای پیش آمد که مزاحمت جدیدی برای او فراهم ساخت و آن قتل امین‌العلماء بود که درشب ۲۲ رمضان ۱۳۴۵ قمری رخ داد.

قتل امین‌العلماء

نام وی ملاعبدالعظیم بود ولی همشهریان وبطور کلی هرکسی که بااو سروکاری داشت ویرا باسم امین‌العلماء میشناخت. اومردمستعد وشوخ‌طبعی بود وبترافع مردم رسیدگی میکرد ومثل صاحبان دفاتر اسناد رسمی کنونی ، باتحریر معاملات مراجعین زندگی مینمود وظهر وغروب نیز درمسجد بازار چاقوسازان ، که از بزرگترین مساجد اردبیل است نماز جماعت میخواند و گـاهی برای وعظ بمنبر میرفت . برخلاف وعـاظ دیگر بسخنانش بیشتر جنبهٔ شوخی میداد وبدینطریق مطالبی را ، که‌گفتنش برای دیگران مشکل بود ، بیان مینمود وازاینجهة مستمعین وپای منبر نشینان وی‌هم غالباً مثل خود وی ظریف وشوخ بودند وباخوشروئی گفته‌های او را تحمل میکردند .

ازاین بیان نباید تصور نمود که او مرد بی‌ادبی بود وخارج از نزاکت وعظ میکرد یااحکام واحادیث رادگرگونه میساخت . بلکه درادای مطالب شیرین کاریهائی مینمود مثلا روزی درمنبر چنین گفت که من وقتی بمسجد میآمدم درنظر داشتم برای

۱ــ درآن ایام چون اعتبارمالی مدارس کم بود گچ راکه باآن روی تخته‌سیاه مینویسند دردفتر دبیرستان میگذاشتند تادانش‌آموزان بیهوده تلف ننمایند .

شما از جهنم سخن گویم وسرگذشت انسان را در آن محیط وحشتناك بیان کنم. ولی وقتی بمنبر بالا میآمدم تغییر عقیده دادم وتصمیم گرفتم بهشت را برای شنوندگان‌خود تعریف نمایم زیرا دوزخ را همهٔ شما بچشم خواهید دید وچه بهتر که من از بهشت سخن بگویم زیرا نه‌خود شما ونه کسانتان آنجا را نخواهید دید.

امین سفرهائی کرده ودرتهران وتبریز بارجال وبزرگان آشنائی داشت وبا سردار سپه‌دوست بودوگویا قضاوت لشگررا بعدازکودتای ۱۲۹۹ بتوصیهٔاو‌پذیرفته بود اما برخی ازطرفداران آقامیرزا علی‌اکبر او را بهائی میدانستند واین مطلب را کم وبیش درشهر شهرت داده بودند.

درآنروزگار دراردبیل عده‌ای واعظ مطلع وبا شخصیتی بودندکه بین مردم حسن‌قبول داشتند. یکی‌ازآنها ملایعقوب نام داشت که به‌قطب‌الواعظین‌معروف‌شده بود. گویند او روزبیستم یاشب بیست‌ویکم رمضان سال ۱۳۴۵ قمری،در یکی از منابرخود سخن‌ازضلالت وگمراهی بابیان بمیان‌آورد وگفت‌کهامین‌العلماءگفته‌است روزبیستم‌رمضان عیدفطراست‌زیرا ماه مانوزده روز است ومایکماه روزه‌گرفته‌ایم[۱].

روزبیست ویکم هنگام غروب قطب و امین درنزدیکی مسجد سرچشمه باهم مصادف شدند. امین ازقطب‌گله‌کرده باجملاتی ازخود دفاع نمود. صداها اندکی بلندتر شد ومردم‌کم‌کم جمع شدند. هرکسی بطرفداری از یکی برخاست. قوام السادات نامی، که از سادات خلخال وساکن اردبیل بود، بحمایت ازقطب سخنانی گفت وچون سربازها ازجمع شدن مردم جلوگیری‌کردند موضوع باآرامش خاتمه یافت وجمعیت بخانه‌های خود رفتند.

بعدازافطار قطب وقوام‌السادات نزد آقامیرزا علی‌اکبرآمده ماجرا راگفتند. ماازمطالبی‌که دراین ملاقات عنوان شده بی‌اطلاعیم ولی میدانیم‌که فرمانده قشون چون از واقعهٔ غروب آگاه‌گشت همان شب قطب وامین را احضارکرد و باحضور

۱ــ گویا بابیها عدد ۱۹ را که بحساب ابجد نمایندهٔ «واحد» است مقدس میشمارند وماههای خود را ۱۹ روز وسال را نیز ۱۹ ماه حساب مینمایندکه ۳۶۱روز میشود.

شمس‌الدین خان رئیس شهربانی درصدد آشتی دادن آندو برآمد .

ملایعقوب گفت اختلاف مابرسر اعتقادات مذهبی وشایعات بین مردم است. اگر امین راست میگوید الان باهم بمسجد جامع برویم واو درمنبر عدم انتساب خود را بآن دستهٔ گمراه بیان کند وخود را تبرئه نماید . امین این کار را توهینی برای خود گفت واقدام بچنین کاری را درشأن خود ندانست ولذا فرمانده قطب وقوام‌السادات را مرخص کرد وبه‌امین پیشنهاد نمود که برای رفع غائله ازشهر بیرون رود و بعداز ماه‌رمضان مراجعت‌نماید . به‌رئیس‌نظمیه هم گفت که اسب تدارك کند وصبح موجبات عزیمت امین را فراهم سازد .

امین ازآنجا بخانه‌آمد ولی چون شهر مشوش بود و احساسات متعصبین در آن ماه عبادت و ایام شهادت برانگیخته شده بود[1] احتمال پیشآمدهائی میرفت . از اینرو ازطرف نظمیه پاسبانانی در کوچه‌های اطراف خانهٔ امین گمارده شدند تا از اتفاقات غیرمترقبه جلوگیری نمایند . بااینحال هنگامیکه پنجساعت ازشب میگذشت حاجی‌آقا نام بقال بخانهٔ وی‌آمده در را زد وخودرا پیغام‌آوری از جانب یکی از دوستان نزدیك امین معرفی کرده ملاقات فوری او را خواستار شد . امین چون نام دوست خود را شنید برای دریافت پیغام پشت درآمد ولی حاجی آقا دشنه‌ای‌راکه همراه داشت دردل او فروبرده باعجله راه فرار پیش‌گرفت .

شب تاریك وهوا، که یکهفته از نوروز ۱۳۰۶ میگذشت ، سرد بود . چون صدای آه ونالهٔ امین بلند شدکسانش‌از ماجرا خبردارگشتند وفریاد آنها پاسبانان‌را که دراطراف بودند متوجه واقعه نمود وحاجی‌آقا دشنه بدست دریکی از کوچه‌ها دستگیر گردید . او دراستنطاقی، که فردا ازوی بعمل‌آمد، گفت من مقلد آقامیرزا۔

---

۱ ـ ماههای رمضان ومحرم وصفر که ماههای عبادت وسوگواری بزرگان مذهبی‌است مساجد ایران رونق میگرفت و خطبا وگویندگان مجالی برای سخن گفتن پیدا میکردند وچون موجباتی برای اتفاقات غیر مترقبه بیشتر فراهم میگشت قوای انتظامی همواره‌دراین ماهها بیش ازمواقع عادی برای مقابله باحوادث آمادگی میبافتند .

علی‌اکبر هستم وچون رأی‌او چنین‌بود بدینکار مبادرت کردم ولی آقامیرزا علی‌اکبر موضوع راتکذیب نمود .

دوستی امین‌العلماء باحضرت اشرف سردار سپه

ما از امین‌العلماء اطلاعات بیشتری‌نداریم وبواقع تبعیت‌او را ازمسلك بابیگری‌نمیدانیم‌ولی اکثریت‌وبلکه همهٔ‌کسانی که ما ، در مورد وی از آنان پرس‌وجو کرده‌ایم ، انتساب اورا بدان فرقه اتهام واهی دانستند ورویهمرفته قتل آنمرد را دسیسه‌ای قلمداد نمودند .

امین، چنانکه‌گفتیم درتهران وتبریز باکسان وبزرگانی آشنائی داشت ومورد علاقه واحترام بود ، یکی ازدوستان وی حضرت اشرف سردارسپه بود که مدتهاقبل از کودتا بااو آشنائی داشت وبعداز نیل بمقام سردار سپهی ایران نیز رابطهٔ خود را باوی حفظ نمود . در واقعه‌ای‌که بعداز حکومت ابهر برای حاج باباخان رخ داد ودرتهران علیه‌آن مرد دلاور پرونده‌سازی شد امین برای‌رفع تفاهمات سوءواصلاح کار حاج باباخان فعالیتهای سودمندی نمود و باسردار سپه وزیر جنگ نیز ملاقات و گفتگوهائی کرد . او بعداز این ملاقات نامه‌ای بحاج باباخان نوشته است که متن قسمتی ازآن بدین شرح است :

«شیروخورشید . دیویزیون قزاق اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاهی . ادارهٔ قاضی‌القضاتی . دایره دیویزیون.نمره ۱۱۵. تاریخ۱۶ برج‌سنبلهٔ تخاقوی‌ئیل ۱۳۰۰ ضمیمه ندارد .

فدایت شوم. ازاقدامات حضرتعالی‌کارها بروفق‌مرام‌گردید. افسوس‌حضرت اشرف آقای وزیرجنگ سردارسپه دامت‌شوکته‌گلهٔ حضرتعالی باحقر فرمود. آنچه لازمهٔ عرض بودگردید . تفصیل‌زیاد است برتحریر نمیآید . خیلی مایلند باهردرجه میل داشته باشید داخل نظام شوید بعد بمحل خوبی ولایق‌شأن حکومت داده شود .

برادر ، آنروزها که در منزل حضرتعالی احقر وحضرت اشرف آقای وزیر جنگ دامت شوکته مدتی‌مهمان بودیم یقیناً فراموش‌نشده ونخواهدشد . حتماًاولیاء

دیویزیون قزاق

اعلیحضرت قدر شوکت اقدس همایون شاهنشاهی

نامهٔ شادروان امین‌العلماء اردبیلی که برای حاج باباخان نوشته‌است.

امور رشادت وشجاعت وخدمات آنوجود محترم را فراموش نخواهند فرمود ...»

ماامکان تحقیق‌نیافتیم که‌حضرت اشرف وزیرجنگ درکجا وچه‌تاریخ‌میهمان حاج باباخان بوده‌است ولی‌بنابگفتهٔ سالخوردگان این واقعه دراردبیل صورت‌گرفته ودرموقع مأموریت قوای دولت بفرماندهی پیرمخان وسردار بهادر برای سرکوبی عشایر وچپاولگران این شهر بوده است‌که مـاداستان آنرا در فصل پنجم این گفتار آورده‌ایم.

بقرار اظهار نظرمعمرین‌سردارسپه نیز درآن اردوبوده وفرماندهی‌دستهٔ مسلسل رابرعهده داشته‌است . افسران اردو هنگام اقامت در اردبیل ، هریك درخانهٔ یکی‌از متمکنین‌منزل کرده‌اند وگویا سردارسپه نیزمیهمان حاج‌باباخان بوده‌است. سردارسپه درتابستان۱۲۹۹نیز، که «رضاخان‌سرتیپ» نامیده میشد، بجای‌سرهنگ «شیخ لسکی» بفرماندهی آتریاد اردبیل منصوب ومأمورتأمین امنیت دردیلمان‌گردید . آتریاداردبیل درآنزمان دردیلمان‌بود ولی شیخ لسکی ، بجای رفاه مردم‌را مورد تعدی قرارمیداد این‌بودکه‌آنها بدولت متوسل گشتند وسبب عزل او شدند. دولت وقت نظر بلیاقت و کاردانی‌های رضاخان سرتیپ در وقایع‌کاشان، کرمانشاه وکردستان وآذربایجان‌اورا بجای شیخ لسکی منصوب داشت وامنیت را درآنحدود برقرارساخت[۱].

سردارسپه‌درمدت‌اقامت‌دراردبیل‌ازدلاوری‌ومردانگی‌حاج‌باباخان‌خوشحال‌بود وبعدها به‌نیکی‌ازوی‌یادمینمود چنانکه‌امین‌العلماء‌نیزدرنامهٔ خودبدان‌اشاره کرده‌است.

همسرحاج باباخان بعدازقتل وی تلگرامی به‌امین مخابره ودربارهٔ استخلاص او استمداد کرده‌است[۲]. امین‌دراین‌موقع‌قاضی‌لشگرآذربایجان‌بود وگویا درشرفخانه استقرارداشت‌زیرا تلگرام‌بدان‌نقطه مخابره گردیده‌است‌واینك‌متن آن «شرفخانه. آقای امین‌العلما قضاوت‌لشگری. مکتوب رسیدمتأسفانه بدون‌مقدمه‌حاجی‌خان‌گرفتارتحویل

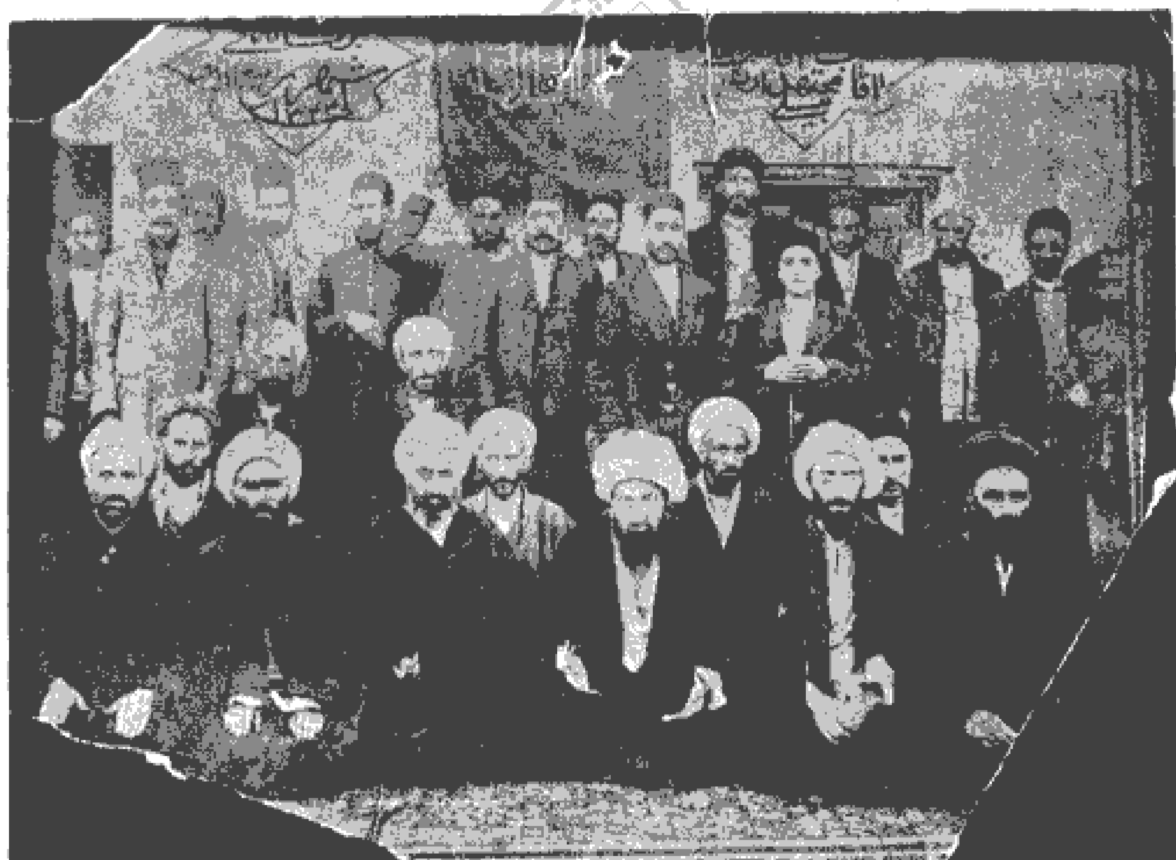
۱ـ اقتباس ازمقالهٔ پیشگوئی دربارهٔ سلطنت رضاشاه . خواندنیها . بهمن ۱۳۴۹.

۲ـ بطوریکه گفته‌ایم موضوع قتل حاج باباخان مدتها درپردهٔ ابهام بود وعمال حاکم شایعات گوناگونی دربارهٔ زنده بودن ومرك وی نشر میدادند.

فولادلو . فعلاً مفقود الاثر . از صاحبمنصبان شرافتمند باستخلاص مشار الیه‌استمداد میطلبم ، زود جواب ، کمینه مجتهد زاده » .

تبعید آقامیرزا علی‌اکبر و مراجعت و مرگ او

با آنکه آقا میرزا علی‌اکبر از اقدام حاجی آقا بقال درقتل امین‌العلماء اظهار بی‌اطلاعی نمود بااینحال ازطرف‌اولیای دولت حکم به‌تبعید وی صادرگردید. این امرموجب‌تعطیل عمومی وبسته شدن بازار ودکان شد. مردم ، بویژه مریدان و کسان آقا ، بحمایت او برخاستند ولی چون ارتش برشهر و اطراف تسلط کامل داشت و قتل رؤسای عشایر نیز موجبات دخالت طوایف اطراف را ازبین برده بود ازاینروکاری ازپیش‌نرفت چنانکه دربارهٔ جلوگیری ازدفن امین‌العلماء نیزنتوانستند کاری نمایند.



شادروان آقامیرزا علی‌اکبر دراواخر عمر

دفن جنازهٔ امین موضوع مشکلی بود ، چه هیچیك از محلات ششگانه نمی‌ـ گذاشتند که نعش وی درقبرستان آن محل بخاك سپرده شود زیرا چنانکه‌گفتیم بابی بودن او درشهرشایع گشته بود ومردم دفن جسد اورا در کنار قبور آباء واجدادخود موجب ناراحتی روح مردگان خویش تصور میکردند .

ما یکبار نیز گفته‌ایم که عامه و اکثریت مردم دراینقبیل اتفاقات سیاهی لشگر بودند و بدون آنکه از مبدأ و معاد امری آگاه باشند غالباً از چندتن از متنفذین و سردمداران محلات پیروی میکردند. کسانی‌از آنان غالباً باامین نمازجماعت‌خوانده ودرمسجد ، پای منبراو نشسته بودند وچه‌بسا که بعضی از آنها مسائل شرعی خودرا از او آموخته وعقد ازدواج خودرا بوسیلهٔ او منعقد ساخته بودند ولی امروز او را باتلقین دیگران بابی میدانستند واز دفن جنازهٔ او جلومیگرفتند.

بهرحال جنازهٔ امین مدتی برزمین ماند وسرانجام فرمانده پادگان دخالت کرد و با گماردن سربازان مسلح او را درقبرستان طوی ، که امروزه دبیرستان صفوی و سینمای شهرداری برجای قسمتی از آن ساخته شده است ، دفن نمود .

با تبعید آقامیرزا علی‌اکبر شهروضع غیرعادی داشت و بیم اتفاقات جدیدی میرفت تاآنجاکه رئیس نظمیه شخصاً بمردم سخنرانی کرد و نتایج سوء اقدامات آنهارا یادآورشد وبا نگرانی‌ایکه ازعصیان مردم داشت بیش‌ازحد متعارف درگفتار خود ملایمت نشان داد. خلاصهٔ بیانات او خطاب بمردم چنین بود که این رفتار شما مخالفتی است که با مأموران دولت دراین ولایت ابرازمیدارید، ولی مأموران بامیل وخواست خود باین شهر نیامده‌اند بلکه باامردولت مرکزی باین مقامات منصوب شده‌اند وتنها حکم اولیای مرکزی است که آنها را ازاین مناصب برکنار میسازد . اگرحرفی و شکایتی نسبت باقدامات و رفتار مأموران دولت دارید بتلگرافخانه رفته مطالب خود را بمرکزاعلام نمائید والا بستن دکان و بازار را مأموران محلی بعنوان قیام علیه دولت میدانند و اجباراً کسانی راکه چنین کنند بسختی تنبیه مینمائید.

خود آقا میرزا علی‌اکبرهم ، که متوجه وخامت اوضاع بود ، مرحوم نقیب‌ـ

السادات را ببازار فرستاده به‌مردم پیغام داد که دست از تعطیل بردارند و بکسب‌وکار خود بپردازند . بااینحال نگرانی واضطراب همچنان برمأموران ومردم فشار میآورد وآخرکار نامعلوم بود تاآنکه فردای‌آنروز آقامیرزا علی‌اکبر باتفاق پسرش‌میرزا محمد ودامادش میرزا موسی بقصد عتبات عـالیات از اردبیل حرکت کرد وبسمت زنجان براه افتادند .

بارفتن‌او اندکی‌شهر آرام‌گرفت ودوسه روز دیگرحاجی آقا قاتل امین‌العلماء نیز تسلیم چوبهٔ دارگردید . آقا میرزا علی‌اکبر ،که مادرش زنجانی[1] وخود در آن شهرشناخته شده بود بااحترام زایدالوصف علمای‌زنجان بدانجا وارد شدولی‌توقفش مدت زیادی طول نکشید زیرا امامجمعهٔ خوئی درتهران، ومیرزا صادق آقامجتهددر تبریز ، اقدامات پی‌گیری برای‌آزادی وبازگشت وی بعمل‌آوردند وبالاخره‌باکسب موافقت دولت مرکزی موجبات معاودت او را باردبیل فراهم‌کردند .

آقا در اواخر سـال ۱۳۴۵ قمری (اواخر بهار ۱۳۰۶ خورشیدی) باردبیل بازگشت ودرمیان استقبال پرشور اهالی وارد خانهٔ خود گردید . مریدان ودوستـان هنگام ورود وی تظاهرات زیادی کردند ویکی‌ازمریدها باهیجانی که یافته بودفرزند خود را جلوپای آقا انداخته درصدد قربانی کردن وی برآمد ولی مخالفت آقا،جان تازه‌ای برآن طفل بیگناه بخشید .

مزاج آقا ازحیّزاعتدال افتاده وآن مرد قوی ازبیماری رنج و عذاب میبرد . واقعهٔ قتل‌امین وناملایمتهای تبعید، انکساری درروح اوبوجود آورده روحاً وجسماً ویرا رنجور میساخت . تاآنکه روز بیست‌وپنجم شعبان ۱۳۴۶ قمری (۲۸ بهمن‌ماه ۱۳۰۶) مرگ ، طومار زندگی پرماجرای او را درخود پیچید ، وشخصی را که بیش از ثلث قرن بازیگر مقتدر این ولایت بود عاجز وبیجان‌گردانید .

۱ــ شادروان‌آقای حبیب‌آقامجتهدی برادرزادهٔ آقامیرزاعلی‌اکبر چنین‌می‌پنداشت که مادرآقا دخترآخوند ملاقربانعلی زنجانی بود . متأسفیم‌که برای ما وسیلهٔ تحقیق این امر فراهم نگردید وبه‌آقای مجتهدی نیز که قرار بود دراینباره بررسی نماید اجل مهلت نداد . ولی میگویند آخوند ملاقربانعلی ازدواج نکرده دختری نداشته است

جنازهٔ اورا بعنوان امانت درگوشه‌ای ازمسجدش دفن کردند ودرسوگ وماتم او مجالس متعددی برپا داشتند. بیست ودوسال بعد یعنی درسال ۱۳۲۸ خورشیدی جمعی ازمریدان جسد اورادرآورده بسرپرستی شادروان حاج محمد علی مناف زاده بعتبات بردند ودرآنجا دفن نمودند.



پایان جلد اول

دراینجااین مجلد ازکتابرا بپایان میرسانیم وبرای احتراز از قطر زیاد آن باقی مطالب را بیاری خدا درمجلد دیگری عرضه میداریم. بدرگاه خدای بزرگ سپاس میگزاریم که مارا بتألیف این مجموعه موفق داشت وآرزوئی راکه سالها ازاین حیث دردل داشتیم برآورده گردانید.

ازخوانندگان دانشمند و صاحب نظران گرانمایه بسبب نقائص ممکن پوزش میخواهیم ویادآوریهای ارباب اطلاع را برای تصحیح اشتباهات بدیدهٔ منت می‌پذیریم. درجلد دوم بخشی را بدین منظور اختصاص داده‌ایم تا نظریات رسیده را، اگر برسد، درآنجا بیاوریم وعکسها و اسنادی‌را، که ممکن است بعضی از علاقمندان ارسال دارند، درآنقسمت ثبت نمائیم.

ما درتألیف این کتاب قریب سه‌سال زحمت کشیدیم. کتابها، مقالات ونوشته‌های زیادی خواندیم ودر جستجوی معدودی از سالخوردگان اردبیل، که ممکن‌بود ازوقایع گذشتهٔ این‌شهر اطلاعاتی داشته باشند، وقت زیادی صرف‌کردیم. باهمهٔ اینها خود اذعان داریم که آنچه گردآورده‌ایم ازدریای ژرف تاریخ بس‌طولانی این‌خطهٔ باستانی قطره‌ای بیش نیست وهزار یك حوادث واتفاقات آنرا دربر ندارد!..

چه توانستیم کرد؟ بیش ازایـن بمنابع و مـآخذ دیگـری دسترسی نیافتیم وانصراف ازچاپ ونشر مطالب ایـن کتاب را نیز، بعذر نقص احتمالی، گناه نابخشودنی دانستیم وچنین پنـداشتیم کـه اگر ما نیز این‌کاررا نکنیم چه بساکه قسمت‌اعظم این وقایع، بویژه حوادث دوره‌های اخیر، ازیادها بردوپس ازدر گذشت‌سالخوردگان انگشت‌شمار معاصر، آنها نیز مثل وقایع فرامـوش‌شده، از صفحـهٔ خاطرها زدوده‌شود و تاریکیهای تاریخ این سامان بیشتر گردد.

بحکم وظیفهٔ اخلاقی بـروان مـرحوم عباس محسنی درود میفرستیم واستفاده ازیادداشتهای اورا، بویژه ازلحاظ ترتیب‌تاریخی وقسمتی ازمطالب گفتار پنجم، یادآور میشویم. همچنین از مساعدت پاکدلانهٔ‌آقای مرتضی دلجو، که موجبات استفاده ازآن یادداشتهارا فراهم‌کردند، تشکر مینمائیم و مساعی ارزندهٔ آقـایان سید مـحمد سیدی، شیخ احمد محسنی ورسول محسنی‌را از ایـن حیث حقشناس میباشیم. نیز از الطـاف بیدریغ اولیـای محترم انجمن آثـارملی، بویژه ازمحبتهای کریمانهٔ تیمسارسپهبدفرج‌الله آقاولی ریاست هیئت مدیرهٔ آن‌انجمن، که مارا درچاپ این‌کتاب تشویق ویاری نموده‌اند صمیمانه سپاسگزاری میکنیم.

ما عنایات دو برادر محترم آقایان غلامحسین حبیب‌الهی و حاج علی نجات را توأم با محبتهای صمیمانهٔ آقایان غلامرضا خان امیری، علی‌اکبر جلیلوند، منوچهر احمدی، کربلای اسلام مجاهد، سید اصغر اردبیلی وموسی صادقی، که چند ساعتی از اوقات عزیـز خودرا صرف مصاحبه باما کردند یا عکس و مدرکی در اختیار مـا گذاشتند، بدیدهٔ احترام مینگریم و از زحمات آقـای دکتر مهندس حسن واهب‌زاده که‌فصولی ازسفر نامهٔ آدام‌اولهٔ‌آریوس را ترجمه واز اروپا برای ما فرستاده‌اند قدردانی‌مینمائیم.

ما باقتضای سن‌وسال خود درهیچیك ازوقایعی کـه درایـن کتاب آمده است شخصاً نبوده‌ایم وبنابراین در ذکر آنها ازخـود چیزی نساخته‌ایم بلکه همهٔ آنهارا ازمآخذ ومدارك وپرس وجوها ، که‌اکثراًهم بدانها اشاره کرده‌ایم، گرد آورده‌ایم وچون کوچکترین

نفع وضرری در آنها نداشته‌ایم موجباتی برای انحراف از طریق بیطرفی نیافته‌ایم. گو که هر گونه سود وزیانی‌هم نمیتوانست مارا از این‌طریق بازدارد. ازاینرو دربرابر تاریخ ووجدان خودسرفرازیم وبدون کوچکترین حب و بغض، آنچه‌را که، بعد ازانتقاد مدارک‌مورد استفاده، مقرون بواقع دریافته‌ایم بنقل‌آنها مبادرت نموده‌ایم.

***

اعتذار: ذکر این نکته را بعنوان پوزش لازم میدانیم که، باآنکه در دستور زبان فارسی، مثل هرزبان زندهٔ دیگر، برای اول شخص‌ودوم شخص مفرد ضمایر «من» و «تو» وضع گردیده بااینحال درگفته‌ها و نوشته‌ها معمولا بجای اولی کلماتی مثل اینجانب، بنده، فدوی، ارادتمند... ودرعوض دومی الفاظی مانند شما، سرکار، جنابعالی، حضرتعالی و... بکارمیبرند زیرا لفظ «من» مایه‌ای ازخودخواهی و نخوت دارد واز ضمیر «تو» نیز یك حالت تحقیر استنباط میشود.

دراین کتاب، جائیکه‌میبایست‌ضمیر اول‌شخص مفرداستعمال شود، بدلیل مذکور، از بکار بردن لفظ «من» خودداری گردیده و چون مواردی هم برای کلماتی مثل‌بنده، اینجانب، فدوی و نظایرآن نبوده‌است ناگزیر غالباً ازضمیر جمع استفاده شده‌است. این کارعلاوه برآنکه عذرش نزد عقلا مقبول است پیش خدا نیز مطلوب میباشد زیرا بدستور اولیای دین او، هرفردمسلمان باید در شبانه روز اورا دەمرتبه درنمازهای واجب با همین ضمیرجمع مورد خطاب قراردهد وبه پیشگاه مبارکش چنین معروض دارد:

«ایاك نعبد و ایاك نستعین. اهدنا الصراط المستقیم».



مآخذیکه در تألیف این کتاب از آنها استفاده شده است:

۱ــ آثارالباقیه عن‌القرون‌الخالیه. تألیف ابوریحان بیرونی.
۲ــ احسن‌التقاسیم. تألیف مقدسی. طبع لیدن. ۱۸۷۷ میلادی.
۳ــ امام‌حسین و ایرانیان. تألیف کورت فریشلر آلمانی. ترجمهٔ ذبیح‌الله منصوری. مجلهٔ خواندنیها. سال ۱۳۴۹.
۴ــ ایران باستان. حسن‌پیرنیا. تهران. چاپخانهٔ مجلس. ۱۳۰۶ خورشیدی.
۵ــ ایران درزمان ساسانیان. ترجمهٔ رشید یاسمی. چاپ تهران. ۱۳۱۴.
۶ــ ایرانشهر (مجله). کاظم‌زادهٔ ایرانشهر. چاپ برلن. ۱۳۰۵ خورشیدی.
۷ــ ایران نو (روزنامه). تهران. سال ۱۳۲۷ قمری.
۸ــ بابک‌خرم دین. سعید نفیسی. تهران. ۱۳۳۰ خورشیدی.
۹ــ تاریخ اردبیل‌ودانشمندان. فخرالدین موسوی‌اردبیلی. چاپ نجف‌اشرف. ۱۳۴۷ خورشیدی.
۱۰ــ تاریخ زندگانی وخدمات محمد ولیخان خلعتبری . سپهسالار تنکابنی . بقلم عبدالله خلعتبری. تهران. ۱۳۲۸ خورشیدی.
۱۱ــ تاریخ مشروطیت ایران. احمد کسروی. تهران چاپ پنجم، ۱۳۴۰ خورشیدی.
۱۲ــ تاریخ مفصل ایران. عباس‌اقبال. تهران ۱۳۱۲ خورشیدی.
۱۳ــ تاریخ‌نو. شاهزاده‌جهانگیر میرزا. بکوشش‌عباس اقبال. تهران۱۳۲۷ خورشیدی.
۱۴ــ تاریخ و جغرافیای تبریز . شاهزاده نادر میرزا . تهران . ۱۳۲۳ خورشیدی.
۱۵ــ تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان. احمد کسروی. تهران چاپ ۲. ۱۳۲۳ خورشیدی.

۱۶ـ تاریخ یعقوبی. چاپ بیروت. ۱۹۶۰ میلادی. برابر با ۱۳۷۹ قمری.
۱۷ـ تهران اکونومیست (مجله). تهران. ۱۳۴۴ خورشیدی.
۱۸ـ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت‌شرقی. لسترنج. ترجمهٔ محمود عرفان. تهران. ۱۳۳۷ خورشیدی.
۱۹ـ حبیب‌السیر. خواندمیر. تهران. چاپ‌سنگی. ۱۲۷۱ قمری.
۲۰ـ حدودالعالم. ناصرخسرو. بکوشش دکتر منوچهر ستوده. ازانتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۴۰ خورشیدی.
۲۱ـ خاطرات وخطرات. مخبرالسلطنه. تهران. ۱۳۲۹ خورشیدی.
۲۲ـ خواجهٔ تاجدار. ژان‌کوره فرانسوی. ترجمهٔ ذبیح‌الله منصوری. مجلهٔ خواندنیها. سال ۱۳۴۷ خورشیدی.
۲۳ـ خواندنیها (مجله). سالهای ۲۸ و۲۹ و ۳۰ و۳۱.
۲۴ـ خیاویا مشگین‌شهر. غلامحسین ساعدی. تهران ۱۳۴۰ خورشیدی.
۲۵ـ دایرةالمعارف اسلامی. پاریس. ۱۹۱۳ میلادی.
۲۶ـ دایرةالمعارف عربی. چاپ بیروت. ۱۸۷۸ میلادی.
۲۷ـ دلاوران گمنام. ژول‌بورن‌فرانسوی. ترجمهٔ ذبیح‌الله منصوری. خواندنیها. سال ۱۳۴۹ خورشیدی.
۲۸ـ راهنمای شهرستانهای ایران. گردآوردهٔ سازمان فار. تهران. ۱۳۴۵ خورشیدی.
۲۹ـ روضةالصفا. میرخواند. تهران. ۱۲۷۰ قمری.
۳۰ـ زندگانی شاه اسماعیل‌اول. رحیمزادهٔ صفوی. تهران. ۱۳۴۱ خورشیدی.
۳۱ـ زندگانی شاه‌عباس اول. نصرالله فلسفی. تهران. ۱۳۴۵ خورشیدی.
۳۲ـ سفرنامهٔ ابودلف. ترجمهٔ ابوالفضل طباطبائی. تهران. ۱۳۴۲ خورشیدی.
۳۳ـ سفرنامهٔ آدام‌اولهٔ‌آریوس. ترجمهٔ اختصاصی دکترمهندس‌حسن‌واهب‌زاده.
۳۴ـ سفرنامهٔ تاورنیه. ترجمهٔ ابوتراب نوری. محرم ۱۳۳۱.
۳۵ـ سلسلةالنسب صفویه. شیخ حسین ولد شیخ ابدال زاهدی. چاپ برلن. ۱۳۴۳.
۳۶ـ سیاحتنامهٔ شاردن. ترجمهٔ محمدعباسی. تهران. ۱۳۳۶ خورشیدی.

۳۷ـ شاهجنگ ایرانیان. تألیف اشتن‌متز. ترجمهٔ دبیح‌الله منصوری. تهران، ۱۳۴۳ خورشیدی.

۳۸ـ شخصیتهای نامی ایران. تألیف محمد رضا زهتابی. تهران، ۱۳۴۷ خورشیدی.

۳۹ـ شرح حال رجال ایران درقرون ۱۲، ۱۳ و ۱۴ هجری. مهدی بامداد. تهران، ۱۳۴۷ خورشیدی.

۴۰ـ شرق (روزنامه). تهران، ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ قمری.

۴۱ـ شهریاران گمنام. سیداحمدکسروی. تهران، ۱۳۰۷ و۱۳۰۸خورشیدی.

۴۲ـ شیخ صفی وتبارش. سید احمد کسروی. چاپ دوم . تهران . ۱۳۴۲ خورشیدی.

۴۳ـ صورةالارض. ابن حوقل. ترجمهٔ دکترجعفر شعار. بنیادفرهنگ. تهران ۱۳۴۵ خورشیدی.

۴۴ـ قاموس‌الاعلام ترکی. چاپ استانبول. ۱۳۰۶ هجری قمری.

۴۵ـ قیام آذربایجان و ستارخان. اسماعیل امیرخیزی. تبریز . ۱۳۳۹ خورشیدی.

۴۶ـ کشاورزی و مناسبات ارضی ایران درعهد مغول. پطروشفسکی . ترجمهٔ کریم‌کشاورز. تهران، ۱۳۴۴ خورشیدی.

۴۷ـ مآثروالآثار. محمدحسنخان اعتمادالسلطنه. تهران، ۱۳۰۶.

۴۸ـ مرآت‌البلدان. محمد حسنخان صنیع‌الدوله. تهران، ۱۲۹۴ هجری قمری.

۴۹ـ مسالك‌الممالك. اصطخری. تهران . ۱۳۴۰.

۵۰ـ معجم‌البلدان. یاقوت‌حموی. تهران، ۱۹۶۵میلادی.

۵۱ـ مقالات صفوةالصفا. ابن‌بزاز. بکوشش احمد تبریزی، ۱۳۲۹ قمری.

۵۲ـ نزهةالقلوب. حمدالله مستوفی. لیدن، ۱۳۳۱قمری.

۵۳ـ نشریهٔ فرهنگ اردبیل. اردبیل. سال ۱۳۲۸خورشیدی.

۵۴ـ یادداشتهای خطی شادروان میرزا عباس محسنی (اردبیلی).

اسامی خاصی که در این کتاب آمده است

الف: اشخاص و طوایف

ز :

ژ :

س :

اسامی خاصی که دراین کتاب آمده است

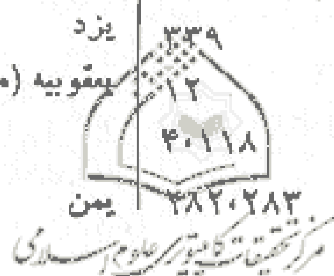
ب : امکنه

ث:

ج:

چ:

ح:


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

اسامی خاصی که دراین کتاب آمده است

ج : کتب ومجلات واسناد

الف :

ب :

ت :

ج :


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی